



شرح نمودار

ترجمه و دگرمنشی استاد زاده



شرح سوودی برحافظ

ترجمہ دکنر عصمت ستارزادہ

جلد م



انتشارات نگاه



اشارات زرین

انتشارات نگاه/مقابل دانشگاه/خیابان فروردین/تلفن ۶۴۰۸۹۷۱

انتشارات زرین/خیابان جمهوری شرقی / تلفن ۳۰۵۲۵۶

شرح سودی بر حافظ

محمد سودی بسنوی

ترجمه دکتر عصمت ستارزاده

چاپ پنجم (چاپ اول زرین و نگاه) ۱۳۶۶

تیراژ ۴۴۰۰ نسخه

چاپ ۱۲۸

حق چاپ محفوظ

تقدیم به روح معصوم دخترم

حمیرا

حمیرای عزیزم - در آن هنگام که برای داشتن
يك فرزند و مادر شدن تلاش میکردی و زندگانی
شیرین را فقط در وجود بچه میجستی ناگهان تندباد
اجل چراغ زندگی را خاموش کرد هماندم شمع
قلب پر از امید منم کشته شد. آن زمان که دست مرگ
بیرحمانه گل وجود ترا پرپر کرد آرزوها و شادیهای
مراهم همراه امیدهای تو بخاک سپرد، اکنون در ماتم
تو خون میگیریم و زبان حاله یا تو سخن میگوید ،
در هر کاری و در هر جایی مثل سابق همیشه همراه منی.
دختر عزیز و مهربانم چگونه باور کنم که تو در
عین جوانی در آغوش خاک آرمیده‌ای اما من بی تو
زنده مانده‌ام و زندگانی میکنم .
آه افسوس و هزار افسوس نه ناله های مادر
داغ دیده‌ات را میشنوی و نه گریه های طفل بی مادرت
را می بینی

فلک، زین ماتم عجب شوری بپا کردی ،
نمیدانم نمیدانم چه‌ها کردی ، چه‌ها کردی ، چه‌ها
کردی . فقط تو پشت مادری را در غم فرزند بشکستی.
حمیرای عزیزم اشکهای گرمیکه بر خاک سرد
مزارت میریزم آتش قلب مرا خاموش نمیکند اینک
این اثر را که برای همیشه خواهد ماند بنام تو میکنم
و به روح پاکت تقدیم میدارم تا هر وقت که چشم بنامت
ببفتد بگویم ؛

گر نقش تو از میانه برخاست

اندوه تو جاودانه برجاست

نهایت آرزوی من رسیدن بتو است

مادر داغ دیده‌ات

دکتر عصمت ستارزاده

استدراکات جلد چهارم

ص ۲۱۴۲. دانی آخر که بنا کام چه خواهد بودن. بهادات مفعولی. ناکام، آنکه به کام دل نرسد. مفهوم مصراع: می‌دانی عاقبت ناکام چه خواهد بود می‌دانی آخر به ناکام چه می‌رسد.

ص ۲۱۴۳. پیرمیخانه همی خواند... از خط جام... جامهای شراب بدهفت خط معروف بوده: ۱) خط جور؛ ۲) خط بغداد؛ ۳) خط بصره؛ ۴) خط ازرق، یا خط سیاه، یا خط شب؛ ۵) خط رشک، یا خط خطر؛ ۶) خط کاسه گر؛ ۷) خط قردونیه (عقاید و افکار خواجد، ص ۱۷۵). شادروان پژمان نوشته: ۵) خط در شکر یا اشک؛ ۷) خط فرودینه یا مزور (لسان‌الغیب، ص ۵۴۸، چاپ امیر کبیر).

ص ۲۱۶۱. زدر در آو شیبستان مامنور کن. «شبستان: خوابگاه، حر مسرا و آن قسمت از مسجدی بزرگ که دارای سقف می‌باشد.» فرهنگ عمید.

ص ۲۱۶۴. حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن. در (حوالتیم) یای وحدت و میسم ضمیر به حوالت ملحق شده، یعنی یک بار مرا بدلعل همچو شکر حواله کن.

ص ۲۱۶۵. از آن شمائل والطف خلق خوش که تراست. این بیت در نسخه‌های معتبر از جمله در حافظ قزوینی، قریب، پژمان و انجوی نیست. قافیه هم تکرار شده است، محتوا هم حشو قبیح است.

ص ۲۱۶۶. از این مزوجه و خرقه... مزوجه کلادش ترک آستر دار و پنبه دوزی شده را گویند.

ص ۲۱۶۹. هان ای پسر که پیرشوی پندگوش کن. ای پسر، که امیدوارم ودعا می‌کنم بدپیری برسی و عمر زیاد کنی، پندگوش کن. «که پیرشوی» عبارت دعائیه است و به قول شارح حشوملیح، آن وقت معلوم نیست چرا در شرح گفته «حتی تا زمانی که پیرشوی».

ص ۲۱۷۶. از آب دیده برسر آتش... این بیت در اغلب نسخه‌ها نیست و قافیه هم مکرر است.

ص ۲۱۷۸. نقشی بر آب می‌زنم از گریه.... یعنی گریه‌ی من در حکم نقش بر آب زدن است. می‌دانیم که آب نقش نمی‌پذیرد و نقش بر آب زدن بی‌حاصل است. پس نقش روی آب در حکم مجاز است و تحقق نمی‌یابد. بنابراین شاعر از روی نومیدی می‌فرماید: تاکی شود قرین حقیقت مجاز من. اظهارات شارح در مورد گریستن از روی مکر و حيله گری «من عندی» است و «از معنای بیت دور افتاده».

ص ۲۱۸۵. ای ملامتگو خدارا رومیین و رویین. یعنی ای که ما را سرزنش می‌کنی، از آفتاب طرفداری مکن و رویی دلبر ما - بین. روی دیدن یعنی جانبداری. شارح در اینجا «من عندی» شرح کرده است.

ص ۲۱۸۶. پیش از این خاطر نشان شدیم که هندو به معنی غلام سیاه است و اظهارات شارح اعتبار ندارد.

ص ۲۱۸۸. شراب لعل‌کش و روی مه جبینان بین خلاف مذهب آنان جمال اینان بین. کمابیش در همه‌ی نسخه‌ها این بیت به همین صورت است، ولی نویسنده‌ی این سطور نتوانست معنی درستی استخراج کند: منظور از مذهب آنان چیست و آنان اشاره به کیان است؟ شراب لعل‌که مذهب ندارد. درست است در بیت بعدی تعریض به صوفیان وجود دارد، ولی چنین طرز بیانی موجه به نظر نمی‌رسد. البته دور از خرد است از شاعر بخواهیم مناسب ذوق ما شعر گفته باشد، ولی در بیان او و در شیوه‌ی معاصرانش هم چنین چیزی را ندیده‌ام. البته این مطلب فقط برای توجه اهل فن نوشته شد و هیچ اعتبار و سندیت ندارد.

ص ۲۱۸۹. دماغ و کبر گدایان خوشه‌چینان بین. معنی خوشه‌چین دروگر است، اما معنی دیگری هم دارد و آن این است که مثنی مردم فقیر، پس از پایان درو یا میوه‌چینی، به کشتزارها و باغها می‌روند و خوشه‌هایی را که بد زمین ریخته، یا درونشده و میوه‌هایی را که احیاناً بر شاخه‌ها رها شده می‌چینند. در ارومیه این کار را پشاری (بروزن‌فشاری) گویند. احتمالاً مراد حافظ از خوشه‌چینان این گونه مردمانند. بنابراین باید مطابق تمام نسخه‌های معتبر میان گدایان و خوشه‌چینان و اوعطف باشد و بیان سودی درست نیست، ولو اینکه خوشه‌چین را به همان معنی دروگر بگیریم.

ص ۲۱۹۶. مرغ دلم طایریست... همچنانکه شارح یادآور شده، این غزل در نسخه‌های معتبر نیست و «به کلمات خواجه شباهت ندارد». همچنین غزل بعدی با مطلع در بدخشان لعل اگر.... درجایی دیده نشد.

ص ۲۲۰۱. که فیست در سر من جز هوای خدمت او. هوا به معنی میل و آرزوست. ص ۲۲۰۴. غافل ز حفظ جانب یاران خودم شو. در اینجا مراد از یاران نفس متکلم - یار است و نه کسان دیگر. یار عتاب می‌کند، تو که عمری است اسیر زلفم بوده‌ای، حال روی چون ماه تمام مرا گذاشته‌ای و رفته‌ای دنبال تماشای ماه نو؟ این رسم عاشقی نیست. تو باید هوای جانب یاران را داشته باشی و آنجا که یار است از اغیار - ماه نو - چشم پیوشی.

ص ۲۲۰۶. از افسر سیامک و ترک کلاز و. سیامک پسر کیومرث است و زو بازای مفتوح یا مضموم پسر تهماسب.

ص ۲۲۵۹. تکیه بر اختر شب دزد مکن... اختر شب دزد همان ستاره‌ی کاروان کش است.

ص ۲۲۱۵. بیدقی راند که برد... یعنی خالتو پیاده‌ای سرکت داد که ماه و خورشید را با آن مات کرد.

ص ۲۲۲۱. ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو. مخاطب این غزل مسلم نیست و اظهار شارح بی‌مأخذ است. اما قرینه نشان می‌دهد باید خطاب به شاه شجاع باشد، زیرا: ۱. بیت در رسوم شرع و حکمت... اشاره‌ای به اطلاعات فقهی اوست؛ ۲. آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد، اشاره به شاعری و نویسندگی اوست. در میان حکام معاصر حافظ، مورخان این دو صفت را در مورد شاه شجاع به کار برده‌اند.

ص ۲۲۲۶. تاب بنفشه می‌دهد... تاب دادن یعنی خشمگین کردن و به خشم آوردن.
ص ۲۲۳۸. آیا در این خیال... آیا ادات استفهام، یعنی واژه‌ی پرسش است. عجا اادات تعجب و تحسین است.

ص ۲۲۴۴. آن می‌که در سبو... سبو با سین مهمله است، به معنی کوزه‌ی دهان گشاد.

ص ۲۲۴۴. با ما سرچهداشت بیا ای صبا بگو، این مصراع در نسخه‌های موجود چنین است: با ما سرچه داشت ز بهر خدا بگو و درست هم همین است، و گرنه قافیه تکرار می‌شد. بیت بعدی تنها در حافظ قریب دیده می‌شود، اما بیان به شیوه‌ی حافظ می‌ماند.

ص ۲۲۴۶. خنک نسیم... نسیم باد بسیار ملایم را گویند. شمامه بوی خوش را گویند، نه بوی مطلقاً. برخاست در مورد باد به کار می‌رود. معنبر یعنی عنبر آگین؛ عنبر از نوعی ماهی به دست می‌آید و ماده‌ای خوشبوست.

ص ۲۲۵۵. گه جام زرکش گه لعل دلخواه. شادروان پژمان این مصراع را چنین ترجیح می‌دهد: گه جام زرکش گه کام دلخواه. البته این مصراع در نسخه‌ها بسیار مغشوش است. در حافظ جلالی نایینی آمده: گه جام زرکش از لعل دلخواه، در حافظ قریب آمده: یا جام زرکش با قصه کوتاه.

ص ۲۲۶۱. سبوکشان همه در بندگیش... سبوکش خدمتکار میخانه و آنکه کارش حمل سبوی می‌است. معنی بیت می‌شود: خدمتکاران میخانه همگی در بندگی پیر میخانه کمر خدمت بسته بودند، ولی کلاهشان بالای ابر بود و لی در عین بندگی پیرمغان سر فخر بر آسمان می‌سودند.

ص ۲۲۶۲. شکسته و سمه و بر برگ گل... این مصراع در اغلب نسخه‌ها شکسته کسمه و... آمده. کسمه ساچ یا کسمه تل هنوز هم در ارومیه به کار می‌رود و مراد از آن بخشی از زلف است که به صورت چتری بر روی پیشانی می‌ریزند. زلف شکستن در اصطلاح حافظ پریشان کردن زلف است.

ص ۲۲۸۲. حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین. به جان شیرین یعنی در برابر یا در بهای جان شیرین حافظ خواست جامی بستاند و جان شیرین بدهد. جان شیرین در اینجا عبارت سوگند نیست.

ص ۲۲۸۵. به غیر خال سیاهش که دید به دانه. نشنیده و نخوانده‌ام دانه‌ی به را به جای اسپند در آتش افکنند. احتمال می‌دهم معنی بیت چنین باشد: هیچکس دانه‌ای بهتر از خال

سپاهش ندید که به جای اسپند بر آتش رویش نهند. این اظهار باقید احتیاط تلقی شود، چون محتاج تحقیق اهل فن است.

ص ۲۲۹۹. در پای خار هجران افتاده در کشاکش، یعنی در کنار خار هجران افتاده ام و در کشا کشم.

ص ۲۳۰۰. این غزل، همچنانکه شارح اظهار داشته، در نسخه‌ها نیست، ولی بر خلاف اظهار وی به سبک حافظ است و «به کلام خواجه شباهت» دارد.

ص ۲۳۰۱. عید است و موسم گل ساقی بیار باد... این غزل در نسخه‌های معروف نیست.

ص ۲۳۰۵. این غزل هم در نسخه‌های معروف نیست. هر دو غزل فاقد لطف بیان و عمق معناست.

ص ۲۳۱۵. در ده به یاد حاتم طی جام یک منی. شارح می‌فرماید «جام یک منی قدحی را گویند که ظرفیت دامن شراب داشته باشد» لابد یک نفر هم یعنی دونفر! به قول خودش «فامل».

ص ۲۳۴۸. مفروش به باغ ارم و نضوت شداد. آیا ممکن است اشاره به باغ ارم و صاحب آن باشد؟ آیا باغ ارم در آن زمان هم بوده؟ این مطلب محتاج تحقیق است. به هر حال، عبارت شارح در مورد بهشت نسبه و غیره بی‌محل است.

ص ۲۳۵۰. چون بالش زرنیست... بالش‌زر، کیسه‌های کوچکی بود که در آن هشت مثقال زر، معادل دوهزار دینار زر می‌دوختند. بالش‌زردوزی اختراع شارح است. خواجه می‌فرماید: چون زرنداریم که اسباب تجمل فراهم کنیم - باخشتی می‌سازیم. دروازه‌های بالش و خشت مراعات نظیر وجود دارد.

ص ۲۳۵۵. در آتش ارخیال رخت دست می‌دهد. حافظ قریب این بیت را ندارد. در بقیه «خیال رخس» آمده، که درستتر است.

ص ۲۳۵۸. تراول روی لولی بوادی. در حافظ قزوینی: تراول آن روی نهکو بوادی. معنی شده است تراول باید آن روی نیکو را دیده باشی، اما در نسخه‌های ایاصوفیه تراول روی نکو لولی بوادی، که قریب به شرح سودی است، یعنی «روی نکو» شده «رویگی».

ص ۲۳۵۸. به پی‌ماچان غرامت بسپریمن. قزوینی بدپای ماچان را ایستادن در صف نعال ترجمه کرده است. با اینهمه ترجمه سودی معقول به نظر می‌رسد:

ص ۲۳۶۸. پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی. آنچه از مفهوم بیت، مخصوصاً مصراع دوم به ذهن من می‌رسد با شرح سودی متضاد است: ای یوسف مصری، که سلطنت مشغولت کرد، آخر از حال پدرت پرسشی کن - پس مهر فرزند پدری کجا رفت؟ اگر جز این بود، دلیلی برای ذکر اشتغال یوسف وجود نداشت.

ص ۲۳۷۱. که باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی. همچنانکه شارح خاطر نشان شده، این بیت در نسخه‌ها متفاوت است. ظاهراً صورت فعلی اشاره‌ای به کشتار تیمور است در خوارزم. آیا محتمل است این غزل ناشی از انفعال و دماغ سوختگی حافظ در مورد حسن ظنش نسبت به تیمور و جواب شعر سابقش باشد (خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی)؟

ص ۲۳۷۲. عیان شدی که بما چیست... یعنی اگر عمر جاودان وجود داشت در بهای خاکپایش صرف می‌شد.

ص ۲۳۸۵. هر تاره‌موی حافظ در دست زلف شوخی. در حافظ قزوینی، پثرمان وانجوی به‌همین صورت است و دکتر قریب هم به‌همین قیاس تصحیح کرده، ولی در نسخه‌ای که اساس بوده، در دست خیره شوخی آمده: در حافظ جلالی نایینی هم «در دست یارشوخیست» آمده. فهم اینکه هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی هم برای من میسر نیست. شاید از قلت تحقیق با نقصان ذوق باشد. به‌رحال می‌شود هر تار موی در دست یارشوخی باشد و این کنایه از «علافی» و نداشتن فریادرس و افتادن زیر دست و پای اقسام مقامات از شاه و وزیر و زاهد و مفتی و محتسب است.

ص ۲۳۸۶. میان مجمع خوبان کنی میانداری. میاندار پهلوانی را گویند که در وسط گود زورخانه ورزش کند و دیگران از او تبعیت کنند (فرهنگ عمید). میاندار مجلس یا مجمع نیز کسی است که گفتگوها یا کارها را می‌چرخاند. میاندار رامیانجی گفتن «من عندی» است.

ص ۲۳۸۷. مکن عتاب... بکن هر آنچه توانی که جای آن داری. احتمالاً معنی بیت چنین باشد: بیش از این عتاب و بردلم جور مکن - بلکه - تا می‌توانی کارهایی بکن که جایش است - یعنی برازنده‌ی توست.

ص ۲۳۸۷. به‌اختیارت اگر صد هزار تیر جفاست. تفسیر دیگری هم می‌شود کرد: اگر صد هزار تیر جفا در اختیارت است، همه را به‌قصد جان من خسته در کمان کرده‌ای.

ص ۲۳۸۸. چو ذکر لعل لبش... این بیت در نسخه‌های معروف نیست. حافظ قریب اصلاً این غزل را ندارد. «حدیث باشکراست» را نفهمیدم. می‌شد گفت حدیث یا شکر است؟ یعنی حدیث است یا شکر؟ در هر صورت بیت معیوب است، چون در مصراع اول گفته‌ن‌وشنیدن ذکر شده و در مصراع دوم فقط بحث دهان به‌میان آمده و این مخالف لف و نشر است.

ص ۲۴۰۷. بندگان را نه به‌وضع دگران می‌داری. صورت دیگرش هم این است: بندگانت را آن‌طور نگه نمی‌داری که دیگران - بندگان را - نگه می‌دارند.

ص ۲۴۳۰. که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی. شارح معنی میر نوروزی را نمی‌دانسته و لاجرم تأویلات بیهوده کرده است. از آیینهای نوروز در روز گارساسانی یکی این بود که شاه شخصی از عامه‌ی مردم را در ایام نوروز به‌جای خویش می‌نشاند و مدت پنج‌روز فرمانهای او اجرا می‌شد و با او همچون شاه رفتار می‌کردند. چنین کسی را میر نوروزی نامیده‌اند.

ص ۲۴۳۴. چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند. معنی بیت چنین است: ببین در این شهر چه شکرها وجود دارد که شاه‌بازان طریقت را به‌مقام مگس قانع ساخته است!

ص ۲۴۳۶. هر که مشهور جهان گشت به‌مشکین نفسی. خوش نفس در بیت تاچسو مجمر... صفت جانشین اسم است و همراه یای نکره. مشکین نفسی مصدر است. ظاهراً آوردن واژه‌هایی با حالت‌های دستوری متفاوت به‌صورت قافیه مرسوم بوده است و از عیبهای شعر محسوب نمی‌شده.

ص ۲۴۴۶. کاروان رفت و تو در خواب... مراد کاروان عمر است و گذشت روزگار.

ص ۲۴۶۲. عذرا به معنی دوشیزه و باکره است. عجیب است از سودی که در جلد اول در تفسیر اشتهی لنا و اهل من قبلنا العذارا این واژه را به معنی فرزندان دختر ترجمه کرده بود و در اینجا به معنی پسر نوس!

ص ۲۴۶۵. کتبت قصه شوقی و مدمعی باکی. شارح در شرح الفاظ عربی گاه اهمال کرده است، از جمله در این مصراع که باید می گفت قصه‌ی اشتیاقم را نوشتم و چشم گریان است.

ص ۲۴۶۸. اثر نماد زمن بی شمایلست. گفتیم از معنیهای شمایل تصویر و صورت و چهره است. جالب است که سودی در معنی آن می نویسد جمع شمال - که البته یکی از معنیهایش است. ولی در شرحش می گوید: ای جانان بدون شمایل (در دوری رویت) . . . ص ۲۴۷۵. البته غزال هم بجهی آهوست!

ص ۲۴۸۵، تاریخ خانی ربطی به تاریخ جلالی یا ملکشاهی ندارد، بلکه منسوب به غازان خان است، که تاریخ غازانی هم گویند. البته آن هم بر اساس سال شمسی بوده است.

ص ۲۵۰۲. که به کوی میفروشان دوهزار جم به جامی. البته خواننده‌ی امروزی نخوبی می داند که اظهارات سودی در مورد جمشید و سلیمان هیچ اساس منطقی ندارد و میان این دو نسبتی نیست، بلکه پس از اسلام جمعی از مورخان جعلیاتی در این باره بافته‌اند. اما جالب است که بر اساس همان جعلیات حافظ به سخافت طبع یا بیان متهم می شود!

ص ۲۵۰۶. گر این شراب... معنی بیت چنین استنباط می شود: اگر شراب خام و حریف پخته است، این خام (شراب) از هزار پخته (حریف) بهتر است.

ص ۲۵۰۶. بگشای تیر... رها کردن تیر را از کمان گشودن گویند، نیز گشادن و گشاد دادن.

ص ۲۵۱۸. خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم. محققان مخاطب این بیت را امیر تیمور گورکان می دانند.

ص ۲۵۲۵. رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی، جهانسوز کسی را گویند که آتش در جهان زند و این لقب تیمور بوده است.

ص ۲۵۳۴. دلم گرفت ز سالتوس و طبل زیر گلیم. طبل زیر گلیم نهادن معادل «شترسواری دولا دولا»، یعنی تلاش بیهوده برای پنهان کردن امری. سعدی فرماید: آواز دهل نماند در زیر گلیم و عشق بنهان. علم بر افراشتن نشانه از اظهار و اعلان امری است.

ص ۲۵۲۹. دیده نادیده به اقبال تو ایمان آورد. یعنی با اینکه چشم تو را ندیده، به اقبال ایمان آورد. حافظ هرگز سلطان احمد ایلکانی را ندیده و این غزل را به رسم هدیه به دربارش فرستاده است. (قطعا پس از سال ۷۸۴ که سال جلوس اوست)، در بیت دیگری تصریح می کند: گرچه دوریم به یاد تو قدح می نوشیم...

اظهارات شارح در مورد بیلاق شیراز و غیره بی مورد است.
ص ۲۵۳۱. بخشش و گوش خاقانی و چنگیزخانی. شادروان پژمان معتقد بود
بخشش قاآنی صحیح است. با انتساب به اگتای قاآن پسر چنگیز و قاآن در لغت مغولی
به معنی پادشاه و فرمانرواست. چنگیز را در نسخه‌ها بدون یا نوشته‌اند و صحیح است.

ص ۲۵۲۷. خم شکن نمی‌داند این قدر که صوفی را جمله استفهامی است و خم شکن
احتمالاً اشاره به امیر مبارزالدین است، مضمون بیت این است: محتسب این را نمی‌داند که
صوفی در خانه شراب همچون لعل سرخ دارد؟ او خوب می‌داند، اما خم شکنی‌اش دامی
برای فریب مردم است، نه نهدی از منکر. کوتاه‌سخن، در تاریخ ما این گونه گیرودار هر
چند سال یکبار پیش آمده است.

ص ۲۵۳۹. دل زناوک چشمت... عبید زاکانی معاصر حافظ هم گوید: زلفت به
پریشانی دل برد به پیشانی دل برد به پیشانی زلفت به پریشانی. با توجه به اینکه عبید خود
استاد فن تضمین است، شعر حافظ در زیبایی و لطف معنی سبق برده، حدس می‌زنم
— فقط حدس — حافظ غزل عبید را تضمین کرده باشد.

ص ۲۵۴۳. خم جعدت بنامیزد... این بیت در بسیاری از نسخه‌ها نیست، ولی بیان
حافظی است.

ص ۲۵۴۷. مؤلف در ترکی واژه‌ی قاین را آورده، که مترجم در مورد معادل
فارسی آن مردد است و من هم بطریق اولی. آنجا قاین در ترکی درخت کرب یا کرف
را گویند از تیره‌ی افرایان. آقای محمد پیفون قاین را معادل درخت‌غان دانسته‌اند
(فرهنگ آذربایحانی).

ص ۲۵۵۷. از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت. سموم باسین مفتوح باد گرم
و سوزان را گویند.

ص ۲۵۶۰. شو بافتح شین. امروز غالباً درس خوانندگان شو را باضم شین تلفظ
می‌کنند، ولی احتمال دارد این تلفظ در گذشته فرق می‌کرده است. به هر حال گاه دیده
می‌شود تلفظ‌هایی که سودی داده، با تلفظ امروزی متفاوت است، ولی نمی‌توان آن‌را ناشی
از بی‌اطلاعی سودی دانست و بسیار احتمال دارد او آن‌ها را از ایرانیانی که می‌شناخته
تحقیق کرده باشد.

ص ۲۵۹۵. تا از درخت نکته‌ی توحید بشنوی. اشاره است به آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی
قصص، که وقتی موسی بادیدن روشنایی به دنبال آتش می‌رود از درختی صدایی می‌شنود
که می‌گوید: یا موسی انی انا الله رب العالمین (ای موسی من خداوندگار جهانیانم).
همچنانکه شاعر دیگری در اشاره بدین آیه با تعجب یا برسبیل استدلال و بیان حجت
می‌گوید: روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی (یعنی رواست درخت
انا الحق گو باشد چرا مسور نتواند؟).

ص ۲۶۱۷. جور از فلک نیاید. این بیت در غالب نسخه‌ها نیست و ظاهراً الحاقی است.

ص ۲۶۲۸. ز سنگین دلان خواستن مومیایی. مومیایی نوعی قیر طبیعی است که
در گذشته برای شکسته‌بندی و درمان زخم‌ها کاربرد داشت.

ص ۲۶۴۱. طرفی هنری بر بند. در اغلب نسخه‌ها طرف هنری آمده و همین درست است.

ص ۲۶۵۶. ای ز شرم عارضت... این غزل در اغلب نسخه‌ها نیست و مطالبش هم مغشوش و سست است.

ص ۲۶۶۵. بیار باده... این غزل در اغلب نسخه‌ها نیست.

ص ۲۶۶۴. ریحان تو کجا و سبز خطش اوتازده و تو غبارداری. ظاهراً شاعر در مورد خط و ریحان و غبار صنعت مراعات نظیر به کار برده و ایکاش نمی‌برد. پیداست خیلی زور زده و هیچ بهره‌ای از ذوق نبرده است.

ص ۲۷۴۱. طبرزد را ظاهراً در انتساب به طبرستان چنین گفته‌اند، یعنی قند طبرستانی، اظهارات مرحوم سودی بی‌پایه است.

ص ۲۷۴۵. میوه بهشتی برابر با ۷۷۸ است و شارحان هر سه اشتباه کرده‌اند

ص ۲۶۸۸. شاه غازي خسرو گیتی‌ستان. اطلاعات تاریخی مرحوم سودی بسیار محدود بوده و غالباً خلط مبحث کرده است. این قطعه در مورد امیر مبارزالدین گفته شده، که پسرش شاه شجاع میل در چشمش کشید. شاه منصور در جنگ با امیر تیمور کشته شد (۷۹۵).

ص ۲۷۵۱. شیخ مجدالدین اسمعیل بن رکن‌الدین یحیی سیرافی (۶۷۵-۷۵۶ هـ ق)

قاضی القضاة فارس، در مورد شیخ امین‌الدین کازرونی قبلاً توضیح داده شد و حاجی قوام‌الدین حسن تمغاجی از ندیمان و یاران شاه شجاع و دوست و حامی حافظ. ص ۲۷۵۲. به دست آصف صاحب عیار باستی. قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع.

ص ۲۷۵۷. ومن يتوالله... از آیه‌های ۲ و ۳ سوره طلاق: ومن يتوالله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب.

ص ۲۷۵۸. بر تو خوانم ز دفتر اخلاق. از ابن یمین است بنابر تحقیق مرحوم پژمان بختیاری تضمین بیت سنایی است: آنکه سیمت نداد زربخشش وانکه پایت برسد سر بخشش.

ص ۲۷۲۴. آنکه ده باهفت ونیم آورد... شان نزول این اشعار به طوری که غالب

تذکره‌نویسان گفته‌اند این است که «چون شاه منصور شاه یحیی را از شیراز راند... یکی از اهل استیفا مبالغی از وظیفه‌ی اهل علم کسر نمود... چون شاه منصور مطلع شد گفت هر چه پدران من در باره‌ی اهل علم مقرر داشته‌اند باید پرداخته شود.» (تلخیص از تاریخ عصر حافظ ص ۴۱۶) این هفت‌ونیم اشاره به ۲۵ درصد کسر مواجب است، که حافظ بدخاطر الغای آن از شاه تشکر کرده است.

ص ۲۷۴۷. این قطعه در تاریخ مرگ شاه شجاع است و ظاهراً رحمان با الف باید

محاسبه شود مطابق ۷۸۶.

ص ۲۷۴۹. این قطعه در تاریخ مرگ بهاء‌الدین عثمان کوه‌گیلویی است.

ص ۲۷۵۵. این قطعه در تاریخ مرگ مجدالدین اسمعیل مذکور در ص ۲۷۵۱ است.

ص ۲۷۵۲. این قطعه در تاریخ وفات قوام‌الدین محمد صاحب عیار است.

ص ۲۷۵۴. شتر گربه با کاف فارسی صحیح است و کنایه از ترکیب اجزای نامتجانس.

ص ۲۷۵۸. **سال وفال و....** این قطعه از امیر معزی است.

ص ۲۷۹۱. باز آیی که جانم... این دوییت رباعی نیست و وزن مصراع سوم هم ناقص است.

ص ۲۷۹۳. ترسیدمی من کز تو... وزن غلط است و باید باشد می ترسیدم کز تو شوم روزی دور... .

ص ۲۸۵۷. دودام در کمین... مصراع سکنه دارد. در نسخه‌های دیگر به صورت دودامت در کمین، دوراهت در کمین، دد و دامت کمین آمده، که اولی مناسبتر به نظر می‌رسد.

ص ۲۸۱۷. **پر جبریل را اینجا بسوزند بدان تا کودکان آتش فروزند.** معنی بیت احتمالاً چنین باشد: در اینجا کودکان پر جبرئیل را می‌سوزند تا با آن آتش روشن کنند یعنی تمام مقدمات بازیچه‌ی دست کودکان شده است. همچنانکه در جای دیگر گفته: یار من طفل است و دل‌داری نمی‌داند هنوز خون عاشق را به جای شیر مادر می‌خورد. البته در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم به صورت به‌دامن کودکان آتش فروزند آمده که معنی بیت یکسر عوض می‌شود. ولی بیت زیرین گواه آن است که باید حدس ما درست باشد.

ص ۲۸۴۲. **که پنداری هرگز در اینجا نبود.** مصراع سکنه دارد.

ص ۲۸۶۱. **تو بادرویش از حسن گل مزن لاف.** مصراع سکنه دارد.

ص ۲۸۶۲. **چه پندشان چه آواز خطیبان.** مصراع سکنه دارد.

ص ۲۸۷۲. **دولت نهاده رخت بقا زیر کنده لان.** کندلان با کاف مضموم یا مفتوح و بدون ها «خیمه‌ی بزرگ که در پیش درگاه ملوک برپای دارند» (از تعلیقات شادروان محمد قزوینی بردیوان حافظ).

ص ۲۸۸۵. **بهشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست.** این بیت و ابیات بعدی گواه آن است که داستان تکفیر حافظ جعلی و ساخته‌ی قصه‌پردازان نیست و واقعیت داشته است. توجه: برادب دوستان پوشیده نیست که اشعار الحاقی در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ زیاد است. همچنین، نسخه‌ها از دخالت کاتبان مصون نبوده. محققان امروزی تعداد غزل‌های موجود حافظ را کمتر از پانصد می‌دانند. بسیاری از قطعات و رباعیات منسوب به حافظ هم از دیگران است.

سودی، مؤلف این کتاب عزیز را می‌توان از پیشگامان تحقیق ادبی دانست. او در کار خود به بررسی نسخه‌ها و دقت در سبک و کلام حافظ توجه داشته است. کار او مورد استفاده‌ی محققان بعدی قرار گرفت و هم‌امروز برای آشنایی با حافظ کتابی بسیار سودمند است. آنچه اندکی بر این شاهکار لطمه می‌زند، یکی ارائه‌ی مصدرهای جعلی از قماش خیزیدن و بینیدن و مانند آنهاست و دیگری دشمنی عنان گسیخته‌اش بادو شارح پیش از خود - یعنی سروری و شمعی.

غلام حسین صدری افشار

استدراکات جلد چهارم

در صفحه ۲۷۵۶ راجع به حبه خضرا مطابق آنچه صریحاً از تمام کتب معتبر و معروف طبى از قبیل الابنیه فی حقایق الادویه ، تحفه حکیم مؤمن ، اختیارات بدیعی و مخزن الادویه ، برمیاید :

محصولیست دارویی که هر زهری را منتفع کند و دارای فواید طبى بسیار است و شرح و تفصیل آن در صفحه ۵۴ کتاب الابنیه فی حقایق الادویه مذکور تألیف موفق هروی بخط شاعر شهیر اسدی طوسی و تصحیح مرحوم بهمنیار مندرجست .

اما باید گفت شخص سودی مرحوم در تفسیر بیت :

زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد یکذره و صدمستی یکدانه و صد سیمرخ

(جلد سوم من تر کی ص ۴۰۲) گفته است: این بیت تعریضی است به صوفیانی

که بنگ میخورند. که عیناً در صفحه ۲۷۵۷ جلد چهارم بفارسی نقل شده است.

در صفحه ۲۷۰۱ (حاشیه) راجع به مواقف قاضی ایجی که از کتب بسیار معروف

در حکمت و کلام است مصنف آن معاصر خواجه شیراز بوده است یعنی در سده هشتم هجری میزیسته و در سال ۷۵۵ یا ۷۵۶ هجری در گذشته است پس تاریخ ۱۳۵۵ مذکور

در حاشیه میلادی است .

ایضاً در صفحه ۲۷۱۹ (حاشیه) حادثه مربوط به دوره جاهلیت و پیش از اسلام

است و تاریخ میلادی منظور نظر است که لازم است بعد از : سنه ۴۹۰ کلمه میلادی اضافه شود چون همیشه متبادر بذهن هجریست .

در صفحه ۲۹۰۳ (فهرست اعلام) در شرح حال تنوخی ، وی متولد ۳۳۰ و متوفی

۳۸۴ هجری است پس تاریخ ۹۴۱-۹۹۴ میلادی است .

مآخذ : قاموس الاعلام شمس سامی ، اعلام زرکلی ، دائرة المعارف

اسلامی ، ریحانة الادب ، اداب اللغة العربیه جرجی زیدان .

ضمناً راجع به موضوع و سراینده قصیده برده که در حاشیه ص ۲۰۸۸ جلد سوم

ترجمه اشاره شده که در صفحه ۱۷۳۴ نیز مورد استشهاد شارح فاضل بوده :

چکامه برده از بوسیری (ابو عبدالله شرف الدین محمد بن سعید منهاجی) از

مشاهیر شعرای عربست منسوب به بوسیر واقع در سعید مصر که میگویند به بیماری

سختی مبتلا بوده است در رؤیا می بیند که حضرت رسول اکرم برده (عبای) خود را بروی وی کشید و بلافاصله شفا یافت، پس در مدح آن حضرت بنظم قصیده برده پرداخت که معروفست به :

الكواكب الدرية في مدح خير البرية

ومطلع آن اینست :

امن تذکر جیران بذی سلم مزجت دمعاً حبری من مقلّة بدم

این چکامه شیوا را بیش از نود شرح پارسی، عربی و ترکی و بربريست.

وچنین بنظر میرسد که خواجه حافظ نیز در سرودن بیت مندرج در صفحه ۱۷۳۴:

(جلد سوم) ترجمه

ما لسلامی و من بذی سلم این جیرا ننا و کیف الحال

به مصرع نخست مطلع قصیده برده بوصیری نظر داشته است.

بوصیری در سال ۶۰۸ متولد و در سنه ۶۹۴ یا ۶۹۵ یا ۶۹۶ یا ۶۹۷ هجری قمری

در گذشته است. مزارش در اسکندریه مصر مطاف اهل ادبست.

مآخذ شرح حال گوینده چکامه برده و نسخ معروف و موجود آن:

۱- کشف الظنون حاجی خلیفه . ۲- آداب اللغة العربیه جرجی زیدان

۳- قاموس الاعلام شمس سامی ۴- دائرة المعارف اسلام (ضمیمه)

۵- هدیة العارفين ۶- تاریخ ادبیات عرب: برو کلمان

۷- تاریخ ادبیات عرب: (بلاشه) ۸- ریحانة الادب

اینک از فرصت استفاده نموده بمناسبت اینکه مطالب فوق را جناب آقای محمد

عباسی دانشمند یگانه و محقق فاضل در اختیار اینجانب گذاشته اند سپاسگزاری عمیق

خود را نسبت به ایشان که در کشف مشکلات و نکات مبهم این اثر مرا یاری نموده

و منابع و مآخذ مطالب مذکور را که توضیحش ضرورت داشت بمن ارائه نموده اند

بجامیاورم و از صمیم قلب برای ایشان سلامت و توفیق آرزو میکنم .

از بحر رجز مفتعلن مفاعله مفتعلن مفاعله

غزل چهارصدوسی و هشتم

فاتحه چو آمدی بر سر خسته بخوان
لب بگشا که میدهد لعل لبتم بمرده جان

فاتحه - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل. خسته ، هم همینطور است و جایز است متعلق باشد به جمله «بر سر آمدی» و یا به فعل «بخوان».

محصول بیت - وقتی بر سر خسته آمدی، يك فاتحه بخوان و لبتم را باز کن که لب لعل تو به مرده جان بدهد ، یا خود میدهد .
گویا خواجه مریض بوده و پیر گلرنگ به عیادتش رفته است و شاعر بهمین مناسبت این غزل را فرموده است .

آنکه به پرشش آمد و فاتحه خواند و میرود
گو نفسی که روخ را میکنم از پیش روان

پرشش - اسم مصدر. گو ، خطاب عام . نفسی، یا حرف وحدت ، تقدیرش نفسی صبر کن که به ضرورت وزن حذف شده . که ، حرف بیانی
محصول بیت - آن کسیکه برای عیادت آمد و فاتحه خواند و رفت، بگویش يك دم صبر کند که روح مرا از پیش روان کنم .

در جمع «روح و روان» لطافتی وجود دارد ، زیرا به روح انسانی «روان» گویند ولی در اینجا روان ، به معنای روانه شدن و رفتن است . پس روان کنم یعنی ارسال کنم .

ای که طبیب خسته روی زبان من ببین
کین دم و دود سینه ام بار دلست بر زبان

ای - حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش : ای آن کس که ، میباشد .
طبیب خسته ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . خسته ، یاضمیر خطاب . روی زبان
من ، اضافه ها لامیه

کین ، دراصل که این است؛ که حرف تعلیل . دم ، در اینجا به معنای «نفس»
و دود سینه اضافه لامیه ، بار دل ، هکذا . بار دراصل به معنای «حمل» در عربی است
ولی در اینجا مراد ثقلت میباشد .

محصول بیت - ای آنکه طبیب معالج مریضی ، روی زبان مرا به بین ، یعنی
به بین که این نفس و این دود سینه ام روی زبانم بار دلم است : از دلم خارج گشته روی
زبانم جمع شده است .

حاصل بیان ، درد و غصه های دلم همراه نفس و آه سینه ام بالا آمده و بار
گران زبانم میشود .

گر چه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت
همچو تبم نمی رود آتش مهر از استخوان

تب - مبتدا . استخوان من ، اضافه لامیه . کرد ، خبر مبتدا . تبم ، «میم» از
لحاظ معنا مربوط به استخوان است . آتش مهر ، مجازاً اضافه لامیه .

مهر اول به معنای «خورشید» و مهر دوم به معنای «محبت» میباشد
محصول بیت - اگر چه تب استخوان مرا از خورشید گرمتر کرده یعنی از
حرارت آفتاب بیشتر گرم کرد ، مراد استخوان مرا بسیار و شدیداً گرم کرد و سپس
زایل شد ، اما آتش عشق چون تب از استخوانم زایل نمیشود . مراد : هر قدر هم
مرض شدت یابد مهر جانان در استخوانم چون مغز ثابت است .

جمله «همچو تبم نمی رود» احتمال دو وجه دارد: یعنی همانطور که «تب» قطع
نمیشود آتش مهر هم ثابت است یا : آتش عشق زایل نمیشود زیرا چون تب نیست

که قطع شد و از بین رفت .

**حال دلم چو خال تو هست بر آتشش و وطن
جسمم از آن چو چشم تو خسته شدست و ناتوان**

محصول بیت - دل من چون خال تو جایش روی آتش است . مراد : همانطور که خال تو روی آتش رخسارت قرار گرفته . دل منم روی آتش عشق و یا آتش تب جایش است . یعنی هر دو آتش را وطن کرده اند . پس تنم چون در آتش قرار گرفته ، لذا مانند چشمت خسته و ناتوان شده . مشهور است به چشم محبوبان حالت ضعف و خمودگی اضافه میکنند . زیرا در نگاه بعضی از زیباییان نوعی فتور ملاحظه میشود .

**باز نشان حرارتم ز آب دودیده و بمین
نبض مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان**

باز - ادات تأکید . نشان ، فعل امر مفرد مخاطب از نشانیدن ، لفظ مشترك است : آتش خاموش کردن ، و يك چیز را در زمین کاشتن است . بمین ، مرهون مصراع دوم . نبض مرا ، اضافه لامیه که ، حرف بیان . میدهد ، فعل مضارع مفرد غایب ، و متضمن معنای استفهامی است

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : با اشک دو چشم حرارت مرا خاموش کن آنوقت نبض را بگیر و بین هیچ از زندگی نشانی میدهد ؟ یعنی بین که از حیات در من اثری هست ؟ الحاصل مرض در من اثری از حیات نگذاشته است .

**آن که مدام شیشه ام از پی عیش داده بود
شیشه ام از چه میبرد پیش طبیب هر زمان**

مدام - به معنای دائم است و به قرینه شیشه با «باده» مناسبتی دارد . در این بیت مراد از شیشه «قدح» است . «پی» ادات تعلیل . مراد از «عیش» ذوق و صفای حاصل از باده است . مقصود از شیشه دوم «قاروره» میباشد که مریض به داخلش بول میکند و بوسیله قاروره بول مریض را به طبیب نشان میدهند .

محصول بیت - آنکه به من صراحی شیشه‌ای را داده بود که دائم باده بنوشم. پس برای چه هر آن قاروره مرا پیش طبیب میبرد. الحاصل چون مرض بسیار شدید شده از ترس اینکه مبادا بمیرم قاروره مرا به طبیب نشان میدهد.

**حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربت
ترك طبیب کن بیا نسخه شربت بخوان**

ترك طبیب - از قبیل اضافه مصدر به مفعولش . نسخه شربت، اضافه لامیه
محصول بیت - ای حافظ شعر تو از آب حیات شربت داد. یعنی شربت آب زندگانی است.

حافظ میفرماید: پس حالا طبیب را ترك کن و بیا نسخه شربت مرا بخوان یعنی شعر من آب حیات است، بیاو آن را بخوان که حیات ابدی بیابی. خواجه از خطاب به متکلم التفات کرده است.

وله ایضاً

فزل چهار صد و سی و نهم

چندانکه گفتم غم با طبیبان
درمان نکردند مسکین غریبان

ممکن است مراد از مسکین غریبان ، عاشقان مغموم باشد که خواهی هم جزو آنهاست ، و یا جایز است منظورش طبیبان ، باشد که تحقیقاً بانها با این لحن اشاره میکند. و نیز احتمال دارد جمله مسکین غریبان ، کلام مستقل باشد و به ماقبل و مابعدش ارتباطی نداشته باشد و بوجه تحسر و تحزن اینطور بگوید . چنانچه در زبان ترکی در مقام تحزن گویند : هی بیچاره غریبان هی ،

اگر مراد از غریبان ، مغمومان باشد . به تقدیر : مسکین غریبان را . مفعول فعل نکرد محسوب میشود به معنای «غریبان را»

محمصول بیت - با آنکه آنهمه غم و غصه امرابه طبیبان گفتم ، اما با وجود این بیچارگان غریب را درمان نکردند یعنی درد عاشقان غمگین را علاج نکردند یا خود ، طبیبان مسکین علاج غم عاشقان را نشناختند و بهمان سبب درمان نکردند یا : ای بیچاره عاشقان غریب که علاجشان پیدا نشد .

درج محبت بر مهر خود نیست
یارب مبادا کام رقیببان

درج محبت - اضافه بیانیه ، درج در لغت «حقه» را گویند

مهر، به ضم میم و سکون «ها» کلمه فارسی است. عربی آن «خاتم» است. مهر خود، اضافه لامیه. یارب، در اینجا منادی است به معنای «یاالله». مبادا، فعل نهی غایب در مقام دعا بکار میرود: ای خدا رقیبان به مرادشان نرسند و کامشان بر آورده نشود. کام رقیبان، اضافه لامیه.

محصول بیت - درج محبت جانان بر مهر خود نیست. مراد مهر سابق را ندارد. یعنی به مهر و محبت جانان نقصانی وارد شده، زیرا چون سابق نیست، مگر رقبا اغواش کرده باشند. خدایا این رقبا هرگز کامروا نگردند چون مقصودشان اینست که جانان را نسبت بما سرد کنند، پس مرادشان بر آورده نشود. حقیقه از سردی جانان کنایه است.

**آن گل که هر دم در دست خاریست
گو شرم بادت از عند لیبان**

گو - خطاب عام. باد، فعل امر غایب و در مقام دعا باید بکار رود. تا، ضمیر

خطاب

محصول بیت - آن گل که هر دم و هر ساعت در دست خاری است: آن دلبری که هر آن مصاحب و همنشین یک ناکس و دنی است. بان گل بگو از بلبلان خجالت بکش یعنی بان دلبر بگو: از عاشقان صادق شرم کن که با اشخاص پست و ناشایست مصاحب شده ای.

**یارب امان ده تا باز بیند
چشم محبان روی جیبیان**

باز - در این بیت ادات «تأکید» است.

اضافه های واقع در مصراع دوم همگی لامیه است.

محصول بیت - خدایا به عمر امان ده آنقدر که عاشقان روی معشوقان را به بینند. مراد: تا آن زمان که روی محبوبان را به بینند از اجل اما نشان بده.

ما درد پنهان با یار گفتیم
 نتوان نهفتن درد از طبیبان

محصل بیت - ما درد نهایی خودمان را به یار گفتیم . چونکه یار طبیب
 بیماران عشق است و درد را از طبیب نهان داشتن جایز نیست . زیرا تا طبیب درد را
 نشناسد چگونه ممکن است علاج نماید .

ای منعم آخر بر خوان و صلت
 تا چند باشیم از بی نصیبان

منعم - به ضم «میم» و کسر «عین» . شخص صاحب نعمت را گویند . آخرادات
 تأکید بر خوان و صلت ، مرهون مصرع ثانی . تا ، اینجا به معنای «الی» . تا چند :
 تا کی . در اینجا مراد از منعم ، جانان است .

محصل بیت - ای منعم : ای جانان در سفره وصل تو ، ما تا کی از محرومان
 باشیم مراد : از نعمت و صلت تا کی بی نصیب بمانیم الحاصل چقدر مهجور باشیم
 پس روزی از نعمت و صلت سوری بما بده .

حافظ نگشتی شیدای گیتی
 گر می شنیدی پند ادیبان

محصل بیت - حافظ اگر پند ادیبان را گوش میکرد ، شیدای جهان نمیکشت .
 یعنی اگر سخن استادان عاقل را می شنید ، دیگر نمیتوانست شیدای عالم شود .
 وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و چهارم

میسوزم از فراق روی از جفا بگردان
هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : از فراق میسوزم رویت را از جفا بگردان یعنی جفا را ترك كن . زیرا هجران بلای ما شد، ای خدا بلارا از ما بگردان : ما را از بلا حفظ كن .

مه جلوه مینماید بر سبز خنک گردون
تا او بسر درآید بر رخس پا بگردان

سبز خنک - به سکون «زا» و کسر «خا» اسب کبود رنگ را گویند. از قبیل ترکیب مزجی است خنک گردون، اضافه بیانی . تا ، ادات تعلیل . بسر درآید : با سر بزمین بیفتد یا با کله به زمین بخورد . رخس . اسب ابلق یا خود مطلق اسب است. **محصول بیت -** ماه در روی اسب فلک جلوه گری میکند ، برای اینکه او با سر به زمین بیفتد بر رخس پا بگردان یعنی سوار اسبت شو . الجاصل به اسبت سوار شو تا که ماه مغلوب و منهزم گردد و تا مغرب بدود .

یغمای عقل و دین را بیرون خرام سرمست
بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان

یغمای عقل و دین - از قبیل اضافه مصدر به مفعولش میباشد و «را» ادات تعلیل کلاه بشکن ، یعنی کلاه را لوطی منش بگذار . شکستن و شکنیدن ، در این قبیل جاها به معنای خم کردن لبه کلاه است . در بر قبا بگردان : جاهلان عجم و تاتار

فراجه را سردوششان می‌نداختند و آستینهای آن را نمی‌پوشیدند و فقط يك دگمه‌اش را می‌بستند و مقداری از فراجه را به طرف سینه میکشیدند و دست راست را از آن بیرون می‌آوردند .

پس مرادش از : در بر قبا بگردان ، یعنی قبا را باین وضع به‌پوش . حاصل کلام قبایت را لوطی‌منش به‌پوش و کلاهت را هم جاهل‌منش بگذار .

محصول بیت - برای اینکه عقل و دین عشاق را به یغما به‌بری سرمست به بیرون خرام: مستانه لبه کلاهت را خم کن و فراجه‌ات را جاهل‌منش به‌پوش و بیرون برو .

حاصل بیان قبا را لوطی‌منش به‌تن کن .

مرغول را بر افشان یعنی برغم سنبل

گرد چمن بخوری همچون صبا بگردان

مرغول - به فتح و یا ضم «میم» به زبان پهلوی کاکل را گویند . بر افشان ، بر حرف تأکید ، افشان ، فعل امر مفرد مخاطب . برغم ، با حرف صله . رغم : تقریباً به کوری چشم معنا میدهد . برغم سنبل ، اضافه لامیه و مرهون مصراع دوم . گردچمن ، اضافه لامیه : اطراف چمن . بخوری : به فتح «با» چیزی که بصورت بخار درمی‌آورند ، خلاصه بخاریکه از يك چیز معطر حاصل میشود ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

محصول بیت - کاکلت را بتکان : بکوری چشم سنبل در گردچمن چون

صبا بخوری بگردان یعنی اطراف چمن را مبخر و معطر کن .

در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم : گرد بخور عنبر گرد صبا بگردان واقع شده . محصول معنای مصراع : گرد بخور عنبر را در اطراف صبا بگردان تا که صبا عالم را از آن معطر و مبخر کند . چنانکه شأن صباست بوی خوب و خوش را در همه جا نشر میکند و پخش مینماید .

ای نور چشم مستان در عین انتظارم
چنگک حزین و جامی بنواز یا بگردان

از عین انتظار مراد محض انتظار است به طور مطلق. حزین، در اینجا به معنای «نرم» میباشد یعنی «ملایم». به نواز، فعل امر مخاطب، در لغت به معنای نوازش است. اما در این قبیل جاها به معنای نواختن میباشد. چنگی و جامی: یاها، از برای وحدت است.

محمصول بیت - ای نور چشم مستان در کمال بی صبری انتظار میکشم، چنگک ملایمی بزن و یا قدح باده را بگردان. یعنی یا چنگک بزن که آرام شویم و یا قدح باده را بگردان که بنوشیم و آسوده گردیم. حاصل سخن از این دو کار یکی را انجام بده در مصراع دوم. لف و نشر، رعایت شده است.

دوران چو مینویسد بر عارضت خطی خوش
یارب نوشته بد از یار ما بگردان

محمصول بیت - دوران که بر عارضت خطی مینگارد، یارب نوشته بد را از یار ما بگردان. مراد: دوران بر عارضت خط خوب بنویسد نه خط بد. حاصل بیان خط، عارضت زیبایت را کدر نکند. یعنی لطافتش را از بین نبرد.

حافظ ز خوب رویان بختت جز آن قدر نیست
گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان

رضایی - یا، برای تنکیر است.

محمصول بیت - ای حافظ از زیبا رویان نصیبت از این مقدار بیشتر نیست یعنی بیشتر از این اقبال فعلی که داری نیست. پس اگر باین طالع رضا نیستی حکم قضا و قدر را عوض کن. الحاصل در ازل نصیب و قسمت تو این بوده که از زیبا رویان جفا به بینی، حال اگر نمی پسندی حکم اِزلی را بگردان و طوری کن که بروفق میل و مراد تو باشد. این قبیل سخنان حواله به محال است.

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلات

فزل چهار صد و چهل و یکم

یارب آن آهوی مشکین بختن بازرسان
و آن سهی سروروان را بچمن بازرسان

آهوی مشکین - مراد آهویی است که مشک حاصل میدهد .

محصل بیت - خدایا آن آهوی مشکین را باز به ختن برسان ، و آن سرو

سهی و روان : آن سرو قامت را باز به چمن برسان . از چمن و ختن ، مراد شهر
خودشاعر است . گویا جانان خواجه به غربت رفته بوده که باز گشتش را تمنا میکند .

بخت پژمرده ما را بنسیمی بنواز
یعنی آن جان زتن رفته بتن بازرسان

محصل بیت - طالع پژمرده ما را با ارسال یک نسیم بنواز : با ارسال یک

قاصد که حامل خبری از جانان باشد طالع ما را سعد کن . مصراع دوم مقصود را
شرح میدهد . یعنی آن جانی که از تن جدا شده باز به جسم برسان .

حاصل اینکه من تن بی جانم ، پس روح را به جسم برسان ، یعنی جانان را

به من برسان .

ماه و خورشید بمنزل چو بامر تو رسند
یار مهروی مرا نیز بمن بازرسان

یار مهروی ، اضافه بیانی . مهروی ، صفت مرکب .

محصول بیت - یارب چون ماه و خورشید با امر تو در گردش و حرکت اند.
پس یار مهوری مرا هم به من برسان .

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد
یارب آن کو کبرخشان به یمن بازرسان

یمانی : منسوب به یمن ، این نوع علامت نسبت بر خلاف قیاس است .
لعل یمانی ، این اضافه ادعائی است ، چونکه در یمن لعل نیست بلکه عقیق
است . رخشان ، صفت مشبهه : تابان .

محصول بیت - چشم‌هایمان در جستجوی لعل یمانی خون شد، خدایا آن
کو کب تابان را باز به یمن برسان ؛ مراد : به شهر شیراز بفرست .

سخن اینست که مایی تو نخواهیم حیات
بشنوای پیک خبر گیر سخن بازرسان

خبر گیر - ترکیب وصفی . خبر گیرنده

محصول بیت - خطاب به جانانی که غایب است .

سخن اینست که ما بی تو زندگی نمیخواهیم ، ای پیک خبر گیر سخنی که
گفتم بشنو و باز هم از جانان خبری برای ما بیار : خبری به ما برسان .

بروای طائر میمون همایون آثار
پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان

زاغ و زغن: کلاغ و زاغچه

محصول بیت - خواجه خطاب به پیک جانان میفرماید : ای پرندۀ مبارک
آثار، برو سخن زاغ و زغن را به پیش عنقا ببر یعنی جانان که به مثال عنقاست، و من
نسبت باو به منزله زاغ و زغن هستم ، پس حال سخن مرا باو برسان .

آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب
بمرادش ز غریبی بوطن بازرسان

محمول بیت - جانانی که دیده حافظ وطنش بود ، یارب آن جانان را به
مرادش ، یا به مراد حافظ ، باز بوطنش برسان یعنی صحیح و سلامت به شهر شیراز
واصل کن.

وله ایضاً

فزل چهار صد و چهل و دوم

خدا را کم نشین با خرقة پوشان
رخ از رندان بی سامان مپوشان

خدارا - را، تخصیص . کم ، در این قبیل موارد به کل ترك کردن معنای میدهد،
یعنی هر گز نشین .

محصول بیت - برای خاطر خدا با خرقة پوشان منشین ، یعنی با صوفیان
صورت پرست معاشرت مکن . و اما رخترا از رندان بی سامان مپوشان : نهان مکن .
الحاصل با خرقة پوشان مرایی آمیزش مکن ولی از رندان صاف دل هم کناره نگیر
یعنی با این طبقه اختلاط داشته باش .

درین خرقة بسی آلودگی هست
خوشا وقت قبای باده نوشان

آلودگی - یا حرف مصدر . خوشا ، بسیار خوش است . وقت قبای باده نوشان ،
اضافهها لامیه و بیانیه . وقت ، مبتدا و خوشا ، خبر مقدم اسناد خوشی ، به وقت
مجازی است زیرا حقیقة این باده نوشانند که خوش میشوند که مظروف قباست .
حاصل اینکه از قبیل مجاز مرسل میباشد .

محصول بیت - در این خرقة مذکور خیلی آلودگی و تلووث وجود دارد . اما
قبای باده نوشان بسیار پاک و بی آلایش است یعنی طاهر است . حاصل بیان کسانی
که آن خرقة را میپوشند تماماً مرایی اندولی اشخاصی که قبا به تن میکنند همگی

مخلصین اند

تو نازك طبعی و طاقت نداری

گمرانیهای مشتی دلوق پوشان

گرانی - یا حرف مصدری . مشتی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - تو طبعت لطیف است . لذا طاقت تحمل يك مشت خرقه پوش

را نداری . یعنی حرکات و اعمال این خرقه پوشان را که از روی ریاست نمیتوانی

تحمل نمائی . این بیت برای بیت مطلع درمقام تعلیل قرار گرفته .

درین صوفی و شان دردی ندیدم

که صافی باد عیش درد نوشان

دردی - یا حرف سکیر . که ، حرف رابط .

محصول بیت - درین صوفی و شان دردی ندیدم : یعنی در بین اینها اهل درد

ندیدم . انشاء الله عیش و صفای درد نوشان از ریا و تزویر دور باشد . مراد : آنان يك

مشت مرائیان بی درد ند . صوفی و شان ، کنایه است از مقلدان مرایی و چون درد

نوشان ، پاك وبی ریا هستند ، لذا دعایشان میکند .

بیا وزغبن اینم سالوسیان بین

صراحی خون دل و بربط خروشان

غبن - به فتح غین معجمه و سکون پای يك نقطه ، به معنای زیان و خسران

مراد از سالوس ، مرایی است ، یا حرف نسبت و الف و نون ، ادات جمع .

بین ، فعل امر مخاطب . خون دل ، از اقسام ترکیب وصفی . واو ، حرف عطف

بربط ، به فتح دو باو سکون را ، ساز را گویند . خروشان ، صفت مشبیه از خروشدن

در اینجا یعنی نالان .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید: از ضرر و زیانی که به سالوسیان

رسیده بیا بین که صراحی دل خون شده و بربط به ناله درآمده است . یعنی بواسطه

اینکه سالوسیان در نتیجه ریاکاری خودشان مغبون شده اند صراحی و بربط متأثر شده

و خونین دل و نالان اند.

چو مستم کرده مستور منشین

چو نوشم داده زهرم منوشان

محمصول بیت - چون مستم کرده ای ، پس مستور منشین ، یعنی ازمن پرهیز مکن ، دوری مکن «ازمن فارغ مشو» . وقتی شربت لذیذم داده ای پس دنبالش زهرم منوشان . مراد : پس از لطف و احسان نسبت بمن ، جور و جفایم روا مدار .

لب میگون و چشم مست بگشای

که از شوقت می لعست جوشان

بگشای - بین لب میگون و چشم مست مشترك است ، لب میگون گشودن ، کنایه است از تکلم . و چشم مست گشودن ، کنایه است از «نظر» با عین عبرت . که ، حرف تعلیل ، جوشان صفت مشبیه ، از جوشیدن : در حال جوشیدن **محمصول بیت -** لب میگون و چشم مست را باز کن : به سخن در آ و با عین عبرت نگاه کن و به بین که باده قرمز ، چگونه از عشق تو به جوش در آمده و در حال جوشیدن است . یعنی از شدت اشتیاقش نسبت به تو ، چون عشاق مشتاق ، در جوش و خروش است . از آنجا که قافیه این بیت با قافیه بیت مخلص یکی است و در اکثر دواوین پیدا نشد ، پس معلوم میگردد که از خواجه نیست .

ز دل گرمی حافظ بر حذر باش

که دارد سینه چون دیگ جوشان

دل گرم - از اقسام صفت مرکب است ، یا حرف مصدری و همزه بابت اضافه آمده دل گرمی حافظ ، لامیه ، که ، حرف تعلیل . سینه ، یا حرف تنکیر . چون ، ادات تشبیه . دیگ جوشان ، اضافه بیانی

محمصول بیت - از سوز دل حافظ بر حذر باش ، تا که ترا نسوزاند . چونکه

سینه اش مانند دیگ جوشان است : چون گهج^۱ جوشان است

۱ - گمج باصطلاح گیلکی ظرف گلی است که در پخت و پز بکار میرود .

الحاصل به حافظ جفا و آزار مکن تا از سوز دل آهی نکشد و روی چون گلت را
پژمرده نکند .

در تفسیر مصراع اول : از حدت و تیزی حافظ بر حذر باش . این گوینده عجب
طبع حاد و تیز داشته - رد شمعی
در معنای مصراع دوم: که سینه‌ای دارد چون کمج جوشان ، زیرا سینه‌ای دارد
مانند کمجی که میجوشد . این گویندگان معنای شعر را خوب ادا نکرده‌اند .

ردسوری

وله ایضاً

ار بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصد و چهل و سوم

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بامژگان شکند قلب همه صف شکنان

شاه شمشاد - اضافه لامیه . شمشاد قد ، ترکیب وصفی . شمشاد ، به فتح و یا به کسر شین درخت تزئینی است . قدان ، الف و نون ، ادات جمع است . خسرو شیرین دهنان ، اضافه لامیه شیرین دهن ، صفت مرکب ، الف و نون ، ادات جمع شاه ، مبتدا و بدل از خسروان . بیت ثانی ، خبر مبتدا و مصرع دوم صفت مبتدا که ، حرف رابط صفت . مراد از قلب در اینجا وسط لشکر است که مقر پادشاهان و سرداران است . قلب همه ، اضافه لامیه . همه ، صف شکنان را تأکید میکند . در زبان فارسی جایز است که ادات تأکید مقدم واقع شود . مراد از صف ، صف لشکر میباشد یعنی شاهی که صفوف لشکر را میشکند و منزهشان میسازد . صف شکن ترکیب وصفی .

محمصول بیت - شاه شمشادقدان وشاهشیرین دهنان، چنانشاهی که بامژگان
قلب تمام بهادران را میشکند و متفرقشان میکند .

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

مست بگذشت ، خبر مبتدا . واو حرف عطف . نظر ، مفعول صریح فعل انداخت ،

و بر من ، مفعول غیر صریحش . من درویش ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - شاه مست بگذشت و بر من درویش نظر انداخت و گفت : که ای

چشم و نور چشم و روشنائی چشم همه شیرین سخنان .

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

بنده من شو و بر خور ز همه سیم تنان

این بیت تتمه متول قول است . یعنی آن بیت مرهون این بیت است .

محصول بیت - شاه به من درویش ، گفت : تا کی کیسه ات از سیم و زر خالی

خواهد بود . یعنی تا کی فقر و افلاس بکشی ، غلام من شو که از همه سیم تنان بر خوردار

و بهره مند گردی . مراد : غلام من که شدی تمام محبوبان مطیع و متقادت میشو ند زیرا

که من شاه همه خوبانم .

که ترا از ذره نه پست مشو و مهر بـورز

تا بخلوتگه خورشیدرسی چرخ زنان

این بیت هم تتمه مقول قول است .

محصول بیت - تو کمتر از ذره نیستی ، پست مشو ، یعنی حقارت را بپذیر

و در پستی نمان و مهر بانی نشان بده : سعی کن که با مهر و محبت باشی تا رقص کنان

به خلوتگه خورشیدرسی مراد : عاشق من شو تا که به مرتبه خورشیدرسی چنانکه

ذرات ، چرخ چرخان از زمین بلند میشوند و به خورشید میرسند .

الحاصل عشق من ، ترا به چرخ چهارم میرساند .

بر جهان تکیه مکن و رقدحی می داری

شادی زهره جبینان خور و نازک بدان

قدحی - یا حرف وحدت . می داری ، دو وجه را متحمل است . یکی «می»

به فتح «میم» به معنای شراب و دیگری به کسر «میم» ادات حال . پس به وجه اول

«می» باید منفصل نوشته شود . اما به وجه دوم متصل . زهره جبین و نازک بدن ،

ترکیبات وصفی است . ستاره زهره ، چون یک کوکب بسیار درخشان است لذا به

جبین اسنادش میکنند . زهره جبین : پیشانی براق و روشن .

محصول بیت - این بیت هم از جمله مقول قول است .

بر جهان تکیه مکن : بر دنیا اعتماد مکن . اگر قدحی شراب داری به عشق

محبوبان زهره جبین و نازک بدن بخورو به وفای دنیا اعتماد مکن . الحاصل به عیش

و نوش به پرداز و به کار دنیا اعتماد نداشته باش چونکه دنیا بقا ندارد یعنی به هیچ

کس وفا نمیکند .

پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد

گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

پیمانه کش - ترکیب وصفی ، از مصدر کشیدن : پیمانه کشنده ، یعنی شراب

خور . که روانش خوش باد : صنعت ملبح است . پیمان شکن ، ترکیب وصفی یعنی

عهد شکن : بی وفا و غدار .

محصول بیت - پیر پیمانه کش و باده نوش ما که روح و روانش شاد باشد

گفت که : از هم نشینی عهد شکنان به پرهیز یعنی از مصاحبتشان اعراض کن الحاصل

بابی و فایان و ستمگران معاشرت مکن .

بصبا در چمن لاله سحر میگفتم

که شهیدان که اند این همه خونین کفن

که - حرف رابط مقول قول . شهیدان که ، اضافه لامیه . که اسم است به معنای

چه کسی . اند ، جمع « است » که بر میگردد به « شهیدن » . خونین کفن ، صفت مرکب :

کفن خون آلود

محصول بیت - در چمن لاله ، هنگام صبح به صبا گفتم : این همه لاله های خونین

کفن شهیدان که اند ؟

به طریق تجاهل لاله ها را به خونین کفن تشبیه کرده است .

گفت حافظ من و تو محرم این را زنه ایم

ز می لعل حکایت کن و سیمین ذقن

محمصول بیت - صبا گفت که : ای حافظ من و تو محرم این راز نیستیم. پس از شراب قرمز حکایت کن و از پسران سیمین ذقن یعنی محسوسات را ترك مکن که از مغیبات بحث کنی، که فقط خدا از غیب خبر دارد و بس .
الحاصل این قبیل کارها مربوط به قضا و قدر و مفوض به علم خداست. پس بحث از اینها نهی شده است .

**دامن دوست بدست آرد دشمن بگسل
مردیزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان**

محمصول بیت - این بیت هم از جمله مقول صباست.
دامن دوست را بدست بیار و از دشمن بگسل ، یعنی از دشمن دوری گزین مراد: رو به خدا آرتا از شر دیوان و شیاطین امین باشی . الحاصل خدا پرست باش که از شیاطین سالم بمانی و از شرشان برهی ، زیرا که خداوند دوستان خود را از گزند آنها محفوظ میدارد .

وله ایضاً

فزل چهار صد و چهل و چهارم

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن
بشادی رخ گل بیخ غم زدل بر کن

جایز است «بهار» فاعل فعل محذوف محسوب گردد به تقدیر : آمد بهار و نیز جایز است بهار ، مبتدا و گل معطوف بان و مابعدش خبر مبتدا باشد . به شادی ، با حرف سبب ، یا حرف مصدری . شادی رخ گل ، مجازاً اضافه‌ها لامیه است . بیخ غم ، اضافه بیانیه . بر کن ، از ریشه بکن و نابود کن .
محصول بیت - بهار آمد و گل سرور شادی بوجود آورد و توبه را شکاند «توبه شکن شد» حال بیا بشادی رخ گل بیخ غم را از دل بر کن . مراد : در فصل گل می بنوش و غم را از دل بر طرف کن .

رسید باد صبا غنچه از ه-واداری
زخود برون شد و برخود درید پیراهن

محصول بیت - همینکه باد صبا دمید غنچه از شدت شوق از خود برون شد یعنی از حالت غنچگی بیرون آمد و پیراهن برخود درید . مراد : باز شد و بحالت گل درآمد ، زیرا غنچه که باز شود گل میگردد . الحاصل همینکه باد صبا وزید غنچه باز شد و تبدیل به گل شد حالت و شکل اولیه را از دست داد .

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن

طریق صدق - اضافه بیانیه. آب صافی دل ، هکذا. صافی دل ، از اقسام صفت مر کب . براستی ، با حرف ظرف ، یا حرف مصاحبت . یا ، حرف مصدر . طلب ، فعل امر مخاطب : طلب کن ، یعنی بخواه .

محصول بیت - راه صداقت را از آب صاف دل بیاموز. یعنی صفای باطن اگر خواهی از آب صاف طلب کن ، چونکه ظاهر و باطنش یکی است و اگر چیزی هم داشته باشد در ظاهرش است نه در باطن .

در راستی یعنی راستی و آزادگی را از سرو چمن آموز . یعنی اگر خواهی که آزاده عالم شوی در هر خصوص چون سرو با استقامت باش . مراد : چون درخت سرو ، عاری از میوه است و مستقیم سبز میشود ، کسی چوب و سنگ پرتابش نمی کند .

عروس غنچه بدین زیور و تبسم خوش
بعینه دل و دین میبرد بوجه حسن

عروس غنچه - اضافه بیانی . زیور : زینت . تبسم خوش ، اضافه بیانی . بعینه : آشکاره . بوجه حسن ، اضافه بیانی .

محصول بیت - عروس غنچه ، با این زینت و زیور و با این تبسم زیبا و شکل و شمایل قشنگ آشکارا دل و دین میبرد . یا خود ممکن است مقصود از «وجه حسن» طریق معقول باشد . یعنی به نحو پسندیده دل و دین را از آدم سلط میکند . مراد از زیور دانه های طلائی داخل غنچه و همچنین قرمزی گلبرگها و برگ سبز و ظرف و حالت تبسمش میباشد بدیهی است همه غنچه خندان را دیده اند و از آن خبر دارند .

صفیر بلبل ش-وریده و نقیر ه-زار
برای وصل گل آمد برون زبیت حزن

حزن - با فتحه «حاوزا» یعنی غم و غصه . مانند . «حزن» به ضم «حا» و سکون زا ، بیت حزن ، اضافه لامیه مجازاً . خانه ای که مخصوص غم خوردن باشد ، بیت الحزن گویند .

محصول بیت - صغیر بلبل و ناله و فغان هزار بخاطر وصل گل از بیت الحزن بیرون آمد . مراد : فریاد و ناله اینها که از بیت الحزن شنیده شد ، برای وصل گل است . خلاصه چون اینها عاشقند بهمین مناسبت برای رسیدن بوصل گل فریاد میکنند .

ز دستبرد صبا گرد گل کلاله نگر

شکنج گیسوی سنبل ببین بروی سمن

دستبرد - به معنای «غلبه» است . اما در این بیت مراد دست درازی یعنی «تعدی» است خلاصه مقصود همان دست درازی است .

کلاله - موی چین و شکن دار است که به عربی مجعد و به پهلوی نغوله گویند شکنج ، جعد گیسوی پر پیچ را گویند که از پشت گوش جانان سر ازی ر شده بدور گردنش می پیچد . شکنج گیسوی سنبل ، اضافه بیانیه . مراد از سمن ، روی جانان است .

محصول بیت - از دست درازی صبا در اطراف گل کلاله را نگاه کن . مراد : در اطراف روی جانان موهای پر چین و شکنج اش را تماشا کن . و نیز در روی سمن شکنج گیسوی سنبل را به بین . یعنی تماشا کن که باد صبا در اطراف روی جانان کا کل و گیسویش را چگونه پریشان کرده .

کسانیکه فحوای این بیت را درک نکرده اند بانواع تصرفات در تفسیرش مبادرت نموده اند که شایسته توجه نمی باشد . رد سروری و شمعی

حدیث قصه دوران ز جام جو حافظ

بقول مطرب و فتوی پیر صاحب فن

حدیث قصه دوران - هر دو اضافه لامیه . جو ، فعل امر مفرد مخاطب ، از مصدر جویدن اینجا یعنی « بخواه » : بقول ، با حرف مصاحبت ، بقول مطرب ، مصدر به فاعل خود اضافه گشته و او ، حرف عطف . فتوی پیر صاحب فن ، اضافه لامیه و بیانیه .

محصول بیت - ای حافظ خبر قصه دوران را با آواز مطرب و به فتوای پیر
 صاحب فن یعنی به فتوای پیرمغان ، از جام باده بخواه . مراد : چگونگی احوال
 و اوضاع عالم را بقول و فتوای اینها از قدح باده بجو . الحاصل جام باده جام گیتی
 نماست و مغیبات را آشکار میکند ، پس اسرار عالم را از آن بخواه .
 از قرار معلوم خواجه این غزل را در فصل بهار فرموده است .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

فزل چهار صد و چهل و پنجم

چو گل هر دم ببویت جامه در تن
کنم چاک از گریبان تا بدامن

به بویت - بو، در اینجا احتمال دارد به معنای امید و یا به معنی معمولی خود کلمه باشد. در تن، قیاس بر این است که «بر تن» باشد. لکن تمام نسخه‌های موجود در نزدمان همینطور است، لذا ما هم به تقلید این نسخه را اختیار کردیم اما باعتبار «بر» معنا میکنیم.

جامه در تن، مرهون مصراع ثانی است. جامه، مبتدا. در تن، متعلق به خبر همچنین از گریبان بدامن متعلق به خبر.

محصول بیت - دائماً به امید تو. یا در اثر بوی خوش تو، چون گل جامه را بر تن یا جامه تنم را از یقه تا به دامن چاک میزنم.

تنت را دید گل گوئی که در باغ

چو مستان جامه را بدرید بر تن

در این بیت «بر تن» واقع شده. در تمام نسخه‌ها غالباً قصد تفنن دارد.
محصول بیت - گویا گل در باغ، تن ترا دیده که چون اشخاس مست، جامه اش را بر تن دریده.

قیاس این بوده که به جای گل «غنچه» ذکر شود، زیرا غنچه، همینکه جامه اش را چاک زد به «گل» تبدیل میشود. اما گل که جامه ندارد چاکش بزند مگر اینکه

برای گل معنای «غنچه» را تضمین کنیم . یا خود به طریق تخیل ، پرپر شدن گل را با چاک زدن تعبیر نمائیم و لکل وجهه .

من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دل را تو آسان بردی از من

دست غم - اضافه بیانی و یامجازاً لامیه . مشکل برم یعنی نمی برم ، مراد نفی است
محصول بیت - من از دست غم تو مشکل جان بدر برم : یعنی از غمت نمیتوانم
جانم را خلاص کنم و نجات دهم . اما تو ، دل را با آسانی از من گرفتی ، یعنی به سهولت .
خلاصه کار تو سهل است ، اما کار من دشوار .

بقول دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس با دوست دشمن

بر - حرف تأکید . گشتی ماضی مفرد مخاطب ، یعنی روگردان شدی و یا اعراض
نمودی . فعل نگردد ، احتمال دارد اخباری یا انشائی باشد . یعنی نمیشود . یا نشود .
محصول بیت - با حرف دشمن از دوست اعراض نمودی . هیچکس نباید با
دوست دشمن شود . یا هیچکس با دوست دشمن نمیشود ، چه با حرف خصم و چه به
علت دیگر .

کسانیکه : صیغه «نگردد» را فقط به وجه اخباری تخصیص داده اند ، کار
بلا مخصص کرده اند . رد سروری و شمعی

مکن گز سینه ام آه جگر سوز
بر آید همچو دود از راه روزن

مکن - تقدیرش : کاری مکن یا از دوست برگشت مکن «اعراض مکن»
چنانکه سابقاً ذکرش گذشت . کز ، که ، حرف تعلیل و یا حرف بیان . آه جگر سوز
مرهون مصراع ثانی . جگر سوز ، ترکیب وصفی : جگر سوزنده
محصول بیت - کاری مکن یعنی از دوستان رومگردان که از سینه ام آه جگر
سوز چنان در میاید که از راه روزن دود خارج میشود . یا همچو دود از روزن از

سینه‌ام آه جگر سوز درمی آید ، مراد : سبب مشو که من از دستت آه آتشین بکشم زیرا برای توهم ضرر دارد ، چون آه عاشقان مؤثر است و به هر جا بخورد میسوزاند و باتش میکشد . در معنای مجموعی بیت : مخالفت نکن که آه جگر سوز از سینه‌ام بالا میاید همچو دودی که از راه روزن بالا آید . این گوینده حق معنا را ادا نکرده است .

تنت در جامه چون در جام باده
دلت در سینه چون در سیم آهن

محصل بیت - تن تو در میان جامه نازک و لطیف ، چون باده در جام است . یعنی همانطور که شراب در جام شیشه‌ای نمایان است تن توهم بواسطه نازکی و لطافت لباست پیدا است . دلت هم در سینه چون آهن است در سیم . یعنی در سینه سفیدت قلبت آهن است در میان سیم .

ببارای شمع اشک از دیده چون میغ
که شد سوز دلت بر خلق روشن

محصل بیت - ای شمع از دیده ، اشک را چون ابر بریز ، زیرا سوز دلت بر مردم روشن گشت . یعنی چون سر عشقت عیان و آشکار شده ، پس گریان و سوزان باش .

دلـم را مشکن و در پا مینداز
که دارد در سر زلف تو مسکن

محصل بیت - دلم را مشکن و خوارد ذلیل مکن ، چونکه مسکنش در زلف تو است یعنی باین طرز تحقیرش مکن ، چون به تو متعلق است ، نه به دیگری . پس چنین در پا میندازش : خواری روایش مدار .

چو دل در زلف تو بستست حافظ
بدین سان کار او در پا میفکن

محصول بیت - از آنجا که حافظ دل به زلف تو بسته است . پس اینگونه کارش
را درپا مینداز . یعنی اینطور تحقیرش مکن ، چونکه به تو متعلق است . الحاصل
حافظ بنده تست ، پس بیش از این شایسته جفا نیست : جفا و تحقیر روایش مدار .
وله ایضاً

بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهار صد و چهل و ششم

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارك باد بر سرو و سمن

افسر سلطان گل ، اضافه‌های واقع در این عبارت بیانیه است . طرف چمن ،

اضافه لامیه . مقدم ، مصدر میمی ، به معنای قدم .

این بیت کنایه است از جلوس مجدد شاه منصور به تخت سلطنت ، زیرا ترا کمه

شیر از یکبار مملکت را از دست این پادشاه در آوردند ، اما او قشونی تهیه دید و دشمنان

خود را مقهور ساخت و دوباره بر تخت سلطنت نشست .

مراد از سرو و سمن ، اعیان مملکت میباشد .

محمول بیت - تاج سلطان گل در چمن پیدا و ظاهر گشت ، یارب قدمش

بر سرو و سمن مبارك باشد .

از قرار معلوم گل سلطان شکوفه است بهمان جهت برایش افسری اثبات میکند.

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

بجای خویشتن ، با ، حرف ظرف و اضافه لامیه . خویشتن : خودش . بود ، ادات

خبر یعنی بجاست .

کلمه نشست ، مشترك است ما بین فعل ماضی و قعود . اما در این جا مخفف

نشستگاه است به معنای «تخت»

خسروی ، یا حرف نسبت . تا ، حرف تعلیل

محمصول بیت - این جلوس شاهانه خیلی بجا بود . تا دگر هر کسی در جای خود به نشیند . منظور اینست : ترا کمه نسبت به امور سلطنت بیگانه هستند و شایسته تخت سلطنت نیستند . اما اکنون تخت ، آنکه را که لایق و شاهی حق او میباشد یافت . پس دیگران در جای خود به نشینند . مراد : وزرا و قضاة و عساکر و دفتر داران و سایر ارباب دیوان هر یکی وظیفه خود را بدانند و سر جای خود به نشینند .

خاتم جم را بشارت ده بیمن خاتمت

کاسم اعظم کرد از و کوتاه دست اهرمن

خاتم جم : مراد مهر سلیمان است که یکی از دیوان با حیل‌های از او ربوده بود . بعد خداوند تعالی وسیله میسر کرد و سلیمان دوباره انگشتری را تصاحب کرد ، چنانکه در بعضی قصص انبیاء این مطلب مفصل آمده است .
خلاصه جدائی منصور را از تخت شاهی و دوباره تصاحب نمودنش آن را تنظیر میفرماید به جدائی حضرت سلیمان از انگشتریش و دوباره بدست آوردن آن . در اینجا مراد از اهرمن «دیو» است .

محمصول بیت - عاقبت خیری و سرانجام نیک را به انگشتری حضرت سلیمان مرده بده زیرا اسم اعظم آن را از دست دیو در آورد . منظور : چون آن مهر مناسب و درخور دیو نبود ، لذا دوباره بدست سلیمان رسید .

در اینجا ترا کمه به دیو مشابه شده اند . پس حق تعالی ، ملک شیراز را از دست آنان خلاص نمود و به شاه منصور اعطا کرد که لایق و شایسته آن هست .

تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش

هر نفس با بوی رحمن میوزد باد یمن

تا ابد - تا ، برای انتهای غایت است . ابد : بی انتها . مراد از «خانه» سرای شاه منصور میباشد . کز ، حرف تعلیل و ما بعدش مرهون مصرع ثانی . ضمیر

بر میگردد به «خانه»

نفس ، درمقام ایهام واقع شده. با ، حرف مصاحبت . مراد از «بوی رحمان»
ریح رحمان است چنانچه در حدیث شریف واقع است : انی لاجدریح الرحمان من
قبل الیمن . خواجه ، شاه منصور را به اویس قرنی تشبیه نموده این حدیث شریف را
به طریق ترجمه ایراد فرموده است چونکه شاه منصور از جزو علما محسوب میشد.
بوی رحمان و بادیمن ، اضافه هر دو لامیه است .

میوزد، می - دز اینجا حرف استمرار ، وزد ، فعل مضارع مفرد غایب مراد از
«بوی رحمان» بوی حق است . چنانکه حدیث شریف هم اینطور فرموده است : بنا به
عقیده اهل تأویل «بوی رحمان» فرمودن خواجه دلیل بر این است که در حدیث شریف
«ریح» به معنای «بو» است

محصول بیت - این سرای تا ابد آبادان باشد ، زیرا از خاک در این خانه دائماً
با بوی رحمان بادیمن میوزد . یعنی بوی عدالت و کرامت ظاهر میگردد .

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او
در همه شاهنامه‌ها شد داستان انجمن

شوکت - يك كلمه عربی است که شدت خوف را گویند . اما در این قبیل جاها
به معانی حدت و گاهی عظمت بکار میبرند .

شوکت پور پشنگ ، هر دو اضافه لامیه . مراد از «پور» مرادف فرزند به معنای پسر
است پشنگ^۱ ، بافتحه‌های بای عجمی و شین از اعلام رجال ، نام يك عیار و دزد مشهور است
این پشنگ پسری بسیار شجاع و بهادر داشت که در آن ایام سابق ظهور کرد و
چون تیمور و قزلباش در اندک مدت ممالک بسیاری را متصرف شد . پس در زمان
سلطنتش و بعد از آن در خصوص عظمت و شوکت او کتابهای تاریخ نوشته شد و شاهنامه‌ها

۱- در شاهنامه پشنگ پدر افراساب و نبیره فریدون است ، چنانکه در آمدن افراسیاب

نزدیک پدر خود گوید :

زبان پرز گفتار و دل پر درنگ

به پیش پدر رفت پور پشنگ

و در آشتی خواستن پشنگ از کیقباد گوید :

بسیری همی سر به پیچدز جنگ

نبیره فریدون فرخ پشنگ

بوجود آمد چنانکه در باره تیمور و قزلباش به عمل آمده است .
 تیغ عالمگیر ، اضافه بیانیه . عالمگیر ، ترکیب وصفی از گیریدن عالم را
 میگیرد و مالکش میشود مقصود اینست که همه جا را فتح میکند .
محصول بیت - شوکت و عظمت پسرپشنگ و وصف تیغ او که جهان را فتح
 کرده است در جمیع کتب تاریخ و شاهنامهها داستان مجالس است . یعنی در مجالس
 خوانده و نقل میشود .

خواجه ، با اشاره ظریف شاه منصور را به مقهور ساختن تر کمانها ترغیب میفرماید .
 یعنی قدرت و مکنت آنها در تو هم جبرع است ، پس همان همت لازم است که در
 تواریخ و شاهنامه ها داستان انجمن شوی .

خنک چو گانی چرخ رام شد در زیر زین شهسوارا چون بمیدان آمدی گوئی بزن

خنک - به معنای اسب کبود رنگ ، یا اسبی که به رنگ زرد روشن باشد
 چو گانی ، یا حرف نسبت . اسب منسوب به چوگان : اسبی که مخصوص چوگان
 بازی است چون اسب مصر و اسبان بغداد که بازی جرید^۱ با آنها اجرا میشود .
 زیرا با هر اسبی نمیشود چوگان بازی کرد .
 در ، حرف تأکید . زیر زین ، اضافه به معنای «فی» است به تقدیر «زینت» شهسوارا ،
 منادی . چون ، حرف تعلیل به معنای چونکه . بمیدان ، با حرف صله . گویی ،
 یا حرف وحدت . مراد از «گویی» عملی است یعنی گوی عملی بزن . حاصل اینکه
 کاری بکن که در عالم داستان شوی .

• **محصول بیت - خنک چو گانی فلك : اسب فلك ، در زیر زین تو رام شد .**
 یعنی فلك رام و مطیع تو شد . ای پادشاه ، حال که به میدان چوگان بازی وارد شده ای
 برتوست که گوئی بزنی . یعنی حال که بر تخت سلطنت قدم نهادی به فتح ممالك
 مشغول باش ، تا که در دنیا و در تاریخها و شاهنامهها نامت نوشته شود و یاد شود حاصل

۱- جرید بازی: المصامطلقاً یرمی بهافی لب الجرید و هورمی الفرسان بعضهم بعضاً بالمعنا
 فی الميدان . المنجد

کلام ، شاه منصور را به فتح ممالک ترغیب میکند .

**جو بیار ملک را آب روان شمشیرتست
تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن**

جو بیار - در لغت کنار چشمه است . درخت عدل ، اضافه بیانیه . بنشان ، فعل امر مفرد مخاطب . با ، حرف تأکید ، یعنی عدالت کن . بیخ بدخواهان : مراد تراکمه را ریشه کن کن یعنی ایل و تبارشان را قلع و قمع کن .

محصول بیت - آب روان جو بیار مملکت ، شمشیرتست . یعنی مملکت حیات از شمشیر یابد ، چونکه اصل و ریشه ستمگران را شمشیر قمع و قلع نماید . پس در اینصورت درخت داد و عدل بنشان و بیخ بدخواهان را بکن . مراد : چنان اولاد و انساب بدخواهان را از بین ببر که درعالم اثر و نشانشان نماند .

این بیت به فتح ممالک و ترویج عدالت ترغیب میکند .

**بعد از این نشکفت اگر با نکبت خلق خوشت
خیزد از صحرای ایرج نافه مشک ختن**

نشکفت - نون حرف نفی ، شکفت . «به کسر و ضم» شین لفظ مشترک است مابین باز شدن گل و تعجب ، مصدرش شکفیدن میاید .

با ، حرف سبب و یا حرف استعانت . نکبت ، به فتح نون و سکون کاف عربی و فتحها ، به معنای بوی خوش دهان اطفال است . لغتی است که از باب علم و حسب بکار رفته .

نکبت خلق ، اضافه لامیه «مجازاً» . خلق خوش ، اضافه بیانیه .

خیزد ، فعل مضارع مفرد غایب : بلند شود یعنی پیدا میشود . صحرای ایرج اضافه بیانیه ایرج ، به کسر همزه و جیم معجمه ، نام صحرائی است واقع بین شیراز و لار ، خاک این صحرا بحدی شور است که هیچگونه نباتی در آنجا بعمل نمیاید . جایی است بی آب و علف .

محصول بیت - اگر از این به بعد به سبب خلق خوش بوی تو، در صحرای ایرج نافه مشك ختن پیدا شود، جای تعجب نیست. مراد: در اثر و سبب خلق خوش تو اگر صحرای ایرج به صحرای ختن تبدیل گردد یعنی زمینی شود که مشك ختن از آن خیزد، هیچ غرابت ندارد.

**گوشه گیران انتظار جلوه خوش میکشند
برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن**

گوشه گیر، ترکیب وصفی، گوشه گیرنده یعنی گوشه نشین، گوشه نشینان: اولیا و مشایخ انتظار جلوه خوش میکشند در ترکیب اول، مصدر به مفعولش اضافه شده، و ترکیب دوم اضافه بیانیه است بر، حرف تأکید. برشکن، فعل امر مفرد مخاطب، در اینجا یعنی خم کن.

طرف کلاه، اضافه لامیه. و او، حرف عطف. برقع، رو بند است. بر، حرف تأکید، فکن، فعل امر مفرد مخاطب، اینجا یعنی رها کن.

محصول بیت - اهل الله و مشایخ در انتظار جلوه زیبای تو هستند. پس گوشه کلاهت را برشکن و خم کن و رو بند را از رخت کنار بزن. یعنی احبا و دوستان منتظر دیدار جمال با کمال هستند. پس عرض جمال کن که دعاهای زیاد در حقت کرده شود.

پادشاه را به ملازمت اولیاء و مشایخ ترغیب میکند.

**مشورت با عقل کردم گفت حافظ باده نوش
ساقیا می ده بقول مستشار مؤتمن**

قول مستشار، مصدر به فاعلش اضافه شده. مستشار مؤتمن، اضافه بیانیه. مستشار، اسم مفعول از باب استفعال، طرف مشورت. مؤتمن صفت برای مستشار. اینهم مفعول از باب افتعال: کسیکه امین شناخته شده.

محصول بیت - درباره احوال خودم با عقل مشورت کردم. گفت: ای حافظ باده بنوش. پس ای ساقی می ده. یعنی باعتبار قول مستشار امین باده بده. مراد:

عقل که مستشار امین است پس بنا به افزش می بده نوش کنیم . جمله : المستشار مؤتمن ، ضرب مثل و حدیث شریف است .

در جمیع نسخهها کلمه مستشار از لام تعریف معرا واقع شده ، پس کسانی که معرف باللام ایراد نموده اند مخالف نسخهها رفتار کرده اند .

نیز کسیکه گفته است : المستشار مؤتمن . یعنی کسیکه با او مشورت میشود از ضرر و بلا در امان است که بعد پشیمان نمیشود . این مفسر به معنای این حدیث شریف وارد نبوده است ،

ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار

تا از آن جام زرافشان جرعه بخشد بمن

اتابک ، به معنای جمله الملك است . اما به معنای پادشاه بزرگ هم بکار میبرند . عرضه ، های این کلمه حرف نقل است . تا ، حرف تعلیل .

جام زرافشان ، اضافه بیانیه . جرعه ، یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل .

محصول بیت - ای صبا به ساقی بزم اتابک از جانب حافظ عرض کن . تا که

از آن جام زرافشان جرعه ای به من به بخشد .

مراد از این بیت حسن طلب است

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

غزل چهارصد و چهل و هفتم

خوشر از فکرمی و جام چه خواهد بودن
تا ببینم که سر انجام چه خواهد بودن

فکرمی - مصدر به مفعولش اضافه گشته . تا ، انتهای غایت راست به معنای «الی» سر انجام : آخر و عاقبت .

محصول بیت - چه چیز میتواند بهتر و شیرینتر از فکرمی و جام باشد، هر چه فکر میکنم می بینم که از این مطلب شیرینتر و خوشتر فکری پیدا نمیشود .

غم دل حتمت توان خورد که ایام نماند
گونه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن

ایام نماند - تقدیرش ایام ذوق و صفا نماند . گو ، خطاب عام . نه دل باش ، تقدیرش : نباشد اگر چه «باش» فعل امر و صیغه مخاطب است و ممکن است در اینجا به معنای امر گرفته شود ، کانه خطاب به دل میفرماید : ای دل نه تو باش و نه ایام فتأمل .

محصول بیت - تا کی میتوان غم و غصه خورد که دوران خوشی و صفا تمام شد . بگوای یار ، بگو که نه دل باشد و نه ایام . یا خود ، ای دل نه تو باش در عالم و نه ایام باشد .

یکی مصرع اول را اینطور معنا کرده است : غم ایام مخورای یار که ایام نخواهد ماند ، باید گفت این گوینده عجب موزون نوشته است طیب الله انفاسه .

باده خورغم مخور و پند مقلد مشنو
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن

محصول بیت - باده نوش کن و غم و غصه مخور و نصیحت مقلد را هم گوش نکن، چون حرف عوام چه اعتبار خواهد داشت، مراد مقلد هم جزو عوام است پس به سخن او هم اعتبار نیست.

مرغ کم حوصله را گوغم خودخور که برو
رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن

حوصله - در لغت به معنای چینه‌دان مرغ است. اما در این قبیل جاها، از «صبر» کنایه است. گو، خطاب عام. که، حرف تعلیل. برو، ضمیر «او» برمیگردد به مرغ و مرهون مصرع ثانی

محصول بیت - به مرغ بی حوصله: مرغ بی چینه‌دان، بگو غم خودش را بخورد یا بگوغم خودت را به خور. زیرا آنکه برای این مرغ دام مینهد، چگونه میتواند در عین حال ترحمش نماید: یعنی از راه ترحم آزادش نمیکند. منظور از جمله کم حوصله: در اظهار تمایل نسبت بمن سخت بی صبر و آرام است پس بدام افتادنش حتمی است، لذا باید نسبت به من تمایلی نشان ندهد تا که گرفتار نشود

نصیحتی است خطاب به اهل دنیا که به دنیا زیاد طالب و پابند نشوند که عاقبتش ندامت و پشیمانی است

دست رنج تو همان به که شود صرف بگام
دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن

دست رنج - ترکیب مزجی: محصول زحمات دست. بناکام، یعنی بالضروره محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید: همان بهتر که دسترنج تو صرف مراد دلت شود، زیرا کاری که وقوعش ضروری است و حتمی و تو مسبوقی، یعنی میدانی که خواهی مرد و مالت را دیگران خواهند خورد. الحاصل. تا زنده‌ای مالت را بخور که بعد از تو اغیار نخورند.

پیر میخانه همی خواند معمائی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

که - حرف بیان . فرجام ، چون انجام به معنای آخر و عاقبت است .
محصول بیت - دیشب پیر میخانه از خط جام معمائی خواند که معلوم میکرد
عاقبت کار چگونه خواهد بود . یعنی آن معما بیان میکند که آخر و عاقبت دنیایی فایده است .

بردم از ره دل حافظ بدف و چنگ و غزل
تا جزای من بد نام چه خواهد بودن

محصول بیت - دل حافظ را با دف و چنگ و غزل از راه بردم . یعنی با این
چیزها حافظ را از راه بدر کردم . عجا جزای من بد نام ، چه خواهد بود . مراد: از
اینکه يك فرد مسلمان و حافظ قرآن را به گمراهی کشانده ام ، کیفر عمل چه خواهد بود .
وله ایضاً .

از بحر مضارع: فعول فاعلان مفعول فاعلان

فزل چهار صد و چهل و هشتم

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

دانی - متضمن استفهام و که ، حرف بیان . بیت مشعر صنعت سؤال و جواب است .

محمصول بیت - خواجه میفرماید : آیا میدانی که دولت یعنی چه ؟ آنوقت خودش باین سؤال جواب میدهد : دولت یعنی دیدن روی یار ، الحاصل دیدن روی جانان در واقع دولت است ، همچنین گدائی کردن را در محله یار بر سلطنت ترجیح دادن خود يك دولت است .

از جان طمع بریدن آسان بود و لیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن

جانی - یا حرف نسبت

محمصول بیت - از جان قطع امید کردن آسان است ؛ اما بریدن از دوستانی که انسان از جان و دل دوستشان دارد محال است . یا خود از دوستان چون جان عزیز منقطع شدن مشکل است یعنی از این قبیل دوستان نمیشود برید .

خواهم شدن بیستان چون غنچه بادل تنگ
و آنجا بنیکناهی پیراهنی دریدن

بیستان - با واو ، وبدون واو لغت است . به نیک ، با حرف سبب ، یا حرف

تخصیصی. نامی ، یا حرف مصدری . «نیکنام ، صفت هر کب ، با «یا» : نیکنامی یعنی نام نیک داشتن و به خوبی شهرت یافتن .

محصول بیت - با دل تنگ چون غنچه: با اضطراب و تنگ دلی به باغ خواهم رفت ، و در آنجا به نیک نامی : برای کسب نام نیک پیراهنم را چاک خواهم زد. مراد: با اضطراب و دل تنگ به بوستان خواهم رفت و میخوام در آنجا از حسرت جانان پیرهنم را چاک بزنم .

غنچه را بواسطه پیچیدگی شباهتی که به دل دارد با تنگ دلی وصفش میکنند . مفسرینی که در معنای مصراع دوم نوشته اند : در آنجا با نیکنامی پیراهنی باید چاک زد، معنای بیت را چاک زده خرابش کرده اند

رد سروری و شمعی

گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن

گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن

مراد از «نسیم» در اینجا مطلقاً «باد» است . نهفته : مخفی

محصول بیت - به باغ که رفتم ، در آنجا گاهی راز نهانی را به گل خواهم گفت . و گاهی هم سرعشقبازی را از بلبل خواهم شنید .

الحاصل : مقصود از رفتن به بوستان ، تسلی بخشیدن به دل است بهر وجه باشد.

بوسیدن لب یار اول زدست مگذار

کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

مگذار - از دست مده . کاخر ، که حرف تعلیل . آخر ، در اینجا مقابل «اول»

است. گردی ، به فتح کاف عجمی فعل مضارع مخاطب یعنی میشوی . حاصل اینکه معنای صیورت افاده نماید .

محصول بیت - اگر فرصت دست دهد ، بوسیدن لب یار را از دست مده .

مراد : در فرصت مناسب از لب یار بوسه بگیر ، زیرا اگر لب یار را نبوسی ، از شدت تأسف لب و دستت را میگری و ملول و افسرده میشوی . یعنی اگر فرصت

بوسیدن لب یار را از دست بدهی ، از پشیمانی حاصل از این کار لب و دستت را میگری.
چنانکه معمول است هر که در امری پشیمان گردد همین کار را میکند . در بعضی
نسخه‌ها : از دست لب گزیدن واقع شده «با حالت اضافی»

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

شمار - فعل امر مفرد مخاطب . فرصت شمار : فرصت بدان . کز ، که حرف
تعلیل . راه ، های رسمی در این قبیل جاها معنای نسبت و اختصاص افاده نماید . دو
راهه : دارای دو راه .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : مصاحبت را با دوستان فرصت
شمار یعنی غنیمت بدان . زیرا وقتی از این منزل دو راهه دنیا بگذریم ، مراد: به
خانه آخرت که رفتیم دیگر ممکن نیست بهم برسیم .

مقصود اینست : مصاحبت و همنشینی را با دوستان باید غنیمت شمرد ، زیرا
پس از مرگ هیچگونه احتمال ملاقات وجود ندارد مگر در آخرت .

گویی برفت حافظ از یاد شاه منصور یارب بیادش آور درویش پروریدن

گویی - احتمال دومعنارا دارد. یکی به معنای: کانه است مثل گویا . و معنای
دوم فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی تو میگوئی . بطریق خطاب عام . برفت با حرف
تأکید ، در اکثر نسخ اینطور واقع شده . اما در برخی بجای «با» «که» قید شده.
هر دو جایز است .

یادشاه منصور ، اضافه لامیه . یارب ، منادی . بیادش ، با حرف صله و ضمیر
راجع است به «شاه منصور»

آور ، با الف ممدوده و فتح واو ، فعل امر مفرد مخاطب ، از آوردن .

پروریدن: تربیت کردن و اینجامر ادتفقد میباشد

محصول بیت - مثل اینکه حافظ از خاطر شاه منصور فراموش شده است . یا

تو میگوئی که شاه ، حافظ را فراموش کرده است . همچنانکه سلطان مراد سودی
دعاگوی را از یاد برده است . ای خدا درویش پروری را بیادشاه بیاور.
مراد : تفقد و توجه به حال درویشان را به یادشاه بیاور .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن فعلاّن مفاعن فعلاّن مفاعن فعلاّن

فزل چهار صد و چهل و نهم

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام ببیدیدن

شهره شهر - اضافه لامیه . ورزیدن ، خو و عادت کردن به کاری یا کوشش و رنج بردن . نیالوده‌ام ، فعل ماضی منقی و متکلم وحده : آلوده نکرده‌ام . ببیدیدن ، با حرف مصاحبت

محصول بیت - منم که مشهور شهرم : به عشق ورزیدن مشهور شده‌ام یعنی به عاشقی مشهورم . و این منم که دیده‌ام را ببیدیدن نیالوده‌ام ، مراد : با نگاه کردن به حرام چشم را ملوث نکردم یعنی گناهکار نکردم .

**وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در شریعت ما کافریت رنجیدن**

کنیم و کشیم ، جایز است این افعال زمان مضارع و متکلم مع‌الغیر باشد . و نیز ممکن است هر یک اینها با ماقبلش ترکیب وصفی محسوب گردد . شریعت : راه یعنی طریق است .

رنجیدن و رنجاندن ، مابین لازم و متعدی مشترک است

محصول بیت - وفا میکنیم : وفا داریم ، لوم و ملامت میکشیم . ملامتکشیم خوش هستیم : اوقات و ایام خود را به خوشی میگذرانیم . چونکه در طریق ما رنجاندن مردم و همچنین رنجیدن از مردم کفری است یعنی ممنوع است ، چونکه عاشق باید تحمل جفارا داشته باشد .

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

محصل بیت - به پیر میکده گفتم در جهان راه نجات چیست : برای رهایی از درد و بلاچاره چیست؟ پیر هم جام می خواست و گفت : راز پوشیدن. مراد آسایش و راحتی در حفظ اسرار خلق است ، الحاصل در سر نگهداری است . و مقصودش از خواستن جام می ، یعنی حفظ اسرار باده نوشان هم راه نجات است .

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

بدست مردم چشم - با حرف مصاحبت و اضافه ها لامیه. اثبات دست برای مردمك به طریق استعاره است

محصل بیت - به طریق سؤال و جواب میفرماید : مقصود ما از تماشای باغ عالم ، بوسیله مردم چشم از رخ تو گل چیدن است . یعنی با مردمك چشم رخ چون گل ترا تماشا کردن است . الحاصل دیدن جمال جمیل توست .

بمی پرستی از آن نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

محصل بیت - به می پرستی : با باده نوشی از آن جهت نقش خود را بر آب زدم : نقش وجودم را چون نقش بر آب بی ثبات و بقا اعتبار کردم، که غرورم یعنی انانیت خود را از بین ببرم : برای افنای انانیتم نقش وجودم را در عدم ثبات و بقا به نقش روی آب تشبیه نمودم .

برحمت سر زلف تو واثقم ورنی
کشش چون بود از آن سوچه سود کوشیدن

برحمت سر زلف تو - با حرف صله، اضافه هالامیه . واثق ، اسم فاعل به معنای معتمد . ورنی و گرنه . کشش ، اسم مصدر به معنای جذب .

محصل بیت - من به مرحمت سر زلف تو اعتماد دارم ، و گرنه از آن جانب

که ککش نباشد سعی و کوشش فایده ندارد مراد : به شکنج سرزلف تو اعتماددارم که مرا به سوی تو بکشد یعنی جذبم کند. والا اگر از طرف تو ککش و جذب نباشد، کوشش من فایده نمی بخشد. یعنی اگر چین و شکن سرزلفت مرا بسویت نکشد، سعی و کوشش ما فایده ندارد.

ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب

که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مهر : محبت . بارخ خوب، با حرف صله و اضافه بیانیه . که، حرف تعلیل . گرد، در اینجا به معنای اطراف است گرد عارض، اضافه لامیه . عارض خوبان، هکذا

محصول بیت - مهرورزی را به رخ زیبا از خط یار بیاموز، زیرا گرد صورت زیبایان گردیدن خوش آیند است. مراد : خط زیبایان نسبت به عارضشان اظهار محبت میکنند و از دور صورتشان هرگز دور نمیشوند و کنار نمیروند . جمله : گرد عارض خوبان، نسبت به خط بسیار مناسب آمده، زیرا جای خط همیشه در اطراف رخسار است

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن

تافت - فعل ماضی است، و در اینجا معنای مصدری دارد «تافتن». که، حرف

تعلیل

محصول بیت - میخواهیم از این مجلس عنانمان را به میکده بگردانیم، یعنی میخواهیم به سوی میکده برویم. زیرا نشنیدن نصیحت و پند و اعظان بی عمل واجب است. مراد: واعظی که کردارش بر خلاف گفتارش باشد، یعنی به حرفهای خود عمل نکند لازم نیست به وعظش گوش کرد. زیرا سخنش به شنوندگان تأثیر نمیکند.

مبوس جزاب معشوق و جام می حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بو سیدن

محصول بیت - ای حافظ غیر از لب معشوق و جام می چیزی را مَبوس زیرا
بوسیدن دست زهد فروشان مرایی خطاست . چونکه در شریعت به بوسیدن دست
عزیزان اجازه داده شده ، اما بوسیدن دست واعظان مکار در هیچ ملتی جایز نیست .
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

فزل چهار صد و پنجاهم

ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن
خال و خط تو مرکز لطف و مدار حسن

روی ماه منظر، اضافه بیانی . ماه منظر تو، اضافه لامیه . ماه منظر، از اقدام
تر کیبات وصفی مراد : روی چون ماه یعنی زیبا .

نوبهار حسن ، اضافه لامیه «مجازاً». مرکز: در وسط دایره نقطه اتکاء پرگار
را گویند. مرکز لطف ، اضافه لامیه «مجازاً». واو، حرف عطف . مدار حسن، مجازاً
اضافه لامیه .

محصول بیت - ای جانان روی زیبای تو ، نو بهار حسن است . بهار تازه
زیبائی است . و خالت محل لطف و خطت مقام حسن . مقصود اینست همه جای لطف
و زیبائی محض است

در مصرع ثانی ، لف و نشر رعایت شده است .

در چشم پر خمار تو پنهان فسون سحر
در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن

محصول بیت - در چشم پر خمار تو افسون سحر پنهان است : یعنی نسخه سحر
در چشمت نهان است . و در زلف بیقرارت ، ثبوت و قرار زیبائی ظاهر است . مراد:
زلفت نماینده حسن و لطافت است

ماهی نتافت همچو تو از برج نیکوئی
سروی نخاست چون قدت از جو بیار حسن

محمصول بیت - از برج زیبائی ماهی چون تو نتابید : از برج لطافت ، چون تو ماهی طلوع نکرد . و از جو بیار حسن ، چون قدت سروی نرست ، خلاصه نه چون تو ماهی ظاهر شد از اوج لطافت و نه چون قدت سروی رست از جو بیار حسن .

خرم شد از ملاحهت تو عهد دلبری
فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن

محمصول بیت - دوران دلبری از ملاحهت تو خرم و شاد گشت : ملاحهت تو سبب شده که دوران دلبری قدرت و رونق یافته و ایام حسن از لطافت تو مبارک شد . یعنی رونق و گرمی زمان و دوران حسن از وقتی شروع شده که تو لطافت یافته‌ای .

از دام زلف و دانه خال تو در جهان
یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن

دام زلف و دانه خال و مرغ دل هر سه اضافه بیانی است .

محمصول بیت - از دام زلف و دانه خال در دنیا هیچ مرغ دلی نماند که شکار حسن نگشت مراد : چون زلفت و دانه خال از جمله اسباب حسن میباشد ، بهمین سبب مرغ دل عشاق شکار حسن شد . یعنی عاشق زیبائی شد .

گرد لببت بنفشه از آن تازه و ترست
کاب هیات میخورد از چشمه سار حسن

محمصول بیت - بنفشه خط در اطراف لببت از آنجهت همیشه تروتازه است که از سر چشمه حسن آب حیات میخورد . علت پلاسیده و پژمرده نشدنش اینست که از چشمه سار حسن ولطافت نشو و نما یافته ، پس همیشه تروتازه میماند و پژمرده نمیشود .

دائم بلطف دایه طبع از میان جان
می پرورد بناز ترا در کنار حسن

دایه طبع - اضافه بیانی. زنی که بچه‌های شیرخوار را شیر میدهد دایه گویند. میان جان، اضافه لامیه. کنار در اینجا به معنای آغوش و نزد میباشد. **محصول بیت -** دایه طبع از جان و دل، ترا همیشه در آغوش حسن می‌پرورد، مراد: با ذوق و صفا در کنار حسن می‌پروردت، یا تربیتت میکند.

حافظ طمع برید که بیند نظیر تو

دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن

دیار - به معنای احد است. دیار، به کسر دال جمع دار. یعنی خانه‌ها. **محصول بیت -** حافظ قطع امید کرد که بتواند نظیر ترا به بیند. زیرا در عالم بی نظیری و جز از رخت: غیر از تو در دیار حسن کسی نیست. پس بهمین سبب است که حافظ امید ندارد مثال ترا به بیند.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و پنجاه و یکم

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
یعنی که رخ بیوش و جهانی خراب کن

مراد از گلبرگ رخ جانان است . از سنبل مشکین ، کاکل و گیسو و جایز است مراد زلف باشد. نقاب ، رو بند است . جهانی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت - - برگ گل را از سنبل مشکین نقاب کن ، مراد: رویت را با زلف و گیسو یا با کاکلت بیوشان که کسی نبیند. خلاصه رویت را بیوشان و جهان را خراب کن. یعنی تمام عالم مشتاق دیدن روی توست ، پس وقتی صورتت را با زلف و گیسویت مستور بداری جمیع مردم عالم از حسرت اشتیاق از خود بی خبر میشوند.

بنفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
چون شیشه‌های دیده‌ ما پر گلاب کن

بنفشان - فعل امر مفرد مخاطب در اصل بنفشان بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته .

عرق : خوی. واو حرف عطف. اطراف باغ ، مرهون مصرع دوم. شیشه‌های دیده ، اضافه بیانی دیده‌ ما ، اضافه لامیه .

محصول بیت - عرق چهره‌ات را بنفشان و اطراف باغ را چون شیشه‌های دیده‌ ما پر از گلاب کن. در اینجا به‌اشک چشم گلاب اطلاق نموده زیرا چون گلاب صاف و شور^۱ است . این بیت کثرت عرق جانان را میرساند.

۱- برای مترجم معلوم نشد که گلاب چگونه شور است .

**بگشایشیوه نرگس پر خواب مست را
وز رشك چشم نرگس رعنا بخواب کن**

شیوه - در اینجا به معنای «ناز» است. نرگس پر خواب مست، اضافه‌ها بیانیه و در اینجا مراد چشم جانان است به طریق تشبیه کنایه - و زرشك، واو حرف عطف، رشك: حسد و غبطه را گویند. چشم، مبتدا، چشم نرگس، اضافه لامیه مجازاً. نرگس مست، اضافه بیانیه. بخواب، با حرف صله. بخواب کن، به خوابان. **موصول بیت** - چشم مست و خمارت را باشیوه و ناز باز کن و بعد از آن چشم نرگس رعنا را بخواب کن یعنی چشم نرگس را بخوابان. الحاصل نرگس از شیوه و ناز چشمان مستانه تو منفعل گشته از رشك و حسد خود را بخواب میزند. در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است چشم نرگس رعنا را در خواب بگذار و از رشك چشم نرگس رعنا را در خواب کن این گویندگان چشمشان را روی هم گذاشته و از خود معانی ساخته‌اند.

**ایام گل چو عمر بر فتن شتاب کرد
ساقی بدور بادۀ گلگون شتاب کن**

بر فتن - با حرف صله. ساقی منادی. بدور بادۀ گلگون، با حرف صله و اضافه‌ها لامیه و بیانیه

موصول بیت - فصل گل مانند عمر به رفتن عجله کرد. وقتی اینطور است، ای ساقی توهم به دور بادۀ گلگون شتاب کن، الحاصل توهم قدح شراب قرمز را تند تند بگردان، قدح باده را به دورۀ گردش در آر تا بادۀ گلگون نوش کنیم.

**بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
بنگر بر ننگ لاله و عزم شراب کن**

بوی بنفشه، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «بشنو»، در اینجا «بشنو» به معنای «ببوی» میباشد، چونکه حواس ظاهر به معنای یکدیگر بکار میرود. واو، حرف عطف زلف نگار، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «گیر». عزم شراب، مصدر به مفعولش اضافه گشته

محصول بیت - بنفشه را بو کن آنوقت زلف نگار را بدست بگیر، زیرا که زلف نگار در رنگ و بوبه بنفشه شباهت دارد. به رنگ لاله نظر انداز یعنی لاله را تماشا کن و سپس عزم شراب کن، یعنی این چهارمی را با آن سه تاهمراه کن. الحاصل در ایام بهار باده نوش باش.

**همچون حباب دیده بروی قدح گشای
وین خانه را قیاس اساس از حباب کن**

حباب - به فتح «حای مهمله». کلاهک بادی است روی آب. اما به ضم «حای» به ماریا گویند. دیده را به حباب تشبیه نموده. بروی قدح، با حرف صله و اضافه لامیه. وین خانه را، واو، حرف عطف و مراد از خانه جهان میباشد. را، حرف تخصیص. قیاس اساس، مصدر به مفعولش اضافه شده

محصول بیت - دیده‌ات را چون حباب بروی قدح باز کن. یعنی چون حباب به قدح نگاه کن چونکه حباب در روی قدح پیدا میشود و آنگاه اساس و بقای این جهان را از حباب قیاس کن. یعنی بی بقا بودن حباب مشخص و مسلم است پس اساس دنیا را هم از این حباب قیاس گیر، یعنی چون حباب ثبات ندارد. حاصل اینکه، باده نوش باش و دنیا را چون حباب سست بنیاد و سریع الزوال اعتبار کن.

**ز آنجا که رسم و عادت عاشق کشی تست
با دشمنان قدح کش و با ماعتاب کن**

ز آنجا که - از این ترکیب معنای از آن مرتبه و از آن مقام گرفته میشود. عادت و رسم، بیک معناست. عاشق کش، ترکیب وصفی: عاشق کشنده. یا حرف مصدر. با دشمنان، با حرف مصاحبت. با ماعتاب، با حرف صله. عتاب: درشتی و آزار دادن و سر کوفت.

محصول بیت - از آنجا که عاشق کشی پیشه و عادت تست، یعنی چون کار تو عاشق کشی است پس با دشمنان باده بنوش و با ماعتاب کن: ما را ناراحت کن.

الحاصل با دشمنان باده نوشیدن و بما عتاب و آزار کردن برابر با مرگی ماست
چونکه ما عاشق توایم و توهم که به عاشق کشی عادت داری . یا عاشق کشی خوی
تست .

**حافظ وصال میطلبد از ره دعا
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن**

ازره دعا - بطریق دعا یا بوسیله دعا : بادعا

محمصول بیت - حافظ با دعا وصال میخواهد . یارب دعای خسته دلان را
مستجاب کن . مراد: حافظ خسته دل دعا میکند که به وصال برسد، یارب دعایش را
قبول کن یعنی به جانانش برسان .

وله ایضاً

فزل چهار صد و پنجاه و دوم

صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن

درنگ - به فتح ویا کسردال - به معنای تأخیر ،

محصول بیت - ای ساقی صبح است قدحی پر از شراب کن به خوریم ، زیرا
دور فلک تأخیر ندارد. یعنی درنگ نمیکند پس شتاب کن یعنی معطل مکن باده بده
نوش کنیم . حاصل بیان فرصت غنیمت است و تأخیر جایز نیست .

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
ما را ز جام باده گلگون خراب کن

محصول بیت ای ساقی پیش از آنکه عالم فانی خراب شود، یعنی قبل از خراب
شدن عالم فانی ما را از جام باده گلگون خراب کن . حاصل سخن پیش از آنکه دنیا
خراب شود ما از مستی خراب شویم .

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش میطلبی ترک خواب کن

خورشید می و مشرق ساغر - هر دو اضافه بیانیه . برگ ، در این قبیل جاها به
معنای سبب حوایج است مثلاً برگ راه و برگ سفر گویند. برگ عیش ، اضافه لامیه.
ترک خواب ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

محصول بیت - ای ساقی ، خورشید باده از مشرق ساغر طلوع کرد . حال

اگر وسیله‌ای میخواهی که عیش و عشرت نمائی ، خواب را ترك كن . مراد : اگر میخواهی باده نوشی کنی و از آن عیش لذت ببری بایستی شب نخوابی و مشغول باده‌گساری باشی .

چون باده نوشی در شب برای خود شاعر لذت بخش بوده است چنانکه در قافیه دال گذشت

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند
زنهار کاسه سرما پر شراب کن

روزی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . کوزه ، باهای رسمی فارسی است و بدون ها « کوزه » عربی است . کاسه سرما ، اضافه بیانیه و لامیه .
محصول بیت - آن روز که فلک از گل وجود ما کوزه‌ها بسازد . یعنی روزیکه وجودمان بکل پوسید و تبدیل بخاک شد ، زنهار : البته کاسه کله ما را پر از شراب کن . یعنی حتی در آن موقع هم بی باده نباشیم .

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم
با ما بجام باده صافی خطاب کن

محصول بیت - ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم ، با ما از جام باده صاف حرف بزن ، یعنی خبر قدح شراب و باده صاف را به ما بده ، ما اهل صوفیگری نیستیم .

کار صواب باده پرستیت حافظا
برخیز و روی عزم بکار صواب کن

کار صواب - اضافه بیانی . باده پرست ، ترکیب وصفی : مدمن خمر ، یا حرف مصدری . روی عزم ، اضافه بیانیه و یالامیه بطریق استعاره .

محصول بیت - ای حافظ باده پرستی کار خوبی است ، مراد راه درستی است پس حال برخیز و عزم و نیت بکار صواب کن . یعنی قصد و نیت باده پرستی باشد و از این نیت منصرف مشو .

از بحر مجتث : مفاعن فعلاتن مفاعن فعلات

فزل چهار صد و پنجاه و سوم

زدر درآ و شبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان معطر کن

درآ - در این قبیل موارد ، لفظ «آ» بالف ممدوده . مخفف آی ، به معنای به درون آی ، میباشد . آی ، فعل امر مفرد مخاطب یعنی بیا از مصدر آیدن ، بالفظ «در» که ترکیب شود ، معنای «داخل شو» میدهد .

شبستان ، ظرف مکان ، به معنای : محل شب کردن ، است . اما اینجا مراد خانه است . منور - اسم مفعول ، از باب تفعیل . هوای مجلس روحانیان ، اضافه ها لامیه است . در این بیت مراد از هوا ، کره هواست . هوای مجلس هوایی است که مجلس را احاطه میکند و بوجه وسیله هوا منتشر میگردد . یعنی ریح ، بورا پخش میکند و دماغها از آن معطر میشوند . الحاصل به سبب حرکت نسیم است که بوها در هوا منتشر میگرددند و در نتیجه دماغها را معطر میسازند .

روحانیان ، جمع روحانی ، بضم «راء» اسم منسوب روح است ، بر خلاف قیاس زیرا قیاس «روحی» بوده . اما عرب بعضی اسماء را با شذوذ نسبت میدهد مانند کلمات : صنعانی و بهرانی که در اصل صنعاء و بهراء بوده باهمزه . پس قیاس صنعای و بهراوی بوده . و حال در این کلمه مورد بحث ماهم الف و نون علامت نسبت و بسیاق شاذ علاوه شده است .

اما در مورد کلمه روحانی ، به فتح «حاء» باید گفت به اسم «روحاء» منسوب

است . که نام يك شهر ، يايك قبیله است . و در این بیت چون صنعانی و بهرانی بر خلاف قیاس نسبت داده شده از قرار معلوم . هر چیز ذی روح مانند انس و جن و ملک در مقام نسبت به صورت روحانی میاید ، به ضم «راء» .

محصول بیت - از در داخل شو و شبستان مارا ، یعنی خانه مارا منور کن

و هوای مجلس روحانیان را معطر کن . خلاصه مطلب ما را با قدومت مشرف کن .

بچشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان

بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن

بچشم - با حرف صله . سپرده ام : تسلیم کرده ام . طاق ، به معنای کمر است

و منظر : روزن و پنجره .

محصول بیت - به طریق لف و نشر میفرماید : جان و دل را به چشم و ابروی

جانان تسلیم نموده ام . پس حال بیا بیا طاق و منظر را تماشا کن ، یعنی چشم و ابروی جانان را تماشا کن ، که به طاق و منظر شباهت دارد .

کلمه «منظر» نسبت به چشم بسیار خواب واقع شده .

ز خاک مجلس ما ای نسیم باغ بهشت

ببر شامه فردوس و عود مجمر کن

محصول بیت - ای نسیم باغ جنت ، از خاک مجلس ماشامه به بهشت ببر و

عود مجمرش کن . مراد اینست باشامه مجلس ما فردوس را معطر کن .

در بعضی نسخهها این بیت اینطور واقع شده است :

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس

بتحفه برسوی فردوس و عود مجمر کن

بگو - خطاب عام است . به تحفه ، با حرف مقابله و یا حرف زائد .

محصول بیت - به خزینه دار بهشت بگو : خاک این مجلس را به عنوان

تحفه یا بجای تحفه به فردوس ببر و عود مجمرش کن . مراد : با خاک مجلس ما ،

فردوس را معطر کن .

در معنای مصراع دوم : همراه تحفه به جانب فردوس بپرو در مجموعه کن .
این مفسر معنا را خوب پیش نبرده است .

حجاب دیده ادراك شد شعاع جمال
بیا و خرگه خورشید را منور کن

حجاب دیده ادراك - هر دو اضافه لامیه . شعاع جمال : تقدیرش شعاع جمال
جانان و یا شعاع جمالت ، میباشد . پس بنابه وجه اول التفات از غایب به مخاطب
است . اما در وجه دوم التفات نیست .

خرگه - مخفف خرگاه : خانه سیاه عرب صحرا نشین و اکرادرا گویند .
خرگه خورشید ، اضافه بیانی

محصول بیت - شعاع جمال دلبر حجاب دیده ادراك میشود . یعنی نگاه کردن
به جمال جانان سبب اختطاف چشم میگردد . حال ای جانان بیا و خرگه خورشید را
روشن کن ، یعنی همانطور که خورشید به ماه نور میدهد و منورش میکند ، توهم با
جمالت خورشید را منور کن .

ستاره شب هجران نمی فشاند نور
ببام قصر برآ و چراغ مه بر کن

ستاره شب هجران - اضافه لامیه و بیانیه . نمی فشاند فعل نفی مضارع «اینجا
به معنای استقبال آمده» نخواهد فشاند . نور ، مفعول فعل مذکور ببام ، با ، حرف
صله . ببام قصر ، اضافه لامیه ، برآ ، بالف ممدوده ، ببام قصر برآ : یعنی به پشت بام
بیا ، چنانکه «درآ» گویند ، یعنی داخل شو . الحاصل بالف ممدوده فعل امر است
به معنای «بیا»

واو ، حرف عطف . چراغ مه ، اضافه بیانیه . بر کن : یعنی شعله ور کن .
الحاصل روشن کن .

محصول بیت - ستاره شب هجران نور ندارد و نور افشانی نخواهد کرد . مراد
از ستاره در اینجا «ماه» میباشد . یا خود ممکن است برای شب هجران يك ستاره استعاره

نماید. پس حال به بام قصر برو و چراغ مه را روشن کن همانطور که خورشید ماه را روشن میکند. روی جانان را به خورشید تشبیه کرده است. و جایز است از چراغ مه مراد روی جانان باشد.

در تفسیر مصراع دوم گفته اند: به بام کوشک بر آ؛ و چراغ ماه را بالاتر کن: و نیز: به بام قصر بیا و چراغ ماه را از بین ببر یعنی با آمدن تو دیگر بآن احتیاج پیدا نمیشود. این گویندگان در مهمل گویی عجب پیرویکدیگر بوده اند،

**چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
گرشمه بر سمن و نازبر صنوبر کن**

محصول بیت - از آنجا که محبوبان چمن تحت الشعاع زیبائی و جمال توقرار گرفته اند پس به سمن گرشمه بفروش، و به صنوبر ناز و شیوه کن. یعنی باینها فخر نشان بده یا فخر بفروش.

**فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
تو کار خود مده از دست و می بساغر کن**

فضول نفس، در اصل نفس فضول است. در هر دو صورت با اضافه تلفظ میشود و به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر یافته است. و به معنای نفس پست تعبیر میشود. ساقی منادی، و مرهون مصراع دوم، به سیاق سحر حلال.

محصول بیت - نفس پست، از خیلی چیزهای زائد دم میزند، اما ای ساقی تو کار خود را از دست مده و به قدح باده بریز. یعنی به فضولی نفس اعتنان کن و به کار خودت یعنی به آداب ساقیگری مشغول باش.

**طمع بنقد وصال تو حد ما نبود
حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن**

به نقد وصال، با حرف صله و اضافه بیانی، وصال تو، اضافه لامیه.

حوالتیم، یم «ضمیر» متکلم مع الغیر. مراد: ما را حواله کن. بدان، با حرف

صله لعل همچو شکر، اضافه بیانیه

محصول بیت - به تقد وصال طمع کردن حد ما نیست . پس ما را بآن لب
لعل چون شکر ت حواله کن . مراد : ماشایستگی آن را نداریم که امید وصال ترا
داشته باشیم پس لااقل ما را به بوسه لب ت حواله کن که از آن لذت ببریم «متمتع شویم»

لب پیاله ببوس آنگهی بمستان ده
بمدین دقیقه دماغ خرد معنبر کن

لب - اینجامراد کنارااست یعنی کنار پیاله و اضافه لامیه . ببوس ، باحرف تأکید
دقیقه : نکته و ظرافت . دماغ خرد ، اضافه لامیه مجازاً ، معنبر ، اسم مفعول از باب
دحرج

محصول بیت - اول لب پیاله را به بوس . سپس آن را به مستان بده . این
رسم است که وقتی به يك شخص محترم و بزرگ چیزی میدهند، اول آن شیئی را
میبوسند و سپس تقدیمش میکنند . حال میفرماید : برای بزرگداشت مستان ، اول
لب پیاله را به بوس و آنگاه بآنان بده . پس با این نکته دقیق و ظریف دماغ عقل را
معنبر کن ، یعنی بسبب بوسیدن لب پیاله مشام خرد را تروتازه و شاداب کن .

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبار
پیاله بدش همو دماغ را تر کن

محصول بیت - اگر فقیه پندت دهد که محبوب دوستی مکن ، تو پیاله ای
بدش و بگو دماغت را تروتازه کن . یعنی به فقیه بگو : دماغت ببس پیدا کرده
با این پیاله ترش کن که ببوستش بر طرف گردد . الحاصل باده به خور که عقلت
به سرت آید .

از آن شمائل و الطاف خلق خوش که تراست
میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن

شمائل - جمع شمال ، که در اینجا به معنای «خلق» است . واو ، حرف عطف
الطاف خلق خوش ، این اضافه ها بیانیه است . که ، حرف رابط صفت سر بر کن :
سر بلند کن یعنی خودی نشان بده .

محصول بیت - آن خلق خوب و لطیفی که توداری . یعنی بواسطه داشتن اخلاق پاکیزه ، میان یاران باده نوش چون شمع سرفراز باش .

ازین مزوجه و خرقه نیک در تنگم
بیک کرشمه صوفی کشم قلندر کن

مروجه - همان چیز است که درروم «مجوزه» گویند و احتیاج به تعریف هم ندارد. اما دراین بیت ، مراد تاج صوفیان است به قرینه خرقه .

نیک ، در این قبیل جاها به معنای «محکم» میباشد . بیک ، باحرف مصاحبت صوفی کش ، صوفی کشنده ، میم درمعنا به «قلندر» مصروف است .

محصول بیت - ازاین تاج و خرقه سخت درتنگم . مراد: از کسوت صوفیان بسیار ناراحت و مضطربم . پس ای جانان بایک کرشمه صوفی کش مرا قلندر کن یعنی کاری کن که مانع صوفیگری من گردد . مقصود حالتی دستم دهد که اسباب صوفیگری را درنزد پیرمغان در رهن شراب بگذارم .

الحاصل مراد از صوفی کش ، کاری است که مانع از صوفیگری میشود . درمعنای مصرع اول : کسیکه گفته است : ازاین مزوجه و خرقه سخت در تنگنایم . حرف خوب نزده است .

درمصرع دوم ، مفسریکه به جای «کش» «وش» نوشته و درمعنای بیت گفته است : بایک کرشمه صوفیانه مرا قلندر کن . این مفسر علاوه براینکه به مراد بیت واقف نبوده معنای مصرع را هم خراب کرده است .

پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان
ز کارها که کنی شعر حافظ ازبرکن

ملازمت عیش - ازقبیل اضافه مصدر به مفعولش میباشد .
عشق ، معطوف به ما قبلش ، عشق مهرویان ، اضافه لامیه .
که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت - پس ازعیش و عشرت و عشق ورزی و عشقبازی با مهرویان از

کارهایی که میکنی یکی هم این باشد که شعر حافظ را حفظ کنی یعنی بعد از انجام آن کارها کارت از بر کردن شعر حافظ باشد الحاصل بعد از آن باین کار مشغول باش .

وله ایضاً

فزل چهار صد و پنجاه و چهارم

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن

محصول بیت - ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ، آن سخن مضمون
مصرع ثانی است : چون ساغرت پرست پس بخور و بخوران ، یعنی حال که دولت به
تو دست داده ، پس هم بخور و هم بخوران . پند خواجه است به ثروتمندان .

پیران سخن بتجربه گ- ویند گفتمت
هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن

پیران ، مبتدا ، سخن ، مقول گویند . به تجربه ، با حرف تخصیص و متعلق
به فعل گویند و گویند ، خبر مبتدا .

گفتمت ، تا ضمیر خطاب مقول گفتمت و جایز است تماماً ما قبلش مقول باشد و
ویا مصرع دوم باشد . بطریق سحر حلال . هان ، اسم فعل است به معنای زود «باش» :
جلد باش جمله : که پیرشوی ، از قبیل حشوملیح میباشد .

محصول بیت - پیران سخن به تجربه گویند : هرگز کاریکه تجربه نکرده اند
در باره اش حرف نمیزنند . گفتمت . یعنی حرفی که به تو گفتم سخن مجرب من است :
حال هان ای پسر که پیرشوی نصیحت گوش کن . یعنی همیشه پند را گوش کن
حتی تا زمانی که پیرشوی . الحاصل از پند پذیرفتن به پرهیز .

۱- هان برای تنبیه و نیز برای تأکید باشد . معنی آن «آگاه باش» جلد باش بر حذر
باش . میباشد .

بر هوشمند سلسله نهیاد دست عشق
خواهی که زلف یار کشی ترك هوش کن

دست عشق ، اضافه لامیه « مجازاً » ترك هوش ، مصدر به مفعول خود اضافه

گشته

محمول بیت - دست عشق شخص عاقل را به زنجیر نکشیده است : عشق و عقل از جمله اضدادند . بنا بر این عاقل عاشق نمیشود . مراد : عشق به آدم عاقل تعلق پیدا نمیکند چونکه مزاج عاشق غیر از طبع عاقل است . پس اگر مایلی که زلف یار را بکشی : زلف یار در دستت باشد عقل را ترك کن . حاصل مطلب عاشق شو .

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل طلب از میفروش کن

لذت مستی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدر . همت ، مفعول صریح فعل « طلب کن » و از می فروش غیر صریحش . طلب ، مصدر ، و در معنا به فعل « کن » مقید است به تقدیر : طلب کن .

محمول بیت - تسبیح و خرقه یعنی کسوت صوفیان ، لذت مستانگی نمی بخشد . پس در این کار ، از می فروش همت بخواه . مراد : لذت مستی از خماری حاصل میشود ، نه از زهاد و عباد .

مراد از « عمل » لذت ناشی از مستی است .

با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن

مراد از « عمر » جان است . فدای یار ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

یار نصیحت نیوش ، اضافه بیانیه و ترکیب وصفی از نیوشیدن به معنای گوش کردن . فدای یار ، در معنا به فعل « کن » مقید است . به تقدیر فدای یار کن .

محمول بیت - در مورد دوستان از جان و مال هیچگونه مضایقه نیست . مراد : در فدا کردن جان و مال به دوستان مضایقه جایز نیست . صد جان فدای دوستی کن

که نصیحت گوش میکند . مقصود اینست که از دوستان جان و مال دریغ مدار. ازمن
پند بشنو که صد جان فدایت شود .

در راه عشق وسوسه اهد-رهن بسیست

هش دار و گوش دل بپیام سروش کن

هش - مخفف هوش با حذف «واو» . هش دار، یعنی عقلت را جمع کن ، یا
بیدار باش . واو، حرف عطف . گوش دل ، اضافه لامیه «مجازاً» . به پیام سروش با،
حرف صله و اضافه لامیه ، سروش ، فرشته را گویند .

گوش دل ، مفعول صریح و پیام سروش مفعول غیر صریح فعل «کن» .

محصول بیت - در راه عشق ، شیطان خیلی وسوسه میکند . پس عقلت را در
سر جمع کن و گوش دل به پیام فرشته کن . مراد اینست پیام سروش کلام منزل است
پس آن را گوش کن و بشنو و به آن عمل کن و از وساوس شیاطین بر حذر باش .
الحاصل هر امری که از جانان میرسد گوش کن و سخن رقیب را اعتنا نکن .

برگ و نوا تبه شد و ساز طرب نماند

ای چنگ ناله برکش وای دف خروش کن

برگ و نوا - در اینجا مترادفند ، به معنای زاد و نعمت . تبه شد، یعنی فاسد
گشت مخفف تباه که به معنای فاسد میباشد. ساز طرب، اضافه لامیه . ساز ، آلت
موسیقی است . طرب : شادی

محصول بیت - توشه و زاد فاسد گشت و تباه شد و اسباب شادی از بین رفت
پس ای چنگ ناله برکش : ناله کن ، وای دف خروش کن . الحاصل به علت تباه
شدن توشه و نعمت و از بین رفتن وسیله شادی و اسباب طرب باید فریاد و فغان کرد
که مصیبتی است . یعنی برای اینکه وسیله ذوق و شوق و اسباب طرب نمانده است
ماتم بگیرید . نوا و ساز و طرب و چنگ و ناله و دف و خروش ، از صنعت مراعات
نظیر میباشد. در تحقیق این بیت بعضی از مفسرین تأویلات بسیار باردی دارند که بهیچ
وجه قابل توجه نیست .

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد
چشم عنایتی بمن درد نوش کن

ساقی ، منادی و مبتدا و مصرع ثانی خبر مبتدا

جمله : که جامت از می تهی مباد، صنعت حشوملیح است. چشم عنایت ، اضافه بیانیه «یا» حرف وحدت و یا تنکیر. بمن درد نوش کن ، با حرف صله و اضافه با یا بطنی بیانیه است . چشم، مفعول صریح «به من» مفعول غیر صریح فعل «کن»
محصول بیت - ای ساقی که قدحت از باده صاف خالی مباد «خدا نکند که خالی گردد» نظر عنایتی به من درد کش کن . مراد : به من دردمند، با عین عنایت نظر کن .

سرمست در قبای زر افشان چوبگذری
يك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

قبای، زر افشان، اضافه بیانیه. زر افشان ، ترکیب وصفی، از مصدر افشانیدن قبای زر افشان: لباسیکه در تاروپودش زر بکار رفته مثل اینکه زرپاشیده اند. نذر حافظ مصدر به مفعولش اضافه شده . حافظ پشمینه پوش ، اضافه بیانیه پشمینه ، لباسی را گویند که از ازشم تهیه شده باشد .

محصول بیت - اگر چنانچه مست و سرخوش در حالیکه لباس زر افشان بتن داری از نزدم بگذری و مستانه با من برخورد کنی، نذر کن که در آن موقع يك بوسه به حافظ بدهی ، یعنی يك بوسه عطایش کن

وله ایضاً

غزل چهارصد و پنجاه و پنجم

کرشمه کن و بازار ساحری بشکن
بغمزه رونق ناموس سامری بشکن

کرشمه - یا حرف وحدت. ساحری، یا حرف مصدری . رونق ناموس، اضافه لامیه . ناموس ، در این قبیل جاها به معنای «عرض» است .

محصول بیت - کرشمه و نازی بکن و بازار ساحری را به شکن. یعنی جادوگری را باطل کن و غمزه ای بکن و عرض و رونق و رواج سحر سامری را بشکن : اعتبار و حیثیت کار سامری را بی ارزش کن . قصه سامری سابق بر این ذکر شده است. حاصل بیان با يك کرشمه تمام مردم را مسحور کن همچنانکه جادوگر بوسیله سحر میکند، پس مجال نده که سحر وجود یابد بلکه با يك کرشمه ابطالش کن .

بیاد ده سرود ستار عالمی یعنی
کلاه گوشه بآیین دلبری بشکن

عالمی - یا حرف تنکیر . یعنی، مرهون مصرع دوم. بآیین ، با حرف مصاحبت آیین: رسم و قانون.

محصول بیت - سرود ستار مردم عالم را به باد ده: سرافکنده و پیریشان دستار- شان کن. مراد: لبه کلاهت را طبق رسوم و آیین دلبری خم کن، حاصل اینکه گوشه کلاهت را به اسلوب و شیوه دلبری خمی ده «به شکن» و باین وسیله عشاق را از خود غافل و دستارشان را پیریشان کن خلاصه اهل عالم را دیوانه و مجنون کن .

بزلف گوی که آیین سرکشی بگذار

بغمزه گو که سپاه ستهگری بشکن

محمصول بیت - به زلف بگو روش سرکشی را ترك كن . به غمزه هم بگو لشکر ظلم و ستم را بشکن . مراد اینست : سرکش و ظالم مباش .

برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس

سزای حور بده رونق پری بشکن

محمصول بیت - بیرون بیا : آشکار شو و گوی زیبایی را از تمام خوب رویان بر بای، یعنی در حسن و لطافت سر آمده همه زیباییانی پس ظاهر شو و جلوه ای کن و رونق زیبایی حور و پری را از بین ببر . مراد : آن لطافت و ظرافتی که حور و پری دارند از رونق بینداز که دیگر در نزد مردم اعتباری نداشته باشند .

بآهوان نظر شیر آفتاب بگیر

با بروان دوتا قوس مشتری بشکن

آهوان - جمع آهو و مراد زیباییان است . آهوان نظر ، اضافه بیانیه . شیر آفتاب ، اضافه لامیه در اینجا مراد از شیر «برج اسد» است که برج منسوب به خورشید است .

ابروان ، جمع ابرو . ابروان دوتا ، اضافه بیانیه قوس مشتری ، اضافه لامیه ، مراد برج قوس است که منسوب به مشتری است .

محمصول بیت - باچشمان زیبایت شیر آفتاب را شکار کن . یعنی به شیر آفتاب ، نظری بیفکن که مفتونت گردد و شکارت شود . با ابروانت هم قوس مشتری را از ارزش بینداز : قدر و قیمت و رونق و اعتبارش را از بین ببر ، الحاصل تا ابروان قوسی تو هست قوس مشتری اعتباری ندارد و احتیاجی بان نیست .

چو عطر سای شود زلف سنبل از دم باد

تو قیمتش بس زلف عنبری بشکن

عطر سای - ترکیب وصفی . بعضی از مواد معطر اگر ساییده شود عطرشان بیشتر

منتشر میشود، خصوصاً مسك و عنبر و لخلخه .

محصول بیت - وقتی زلف سنبل از تنفس باد عطر سای شود : بوهای خوش دهد . تو با سر زلف عنبرینت قیمت آن را بشکن ، یعنی برایش جای اعتبارمگذار .

چو عندلیب فصاحت فرود شد ای حافظ

تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن

محصول بیت - ای حافظ وقتی که عندلیب اظهار فصاحت می نماید تو قدر او را با سخن گفتن دری بشکن : با شعری به فارسی دری ارزش و رونق فصاحت او را کساد کن .

دری ، یا حرف نسبت : منسوب به در . زیرا تا زمان سلطنت بهرام گور احکام و بروات به زبان پهلوی بود . اما از آن تاریخ بعد بهرام قدغن کرد و دستور داد که : امور مربوط به مصالح سلطنتی به زبان فارسی نوشته شود . پس چون این لهجه منسوب بدر گاه او میباشد به لهجه دری نامیده شده یعنی به زبان فارسی ، دری گفتند .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و پنجاه و ششم

بالا بلند عشوه گر نقش باز من
کوتاه کرد قصه زهد دراز من

بالا، در این بیت به معنای قدوقامت است. بالا بلند عشوه گر نقش باز :
اضافه‌ها بیانیه است. نقشباز، یعنی حیل‌باز
بالا بلند، مبتدا. کوتاه کرد خبرش. قصه زهد دراز، اضافه لامیه و بیانیه
و مفعول فعل «کرد»

محصول بیت - محبوب قد بلند و عشوه گر و حیل‌باز من، قصه زهد دراز و
طولانی مرا کوتاه کرد. یعنی مرا از زهد بیزار کرد و به‌وای عشق انداخت و با
ذکر و یاد خودش مشغولم کرد.

دیدنی دلا که آخر پیری و زهد و علم
با من چه کرد دیده معشوقه باز من

دیدنی - فعل ماضی مفرد مخاطب. متضمن معنای استفهامی: دیدنی که. دلا،
منادی. که، حرف بیان. آخر، مفعول فیه فعل «کرد» در مصرع ثانی یعنی ظرفش
است. آخر پیری، این اضافه به معنای «فی» است. یا، حرف مصدری آخر پیری،
با معطوف‌ها مرسوم مصرع ثانی.

با، حرف صله، با من، مفعول غیر صریح فعل «کرد». دیده معشوقه باز :
اضافه بیانیه و صفت مرکب از بازیدن. معشوقه باز: کسی است هر که راه بیند دوستش
بدارد. به معنای محبوب دوست

محصول بیت - ای دل دیدی که در آخر پیری وزهد و علم ، دیده معشوقه بازم
بامن چه کرد . مراد : در پایان عمر با وجود زهد و علم و تقوی چشم جانان را دید
که تو عاشق شدی ، ای دل تو و دیده ام به سر من بلاها آوردید .

از آب دیده بر سر آتش نشسته ایم
کو فاش کرد در همه آفاق راز من

بر سر آتش : روی آتش . کو ، که حرف تعلیل.

محصول بیت - از اشک چشم بر سر آتش نشسته ام : اشک چشم به محنت و
وغم انداخت چونکه راز نهانم را در تمام آفاق یعنی در عالم فاش کرد .
الحاصل سبب افتادنم به آتش محنت وغم ، اینست که آب چشم راز نهانم را
آشکار کرد . یعنی مردم گریستن مرا دیدند و در نتیجه سرعشقم فاش گشت.

کسی که کاف «کوو کرد» را عجمی اعتبار نموده و فعل امر گرفته و در تفسیرش
گفته است: بگورازم در عالم فاش گردد راز کج طبعی خودش را فاش کرده است.

گفتم بدلق زرق بیوشم نشان عشق
غماز بود اشک و عیان کرد راز من

محصول بیت - گفتم که با خرقة زرق و ریا آثار و علائم عشق خود را مستور
بدارم اما چشم غمازی کرد و راز عشقم را فاش کرد .

الحاصل از سخن چینی و غمازی اشک چشم شکایت است .

مستست یار و یاد حریفان نمی کند
ذکرش بخیر ساقی مسکین نواز من

ذکرش - شین «ضمیر» ، به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به «ساقی»؟
یا خود ممکن است به «یار» راجع باشد : (مراد از ساقی مسکین نواز، یار باشد)
مسکین نواز ، ترکیب وصفی از نوازیدن : فقیر نواز .

محصول بیت - یار مست است و یادی از هم پیاله ها نمیکند : ذکرش بخیر
آن ساقی مسکین نواز من که دائماً یاران را با باده خوشگوار یاد میکرد. یعنی همیشه

فیض نسبت باینها میرسد .

یا خود یار یادش به خیر : آن ساقی مسکین نواز من اگر یادی هم از ما نکند، ما دعا گویش هستیم .

میتروسم از خرابی ایمان که میبرد
محراب ابروی تو حضور نماز من

خرابی ایمان - اضافه لامیه. که ، حرف تعلیل . میبرد، مرهون مصرع ثانی
محصول بیت - از زایل شدن ایمانم . میتروسم . چونکه محراب ابروی تو
خلوص و صفای خاطر را از من میگیرد: از اینکه به محراب ابرویت تمایلی پیدا کرده‌ام،
صفای عبادت را از دست‌دادم و همین است که از زایل شدن ایمانم میتروسم زیرا وقتی
به عبادت نقصانی برسد ایمان سست میشود .

بر خود چو شمع خنده زنان گریه میکنم

تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من

خنده زنان - ترکیب وصفی . و الف نون مبالغه افاده نماید . یعنی در حالیکه
میخندم. تا، در اینجا به معنای «عجبا» . با، حرف صله . سنگدل ، از اقسام ترکیبات
وصفی است. حالت «خنده زنان»، نسبت به شمع ، نور و روشنائی و شعله‌آنت است اما
نسبت به شاعر سرور شادمانی اوست در عین گریستن و نیز گریه شاعر است در حال
خندیدن .

و سوز، نسبت به شمع، بدیهی است ، اما نسبت به شاعر کنایه از تاب و اضطراب
اوست . و ساز ، نسبت به شمع ، پیچ و تاب است که در شعله‌ش هنگام سوختن
مشاهده میشود و اما نسبت به خودش (شاعر) کنایه از گریه دردناکی است توأم با
صدایی که تقریباً در حالت سکسکه از سینه خارج میشود .

محصول بیت - خنده زنان چون شمع ، می‌گیریم. عجبا این سوز و ناله و گریه
من در تو سنگدل چه تأثیری بکند. مراد : گریه سوزناک من یا با سوز گریستنم البته
که به تو تأثیر خواهد کرد .

نقشی بر آب میزنم از گریه حالیا تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

نقشی بر آب، یا حرف وحدت و یا تنکیر. «نقش» مفعول صریح، «بر آب» مفعول غیر صریح فعل «میزنم» و از گریه، متعلق به مفعول غیر صریح.

حالیا، حالا، الان - به معنای اکنون است

مراد از گریه نقش بر آب زدن از روی ریا و تزویر و حيله گریستنش میباشد.

تا، به معنای عجباً. کی، چه موقع. مراد از «مجاز» گریه غیر واقعی است: همانطور که ذکر شد یعنی تظاهر به گریه.

محصول بیت - حالیا از گریه بر آب نقش میزنم: گریه‌ام مصنوعی است.

الحاصل حال تظاهر به گریه میکنم: این گریه که میکنم به ظاهر و از روی حيله است و حقیقه نیست پس کی این گریه مجازی من به حقیقت خواهد پیوست؟ مراد: این گریه که میکنم ظاهری است کی حقیقه خواهم گریست. مقصود اینست که مجاز و حقیقت کی یکسان خواهد شد یعنی چه موقع گریه مجازیمان به گریه حقیقی مبدل خواهد شد.

کسیکه در تفسیر مصرع ثانی گفته است: در گریه و تفکر که بر حسب المجاز

قنطرة ان حقیقه، این عشق مجازی که در من وجود دارد کی به حقیقه مبدل میشود.

این گوینده همانقدر که بین مجاز و حقیقت فاصله موجود است از معنای بیت

دور افتاده است.

یارب کی آن صبا بوزد کزنسیم او

گردد شمامه کرهش کارساز من

کلمه «یارب» را ارباب فرس در این قبیل موارد به معنای «عجباً» میگیرند.

ولی بظاهر، «تعجب» معنای لازم و یا مجازیش باید باشد. و معنای حقیقی اش: یارب

دلنا علی الخیر میباشد.

بوزد: فعل مضارع مفرد غائب. در «با» کسره و ضمه لغت است

کز - که، حرف رابط صفت. نسیم، در اینجا صرفاً برای «بو» تجرید شده است. ضمیر «او» بر می‌گردد به «صبا» کز نسیم او، مرهون مصرع ثانی. گردد، به فتح کاف عجمی، فعل مضارع، به معنای سیوررت است یعنی بشود. شمامه، لفظ مشترک است میان «بو» و دستنبو. دستنبو، در فصل خربزه و هندوانه پیدا میشود یعنی خربزه‌های کوچکی است، قدری بزرگتر از سیب و چون سیب مدور به شکل خربزه بسیار خوشبو و معطر است.

کارساز، ترکیب وصفی، یعنی کار را سروسامان میدهد، خلاصه کار را بروفق صلاح و مصلحت انجام میدهد (مشکل گشا).

محصول بیت - عجباً کی آن صبا میوزد که بوی معطر نسیمش کارساز من گردد، یعنی از اینکه آن نسیم از قبل جانان میوزد درمان دردم شود.

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود

هم مستی شبانه و سوز و نیاز من

محصول بیت - ای زاهد، از آنجا که از نماز تو نتیجه حاصل نمیشود. یعنی نمازیکه از روی ریا بجا میآوری فایده ندارد، پس باز مستی شبانه و سوز و نیاز ما بهتر است. مراد: چون آن نمازیکه تو با مکروریا می‌گزاری فایده ندارد، پس باز سوز و نیازیکه ما در مستی از خود نشان میدهم بهتر است.

لفظ «هم» در این قبیل جاها «باز بهتر است» معنا میدهد

کسیکه در مصرع ثانی بجای لفظ «هم» «ور» آورده و در معنایش گفته است:

از مستی و سوز و گداز شبانه من نیز چیزی حاصل نمیشود بیهوده مغرور مشو. این گوینده در لفظ و معنا مرتکب اشتباه شده است فتأمل. رد شمعی

حافظ ز غصه سوخت بگو حالش ای صبا

باشاه دوست پرور و دشمن گداز من

دوست پرور و دشمن گداز - هر دو ترکیب وصفی است

محصول بیت - حافظ از غصه سوخت. ای صبا وضع و حال حافظ را به شاهی

که دوستان را در کنف حمایت خود دارد و دشمن را نابود میکند ، اعلام کن که حافظ را مورد تقدیر و توجه خود قرار دهد .

الحاصل کمبودی که فقر برایش ایجاد کرده است شاه جبران نماید .
بیت باز متضمن حسن طلب میباشد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

فزل چهار صد و پنجاه و هفتم

چون شوم خاک رهش دامن بيفشانند زمن
وربگويم دل بگردان رو بگرداند زمن

چون - ادات تعليل . در بعضی نسخه‌ها ، بجای «چون» حرف شرط واقع شده است. دامن بيفشانند : تعبيریست از اعراض و انحراف . دل ، مفعول فعل «بگردان» بگردان، فعل امر مفرد مخاطب . دل بگردان : شدت قهر و عداوتی که در دلت است . از دل بیرون کن .

محصول بیت - وقتیکه خاک راه جانان می‌شوم . یا اگر خاک راهش شوم، از من نفرت میکند . واگر بگویمش : ای جانان کینه و عداوت را از دل بیرون کن، رویش را از من میگرداند یعنی به رویم نگاه نمی‌کند. الحاصل بهیچ وجه نسبت به من میل و التفاتی ندارد .

عارض رنگین بهر کس می نماید هم‌چو گل
وربگويم باز پوشان باز پوشاند زمن

عارض رنگین - بیانیه

محصول بیت - عارض رنگین چون گلش را به همه نشان می‌دهد، اگر بگویم که : ای جانان رویت را به پوشان، از من میپوشاند یعنی رویش را از من پنهان می‌کند.

گر چو شمعش پیش میرم بر غمم خندد چو صبح

ور بر نجم خاطر نازک بر نجانند زمن

شمعش - شین «ضمیر» در معنا به «پیش» مقید است ، به تقدیر : پیشش بر غمم

خندد، بر مغمومی من خندد . چو صبح : چون صبح خندد . اسناد خندیدن به صبح به مناسبت سپیدی و روشنائی آنست .

محصول بیت - اگر چون شمع پیش جانان بمیرم ، یعنی محزون و غمگین شوم ، چون صبح بر غمگینی من میخندد : مسرور میگردد . اگر بر نجم از اینکه بر غم خندیده یعنی اگر ناراحت شوم ، خاطر ناز کش را از من میرنجاند : میرنجد که من چرا رنجیده‌ام . الحاصل جانان میگوید : از اینکه من به شوخی به تو میخندم تو میرنجی .

دیده را گفتم که آخر یکبظر سیرش بدین

گفت میخواهی مگر تا جوی خون را ندزمن

محصول بیت - به دیده‌ام گفتم که آخر یک نظر سیر به بینش یعنی یکبار آن جانان را سیر تماشا کن : بروی پاکش خیلی نگاه کن . گفت : مگر میخواهی جوی خون جاری سازد از من : میخواهی مرا خون بگریاند . زیرا نظرم از تماشایش سیر نمیشود و در نتیجه مرا عذاب میدهد .

او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود

کام بستانم از او یا داد بستاند زمن

مصراع دوم متضمن معنای استفهامی است .

محصول بیت - آن جانان به خون من تشنه است و من بر لب او . عجب میشود که من مرادم را از او بگیرم یا او از من انتقام بکشد ، یعنی عجا می‌رادم حاصل میشود یا مراد او . الحاصل از لبش زندگی می‌یابم یا از حسرتش می‌میرم .

دوستان جان دادم از بهره‌دهانش بنگرید

کو بچیزی مختصر چون باز میماند زمن

دوستان - منادی . بنگرید ، مرهون مصرع ثانی . کو ، که حرف بیانی . بچیزی مختصر یا حرف وحدت ، مراد دهان جانان است و مراد از اختصار ، کوچکی دهان است . باز میماند : در لغت یعنی نمیرسد و یا عقب میماند اما در اصطلاح عبارت از

عجز میباشد . مقصود : در دادن يك بوسه در مقابل يك جان عاجز میماند و نمیتواند معامله کند .

محصول بیت - ای دوستان برای خاطر يك بوسه از دهانش جان دادم ، اما او ، نگاه کنید که در سر يك چیز مختصر چگونه در مبیعه با من عاجز مانده یعنی نمیتواند مقابله کند .

**گر چو فرهادم بتلخی جان بر آید باك نیست
بس حکایت‌های شیرین باز میماند ز من**

به تلخی - یا حرف مصدری . میماند ، در این بیت به معنای لغت است یعنی زایل نمیشود

محصول بیت - اگر چون فرهاد جانم به تلخی در آید ، باك نیست . یعنی اگر مانند فرهاد به شدیدترین وجه و با سخت‌ترین ظلم هلاک شوم ، برای من مهم نیست زیرا که از من حکایت‌های شیرین زیاد باز میماند ، همانطور که از فرهاد مانده است .

مراد : از مرگم در راه جانان هیچ با کم نیست . کاش در عالم چون فرهاد داستان شوم .

**ختم کن حافظ که گرزین گونه خوانی درس عشق
عشق در هر گوشه افسانه خواند ز من**

حافظ - منادی . زین گونه : اینطور . گوشه ، افسانه - یاها ، از برای وحدت است .

محصول بیت - ای حافظ سخت را ختم کن که اگر درس عشق را اینطور بخوانی ، یعنی درس عشق را این چنین بخوانی ، عشق در هر گوشه از من افسانه‌ای خواهد ساخت . مراد : مرا در عالم داستان میکند .
در بیت صنعت التفات وجود دارد .

فزل چهار صد و پنجاه و هشتم

نکته دلکش بگویم خال آن مهر و ببین
عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو ببین

نکته دلکش ، اضافه بیانیه . مهر و ، ترکیب وصفی . بسته زنجیر آن گیسو ،

اضافه لامیه

محصول بیت - نکته دلکش یعنی سخنی که سبب انبساط خاطر میگردد . یا خود اگر منقطع از اضافه تلفظ شود در اینصورت «یا» حرف وحدت و همزه حرف توصل و توسط میشود پس معنا : يك نکته دلکش بگویم ، خال آن مهر و را به بین و تماشا کن . مضمون نکته دلکش : «خال آن جانان را به بین» و عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو ببین ، میباشد . مقصود اینست که عقل و جان مقید گیسوی جانان است . مصراع دوم تتمه نکته دلکش میباشد .

عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرائی مباش

گفت چشم نیم مست ترك آن آهو ببین

عیب دل - اضافه مصدر به مفعولش و مفعول فعل «کردم» . که ، حرف بیانی ،

وحشی وضع از اقسام صفت مرکب ، مراد از وضع «طبع» میباشد . وحشی وضع ،

یعنی دارای طبع وحشی و صحرائی ، یا حرف نسبت . مباش ، فعل نهی مخاطب . چشم

نیم مست ، اضافه بیانیه کسیکه کاملاً مست نباشد ، نیم مست گویند . نیم مست ترك ،

اضافه بیانیه . ترك آن ، اضافه لامیه

مراد از آهو جانان است

محصول بیت - از دلم ایراد گرفتم و گفتمش وحشی طبع و صحرایی مباش
یعنی چون مجنون سر به کوهها منه. دل جواب داد : چشم نیمه مست ترك آن آهورا
به بین . یعنی آنچه مرا کوهی و صحرایی کرده ، چشم خمار و زیبای آن آهوست .

**حلقه زلفش تماشاخانه باد صباست
جان صد صاحب دل انجا بسته هر موببین**

محصول بیت - حلقه زلف جانان، تماشاخانه باد صباست ، یعنی محل گردش
است . جان صد صاحب دل در حلقه زلف جانان مقید به هر تار مویش است . مراد
اینست به هر تار موی جانان جان صد صاحب دل گرفتار شده پس تماشایش کن و به بین

**عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند
ای ملامتگو خدا را رومبین و رومبین**

عابدان آفتاب - از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش ، دلبر ما ، اضافه لامیه .
عابدان ، مبتدا . غافلند خبرش .

عبارت : رومبین و رومبین ، ضرب المثل است یعنی در جایی که میخواهند بگویند
به سیرت نگاه کن نه به صورت ، این ضرب المثل را بکار میبرند چنانکه خسرو میفرماید :
بیت - زاهدا بهر خدا تورو مبین و رومبین گر کند دعوی برویش ماه روی اومبین

محصول بیت - آفتاب پرستان از جانان ما غافلند . یعنی از ماهیت جانان ما
آگاه نیستند ، والا به جای آفتاب او را میپرستیدند . پس اینکه ملامت و سرزنشمان میکنی
خدا را به روی هر زیبایی نگاه مکن ، بلکه به روی جانان ما نگاه کن که اعلا تر از
آفتاب و لایق و شایسته پرستش میباشد . پس به سبب اینکه ما دوستش داریم ملامتمان
مکن چون او در حسن بی نظیر است و ما بی اختیار دوستش داریم . یعنی در دوست
داشتن او اختیاری از خود نداریم .

**زلف دل دزدش صبا را بند بر گردن نهاد
با هوا خواهان رهرو حیا هندو ببین**

دل دزد - ترکیب وصفی از دزدیدن . شین ، بر میگردد به جانان . هوا

خواه ، ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن ، به معنای محب و دوستدار . هواخواهان رهرو ، اضافه بیانی رهرو ، ترکیب وصفی ، به کسانی که طی طریق میکنند و یا به سیاحان ، رهرو ، گویند . حیلۀ هندو ، اضافه لامیه . هندو ، : منسوب به هند . با (واوویا) لغت است اما اگر با واو باشد مراد از آن کسی است که در مملکت هند متولد شده و یا چیزی که در هند حاصل شده است . با «یا» «هندی» عام است چه در دیار هند حاصل شده باشد و چه نباشد . لکن در اینجا به ضرورت قافیه لازم است با «واو» باشد .

محصول بیت - زلف دل دزد جانان ، بند بر گردن صبا نهاد : گردن صبارا
با زنجیر بست . حیلۀ هندو را به بین نسبت به راهرو هواخواهش یعنی «صبا» که راهروست و یارو همراه زلف جانان است ، اما زلف با نیرنگ و حیلۀ بر گردن صبا زنجیر زد

مراد از رهرو «صبا» و از هندو زلف جانان است . برای صبا گردن و برای زلف بند استعاره کرده است . معلوم میشود که هندیان مردمان خائن و گریز پا و مسافر کش و حیلۀ بازند و به این مناسبت است که «حیلۀ هندو» فرموده است .

آنکه من در جستجوی او زخود یکسوشدم

کس ندید دست و نبیند مثلش ازهر سو ببین

محصول بیت - آن جانانی که من در جستجوی او زخود گذشتم : در طلبش
از خود گذشتم کسی نظیر او را ندیده و نخواهد دید .

حال تو همه جا را بگرد ولی مثل او را نخواهی دید .

حافظ از در گوشه محراب رومال درواست

ای ملامتگو خدا را آن خم ابرو ببین

محصول بیت - حافظ اگر به گوشه محراب رویش را به مال درواست یعنی
کار بجایی میکند پس ای که مرا ملامت میکنی ابروی جانان را نگاه کن که چگونه به محراب شباهت دارد ، بهمین سبب است که رویم را به گوشه محراب میمالم ، حال

آنکه مرا به خاطر این کار سرزنش و ملامت میکند باید معذورم بدارد .

از مراد شاه منصور ای فلك سر بر متاب

تیزی شمشیر بنگر قوت بازو بین

محصول بیت - ای فلك از مراد شاه منصور سر بر متاب : بر وفق مرادش

بگردد و تیزی شمشیر و قوت بازویش را بین. یعنی شمشیرش برنده و بازویش نیرومند

است حال از قدرتش به پرهیز و مخالف مرادش مباش. الحاصل مطیع و منقاد امرش

باش .

وله ایضاً

فزل چهار صد و پنجاه و نهم

شراب لعل کش و روی م-ه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

محمول بیت - شراب قرمز نوش کن و به روی زیبایان نگاه کن: باده به
نوش و محبوبان را تماشا کن: برخلاف مذهب صوفیان صورت یرست، جمال دلبران
تماشا کن، یعنی محبوبان را نگاه کن.

بزی-ر دلق ملامع کمندها دارند
دراز دستی این کوتاه آستینان بین

خرقه‌ای که با انواع رنگها وصله شده باشد دلق ملامع گویند.
کمندها: کنایه از طنابی است که دزدها همراه داشتند چون در قدیم الایام
دزدان با کمند دزدی میکردند. باین معنی که بوسیله کمند از دیوار خانه مورد نظرشان
بالا میرفتند و بعد به کمک همان کمند بداخل خانه وارد میشدند و از اشیاء قیمتی
هر چه بدستشان میرسید میدزدیدند و میرفتند.

جمله: دراز دستی، تقریر مذکور را تأیید میکند.

دراز دستی، مصدر و کوتاه آستین، از اقسام صفت مرکب. الف و

نون، ادات جمع است

محمول بیت - صوفیان ظاهری در زیر خرقة ملامع، کمند دزدان را دارند.

یعنی اسباب دزدی و فساد را همراه خود دارند و هیچوقت از خود متفک نمیکنند. دراز

دستی این کوتاه آستینان را به بین و تماشا کن . یعنی ظاهرشان صوفی و باطنشان دزد است. کسانی که این تقریر را میدانند در معنای این بیت خیلی چیزها از خود ساخته‌اند.

بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند دماغ و کبر گدایان خوشه چینان بین

بخرمن - با حرف صله . خرمن دو جهان ، اضافه لامیه یا بیاتیه . سر فرو نمی‌آرند : تنزل نمیکنند یعنی استغنا نشان میدهند . دماغ و کبر ، تفسیر عطف است . کبر گدایان خوشه چینان ، اضافه لامیه و بیاتیه .

محصول بیت - پس از اثبات بعضی عیوب و قبایح به صوفیان ، آنوقت از استغنائی عشاق بظاهر گدا تعریف نموده میفرماید : به خرمن دو عالم سر فرو نمی‌آرند . یعنی استغنا دارند و هرگز كوچك نمیشوند . مراد : تکبر و بی‌نیازی گدایان خوشه چین را تماشا کن . مراد از خوشه چینی احتیاجی است که به التفات و نظر جانان دارند یعنی به جز التفات جانان به هیچ چیز توجه ندارند و بخاطر هیچ چیز كوچك نمیشوند و بلکه از دنیا و آخرت مستغنی هستند .

کسانیکه کلمه خوشه چینان را به گدایان عطف کرده‌اند بدماغشان از ذوق فارسی چیزی نرسیده است .

گره ز ابروی پرچین نمی‌گشاید یار نیاز اهل دل و نیاز نازنینان بین

در بعضی نسخه‌ها به جای «پرچین» «پرخم» واقع شده . معنای هر دو یکی است زیرا چین و خم هر دو به معنای پیچ است . اما اگر امان نظر به عمل آید ، چین اعم از خم است .

محصول بیت - یار از ابروی پرچین گره نمی‌گشاید : از خشم و غضب بیرون نمی‌آید . مراد : هر قدر هم از طرف عشاق راز و نیازی اظهار شود و بیچارگی نشان داده شود ، باز جانان انبساط خاطر پیدا نمیکند و چین ابرورا بر طرف نمیکند .

پس نیاز اهل دل و ناز و استغنائی محبوبان را به بین‌الحاصل بیانی است از لزوم نیاز عشاق و ناز محبوبان .

حدیث عهد محبت ز کس نمی‌شنوم وفای صحبت یاران و همنشینان بین

حدیث عهد محبت ، اضافه‌ها لامیه‌است . وفای صحبت ، هکذا . صحبت یاران این از نوع اضافه مصدر به فاعل و یا به مفعولش میباشد .
واو، حرف عطف . همنشینان معطوف به یاران

محصول بیت - سخن عهد و محبت را از کسی نمی‌شنوم : کسی را نشنیدم که در محبت وفادار باشد و عهد و پیمان وفاداری را همیشه رعایت کند . وفای صحبت یاران و همنشینان را به پین مراد : هیچ کس حق مصاحبت را رعایت نمیکند و دوستان و همنشینان همگی بی‌وفایند . یا خود رعایت حق وفای صحبت ، عادت یاران و همنشینان است نه دیگران .

اسیر عشق شدن چاره خلاص منست ضمیر عافیت اندیش پیش بینان بین

عافیت - اگر با «فا» باشد به معنای سلامت است . و اما اگر «عاقبت» باشد به معنای پایان و آخر میباشد . در اینجا به هر دو احتمال میرود پیش بینان ، چون صفت ذوی العقول است با الف و نون جمع شده پیش بین ، ترکیب وصفی : کسیکه عاقبت و پایان کارها را فکر میکند . وصف خودش است (شاعر) **محصول بیت** - اسیر عشق شدن چاره‌ایست برای خلاص من از ابتلا به دنیا یعنی عشق سبب نجاتم از اضطراب دنیا است . الحاصل بسبب عاشق شدن از قیود دنیا خلاص یافتم ، پس فکر عافیت اندیش عاشقان پیش بین را نگر ، یا عاشقان عاقبت بین را بین که پس و پیش کار را بررسی میکنند و درباره اش فکر میکنند . یعنی قدرت فکری اینان را ملاحظه کن .

حاصل کلام : چون پیش بین و عاقبت اندیش بودم عاشق شدم و از عذاب دنیا

خلاص یافته.

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق
صفای آینه پاک پاک دینان بین

غبار خاطر حافظ ، اضافه لامیه . صیقل عشق ، اضافه بیانیه . صفای آینه پاک ، اضافه لامیه و بیانیه پاک پاک دینان اضافه لامیه .

محصول بیت - غبار خاطر حافظ را صیقل عشق زدود و پاک کرد ، یعنی صیقل عشن کدورت خاطرش را از بین برد ، صفای آینه پاک دینان را نگر ، مراد : صفای قلب پاک دینان است . چون در اینجا مراد از « آینه » قلب میباشد . یعنی چون حافظ دارای دل پاک است پس پاک دین هم میباشد و سبب صفای دلش عشق است کسانیکه به جای « پاک دینان » « پاک بینان » نوشته اند ، از عیوب تکرار قافیه مطلع نبوده اند .

وله ایضاً

فزل چهار صد و شصتم

میفکن بر صف رندان نظری بهتر ازین
بر در میکرده میکن گزری بهتر ازین

میفکن - می ، در اینجا حرف تأکید است زیرا که «فکن» بدون آنهم معنا میدهد، در حالیکه برای امر مستقبل محلی دارد پس اگر «تأکید» گرفته نشود اجتماع ضدین لازم میاید . مصدرش افکندن و افکنیدن میاید، با تخفیف همزه هم لغت است «فکن» یعنی رها کن و اکثر در انداختن چیزی از دست بکار میرود مثلاً گویند فکن: از دست رها کن یعنی بینداز.

صف ، در این قبیل جاها یعنی گروه و دسته . نظری ، یا حرف وحدت یا تنکیر . بهتر، به: خوب و تر ، در زبان فارسی ادات تفضیل است.

ازین ، اشاره است به نظریکه بالفعل است. بر در میکرده: بر حرف صله. میکن هم در قواعد مانند «میفکن» میباشد . گذری : یا حرف وحدت یا تنکیر.

محصول بیت - ای جانان بر دستۀ رندان نظری بهتر از این بینفکن : نظری بهتر. از نظریکه بالفعل داری و گذرت از جلومیخانه بهتر از گذر فعلی باشد حاصل بیان ادعاهای مذکور را با رونق و بهتر از اولی انجام بده .

در حق من لبت این لطف که میفرماید
سخت خوبست و لیکن قدری بهتر ازین

مراد از لطف در اینجا احسان است که لب دلبران با آن موصوف است. سخت،

در اینجا به معنای «زیاد» میباشد. قدری، به فتح دال و سکون یا، به معنای مقدار است و یا حرف وحدت.

محصول بیت - این لطف و احسانی که لبث در حق من مبذول میفرماید، بسیار خوب و بسیار مورد پسندماست. اما بایستی يك مقدار بهتر از این باشد. مراد: احسانی که لبث بالفعل میکند قبول داریم، اما بهتر از آن را میخواهیم. الحاصل از لبث انواع لطفها و احسانهای زیاد آرزوست زیرا عاشق از آنها لذت میبرد.

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید

گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین

آنکه - در اصل آنکس که، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته. فکرش، «فکر» در اینجا به معنای ترتیب امور معلومه است، و به نظر هم فکر گویند. و شین «ضمیر» راجع است به کس معهود. گره، به کسر کاف عجمی و را در عربی «عقده» گویند به ضم عین.

از کار جهان، در اصل: از مشکلات کار جهان، بوده به جهت روشن بودن قرینه ترك شده است. بگشاید، با حرف تأکید گشاید، فعل مضارع مفرد غایب، فاعل ضمیر مستتر تحت فعل بر میگردد به «کس» یعنی باز کند.

گو، خطاب عام، نکته دقیق، یعنی سخن ظریف. درین نکته، این، اسم اشاره به نزدیک و مراد از نکته گشودن گره از کار جهان است. و مراد از «نظر» در اینجا آن فکری است که تعریف شد یا، حرف وحدت یا تنکیر.

محصول بیت - آن کسیکه فکرش مشکلات کار جهان را میگشاید، بگوش در این نکته یعنی در حل معضلات کار دنیا فکری بهتر از این کن: مراد آن نحوه ای که تا کنون بکار برده ای قبول داریم اما ترتیبی میخواهیم که بهتر از سابق باشد. الحاصل جانان که فکرش از کار عشاق جهان گره می گشاید، و عامل فتح و کشف میباشد، بگوش این ترتیب منتج و بسیار خوب است. اما ما ترتیبی بهتر از این

میخواهیم.

طبق این تقریر و تقدیر در اصل «از کار عشاق جهان» باید باشد، پس «عشاق» را طرد کردند.

دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم
مادر دهر نژاید پسری بهتر ازین

رود - در این بیت به معنای «پسر زیبا» است، الحاصل مراد «دلبر» است گرامی، به کسر و ضم کاف عجمی لغت است به معنای عزیز. رود گرامی: پسر عزیز چه کنم گر ندهم، این نوع ترکیبها معنای سؤالی را متضمن می‌باشد. چنانکه کسی که موارد استعمال اینگونه سؤالات را دیده معلومش است. **محصول بیت** - دل بان پسر عزیز ندهم چه کنم. یعنی قادر نیستم دل ندهم. زیرا مادر گیتی پسری بهتر ازین نژاید. پس که قادر است باین پسر دل ندهد تا که من بتوانم.

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین

محصول بیت - نصیحت گوئی به من گفت: که عشق غیر از غم چه هنر دارد. یعنی عشق مرضی است هر کب از درد و بلا و محنت. من به ناصر گفتم: ای خواجه عاقل هنری بهتر از این داری؟ یعنی کار بهتر از عشق و محبت وجود ندارد و پیدا نمیشود. و غم جانانه که در این مسائل مترتب است عطیه بزرگی است که هنری مقبولتر از آن دیده نمیشود.

من که گویم که قدح گیر و لب ساقی بوس
بشنوای جان که نگوید دگری بهتر ازین

در بعضی نسخه‌ها بجای «من که گویم» «من چو گویم» واقع شده. در این صورت «چو» ادات تعلیل است به معنای چونکه.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: من اگر به تو بگویم: جام

بدست گیر یعنی باده بنوش و لب ساقی را به بوس، این حرف را ازمن بشنوای جان.
 زیرا غیر ازمن کسی حرفی تازه تر و بهتر از این نمیگوید. مراد: این پند مرا بشنو و عمل
 کن که کسی نصیحتی بهتر از این نمیدهدت.

كلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچین
که درین باغ نبینی ثمری بهتر ازین

مراد از «كلك» در اینجا «قلم» است. شکرین، شکر دار. مراد از نبات جنس
 چمن و یا حرف وحدت بچین، فعل امر مخاطب. که، حرف تعلیل مقصود از «درین
 باغ» دنیا است. ثمر: میوه

هـ حصول بیت - خواجه با نزا کت شعر خودش را تعریف میکند: قلم حافظ
 نباتی است که میوه های شیرین دارد، بچین و غذای روح کن زیرا در این باغ عالم
 میوه بهتر از این پیدا نمیکنی.

الحاصل اشعاری بهتر از اشعار حافظ نخواهی یافت. پس بی درنگ از برش کن

وله ایضاً

از بحر منسرح : مفعلمن فاعلمن . مفعلمن فاعلمن

فزل چهار صد و شصت و یکم

مرغ دلم طائریست قدسی عرش آشیان
از قفس تن ملول سیر شده از جهان

مرغ دلم - اضافه بیانیه . طائریست ، یا حرف وحدت . قدسی عرش یا حرف نسبت ، اضافه بیانی . عرش آشیان ، ترکیب وصفی . قفس تن ، اضافه بیانی . سیر شده : بیزار گشته .

محصول بیت - مرغ دل من پرندۀ عرش آشیان است : مرغ پاکی است که پرواز گاهش عرش عظیم است . مراد مرغ بلند پروازی است که غیر از عرش در جای دیگر قرار نمیگیرد همین است که از قفس تن ملول گشته و از دنیا بیزار شده . الحاصل از عالم صغری بیزار است و در عرش نشیمن میکند .

از سر این خاکدان چون بپرد مرغ جان
باز نشیمن کند بر در آن آستان

خاکدان - محل و جای خار و خاشاک . نشیمن ، به فتح و کسر نون ، محل نشستن و همچنین خفتنگاه شیرو نیز جایی که پرندگان شب هنگام مسکن میکنند .
محصول بیت - هر وقت که مرغ جان از سر این خاکدان پرواز کند ، باز در آن آستان را قرار گاه خود می کند : یعنی عرش عظیم را نشیمن کند . حاصل کلام همینکه از دنیا جدا شد در عرش قرار میگیرد .

چون پیر: مرغ دل سدره بود جای او
تکیه گه باز ما کنگره عرش دان

تکیه گه - در اینجا به معنای قرار گاه است. تکیه گه بازما، اضافه هر دو لامیه. کنگره، کاف اول عربی است و مضموم، و کاف دوم عجمی و مضموم: بدنه حصار و نرده ای که در مناره و کنار پلها برای صیانت و جلوگیری از پرت شدن کار گذاشته میشود و از این قبیل چیزهاست. کنگره در این بیت مجازاً ذکر شده است. زیرا در نزد اهل شرع، عرش فلك الافلاك را گویند که در آن کنگره متصور نیست.

محمول بیت - زمانیکه مرغ دل ما از این خاکدان دنیا پرواز کند، مقام و جایگاهش سدره المنتهی خواهد بود. پس بدان که تکیه گاه و قرار گاه باز دل ما عرش است حاصل اینکه مقام دل ما عرش است.

سایه دولت فقد بر سر عالم همه
گر بکشد مرغ ما بال و پری بر جهان

بال - عضو پرواز مرغ است و پر، جزئی از بال است.

محمول بیت - اگر مرغ دلمان بر جهان بال و پر بکشد، یعنی پرواز کند بر سر تمام عالم سایه دولت میافتد. حاصل اینکه مرغ دلمان همایون آثار است. هر کجا به پرواز درآید و سایه اش بر سر هر که بیفتد آن شخص پادشاه و یاصاحب ثروت میشود چنانکه اثر سایه هاست.

در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ
جسم وی از معدنست جان وی از لامکان

معدن - به کسردال: کان، پس تقدیرش: از معدن ارواح است

محمول بیت - مکان مرغ دل ما به جز فوق فلك جای دیگر نیست. یعنی مکانش بالاتر از عناصر و جسمش از معدن ارواح و جانش از لامکان است، مراد از عرش رحمان است.

عالم علوی بود جلوه گاه مرغ ما
آبخورا او بود گلشن باغ جنان

آبخور - جایی که آب میخورند

محصول بیت - جلوه گاه مرغ دل ما، عالم علوی است، ومحل آب خوردنش،
گلشن جنان یعنی تنعمش از گلشن بهشت است .

تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حال
خامه توحید کش برورق انس و جان

حافظ - منادی

محصول بیت - ای حافظ شوریده حال به مجرد اینکه دم از وحدت زدی ،
باید برورق انس و جان «برهمة موجودات» قلم توحید بکشی . مراد : انس و جان
تعدد اقتضا کند ، اما وحدت عبارت است از یگانگی . پس حال با قلم توحید ورق
انس و جان را باطل کن چنانکه بریک مطلب غلط قلم بطلان میکشی زیرا توحید مانع
صرف تعدد است .

باید معلوم گردد که این غزل در دیوانهای موجود در نزد ما پیدا نشد . اما
چون شارحان شرحش داده اند . ما هم باین مقدار اکتفا کردیم ، اگرچه به کلمات
خواجه شباهت ندارد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

فزل چهار صد و شصت و دوم

در بدخشان لعل اگر از سنگ می آید برون
آب رکنی چون شکر از تنگ می آید برون

بدخشان - نام شهری است در ترکستان و در نزدیکی اش کوهی است که معدن لعل است. آب رکنی، نام آبی است در نزدیکی شیراز و جایی که آب مذکور از آنجا بیرون میاید، تنگ نامند، و هر دره عمیق را تنگ گویند، و تنگ شکر آن ظرفی است که به داخلش شکر آب کرده «شربت» میریزند یا شکر آب کنند.
محصول بیت - در ولایت بدخشان اگر لعل از سنگ بیرون میاید، آب رکناباد چون شکر از تنگ برون میریزد.

در درون شهر شیراز از در هر خانه
دلبری رعناي شوخ سنگ می آید برون

محصول بیت - در شهر شیراز از در هر خانه ای يك دلبر شوخ سنگ و رعنا بیرون میاید، سنگ به معنای زیباست.

صفحه ۱۵۲ جلد سوم

۱ - بدخشان نام چندین کوه است در تاجکستان اتحاد جماهیر شوروی در ناحیه فلات پامیر غربی دارای ستیغهای خیلی بلند. ایالت بدخشان : واقع در کشور افغانستان در شمال سلسله جبال هندوکش محصور بین تاجکستان شوروی و پاکستان و سین کیانگ چین به وسعت ۴۵ هزار متر مربع ساکنینش از نژاد ایرانی مردمش به تربیت کرم ابریشم مشغولند و سنگهای قیمتی از آن سرزمین بیرون میاید گراند لاروس ۱۹۶۶

از سرای قاضی و مفتی و شیخ و محتسب
باد ههای بی غش گلرنگ می آید برون

مراد از «سرای» در اینجا «خانه» میباشد

محصول بیت - از خانه های قاضی و مفتی و شیخ و محتسب، می صاف و گلرنگ

یعنی باده قرمز بیرون میاید .

بر سر منبر بوقت وجد و زراقی حال
از سر دستار واعظ بنگ می آید برون

محصول بیت - بر سر منبر زمانیکه به واعظ حال و وجد دست میدهد، و نیز

در حال تظاهر به زهد و مسلمانی از گوشه دستارش بنگ بیرون میاید : مراد :

واعظها که بالای منبر وجد و حالی پیدا میکنند. در آن حال از گوشه دستارشان کاغذ

های بنگ بیرون میاید و میافتد، الحاصل ظاهرشان بر خلاف باطنشان میباشد.

در درون باغها ز آواز مطرب صبح و شام
وای بلبل با نوای چنگ میاید برون

وای - در این بیت به معنای «فریاد و فغان» میباشد

محصول بیت - در میان باغها صبح و شام از آواز مطرب، وای بلبل بلند میشود.

یعنی همراه آهنگ چنگ فریاد و فغان بلبل شنیده میشود . مراد : در باغهایشان

بلبلان از نوای چنگ و چغانه به جوش میایند و چهچه را سر میدهند .

در چنین شهری به هجر یار و اندوه فراق
حافظ از خانه چنین دلتنگ میاید بروز

محصول بیت - در چنین شهری حافظ مبتلا به هجر یار است، با اندوه فراق سخت

دلتنگ از خانه بیرون میاید . یعنی غمناک و دردمند از خانه اش خارج میشود.

وله ایضاً فی حرف الواو

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعْلانِ مفاعِلن فَعْلن

غزل چهار صد و شصت و سوم

بجان پیر خرابات و حق نعمت او

که نیست در سر من جز هوای خدمت او

بجان - با حرف قسم یا حرف تخصیصی . بجان پیر خرابات ، هر دو اضافه لامیه . حق نعمت ، هکذا . که ، حرف بیان . هوا : محبت . هوای خدمت ، از اقسام اضافه مصدر به مفعولش .

در سراسر غزل لفظ «او» مضاف الیه واقع شده و اضافه ها لامیه است.

محصول بیت - قسم بجان پیر خرابات و به حق نعمت او که در سر من جز علاقه

به خدمت پیر هوای دیگر نیست، یعنی غیر از خدمت باو مرادی ندارم .

بهشت اگر چه نه جای گناهکارانست

بیار باده که مستظهرم بر حمت او

که - حرف تعلیل . مستظهر ، اسم مفعول از باب استفعال اینجا یعنی امیدوار

در اصل به معنای اتکا . بکسی و پشت گرمی است . بر حمت : با حرف صله

محصول بیت - اگر چه بهشت جای گناهکاران نیست ، لکن باده بیار که من

بر حمت خداوند مستظهرم : به عفو و غفرانش امیدوارم ، اما به زهد و تقوایم اتکاء ندارم .

چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد

که زد بفرمن ما آتش محبت او

محصول بیت - چراغ صاعقه آن سحاب روشن باشد ، یعنی هرگز خاموش

نگردد که آتش محبت جانان را به وجود ما انداخت .

جایز است که مراد از چراغ صاعقه «رخسار» و مقصود از «سحاب» زلف کا کل و گیسو باشد و ضمیر «او» بازهم بر گردد به جانان . یعنی چراغ صاعقه رخ جانان در ابر زلفش دائماً روشن باشد . زیرا صاعقه رخس بر خرمن وجود ما آتش محبت جانان را زد . مراد : آتش عشق جانان را بر وجود و خاطر ما مسلط ساخت .

بیار باده که دوشم سروش عالم غیب

نوید داد که عامست فیض رحمت او

که - حرف تعلیل . سروش ، فرشته وحی را گویند . نوید : مرده . که ، حرف بیانی . فیض . در اینجا به معنای «باران» است . فیض رحمت ، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش .

محصول بیت - باده بیار که دیشب فرشته عالم غیب مرده ام داد : که باران رحمت خداوند عمومی است و شامل جمیع موجودات ، پس لطف الهی شامل حال ما باده نوشان هم میشود . حال که اینطور است باده بیار نوش کنیم که غم عالم را فراموش نمائیم و به رحمت و عفو خداوند امیدوار باشیم .

بر آستانه میخانه گرسری بینی

مزن بیای که معلوم نیست نیت او

محصول بیت - در آستانه میخانه اگر سری یعنی کله ای دیدی با پایت مزنش یعنی لگدش مکن ، زیرا نیتش معلوم نیست ، کسی نمیداند که مراد و نیتش از میخانه رفتن چه بوده .

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست

که نیست معصیت و زهد پی مشیت او

معصیت - مصدر میمی ، به معنای عصیان ، مشیت هم همینطور و به معنای اراده است .

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : به من مست با چشم حقارت

نگاه مکن . زیرا معصیت و زهد بی‌مشیت یعنی بی‌اراده خداوند نیست . حاصل
مطلب این خواست خداست که بعضی را عاصی و عده‌ای دیگر را مطیع میکند . در
تعبیر کلمه «نگاه» گفته شده . در اینجا به معنای «حفظ» میباشد .
این مفسر لغات عجم را خوب حفظ نکرده است .

نمی‌کنند دل‌م‌امیل زهد و توبه ولی
بنام خواجه بکوشیم و فردولت او

میل زهد - مصدر به مفعولش اضافه گشته . ولی، مرهون مصراع دوم . بکوشیم،
با حرف تأکید . کوشیم فعل امر متکلم مع‌الغیر .
فر، در این بیت به معنای قوت و نیرو است .
محصول بیت - دل ما علاقه به زهد و میل توبه ندارد . اما بنام مبارک خواجه
و در سایه فر دولت او برای زهد و توبه بکوشیم که خداوند وسیله بسازد و میسرمان
کند .
در معنای مصراع دوم : بنام خواجه و به خاطر فر دولت او سعی نمائیم . این
گویندگان تماماً بی‌فر بوده‌اند .

رد سروری و شمع

دل‌اطمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
که میرسد همه را لطف بی‌نهایت او

محصول بیت - ای دل از لطف بی‌نهایت دوست طمع مبر : قطع امید مکن
زیرا لطف بی‌نهایتش به عموم مخلوقات میرسد . پس لابد شامل حال توهم میشود .
مدام خرقة حافظ بیاده در گروست
مگر ز خاک خرابات بود فطرت او

محصول بیت - خرقة حافظ مدام به خاطر باده در گرو است مگر فطرت
؛ خلقت حافظ از خاک خرابات است : مگر از شراب میخانه خلق شده است ؟
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و شصت و چهارم

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو
از ماه ابروان منت شرم باد رو

بتماشای ماه نو - با حرف صله و یا حرف تخصیص و اضافه‌ها لامیه و بیانیه .
ماه ابروان منت - اضافه‌ها بیانیه و لامیه

محصول بیت - جانان گفت : برای تماشای ماه نو بیرون رفتی ، یا بیرون رفتی که ماه نورا تماشا کنی . برو که ازما ابروان من شرمت بیاید و خجالت بکش . یعنی وقتی تماشای هلال ابروان من ممکن است رفتن تو برای تماشای هلال ماه شرم آورد . است .

عمریست تادلت زاسپران زلف ماست
غافل زحفظ جانب یاران خوده شو

عمریست - عمر ، در لغت مدت حیات است . اما در اصطلاح کنایه از «زمان» میباشد . یا ، حرف وحدت . حفظ جانب یاران خود ، حفظ جانب ، مصدر به مفعولش اضافه گشته باقی همه اضافه لامیه است . مشو ، فعل نهی مفرد مخاطب از مصدر شویدن .
محصول بیت - جانان فرمود : ای حافظ مدتی است که دلت از اسرای زلف ماست ، اما با اینحال از حفظ وصیانت حق یارانت غافل مشو ، مراد : از ملاحظه و رعایت حال یارانت که چون دلت اسیر زلف ما هستند غافل مشو . حاصل اینکه حال اسیران دیگر زلف مرا تقعد کن .

**مفروش عطر عقل بهندوی زلف یار
کانجا هزار نافه مشکین به نیم جو**

مفروش - خطاب عام، فعل نهی مفرد مخاطب . عطر عقل ، اضافه بیانیه . عطر، به کسر عین و سکون «طا» بوی خوش را گویند . بهندوی زلف یار، با حرف صله و اضافه‌ها بیانیه و لامیه . کانجا ، که حرف تعلیل ، آنجا ظرف مکان ، مراد زلف یار است . نافه مشکین ، اضافه بیانیه . بنیم جو، با حرف مقابله . یعنی برابر بانیم جو .
محصول بیت - عطر عقل را بهندوی زلف یارمفروش . زیرا در زلف یار هزار نافه مشکین بارزش نیم جو است . مقصود اینست زلف یار بقدری معطر است که در برابر بوی خوش آن کسی برای نافه مشکین ارزش قائل نمیشود .

**تخم وفا و مهر درین کهنه کشتزار
آنکه شود عیان که رسد موسم درو**

تخم وفا - اضافه بیانی . مهر : محبت . کشتزار : محل کشت و زرع . عیان، به کسر عین مصدر دوم باب مفاعله .
محصول بیت - در این کهنه کشتزار که مراد دنیا است تخم مهر و وفا یعنی ثمره محبت و وفا ، زمانی آشکار میگردد که موسم درو برسد : زمان برداشت محصول فرارسد .

مراد : هر عاشقی که مهر و محبت داشته باشد، ثمره عشقش هنگام وصال جانان حاصل میشود چنانکه در این بیت میفرماید :
کیمده کیم عشق نشانی واردر عاقبت معشوقه آنی ایر کورر
ترجمه شعر تر کی : در هر کس که نشانه عشق باشد عاقبت او را به وصال معشوق میرساند .

ساقی بیدار باده که رمزی بکویمت

از سر اختر کهن و سیر ماه نو

از اختر کهن ، مراد «قمر» است و از ماه نو «هلال»

محصول بیت - ای ساقی باده بیار که از سر ماه قدیمی و از گردش ماه نورمزی بگویمت یعنی از سر اینکه ماه گاهی بشکل هلال و زمانی بدر و گاهی هم محاق است آگاہت کنم. حاصل بیان؛ از چگونگی سبعة سیاره و از اوضاع و احکامشان خبر داری کنم.

شکل هلال هر سر مه میدهد نشان
از افسر سیامک و ترك كلاه ژو

بعقیده بعضیها سیامک پسر افراسیاب است اما عده‌ای دیگر گویند پسر پادشاهی است بنام کیومرث ، والعهدة علی الراوی .

ژو ، به فتح ژای عجمی برادر رستم است، در بعضی نسخه‌ها بجای «ژو» «گو» واقع شده به فتح کاف عجمی نام يك پهلوان بزن بهادر است .

محصول بیت - رمزی که به ساقی میگوید مضمون همین بیت است : شکل هلال سر هر ماه از تاج سیامک و از ترك كلاه ژو «گو» نشانه‌ای است . یعنی تاج سیامک چون هلال مدور بوده و تاج و کلاه ژو «گو» هم از چند تکه هلالی شکل ترکیب یافته بود . اما عاقبت با مرور ایام نه تاج ماند و نه ترك كلاه و نه صاحبانشان بلکه همه به باد فنا رفتند .

حافظ جناب پیر مغان مامن و فاست
درس حدیث عشق بر وخوان و زوشنو

حافظ - منادی . جناب پیر مغان - اضافه لامیه و بیانه . بر وخوان : برایش تقریر کن ، با قرینه «بر»

محصول بیت - ای حافظ ، آستان پیر مغان ، مامن و فاست . یعنی جای امن و امان است پس درس حکایت عشق را برایش تقریر کن و همچنین از او بشنو و تعلیم گیر . حاصل بیان ، درس و سخن عشق را پیر مغان بهتر میداند بایست از او شنفت و آموخت .
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

فزل چهار صد و شصت و پنجم

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

مزرع سبز فلك - اضافهها بیانیه، مه نو، هکذا . کشته خویش، اضافه لامیه.
هنگام درو، اینهم لامیه است . درو، به فتح و کسر «دال» اسم، از درویدن
محصول بیت - مزرعه فلك سبز یا مزرعه سبز فلك و داس ماه نو را دیدم و
از کشته خویش و زمان درو آن یادم آمد . یعنی در دنیا عملم و در آخرت جزا و
پاداشم به خاطر آمد . حاصل اینکه فلك را به کشت تازه که به سبزی میگراید
تشبیه کرده و هلال را به داس .

گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید

گفت با اینهمه از سابقه نومید مشو

بخسبیدی - با ، تأکید ، فعل ماضی مفرد مخاطب . از خسبیدن به معنای
خوابیدن . واو ، حرف حال . خورشید ، مبتدا و دمید خبرش از دمیدن : ظاهر شد
یعنی طلوع کرد با اینهمه ، در عربی به معنای مع ذالك ، میباشد ، در زبان ترکی هم
با وجود این گویند . سابقه ، یعنی رحمت سابقه . به کلام : سبقت رحمتی علی غضبی
اشاره میکند نومید مشو ، یعنی مأیوس مشو .

محصول بیت - خواجه میفرماید : که به بختم به طریق خطاب و عتاب گفتم :
ای بخت تو خفته ای در حالیکه خورشید دمید ، یعنی تا تو در خوابی من در رنج و

الم خواهم بود ، چون قبلا گفته شد : طالعی که در خواب باشد ، صاحبش در محنت و رنج خواهد بود . اما اگر بیدار باشد ، صاحبش آسایش و آرامش دارد . منکه به طالعم اینگونه خطاب و عتاب کردم ، جوابم داد که با وجود این از رحمت سابقه خداوند مأیوس مباش . زیرا سبقت رحمتی علی غضبی ، شأن خداوند است . فعل بخشیدنی را بعضی از مفسرین بانون نوشته و در تعبیر مصراع گفته است : ای بخت نخسیدنی و خورشید طلوع کرد . یعنی کاری نکردی و عمر به آخر رسید . این گوینده بیچاره خودش هم در خواب بوده و معنای بیت را بر وجهی که تقریر شد مگر در خواب ببیند . یکی دیگر نیز گفته است : «سابقه» به معنای لطف و نصیب بکار میرود ، اینهم در ساختن معانی از خودش عجب مهارت داشته . بالاخره یکی دیگر : با اینهمه را با این فراوانی معنی کرده است این مفسر هم معنای «مع ذلك» را نمیدانسته . ردش معنی

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک

از چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو

روی - فعل مضارع مخاطب ، از رویدن ، با حرف شرط : اگر روی . پاک و مجرد ، بصورت تفسیر عطف است . چو ، ادات تشبیه . مسیحا ، مراد حضرت عیسی است باید معلوم گردد ، هر وقت کلمات : عیسی و مسیحا و مسیح ذکر شود یعنی هر جا یکی از کلمات مذکور بیاید کلمه «تجرد» هم همراهش است . چونکه حضرت عیسی در تمام عمرش تأهل نکرده است ، مانند سودی دعا گوی که عمرش با تجرد گذشته است . چراغ تو ، اضافه لامیه ، تقدیرش : از چراغ عشق تو ، بوده که به ضرورت و روشن بودن قرینه حذف گشته است .

محصول بیت - اگر چنانچه مانند حضرت عیسی از این دنیای آلوده ، پاک و مجرد از علایق و عوایق نفسانی به فلک عروج نمایی از تو ، به خورشید نور و پرتو فراوانی میرسد : همانطور که خورشید به ماه نور میرساند و روشنش میکند تو هم خورشید را مضمی میکنی .

حاصل سخن . عاشقی که از آرزوی طبع و هوای نفس رهائی یابد ، البته که

پر تو عشقش به جانان تأثیر میکند و جانان از آن نور مستنیر میگردد .

یکی در تفسیر مصراع دوم گفته است مراد از عبارت: از چراغ توبه خورشید رسد صد پر تو ، اینست که به سبب عشق الهی از آفتاب روشنتر و بلند مقامتر میشود . این مفسر معنای مصراع را بطور واضح و روشن بیان نکرده است . رد شعی

تکیه بر اختر شب دزد مکن کین عیار

تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو

تکیه - مقید به مکن. تکیه مکن ، یعنی اعتماد مکن . اختر : ستاره . اختر شب دزد، اضافه بیانیه ویالامیه. شب دزد: دزدیکه شهادزدی میکند. تر کہا باین قبیل دزدها دزد «تاریکی» گویند. کین، که حرف تعلیل. مراد از «عیار» شب دزد، میباشد. تاج کاوس ، اضافه لامیه کاوس، نام یکی از پادشاهان بزرگ قدیمی است که «کی» و گاهی هم کیکاوس، گویند. کیخسرو، اینهم پادشاه بزرگی بوده چون کیکاوس که صاحب تخت و کمر بود . و مقصود از «کمر کیخسرو» کمری است مربوط باین پادشاه که برابر نصف خراج دنیا ارزش داشت .

محصل بیت - بر اختر شب دزد اعتماد مکن : بر «دنیا» تکیه مکن زیرا یان عیار تاج کاوس و کمر کیخسرو را ربوده است : این پادشاهان را بهلاکت رسانیده و از مقام سلطنت دورشان کرده است. جایز است مراد از «اختر» ماه ، باشد ، و شب دزدی اش باین مناسبت است که چون دزدان شب گرد شبها به گشت و سیر میپردازد. و نیز ممکن است مراد از اختر «طالع» باشد. و مقصود از «شب دزد» فلک و یا دنیا ، باشد ، به طریق تشبیه ، بجهت اینکه دنیا به هیچ کس رحم نمیکند و همه را هلاک مینماید . پس در اینصورت اضافه لامیه است .

حاصل مطلب : به سازگاری و مساعدت چند روزه فلک اعتماد مکن ، زیرا عاقبت هلاکت میکند . چنانکه حضرت شیخ عطار میفرماید :

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پرور است

نیست از شفقت مگر پرواره اولافر است

**آسمان گو فروش این عظمت کندر عشق
خرمن مه بجوی خوشه پروین بدو جو**

کندر - که حرف تعلیل . خرمن مه، اضافه بیانی . بجوی ، با حرف مقابله ، جو، به فتح جیم و یا حرف وحدت. خوشه پروین، اضافه بیانی. خوشه، این کلمه را فقط در سه چیز: خوشه انگور ، خوشه گندم و جو، بکار میبرند
پروین و پرن به فتح با هر دو نام ستاره ایست

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید : به آسمان بگو، اینهمه بزرگی و تکبر نفروشد . زیرا در عالم عشق ارزش خرمن ماه با اندازه يك جو و ستاره پروین بدو جو است . مراد : در نزد عاشق غیر از معشوق هیچ چیز ارزش و اعتبار ندارد .

**گوشوار درو لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو**

گوشوار - به ضم کاف عجمی . «گران» در اینجا به معنای «وقر» در عربی است به «فتح واو و سکون قاف» و در این بیت کنایه است از پند پذیرفتن .
دور خوبی، اضافه لامیه، و یا حرف مصدری . گذران ، صفت مشبیه : متغیرو غیر ثابت .

محصول بیت - اگرچه گوشواره طلا و لعل گوش را وقار میدهد، مقصود : صاحب خود را مغرور و پند ناپذیر میکند. اما بدان که دوران زیبایی میگذرد، پس نصیحت بشنو. مراد: نصیحت پذیر باش «منتصح باش» .
خلاصه صاحبان قدرت و مکننت مغرورند و هرگز سخن نمی شنوند . اما بایست پند پذیر بود ، چونکه دنیا بريك قرار نیست و دائماً احوالش متغیر است .
خواجه به جانانش نصیحت میکند که: به زیبایی خود اعتماد مکن که ناپایدار است .

**چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن
بیدقی راند که برد از مه خورشید گرو**

چشم بد دور - جمله دعائیه، به تقدیر چشم بد دور باد . خال تو، اضافه لامیه

عرصه حسن ، اضافه بیانیه . عرصه ، مراد چیزی است چون پارچه کرباس و یا از جنس دیگر که اسباب شطرنج را رویش میچینند و بازی میکنند.

بیدقی - یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت. گرو، به کسر کاف عجمی و فتح «را» لفظ مشترك است . در این بیت مراد : آن چیزی است که هنگام بازی روی آن شرط و قرار میندند و وسط میگذارند چون پول و اسباب.

محصول بیت - از خال تو چشم بد دور باشد زیرا در بساط حسن بیدقی راند که از ماه و خورشید گرو گرفت. مراد: در بساط حسن حالت کاری کرد که درزیبائی و برازندگی به ماه و خورشید غالب گشت . چون گرو شرط را کسی میبرد که در بازی برنده باشد .

آتش زرق و ریا خرمین دین خواهلسوخت

حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

آتش زرق - اضافه بیانیه . خرمین دین و خرقة پشمینه ، هکذا . بینداز، «با» تأکید، فعل امر مخاطب، مقصود ترکش کن.

محصول بیت - ای حافظ آتش مکر و ریا خرمین دین را آتش خواهد زد . پس این خرقة پشمینه را ترك کن و برو . مراد : لباس مکر و ریاست ، از خود ، دورش کن ، و گرنه دینت را زایل میکند .

وله ایضاً

فزل چهار صد و شصت و ششم

ای آفتاب آینه دار جمال تو

مشك سیاه مجمره گردان خال تو

ای - حرف ندا ، منادی محذوف . آینه دار ، ترکیب وصفی ، معنای این ترکیب سابقاً مفصل بیان شده است . آینه دار جمال تو ، اضافه لامیه . مشك سیاه ، اضافه بیانیه و مبتدا مجمره گردان ، ترکیب وصفی و خبر مبتدا . معنای عبارت «مجره گردان» هم سابقاً توضیح داده شده . مجمره گردان خال تو ، هر دو اضافه لامیه .

محصول بیت - ای جانان ، آفتاب آینه دار جمال توست ، یعنی آفتاب آینه جمال تست و مشك سیاه هم مجمره گردان خالت است : مشك سیاه برای خالت مجمره میگردد که با بخار آن مبخر گردیده و از دودش سیاه شده است . حاصل بیان جمالت خورشید و خالت مشك سیاه است . یا خود : آفتاب خدمتکارت است که آینه داریت می کند و مشك سیاه هم يك خدمتکار دیگر است که مجمره می گرداند .

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود

کین گوشه نیست در خور خیل خیال تو

صحن سرای دیده - اضافه لامیه و بیانیه . عبارت : ولی چه سود ، مرهون مصرع دوم . کین ، که ، حرف تعلیل . در خور ، لایق و سزاوار . در خور خیل خیال تو ، اضافه لامیه و بیانیه و لامیه . خیل : دسته و قشون .

محصول بیت - صحن : میدان . میدان سرای دیده را شستم و پاک کردم ، اما

چه فایده که این گوشه دیده لایق خیل خیال تو نیست . مراد : با اشک، صحن دیده را پاک شستم اما با وجود این لایق و شایسته نزول خیل خیالت نیست . زیرا خراب شده با شستن آباد نمیشود .

این نقطه سیاه که آمد مدار نور عکسیت در حدیقه بینش ز خال تو

نقطه سیاه - اضافه بیانیه . که ، حرف رابط صفت . مدار نور ، اضافه لامیه مراد «سبب نور» است . حدیقه بینش ، اضافه بیانی . حدیقه : باغچه . اما حدقه بدون یا ، سیاهی چشم را گویند . بینش ، اسم مصدر ، از بینیدن . نقطه سیاه ، مردمک چشم است از مدار نور هم ، مراد همین «مردمک چشم» است

محصول بیت - این نقطه سیاه که آمد مدار نور : باعث نور شد . یعنی هر دیده و رایش را بوسیله آن می بیند و تمیز و تشخیص میدهد ، پس نقطه مذکور عکسی است از خال تو در باغچه بینش . مقصود مردمک سیاه من در چشم عکس خال تست . حاصل بیان ، مردم چشم عضو مستقلی نیست بلکه عکس خال تو است .

تا پیش بخت باز شوم تهنیت کنان کو مزده ز مقدم عید وصال تو

حق این بوده که مصراع اول مؤخر واقع شود ، یعنی بجای مصراع دوم قرار بگیرد ، لیکن به ضرورت قافیه و بخاطر ردیف مقدم آمده .

تا ، حرف تعلیل . پیش بخت ، اضافه لامیه : پیشوازش یا به استقبالش . باز ، ادات تأکید شوم ، فعل مضارع متکلم وحده ، به معنای روم . تهنیت ، از باب تفعیل مصدر است ، یعنی ازهنی یهنی یای مصدری حذف گشته و بجایش «تا» آمده ناقص باب تفعیل باین صورت میاید فنامل . تهنیت کنان ، الف و نون مبالغه افاده کند زیرا تهنیت کن ، ترکیب وصفی است :

تهنیت کننده یعنی در خصوص امری به کسی تبریک گفتن ، چنانکه در زبان فارسی مبارک باد ، گویند پس تهنیت کنان یعنی در حال تهنیت و مبارکباد گفتن . کو ، به

ضم کاف عربی به معنای «این» در عربی ، ادات استفهام است. مژده، یا حرف وحدت و یا تنکیر. مقدم ، مصدر میمی. به معنای قدوم: آمدن. عید وصال تو، اضافه بیانیه و لامیه. **محصول بیت** - از عید وصال کو مژده ای ، تا تهنیت کنان پیشواز طالعم روم یعنی به اقبال مبارکباد عید وصال گویم ، چنانکه رسم است در خصوص امری مردم بهم مبارکباد گویند .

تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود
کو عشوه ز ابروی هم چون هلال تو

تا - حرف تعلیل. حلقه بگوش، از اقسام ترکیب وصفی و از اوصاف بندگان است. الف و نون، ادات جمع. عشوه، یا حرف وحدت .

در این بیت هم تقدیم و تأخیر دو مصرع لازم است بنا به علت سابقه .

محصول بیت - کونازو شیوه ابروان هلالی ات، تا که آسمان از غلامان حلقه بگوش ما شود . مراد شیوه ابروانت را به بیند و مفتون گردد و ناچار و بی اختیار تسلیم ما شود و غلام ما گردد، به مناسبت عشقی که ما بتو داریم .

در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن
یارب مباد تا بقیامت زوال تو

محصول بیت - ای آفتاب زیبائی در اوج ناز و نعمتی. یعنی در کمال ناز و نعمتی . و من از خدا میخواهم که تا قیامت زوال نداشته باشی . تا قیامت مؤبد و باقی بمانی .

در چین زلفش ای دل مسکین چگونه
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

محصول بیت - ای دل مسکین در چین زلف جانان حالت چگونه است. چونکه باد صبا شرح حال ترا خیلی پریشان تعریف کرد .

یعنی گفت که : در شکنج زلف جانان دل وضع کاشفته و پریشان دارد.

مطبوع تر ز نقش تو صورت نیست باز
طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو

طغرا نویس - ترکیب وصفی . طغرا نویس ابرو، از اقسام اضافه اسم فاعل به

مفعولش. مشکین مثال، اضافه بیانیه.

محصول بیت - طفرانویس ابروان مشکین، تو صورتی مطبوعتر و مقبولتر از روی تو نبست. مراد آنکه نقش ابروان ترا ریخته صورتی زیباتر و جالبتر از صورتت خلق نکرد. حاصل اینکه خلاق عالم زیباتر از نقش روی تو نقشی نیافریده است.

**برخاست بوی گل ز در آشتی در آی
ای نوبهار ما رخ فرخنده فال تو**

آشتی : صلح. **در آی :** داخل شو. **ای ، حرف ندا و منادی محذوف :** رخ فرخنده فال تو اضافه بیانیه و لامیه فرخنده فال از اقسام صفت مرکب یعنی مبارک فال. **محصول بیت -** بوی گل برخاست : بهار فرا رسید. ای جانان که رخ مبارک فال تو نوبهار ماست با ما صلح و آشتی کن که فصل بهار است. **مراد :** موسم گل است، ای جانان با ما آشتی کن که رخ زیبایت نوبهار ماست. **در معنای مصرع دوم :** ای کسیکه نوبهار ما رخ فرخنده فال توست. این مفسر در ادای مطلب خطا کرده است.

**در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنم
شرح نیازمندی خود یا ملال تو**

مراد از خواجه وزیر اعظم است. عرض کدامین، از اقسام اضافه مصدر به مفعولش. کدامین، یا حرف نسبت و نون حرف تأکید، کدام و کدامین در معنا مضاف بر جفاست یعنی همانطور که در عربی ای، لازم الاضافه است در فارسی هم کدام و کدامین همان حال را دارد، منتها اینکه اضافه اش لفظی نیست و تقدیری است. شرح نیازمندی خود، اضافه‌ها لامیه است. ملال و ملالت: کدورت و قهر و رنجش است. **محصول بیت -** ای جانان در پیش وزیر اعظم کدام جفا را عرض کنم، آیا نیازمندی خود را شرح دهم و یا قهر و رنجش ترا بگویم، زیرا کدورت پیدا کردن و رنجش تو برایم جفاست.

**حافظ درین گمندی سر سر کشان بسیدست
سودای کج میز که نباشد مجال تو**

مراد از «درین گمندی» عشق است سر سر کشان، اضافه لامیه، سر کش، ترکیب

وصفی از کشیدن یعنی کسی که در مقابل هیچ کس سرفرو نمی آورد، الف و نون اادات جمع، بسیست، یا حرف تنکیر. سودای کج، اضافه بیانی. میز فعل نهی مفرد مخاطب از پزیدن «پختن». که، حرف تعلیل. نباشد مجال تو: یعنی حد تو نیست

محصول بیت - ای حافظ در این کمند عشق سر سر کشان بسی است: خیلی پهلوانان فدایی گرفتار این کمندند، پس با این وصف خیال خام نکن که عاشقی حد تو نیست، یعنی درجایی که سر کشان مغلوب عشق شوند پس عاشق شدن در خود تو نیست.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و شصت و هفتم

ای خونبهای نافه چین خاک راه تو
خورشید سایه پرور طرف کلاه تو

ای ، حرف ندا منادی محذوف . خونبها ، ترکیب مزجی . خونبهای نافه
چین ، اضافه لامیه . سایه پرور ، ترکیب وصفی و مضاف بر طرف کلاه «اضافه لامیه» .
طرف کلاه ، هکذا

محصول بیت - ای جانان خونبهای نافه چین خاک راه توست : خاک راحت
در عز و شرف و بها چون نافه چین پر ارزش و ارجمند است . همچنین خورشید سایه
پرور گوشه کلاهت است یعنی در زیر سایه کلاه تو پرورش یافته و تربیت شده «مربای
سایه کلاهت است» ، روی جانان را به خورشید تشبیه کرده است .
در تفسیر مصرع اول گفته شده : ای که خاک راحت خونبهای نافه چین است ،
این مفسر در تعبیرش خطا کرده است .

رد شمعی

نرگس کرشمه میبرد از حد برون خرام
ای جان فدای حیوه چشم سیاه تو

جمله «کرشمه میبرد» کلام مجازی است زیرا کرشمه چیزی نیست که آورده
و برده شود پس معنای «میکند» را متضمن است ، منتها اینکه نسبت به عبارت «از حد»
«میبرد» ملایمتر است و کلمه «برون» در عبارت ماقبل و مابعدش قابل صرف است .

ای ، حرف ندا و منادی محذوف تقدیرش : برون خرام ای جانان .
 عبارت : جان فدای شیوه چشم سیاه تو باد ، جمله دعائی و از اقسام حشوملیح
 است .

محصول بیت- نر گس ناز و شیوه را از حد میبرد : از حد گذرانده پس ای
 جانان بیرون بیا ، یعنی بیا و نر گسستان را تماشا کن تا نر گس کرشمه چشم ترا
 ببیند و ناز و شیوه خودش را فراموش کند ، خلاصه شرمنده چشم مستت گردد . حال
 ای جانان بیرون بفرما که جان فدای شیوه چشم سیاهت شود ، بیرون بخرام که نر گس
 از حد خود تجاوز نکند .

در معنای مصرع اول مفسری گفته است : نر گس کرشمه و شیوه را بیش از
 حد میبرد ، بخرام ، این گوینده خودش ضعیف خرامیده است .

رد شمعی

در تفسیر مصرع دوم : ای کسیکه جان فدای شیوه چشم سیاهت گردد . این
 یکی هم در ادای مطلب خطا کرده است .

رد شمعی

**خونم بخور که هیچ ملک با چنین جمال
 از دل نیایدش که نویسد گناه تو**

که - حرف تعلیل . هیچ ملک : هیچیک از ملائک . با چنین جمال ، با حرف
 مصاحبت چنین جمال ، مرهون مصراع دوم . از دل نیایدش ، ضمیر غایب بر میگردد
 به ملک : دلش روا نمیدارد ، یعنی از کمال زیباییات دلش نمیاید که گناهت را بنویسد .
محصول بیت- ای جانان ، خون مرا بریز . زیرا هیچیک از ملائک از دلش
 نمیاید که گناه ترا ضبط کند . یعنی خون مرا که بریزی در مقابل بازخواستی نداری
 پس از کشتن من منصرف مشو .

**آرام خلق و خواب جهان را سبب توئی
 زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو**

آرام خلق - اضافه لامیه . خواب جهان ، هکذا . زان : ادات تعلیل . کنار دیده ، اضافه لامیه .

محصول بیت - صفا و آرامش مردم و آسایش جهان را سبب توئی ، بهمان سبب دیده و دل همه تکیه گاه توست . یعنی هرگز از دل و دیده هیچکس نمیروی .

با هر ستاره سرو کاریست هر شبم
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو

ستاره - یا حرف وحدت . سرو کار : کاروبار . یا حرف وحدت . حسرت فروغ رخ همچو ماه تو ، دو اضافه اول لامیه و سومی اضافه بیانیه و آخری هم لامیه است .
محصول بیت - هر شب با هر یک از ستارگان سرو کاری دارم یعنی به هر یک تکشان نگاه میکنم و توجه دارم . مراد : از حسرت پر تو رخ چون ماه تو به هر یک از ستارگان علاقه بسته ام . خلاصه از حسرت روی چون ماهت با ستارگان مشغول میشوم .

یاران همنشین همه از هم جدا شدند
مائیم و آستانه دولت پناه تو

محصول بیت - دوستان همنشین همگی از هم جدا شدند . اما ما با آستانه سعادت پناه توایم . مراد : یاران از هم جدا شدند ، اما ما از آستانه دولت مآبت جدا نشدیم و ملازمتش را ترك نکردیم .

حاصل سخن ، ثبات خود را در عشق و محبت و وفاداری بیان میکند .

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
آتش زند بخرمن غم دود آه تو

ز عنایت - تقدیرش : ز عنایت خداست . که ، حرف تعلیل . عاقبت ، مرهون مصرع دوم . خرمن غم ، اضافه بیانی .

محصول بیت - ای حافظ از عنایت خدا ناامید مباش ، زیرا عاقبت دود آهت خرمن غم را آتش میزند ، یعنی آه آتشبارت سبب ترحم جانان میگردد و وسیله

وصول میشود، در نتیجه ازغم خلاص میشوی .

در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است: آه تو، به دود خرمن غم آتش میزند.

معنای بیت را با دودغم روسیاه کرده است .
رد شمعی

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

غزل چهارصد و شصت و هشتم

ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو
زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

قباى پادشاهی - اضافه بیانی . پادشاهی ، یا حرف نسبت . راست ، در اینجا به معنای «تمام» است . راست بر بالای تو: یعنی نه بلند است و نه کوتاه . بالا . قد و قامت . زینت تاج ، اضافه لامیه . نگین ، در لغت گوهر انگشتری را گویند ، اما در این بیت مقصود از آن «خاتم سلطنت» است . گوهر والا ، اضافه بیانیه ، و مراد از گوهر ، اصل و ذات است . والا : بلند یعنی اعلا .

محصول بیت - ای شاه لباس سلطنت بر قامت تو تمام است ، یعنی زیبا و بر ازنده است بر تو . الحاصل پادشاهی شایسته و لایق توست ، و زینت و زیور تخت و تاج و انگشتری سلطنت از گوهر و ذات والای توست . خلاصه سبب زیب و زینت سلطنتی . به مناسبت جلوس شاه منصور برای بار دوم ، تخت سلطنت ، خواجه این غزل در اسروده است .

آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو

آفتاب فتح - اضافه بیانی ، « را » ادات مفعول . طلوعی ، یا حرف تنکیر . رخسار : فاعل فعل «میدهد» ، از کلاه ، متعلق به فعل مذکور . خسروی ، یا حرف نسبت . رخسار مه سیمای تو اولی اضافه بیانیه ، دومی لامیه . مه سیمای : صفت مرکب ،

یعنی روی چون ماه زیبا.

محصول بیت - روی زیبای چون ماهت، از زیر کلاه شاهانه دایم سبب طلوع آفتاب فتح میگردد .

**گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست
روشنائی بخش چشم اوست خاک پای تو**

روشنائی بخش - ترکیب وصفی ، از بخشیدن ، یا حرف مصدری . روشنائی بخش چشم او ، هر دو اضافه لامیه .

محصول بیت - اگر چه خورشید چشم و چراغ فلک عالم است ، یعنی سبب روشنائی عالم است . اما آنچه سبب روشنی آن میشود خاک پای تست . مراد: همانطور که ماه از خورشید کسب نور میکند ، خورشید هم از خاک پای تو ضیاء و نور مییابد .

**جلوه گاه طائر اقبال گردد هر کجا
سایه اندازد همای چتر گردون سای تو**

طائر اقبال - اضافه بیانیه . هر کجا ، مرهون مصراع دوم . همای چتر گردون سای ، اضافه بیانیه و لامیه . چتر ، سایه بانی است که در مسافرتها و روزهای تابستان بر بالای سر پادشاهان نگه میدارند . گردون سای ، ترکیب وصفی ، از ساییدن : له کردن و مالیدن و معنای دیگرش «لغزاندن» است . چتر گردون سای ، یعنی چتری که با فلک مماس است در واقع عبارت است از رفعت مرتبه و مقام پادشاه . مراد چتر بلند .

محصول بیت - در هر کجا که همای چتر گردون سای تو سایه اندازد، آنجا جلوه گاه و محل جولان مرغ دولت و اقبال میشود . مراد : چتر گردون سایت که اثر همایی دارد بر سر هر کشور که سایه اندازد، و یا بر بالای هر مملکتی که پرواز نماید ، طائر دولت و اقبال در آن سرزمین به جلوه درمی آید . خلاصه سخن دولت و اقبال، تابع چتر گردون سایت است

در معنای مصراع دوم : چادرت که با فلک مماس است، اگر سایه اندازد. این

مفسر از چتر اطلاع نداشته و نیز کسیکه گفته است: چتری که از فلك گردون سای
میگذرد این گوینده هم مناسب محل معنا نکرده است

رد سروری و شمعی

در رسوم و حکمت با هزاران اختلاف نکته هرگز نشد فوت از دل دانای تو

رسوم - جمع رسم به معنای قاعده و قانون . هزاران اختلاف : اشاره است
به اختلافات زیادی که در این دو علم وجود دارد . نکته ، یا حرف وحدت و همزه
حرف توصل .

محمول بیت - با وجود هزاران اختلاف در قواعد شعر و حکمت ، هرگز
از دل دانای تو نکته‌ای فوت نشد . مراد : در این دو علم اختلافات بقدری زیاد است
که حد و حصرشان ممکن نیست . اما با وجود این تو نکته‌ای از آنها را فراموش
نکردی بلکه همه را احاطه نمودی و در خاطرت ضبط کردی .

آب حیوانش ز منقار بلاغت میچکد طوطی خوش لهجه یعنی کلك شکر خای تو

آب حیوانش - اضافه بیانی . شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر راجع
است به طوطی . منقار، دماغ مرغ را گویند، مشتق از «نقر» ، به معنای کندن چیزی
و یا جایی در اصل منقار اسم آلت است . منقار بلاغت، اضافه بیانی .
میچکد، فعل مضارع مفرد غایب . خوش لهجه صفت مرکب : از اقسام ترکیب
وصفی . لهجه ، زبان را گویند . پس طوطی خوش لهجه ، اضافه بیانی : طوطی شیرین
زبان . کلك : قلم است .

شکر ، تشدید به ضرورت وزن آمده . شکر خای ، ترکیب وصفی ، از خاییدن :
شکر خاینده کلك شکر خای ، اضافه بیانیه .

محمول بیت - طوطی خوش لهجه تو که همان قلم شکر خای توست ، از منقار
بلاغتش آب حیوان میچکد . مراد از منقار ، نوك قلم است ، یعنی نوك قلم که چیز

مینویسد. مقصود: از متقار طوطی قلمت شعر و انشاء مانند آب حیوان جاری میشود «صادر میگردد».

قلم را به طوطی و نوکش را به متقار طوطی تشبیه کرده است. باید معلوم گردد که از ابتدای شرح تا اینجا فقط معانی منظوقی ابیات شرح داده شده، و به صنایع شعریه تعرضی نشده مگر ندرتاً زیرا غرض از شروح این گونه کتابها تحصیل فارسی است علی الخصوص که مقصود از شرح کتاب حاضر تحصیل صنایع بیان و بدیع نیست. چون آموختن این قبیل قواعد بدون کتاب مربوط به صنایع شعر ممکن نیست.

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار

جرعه بود از زلال جام جان افزای تو

جرعه - یا حرف وحدت. بود، حکایت حال ماضی.

زالال، به ضم «زال معجمه» آب زلال: آب خوشگوار مراد آب صاف است که اینجا شراب ناب است. زلال جام، اضافه لامیه. جام جان افزا، اضافه بیانیه، و ترکیب وصفی از افزایش «افزودن». جام جان افزا: باده ای که سبب مسرت خاطر و آرامش جان است.

محصول بیت - آن چیزیکه اسکندر در طلبش بود، اما روزگار ندادش، آن از زلال جام مسرت بخش و جان بخش تو جرعه ای بود. حاصل سخن آنچه طلب کرد از شراب قدح تو یک جرعه بود. لیکن میسرش نگشت، والا نمی مرد و چون خضر حیات ابدی مییافت.

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

عرض حاجت - اضافه مصدر به فاعلش. حریم حضرتت، حریم. حول و حوش حریم حضرتت: این اضافه به معنای «فی» میباشد. اضافه دوم لامیه. با، حرف مصاحبت. فروغ: ضیاء یعنی روشنائی. فروغ رای تو، هر دو اضافه لامیه. محصول بیت - خواجه به طریق حسن طلب میفرماید: در حریم آستانت، مراد

در سعادتخانه‌ات به عرض حاجت احتیاج نیست ، زیرا در برابر پر تورای و فکر تو
 سر کسی مخفی نمی‌ماند، یعنی فکر دقیق و روشن تو، اسرار همه را میخواند . پس
 احتیاج به عرض حاجت نیست .
 به قدرت فکری پادشاه اشاره میکند .

خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند
 بر امید عفو جانبخش گنه بخشای تو

خسروا - منادی. پیرانه سر: هنگام پیری. جوانی، یا حرف مصدری امید
 عفو جانبخش، اضافه لامیه و بیانیه. جانبخش، ترکیب وصفی از بخشیدن. گنه بخشای،
 ترکیب وصفی از بخشاییدن «بخشودن»: ترحم و عفو کردن، پس گنه بخشای یعنی
 عفو کننده گناه.

محصول بیت - ای پادشاه، حافظ سر پیری جوانی میکند: به امید عفو
 جانبخش تو کارهایی میکند که مناسب و مقتضای سن جوانی است نه پیری. مقصود
 جوانیها که میکند بامید عفو جانبخش و بخشایش توست.

وله ایضاً

از بحر رجز : مفتعلن ، فاعلن مفتعلن ، فاعلن

غزل چهارصد و شصت و نهم

تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو
پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو

تاب - اسم مصدر است . تاب بنفشه، اضافه مصدر به مفعولش و تاب مقید به فعل «میدهد» تقدیرش : بنفشه را تاب میدهد. طره مشکسای، اضافه بیانیه و مشکسای، ترکیب وصفی از ساییدن و مجازاً تعبیری است از عطر زیاد یعنی بسیار معطر، زیرا مشک و عنبر و لخلخه در حالت ساییدگی عطرشان بیشتر منتشر میگردد .
پرده غنچه، اضافه لامیه . خنده دلگشای تو، اضافه بیانیه و لامیه. دلگشای ، ترکیب وصفی یعنی باعث مسرت خاطر .

محصول بیت - طره مشکسای تو، بنفشه را پیچ میدهد : مقصود اینست که بنفشه از حسادت طره تو پیچ و تاب پیدا کرده همچنین خنده دلگشای تو پرده غنچه را پاره میکند ، یعنی پرده عرض ناموشش را میدرد . حاصل اینکه بنفشه از رشک زلفت پرتاب و پیچ شده و غنچه خندان از تبسمت پرده ناموشش پاره شده و رسوا گشته است .

مصراع اول را مفسری اینطور معنا کرده است : گیسوی مشکسایت، بنفشه را تاب و پیچ میدهد یعنی گیسویت که بوی معطری چون مشک ساییده دارد در خوشبوئی مشک را باطل نموده و بنفشه را پیچ و تاب میدهد . باید گفت این گوینده هرگز از معنای بیت بوئی نبرده است و نیز آنکه گفته است ، طره مشکبوی تو بنفشه را

حرارت میدهد و مضطربش میکند . این مفسر هم حرارت عجیب داشته است
رد سروری و رد شمعی :

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو

محصول بیت - ای گل خوشبوی من، بلبل خویش را مسوزان. زیرا سراسر
شب با صدق نیت دعایت میکند. مراد: من که بلبل توهستم، مسوزانم و آتش بدلم
مزن، زیرا شب تا سحر بدعا گوئی تومشغولم .

دولت عشق بین که چون از سر فخر و احتشام
گوشه تاج سلطنت میشکند گدای تو

محصول بیت - عظمت و مقام عشق را ملاحظه کن تا چه حد است که گدای
تو از لحاظ فخر و احتشام حتی تاج سلطنت را قبول ندارد .

مراد : ای جانان ، عظمت عشقت را تماشا کن و به بین که به گدای عشقت چه
اندازه فخر و بلند طبعی و بزرگی بخشیده که حتی برای تاج سلطنت ارزش قائل
نیست . حاصل مطلب : من که گدای توام عار دارم از اینکه تاج سلطنت را بسرم
بگذارم . یعنی حاضر نیستم مقام تنزل کند: از مقام عشق به مقام سلطنت تنزل نمیکنم.
کسی که بجای « گدای تو » « برای تو » نوشته و در معنای بیت گفته است :
دولت عشق را بین که از سر فخر و احتشام چگونه برای تو گوشه تاج سلطنت را
میشکند، این گوینده معنای بیت را شکسته است .

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

عالمی - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - من که حتی از نفس کشیدن فرشتگان ملول میگشتم و ناراحت
میشدم حال به خاطر تو قال و مقال و سرو صدای تمام مردم را تحمل میکنم . مراد
اگر فرشته ای در نزد من نفس میکشید من ناراحت میشدم و عذاب میکشیدم. اما اکنون

به خاطر تو غوغا و سروصدای تمام عالم را میکشم .
 معنای مصراع اول من که از سخن فرشتگان ملول شدم . این مفسر . سخن را
 در جای خود نگفته است .

**عشق تو سر نوشت من خاک درت بهشت من
 مهر رخت سرشت من راحت من رضای تو**

سر نوشت یعنی آنچه از ازل برای هر کسی مقدر شده . سرشت : خلقت
 و طینت .

محصول بیت - عشق تو سر نوشت من است : از ازل مقدر شده است و خاک
 درت بهشت من . عشق و محبت رخت جزو سرشت من است یعنی از ازل وجودم با
 مهرت سرشته شده . رضای تو راحتی من است . الحاصل در عشق تو هر چه برایم
 پیش میاید تماماً از ازل مقدر شده ، تقلیدی و عارضی نیست .

**خرقه زهد و جام می گرچه نه در خور هم اند
 این همه نقش میزنم از جهت رضای تو**

در خور - با او رسمی : لایق . مراد از نقش «صورت» است . جهت رضای
 تو ، از اقسام اضافه مصدر به فاعل یا به مفعولش است ، رضای تو ، هکذا .

محصول بیت - خرقه زهد و تقوی و جام می ، با هم مناسبت ندارند یعنی
 الضدان لایجتماعان . اما من اینهمه نقش و صورت سازی را به خاطر رضای تو انجام
 میدهم . مراد: برای اینکه رضایت تو حاصل گردد . و یا بتوانم ترا راضی سازم خرقه
 زهد و جام می را در یکجا جمع میکنم . مقصود اینست که برای ارضای تو هم زاهدم
 و هم پاده نوش .

منظور از نقش و صورت سازی جمع این دو ضد است

**دلوق گدای عشق را گنج بود در آستین
 زود بسطنت رسد هر که بود گدای تو**

محصول بیت - در آستین دلوق گدای عشق گنجی وجود دارد ، یعنی آستین

دل‌گدای عشق مخزن است . پس هر کس که گدای عشق تو باشد، زود به سلطنت
میرسد . مراد : هر که عاشق تو شود در اندک زمان به پادشاهی میرسد .

شاه نشین چشم من تکیه‌گه خیال تست
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو

شاه نشین چشم من - اضافه بیانیه . تکیه‌گه ، ظرف مکان ، یعنی معتمد .
تکیه‌گه خیال تو ، هر دو اضافه لامیه . جای دعاست ، اضافه لامیه یعنی میتوان گفت
موقع و محل دعاست . شاه من ، اضافه لامیه و منادا . «بی تو مباد جای تو» خبر منادا
یعنی مقصود بالندا .

محصول بیت - ای جانان شاه نشین چشم من ، تکیه‌گه خیال تست . در واقع
جای دعاست که بگویم : ای شاه من ، بی تو مباد جای تو . یعنی همیشه جلو چشم
مجسم باشی و بدون حیالت نیاشم . حاصل مطلب از چشم و نظر محو نباشی . شاه من ،
به طریق سحر حلال در جمله ماقبل و مابعدش قابل صرف است . فتأمل .

شور شراب و سرعشق آن نفسم رود ز سر
کین سر پرهوس دود خاک در سرای تو

محصول بیت - شور شراب و غوغای سرعشق ، آن ساعت و آن وقت از سرم
خارج میشود که این سر پرهوسم خاک در سرایت گردد . یعنی وقتی که سرم تبدیل به
خاک درت شد دیگر دلم آسوده میشود و از همه گونه شور و تشویش فارغ البال میشود .

خوش چمنست عارضت خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

عارض - در اینجا به معنای ریش است که مراد «خط» جانان است ، اما در
اکثر اشعار به معنای «مروض» بکار رفته . خاصه ، در این بیت به معنای خصوصاً و
مصدر است . که ، حرف بیان . بهار حسن ، اضافه بیانیه . و مرهون مصراع دوم . حافظ
خوش کلام ، اضافه بیانیه . خوش کلام ، از اقسام ترکیبات وصفی : خوش سخن .
مرغ سخن سرای تو ، اضافه بیانیه و لامیه . و سخن سرای ، ترکیب وصفی از سراییدن

به معنای سرودن.

سخن - در سین و خا ، فتحه و ضمه جایز است ، علی التماکس فتأمل .
 محمول بیت - عارضت : خط تازه ات چمن زیبائی است . خصوصاً که حافظ
 شیرین سخن در بهار حسن و زیبائی ات بلبل سخن سرایت شده .
 حاصل کلام : خط و عارضت چمنی زیباست . خصوصاً که در طراوت و تازگی
 حسیت ، حافظ شیرین کلام بلبل دستان سرایت شده است . مراد : تو زیبایی و اینچنین
 عاشق بی نظیر داری .

وله ایضاً

از بحر هزج مثنیٰ سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل چهارصد و هفتادم

مرا چشمیست خون افشان ز دست آن کمان ابرو
جهان پر فتنه خواهد شد از آن چشم و از آن ابرو

چشمی است - یا حرف تنکیر

محمول بیت - از دست آن کمان ابرو چشم خون افشان است : خون میگیریم

چه کنم که حتی جهان از آن چشم و ابروی جانان پر از فتنه خواهد شد.

غلام چشم آن تر کم که در خواب خوش مستی

نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو

غلام چشم آن تر کم ، اضافه‌ها لامیه . که ، حرف رابط صفت . خواب خوش

مستی ، اضافه بیانیه و لامیه . نگارین ، یا حرف نسبت و نون تأکید . گلشنش رویست ،

تقدیرش : گلشن است رویش ، است به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده .

محمول بیت - غلام چشم آن جانانم که در خواب شیرین مستی ، رویش گلشن

مزین و منقش و ابرویش سایبان است .

شین «ضمیر» بر میگردد به «ترك»

هلالی شد تنم زین غم که باطغرای مشکینش

که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو

هلالی - یا حرف تنکیر . که ، حرف بیانی . طغرای مشکینش ، اضافه بیانیه ،

طغرا : علامتی است که در بالای بروات و احکام ترسیم میشود ، اما در اینجا مراد از آن

ابروست. که ، اسم است به معنای چه کسی. که ، حرف بیانی . طاق : کمر ، طاق
آسمان ، اضافه بیانی

محصول بیت - وجودم از این غصه هلالی شد که با وجود طفرای مشکین
جانان یعنی با وجود ابروی مشکینش ، ماه کیست که از طاق آسمان ابرو نشان دهد.
مراد از «مه» «هلال» میباشد . حاصل بیان در صورتیکه ابروی جانان هست ، هلال
چه حقی دارد که از طاق آسمان خودی نشان دهد.

تو کافر دل نمی بندی نقاب زلف و میترسم

که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

کافر دل - صفت مرکب : بی رحم و شفقت . نقاب زلف ، اضافه بیانی . واو ،
حرف حال . میترسم ، مرهون مصراع دوم . که ، حرف بیانی . خم آن دلستان ابرو ،
اضافه لامیه و بیانیه ، زیرا تقدیرش : خم آن ابروی دلستان است ، که به ضرورت وزن
وقافیه و ردیف تأخیر افتاده است فتأمل .

محصول بیت - تو بی رحم و سنگدل نقاب زلفت را نمی بندی : رویت را با
نقاب زلف نمی پوشانی چون از این میترسم که خم آن ابروی دلستان محرابم را
بگرداند . یعنی از محراب مساجد مرا منصرف و مایل بخودش کند . مقصود از عبادت
محرابم بگرداند : محراب معهود را ترك کنم و به جایش خم ابروی ترا محراب
خویش سازم .

روان گوشه گیران را جبینش طرفه گلزار است

که بر طرف چمن زارش همی گردد چمان ابرو

گوشه گیر - ترکیب وصفی ، الف و نون ، ادات جمع ، «را» حرف تخصیص .
جبین ، پیشانی است . طرفه : عجب . که ، حرف رابط صفت . طرف چمن زار ،
اضافه لامیه . گردد ، فعل مضارع مفرد غایب ، ابرو فاعلش ، میگردد ، لفظ مشترك است
بین : میشود و گردش میکند . چمان ، صفت مشبه یعنی تفرج کنان و خرامان .

محصول بیت - پیشانی جانان ، گوشه گیران یعنی عزیزان منزوی را گلزار

عجیبی است . و در کنار چمنزار یعنی ریش جانان ابروانش جلوه گری میکند
پیشانی یار را به گلزار و ریشش را به چمنزار تشبیه نموده است .

همیشه چشم مست را کمان حسن در زه باد
که از شست تو تیر او کشد برمه کمان ابرو

محمول بیت - چشمان مستت دائماً در زه کمان حسن باشد ، یعنی همیشه زیبا
باشد . در زه کمان بودن تیر کنایه از آماده و حاضر بودنش است برای تیر اندازی .
در مصرع دوم میگوید : زیرا تیر چشمت با شست تو برمه کمان ابرو
کشد .

رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم
هزاران گونه پیغامست و حاجب در میان ابرو

حاجب - بدو معناست : ابرو و دربان .

محمول بیت - رقیبان غافلند ، در حالیکه از چشم و پیشانی جانان هر دم
هزار گونه پیغام بمامیرسد ، و واسطه خبرهم میانمان ابروست . خلاصه واسطه پیغام
بین من و جانان ابرویش است .

دگر حورو پری را کس نگوید با چنان حسنی
که این را اینچنین چشم است و آنرا آنچنان ابرو

حسنی - یا حرف تنکیر . که ، حرف بیانی

محمول بیت - با وجود حسن جانان ، دیگر کسی به حور و پری نمیگوید
که : چشم این یکی اینطور - و ابروی آن یکی آنطور است . مقصود اینست :
درمقابل زیبائی جانان دیگر کسی چشم و ابروی حور و پری را نمی‌پسندد .
در بیت لف و نشر مرتب رعایت شده است .

اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هوا داری
بتیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

محصول بیت - اگر چه حافظ در هواداری یعنی در عالم عشق و علاقه چون مرغ زیر کی بود ، اما چشم آن کمان ابرو با غمزه شکارش کرد . مراد : با وجود اینکه خیلی زیرک بود باز شکار چشم جانان گشت و زیر کی فایده نبخشید .
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و هفتاد و یکم

خط عذار یار که بگرفت ماه از او
خوش حلقه ایست لیک بدر نیست راه از او

خط عذار یار - هر دو اضافه لامیه . عذار : رستنگاه ریش است . بعضی گویند:
عذار فاصله واقع بین ریش و گوش است . که ، حرف رابط صفت . بگرفت ، باحرف
تأکید، گرفت در اینجا به طریق ایهام واقع شده : یک معنای آن خسوف است و
معنای دیگرش یعنی متفعل و شرمنده گشت .

جمله «بگرفت ماه» بدو وجه قابل تعبیر میباشد ، یکی بطریق ادعا که مراد
خسوف ماه است . دومی مراد از ماه «روی یار» و مراد از گرفتگی ریش است که
احاطه اش میکند، پس خط عذار چون ماه رویش را خسف کرد یعنی صورت یار زیر
خط «ریش» ماند

محصول بیت - خط عذار یار که ماه از آن گرفت ، حلقه زیبایی است ، اما
برای خروج از آن راهی نیست ، مراد: هر که بآن گرفتار گردد هرگز خلاصی
نمی یابد .

ا- روی دوست گوشه محراب دولتست
آنجا بمال چهره و حاجت بخواه از او

گوشه محراب دولت - مجازاً اضافه لامیه است . بمال ، باحرف تأکید
مال فعل امر مفرد مخاطب از مصدر مالیدن .

محصول بیت - ابروی دوست گوشه محراب دولت است : دولت محض است پس چهره‌ات را بانجا بمال و از آن حاجت طلب کن که دولت وصال میسرت گردد. از قرار معلوم به جاهای مبارک که دعاها در آنجا مستجاب میشود، نیازمندان رویشان را میمالند و حاجت میخواهند. اما رو مالیدن به ابروی جانان ظاهراً مخالف این عادت است اگر چه کلام ادعائی است.

ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک د'ر

کالینه ایست جام جهان بین که آه از او

جرعه نوش - ترکیب وصفی . جرعه نوش مجلس جم ، هر دو اضافه لامیه . سینه ، مفعول اول و پاک مفعول دوم فعل «دار» . کالینه ، که حرف تعلیل . آینه‌ای است ، یا حرف وحدت . جام جهان بین ، اضافه بیانی و ترکیب وصفی از بینیدن : جهان بیننده یعنی جهان بوسیله آن دیده میشود لذا جهان بینش گفته‌اند ، اکثر جهان‌نما گویند یعنی نماینده دنیا .

محصول بیت - ای جرعه نوش مجلس جم سینه‌ات را پاک نگهدار : در ضمیر و اندرون فکرم مخالف نکن زیرا جام جهان‌نما آینه‌ای است که آه از آن یعنی امان از آن آینه زیر هیچ چیز را مخفی نگه نمی‌دارد و هر چه باشد تماماً آشکار و نمایان می‌سازد . مقصود : جام‌شاه آینه‌ای است دارای خواص مذکور ، پس هر چه از دلت بگذرد همه را مینمایاند .

سبب جمع آه و آینه در یکجا بدان جهت است که آینه با آه سازگار نیست و فوری از آه مگذرد می‌گردد.

کردار اهل صومعه‌ام کرد می پرست

این دود بین که نامه من شد سیاه از او

کردار - به فتح کاف عربی ترکیب وصفی است به معنای عمل و یا کار ، زیرا «کرد» در اینجا اسم است به معنای فعل و آه ، مخفف و از مصدر آریدن «کرد آورنده» یعنی به وجود آورنده فعل و عمل ، اما بعدها مطلقاً به عمل تخصیص دادند و کردار

زشت و کردار خوب گفتند : کار خوب و کار بد.

صومعه‌ام ، میم «ضمیر» در معنا به می پرست مربوط است : می پرستم . مراد از دود ، کردار و یا کار اهل صومعه است . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - کار اهل صومعه می پرستم کرد یعنی عامل عمل آنها بودن رسوایم کرد ، ببین دود کردار صومعه داران چه تأثیری دارد که نامه عمل من از آن سیاه شد ، اعمال اهل صومعه گناهکارم کرد . خلاصه مطلب سبب می پرستی من شد .

شیطان غم هر آنچه تو-واند بگو بکن

من برده‌ام بیاده فروشان پناه از او

شیطان غم - اضافه بیانی . بگو ، خطاب عام . بکن هم خطاب است .

محصول بیت - به شیطان غم و غصه بگو هر چه از دستش برمیاید : به هر چه قادر است درباره من بکند که ترسی از آن ندارم . زیرا من از او به باده فروشان پناه برده‌ام . مراد : من از شر شیطان به میکده پناه برده‌ام لذا در امانم . حاصل اینکه به باده نوش غم دست نمیدهد .

ساقی چراغ می بره آفتاب دار

گو بر فروز مشعله صبحگاه از او

ساقی - منادی . چراغ می ، اضافه بیانی . ره آفتاب ، اضافه لامیه . گو ، خطاب به ساقی . بر ، حرف تأکید . فروز ، فعل امر مفرد مخاطب : روشن کن (شعله ور کن) .

مشعله صبحگاه ، اضافه بیانی .

محصول بیت - ای ساقی چراغ می را به راه آفتاب بگیر ، و به خورشید بگو مشعل صبحگاهی را از چراغ می روشن کن . مراد : به آفتاب بگو ، عالم را از ضیاء و نور می روشن و پرنور کن .

آبی - روزنامه اعمال ما فشان

بتوان مگر سترده - روفی گمنام از او

آبی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بروز نامه ، با حرف صله . و مراد از

روزنامه «دفتر» است روزنامه اعمال ما ، اضافه‌ها لامیه . فشان، فعل امر مفرد مخاطب :
پاش .

سترده ، در اینجا به معنای ستردن . حروف گناه ، اضافه بیانیه .
محصول بیت - ای ساقی بروزنامه : به دفتر اعمالمان آبی پاش .
مراد اینست دفتر اعمالمان را با باده خیس کن . شاید که بتوان حروف گناه
را از آن سترده . یعنی شاید که حروف گناهانمان را بتوانیم بشوئیم و از بین ببریم . دفتر
گناهانمان را با می بشوئیم و پاکش کنیم .

آیا درین خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه از او

آیا - به معنای عجب است .

محصول بیت - عجباً روزی میشود که پادشاه باین خیال بیفتد که در این شهر
گدائی هست و یادی از او بکند . یعنی خیال گدا در این است که پادشاه او را بخاطر
بیاورد . مراد : عجباً روزی بود که شاه او را یاد کند . خلاصه مقصود اینست .
عجباً جانان روزی عاشق خود را یاد میکند .

حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد
خالی مباد عرصه این بزمگاه از او

که - حرف رابط صفت . ساز مجلس عشاق ، اضافه‌ها لامیه . راست کرد ،
تکمیل کرد ، یعنی ساز را کواک کرد و آماده نواختن کرد . عرصه ، میدان یعنی فضای
وسط سرای را گویند اما در این بیت مراد فضای وسط مجلس عشاق است .
عرصه این بزمگاه - اضافه بیانیه .

محصول بیت - حافظ که اسباب و آلت نوازندگی مجلس عشاق را ترتیب
داد و آماده و مهیا نمود ، پس عرصه بزمگاه عشاق از وجود او خالی نباشد . یعنی
دائماً برای این گونه خدمت آماده باشد .

سازو عشاق و راست از اقسام مراعات نظیر میباشد .

از بحر رجز : مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن

غزل چهارصد و هفتاد و دوم

گلبن عیش میدمد ساقی گلعدار کو
باد بهار میوزد باده خشگوار کو

گلبن - درخت گل . گلبن عیش ، اضافه بیانیه . میدمد ، فعل مضارع مفرد غایب ، در این بیت به معنای سبز میشود . ساقی گلعدار : از اقسام صفت مرکب یعنی ساقی که گونه‌هایش چون برک گل است . باد بهار ، اضافه لامیه . میوزد ، فعل مضارع مفرد غایب . باده خشگوار ، اضافه بیانی : شرابی که سبب نشاط می‌گردد .

هر گل نوز گلرخ یاد همی دهد ولی
گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو

گل نو - اضافه بیانی . گلرخ ، از اقسام صفت مرکب یعنی گونه چون گل . یا ، حرف وحدت . گوش سخن شنو ، اضافه بیانی . سخن شنو ، ترکیب وصفی ، از شنویدن : سخن شنونده . دیده اعتبار ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - هر گل تازه ، یک زیبایی را به خاطر می‌آورد . اما گوش سخن شنو کجاست . مراد : چشم عبرت کجاست که از گل تازه معانی درک کند . یعنی اگر با نظر اعتبار بنگرند ، ازهر نباتی که از زمین می‌روید ، پندی و عبرتی گرفته میشود .

مجلس بزم عیش را غالیه مراد نیست
ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کو

مجلس بزم عیش - هر دو اضافه لامیه . بزم اینجا به معنای صحبت است .

«را» ادات تخصیص. غالباً مراد، اضافه بیانی غالبه. ترکیبی است از مشك و چیزهای دیگر. دم صبح خوش نفس، اضافه لامیه و بیانیه. خوش نفس، صفت مرکب. نافه زلف یار اضافه بیانیه و لامیه.

محصول بیت - مجلس بزم عیش را غالباً مراد نیست: صحبتها و گفتگوها مطابق مراد ما پیش نمیرود در مجلس عیش. مقصود: مجلس بزم عیش دلخواه ما نیست. ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کجاست که مجلس ما را غالبه افشانی کند. یعنی احتیاج به نافه زلف یار داریم که مجلس عیش ما را معطر کند.

**حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم بخون دل بهر خدا نگار کو**

حسن فروشی - حسن فروش، ترکیب وصفی: فروشنده حسن. یا، حرف مصدری. حسن فروشی گل، اضافه لامیه، تقدیرش: حسن فروشی گل را تحمل نیست. به ضرورت وزن «را» ترك شده.

محصول بیت - حسن فروشی گل را تحمل نیست، ای صبا دست به خون دلم زدم خدا را نگار کو. دست به خون دل زدن، کنایه است از الم و محنت. مراد: ای صبا از رنج فراق جانان دل خون شدم، از نگار خبری بده، چونکه وقتی نگار حاضر باشد برای گل مجال حسن فروشی نمیماند.

**شمع سحر زخیرگی^۱ لاف ز عارض تو زد
خضم زبان دراز شد خنجر آبدار کو**

شمع سحر - اضافه لامیه. خیرگی، به معنای اختطاف است، اما در اینجا مراد: کم نوری و بی نوری و بی پرتوی است. عارض تو، اضافه لامیه. خضم مبتدا، زبان دراز شد، خبرش. زبان دراز، صفت مرکب. خنجر آبدار، اضافه بیانی و آبدار، ترکیب وصفی و در اینجا به دو معناست فتأمل.

محصول بیت - شمع سحر از بی نوری و بی ضیائی لاف از عارض تو زد. یعنی خودش را به صورت تو تشبیه کرد. پس دشمن زبان درازی است. خنجر آبدار کجاست

۱ - خیرگی: بی پروائی بی شرمی، مناسبتر است. مترجم

که سرش را از بدن جدا کنم . مراد از خنجر مقرض است .
گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو
مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو

محمول بیت - جانان گفت : مگر از لب لعل من آرزوی بوسه نداری ، یعنی آرزو نمیکنی که از لبم بوسه بگیری؟ گفتمش : در این آرزو مردم ، اما قدرت اختیار کو : برای بوسیدن لب من اختیار ندارم و گرنه هوس و آرزویم به نهایت درجه است . چه عاشق مراد و مقصودی جز بوسیدن لب معشوق ندارد .

حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمت است
از غم روزگار دون طبع سخنگزار کو

خازن گنج - اضافه اسم فاعل به مفعولش . گنج حکمت ، اضافه بیانی .
 طبع سخنگزار ، اضافه بیانی . سخنگزار ، ترکیب وصفی : ادا کننده سخن .
محمول بیت - اگر چه حافظ خزینه دار گنج حکمت است . مراد حافظ سخنانش حکیمانه است چونکه خودش اهل حکمت است . اما از دست غم روزگار طبع سخنگوی کو . یعنی غم روزگار مانع ادای سخنان حکیمانه است ، والا قدرت و توانائیش در سخنگزاری به حد کمال است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات و مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و هفتاد و سوم

ای پیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل داستانرا بگو

دستان - مخفف داستان ، به معنای حکایت و قصه است .

محصول بیت - ای پیک درستکاران و راستان ، از یار ما خبری برسان بما و
ضمناً حال گل را هم به بلبل داستانرا خبر بده . مراد : حال و احوال معشوق را
به عاشق بیچاره بگو .

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو

محرمان خلوت انس - اضافه ها لامیه است . یار آشنا ، اضافه بیانی . سخن
آشنا اضافه لامیه .

محصول بیت - خطاب به پیک میفرماید : ما محرمان خلوت انسیم غم مخور ،
یعنی خبر یار را به ما بگو و نترس که ما بیگانه نیستیم بلکه محرمان یاریم . به یار
آشنا سخن آشنا بگو و غم مخور .

بر این فقیر نامه آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشا بگو

محصول بیت - ای پیک برای این فقیر نامه آن محترم و بزرگوار را بخوان .
مراد قصه آن پادشاه را برای این گدا تعریف کن .

دلها ز دام طره چو برخاك ميفشاند
با آن غريب ما چه گذشت از هوا بگو

ميفشاند - در اين بيت ، ماضی صرف است به معنای «فشاند». غريب ما ، اضافه لامیه و مراد از غريب «دل» و مقصود از هوا ، «محببت» است .
محصول بيت - وقتی جانان ، دلها را از طره اش برخاك افشاند «انداخت» بگو به بينم بآن دل غريب ما از عشق چه گذشت . يعنی از طره جانان كه برخاك افتاد چه حالی پيدا كرد .

گر ديگرت بدان در دولت گذر بود
بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو

محصول بيت - ای پيك اگر باردگر ، بآن در دولت گذرت افتاد : اگر بآن در دولت رسیدی ، پس از ادای خدمت و عرض دعا بگو :
در راه عشق فرق غنی و فقير نيست
ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

محصول بيت - اين بيت مقول قول است . ای پادشاه حسن ، در عالم عشق بين غنی و فقير فرق نيست پس با گدا هم حرف بزنی در اين صورت از مصاحبت با من گدا عار نداشته باش .

هر کس که گفت خاک در دوست تو تياست
گو اين سخن معاینه در چشم ما بگو

گو - خطاب عام

محصول بيت - هر کس که گفت : خاک در دوست تو تياست ، تو بگویش که اين سخن را آشکارا در پيش چشم ما بگو . مراد : خاک در دوست اکسير است و بلکه از اکسير هم عزيز تر است . چشم و تو تيا و معاینه ، نسبت بهم خوب واقع شده اند .

صوفی که منع ما ز خرابات میکند
گو در حضور پير من اين ماجرا بگو

گو - باز خطاب عام است ، منع ما ، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت - صوفی که ما را از خرابات منع میکند، بگوش: این ماجرا را در حضور پیر ما بگو و به بین چه جوابی میشنوی . یعنی منع کردن ترا با ادله معقول رد میکند.

**آن می که در صبودل صوفی بعشوه برد
کی در قدح کرشمه کند ساقیا بگو**

محصول بیت - خواجه به طریق ادعا میفرماید: آن می که در صبوست با عشوه دل از صوفی ربود و برد، به ساقی بگو: پس کی در قدح کرشمه خواهد کرد. مراد: کی به مجلس میاید که خورده شود و قتش را تعیین کن.

**برهم چو میزد آن سر زلفین مشکبار
با ما سر چه داشت بیا ای صبا بگو**

برهم میزد - پریشان میکرد. میزد، جایز است، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» باشد و یا ماضی مطلق. فعل «داشت» هم همینطور است.

محصول بیت - وقتیکه سر دوزلف مشکبار را پریشان میکرد، یا کرد، ای صبا بگو درباره ما چه خیال میکرد یا چه خیال داشت. مراد: ای صبا بگو با ما میخواست چه کار کند. یعنی منظورش از برهم زدن سر زلفینش پریشان حال کردن دل ماست.

**مرغ چمن ز ناله من دوش میگریست
آخر تو واقفی که چه رفت ای صبا بگو**

مرغ چمن یعنی بلبل. رفت، در اینجا یعنی واقع شد و یا رخ داد. واقفی، یا «ضمیر» خطاب.

محصول بیت - بلبل، از ناله من دیشب میگریست و یا گریست. ای صبا تو واقفی که چه رخ داده پس بگو. مراد: ای صبا تو میدانی که بلبل از ناله من چرا میگریست، دلیلش را بگو. حاصل مطلب سبب گریه اش چیست بما خبر بده.

قافیه این بیت با بیت سابق یکسان است و چون بیت سابق در دواوین نایاب است لذا احتمال دارد که از آن حضرت خواجه نباشد.

جان پرورست قصه ارباب معرفت
رمزی برو پرس و حدیثی بیابگو

محصول بیت - خطاب به صبا میفرماید : ای صبا قصه ارباب معرفت جان

پرور است پس حال برو از اهل معرفت رمزی پرس و بیا و به ما خبر بگو

هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
شاهانه مساجرای گناه گدا بگو

محصول بیت - هر چند که ما بدهستیم ، اما تو به سبب آن نقص ما را مورد

مؤاخذه قرار مده ، بلکه چگونگی گناه گدا را با اغماض شاهانه تعریف کن . یعنی
با عتاب و خطاب عقوبت‌مان مکن .

حافظ گرت به مجلس او راه میدهند
می نوش و ترك زرق ز بهر خدا بگو

ضمیر او بر می‌گردد به شاه

محصول بیت - ای حافظ اگر به مجلس شاه راحت میدهند : اگر محرم

مجلس شاه هستی باده بنوش و مکرو حیل را از بهر خدا ترك بگو ، یعنی بگو که زرق
و ریا را ترك گفتم .

آن مفسریکه در این بیت «بگو» را به معنای «بکن» گرفته بدلیلی که با کلمه

«ترك» بکار رفته است ، باید گفت اگر اینگونه معانی از خود ساخته را ترك میکرد

رد شمع

بهر بود .

وله ایضاً فی حرف الهاء

از بحر مجتث : مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن فاعلن

فزل چهار صد و هفتاد و چهارم

خسنگ نسیم و معنبر شمامه دلخواه
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه

خنگ - لفظ مشترك است ما بین «مبارك» و «سرد» و در این بیت به طریق ایهام ذکر شده .

نسیم، از بو تجرید شده . معنبر اسم مفعول از باب دحرج . شمامه ، در این بیت به معنای «بو» است . دلخواه، ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن : چیزی که دل میخواهد و مورد علاقه اش است .

نسیم معنبر و شمامه دلخواه ، هر دو اضافه بیانی . که ، حرف رابط صفت و یا حرف تعلیل . هوای تو ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . برخاست : در لغت یعنی بلند شد اما اینجا یعنی ظاهر و هویدا گشت .

بامداد و بامدادن : صبح زود یا سحر . پگاه ، این کلمه را اعجام به فتح بای عجمی و کاف عجمی و رومیان با «بای عربی» میخوانند، دم صبح را پگاه گویند
محصول بیت - نسیمی که بامداد پگاه در عشق تو وزیدن گرفت میمون مبارک است . مراد : نسیم مبارکی است که در عشق تو صبح خیلی زود پیدا شد . یعنی آن نسیمی که صبح زود در آرزو و عشق تو ورزید همایون و نیرومند است . حاصل کلام آن نسیمی که به خاطر عشق تو برخاست طالع دار و سعادت مند است .

دلیل راه شوای طائر خجسته لقا
که دیده آب شد از شوق خاک آن در گاه

دلیل راه - اسم فاعل به مفعولش اضافه شده. شو، به فتح شین فعل امر مفرد مخاطب به معنای «کن» در عربی. طائر، در اینجا واسطه‌ای است چون پیک و کبوتر بین خودش «شاعر» و جانان. خجسته لقا، صفت مرکب: کسیکه صورت مبارک دارد که، حرف تعلیل.

دیده مبتدا. آب شد خبرش. شوق خاک، اضافه مصدر به مفعولش. خاک آن در گاه اضافه لامیه.

محمصول بیت - ای طائر مبارک لقا، رهبر ما شو زیرا از شوق خاک در گاه جانان چشممان آب شد: از بس در انتظار خبری از آن جانب چشم بر راه ماندیم چشمهایمان کم سو شد. حاصل: از پیک خبر مسرت بخش از طرف جانان طلب میکند. یعنی اگر از جانب جانان اجازه هست دلیل راه ما شو بدان سو که از شوقش دیده ما آب شد.

بیاد شخص نزارم که غرق خون دلست
هلال را ز کنار شفق کنند نگاه

بیاد شخص نزارم - با حرف مصاحبت، اضافه لامیه و بیانیه. یاد: بخاطر آوردن یعنی تذکار. مراد از «شخص» وجود خودش است (شاعر). نزارم - لاغر. که غرق خون دلست، که حرف رابط صفت، و اضافه لامیه. هلال را، «را» ادات مفعول در کنار افق، اضافه بیانیه. کنند، در اینجا فعل مضارع جمع غایب. احتمال دارد فعل امر جمع غایب باشد یعنی میکنند و بکنند. نگاه، نظر.

محمصول بیت - بیاد تن ضعیف و لاغر من که غرق خون دل است، از کنار شفق به هلال نگاه میکنند، یا نگاه بکنند. مقصود: کسانی که مایلند تن ضعیف و رنجور مرا که غرق خون دل است به بینند از کنار شفق به هلال بنگرند. وجود خودش را به «هلال» و خون دلش را به شفق تشبیه کرده.

کسانی که بجای «شفق» افق نوشته‌اند، از تشبیه غافل بوده‌اند.

بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
ز تر بتم بدمد سرخ گل بجای گیاه

محصول بیت - با عشق روی تو، روزیکه از دنیا بروم ، از قبرم بجای گیاه سبز گل سرخ میدمد . چونکه رویت گل سرخ است .

منم که بی تو نفس میزنم زهی خجالت
مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه

محصول بیت - منم که بی تو نفس میزنم ، یعنی زنده مانده‌ام . زهی خجالت یعنی شرمندگی است که با وجود فراق تو زنده‌ام . گناهم را مگر تو عفو کنی. وگرنه من در مقابل گناهم هیچگونه عذری ندارم . مراد : مگر تو گناه مرا عفو کنی ، والا من از بابت گناه و تقصیراتم به هیچ عنوان نمیتوانم عذر بخوام . حاصل بیان بی تو زنده ماندن گناه بزرگی است .

زدوستان تو آموخت در طریقه مهر
سپیده دم که هوا چاک زد شعار سیاه

شعار - لباس زیر است : لباسی که با تن مماس است چون پیراهن زیر . دثار ، لباس روست چون فراجه و پوستین .

محصول بیت - هوا از دوستان تو یاد گرفت که سپیده دم در طریق محبت لباس سیاه شب را چاک زد، مراد: پاره کردن لباس سیاه شب را در راه عشق، هوا از دوستان تو تعلیم گرفت .

حاصل مطلب ، هوادید که دوستان از شدت اشتیاق عشق نسبت به تو جامه چاک میزنند، لذا اوهم لباس سیاه شب را هنگام صبح چاک زد و عالم را سفید کرد . کسانی که در معنای مجعوعی بیت گفته اند : از دوستان تو آموخت . و در طریق محبت در سپیده دم هوا شعار سیاه خود را چاک زد. این مفسرین معنای بیت را با ایهام عجیبی چاک زده اند .

مده بخاطر نازک ملالت از من زود
که حافظ تو خود این لحظه گفت بسم الله

محصول بیت - به خاطر نازکت از من زود ملالت مده : از من فوری رنجیده

مشو و مکدر مباش. حاصل بیان از اینکه از تو زیاد شکایت میکنم، فوری ناراحت و تنگدل مشو. زیرا حافظ تو تازه بسم الله گفته است.

یعنی تازه به شکایت شروع کرده. پس هنوز وقت ملالت خاطرت نرسیده است صبر کن تا بالای هجران را تمام و کمال بیان کند.

کسیکه در مصراع اول بجای «زود» «راه» نوشته، به معنای بیت راه نیافته است. و در مصراع دوم. نوشته اند: که حافظ تو، خود این لحظه بسم الله گفت یعنی مطیع او امرت هستم. این مفسر هم به امر بیت اطاعت نکرده است.

وله ایضاً

از بحر متقارب فعلان فعولن فعلن فعولن

فزل چهار صد و هفتاد و پنجم

عیشم مداامت زان لعل دلخواه
کارم بکامت الحمدالله

مدام - بطریق ایهام بیان شده . لعل دلخواه ، اضافه بیانی و دلخواه تر کیب وصفی از مصدر خواهیدن . لعل دلخواه : لعلی که دل پسند و مورد علاقه دل است .
محصول بیت - عیش و صفای من از آن لب لعل دلر با همیشگی است . یعنی از لب جانان بکام دل و به مراد رسیده ام ، الحمدالله کارم بمرادم است .

ای بخت سرکش تنگش ببرکش
گه جام زرکش گه لعل دلخواه

تنگ - در اینجا به معنای محکم و مراد از «بر» سینه است .
محصول بیت - ای بخت سرکش : ای طالع من که در مطاوعت من نیستی ، آن جانان را محکم به برت کش . مراد : میل و رغبتش را جلب کن و نسبت بخودت راغب کن و ضمناً اگر میسر گردد گاه قدح طلائی را سر بکش و زمانی لب لعل جانان را که دل در آرزویش است .

در خصوص خواسته های مذکور از طالعش یاری میطلبید .

مارا بمستی افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه

محصول بیت - پیران نادان و شیخان گمراه ، ما را به مستی داستان کردند

یعنی شیخهای گمراه از راه حق: شیخان ضال.

از قول زاهد کردیم توبه

وز فعل عابد استغفرالله

محصول بیت - از قول زاهد توبه کردیم ، و از فعل عابد استغفار میکنیم .

حاصل بیان نه به قول او و نه به فعل این ، با هیچکدام عمل نمیکنیم .

جانا چه گویم شرح فراق

چشمی و صدنم جانی و صدآه

چشمی و جانی - یاها از برای وحدت است .

محصول بیت - ای جانان درد و محنت جدایی را چگونه برایت شرح دهم :

بچه وجه بیان کنم . چشمی و صدنم ، جانی و صدآه . یعنی چشمم روزی صدبار میگیرد و هر آن صدآه جانسوز میکشم و ناله میکنم .

کافر مبیناد این غم که دیدست

از قیامت سرو از عارضت ماه

مبیناد - فعل نهی غایب ، موقع دعائی دارد : نبیند

محصول بیت - این غمی که سرو از قیامت و ماه از عارضت دیده کافر نبیند .

دیدست در اصل دیده است بوده به ضرورت وزن های رسمی و همزه مجتلبه ترك شده است .

از صبر عاشق خوشتر نباشد

صبر از خدا خواه صبر از خدا خواه

صبر عاشق - اضافه لامیه .

محصول بیت - هیچ چیز بهتر از صبر عاشق نیست : برای عاشق هیچ چیز بهتر

از صبر کردن نیست ، پس صبر از خدا بخواه . مراد : تو نمیتوانی درد عشق را تحمل کنی ، از خداوند صبر بخواه . تکرار از اقسام تأکید لفظی است .

دل ق ملامع ز ناز راهست

صوفی بیند از این رسم و این راه

دل ق ملامع - اضافه بیانی: خرقه‌ای را گویند که از تکه پارچه‌های رنگارنگ

دوخته شده باشد، مانند خرقة بعضی هندیان .

محصول بیت - خرقة ملمع زنار راه حق است یعنی نشانه ریاست ، پس ای صوفی این رسم و این آئین را ترك كن، مقصود خرقة ملمع که نشان ریا و زناطریق حق است از خودت دور کن تا اهل توحید شوی .

مصراع اول را نوشته اند : دلق ملمع چون زنار راهست ، این مفسر در وزن وهم در معنا خطا کرده است .
رد سروری

مصراع دوم را نوشته اند: صوفی ندارد این رسم و این راه و در معنایش گفته اند: صوفی را این رسم و این راه نیست ، این یکی هم در لفظ و معنا خبط عشوا کرده است
رد سروری

وقتی برویش خوش بود وقتی

از وصل جانان صد لوحش الله

لوحش الله - در اصل «لاوحش الله» بوده عربها تحفیفاً «لوحش الله» گفته اند، یعنی خداوند تعالی وحشت ندهد ، در اینجا مراد : ما را از وصال جانان دور نکند .
محصول بیت - زمانی بود که با روی جانان خوشوقت بودیم ، یعنی با وصالش خوشحال بودیم پس خداوند متعال در خصوص وصال جانان وحشتمان ندهد : ما را به وادی هجران نیندازد . کلمه صد برای تکثیر دعاست .

در معنای مصراع دوم : از وصل جانان صد لوحش الله یعنی «صد تحسین به وصال جانان» پس کسیکه معتقد است : لوحش الله به معنای تحسین بکار میرود . سخنی نگفته است که قابل تحسین باشد .

رخ برنتابم از راه خدمت

سر برندارم از خاک درگاه

محصول بیت - رخ برنتابم از راه خدمت، یعنی از خدمت جانان رو بر نمیگردانم «اعراض نمیکنم» و از خاک در گاهش هم سر بر نمی دارم .

المشواء - الظلمة: الناقة التي لا تبصر امامها يقال هو يخبط خبط عشواء ، ای يتصرف في الامور على غير بصيرة . المنجد .

شوق رخت برد از یسار حافظ

ورد شبانه درس سحر گناه

های رسمی واقع در کلمه «شبانه» تخصیص افاده میکند .

محصول بیت - عشق و شوق رخت، ورد شب و دعای سحر را از خاطر حافظ

برد : از یادش برد . یعنی عبادت و طاعت را حافظ فراموش کرد و سبب این فراموشی

شوق رخت است .

وله ایضاً

از بحر متقارب : فعلن فعولن فعلن فعولن

غزل چهارصد و هفتاد و ششم

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله

این دوغزل نظیر هم واقع شده یعنی هر دو دارای يك وزن و يك قافیه میباشد
محصول بیت - اگر در محله آن ماه تیغ هم به بارد، ما گردن نهاده ایم الحکم لله.
یعنی از تیغ جانان نمی گریزیم ، زیرا هر چه از جانان بما میرسد عین سعادت است.

آئین تقوی ما نیز دانیم
لیکن چه چاره با بخت گمراه

محصول بیت - آئین و اسلوب تقوی را ما هم میدانیم، اما با اقبال ناسازگار
چکنیم . یعنی بخت به عمل کمک نمیکند، و گر نه راه و رسم تقوی را خوب میدانیم.

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه

کمتر شناسیم - یعنی اصلاً نمیشناسیم ، چنانکه مکرر در این مطلب یعنی مفهوم
کلمه کمتر را ضمن ابیات توضیح داده ایم .

محصول بیت - ما شیخ و واعظ نمی شناسیم . مراد . مقید نیستم که ملازمشان
باشیم، پس یا بما جام باده بده و یا قصه را کوتاه کن . حاصل اینکه یا قدح باده بده و یا
از اطاله مقامات خود داری کن .

من رند و عاشق آنکاه توبه
استغفر الله استغفر الله

محصول بیت - من رند و عاشق باشم و توبه بکنم ، استغفر الله . یعنی من چنین کار را نمیکنم . مراد : از رندی و عاشقی دست نمیکشم و توبه نمیکنم .

عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد

آئینه رویا آه از دلت آه

عکسی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . مهر ، اینجا به طریق ایهام واقع شده .
محصول بیت - از رخ خورشیدت ، یا از مهر و محبت ، عکسی به روی ما نیفتاد یعنی نظری بر ما نکردی . ای جانان آئینه رو ، آه از دل چون فولادت : آه از دل بی رحم تو .

الصبر سر و العمر فان

یالیت شعری حتام القاه

مصراع اول از دو جمله اسمیه ترکیب یافته . چون خیلی واضح است لذا احتیاج به اعراب گذاری ندارد . اما مصراع دوم را ان شاء الله ضمن تفسیر اعراب هم میگذاریم .
یا ، حرف ندا . منادی محذوف ، بعضی از مفسرین : کلماتی نظیر قوم و اصحاب و صحب و غیر از اینها را منادی فرموده اند . و عده ای دیگر کلمه «صاح» را تعیین کرده اند ، «به کسرحاء» بر خلاف قیاس «مرخم صاحبی» است به معنای صاحب و یار . یا ضمیر مجرور متصل کنایه از متکلم . پس یا صاح یعنی ای یار .

لیت - به فتح لام و تا ، و سکون یا ، حرفی است از حروف مشبیه بالفعل معنای تمنا افاده میکند یعنی در آرزوی چیزی بودن «چیزی را با حسرت آرزو کردن»
شعری ، تقدیراً منصوب ، اسم لیت ، شعر و شعور ، هر دو مصدر است به معنای «علم» : آگهی یعنی دانستن مطلبی . پس در لغت شاعر یعنی عالم . یا ضمیر مجرور متصل ، کنایه از متکلم و حده . حتی ، در اینجا حرف «جر» به معنای «کی» یعنی حرف تعلیل است و میم مفتوحه از «ما» استفهام ، مجرور شده ، و پس از حذف الف خالی بصورت خودش مانده در اصلش «حتی ما» بوده باید معلوم شود که «ما استفهام» اگر مجرور گردد حذف الفش واجب میشود . چنانکه در نظم شریف در قصه بلقیس واقع

شده «فناظرة بم يرجع المرسلون». «بم» دراصل «بما» بوده بواسطه مجرور شدن با «با» الفش ساقط شده است.

همچنین عم يتساءلون ، دراصل «عن ما» بوده بسبب مجرور شدن الفش افتاده «عم» باقی مانده .

باید دانست که آخر حتی، علی، الی درحین اتصال به میم به شکل الف نوشته میشود نه بصورت «یا» و حتام و علام و الام گویند. چنانکه خواجه فرموده است.

القاء ، فعل مضارع متکلم وحده از «لقی یلقى» : ناقص یایی باب علم ، به معنای یافتن.

محصول بیت - برای عاشق صبر کردن در برابر بلای عشق و محبت تلخ است: مشکل است، و عمر هم فانی است . مراد: برای صبر مدت مدید لازم است و عمر هم وفا نمیکند که عاشق بتواند با صبر بامید وصال باشد.

حاصل کلام معنای مجموعی مصراع اول: در تحمل درد عشق از تلخی صبر و سرعت مرور عمر شکایت میکند . و میگوید : کاش میدانستم جانان را چگونه میشود یافت «بدست آورد»

حاصل مطلب ، صبر تلخ است و عمر فانی . پس کاش میدانستم ، یعنی اطلاع داشتم از اینکه جانان را بچه نحو میشود پیدا کرد . مقصود برای پیدا کردن و یافتن جانان علمی و اطلاعی داشتم .

در معنای مصراع دوم : ای کاش اطلاع داشتم که چه وقت حصول مییابد، کاش میدانستم ، عجب است این مفسر با تقدیر این کلمات قصدش چگونه معنایی است . و نیز آنکه بجای «حاتم القاه» متام لقا نوشته و در معنایش گفته است : کاش میدانستم چه وقت با او برخورد میکنم.

و گفته است : متام القاه ، مخفف «متی ما القاه» . این مفسر عجب عالم و فاضل دقیق بوده طیب الله انفاسه .

حافظ چه نالی گر وصل خواهی
خون بایدت خورد در گاه و بیگاه

محصول بیت - ای حافظ برای چه اینقدر مینالی ، اگر وصل جانان را
میخواهی وقت و بی وقت باید خون بخوری ..
حاصل بیان : اگر طالب وصل جانان هستی ، هر آن و هر زمان باید آماده درد
وبلا باشی ، یعنی باید درد و محنت را قبول بکنی .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

فزل چهارصد و هفتاد و هفتم

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه
مست از خانه بیرون تاخته‌ای یعنی چه

مراد از پرده «حجاب» است. «یا» واقع در قافیه ضمیر خطاب و همزه حرف
توصل.

محصول بیت - ناگهان پرده برانداخته‌ای: حجاب را ترك نموده‌ای، یعنی چه
غرضت از این کار چیست. و مست از خانه بیرون زده‌ای، میخواهی چه بگوئی.
خلاصه منظورت از این کارها چیست؟

زلفت در دست صیبا گوش بفرمان رقیب
اینچنین با همه در ساخته‌ای یعنی چه

در ساخته‌ای - یعنی در آمیخته‌ای و اختلاط کرده‌ای، یعنی آمیزش و امتزاج
کرده‌ای.

محصول بیت - زلفت در دست صبا و گوشت به دستور رقیب است. همینطور با
همه در آمیخته‌ای میخواهی چه بگوئی و غرضت از این کار چیست؟

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه

خوبانی و شده‌ای - باها «ضمیر» خطاب است.

محصول بیت - توشاه محبوبانی اماموردنظر و مورد پسند گدایان واقع شده‌ای

ص ۲۰۰ جلد سوم شرح.

تو که قدر این مقام و مرتبه را ندانستی ، منظورت چیست ، میخواهی چه بگوئی ؟

نه سر زلف خود اول تو بدستم دادی

بازم از پای در انداخته‌ای یعنی چه

محمول بیت - مگر سر زلف خود ترا اول بدست من ندادی ؟ استنهام انکاری

است. یعنی دادی. پس دوباره مرا از پای انداخته‌ای ، حرفت چیست ؟

حاصل سخن: اول رعایت کردی اما بعد اها تم نمودی، از اینگونه رفتار منظورت

چیست ؟

سخنت سر دهان گفت و کمر سر میان

وز میان تیغ بمن آخته یعنی چه

سخنت - تای خطاب در معنا به دهان مربوط است .

آخته ، فعل ماضی مفرد مخاطب، از مصدر آختن : بیرون آوردن شمشیر را از

غلافش بلا درنگ برای جنگ ، و یا شمشیر کشیدن را بروی کسی آختن گویند.

محمول بیت - کلاهت راز دهانت را گفت ، و کمرت سر میانت را اما در این

میان بر من شمشیر کشیده‌ای . چه میخواهی بگوئی : یعنی اسرار دهان و کمرت را

من فاش نکرده‌ام . پس دلیل شمشیر کشیدنت بمن چیست .

هر کس از مهره مهر تو بنقشی مشغول

عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه

مراد از «مهره» در اینجا «زر» است که در بازی نرد با طاس بازی میکنند و

مقصود از «نقش» آن نقطه‌هایی است که روی «زر» دیده میشود. مهر ، به معنای محبت

است .

محمول بیت - هر کسی از مهره محبت تو به نقشی مشغول است ، یعنی یکی

نقش پنج و دیگری نقش شش میاندازد «هر کدام بنحوی» عاقبت تو با همه بازیکنان

کج باخته‌ای ، چه میخواهی بگوئی . یعنی با احباب نقش جفا را بازی کرده‌ای

حاصل اینکه به کسی که به تو محبت کرده جفا کردی ، دلیلش چیست ؟

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه

فرود آمد - قرار گرفت

پرداختن - مابین چند معنا مشترك است: يك چیز را تمام کردن. خالی کردن در اینجا نپرداخته‌ای: خالی نکرده‌ای.

محصل بیت - ای حافظ وقتی به دل تنگت یار فرود آمد: در دلت جای گرفت. پس چرا خانه دلت را از اغیار خالی نکرده‌ای، یعنی چه میخواهی بگوئی. یعنی چه، در زبان فارسی، معادلش در زبان ترکی «یعنی نه» است. پس کسانی که گفته‌اند یعنی چه: به معنای «چه کار کردی» است. باین اشخاص باید گفت چه کار کرده‌اید؟

رد سروری و شمعی

وله ایضاً

۱ - فرود آمد را بالفظ «قوندی» تعبیر کرده که معادلش در زبان فارسی نیست لذا به به معنای قرار گرفت ترجمه شد. به صفحه ۲۵۰ جلد اول رجوع شود

فزل چهار صد و هفتاد و هشتم

در سرای مغان رفته بود و آب زده

نشسته پیر و صلابی بشیخ و شاب زده

محصول بیت - در سرای مغان رفته : جاروب کشیده و آب پاشیده بود، یعنی

در میخانه را پاک و تمیز و پاکیزه دیدم ، و خود پیر مغان هم به پیر و جوان صلازده و

آماده نشسته بود . مراد : برای باده نوشیدن صلازده است . شیخ : پیر . شاب : جوان .

سبو کشان همه در بند گیش بسته کمر

ولی ز ترك كله چتر بر سحاب زده

سبو کشان : تر کیب وصفی ، یعنی آنها که سبو حمل میکنند . همه ، ادات تأکید .

بندگی ؛ یا حرف مصدری یعنی غلامی و شین «ضمیر» بر میگردد به «پیر» . بسته کمر :

کمر بسته یعنی آماده بخدمت . ولی ، ادات اضراب . ترك كله ، اضافه لامیه .

چتر - درباره این کلمه سابقاً توضیح داده ایم ، همان ساییانی است که بالای

سر سلاطین نگه میدارند . سحاب : ابر .

محصول بیت - سبو کشان و باده نوشان همگی دزبندگی پیر آماده خدمتند .

یعنی تماماً غلام و خدمتکارش هستند . و اما از خود پیر بگوئیم که : از ترك كلهش بر

بالای ابر چتری گسترده شده . یعنی پیر مغان در رفعت و منزلت بدرجه ای رسیده که

چتر بالای سرش از ابر گذشته است : بالاتر از ابر قرار گرفته .

فروغ جام و قدح نور ماه پوشیده

عذار مغبچگان راه آفتاب زده

فروغ جام ، اضافه لامیه ، نورماه و عذار مغبچگان ، هکذا

محمول بیت - ضیاء جام و قدح و صفای باده پیر نامبرده ، نورماه را پوشانده ،

و صورت مغبچگان میخانه ، راه آفتاب را زده ، مراد : صفا و رونق روی مغبچگان
ضیاء خورشید را باطل کرده است .

حاصل سخن ، هم باده پیرمغان صاف و صفا بخش است و هم ساقیانش مجلس را

رونق و صفا میدهند .

ز ناز و عربده ساقیان شیرینکار

شکر شکسته سمن ریخته رباب زده

عربده - سر و صدا و جنجال مست را گویند . شیرینکار ، با کاف عجمی :

شیرین حرکت

محمول بیت - وضع مجلس پیرمغان را تعریف میکند: از ناز و سروصدا و

جنجال ساقیان شیرین حرکت ، شکر شکسته و سمن ریخته و رباب نواخته شده .

خلاصه از عربده ساقیان مجلس بهم ریخته و پریشان شده است .

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز

شکسته و سمه و برزلف مشکناپ زده

در بعضی نسخهها ، « کشیده و سمه و بربرگ گل گلاب زده » قید شده است .

عروس بخت ، اضافه بیانیه . مراد از « حجله » سرای مغان است و مقصود از

جمله . شکسته و سمه ، یعنی و سمه و مازورا ساییده و نرم کرده و به ابرویش کشیده ،

چنانکه گفتیم در بعضی از نسخ « کشیده » واقع شده .

کلمه « زلف » را ممکن است به صورت مناف خوانند ، و نیز جایز است مضاف

نباشد . ولکل وجهه

محمول بیت - عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز ، و سمه را آماده کرده

و به ابروانش کشیده و بر زلف مشکناپ زده بود. یعنی زلفش چون مشک سیاه بود. یا خود به زلف چون مشکناپش و سمه‌ای که ساییده و آماده کرده کشیده بود.

حاصل بیان، عروس بخت، با کمال حسن آراسته و پیراسته بود. به این قبیل کلمات، کلام ادعائی گویند، مقصود اظهار رضایت از ظالعهش است، یعنی اقبالمان خوب بود

گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت

ز جرعه بر رخ حور و پری گلاب زده

گرفته - ها حرف ترتب: بدست گرفته. ساغر عشرت، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل «گرفته». فرشته رحمت فاعلش اضافه بیانی. در اینجا مراد از فرشته رحمت ساقی پیر مغان است. زجرعه، تقدیرش: زجرعه ساغر عشرت است. رخ حور و پری، اضافه‌ها لامیه.

محمول بیت - فرشته رحمت، ساغر عشرت بدست گرفته، و از آن ساغر جرعه‌ای بر روی محبوبان چون حور و پری گلاب زده یعنی از شدت تأثیر باده صورتشان عرق کرده است. حاصل سخن ساقی جانان: ساقی پیر مغان ساغر عشرت را از پیر مغان گرفته و با یک جرعه آن محبوبان پری پیکر و حوروش صورتشان عرق کرده است چونکه حرارت خمر البته سبب عرق کردن میشود، خصوصاً که باده مخصوص پیر مغان باشد، چون پیر پیوسته باده گزیده و چکیده میخورد.

منظور از گلاب زدن بر برگ، عرق کردن صورت است.

سلام کردم و با من بزوی خندان گفتم

که ای خمار کش مفلس شراب زده

با - حرف صله. بزوی خندان، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی. فاعل فعل گفتم، ضمیر تحت فعل که بر می‌گردد به «پیر». بجز این بیت دو بیت دیگر مقول قول پیر است. که، حرف رابط مقول قول. ای حرف ندا. خمار کش، «خماری، کش» ترکیب وصفی: «مخمور». خمار کش مفلس شراب زده هر دو اضافه بیانی. مفلس، در اینجا به معنای فقیر است. شراب زده، از شدت خماری، کنایه است از اضافه‌های

«شین وسین» یای بطنی تولید شده.

محصول بیت - به پیر سلام کردم ، و پیر با روی خندان به من گفت : ای خماری کش فقیر شراب زده :

که این کند که تو کردی بضعف همت و رای

ز کنج خانه شده خیمه بر خراب زده

که - در اینجا اسم است به معنای چه کسی. که ، دوم حرف بیانی . عبارت : بضعف همت و رای ممکن است به دو فعل متعلق باشد. گنج خانه، به فتح کاف عجمی به معنای خزینه میباشد و نیز جایز است به ضم کاف عربی «کنج» مضاف باشد. شده ، ها ترتب . خیمه ، مفعول صریح فعل «زده» و بر خراب ، غیر صریحش تقدیرش ، بر جای خراب است .

محصول بیت - این کار را که میکند که تو کردی ، که در اثر ضعف همت و

ناتوانی فکر ، محلی را که وصال جانان برایت میسر میشود، ترک کردی . یا کنج خانه را ول کرده در جای خرابه که برای رسیدن به وصال شرایط مساعد ندارد ، چادر توطن زدی. حاصل مطلب ، وصال جانان در صحراها دست نمیدهد . پس آن را از بیابانها جستجو مکن .

در معنای مصرع دوم گفته اند : آن خزانه از دستت رفته و تو بر جای خراب

چادر زده ای این مفسر تصور عجیبی از معنا فرموده است که فقط خودش میفهمد

رد سروری

یکی دیگر نوشته است : از کنج خانه رفته در خرابه چادر زده این گوینده در

ردشمعی

ربط کلام عجیب مهارت داشته

وصال دولت بیدار ترسنت ندهند

که خفته تو در آغوش بخت خواب زده

وصال دولت - مصدر به مفعولش اضافه شده. دولت بیدار، اضافه بیانی. وصال

دولت بیدار : وصال جانان است . ترسنت ، «تا» در معنا مقید به «ندهند» به تقدیر :

ندهندت. که ، حرف تعلیل ، خفته ، قسمی از ماضی و همزه حرف توصل ، یا ضمیر خطاب. تو، یای خطاب ماقبلش را تأکید میکند .

آغوش بخت - اضافه لامیه . بخت خواب زده ، اضافه بیانی

محصول بیت - این بیت هم مقول قول پیر است . میترسم که وصال دولت

بیدار ندهندت چونکه تو در آغوش بخت خواب آلوده خفته ای . - مراد اینست ،

مادامکه طاعت در خواب است وصال جانان برایت میسر نخواهد شد . حاصل بیان تا

بخت بیدار نگردد مراد بر آورده نمیشود چونکه از بخت خواب آلوده ، یاری و

نصرت انتظار نمیرود .

فلك جنیبه كمش شاه نصرت الدین است

بیا ببین ملكش دست در ركاب زده

جنیبه - اسب ید کی است که پیشاپیش اکابر میبردندش . جنیبه کش ، ترکیب

وصفی : ید کچی . جنیبه کش شاه ، اضافه لامیه . شاه نصرت الدین ، اضافه بیانیه .

دست در رکاب زده : رکابش را گرفته . معمول اینست هنگام سوار شدن

شخصیتهای معتبر برای رعایت احترام رکاب اسبش را نگه میدارند .

محصول بیت - فلك جنیبه كمش «ید کچی» شاه نصرت الدین است . اگر باور

نمیکنی ، بیا ببین که فرشته رکاب اسبش را گرفته است . رفعت شأن پادشاه را بیان

میکند .

خرد که ملهم غیبت بهر کسب شرف

ز بام عرش صدش بوسه بر جناب زده

که حرف رابط صفت . ملهم ، اسم فاعل از باب افعال ، الهام کننده : اعلام

کننده . ملهم غیب ، اضافه به مفعولش . جمله : بهر کسب شرف مرهون مصرع دوم .

بهر ، ادات تعلیل . بهر کسب . اضافه لامیه . کسب شرف ، اضافه مصدر به مفعولش .

بام عرش ، اضافه لامیه . صدش ، ضمیر در معنا به جناب مربوط است . به تقدیر

جنابش .

محصول بیت - عقل جوهری است الهام کننده غیب و بسیار عزیز ، اما با وجود این برای کسب شرف ، از بالای عرش صدبوسه بر آستانت زده : برای تشریف جنابت را بوسیده است . حاصل سخن با اینکه عقل جوهری است شریف اما برای تحصیل دولت و سعادت آستانت را میبوسد .

ظاهر آ مراد از عقل ، عقل اول است که در نزد حکما اول مخلوقات است .

**بیا بمیکده حافظ که بر تو عرض کنم
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده**

محصول بیت - ای حافظ بیا به میکده که از دعاهای مستجاب شده و مقبول هزاران صف نشانت دهم . مراد : در میخانه از دعاهای مستجاب شده صفهای بسیار نشانت بدهم . حاصل بیان در میکده در هر خصوص دعا کرده شود مقبول و مستجاب واقع میگردد . چونکه دعاهای اهل میکده با خلوص طبع و صفای باطن انجام میگیرد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

فزل چهار صد و هفتاد و نهم

ای که با سلسله زلف دراز آمده

فرصت باد که دیوانه نواز آمده

ای - حرف ندا ، منادی محذوف چنانچه کراراً بیان شده است .

که - حرف بیانی . سلسله زلف دراز ، اضافه ها بیانیه . که ، حرف تعلیل .

دیوانه نواز ، ترکیب وصفی ، از مصدر نوازیدن : عبارت است از رعایت و تعهد .

محصول بیت - ای جانان با زلف بلند و دراز آمده‌ای که دیوانه‌ای را مورد

نوازش قرار دهی : بازلفان بلند و پرپیچ آمدنت برای اینست که دلم گرفتار آن شود

و این کار تو نسبت به عاشقت یکموع بزرگداشت و رعایت حالش محسوب می‌گردد .

پس خدا بکند که فرصت این کار را داشته باشی ، زیرا عمل پسندیده و معقول است .

ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت

چون بپرسیدن ارباب نیاز آمده

ساعتی - یا حرف وحدت

محصول بیت - ساعتی نازمکن . عادت بگردان ، یعنی عادتت را تغییر بده

چونکه به احوالپرسی اهل نیاز «نیازمندان» آمده‌ای . مراد : با نیازمندان با رفق

و ملاحظت احوالپرسی کن ، نه با خشونت و خشم که خاطرشان شکسته می‌گردد .

پیش بالای تو نازم چه بصلح و چه بجنگ

که بهر حال برافزنده ناز آمده

نازم - فعل مضارع متکلم وحده : قربان روم یا فدایت شوم .

چه بصلح و چه بجنگ ، این عبارات از اصطلاحات روزمره عجمیان است ،
یعنی چه در صلح و صفا و چه در حالت خشم و دشمنی . که ، حرف تعلیل : بر ازنده
ناز ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی شایسته و لایق ناز .
محصول بیت - فدای قد و بالایت کردم ، چه بصلح و چه بجنگ : چه در صلح
و صفا باشی و چه نسبت بمن خشمناک و غضبناک باشی ، در هر صورت فدای قامتت
شوم ، زیرا در هر حال ناز زینده توست .

آب و آتش بهم آمیخته زان لب لعل

چشم بد دور که خوشش شعله باز آمده

بهم آمیخته - مخلوط کرده ای .

محصول بیت - از آن لب لعلت ، آب و آتش بهم آمیخته ای یعنی ممزوجشان
کرده ای . چشم بد دور که خوب حقه باز و عیار از آب در آمده .
خواجه بیرون یعنی خارج لب را به آب و داخلش را به آتش تشبیه فرموده است .
مفسری همزه واقع در کلمه «آمده» را ضمیر خطاب گفته ، این مرد عجیب
بیهوده گو بوده که قابل خطاب نیستش .

آفرین بردل نرم تو که از بهر ثواب

کشته غمزه خود را بنماز آمده

دل نرم تو - اولی اضافه بیانیه ، دومی اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . از بهر
ثواب ، مرهون مصراع دوم . کشته غمزه خود . اضافه اسم مفعول به قائم مقام فاعلش .
همزه ها برای اضافه آمد .

غمزه خود ، اضافه لامیه . بنماز ، با حرف صله

محصول بیت - آفرین بردل ملایم و نرم تو ، که به خاطر ثواب ، بنماز کشته

غمزه خود آمده ای مراد : دل رئوف و رحیم تو قابا ، تحسین است ، که بقصد انجام
کار ثواب ، بدون استنکاف ، بنماز کسی آمده ای که با شمشیر غمزه ات کشته شده .

زهد من با تو چه سنجد که بیغمای دلم

مست و آشفته بخلوتگه راز آمده

زهد من - اضافه لامیه ، با ، حرف صله . چه سنجد : چه ارزش دارد . یا بچه

میازد.

که - حرف تعلیل . بیغمای دلم ، باحرف سبب و اضافه مصدر به مفعولش، و مرهون مصراع دوم. آشفته، درهم برهم «پریشان». بخلوتگه راز، باحرف صله و اضافه بیانی .

محصول بیت - زهد من پیش توجه قیمت و ارزش دارد : زهد مرا اهمیت نمیدهی و ارزشی برای آن قائل نیستی . زیرا برای بیغمای دلم به خلوتگه راز، مست و پریشان آمده‌ای . مقصود : به خلوتیکه اسرار عشق را با عشاق در آنجا گفتگو میکنیم ، آمده‌ای که دلم را غارت کنی پس زهد من به تو کارگر نیست . الحاصل بدون توجه و التفات به زهد من بسختی دل مرا بیغما میبری .

در معنای مصراع اول گفته شده: زهد من چگونه با تو مقابله کند که بیغمای دلم آمده‌ای این مفسر با این معانی از خود بافته ، معنای بیت را به بیغما برده است.

**گفت حافظ دگر خرقه شراب آلودست
مگر از مذهب این طایفه باز آمده**

شراب آلود ، صفت مرکب، مگر، در اینجا به معنای کانه است .
باز آمده : رجوع کرده‌ای «بر گشته‌ای»

محصول بیت - جانان گفت : ای حافظ باز خرقه‌ات شراب آلوده است، یعنی با شراب آلوده شده ، کانه از مذهب صوفیان بر گشته‌ای «عدول کرده‌ای»
مقصود: از مذهب صوفیان زراق و مکار بر گشته در طریق رندان سلوک کرده‌ای
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلن

فزل چهار صد و هشتادم

دوش رفتم بدر میکند خواب آلوده
خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده

تردامن - در لغت به معنای دامن خیس شده است، اما به معنای «ملوث» بکار
میرود .

محصول بیت - دیشب به میکند خواب آلوده رفتم : -یشب درحالیکه خرقه ام
ملوث و سجاده ام به شراب آلوده شده بود و خودم هم خواب آلوده بودم به میخانه رفتم.
مقصود اینست خرقه و سجاده ام ، آغشته و آلوده شراب شده بود و من با همان حال
به میکند رفتم .

آمد افسوس کنان مغیچه باده فروش
گفت بیدارشو ای رهرو خواب آلوده

کلمه افسوس، با همزه و بی همزه ، در اینجا به معنای طعن و طنز میباشد .
افسوس کن ، ترکیب وصفی ، الف و نون مبالغه افاده نماید، یعنی در حال طعنه زدن
یا طعنه زنان. مغیچه باده فروش، اضافه بیانی. بیدارشو، مقصود خواب را ترك كن.
رهرو خواب آلوده ، اضافه بیانی و مراد از رهرو، سالک طریق عشق است . و مقصود
از «خواب آلوده» غافل میباشد .

محصول بیت - يك مغیچه باده فروش با طعنه آمد ، طعنه زنان آمد و گفت :
ای سالک غافل بیدارشو. مراد : ای عاشقی که از طلب وصال جانان غافل

بیدار شو که با خواب دامن مراد دست نمیدهد .

شستشویی بکن آنگه بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

محمصول بیت- مغیبه گفت اول شست و شو کن. یعنی اول خودت را شست و شوئی بده و پاک شو آنگاه به خرابات بیا تا که این دیر خراب از تو آلوده نشود. مقصود پاک بیا که میخانه ما از تو آلوده نگردد .

حاصل مطلب عاشق بایست از آرزوی طبع و هوای نفس پاک باشد تا که دیر خراب عشق را ملوث و آلوده نسازد .

کسیکه گفته است : مراد از دیر ، در این بیت «دنیای» است ، در سیاق و سباق کلام فکر نکرده است . یعنی کسی نبوده که در این مورد تدبیری داشته باشد

رد شمععی

**بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب به تشریف شباب آلوده**

در بعضی از نسخه‌ها «چو تشریف» واقع گشته . با ادات تشبیه معناها متقارب است. بطهارت ، با حرف مصاحبت و متعلق به «گذران». الف و نون گذران ادات تعدیه است زیرا گذشتن و گذریدن فعل لازم است و اما گذرانیدن متعدی است.

منزل پیری ، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل «گذران». واو حرف عطف . مکن ، فعل نهی، مفرد مخاطب و مرهون مصراع دوم . خلعت شیب ، اضافه بیانی. خلعت پیری

به تشریف شباب ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی

از قرار معلوم در اصطلاح اینها «ایرانیان» خلعت و تشریف به یک معناست .

چنانکه خواجه فرموده است :

بیت : هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

محصول بیت - مغبچه گفت: منزل پیری را با پاکی گذران، مقصود دوران پیری را دور از فسق و جدال و آلودگیها یعنی پاک بگذران. حاصل اینکه به مقتضای پیری رفتار کن و خلعت پیری را با تشریف جوانی آلوده نکن. زیرا اگر چه جوانی و پیری هر دو احسان خداوند است. اما پیری را از جوانی جدا کرده است، یعنی مقتضیات جوانی را از مقتضیات پیری متمایز و مشخص گردانیده است. پس حالا مقتضیات دو دوران را با هم مخلوط نکن که ایام پیری مانند جوانی ات با غفلت نگردد.

بهوای لب شیرین دهنان چند کنی جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده

بهوای لب شیرین دهنان، با حرف مصاحبت، هر دو اضافه لامیه است. شیرین دهن صفت مرکب. الف و نون، ادات جمع. چند کنی، مرهون مصراع دوم جوهر روح، اضافه بیانی. بیاقوت مذاب، با حرف مصاحبت. یاقوت مذاب اضافه بیانی، مذاب اسم مفعول از باب افعال: از اذاب یدیب، در اینجا مراد از یاقوت مذاب، شراب قرمز است.

محصول بیت - این بیت هم از جمله مقول مغبچه است

تا کی در آرزوی لب شیرین دهنان، جوهر روح را بیاقوت مذاب آلوده میکنی: تا چند روح را با باده چون یاقوت مذاب و با لب چون یاقوت ناب دلبران آلوده میکنی. حاصل اینکه دائماً روح در آرزوی این چیزها آلوده است چونکه فکرت در اطراف این مسائل دور میزند.

در معنای مجموعی بیت: در آرزوی لب شیرین پسران چگونه جوهر جان را با شراب آلوده میکنی. معلوم میشود این گوینده نپیدانسته که مقصود از «یاقوت مذاب» چیست در این بیت زیرا تخصیص بلا مخصص کرده است ردشعی

آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

آشنایان - جمع آشنا و آشنا' لفظ مشترك است بین آموخته و شناگر در آب .
آشنایان ره عشق، اضافه‌ها لامیه است بحر عمیق، اضافه بیانیه: دریای ژرف مرادش
دریای عشق است

محصول بیت - آشنایان طریق عشق در این دریای عمیق عشق غرق گشتند.
اما با آب دریای عشق آلوده نشدند یعنی عاشقان چنان در دریای عشق غوطه خوردند
که کسی از حال آنان آگاه، نگشت .

حاصل بیان . بی نشان شدند یعنی علائم عشق در آنها دیده نشد چنانکه کسی
نتوانست اثر عشق را در آنها مشاهده کند.

کلمات : آشنا و بحر عمیق و غرقه و آب، از اقسام مراعات نظیر است .
در معنای مصراع اول گفته شده : آشنایان راه عشق در این بحر عمیق که مراد
دنیاست . این مفسر، از بحر عمیق اطلاع نداشته

رد شمع

پاك و صافی شو و از چاه طبیعت بدرای

که صفائی ندهد آب تراب آلوده

چاه طبیعت، اضافه بیانی . بدرای، یعنی خارج شو. که ، حرف تعلیل .
صفایی . یا حرف تنکیر. آب تراب آلوده، اضافه بیانی .

محصول بیت - از چاه طبیعت بیرون بیاو پاک و صاف شو، یعنی از مقتضای
طبع خلاص شو . زیرا آب خاک آلوده صفا نمی بخشد . مقصود : تو مانند آب صاف
هستی پس خود ترا با خاک طبیعت آلوده مکن تا به عالم صفا وضیا دهی .

گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست

گر شود فصل بهار از می ناب آلوده

جان جهان - اضافه لامیه. دفتر گل، اضافه بیانیه و مبتدا . عیبی نیست خبرش
جمله اسمیه مقید با شرط . می ناب ، اضافه بیانی

محصول بیت - به جانان گفتم : ای جان جهان ، عیبی نیست اگر دفتر گل
در فصل بهار از می آلوده گردد. مراد : در فصل بهار، همراه گل باده نوشیدن عیب نیست .

گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش آه ازین لطف بانواع عتاب آلوده

حافظ - منادی. لغز و نکته، در این بیت به معنای کلام دقیق میباشد. بیاران، با حرف صله، مفروش فعل نهی مفرد مخاطب. لطف بانواع عتاب، هر دو اضافه بیانی **محمصول بیت** - جانان در جوابم گفت: ای حافظ به بیاران لغز و نکته و معما مفروش. یعنی به باده نوشی آشکارا اشارت کن نه با تعمیمه والغاز. خواهجه میفرماید: آه از این لطف آلوده بانواع عتاب. مراد: آه از این لطف عتاب آمیز که جانان از خود نشان میدهد یا از طرف جانان دیده میشود.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

فزل چهار صد و هشتاد و یکم

دامن کشان همی رفت در شرب زر کشیده
صد ماهر و زرشکش جیب قصب دریده

دامن کشان ، ترکیب وصفی و الف و نون ، مبالغه را میرساند . همی رفت : حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» در بعضی نسخه‌ها «همه» شده واقع شده اما معنای هر دو یکسان است .

شرب ، به فتح شین و سکون را ، یکنوع پارچه زیبای کتانی است چون پارچه خمسینی^۱ مصر که بعدها به لباسها و روسریهایی که از جنس کتان مذکور تهیه میشد اطلاق کردند. گاهی یقه پیراهن بعضی کودکان و بانوان جوان را که از کتان فوق الذکر دوخته میشد با صرمه و گلابتون کار میکردند ، باین نوع پیراهنها «شرب زر کشیده» میگفتند «اضافه بیانی است» قصب هم لباسی است از یکنوع کتان بسیار زیبا و ظریف ، اما قصب با شرب فرق دارد.

محصول بیت - جانان با کمال تبختر دامن کشان میرفت ، دامنش از جنس شرب زر کشیده بود: دامنی که حاشیه‌اش از صرمه و گلابتون زینت یافته بود و جنس آن از نوع پارچه معروف به «شرب» بود . پس درحالیکه با طمأنینه دامن خود را میکشید و میرفت «دامن کشان رفت» ، صدزیبای ماهر و از شدت حسادت یقه پیراهن قصبی خود را چاک زدند. مراد : زیبایان که راه رفتن جانان را یا چنین لباس دیدند

۱ - دامن کشان، الف و نون حال یا حالت را میرساند. ۲ - پارچه خمسینی؟

بی اختیار یقه پیراهن قصبی خود را چاک زدند.

مولانا مصلح‌الدین لاری، معنای این بیت را بشرحی که گذشت فرموده‌اند، بنا بقول ایشان لباس مذکور چون قبای نرگسی در این روز گاران متروک و غیر معمول شده است. پس کسیکه در معنای مصراع اول گفته‌است: دامن کشان میرفت و لباس طلائی از جنس قطیفه^۱ به تن داشت، این مفسر از معنای «شرب» اطلاع نداشته.

یکی دیگر گفته است: زر کشیده به معنای «شیب» است این یکی هم نه «شرب» و نه معنای عبارت «زر کشیده» را فهمیده است.

از تاب آتش می بر گردعارضش خوی

چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده

تاب - حرارت. تاب آتش می، اضافه لامیه و بیانیه. گردعارض، به کسر کاف عجمی: دور صورت، شین «ضمیر» بر میگردد به جانان. خوی، به فتح خا و واو رسمی یعنی عرق. چکیده: قطره قطره ریخته، فاعل فعل «خوی» است.

معصول بیت - در اثر حرارت آتش شراب در گرد رخسار جانان قطره‌های عرق، چون دانه‌های شبنمی است که بر برگ گل نشسته.

حاصل: عارض جانان را به برگ گل و عرقش را به قطرات شبنم تشبیه کرده است

لفظی فصیح و شیرین قدی بلند و چابک

روئی لطیف و دلکش چشمی خوش و کشیده

لفظی - یا حرف تنکیر. باید دانست که یا‌های واقع در این بیت تماماً حرف تنکیر است. اگر بجای «یا» «شین» ضمیر واقع میشد، برای فهم مبتدی خیلی آسان بود. خوش کشیده، اضافه بیانی. در کتاب انیس عشاق، کشیده یعنی چشم تاتار، چون چشم تاتارها تنگ است و پشتش مثل اینک بهم چسبیده است. چون کاف کوفی که کاف مسطحش خوانند. مثل این «ک». چنانچه بعضی دلبران پرناز چشمشان را حالتی

میدهند که گویا فتوری در چشم دارند.

محمصول بیت - دلبری که نامش را بردیم لفظش شیرین و فصیح و قدش بلند و خودش چابک و رویش لطیف و دلکش و چشمش زیبا و کشیده است « کشیده به معنای پرفتور ». حاصل اینکه دلبر با این صفتها متصف بود.

یاقوت جانفزایش از آب لطف زاده

شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده

یاقوت جانفزایش ، اضافه بیانی . جانفزا ، ترکیب وصفی : روح فزا . شمشاد خوش خرامش ، اضافه بیانی . خوش خرام ، ترکیب وصفی : خوش روش .
محمصول بیت - لبان چون یاقوت روحفزایش ، از آب لطف زاده یعنی از آب حیات حاصل شده و قامت خوش خرام چون شمشادش در ناز پرورش یافته یعنی با ذوق و صفا پرورده شده است .

آن لعل دلکشش بین و آن خنده پر آشوب

و آن رفتن خوشش بین و آن گام آرمیده

محمصول بیت - آن لب لعل دلکش جانان را به بین و آن خنده پر آشوب و آن راه رفتن زیبا و آن گامهای آرام آرام برداشتنش را تماشا کن .
خلاصه باناز خرامیدنش را تماشا کن .

آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد

یاران چه چاره سازیم با این دل رمیده

محمصول بیت - آن آهوی سیه چشم ، از دام ما گریخت ، ای یاران چاره این دل رمیده چیست . یعنی دل . که از فراق آن آهوی سیاه چشم وحشت زده شده ، چگونه علاجش کنیم .

زنهار تا توانی اهل نظر میازار

دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده

محمصول بیت - زنهار تا میتوانی : تا آنجا که برایت مقدور است عاشقان

اهل نظر را میازار. زیرا که دنیا وفا ندارد، ای نور هر دو دیده‌ام.

تاکی کشم عتابت زان چشم دلفریبت
روزی کرشمه کن ای یار برگزیده

زان چشم پر عتابت. به مصراع دوم مرهون است.

محمصول بیت - ای جانان، از آن چشم دلفریبت تا کی عتاب بکشم، ای یار برگزیده من لا اقل روزی کرشمه‌ای کن، یعنی همیشه جفا کار مباش گاهی هم ابراز وفا کن (وفائی نشان بده).

گر خاطر شریف رنجیده شد ز حافظ
باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده

محمصول بیت - اگر خاطر شریف از حافظ رنجیده است، حال از رنجش بیرون بیا: آزدگی را فراموش کن که ما از آنچه در بینمان واقع شده توبه کردیم. مراد: از بگو و مگوهای بی که بینمان گذشت ما صرف نظر کردیم، ماضی ماضی پس تو هم بگذر

حافظ از جانان مصالحه می‌خواهد.

بس شکرها که گویم از بندگی خواجه
گر او فتد بدستم آن میوه رسیده

اوفتد - با واو و بی واو (افتد) لغت است و در اینجا یعنی واقع باشد. مراد از

میوه رسیده جانان است.

محمصول بیت - از بندگی خواجه شکرهای بسیار بجا میاورم: یعنی از اینکه

بنده و غلام وزیر اعظم شده‌ام خیلی شکر میکنم، چه اگر آن جانان بدستم برسد:

اگر مال من باشد فقط باعث اینست که غلام وزیر شده‌ام، زیرا در اثر انتساب به

ایشان معزز و محترم شده‌ام

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

فزل چهار صد و هشتاد و دوم

از خون دل نوشتم نـ نزدیک یار نامه
انی رأیت دهرا من هجرک القیامه

خون دل - اضافه لامیه. نزدیک ، به فتح «نون» در اینجا به معنای «قید» است چون «عند» در عربی، بدون کاف هم لغت است: «نزد» گویند. نزدیک یار، اضافه لامیه. نامه، مفعول صریح و از خون مفعول غیر صریح فعل «نوشتم». و نزدیک، مفعول فیهش. انی، ان با کسر همزه حرفی از حروف مشبیه بالفعل، یا ضمیر متکلم وحده محلا منصوب اسم ان، رأیت با ما بعدش محلا مرفوع خبر ان.

و رأیت، فعلی از افعال قلوب بدو مفعول تعدیه میشود. در اینجا مفعول اولش «دهرا» و مفعول دومش «قیامه». من هجرک، مفعول غیر صریحش.

محصول بیت - از خون دل به حضور یار نامه ای نوشتم: با خون دل به یار نامه ای نوشتم مندرجات آن مکتوب مضمون مصراع دوم است: ای جانان از هجرانت واقعاً عالم قیامت را دیدم. یعنی در دوری تو عالم بنظرم قیامت آمد. الحاصل هجرانت هلاکم کرد.

دارم من از فراقت در دیده صد غلامت

لیست دموع عینی هذا لنا للعلامه

دارم من - مراست .

لیست - با فتحه - «لام وسین» از افعال ناقصه . دموع، لفظاً مرفوع اسم لیس

ص ۱۷۶ جلد سوم شرح

جمع دمع : اشکهای چشم. عینی، تقدیراً مجرور «مضاف الیه» و یا ضمیر متکلم و حده. هذا، اسم اشاره، اشاره میکند به دموع و از لحاظ معنا نعتش است. لیکن قیاس «هذه» بوده زیرا «دموع» جمع است و در اشاره به «عین» هم محذوری وجود دارد زیرا عین تأنیث معنوی است. پس باید بعد از «هذا» يك لفظ تقدیر کرد که معنا مستقیم در آید. لنا، جار مع المجرور خبر مقدم، العلامه مبتدای مؤخر و تقدیراً مرفوع.

جماء اسمیه محلا منصوب خبر لیس

محصول بیت - این بیت هم جزو مضمون مکتوب مذکور در بیت قبلی است. خواجه میفرماید: ای جانان از فراق در دیده ام صد گونه علامت عشق وجود دارد، چه تنها اشک چشم علامت عشق ما نیست: اشک چشم نشانه وجود عشق در ما نیست بلکه در دیده ام غیر از آن هزاران علامت دیگر هست، مثلاً خون دیده و خوناب دیده و غیر از اینها چند علامت دیگر هست که همه دلیل عشق ماست.

در محصول بیت، گفته اند: در چشمم از فراقش این اشکهای چشمم برایم صد علامت نیست. این مفسر با آن عزیزی که گفته است: از فراقش صد علامت در چشم دارم، هر دو خیلی مغلق حرف زده اند که معنای سخنانشان فهمیده نمیشود. یکی دیگر گس، است: عینی در اصل عینین بوده به سبب اضافه «نون» ساقط شده است عجباً این فاضل بچه اضافه میکند که معلوم گردد تا نسبت بآن قال و قبلی راه بیفتد. زیرا اضافه به هذا غلط است.

هر چند کازمودم از وی نبود سودم

من جرب المجرّب حلت به الندامه

از وی - ضمیر برمیگردد به جانان.

حلت - فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه: حلول نمود یعنی نزول کرد. حاصل اینکه به معنای رسید میباشد. به، ضمیرش برمیگردد به «من»، جار مع المجرور و متعلق به حلت و مفعول غیر صریحش.

محصول بیت - هر قدر که توانستم آزمودم بالاخره از آن جانان فایده ای

ندیدم زیر اکسیکه، آزموده را بیازماید جز پشیمانی چیزی عایدش نمیشود: پشیمان میشود. حاصل مطلب با علم از بی وفائی جانان تکرار تجربه ندامت بار میآورد. علی کل حال اگر کسی شخصی و یا چیزی را پس از یکبار آزمایش دوباره تجربه نماید لابد پشیمان میگردد.

این مصراع در اصل يك ضرب المثل است. با اسکان «بای مجرب» موزونش کرده و مصرع ثانی قرار داده است.

پرسیدم از طیبی احوال دوست گفتا فی قربها عذاب فی بعدها السلامه

طیبی - یا حرف وحدت. ضمیر مؤنث واقع در کلمات: قربها و بعدها راجع است به دوست باعتبار معشوقه.

محصول بیت - احوال و اطوار دوست را از طیبی سؤال کردم: از طیبی پرسیدم که اختلاط و امتزاج با دوست بچه وجه باید باشد؟ جواب داد:
در قربش عذاب و در دوریش سلامت و عفت است. یعنی اگر به معشوقه نزدیک شوی اغیار و اضداد و رقبا برایت مزاحمت ایجاد میکنند. اما اگر دور باشی، کسی با تو کاری ندارد

کسیکه گفته است: روشن است که مراد از دوست در اینجا «نفس» میباشد

این مفسر معنی دوست را ندانسته. رد شمعی

باد صبا ز ماهم ناگه نقاب برداشت كالشمس فی الضحاء تطلع من الغمامه

ز ماهم - از ماه من یعنی از روی جانانم
ضحاء، به فتح ضاد و الف ممدوده: هنگام صبح «چاشتگاه»، مذکر است و النفس برای تأنیث نیست. تطلع، به سکون عین «به ضرورت وزن» اگر چه شعرای عرب رسمشان نیست بدون عامل مضارع را جزم دهند.

غمامه، مفرد غمام، اسم جنس: ابر

محصول بیت - باد صبا از ماهم یعنی از روی جانانم ناگهان نقابش را بلند کرد و روی جانان ظاهر و آشکار گشت ، چون خورشید که هنگام صبح از زیر ابر نمایان میگردد. مقصود اینست، همینکه نقاب از روی جانان کنار رفت ، رویش مانند خورشیدیکه وقت صبح از زیر ابر طلوع میکند ، آشکار و روشن گشت . کسیکه مصراع اول را اینطور معنا کرده است : باد صبا از ماهم نقاب برداشت خطای این گوینده چون خورشید روشن است .

گفتم ملامت آرد، گر گرد کوت مردم

والله ما رأيتما حبا بلا ملامه

حب - به ضم «ح» چون محبت اسم است . ملامت و لوم : سرزنش یعنی کسی را آزار دادن . مصراع دوم ، مقول يك فعل مقدر «گفت» است .

محصول بیت - به جانان گفتم اگر در اطراف کوی و محلت بگردم بر ایم باعث ملامت و توبیخ میشود . مراد : رقبا و اغیار با ملامت و سرزنش آزارم میدهند و رنجیده خاطر میکنند . جانان در جوابم گفت : والله ما محبت بدون ملامت ندیدیم . مقصود : عاشق از ملامت مصون و بر کنار نیست .

حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین

حتى يذوق منه كأساً من الكرامه

چو - در اینجا ادات تعلیل است . جامی ، یا حرف و حدث ، تقدیرش : جامی بده . بجان شیرین ، با حرف تخصیص و اضافه بیانی ، تقدیرش : بجان شیرینت حتی ، در اینجا ادات تعلیل است چون «تا» در زبان فارسی .

یذوق ، بعد از حتی با «ان» مقدر منصوب فعل مضارع واجوف .

كأساً، مفعول صریح و منه «جامع المجرور» مفعول غیر صریحش

من الكرامه ، صفت از برای کلمه «كأساً» . کرامت : نیکی است اما به

معنای سخاوت «مقابل خست» هم بکار میرود .

محصول بیت - از آنجا که حافظ طالب عشقت آمد : طالب عشق توست

بخاطر جان شیرینت، جامی اعطایش کن تا از آن جام اعطائی و کرامتی شما کاسه‌ای
 بچشد. یعنی نوش کند. مراد: از جام کرامتی شما کاسه‌ای بنوشد.
 معنای مجموعه‌ی بیت در یکی از مفسرین اینطور گفته است: حافظ چون
 با جان شیرین طالب قدحی است تا که از آن يك کاسه کرامت بچشد. این گوینده
 هرگز از معنای مستقیم و درست چیزی نچشیده است

وله ایضاً

۱- «کاسه» بجای کلمه «چناق» که عبارت از کاسه چوبی است بکار رفته، چون چناق، مادلس
 در زبان فارسی نیست. مترجم

فزل چهار صد و هشتاد و سوم

چراغ روی ترا گشته شمع پروانه
مرا ز حال خویش پروانه

چراغ - به فتح جیم عجمی : آتشی که در فتیله شمع شعله میکشد
چراغ روی ترا، اضافه بیانیه و لامیه . «پروانه» واقع در قافیه مصراع دوم
از دو لفظ «پروا» و «نه» ترکیب یافته، پس از نظر محسنات لفظیه تجنیس مر کب است .
محمول بیت - شمع پروانه آتش روی تو گشته : عاشقت شده است . از حال
تو مرا با حال خویش پروانست : عشق خالت مرا نسبت بخودم بی پروا کرده یعنی
هیچگونه ترسی و باکی ندارم از اینکه در راه عشقت فدا شوم .

خرد که قید مجانین عشق میفرمود
ببوی حلقه زلف تو گشت دیوانه

که - حرف رابط صفت . قید مجانین عشق ، اضافه لامیه . میفرمود ،
حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . ببوی حلقه زلف تو ، اضافه بیانیه و دو اضافه
آخر لامیه است . گشت دیوانه اسمش ضمیر واقع تحت فعل که بر میگردد به «خرد»
و خبرش «دیوانه» . ببوی ، متعلق به «گشت» ، بوی در اینجا به طریق ایهام ذکر شده .
محمول بیت - عقل که برای دیوانگان عشق دستور قید و بند میداد ، خودش
به امید حلقه زلفت ، یا در اثر بوی زلف پر پیچ و خمت دیوانه گشت .

مفسری گفته است : «بوی» در این بیت به معنای امید است نه «رایحه» چون

حلقه خود قرینه این معنی میباشد، باید گفت این شخص خودش دیوانه‌ای است لایق قید و بند، چونکه در اینجا حلقه مناسب قید است و هیچگونه نسبتی به «بـ و و امید» ندارد .
رد شمع

بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی ز شمع روی تو اش چون رساند پروانه

بمژده - با حرف صله . جان مفعول صریح و به صبا مفعول غیر صریح فعل «داد» و شمع فاعلش . نفسی: فی الحال . شمع روی تو، اضافه بیانی و لامیه، شین «ضمیر» در معنا مقید به فعل «رساند» «رساندش» که بر میگردد به شمع . پروانه ، در این بیت خط همایونی است که سابقاً به تفصیل مکرر درباره اش سخن رفته .
محصول بیت - همینکه صبا از شمع رویت خط همایونی به شمع رسانید، شمع فی الحال جانش را بابت مژدگانی به صبا تسلیم کرد .

مراد از جان دادن شمع، خاموش گشتنش است، زیرا همینکه باد به شمع بخورد کشته شدنش حتمی است، پس این معنا را با جمله : جان به مژده داد، تعبیر کرده است .

بیوی زلف تو گر جان بباد رفت چه شد هزار جان گرامی فدای جانانه

بیوی زلف تو - با حرف مصاحبت اضافه‌ها لامیه . بوی در این بیت به طریق ایهام آمده . بباد، با حرف صله . گرامی، به کسر کاف عجمی و یا بضم آن و با یای اصلی لغت است به معنای عزیز .

محصول بیت - اگر به بویا به امید زلفت جان به باد رفت هیچ مهم نیست . یعنی اگر هلاک شد اهمیت ندارد ، يك جان چیست بلکه هزاران جان عزیز فدای جانان گردد . حاصل: میارزد اینکه در راه جانان هزاران جان عزیز فدا شود .

بر آتش رخ زیبای او بجای سپند بغیر خال سیاهش که دید به دانه

آتش رخ زیبای او - اضافه لامیه و بیانیه و لامیه . بجای سپند، با حرف صله

واضافه لامیه . بغیر خال سیاهش با حرف تأکید واضافه بیانیه و لامیه . سابقاً گفتیم که اضافه بر ضمائر لامیه است . که ، اسم : چه کسی به دانه : دانه به

محصول بیت - بر روی آتش رخ زیبای جانان ، بجای اسپند بجز خال سیاهش که به دانه دیده . معمول اینست که برای جلوگیری از چشم زخم اسفند دود میکنند اما بر روی آتش رخ جانان بجای اسپند بغیر از خالش ، که دیده که به دانه به آتش بریزند .

مراد : خالش به دانه ایست که بر آتش رخش بجای اسپند نهاده شده ، تا از عین کمال (چشم زخم) مصون بماند .

در معنای مجموعی بیت گفته شده : بر روی آتش رخ زیبای تو بجای اسپند ، بغیر از خال سیاه آن رخ ، که دانه بهتری دیده .

و نیز : بر روی آتش صورت زیبایش ، بجای اسپند دانه بهتر از خال سیاه او که دیده ؟ این مفسرین معنای «به دانه» را ندانسته اند .

**من رمیده ز غیر افتادم از پا دوش
نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه**

من رمیده - اضافه بیانی . نگار خویش ، اضافه لامیه . بدست بیگانه ، با حرف ظرف و اضافه لامیه .

محصول بیت - من وحشت زده دیشب از غیر تم از پا افتادم ، یعنی پام لغزید و خوردم بزمین ، زیرا که نگار خویش را در دست بیگانه دیدم .

حاصل سخن نگارم را که با بیگانان دیدم سخت مضطرب گشتم .

**چه نقشاها که برانگیختیم و سود نداشت
فسون ما بر او گشته است افسانه**

چه - در اینجا بالغه را میرساند . نقشاها : مراد حیلهاست . که ، حرف بیانی .

بر حرف تأکید . انگیختیم ، فعل ماضی متکلم مع الغیر و در اینجا به معنای پیدا کردیم و بکار بردیم . و او حرف حال . فسون به ضم «ف» مخفف افسون به معنای سحر و حیل

مکر . براو، اضافه لامیه.

محصول بیت - حيله و تزويرهاى بسيارى بكار برديم، و حال آنكه هيچكدام فايده نداد پس حيله و مكر ما پيش او افسانه‌اى بيش نبود. يعنى يك امر زائدى شد.

مرا بدور لب دوست هست پيماني
كه بر زبان نبرم جز حديث پيمانه

بدور لب دوست - با حرف ظرف، اضافه‌ها لاميه. پيماني، يا، حرف وحدت يا تنكير. كه حرف بياني . نبرم، فعل نفى مضارع متكلم وحده.

محصول بيت - عهدى بسته‌ام كه در دور لب دوست، جز از سخن قدح چيزى بر زبان نرانم يعنى سخنى نگويم جز حرف پياله و پيمانه.

حديث مدرسه و خانقه مگوى كه باز
فتاد در سر حافظ هواى ميخانه

مگوى - خطاب عام. كه حرف تعليل. باز، در اینجا ادات تأكيد است و به معنای «دوباره» هم قابل تفسیر میباشد . در سر حافظ، در حرف صله، سر حافظ ، اضافه لامیه هواى ميخانه ، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

محصول بيت - بمن سخن از مدرسه و خانقاه مگو: درباره این چیزها با من حرف مزن زیرا باز بر سر حافظ سودا و آرزوی ميخانه افتاده است. پس وقت مدرسه و خانقاه نیست. از خطاب به غیبت التفات فرموده است.

وله ايضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

فزل چهار صد و هشتاد و چهارم

سحر گاهان که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه

سحر گاهان - جمع سحر گاه و الف و نون^۱ ادات جمع است اما در مقام مفرد بکار میرود چون سحر گاه و سحر که ، چنانکه بامدادان در مقام بامداد بکار میرود . مخمور شبانه، اضافه بیانی : حالت خماری که در اثر مستی شب دست میدهد «پس از زایل شدن مستی حاصل از باده نوشی در هنگام شب». مخمور، حال از برای فاعل فعل «گرفتم».

چغانه، لفظ مشترك است: یکی از آلات ساز را گویند که پولک هایی چون پولک های دایره دارد ، به کمانچه هم چغانه گویند چنانچه در قصیده^۲ شعره آمده
محصول بیت - هنگام سحر در حالی که هنوز از باده^۳ شبانه خمار بودم، همراه آهنگ چنگ و چغانه باده بدست گرفتم . مراد با سازیکه وقت سحر زده میشد باده نوشیدم

این بیت مرهون بیت آتی است.

نهادم عقل راره توشه از می
بشهر مستیش کردم روانه

عقل را، مفعول اول، توشه مفعول دوم فعل «نهادم» و از می، مفعول غیر صریحش

۱- سحر گاهان، رجوع شود به صفحه ۱۲۷ جلد اول

۲- قصیده شعره، راجع به موضوع و گوینده قصیده مذکور در منابع و ماخذی که در دسترس بود چیزی دیده نشد، شاید غلط چاپی رخ داده و حرفی از آن ساقط شده است. مترجم

ره توشه در اصل توشه ره بوده «با اضافه» با تقدیم و تأخیر ترکیب مزجی کردند .
یعنی آذوقه راه . به شهر مستیش کردم روانه ، با حرف صله و اضافه بیانیه و شین بر میگردد
به عقل تقدیرش : به شهر مستی کرده ش روانه . پس شین مفعول اول و روانه مفعول
دوم و به شهر مفعول غیر صریح فعل «کردم»

محصول بیت - وقت سحر : صبح سحر در حالیکه از باده شبانه خمار بودم ، با
آهنگ چنگ و چغانه باده خوردم و توشه راه عظم را از باده کردم : شراب را توشه
راه عظم کردم و به شهر مستی روانه اش کردم یعنی فرستادم . حاصل بیان بوسیله
باده مستش کردم ، زیرا کسیکه باده خورد مسلماً مست میشود :

خواجه مستی خود را در اول سحر بیان میکند .

مصراع دوم این بیت در دیوانها به صورتهای مختلف واقع شده ، اما من هم
این نسخه را اختیار کردم زیرا برای مبتدی این نسخه آسان است .

نگار میفروشم عشوۀ داد

که ایمن گشتم از مکر زمانه

نگار می فروش ، اضافه بیانی و یا لامیه . میم ضمیر ، در معنا به فعل «داد»
مقید است به تقدیر : دادم . که ، حرف تعلیل . ایمن ، به کسر همزه و میم ، به معنای
امین است در عربی . مکر زمانه ، اضافه لامیه .

محصول بیت - معنای این بیت مناسب بیت سابق است .

نگار میفروش ، یا نگاریکه مال میفروش است ، عشوۀ ای بمن داد : چنان دلم
را با یک فریب گول زد که از مکر زمانه امین گشتم . مراد : باده ای به من خوراند
و مست لایعظم کرد ، و از مکر دنیا فارغ و آزاد ساخت .

ز ساقی کمان ابرو شنیدم

که ای تیر سلامت را نشانه

محصول بیت - از ساقی کمان ابرویمان شنیدم ، بمن گفت : ای عاشقی که

هدف و نشانه تیر ملامت قرار گرفته‌ای.

نه بندی زان میان طرفی کمر وار

اگر خود را بینی در میانه

این بیت - در نسخه‌ها به دو وجه واقع گشته: نه بندی و به بینی، با تقدیم نون

نافیه و با . و بر عکسش یعنی بندی و نه بینی . با تقدیم با و نون

محصول بیت - نه بندی زان میان طرفی کمر وار : از میان جانان فایده‌ای

نمیری، چنانکه کمر بند را از آن بهره‌ای نیست.

معنای مجموعی بیت، اگر خود را بینی در میانه، یعنی برای خودت وجودی

قائل شوی و غروری داشته باشی. مراد: اگر خود بین باشی، از میان جانان، چون

کمر هیچگونه فایده نمی‌بینی. مقصود: همانطور که کمر را از میان جانان، فایده و

بهره‌ای عاید نمیشود، تو هم از آن بی بهره میمانی. یا خود بر عکس آنچه بیان شد

معنا شود :

اگر خود را بینی در میانه: غرورت را بکشی و وجودی نداشته باشی، حاصل

مطلب اگر خود بین نباشی، جانان نسبت به تو التفاتی ابراز میدارد، و بالاخره وصالش

را برایت میسر میکند. ولکل وجهه .

آنچه از ساقی کمان ابرو شنیده مضمون همین بیت است .

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند دست آشیانه

مراد از «دام» در اینجا «مکرو حيله» است. که ، حرف تعلیل مراد از «عنقا»

جانان میباشد.

محصول بیت - این بیت هم از ساقی شنیده شده : این دام را برو برای مرغ

دیگر بنه چونکه آشیانه عنقا بلند است . یعنی با این مکرو حيله نمیتوانی به وصال

جانان دست یابی ، چونکه او عالیجناب است و گول هر مکرو حيله را نمیخورد پس

این دام مکر را برای کسی غیر از جانان بنه که مقصودت دست دهد.

**ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه**

مراد از آب و گل ، وجود ساقی و مطرب است

محصول بیت - ندیم مصاحب مجلس است . مقصود از : مطرب و ساقی همه اوست یعنی همه عبارت از «جانان» است . پس خیال آب و گل ، یعنی وجود هر يك «ندیم و ساقی و مطرب» در طریق عشق بهانه است .

حاصل سخن وسیله تشخیص و تمییز ندیم و ساقی و مطرب از هم عناصر است والا در روح فرقی نیست بلکه فرق به اعتبار این اعراض میباشد . والله اعلم .

**بده کشتی می تا خوش بر آئیم
ازین دریای ناپیدا کرانه**

مراد از کشتی می - قدح است . تا ، حرف تعلیل . بر آئیم ، بیرون آئیم . مراد از دریای «ناپیدا کرانه» دریای غم است .

محصول بیت - کشتی باده را بده تا که ازین دریای بی انتها باسانی بیرون آئیم . یعنی باده بده که مست شویم و از غم بی حد عالم خلاصی یابیم .

**که بندد طرف حسن از وصل شاهی
که با خود عشق بازد جاودانه**

که - اسم است : چه کسی . طرف حسن ، اضافه بیانی ، وصل شاه ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . با حرف صله . عشق بازد : محبوب دوستی کند . جاودانه : ابدی .

محصول بیت - که بندد طرف حسن از وصل شاهی : که میتواند از وصل پادشاهی برخوردار گردد .

معنای مجموعی بیت : کسیکه دایم با خودش عشق بازی کند یعنی خودش را دوست بدارد پس به عشق جانان بزرگوار محتاج نیست ، بنابراین چنین شخص از وصل جانان فایده نمیرد . از وصل جانان بی بهره میماند .

وجود ما معمائیست حافظ
که تحقیقش فسون است وفسانه

معصول بیت - ای حافظ وجود ما معمائی است که تحقیق آن معما افسانه است . یعنی فانی است و بقا ندارد . مراد : وجود باقی ذات خداوند است ، وجود ما چون ظل زائل میباشد که هیچ اعتبار ندارد ، پس به حق میگوید که وجود ما فسون وفسانه است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات ،فاعیل فاعلن

فزل چهارصد و هشتاد و پنجم

از من جدا مشو که توام نور دیده
آرام جان و مونس قلب رمیده

که - حرف تعلیل. آرام جان ، اضافه لامیه. رمیده از رمیدن : فرار توأم با

ترس .

محصول بیت - ای جانان از من جدا مشو که نور دیده‌ام هستی ، و همچنین سبب آرامش و راحت جان و مونس قلب رمیده‌ام توای . حاصل مطلب از من جدا مشو خیلی احتیاج به تودارم.

تمام نسخه‌ها بهمین طرز بود که نوشته‌شد، اما قیاس این بوده که کلمه «آرام» به «نور دیده» عطف شود فتأمل.

از چشم زخم خلق مبادت گزند از آنک
در دلبری بغایت خوبی رسیده

چشم زخم خلق - اضافه لامیه . نظر خوردن را چشم زخم گویند. مبادت : تا در معنا به کلمه گزند مقید است .

دلبری و خوبی ، یا در هر دو مصدریه است. بغایت خوبی ، با حرف صله و اضافه لامیه . همزه واقع در قافیه حرف توصل و یا ضمیر خطاب است.

محصول بیت - از چشم زخم مردم گزندت مرصاد: از نظر خوردن مصون بمانی چونکه در دلبری به نهایت زیبایی رسیده‌ای. حاصل سخن، تو بغایت زیبایی خداوند تعالی

از چشم بد حفظت کند .

از دامن تو دست ندارند عاشقان
پیراهن صبوری ایشان دریده

دست ندارند - دست نمیکشند. پیراهن صبوری ایشان ، اضافه بیانیه و لامیه صبوری، یا وحدت راست .

محمول بیت - عاشقان از دامن تو دست بر نمیدارند. زیرا که پیراهن صبوری آنان را تو دریده‌ای . مراد : با عشق و محبت خود عاشقان را بی صبر و قرار کرده‌ای همین است که ترک نمیکند.

دل بدمدارهان که رسی هم بروز وصل
شبهها چو زهر فرقت جانان چشیده

هان - در این قبیل جاها ادات تنبیه است. که، حرف تعلیل .

بروز وصل، با حرف جمله و اضافه لامیه. زهر فرقت جانان، اضافه بیانیه و لامیه. چشیده، یعنی خورده‌ای و از مزه‌اش خبر داری.

محمول بیت - آگاه شو و مضطرب خاطر مباش، زیرا بالاخره به روز وصل میرسی، چونکه شبهها زهر جدایی و هجران جانان را چشیده‌ای. « کسبیکه رنج و تلخی فراق را صبر کند حتماً بدوصال میرسد » زیرا کسبیکه بیمار شود، غمخواری اش کنند .

منعم مکن ز عشقوی ای مفتی زمان
معذور دارم که تو او را ندیده

محمول بیت - ای مفتی وقت مرا از عشق و محبت آن جانان منع مکن : به من مگو که : عشق آن جانان را ترک کن، و هر چه در این مورد بگویی معذورت میدارم چونکه تو آن جانان را ندیده‌ای، و اگر میدیدی ز عشقش منعم نمیکردی ، بلکه خودت هم عاشقش میگشتی.

این سرزنش که کرد ترا دوست حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده

محمول بیت - ای حافظ این تو بیخی که یار ترا کرد عبث و بیهوده نیست

مگر پایت را از گلیم خویش بیشتر دراز کرده‌ای؟ یعنی از حد و مقدار خود تجاوز کرده‌ای که تو بیخست کرد.

در بعضی از نسخه‌ها، بجای «دوست» «دوش» واقع شده، پس باین تقدیر فاعل فعل «کرد» «مفتی‌زمان» میشود الله اعلم.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

فزل چهارصد و هشتاد و هشتم

ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
مانند چشم مست چشم جهان ندیده

ای - حرف ندا و منادی محذوف : ای جانان. فروغ رویت ، اضافه لامیه :
ضیاء و نور رویت چراغ دیده، اضافه بیانی. مانند چشم، اسم فاعل به مفعولش اضافه
گشته . چشم مست، اضافه بیانی. چشم جهان، اضافه لامیه «مجازاً» تقدیرش چشم اهل
جهان است.

ندیده، نون حرف نفی و دیده نوعی از ماضی : دیده است ، ندیده : ندیده
است . چشم جهان مبتدای مؤخر و مانند خبر مقدم .

محصول بیت - نور و فروغ رویت سبب روشنی چراغ چشم ماست : روشنی و
نور چشم ما از فروغ روی توست، چنانکه ماه از خورشید مستنیر میشود. حاصل
ای جانان بینائی چشم را سبب توئی . و نظیر و مشابه چشمان خمارت را چشم مردم
دنیا ندیده است . مراد: تویی مانند ای . مصراع دوم بدل مصراع اول است .

همچون تو نازنینی سرتا پیا لطافت

گیتی نشان نداده ایزد نیافریده

نازنینی - یا وحدت راست . سرتاپا : سراپا . گیتی ، به کسر کاف عجمی :
جهان. ایزد، به کسر «همزه و زاء» : خدا .

محصول بیت - نازنینی سراپا لطیف چون تو، دنیا نشان نداده و خدا خلق

نکرده است. مراد: وجود لطیف و شریفی چون تونه در دنیا دیده شده و نه خداوند آفریده است.

بر قصد خون عشاق ابرو و چشم مست
گاه این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده

قصد خون - مصدر به مفعولش اضافه شده. خون عشاق، اضافه لامیه. چشم

مست، اضافه بیانی

محصول بیت - ابروان و چشمان خمارت به قصد ریختن خون عاشقان در

کمین اند: چشم مست، کمین کرده یعنی دام نهاده و ابروانت کمان کشیده اند. خلاصه برای کشتن عشاق گاهی این کمین میکند و گاهی آن کمان میکشد.

در این بیت شاعر لف و نشر و صنعت اشتقاق رعایت کرده است

تاکی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل
از زخم تیر چرخ در خاک و خون طپیده

تا - از برای انتهای غایت است. کی: چه وقت، مؤدای هر دو «تا چند» است

چون «الی و متی» در عربی. کبوتر دل، اضافه بیانی. مرغ نیم بسمل، هکذا. نیم

بسمل: مرغی که بطور کامل سر بریده نشده و هنوز نیمه جان است. چون مرغ نیم

بسمل، مرهون مصراع دوم. زخم تیر چرخ، هر دو اضافه لامیه. کمانی که زهش کشیده

شود دوسرش چون چنبر در یکجا جمع میشود به چنین کمان چرخ گویند. طپیده،

در اینجا: آلوده و آغشته است.

محصول بیت - کبوتر دل تاکی چون مرغ نیمه کشته از زخم کمان ابرویت

در خاک و خون به غلطد: آغشته و آلوده خاک و خون گردد. مراد: کبوتر دلم تا

چند از تیر ابروانت زخمی شود و در خاک و خون چون مرغ نیم بسمل پربزند.

از سوز سینه هر دم دودم بسر بر آید
چون عود چند باشم در آتش آرمیده

دودم - میم در معنا «به سر» مقید است به تقدیر «به سرم» بسر بر آید: اینجا بسر م

میزند. عود، در لغت به هر درختی گفته میشود، اما نوعی درخت است که فقط از جانب هندوستان میاورند و از بخورش استفاده میشود یعنی اسباب و غیره را با دود درخت مذکور معطر میکنند و بآن هم عود گویند در این بیت مراد همین نوعش است.

آرمیده، در اینجا یعنی ثابت و برقرار: همیشه و مقید است به باشم به تقدیر: آرمیده باشم همانطور که در بیت سابق کلمه «طپیده» به باشد مقید است. **محصول بیت** - از سوز دلم هر آن چون عود دود از سرم درمیاید، تا کی در آتش مستقر باشم: تا کی دائم در میان آتش باشم. خلاصه تا چند چون عود قماری پیوسته در آتش بسوزم.

خواجه از فراق جانان شکایت میکند.

گر ز انکه رام گردد بخت رمیده با من

هم زان دهن بر آرم کام دل رمیده

گرزانکه - اگر چنانکه رام گردد: مطیع و منقاد شود. گردد، به فتح کاف عجمی: شود یا میشود، یعنی در واقع به معنای صیرورت است از مصدر گردیدن مشتق شده که در اصل: چرخیدن است چنانکه سابق بر این در باره اش مفصل سخن رفته است. بخت رمیده، اضافه بیانیه. با من، با حرف صله. بر آرم: در اینجا تحصیل میکنم یعنی میگیرم. کام دل رمیده، اضافه لامیه و بیانیه. کام مفعول صریح فعل «بر آرم» رمیده اینجا: وحشی.

محصول بیت - بخت و اقبال رمیده ام اگر مطیع و منقادم گردد: بختم اگر بمن یاری کند از دهان جانان کام دل وحشی ام را میگیرم، یعنی از دهان جانان مراد دل مرا میستانم.

میلی اگر ندارد با عارض تو ابرو

پیوسته از چه باشد چون قدم خمیده

میلی - یا حرف تنکیر. با عارض تو، با حرف صله و اضافه لامیه. ابرو، فاعل

فعل «ندارد». خمیده: منحنی.

محصول بیت - ابروانت اگر میل به عارضت ندارند : نسبت به صورتت تمایلی ندارند، پس چر اپیوسته مانند قد من خمیده اند یعنی بجانب صورتت انحنا پیدا کرده اند. حاصل : نوک ابرویت بطرف صورتت برگشته است .

گر بر لبم نهی لب یابم حیات باقی
آن دم که جان شیرین باشد بلب رسیده

محصول بیت - اگر آن دم که جان شیرینم بلب میرسد، تولبت را بر لب من بگذاری ، حیات ابدی مییابم : در آن حالت نزعم اگر لب بر لب من نهی حیات جاویدان یابم.

تا کی فرو گذاری چون زلف خود دلم را
سرگشته و پریشان ای نور هر دو دیده

فرو گذاری ، اینجا یعنی ترك میکنی و مرهون مصرع دوم.

محصول بیت - ای نور دید گانم ، تا کی دلم را چون زلفانت سرگشته و پریشان خواهی کرد : دلم را رعایت نمیکنی، و درباره اش اهمال روا میداری یعنی نسبت به دلم مرحمت و شفقتی اظهار نمیکنی .

در معنای مصرع اول: تا کی چون زلفت دلم را آشفته میکنی، این مفسر معنای بیت را خیلی پایین آورده .

یکی دیگر گفته است : تا کی زلفت را به پایین رها میکنی چون دل من، اینکه دیگر معنای شعر را خیلی خیلی تنزل داده است .

در پای خار هجران افتاده در کشاکش
وز گلشن وصال هرگز گلی نچیده

جایز است پای خار مضاف بر هجران باشد، پس در اینصورت مراد از «پای» «بن و ته» است یعنی در بن خار هجران «در منتهای محنت هجران» و جایز است ، خار هجران مبتدای مؤخر و در پای خبر مقدم باشد، پس میتوان گفت : خار هجران در پای دلم .

افتاده، فاعلش «دل» است. «دل تنگ کور در بیت قبلی». در، حرف صله. کشاکش: گیرودار و کشمکش. گلشن وصال، اضافه بیانی.

محمول بیت - دلم از شدت رنج و محنت هجران در کشاکش است. مراد: به اضطراب هجران گرفتار شده و هرگز از گلشن وصال گلی نچیده است. یعنی تا کنون هرگز از وصلت متمتع نگشته و دائماً رنج هجران و فراق کشیده است.

سارابضاعت اینست گرد در مذاقت افتد

در های شعر حافظ بنویس در جریده

بضاعت - سرمایه. درهای شعر حافظ، اضافه بیانیه و لامیه. جمله: گرد در مذاقت افتد، مرهون مصراع دوم.

جریده، جنگ زیبایی است که شیرازه ندارد بلکه از دو جانبش قابل خواندن میباشد.

محمول بیت - سرمایه ما این شعر آبدار است، اگر به مذاقت سازگار است یعنی ذوق داری جواهر شعر حافظ را در جریده بنویس.

حاصل سخن، سرمایه ما نظم کلام است، اگر خوشت میاید درهای شعر حافظ را در مجموعه خودت بنویس و از بر کن.

خواجه از متکلم به غایب التفات فرموده.

گردست من نگیری با خواجه باز گویم

کز عاشقان مسکین دل برده بدیده

محمول بیت - گردست من نگیری. اگر معین و ظهیر من نباشی، بدو وزیر اعظم شکایت میکنم که با چشمان فتانت دل عاشقان بیچاره را ربوده ای. مقصود: دلشان را برده ای.

این غزل در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد. لیکن چون شارحان نوشته اند، ما هم بدان سبب به تقلید آنان نوشتیم اگر چه به کلام خواجه شباهت ندارد.

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

فزل چهار صد و هشتاد و هفتم

عیدست و موسم گل ساقی بیار باد
هنگام گل که دیده بی می قدح نهاده

محصول بیت - ای ساقی باده بیار که عید است و زمان گل ، چون در فصل
گل که دیده قدح بی می باشد، مراد: در موسم گل که دیده که جام خالی از باده باشد؟

زین زهد و پارسائی بگرفت خاطر من
ساقی بده شرابی تا دل شود گشاده

بگرفت - اینجا یعنی زده شد . شرابی، یا حرف تنکیر، تا حرف تعلیل .

محصول بیت - از این زهد و پارسائی دلم بگرفت ، یعنی متنفر شدم ای ساقی
شراب بده تا دل من باز شود. گشایش خاطر پیدا کنیم .

صوفی که دی نصیحت میکرد عاشقان را
امروز دیدمش مست تقوی بباد داده

محصول بیت - صوفی که دیروز به عاشقان نصیحت میکرد ، امروز مست

دیدمش : امروز دیدم تقوی را بباد داده یعنی فاسق گشته .

این يك دو روز دیگر گل را غنیمتی دان
گر عاشقی طرب جوی با ساقیان ساده

غنیمتی - یا حرف تنکیر . عاشقی یا ضمیر خطاب . جوی فعل امر مخاطب :

بخواه . طرب، مفعول مقدم فعل «جو»

محصول بیت - این يك دو روز که از فصل گل باقی مانده غنیمت بدان: اگر واقعاً عاشقی با ساقیان ساده رو باده بنوش و خوش باش. مراد: فصل گل را رایگان از دست مده، بلکه با ساقیان ساده رو باده بنوش و خوش بگذران.

گل رفت ای حریفان غافل چرانشینید

بی بانگ رود و چنگ و بی یار و جام باده

رود - در این بیت به معنای «زه» ساز می باشد.

محصول بیت - ای یاران فصل گل تمام شد، پس چرا غافل نشسته‌اید: چرا زه ساز بی آواز است و شما بدون یار و بی جام باده هستید. مقصود موسم گل تمام شد، چرا وقتتان را با غفلت میگذرانید. یعنی چرا بی ساز و آواز، و بی یار و باده نشسته‌اید.

در مجلس صبحی دانی چه خوش نماید

عکس عذار ساقی در جام می فتاده

دانی - فعل مضارع مفرد مخاطب، متضمن استفهام

عکس عذار ساقی، هر دو اضافه لامیه

محصول بیت - در مجلس صبحی، میدانی چقدر زیبا دیده میشود عکس روی ساقی که در جام باده افتاده باشد. یعنی بسیار لطیف مینماید.

مطرب چو پرده سازد شاید اگر بخواند

از طرز شعر حافظ در بزم شاهزاده

مراد از پرده، آهنگ و نوای ساز است، جمله شاید اگر بخواند، مرهون مصراع دوم. طرز: اسلوب و قاعده.

مراد از شاهزاده، پسر سلطان منصور است که در قصیده: جوزا سحر، ذکرش

گذشت.

محصول بیت - مطرب وقتی آهنگی میزند، خیلی بجاست که در مجلس

شاهزاده به طرز شعر حافظ چیزی بخواند.

مراد : شعری به طرز و سبک شعر حافظ که عاشقانه و سوزناک باشد -
بخواند .

مقصودش اینست که شعر حافظ را بخواند.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن فعلاتن مفاعن فعلات

فزل چهارصد و هشتاد و هشتم

نصیب من چو خرابات کرده است الله
درین میانہ بگو زاهد مرا چه گناه

محصول بیت - چون حق تعالی باده نوشی را نصیب و قسمت من کرده است،
پس ای زاهد بگو ببینم من چه تقصیر دارم : گناه من چیست .

مراد : در روز اول سر نوشت و مقدرات من این بوده که باده نوش باشم : باده
نوشی قسمت من بوده پس من چه گناه دارم که باده میخورم .

کسی که در ازلش جام می نصیب افتاد
چرا بعشر کنند این گناه ازو درخواه

کسی - یا حرف وحدت . ازلش ، شین «ضمیر» در معنا به نصیب مربوط است.
درخواه : طلب

محصول بیت - کسیکه در روز ازل باده نوشی مقدرش شده ، پس چرا روز
حشر این گناه را از او بازخواست میکنند: وقتی امری و مصلحتی در ازل مقدر و معین
شده باشد، بنده در آن خصوص چه گناهی دارد که مورد عتاب و خطاب قرار گیرد .

بگو بصوفی سالوس خرقة پوش دورو
که کرده دست درازی و آستین کوتاه

بگو - خطاب عام. به صوفی سالوس خرقة پوش دورو . با حرف صله و اضافه

بیانی. که ، حرف رابط صفت . دست دراز، صفت مرکب ، یا حرف مصدری و مفعول فعل «کرده» . واو حرف عطف . آستین معطوف به دست ، تقدیرش : و آستین کوتاه کرده است .

محصول بیت - به صوفی دورو و ریاکار و خرقة پوش بگو : آن صوفی که ریاکار است جمله «دست درازی و آستین کوتاه» کنایه از ریاکاری است. خلاصه به آن صوفی که این دو کار را کرده است بگو.
مقول قول مضمون بیت آتی است .

تو خرقة را ز برای ریا همی پوشی
که تا بزرق بری بندگان حق از راه

که - حرف بیا . تا حرف تعلیل . بزرق، با حرف سبب. بری ، فعل مضارع مفرد مخاطب از راه بری ، به عربی اضلال است . بندگان ، مفعول صریح و بزرق مفعول غیر صریح فعل «بری» «از راه» اینهم غیر صریح است .

محصول بیت - ای صوفی، تو خرقة را برای تظاهر و ریا میپوشی که بندگان خدا را گمراه کنی، یعنی بخاطر اضلال بندگان خدا خرقة ریا میپوشی، بلکه بگمان فاسد خود قصد داری خدا را هم گول بزنی.

غلام همت رندان بی سر و پایم
که هر دو کون نیرزد به پیش شان يك گاه

غلام همت رندان بی سر - اضافه لامیه و بیانیه . بی سر و پا : یعنی آدم لاقید و بی پروا و لاابالی . که - حرف تعلیل ، نیرزد. فعل نفی مضارع، مفرد غایب: ارزش ندارد . به ، حرف ظرف. پیش شان، اضافه لامیه ، شین «ضمیر» غایب ، الف و نون ادات جمع . ضمایر با الف و نون جمع بسته میشود. مثلاً پیش شان و پیش تان، گویند، و همیشه ما قبل ضمایر مفتوح است ، مگر به ضرورت وزن در بعضی موارد ساکن خوانده میشود . چنانکه حضرت مولانا جامی در سبحة الابرار هر دو را در یکجا جمع کرده است .

بیت : عشق بحر از دلشان سر برزد و آتش شوق بجانشان در زد
محصول بیت - غلام همت رندان لا ابالی و بی سرو پایم ، که دو عالم در پیششان
 به يك پر گاه نمی ارزد، مراد از کمال استغنا برای دو جهان يك پر گاه ارزش قائل نیستند.
مراد من ز خرابات چونکه شد حاصل
دلم ز مدرسه و خانقاه گشت سیاه

محصول بیت - چون مرادم از میخانه حاصل شد، دیگر دلم از مدرسه و خانقاه
 زده شده یعنی دلم سرد شد. و از مدرسه و خانقاه بیزار گشتم.

برو گدای در هر گدا مشو حافظ

مراد خویش نیابی مگر بشی لله

گدا - کسی را گویند که از روی نیاز چیزی بخواهد . یعنی فقیر .

محصول بیت - ای حافظ برو و گدای در هر فقیر مشو، یعنی محتاج کسی
 مباش که او خودش هم محتاج است: محتاج محتاج مباش زیرا بمرادت نمی رسی مگر
 باشی لله . مقصود : مرادت را از اغنیای معانی یابی نه از کسانی که از معانی خالی
 و عریان هستند. یعنی اگر وصول الی الله را طالبی، از واصل شدگان بخواه که فیض
 یابی. اصل شی لله «شیأ لله» میباشد، و مفعول يك فعل مقدر است. مراد: «اعطني واحسن
 لی شیأ» است پس در اثر کثرت استعمال عامل متروک و مهجور گشته است .

وله ايضاً

فزل چهار صد و هشتاد و نهم

وصال او ز عمر جاودان به

خداوندا مرا آن ده که آن به

محصول بیت - وصال جانان از حیات جاودان بهتر است، یعنی از عمر باقی بهتر است یارب بمن آنچه بهترین است بده : وصال جانان را نصیب کن که از عمر بهتر است یا خود : یارب به من آن چیزی که از همه چیز بهتر است بده ، یعنی وصال جانان و عمر ابدی هر کدام از این دو که بهتر است به من مرحمت کن.

بشمشیرم زد و با کس نگفتم

که راز دوست از دشمن نهان به

محصول بیت - مرا با شمشیر زد ، اما من به کسی نگفتم . چونکه سر دوست بهتر است که از دشمن مخفی بماند . مراد : مکتوم ماندن و فاش نگشتن راز جانان خوب است.

دلادائم گدای کوی او باش

بحکم آن که دولت جاودان به

محصول بیت - ای دل همیشه گدای محله جانان باش ، به دلیل آنکه دولت ابدی یافتن خیلی بهتر از همه چیز است . یعنی گدائی کوی جانان خود دولت جاویدان است .

بحکم آنکه : به سبب آنکه

ص ۲۰۱ جلد سوم شرح

بخلدم دعوت ای زاهد مفرما
که این سیب ذقن زان بوستان به

محصول بیت - ای زاهد، مرا به بهشت دعوت مفرما . زیرا سیب زرخ جانان
از آن باغ جنت بهتر است . یعنی از نسیه باغ بهشت نقد وصال جانان بهتر است .
ذقن و زرخ - هر دو بیک معناست.

بداغ بندگی مردن درین در
بجان او که از ملک جهان به

محصول بیت - در این در با داغ بندگی مردن، بجان جانان ، بهتر از پادشاهی
جهان است

ملک، به ضم میم و سکون لام ، به معنای مملکت و پادشاهی است:

گلی کن پایمال سرو ماشد
بود خاکش ز خون ارغوان به

در لغت. گل مطلق زهر است . اما در اینجا مراد گل سرخ است و مقصود از
«سرو» جانان میباشد.

محصول بیت - گلی که لگد مال سرو ما باشد : یعنی جانان آن را زیر پایش
بمالد، با اصطلاح لگد مالش کند ، خاک آن از خون ارغوان بهتر است. اسناد بهتری
نسبت به خون مجازی است لیکن مراد نفس ارغوان است .

خدا را از طبیب من پرسید
که آخر کی شود این ناتوان به

خدا را - را ، ادات تخصیصی . پرسید : با حرف تا کید، فعل امر مخاطب :
سؤال کنید. که ، حرف بیانی . آخر ، ادات تا کید. کی : چه وقت.

محصول بیت - برای رضای خدا از طبیب من سؤال کنید که این بیمار کی
خوب میشود : چه وقت از مرض خلاص میگردد. حاصل اینکه کی از مرض عشق
شفا مییابد. مراد: از طبیب جانانش است .

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به

جوانا - منادی : ای جوان. متاب، فعل نهی مخاطب یعنی اعراض مکن. سر، مفعول صریح از پند، مفعول غیر صریح فعل «متاب».

که ، حرف تعلیل . رأی، مهموز العین معتل اللام به فتح «را» و سکون همزه یعنی فکر در عربی با تلین همزه هم جایز است مانند «رأس» ، اما عجم دائماً تلین میکند. رأی پیر، اضافه لامیه.

رای پیر ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا . از بخت، متعلق به کلمه «به». بخت جوان ، بخت مضاف : اضافه بیانیه یا لامیه یعنی طالع بلند و خوب و مساعد یا بخت شخص جوان .

محصول بیت - ای جوان از نصیحت پیران سر متاب یعنی اعراض مکن . زیرا فکر و تدبیر پیر از بخت جوان و یا از طالع و اقبال آدم جوان بهتر است . مراد پند پیر از بخت خوش و بلند بهتر است .

حاصل بیان : با پند پیران منتصح شدن بهتر از اعتماد به طالع خویش است .

شبی میگفت چشم کس ندیدست

ز مروارید گوشم در جهان به

مروارید - به ضم «میم» و سکون «را» مضاف : اضافه لامیه

محصول بیت - جانان شبی میگفت که : در دنیا مرواریدی چون مروارید

گوش من کسی ندیده است . مقصود: مروارید من در عالم بی نظیر است . پس خواجه میفرماید که :

سخن اندر دهان دوست گوهر

و لیکن گفته حافظ از آن به

مراد از دوست ، فاعل میگفت یعنی جانان است :

گوهر، اصلش : گوهرست میباشد به ضرورت وزن تخفیف داده شده . گفته

حافظ ، اضافه لامیه ، مقصود بمقول حافظ است . یعنی نظم شریفش . از آن : به
 مروارید جانان اشاره است .

محمصول بیت - در دهان دوست «جانان» سخن گوهر است . چونکه جانان
 مروارید گوشم گفته بود . پس به فحوای کلام باید گفت سخن یار در باره گوهر است . اما
 نظم حافظ بهتر از مرواریدی است که جانان تعریفش کرد چونکه الی یوم القيامة
 باقی است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهار صد و نودم

ای دل بکوی دوست گذاری نکرده
فرصت زدست داده و کاری نکرده

این غزل را عیناً با تبدیل ردیف در حرف «یا» آورده‌اند، با این مطلع
بیت : ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی فرصت زد دست داده و کاری نمیکنی
در کلیه دیوانهای موجود در نزدمان ، غزل مذکور همانطور که اشاره شده
جزو حرف «یا» قید شده است و در هیچکدام جزو حرف «ها» دیده نشد ، مگر در
شرح آقای سروری پس انشاءالله شرحش را ضمن ردیف «یا» با ردیف «نمیکنی» (با
هر دو ردیف) توضیح خواهیم داد.

در حرف لام و الف هم غزلی آمده است، آن را هم در دیوانها در پایان حرف
الف ذکر کرده‌اند. بنابراین جزو ردیف الف شرحش گذشته است .

وله ایضاً حرف الباء

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و نود و یکم

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی

ساقی - منادی. که ، حرف بیان. قدح لاله ، اضافه بیانی. طامات ، عادات و کارهای بی پایه صوفیه را گویند. تا، اینجا به معنای «الی» میباشد خرافات ، به ضم «خا» : قصه‌ها و حکایاتی که شبها تعریف میشود، در این بیت مراد همین معناست و یک معنای دیگر هم دارد که سابقاً در قافیۀ میم ذکرش گذشت . چنانکه در بیت :

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم
گفته است .

محمول بیت - ای ساقی بیا که قدح لاله از باده پر شده است ، یعنی فصل بهار فرا رسیده . قرمزی لاله را به قدح شیشه‌ای پر از شراب تشبیه کرده اند .

میگوید : رسوم و عادات صوفیه تا کی و افسانه‌ها و قصه‌های شبانه تا کی. یعنی با چیزها و کارهای بی اساس که احتمال وقوعشان کم است تا کی عمرت را میگذرانی. پس باده بیار که از عشق و محبت صحبت کنیم .

بگذر ز سمر و ناز که دیدست روزگار

چین قبای قیصر و ترک سلاه کی

بگذر - خطاب عام و یا به ساقی مذکور خطاب میشود .

که ، حرف تعلیل . دیدست ، در اصل دیده است میباشد چنانکه مکرر این

مطلب را گفته است. روزگار ، فاعل فعل دیده است.

چین قبای قیصر ، هر دو اضافه لامیه و چین ، مفعول دیدست ، ترك كلاه کی ، اضافه‌ها لامیه. قیصر ، لقب پادشاهان روم است یعنی اصطلاح است و کی ، نام پادشاه بزرگی است.

محصول بیت - از کبر و ناز بگذر : کبر و ناز را ترك کن ، زیرا روزگار چین قبای قیصر و ترك كلاه شاهی چون کی را دیده است. مراد این دنیا عجز و عجزه ایست که پادشاهان زیاد دیده است . حاصل عجز و عجزه ای است که داماد های بسیار بخود دیده است .

هشیار شو که مرغ چمن مست گشته‌هان
بیدار شو که خواب عدم در پیست هی

هی - غافل مشو.

محصول بیت - خطاب به مخاطب سابق میفرماید : هشیار شو یعنی بیدار باش ، زیرا مرغ چمن یعنی بلبل با عشق گل مست گشت . پس از خواب غفلت بیدار شو و آگاه باش که خواب عدم در پی است .

مراد: بلبل که يك حیوان بیش نیست اما از عشق و محبت بی بهره نیست همین است که با شراب عشق گل مست گشته است . بنا بر این آگاه باش که توهم باید از باده عشق مست شوی ، و همچنین غافل مشو که خواب عدم ما را خواهد گرفت ، پس چون حیوانات عمرت را به غفلت مگذران ، بلکه مانند بلبل با عشق جانان صرف کن.

خوش ناز گانه میچمی ای شاخ نو بهار
کاشفتگی مبادت از آسیب باد دی

میچمی - فعل مضارع مفرد مخاطب . شاخ نو بهار ، اضافه لامیه . که ، حرف رابط دعا . آشفته : پریشان . آشفته‌گی : های رسمی به گاف بدل شده به خاطر یا مصدری . مبادت ، تا ضمیر ، خطاب به شاخ نو بهار .

آسیب، در لغت به معنای : در قرب^۱ و جنب است اما در این قبیل جاها مراد از آن اضطراب و مشقت میباشد. باد دی، اضافه لامیه. در تاریخ جلالی دی نام ماه اول زمستان است، اما در اینجا مراد زمستان میباشد،

محصول بیت - ای شاخ نوبهار «ای جانان» خیلی با ناز و آرام راه میروی. خداوند ترا از پریشانی باد تند زمستان حفظ کند. در اینجا تخصیص به باد دی باعتبار شاخ است، که مراد جانان میباشد، والا دعا برای سلامتی جانان باید برای همه وقت باشد.

**بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکروی**

مهر چرخ - اضافه لامیه مراد محبت چرخ است. ای، حرف ندا نهادی محذوف. مراد: ای یار است. وای، در فارسی و عربی به معنای «ویل» میباشد که به معنای عذاب جهنم است. که، حرف رابط صفت. ایمن، به کسر همزه و میم به معنای «امین» است. مکروی، اضافه لامیه. وی، به فتح و اوضمیر غایب چون او

محصول بیت - بر سازگاری و مساعدت و همچنین برگردش چرخ اعتماد نیست. پس ای یاران وای بر کسی که از مکر چرخ امین باشد.

**فردا شراب کوثر و حور از برای ماست
و امروز نیز ساقی مهر و جام می**

محصول بیت - فردا در بهشت شراب کوثر و حور از برای ماست. امروز نیز ساقی زیبا و جام شراب برای ما و در اختیار ماست. مراد: ذوق و صفای دنیا و آخرت برای مومنین است، حاصل سخن همه اینها حق مومنین است.

۱- مرحوم سودی در معنای آسیب کلمه ترکی «یانباش» آورده که به معنای: در قرب و نزد و جنب و کنار میباشد. اما در فرهنگهای فارسی آسیب به معنای: صدمه، رنج، درد، مشقت و مصیبت آمده. مترجم

باد صبا ز عهد صبا یاد میدهد
جان دارویی که غم ببرد در ده ای صبی

عهد - در اینجا به معنای زمان است . صبا ، به کسر صاد از صبوت میاید به معنای میل اما در این قبیل موارد زمان بچگی مراد است یعنی دوران طراوت و تازگی .
جان دارو : علاج جان و دراصل داروی جان بوده «به حالت اضافه» پس با تقدیم و تأخیر تر کیب مزجی کرده اند . یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت .
صبی ، به ضم صاد و فتح با مصغر صبی است : کودکی

محصول بیت - باد صبا از زمان صبا یاد میدهد : دوران طراوت را به خاطر میاورد . خلاصه فصل تازه بهار است . پس ای جوان نارس جان دارویی که غم و غصه را میبرد بده . یعنی باده بده بخوریم که غم و غصه مان را زایل کند .

حشمت مهین و سلطنت گل که گسترد
فراش باد هر ورقش را بزیرپی

به تقدیر کلام : حشمت و سلطنت گل مهین ، میباشد . که ، حرف تعلیل .
گسترد ، فعل مضارع مفرد غایب . در بعضی نسخه ها بجای گسترد «بسپرد» واقع شده ، به کسر و ضم «با» لغت است در اینجا مراد از سپردن به زیرپی یعنی میریزد .
برای تعبیر به هر دو وجه قرینه وجود دارد فتأمل .

فراش باد صبا ، اضافه بیانی . هر ورقش ، شین «ضمیر» بر میگردد به گل . را ، ادات مفعول . بزیرپی ، با حرف صله و اضافه لامیه . پی ، مخفف «پا» ست .
محصول بیت - به حشمت و سلطنت گل نگاه مکن که فراش باد هر برگ آن را در زیر پا میگسترد ، یا به زیر پا میریزد . مراد : به لطافت و صفای ظاهر گل توجه نکن که سریع الزوال است .

در ده بیاد حاتم طی جام یک منی
تا نسامه سیاه بخیلان کنیم طی

درده - در حرف تأکید . وده ، به کسر دال فعل امر مفرد مخاطب . یک منی ،

سابقاً باین مطلب اشاره کردم که منی در اصل «منا» بوده با الف ، عجم در این کلمه تصرف نموده «منی» گفته است چنانکه به عیسا «عیسی» و به موسا «موسی» گفته اند . خلاصه جام يك منی ، قدحی را گویند که ظرفیت دومن شراب را داشته باشد . تا ، حرف تعلیل . نامه سیاه بخیلان ، اضافه بیانی و لامیه . نامه سیاه ، از دفتر اعمال سیات کنایه است .

بخیلان ، در این بیت به معنای خسیسان میباشد . نامه ، مفعول اول فعل «کنیم» و طی مفعول دومش . طی کنیم یعنی برچینیم .

محمصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : به یاد حاتم طی جام بك منی بده ، یعنی قدحی بده که محتوی دومن شراب باشد ، تا دفتر سیاه بخیلان و خسیسان را برچینیم . مراد : بآنان عرض حاجت نکنیم ، یعنی بآن مجرمین احتیاج نداشته باشیم .

در معنای مصراع اول . به یاد حاتم طی قدح يك منی بده . و یکی دیگر گفته است : به شوق حاتم طی جام يك منی بده . این مفسرین حق معنا را ادا نکرده اند .

آن می که داد رنگ لطافت بار غوان

بیرون فکند لطف مزاج از رخس بخوی

که - حرف رابط صفت . بارغوان ، با حرف صله . آن می ، مبتدا بیرون فکند خبر مبتدا . لطف مزاج ، اضافه لامیه و فاعل فعل «فکند» . رنگ و لطافت ، مفعول . رخس ، شین «ضمیر» بر میگردد به ارغوان . بخوی ، با حرف مصاحبت . خوی ، با واو رسمی یعنی عرق .

محمصول بیت - آن می که بارغوان رنگ و لطافت بخشید ، آنگاه با لطف مزاج خود آن رنگ و لطافت را با عرق بیرون فکند ، یعنی ظاهر ساخت .

مراد : آن رنگ و لطافتی که ارغوان دارد ، در اثر لطف مزاج باده ای است که خورده است و با عرق آشکار شده است . الحاصل رنگ و لطافت ارغوان اثر

باده ایست که خورده و بوسیله عرق در رخس ظاهر شده است .
 مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان
 استاده است سرو و کمر بسته است نی

مسند - تکیه گاه است . بباغ ، با حرف صله ، بر ، فعل امر مفرد مخاطب .
 که ، حرف تعلیل . بخدمت ، با حرف تعلیل و یا حرف ظرف . چو بندگان ، مرهون
 مصراع دوم .

استاده - نوعی از اقسام فعل ماضی است یعنی قیام کرده .
 کمر ، در اینجا بامعنای شال کمر و یا پارچه دراز و باریکی است که بدور کمر
 می پیچند ، اگر چه جایز است به معنای میان هم تعبیر شود .
محصول بیت - تکیه گاهت را بباغ ببر که برای خدمت بتو ، یا در خدمت
 تو سرو چون بندگان سر پا ایستاده و نی آماده خدمت است . یعنی منتظر قدم
 تواند .

بشنو که مطربان چمن راست کرده اند
آهنگ چنگ و بربط و آواز عود و نی

راست کرده اند - یعنی آماده کرده اند و برای نواختن منظم نموده اند .
محصول بیت - به طریق ادعا میفرماید: بشنو که مطربان چمن آهنگ چنگ
 و بربط را سرداده و آواز عود و نی را به صدا در آورده اند . یعنی مرغان چمن هر
 يك آواز دلکشی میخوانند و همگی با هم همساز و هم آواز گشته اند . فقط سمع
 عبرت لازم است که بشنود و پند بگیرد .

آنکه «مطربان چمن» را به معنای نباتات گرفته باید مؤاخذه شود .

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حد مصر و چین و باقصای روم وری

حافظ - منادی . حدیث سحر فریب خوشت ، اضافه های بیانی . سحر فریب ،
 صفت مرکب از فریبیدن : فریب دهنده سحر یعنی سحر ، مسحور و فریفته سخن

توست. رسید، مرهون مصراع دوم. تا، انتها از برای غایت است به معنای الی.

باقصای، با حرف صله و باقصای روم، اضافه لامیه.

ری، نام شهری است و معطوف به روم.

موصول بیت - ای حافظ سخن زیبای سحر فریب تو تا سرحد مصر و چین و

تا انتهای روم و ری رسیده است.

یعنی در تمام عالم منتشر گشته است.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

فزل چهار صد و نود و دوم

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کسی کنمت کاخرالدواء الکی

بصوت - با حرف مصاحبت . صوت : آواز . صوت بلبل ، اضافه لامیه . واو
حرف عطف . علاج کی ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل کنمت . و تا ضمیر خطاب .
که ، حرف تعلیل . آخرالدواء اضافه لامیه و مبتدا و کی خبر مبتدا . «کی» در هر دو
جا به معنای «داغ» و عربی است .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : اگر با آواز بلبل و قمری
شراب نخوری : اگر در فصل بهار باده ننوشی با داغ کردن علاجت میکنم ، زیرا
در حدیث شریف میفرماید : آخرالدواء الکی ، یعنی اگر کسی مبتلا به مرضی شود
که با انواع و اقسام ادویه علاج نپذیرد بالاخره بوسیله داغ کردن علاج میشود .
پس بهمین جهت میفرماید : اگر در فصل بهار باده نخوری یقین دیوانه‌ای لذا باید
داغت کرد که عقلت بسرت بیاید . چون برای دفع جنون سر را داغ میزنند . پس
معنای منظوقی تر کیب : یعنی آخرین دوا داغ است .

کسانیکه «کی» اول را لفظ فارسی گمان کرده‌اند اشتباه نموده‌اند .

رد درة الحقایق و سروری

چو گل نقاب بر افکند و مرغ زده هو هو

منه ز دست بیاله چه میکنی هی هی

محصول بیت - وقتی گل نقاب بر افکند یعنی باز شد ، و مرغ چمن یعنی

ص ۲۴۷ جلد سوم شرح .

بلبل فریاد و فغان را سرداد ، پیاله را از دست مگذار: ترك مكن . چه می‌کني هي
هي یعنی باده را از دست مده که بعدپشیمان میشود . هي هي ، از اقسام تأکید لفظی
است و در مقام تحسر و تغابن بکار میرود . و در زبان ترکی هم معمول است چنانچه
گویند : هي چکار می‌کني

کسانیکه دو لفظ هي را « مکن مکن » تعبیر کرده‌اند ، از جانب خود معنا
در آورده‌اند . و نیز کسی که گفته است : هي هي یعنی مکن مکن و به معنای تحسر هم
می‌آید و خود شعر را اینطور معنا کرده است : پیاله را از دست مگذار حسرت چرا
میخوری ، این مفسر زیان بزرگ کرده است .

چو هست آب حیات بدست نشنه ممیر فلاتمت و من الماء کل شیء حی

حیاتت - تا در معنا به دست مر بوط است . ممیر ، فعل نهي مفرد مخاطب از
مصدر میریدن . مراد از آب حیات در اینجا باده است .

فلاتمت ، «فا» به جواب شرط محذوف داخل شده است . لاتمت فعل نهي مفرد
مخاطب : هلاك مشو . واو حرف ابتدا . من الماء متعلق به لفظ «حی» . کل ، لفظاً
مرفوع مبتدا و اضافه بیانی و «حی» خبرش به ضرورت وزن تخفیف یافته است .

محمول بیت - چون آب حیات در دستت هست : باده‌ایکه اثر آب زندگانی
را دارد برایت میسر است ، پس نشنه نمیر . مراد اینست : باده بنوش که حیات‌یابی
زیرا همه چیز از آب زنده است . حاصل : آب سبب حیات تمام چیزهاست حال که
اینطور است بی آب از تشنگی هلاك مشو بلکه شراب بنوش .

ذخیره بنه از رنگ و بوی فصل بهار که میرسند ز پی رهزنان بهمن ودی

ذخیره - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بنه فعل امر مفرد مخاطب . که ، حرف
تعلیل . پی ، به فتح بای عجمی به معنای رد پا و دنبال .

رهزن ، ترکیب وصفی یعنی حرامی و الف و نون ادات جمع . رهزن بهمن ، اضافه بیانی . دی ، به فتح دال ماه اول فصل زمستان و بهمن ماه وسطش

محصول بیت - از رنگ و بوی فصل بهار ذخیره‌ای بکن : تا طراوت فصل بهار است استفاده کن چونکه پس از بهار و تابستان حرامیان زمستان میرسند و در آنموقع دیگر از بهار اثری نیست . حاصل اینکه این بیت نصیحتی است از برای مآل اندیشی .

در معنای مصراع دوم گفته شده : رهزنان زمستان و پائیز از عقب میرسند . و دی ، ماه زمستان و بهمن ، ماه وسطی فصل زمستان گفته اند . این دو مفسر سرد سخن بوده اند .

**زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجوز سفله مرؤت که شیئه لاشی**

شیئه - ضمیر این کلمه بر میگردد به «سفله» . سفله ، به ضم سین و یا بکسر آن لغت است به معنای پست و دنی . لاشیئ : شیئی نیست یعنی چیزی نیست .

محصول بیت - زمانه هیچ چیز نمی بخشد که پس نگیرد : هر چه داده دوباره میگیرد پس از دنی و سفله انتظار مروت نداشته باش که آنچه داده خیلی بی ارزش است و چیزی نیست . یعنی چیزیکه از فرومایه و دنی می رسد مانند خودش بی ارزش است و کوچک . پس از فرومایه امید احسان و مروت نداشته باش .

**شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی**

ثباتی - یا حرف تنکیر . سخنی ، یا حرف وحدت . افسر کی ، اضافه لامیه ، کی ، اسم پادشاهی است .

محصول بیت - شکوه و عظمت سلطنت و شوکت حکومت ، کی ثبات داشت . یعنی پادشاهی و حکومت برای کسی باقی نمی ماند . چنانکه از تخت سلیمان و افسر کی فقط حرفی مانده است : یعنی از اینها فقط نامی مانده است و رسمشان محو شده و از بین رفته است .

مراد : عالم و هر چه درعالم است تماماً فانی است و باقی همان خالق است.

خزینه داری میراث خوارگان کفرست بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی

خزینه دار - تر کیب وصفی از داریدن و یا حرف مصدری . خزینه داری میراث خوارگان ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش . میراث خوار هم تر کیب وصفی است یعنی وارث . و الف و نون ادات جمع .

محصول بیت - خزینه داری وارثین کفر است : یعنی يك نفر که مالی و ثروتی دارد اما از خساست اموالش را نمیتواند بخورد و برای بعضی امور خیریه و حسنات هم صرف نمیکند ، پس مسلماً برای وراثت حفظ میکند و خزینه دار آنان است . و مراد شاعر از کفر همین امساک و خساست است که با کلمه «خزینه داری» تعبیر کرده . و این امساک و خساست بقول مطرب و ساقی و به فتوی دف و نی کفر است . یعنی در واقع صفت مذموم و مطرود است نه کفر اما بقول و فتوی اینها کفر است و زمره رندان^۱ هم شاهد کفر بودن اینگونه مال هستند .

نوشته اند بر ایوان جنت الماوی که هر که عشوۀ دنیی خرید وای بوی

ایوان جنت الماوی - اضافه بیانی و در این بیت مراد از ایوان قصر جنت میباشد ماوی ، در لغت یعنی پناهگاه مثلاً طیور و وحوشی که هنگام شب یا موقع روز بجایی با اعتقاد مأمّن پناه میبرند ماوی گویند . و اهل ایمان هم که به جنت ماوی گویند باین جهت است که از آتش جهنم بدانجا پناه میبرند .

عشوۀ ، به کسر عین در اصطلاحات عجم فریب دادن دل است بهر وجه که باشد . عشوۀ دنیی ، اضافه لامیه «مجازاً» . خرید ، فعل ماضی مفرد غایب : ابتیاع کرد . اما در اینجا یعنی گول خورد .

وای ، در عربی به معنای «ویل» است و به جهنم و به عذاب ویل گویند . بوی ،

۱- بعد از رندان کلمه «باسر» آمده ، معنایش برای مترجم معلوم نشد .

با حرف صله. وی، به فتح واو ضمیر غایب مرفوع منفصل.

محصول بیت - بر قصر جنت ماوی و فردوس اعلان نوشته اند که: هر کس گول و فریب و خدعه دنیا را بخورد وای بوی. یفنی وای بحال کسی که مغرور لذات دنیا گردد و غافل باشد. این بیت ترغیب و تحریضی است برای ترك مزخرفات دنیا.

سخانماند سخن طی کنم شراب کجاست

بده بشادئی روح و روان حاتم طی

سخن - مفعول اول و طی مفعول دوم فعل «کنم». شراب، مبتدا. کجاست

خبر مبتدا. بده، با حرف تأکید. ده، به کسر دال فعل امر مفرد مخاطب.

بشادی، با حرف تخصیص و یا حرف مصدر. بشادئی روح، از اقسام اضافه

مصدر به فاعلش. روح و روان، از قبیل عطف الخاص علی العام میباشد، زیرا روان

فقط روح انسان است و روح اعم است. روان حاتم، اضافه لامیه. حاتم طی، هکذا.

حاتم، در عربی اسم فاعل است به معنای واجب اما بعدها برای شخصی علم

قرار داده بازهم به کسر «تا» حاتم گفتند. اما عجم در بعضی اسماء که بر وزن فاعل

است به قصد تصرف و نظرف عین الفعلها را مفتوح خوانده است مثلاً: عارض و خاتم

کافر گویند. به فتح «عین» چنانکه در حواشی رساله^۱ مفصل بیان شده است.

بعضیها در تالی «حاتم» فتحه را جایز ندانسته اند چون از قوافی اشعار اطلاع

نداشته اند چنانکه در حواشی رساله روشن شده است.

طی، نام قبیله ایست که حاتم از آن قبیله است.

محصول بیت - سخا و کرم تمام شد سخن را طی کنم یعنی دراز نکنم، شراب

کجاست ای ساقی پیاله بده. یعنی بشادی روح و روان خاتم طی قدح بده چونکه او

۱ - اگر منظور سودی این باشد که روان فقط در مورد انسان بکار میرود بنظر درست

نمیاید چون در ادبیات فارسی روان را درباره حیوانات هم بکار برده اند (روان گوسفند از وی بنالید) سعدی.

۲ - معلوم نکرده که رساله در چه موضوع بحث میکند و نامش چیست.

سخی ترین مردم زمانه بود پس از سخاوت دیگران حرف نمیزنم که کلام را طول
ندهم زیرا سخای دیگران نسبت به سخاوت حاتم قابل بحث نیست.

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ

پیاله گیر و کرم و رزو الضمان علی

محصول بیت - ای حافظ بخیل از رحمت خداوند غافل است، گوش کن آنچه
میگویم: باده بنوش و کرم کن که گناهان ترا ضمانت میکنم.

مراد: بحر رحمت خداوند وسیعتر از گناه و عصیان توست. پس باده بخور و
آنکه سخا و کرم و رز که من ضمانت گناه ترا قبول دارم. یعنی بر عفو گناهت از
خدا من ضامن. پس مقصودش از «الضمان علی» یعنی کفالت بر عهده من؛ من کفیلیم.
وله ایضاً

فزل چهارصد و نود و سوم

لبش میبوسم و در میکشم می
بآب زندگانی برده ام پی

لبش - ضمیر این کلمه برمیگردد به جانانی که در دل مرکوز است ، و مفعول مقدم «میبوسم» واو ، حرف عطف . در ، حرف تأکید . میکشم ، فعل حال متکلم وحده : نوش میکنم . «می» مفعولش . باب زندگانی ، با حرف صله و اضافه لامیه و یا حرف مصدری .

پی ، در این بیت به معنای راه و معنای دیگرش ردپاست
محصول بیت - لب جانان را میبوسم و باده مینوشم ، خلاصه اینکه بآب
زندگانی پی برده ام . یعنی لب معشوقه و باده هر دو آب حیات است ، پس من بهر دو
رسیده ام .

نه رازش میتوانم گفت با کس
نه کس را میتوانم دید باوی

محصول بیت - نه رازش را میتوانم به کسی بگویم ، و نه میتوانم کسی را با
وی ببینم . حاصل اینکه این دو مطلب عاجزم کرده .

لبش می بوسد و خون میخورد جام
رخش می بیند و گل میکند خوی

محصول بیت - جام لب جانان را میبوسد و خون میخورد ، و گل ، رخسارش را

می بیند و عرق میریزد، یعنی جام از حسرت لبش خون میخورد و گل از دیدن رخسار جانان شرم میکند و عرق میریزد.

گل از خلوت بباغ آورد مسند

بساط زهد را چون غنچه کن طی

محمصول بیت - گل از خلوت بباغ آورد مسند : یعنی گل ابتدا در کتم عدم بود، سپس بصورت غنچه در آمد ، و حال باز شده «شکفته شده» و گل شده است : موجود شده است . خلاصه اشاره است به ظهور گل در فصل بهار.

پس بساط زهد را چون غنچه طی کن : جمع کن.

مراد : فصل گل است زهد را ترك کن و باذه بنوش.

بده جام می و از جم مکن یاد

که می داند که جم کی بود و کی کی

که - اول اسم است : چه کسی ، اما «که» دوم حرف بیانی است. کی، دوم نام پادشاهی است و «کی» اول و سوم ادات استفهام در زمان : چه وقت و چه زمان. **محمصول بیت -** ای ساقی جام میم ده و از جم یاد مکن : جم را بخاطر میار، زیرا که مبداند که «جم» چه زمان بوده و سلطان کی در چه تاریخ پادشاهی داشت. مقصود : سخن سلاطین گذشته را رها کن و باده نوش کن، زیرا از یاد آوری و ذکر شان فایده ای مترتب حالت نمیشود.

بزن در چنگ چنگ ای ماه مطرب

رگش بخراش تا بخروشم از وی

چنگ - اول نوعی ساز است. چنگ دوم به معنای پنجه حیوانات درنده است، اما در این بیت مراد از آن «دست» است . ماه مطرب ، اضافه بیانی . رگش ، شین «ضمیر» بر میگردد به «چنگ». بخراش ، فعل امر مفرد مخاطب در اینجا یعنی تارهای چنگ را «زهای چنگ» بصدا در آر: بزن. تا، حرف تعلیل . بخروشم ، فعل مضارع متکلم وحده یعنی فغان و ناله کنم : همراه چنگ آواز بخوانم . اگر ضمیر «وی»

بر گردد به جانان پس «از» حرف ابتداست اما اگر به چنگ زاجع باشد، سببیت افاده کند، چون من اجلیه .

محصول بیت - ای ماه مطرب بزن در چنگ چنگ : یعنی چنگ را بزن .
مصراع دوم چنگ زدن را به چنگ بیان میکند یعنی تارهایش را بصدا در آر «بزن» تا که از درد جانان ناله و فغان کنیم .

یا خود با خروش و فریاد چنگ ناله کنم ، خلاصه با آواز آن بنالم .

**چو چشمش مست رامخمور مگذار
بیاد لعلش ای ساقی بده می**

محصول بیت - ای ساقی ، مست چون چشم جانان را مخمور مگذار، بلکه بیاد لعلش باده بده ، یعنی ما که چون چشم جانان مست مخموریم بیاد لب لعلش : به شوق لبش بما باده بده .

**نجوید جان از آن قالب جدائی
که باشد خون جامش در رگ و پی**

قالب - این کلمه در عرب و عجم به فتح لام بکار میرود و در اینجا مراد قالب انسان است ، که عجم «کالبد» گوید به فتح لام .

جدایی ، یا حرف مصدر ، که حرف رابط صفت . از «خون جام» مراد باده است . **رگ ،** به فتح را و کاف عجمی است . **پی :** عصب

محصول بیت - قالبی که خون جام یعنی باده در رگ و پیش باشد ، جان نمی خواهد از آن جدا شود، مراد: تنی که با باده پرورش یافته جان حاضر نیست از آن تن جدا شود.

**چو مرغ صبح میگوید که هوهو
منه از دست جام باده هی هی**

مرغ صبح - اضافه لامیه . هوهو، در اینجا از اصوات طیور کنایه است. وهی هی، ادات تنبیه و تکرارش برای تأکید است .

محصول بیت - وقتی مرغ صبح نغمات را سر میدهد، یعنی ترنم میکنند، البته جام باده را از دست منه.

در فصل بهار با نغمات و ترنمات پرندگان به باده نوشی ترغیب میکند.

زبان درکش ای حافظ زمانی

زبان بی زبانان بشنو از نی

محصول بیت - ای حافظ مدتی زبانت را نگهدار: خاموش باش، پس زبان بی زبانان را از نی بیاموز، یعنی اگر چه بی ظاهراً بی زبان است، اما از گفتگو خالی نیست
ماحصل: یکی از خواص انسانی قوه ناطقه است، در اینجا اشاره است به
تحصیل قوه مذکور از بعضی جمادات.

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و نود و چهارم

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

مخمور جام عشقم ، اضافه لامیه و بیانیه . ساقی ، منادی . شرابی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . که ، حرف تعلیل . آبی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . در اینجا مراد از آب «رونق» است چنانکه در لغت عرب گویند : رونق السیف ماء .

محصول بیت - ای ساقی مخمور جام عشقم شراب بده ، قدح را پر کن که بی باده مجلس رونق ندارد . یعنی مجلس بی می صفا نمیدهد .

عشقرخ چوماهش در پرده راست ناید
مطرب بزن نوائی ساقی بده شرابی

عشق - در اینجا به معنای محبت است . عشقرخ ، اضافه مصدر به مفعولش . رخ چوماهش ، اضافه بیانیه . مطرب ، منادی . نوا ، نام نغمه ایست و نوعی ساز را هم گویند در این بیت احتمال هر دو معناست ، و یا حرف وحدت و یا تنکیر . ساقی منادی . شرابی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - در پشت پرده ماندن عشق زخ چون ماه جانان صحیح نیست : عشق ورزیدن نسبت به جانان بطور نهانی مناسب نیست ، خلاصه عشق جانان باید فاش گردد پس ای مطرب به عشقش نغمه نوا بخوان یا ساز نوا را بزن ، و ای ساقی به عشق جانان شراب بده نوش کنیم . کد عشق جانان مستور نماند و

فأش گردد. مصراع اول را: عشق رخ چو ماهش در پرده راست ناید، مستور نمیشود
معنا کرده اند، این مفسر خیلی پوشیده سخن گفته است.

شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت
زین در دگر نراند ما را بهیج بابی

بهیج بابی - با حرف سبب و یا حرف صله . و یا حرف وحدت .

محصول بیت - قامت حلقه شد تا که بعد از این رقیبت از این در بهیج وجه
مرا نراند، یا خود از این در به هیچ در نراند خلاصه حلقه شدن قامت برای اینست
که از درت جدا نشوم . چون حلقه در .

در انتظار رویت ما امیدواری
در عشوه وصال ما و خیال و خوابی

محصول بیت - در انتظار رویت ما و امیدواری: یعنی امید داریم که ترا

بینیم . در عشوه وصال هم ما با خیال و خوابیم : یعنی از وصال جز خیال و خواب
چیزی حاصلمان نشده ، الحاصل: مگر وصال را در خواب بینیم یا مگر خیال
وصال را در خواب بینیم و گرنه وصال کی بر ایمان میسر میگردد .

بعضی ها مصراع اول را : در انتظار رویت ما را امیدواری ، نوشته اند ، باید

گفت این نسخه را مخالف تمام نسخه های صحیح نوشته اند

مخمور آن دو چشم آخر کم از سؤالی
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی

در هر دو مصراع لفظ «آخر» ادات تأکید است

کم از سؤالی و کم از جوابی : معنای این الفاظ یعنی آیا از سؤال و جواب

هم کمتر . یعنی به يك سؤال و جواب نمی ارزم ، حاصل مطلب ایا لایق يك سؤال
و جواب نیستم .

محصول بیت - مخمور آن دو چشم ، آیا ارزش آن را ندارم که حالم را بررسی

و بیمار آن دو لب لعلم ، آیا کمتر از آنم که جوابی بمن بدهی . یعنی میارزم و شایستگی

سؤال و جواب را با تو دارم. به طریق استفهام انکاری حاصل مطلب بهر وجه که باشد سزاوار سؤال و جواب هستم .

حافظ چه می نهی دل تو در خیال خوبان

کی تشنه سیر گردد از لعمه سرابی

در خیال خوبان - در حرف صله و اضافه لامیه، گردد: میشود و فعل لازم است یعنی معنای صیروت افاده میکند. لعمه سرابی، اضافه لامیه و یا حرف وحدت: درخشیدن سرابی .

محصول بیت - ای حافظ چرا به خیال محبوبان دل مینهی : یعنی چرا به زیبایان دل می بندی ، از لعمه سرابی کی يك تشنه سیر میگردد . مراد : خیال دلبران به لعمه سرابی میماند که تشنه را از آن جز خیال آب چیزی حاصل نمیشود .
وله ایضاً

از بحر رمل : فاء لانن فاء لانن فاء لانن فاعلانن فاعلان

فزل چهار صد و نود و پنجم

ایکه بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایه بر آفتاب انداختی

ای - حرف ندا ، منادی محذوف . که ، حرف رابط صفت . سایه ، یا حرف
وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - ای جانان که بر روی چون ماهت از خط مشکین نقاب زدی :
رویت را خط سیاه پوشانیده است ؛ این سایه انداختنت بر آفتاب در واقع يك لطف و
زیبائی است . یعنی بر رخ چون آفتاب خط سیاهت را مانند سایه انداختی . حاصل
خطت : ریش روی سفیدت را پوشانده است .

تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت
حالیما نیرنگ نقش خود بر آب انداختی

تا - در این بیت یعنی «عجبا» . چه خواهد کرد : چه معامله خواهد کرد . با ،
حرف صله . آب و رنگ هر دو مضاف بر عارض ، زیرا «آب» در اینجا به معنای رونق
است . رنگ : رنگ معروف است . عارض ، به کسر «را» و عربی است اما عجم در جایی که
ضرورت قافیه ایجاب کند به فتح آن میخواند ، خلاصه رستنگاه ریش است .

نیرنگ نقش خود ، هر دو اضافه لامیه . نیرنگ : معمول است نقاشان قبل از
نقاشی چیزی ابتدا با رنگ سفید اندودش میکنند و سپس روی آن رنگ سفید نقاشی
میکنند ، آن رنگ سفید را نقاشان عجم «نیرنگ» گویند ، و نیز جایی که باید نقش

شود ابتدا ترسیم میکنند و بآن رسم هم «نیر نگ» گویند. در مصراع اول آب به مناسبت نقش ذکر شده است و در مصراع دوم آب به مناسبت عارض آمده .

محصول بیت - عجا آب و رنگ رخت با ما چه خواهد کرد : رونق و لطافتش زیرا تازه نیرنگ نقشت را بر آب انداختی ، یعنی تازه تازه شروع کرده ای به زیبائی: یعنی ابتدای زیبائیت است ، تعجب اینجاست که رفته رفته بر زیبائی و طنازیت افزوده خواهد شد، پس حسنت با ما چه خواهد کرد .

مراد : در ابتدای حسنت ما را چنین بی تاب و توان کردی، عجا وقتی بکمال حسن بررسی حال ما چگونه خواهد شد.

یکی در تفسیر مصرع دوم گفته است: حالیا رسم نقش خود را بر آب انداختی،

این مفسر معنای بیت را در واقع بر آب انداخته است . رد سروری

یکی دیگر گفته است : حالیا نیرنگ نقش خود را بر روی آب انداختی این

یکی هم معنای صحیح را بر صحرا انداخته است . ردشمعی

گوی خوبی بردی از خوبان عالم شاد باش

جام کیخسرو طلب کافر آسیاب انداختی

از جام - مراد جام جم است . کیخسرو^۱: از شاهان قدیم الایام پادشاه مشهوری بوده هکذا افراسیاب^۲. طلب، فعل امر مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل . انداختی ، یا ضمیر خطاب اینجا یعنی ازپا در آوردی و هلاک کردی .

محصول بیت - از جمیع زیباییان عالم گوی زیبائی را ربودی پس شاد و خرم باش و جام کیخسرو بخواه : جام باده طلب کن و بزمی بگستر و مسرور باش، چونکه پادشاه عالی شانی چون افراسیاب را بزمین افکندی یعنی هلاک کردی .

حاصل : گوی خوبی را از تمام زیباییان عالم ربودن یعنی در حسن و جمال از همه زیباییان بالاتر بودن در واقع به منزله هلاک کردن دشمن قهاری چون افراسیاب

۱ - کیخسرو: پسر سیاوش و از سلسله کیان است

۲ - افراسیاب: پسر پشنگ پادشاه توران

میباشد، پس حال باده بنوش و مسرور باش .

درمعنای این بیت به تزییق و تأویل بعضی از مفسرین اعتبار نشود که سبب

صداع میگردد .
رد شمع

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما

سایه رحمت برین گنج خراب انداختی

گنج - خزانه است . گنج عشق ، اضافه بیانی . عشق خود ، اضافه لامیه .

نهادی ، فعل ماضی مفرد مخاطب : قرار دادی و یا گذاشتی . دل ویران ، اضافه بیانی

ویران ما ، اضافه لامیه . سایه رحمت ، اضافه بیانی . گنج ، به ضم کاف عربی : گوشه .

گنج خراب ، اضافه بیانی .

محمول بیت - ای جانان گنج عشق خود را در دل ویران ما نهادی : ما را

به خودت عاشق کردی و سایه رحمت را بر این گنج خراب انداختی .

مراد : عشق و محبت تو سایه رحمت است و این لطف توست که آن را بردلم

انداختی .

هر کسی با شمع رخسارت بوجهی عشق باخت

زان میان پروانه را در اضطراب انداختی

محمول بیت - هر کسی به شمع رخسارت بوجهی عشق باخت : هر کسی به

نحوی عاشقت شد از آن میان فقط پروانه بیچاره را به اضطراب انداختی .

مراد : همه کس عاشق شمع رخت است ، اما هیچ کس پروانه و ش سوخت . یعنی

همان پروانه است که بآتش شمع رخسارت سوخت .

طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن

کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی

گر چه از مستی خرابم ، جمله معترضه است . طاعت ، مفعول مقدم فعل رد

مکن . کاندین ، که حرف تعلیل .

محمول بیت - اگر چه از شدت مستی خرابم اما طاعت مرا رد مکن ، زیرا

مرا باین کار عشق و محبت بامید ثواب انداختی . پس اگر طاعتم مردود شود ثوابی بدست نمی آورم .

**پرده از رخ بر فکندی يك نظر در جلوه گاه
و زحیا حورو پری را در حجاب انداختی**

محصل بیت - در جلوه گاه فقط يك نگاه نقاب از رخ برداشتی: نقاب را از رویت کنار زدی اما از شرم و حیا حور و پری را به حجاب واداشتی .
مراد : از وقتی که روی ترا دیده اند محتجب گشته اند و دیگر دیده نمیشوند.

**خواب بیداران بستی وانگه از نقش خیال
تهمتی بر شبروان خیل خواب انداختی**

خواب بیداران - اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «بستی» . تهمتی ، یا حرف تنکیر . شبروان خیل خواب ، اضافه بیانی . شبرو ، ترکیب وصفی ، الف و نون ادات جمع . خیل : قشون و گروه

محصل بیت - خواب را از چشم بیداران گرفتی و آنگه از نقش خیال روی خود بر شبروان لشکر خواب تهمت زدی . یعنی به دزدان قشون خواب تهمت زدی که خواب بیداران را آنها گرفتند.

مقصود : تا کسی خیال رویت را بخواب نه بیند راه خواب را بر بیداران بستی و تهمت بردزدان شب زدی که آنان مانع خواب میشوند .

**از فریب نر گس مخمور و لعل می پرست
حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی**

فریب نر گس مخمور - اضافه لامیه و بیانی . لعل می پرست ، اضافه بیانی می پرست ، ترکیب وصفی ، به معنای باده نوش .

اسناد می پرستی به «لب» به مناسبت رنگ لب است که مشابه «می» میباشد.
محصل بیت - از فریب نر گس مخمور و لب میگون : از فریب چشم و لب حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی : باده نوش کردی .

حاصل کلام : به چشم و لبث عاشق نمودی و می پرستش کردی .

وز برای صید دل در گردنش رنجیر زلف
چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی

واو - حرف عطف. صید دل ، اضافه مصدر به مفعولش. گردنش ، شین «ضمیر»

برمیگردد به حافظ . رنجیر زلف ، اضافه بیانی .

کمند خسرو مالک رقاب ، اضافه لامیه و بیانیه. رقاب ، جمع رقبه یعنی گردنها
مالک رقاب ، مالک گردنها ، از اقسام ذکر جزء و اراده کل میباشد ، چون مراد از
مالک رقاب مالک صاحبان آن گردنها ، است .

محصول بیت - از آنها گذشته برای صید دلش (دل حافظ) رنجیر زلفت را

چون کمند خسرو مالک رقاب در گردنش انداختی .

مراد : همانطور که پادشاه کمند لطف و احسان بر گردن بندگانش میاندازد

برای صید دل حافظ رنجیر زلفت را بر گردنش انداختی .

نصرة الدین شاه یحیی ایکه خصم ملک را
از تف شمشیر چون آتش در آب انداختی

نصرة الدین - لقب و شاه یحیی عطف بیان «خسرو». ای ، حرف ندا. تقدیرش :

ای نصرة الدین شاه یحیی. که ، حرف رابط صفت . خصم ملک ، اضافه لامیه و «را»

ادات مفعول - تف ، در اینجا به معنای «شعله» است . تف شمشیر ، اضافه لامیه «مجازاً» .

چون ، ادات تشبیه ، آتش مشبه به و شمشیر مشبه

محصول بیت - خواجه از غایب به مخاطب التفات نموده و میفرماید : خسرو

مالک رقابی که به لقب نصرة الدین ملقب شده است : لقب نصرة الدین گرفته شاه یحیی

است. ای شاه یحیی که خصم و عدوی مملکت و سلطنت را با تف و تاب شمشیر چون

آتش در آب انداختی .

در آب انداختن دشمن با شمشیر آبدار ، کنایه است از اینکه سردشمن را بریده

است. شمشیر را در حدت به آتش و در رونق به آب تشبیه نموده است .

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند: نصرت دین شاه یحیی که خصم ملك را از لب شمشیر چون آتش بر آب انداخت. این مفسر معنای حرفی که زده فقط خودش میداند.

رد سروری

یکی دیگر در معنای مصراع دوم: دشمن ملك را از حرارت شمشیر چون آتش در آب انداخت این مفسر هم در تفسیر معنای بیت پیرو اولی بوده است. ردشمعی. و آن‌انکه «شمشیر» را با اضافه نخوانده‌اند تشبیهات عجیبی کرده‌اند که از هیچ شخص عاقل دیده نشده.

رد سروری

و نیز کسیکه گفته است: «نصرت» در اینجا به معنای «ناصر» میباشد، عجباً بچه مناسبت این حکم را داده است.

رد شمعی

داور دارا شکوه ای آن که تاج آفتاب

از سر تعظیم بر خاک جناب انداختی

داور دارا شکوه - اضافه بیانیه. داور: حاکم را گویند. و دارا: نام بابای اسکندر ذوالقرنین است. شکوه: عظمت. دارا شکوه: ترکیب وصفی یعنی در عظمت چون داراست. ای حرف ندا. منادی: شاه یحییای مذکور. تقدیرش: ای آن شاه یحیی. که، حرف رابط صفت. تاج آفتاب، اضافه بیانیه و یالامیه «مجازاً» و مرهون مصراع دوم. سر تعظیم، اضافه لامیه، سر، اینجا به معنای جهت و اوج، میباشد. خاک جناب، اضافه لامیه.

محصول بیت - شاه یحیی داور است دارا شکوه: در عظمت و شوکت،

بشکوه داراست، ای شاه یحیی که آفتاب تاجش را یا تاج آفتاب را از سر تعظیم بر خاک آستان انداختی: عظمتی برای آفتاب قائل شدی که تاجش را بر خاک جنابت انداختی. حاصل: شأن و منزلت تو بقدری است که تاج آفتاب با افتادن بر خاک آستان شرف کسب کند زیرا خاک در گاهت بمراتب از خورشید شریفتر است.

در معنای مجموعی بیت: آنکه تاج آفتاب را از سر تعظیم بر روی خاک جنابش

انداخت پادشاه دارا شکوه است. این مفسر با معنای بیت خیلی فاصله گرفته.

رد شمعی

یکی دیگر گفته است: در فعل «انداختی» در هر دو بیت یا برای خطاب نیست، این مفسر نه معنای «منادی» را میدانسته و نه از ضمیر خطاب اطلاع داشته.

**باده نوش از جام عالم بین چو بر اورنگ جم
شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی**

باده نوش - فعل امر مفرد مخاطب . باده، مفعول مقدمش
از جام عالم بین، مراد جام جهان نماست . چنانکه مفصلاً بیان شده است . و
راجع به عالم بینی این جام نیز سابقاً وصفی گفته شده .
چو، حرف تعلیل اورنگ جم ، اضافه لامیه ، اورنگ : تخت . و مراد از
«جم» حضرت سلیمان است که اقلیم فارس مقرر سلطنتش بود «تخت سلیمان» بهمین جهت
است که «اورنگ جم» فرموده است. شاهد مقصود، اضافه بیانی و «را» ادات مفعول.
محصول بیت - ای شاه یحیی از جام جهان نما باده نوش کن ، زیرا بر تخت
سلیمان شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی : نقاب را از رویش برداشتی ، یعنی
شاهد مقصود را بدست آوردی خلاصه به مقصودت رسیدی . پس از این بعبده عیش
و نوش پردازد و ذوق و صفا کن .

**زینهار از آب شمشیرت که شیرانرا از آن
تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی**

در بعضی نسخهها : تشنه لب کشتی نهنگان را در آب انداختی واقع شده .
یعنی عده‌ای از دشمنان قوی را تشنه تشنه هلاک کردی و برخی را هم در آب غرق
نمودی مقصود با شمشیر چون آب بقتل رساندی .

زینهار، بعد از «زا» با یای ساکن به معنای «امان» است، و گاهی ممکن است
بدون یا باشد «زینهار» گویند چنانکه در گلستان هر دورا در یک مصرع جمع کرده است
مصرع : زینهار از قرین بد زینهار.

آب شمشیر، اضافه بیانی یا لامیه «مجازاً» و تا ضمیر خطاب. که، حرف رابط
صفت و یا حرف تعلیل.

شیران را، «را» ادات مفعول: مفعول اول فعل «کردی» و تشنه لب مفعول دومش از آن، آن اشاره به شمشیر اسم اشاره. کردی، فعل ماضی مفرد مخاطب. گردان، به ضم کاف عجمی و سکون «را» جمع گرد است: بهادر و الف و نون ادات جمع .

محمول بیت - ای شاه یحیی امان از آب شمشیرت ، یعنی امان از شمشیرت که با آن شیران را تشنه لب کردی و گردان و بهادران را به آب انداختی : با دم شمشیری تیز و صاف چون آب هلاکشان کردی.

ممکن است مراد تشبیه نباشد و کلمه آب به معنای خودش باشد . یعنی بعضی ازدشمنان مقتدر را در حالیکه تشنه لب بودند و عده‌ای را هم با غرق کردن در آب بهلاکت رساندی .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

غزل چهار صد و نود و ششم

ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی
آنکه برو که رستی از نیستی و هستی

محصول بیت - ای دل دمی از عشق و مستی فارغ مباش. و آنکه برو که رستی

از نیستی و هستی یعنی آنکه از قیود دنیا نجات مییابی که عاشق و مست شوی.

کسانی که قبل از «آنکه» يك حرف «زا» ایراد نموده اند، کار زائد کرده اند.

گر خرقة پوش بینی مشغول کار خود باش
هر قبله که باشد بهتر ز خود پرستی

محصول بیت - اگر خرقة پوشی دیدی مشغول کار خود باش، یعنی گولش را

مخور و تابعش مشو زیرا آن خرقة برایش به منزله بت است، پس اگر تابع خرقة

پوش شوی، بت پرست میشوی. حتی تابع شدن به هر قبله ای که اصحاب ادیان مختلف

دارند بهتر از تابع شدن به صوفی خود پرست میباشد، چونکه پیروان هر دین خدا

را عبادت میکنند، اما صوفی مرایی نفس و شیطان را، بنابراین اجتناب از او لازم و

ضروری است.

در مذهب طریقت خامی نشان کفر است
آری طریق رندی چالا کیست و چستی

محصول بیت - در مذهب و روش طریقت خامی علامت کفر است. یعنی بی بهره

بودن از درویشی نشانه انکار است و انکار هم در طریقت کفر است. بلی طریق رندی

چستی و چاپکی است. الحاصل عاشقی و رندی کارپختگان است نه کارخامان .

**تا عقل و فضل بینی بی معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی**

تا - ادات توقیت. بینی، جایز است فعل مضارع و مفرد مخاطب محسوب شود.
یا اینکه عقل و فضل بین، یعنی تر کیب وصفی باشد نکته‌ات، تایی خطاب در معنا، به فعل «بگویم» مقید است که، حرف بیانی .

محصول بیت - مادامکه عقل و فضلت سبب غرورت گردد یعنی با تکیا به عقل و فضل خود بین باشی، یا خود مادامکه عاقل بین و فاضل بین باشی بی معرفت میمانی . حاصل سخن این کارها سبب غرور است و مانع معرفت جانان . خلاصه یک نکته بگویمت: اگر از خود بینی رستی پس نجات یافتی یعنی آنچه سبب غرور است اگر از خود دور کنی نجات پیدا میکنی.

**آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که بر خاست
کز سرکشی زمانی با ما نمی نشست**

محصول بیت - آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که بر خاست: از اینکه از کمال استغنا با ما نمی نشست یعنی با ما نشست و بر خاست نمیکردی، من همان زمان این فتنه‌ها را که حال پیدا شده میدیدم . مقصود اینست هر بلایی که به ما رسیده استغنا تو سبب شده .

**سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
تا کی کند سیاهی چندین دراز دستی**

سلطان - منادی . سلطان من، اضافه لامیه . خدا را ، «را» ادات تخصیص و یا قسم . سیاهی ، یا حرف وحدت.

محصول بیت - ای شاه من محض خاطر خدا مدد کن که سودای زلفت شکسته عالم کرد، آخر تا کی یک سیاه اینقدر دراز دستی کند . یعنی اجازه اش در دست توست پس مگذار که اینقدر ظلم و تعدی نماید .

دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم
با کافران چه کارت گرت نمى پرستی

محصول بیت - دیشب در مجلس مغان آن صنم به من چه خوش گفت : یعنی بسیار خوب حرف زد و گفتش : با کافران چه کار داری، مراد اگر بت پرست نیستی پس با اینها چرا سروکار داری .

از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت
با جمله سر بلندی شد پایمال پستی

محصول بیت - حافظ تا زلف پستت را از راه دیده دید، یعنی تا زلف بلندت را دید در کمال سر بلندی پایمال پستی شد. مقصود: با اینکه سر بلند و عالیقدر بود اما پست و زبون شد .

در دیوانهای موجود در نزدمان ، اکثر ابیات این غزل داخل غزلی به مطلع زیر شده است .

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی
و بعضی ابیاتش هیچ اصل ندارد بهمین جهت شرحش با جمال گذشت.
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان ، مفعول فاعلان

فزل چهار صد و نود و هفتم

با مدعی مگوئید اسرار عشق مستی
تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی

محصول بیت - به مدعی اسرار عشق و مستی را مگوئید : یعنی از سر عشق و مستی آگاهش مکنید ، تا که در درد خود پرستی بی خبر بمیرد . مراد اینست که در غرور و انانیت هلاک گردد :

با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش
بیماری اندرین ره خوشتر ز تن درستی

محصول بیت - با ضعف و ناتوانی چون نسیم خوش باش ، یعنی در عین ناتوانی و عدم قدرت چون نسیم ، قانع و راضی باش (چونکه وزش نسیم آهسته و ضعیف است) و در این راه رنجوری و ناتوانی از تندرستی خوشتر است . مراد : در طریق عشق ناتوانی و ضعف بهتر است چون مقتضای عشق اینست .

در گوشه سلامت مستور چون توان بود
تا نرگس تو گوید با ما رموز مستی

تا حرف توقیت . مراد از «نرگس» چشم است . با ما ، با حرف صله
محصول بیت - در گوشه سلامت مستوری چگونه ممکن است ؟ یعنی مادامکه چشم مستت رموز عشق را به ما میگوید ، چگونه میشود در گوشه سلامت آسایش پیدا کرد . مقصود : تا چشمان خمارت اسرار عشق را به ما بروز میدهد ، غیر ممکن

است ما طریق پرهیزکاری داشته باشیم ، پس ما هم مست میشویم .

**عاشقشوارنه روزی کارجهان سر آید
ناخوانده نقش مقصود از کار گناه هستی**

محمصول بیت - عاشق شو و گر نه روزی کارجهان سر آید و بنهایت رسد . یعنی .

هنوز از کارخانه هستی نقش مقصود را نه خوانده اجل میرسد .

مراد : عاشق شو و گر نه قبل از اینکه از روزگار مرادت را بگیری اجل

میرسد و نامراد میبردت .

**در آستان جانان از آسمان میندیش
کز اوج سربلندی افتی بخاک پستی**

محمصول بیت - در آستان جانان از آسمان پروا نداشته باش . یعنی از فلک

ترس چونکه اگر بررسی از اوج سربلندی به خاک مذلت میافتی .

مراد : آستان جانان که رفعت فلکی دارد «در عظمت و مرتبت» چون فلک

است . پس با وجود اتکاء بدان آستان اگر از فلک ترس و واهمه داشته باشی ، خوار

و ذلیل میشوی . الحاصل : وقتی مأمنی چون آستان جانان هست نباید از مکر فلک

ترسید . جایز است «که» در اینجا فعل «میندیش» را بیان کند فتأمل .

خار ارچه جان بگاهد گل عذر آن بخواهد

سهامست تلخی می در جنب ذوق مستی

محمصول بیت - اگر چه خار سبب اذیت و محنت جان است ، اما گل عذر آن

را میخواهد ، یعنی جفایی که از خار میرسد تلافی و جبران میکند . مراد : تلخی و

عذاب خار را گل جبران میکند .

مصراع دوم را برای این مثل قرار داده میفرماید : در مقابل ذوق مستی تلخی

شراب خیلی ناچیز است . حاصل مطلب مراد از خار «خماری» و مقصود از «گل» ذوق

مستی است . پس همانطور که گل ناراحتی و رنج حاصل از خار را عوض میکند

ذوق مستی هم تلخی شراب و خماری ناشی از آن را برطرف میکند .

صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرداز ای کوتاه آستینان تاکی در از دستی

پیاله پیما - تر کیب وصفی : پیاله پیماینده : پیاله خور . قرابه پرداز : اینهم
تر کیب وصفی است ، یعنی کسیکه صراحی را خالی میکند باصطلاح صراحی پر از
شراب را میخورد. کوتاه آستین ، اینهم صفت مرکب است و کنایه از صوفی و الف
و نون ادات جمع.

محصل بیت - صوفی پیاله پیما : با پیاله باده مینوشد و حافظ با قرابه
ای صوفیان کوتاه آستین ، دراز دستی تاکی . یعنی آستینان کوتاه است اما دستتان
بسوی شراب دراز شده پس با صوفیگری شراب خوردن قبیحترین صفات است ، تاکی
باید این کار را بکنید.

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

فزل چهارصد و نود و هشتم

آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی
گردون ورق هستی ما در نوشتی

غالیه خط - صفت مرکب در، حرف تأکید . نوشتی ، فعل ماضی حکایت حال . نوشتی ، نون حرف نفی نوشتن : تحریر و به معنای پیچیدن مکتوب و طومار هم است .

محصل بیت - اگر آن غالیه خط برای ما نامه و مکتوب مینوشت ، فلك ورق وجود و دفتر هستی ما را نمی پیچید یعنی ما را هلاك نمیکرد .

نوشتن : در نوردن و نسبت به نامه بسیار ملایم است .

هر چند که هجران ثمر وصل بر آرد
دهقان جهان کاج که این تخم نکستی

ثمر - میوه را گویند . بر آرد: حاصل میدهد . در کلمه «بر» ایهام وجود دارد
دهقان : زارع یعنی کسیکه کارش کشت و زرع میباشد . دهقان جهان ، اضافه بیانی
کاج : کاشك . نکستی ، حکایت حال ماضی «نمی کاشت» .

محصل بیت - هر چند که هجران میوه وصل حاصل میکند: سبب وصل میشود
چونکه فراق واسطه وصل است . اما کاش زارع جهان این تخم را نمی کاشت .

مراد : درست است که هجران در دنبال خود وصل میاورد اما بهتر بود که
اصلا در دنیا وجود نداشت و همان «وصال» تنها بود، اگر چه اشیاء با اصداد خویش

بهرتر شناخته میشوند . کسیکه گفته است : مراد از دهقان جهان «خداست» «خدارا»
شناخته .
ردشمععی

کلکت که مریزاد زبان شکر ینش
مهر از تو ندیدار نه جوابی بنوشتی

که - حرف بیانی. مریزاد، فعل نهی^۱ غایب و مراد دعاست «نریزد»: نابود
نشود. زبان شکرین اضافه بیانی و شین «ضمیر» بر میگردد به کلک. یعنی زبان شیرین
قلم. مهر محبت. جوابی، یا حرف وحدت و یا تنکیر. بنوشتی با «با» تأکید فعل
ماضی حکایت حال «ماضی استمراری».

محمول بیت - ای جانان قامت که هرگز مریزاد زبان شکرینش : خدا
نکند که پوسیده و خراب شود از طرف تو نسبت به ما محبتی ندیده و گرنه جوابی
می نوشت .

نامه ای که برای ارسال داشته ایم جوابش را مینوشت . یعنی قلمت مایل است
بما نامه بنویسد اما در اثر عدم مساعدت تو اهمال میکند.

معمار وجود از نزدی نقش تو بر عشق
ذرات - محبت گل آدم نسرشته می

معمار وجود - یعنی حلق اشیا و موجودات . از، مخفف اگر . نزدی، نون
حرف نفی. زدی حکایت حال ماضی : نمیزد «ماضی استمراری». مراد از نقش صورت
و شکل است. نقش تو، اضافه لامیه . ذرات محبت، اضافه بیانی. گل آدم، اضافه لامیه
نسرشته می^۲:

محمول بیت - خواجه به طریق غلو میفرماید : که ای جانان اگر خالق
وجود، نقش را بر عشق نمیزد : عشق با صورت و شکل تو متشکل نمیشد، حاصل
اینکه اگر رتت در عشق منقش نبود . ذرات محبت گل آدم را نمی سرشت .
مقصود اینست اگر عشق و محبت عالم وجود نداشت آدم صفی خلق نمیشد.

۱- فعل نهی مخصوص زبان عربی است در فارسی 'ن' فعل را امر منفی گویند فعلی است
منفی انشائی که ترك كار را در زمان حال یا آینده، بخواهد.

- در اینجا کلمه (بقوردی) آورده که معنای آن به فارسی خمیر کرد میشود .

زاهد مکن از نسیه حکایت که بنقدم یار است چو حوری و سرایی چو بهشتی

به تقدم - بالفعل برایم . یاری، یا حرف وحدت . حوری، یا حرف تنکیر .
واو حرف عطف . سرایی ، یا حرف وحدت . بهشتی، یا حرف تنکیر .
محصول بیت - ای زاهد بالفعل برایم از جنت سخن مگو: از چگونگی بهشتی
که در آخرت وجود خواهد داشت برایم تعریف مکن . زیرا فعلا من یاری چون
حوری و سرایی چون بهشت دارم یعنی جانانم عین حوری و خانه‌ای معادل بهشت
دارم . پس از جنتی که نسیه است برایم حکایت مکن زیرا ذوق و صفایی که در جنت
برایم حاصل خواهد شد فعلا برایم موجود است . در بعضی از نسخه‌ها این بیت به
صورت زیر واقع شده است .

آمرزش نقدست کسی را که در اینجا یار است چو حوری و سرایی چو بهشتی

آمرزش - اسم مصدر است به معنای مغفرت . نقد : بالفعل یعنی حاضر . کسی
را : یا حرف وحدت و «را» حرف تخصیص . که ، حرف رابط صفت . در اینجا، در
حرف تأکید، اینجا : در این دنیا .
محصول بیت - کسیکه در این دنیا یاری چون حوری و مسکنی چون بهشت
دارد، در حال حاضر آمرزیده است: یعنی کسیکه در این دنیا این چیزها در اختیارش
است بالفعل بنده معفو و مرضی خداوند است .

مفروش بباغ ارم و نخوت شداد یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی

با - حرف مقابله . باغ ارم : جنتی که شداد ساخته است . واو، حرف عطف
نخوت به فتح «نون و واو» و سکون «خای» معجمه کنایه است از «تکبر» . نخوت
شداد ، اضافه لامیه .

نوش لب - ترکیب وصفی : دلبری شیرین لب . لب کشتی، اضافه لامیه و یا

حرف وحدت .

محصول بیت - يك شیشه باده و يك دلبر شیرین لب و کنار کشتی را به باغ ارم و تکبر شداد مفروش . یعنی همه اینهارا با باغ نسیم بهشت معاوضه مکن . حاصل اینکه ذوق وصفای بالفعل را با ذوق صفائیکه در آخرت خواهد بود عوض مکن .

جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت

آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی

جهل من و علم تو - هر دو اضافه لامیه . فلک را : برای فلک یعنی نسبت به فلک خوبی و زشتی ، یاها حرف تنکیر .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : جهل من و علم تو برای فلک هیچ تفاوت ندارد .

مراد : عالم و جاهل پیش فلک برابراند چونکه فلک بصر و بصیرتی ندارد که این دورا ازهم تشخیص دهد . پس در آنجا که بصر و بصیرت نباشد خوب و بد ازهم تمیز داده نمیشود یعنی پیش چشم بی بصیرت زشت و زیبا برابر است .

کسی که یاهای «خوبی و زشتی» را حرف مصدر گرفته از حرف قافیه اطلاع

ردسروری و شمعی

نداشته

تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده

در هر قدمی صومعه هست و کنشتی

کعبه دل - اضافه بیانی . بتکده : بتخانه یعنی کلیسا^۱ .

قدمی ، یا حرف وحدت . کنشتی ، یا حرف وحدت

محصول بیت - تنها من نیستم که کعبه دل را بتخانه کرده ام . بلکه در هر قدم روی زمین يك صومعه و يك کنشت وجود دارد . مسلمان و کافر هر کجا باشند خدا را عبادت میکنند و رو به سوی خدا دارند و امید به مغفرت خدا دارند چنانکه خواهی خسرو میفرماید :

۱ - کلیسا عبادتگاه مو منان است نه بت پرستان . مترجم

بیت - در صومعه و دیر رخت قبله دلهاست

چون رو به تو دارند چه مسجد چه کنشتی

و نیز خواهی فرموده است :

بیت - آنجا که حسن صومعه را جلوه میدهد ،

نارس دیر راهب و نام صلیب هست

حاصل مطلب کفر و ایمان نسبت بهم متبیین اند .

مراد از بتکده کردن کعبه دل ، مصورو مشکل ساختن آن است با اشکال

دلبران .

در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد

چون بالش زر نیست بسازیم بخششی

مصطبه عشق - اضافه بیانی . تنعم : درناز و نعمت بودن .

بسازیم ، فعل مضارع متکلم مع الغیر و یا فعل امر متکلم مع الغیر . یعنی قناعت

میکنیم یا نه . بخششی : با حرف مصاحبت و یا حرف وحدت . و خشت ،

به کسر «خ» آجر خام است .

محصّل بیت - در مصطبه عشق نمیشود با ناز و نعمت و راحتی زیست : در

عاشقی نمیشو با آسایش زندگی کرد . خلاصه در عاشقی راحتی نیست . پس چون

بالش زردوزی سنده نیست به خشتی بسازیم یا میسازیم یعنی قناعت بکنیم .

حاصل : در صفت عشق تنعم میسر نمیگردد باید با نداری و فقیری بسازیم :

خشت را بالش کردن کنایه از فقیری است .

مراد : در صورتیکه غنا ممکن نگردد بالضرورة به فقیری قانع میشویم . زیرا

که طریق عشق فنا اقتضا میکند چنانکه گفته اند : تجرد تصل .

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا

حسنت ز خوبی که شود عاشق زشتی

تا انتها برای غایت است به معنای «الی». دنیای دنی، اضافه بیانی، دل دانا، هکذا. خوبی وزشتی، یاها از برای وحدت است

محصل بیت - ای دل دانا، غم دنیای دنی را کشیدن تا کی: تا کی به خاطر دنیای پست مضطرب و ناراحت شوی، زیرا حیف است زیبایی عاشق زشتی شود.

مراد: خطاب به دل، تو انسان مکرمی اما دنیا جیفه‌ای بیش نیست، پس تعلق يك مكرم و معزز به جیفه ظلم است. حاصل بیان حیف است که يك شخص زیبا به يك نفر زشت تمایل داشته باشد.

**آلودگی خرقه خرابی جهانست
کوراھروی اهل دلی پاک سرشتی**

آلودگی - یا حرف مصدری. آلودگی خرقه، اضافه لامیه. خرابی جهان هکذا. راهرو، ترکیب وصفی: کسی که سالک طریق عشق است. دلی و سرشتی، یاها تماماً معنای وحدت افاده میکند.

اهل دل، اضافه لامیه. پاک سرشت، صفت مرکب: کسیکه نهادش پاک یعنی پاک آفریده شده است.

محصل بیت - آلودگی خرقه خرابی جهانست: خرقه را از روی ریا و تزویر پوشیدن باعث خرابی جهانست زیرا مردم را گمراه میکند. پس کویک پاک سرشت و یک اهل دل و یک سالک طریق عشق. مقصود اینست که همه خرقه پوشان مرایی اند و مزور پس کجاست يك عاشق صادق و پاک دل و پاک طینت و پاک رو. یعنی خرقه پوشی که متصف باین اوصاف باشد پیدا نمیشود. به طریق استفهام انکاری.

**از دست چرا هشت سر زلف تو حافظ
نقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی**

هشت - فعل ماضی مفرد غایب. نهشتی، فعل حکایت حال ماضی: ترك نمی کرد **محصل بیت -** به طریق سؤال و جواب میفرماید: حافظ سر زلف ترا چرا

از دست داد یعنی چرا سرزلفت را ترك گفت.
 جواب میدهد: که تقدیر خدا چنین بود ، اگر ترك نمی گفت چه میکرد یعنی
 چگونه میتوانست ترك نگوید.
 حاصل سخن : درمقابل تقدیر خدا قادر نبود که سرزلفت را از دست ندهد .
 زیرا آنچه مقدر شده البته وجود مییابد .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل چهار صد و نود و نهم

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی

شرح جمال حور ز رویت روایتی

ای - حرف ندا . منادی جانان . قصه بهشت ، اضافه لامیه . حکایتی ، یا حرف وحدت . شرح جمال حور ، هر دو اضافه لامیه . روایتی ، یا حرف وحدت . حرف وصل واقع در این غزل تا پایان غزل وحدت راست .

محصول بیت - ای جانان قصه بهشت از کویت حکایتی است : از جمله حکایاتی که دارد یکی هم حکایت جنت است . و شرح زیبایی حور از رویت روایتی است یعنی زیبایی و جمال تو روایتها دارد که یکی از آنها روایت جمال حور است .

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه

و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی

محصول بیت - انفاس حضرت عیسی که مرده‌ها را زنده می‌کرد ، لطیفه ایست از لب لعلت . از لب خاصیت لطیفی است . همچنین آب حیوان از دهان شیرینت کنایتی است . مراد : آب حیوانی که تعریفش میکنند کنایتی است از کنایات دهانت ، یعنی آب حیات که اینهمه درباره اش سخن گفته میشود ، همان دهان توست . کسیکه گفته است : همزه واقع در «لطیفه» از برای وحدت است لطیف نگفته است .

رد شمعی

هرپاره از دل من و از غصه قصه هرسطری از خصال تو از رحمت آیتی

در مصراع اول «واو» حرف سکنه است پس نوشتنش بهتر است. اما چون در نسخه‌ها قیدشده ماهر به تقلید نوشتیم. از غصه قصه، پاره دلی، اضافه بیانی. سطری، یا حرف وحدت. خصال تو، اضافه لامیه. از رحمت آیتی: هرسطری از رحمت حق آیتی است.

محمصول بیت - هرپاره از دل من قصه ایست از غم و غصه. و هرسطری از خوی و خصال تو علامتی و آیتی است از رحمت حق. الحاصل هر تك تك خصال و اخلاقت از رحمت حق آیتی است و هرپاره‌ای از دل من داستانی است از غم و غصه.

در مصراع اول، مفسر یکه «واو» را حرف عطف گرفته و در معنای شعر گفته است از دل من از هر يك پاره و غصه، قصه ایست، این مفسر از نحوه ربط کلام بی خبر بوده

رد شمعی

در مصراع دوم: کسیکه «واو» نوشته است در حالیکه احتیاج بآن نیست، و در معنای شعر گفته است: هرسطری از خوبیهات از رحمت آیتی است. این گوینده مسکین از مذاق زبان فارسی بی بهره بوده.

رد شمعی

کی عطر سای مجلس روحانیان شدی گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

عطر سای - ترکیب وصفی از ساییدن، کنایه از منتشر ساختن بوی خوش است بحد و فور و زیاد چونکه عنبر و مشک و لخلخه در حالت ساییدگی بوی معطر بیشتری منتشر میسازند.

عطر سای مجلس روحانیان، اضافه ها لامیه.

شدی، حکایت حال ماضی را میرساند: ماضی استمراری، گل را، «را» ادات مفعول: از برای گل. نه، ادات نفی و مقید به فعل «کردی»: نکردی، چون منفصل نوشته شده لذا احتیاج به های رسمی پیدا کرده

کردی ، این فعل هم حال ماضی را حکایت میکند «ماضی استمراری»
محصول بیت - اگر بوی تو بوی گل را تکمیل نمیکرد کی می توانست
 عطرسای مجلس روحانیان باشد. مراد: بوی گل به ضم بوی تو خوش و معطر گشته
 است. الحاصل بوی گل از بوی تو مستعار است .

**در آرزوی خاک ره یار سوختیم
 یادآور ای صبا که نکردی حمایتی**

آرزوی خاک ره یار - اضافه ها لامیه . یاد ، مفعول فعل «آور» . آور فعل
 امر مفرد مخاطب : بخاطر بیاور . از آوردن ، گاهی واویش را حذف نموده «آر»
 گویند. که ، حرف بیانی . نکردی ، فعل ماضی مفرد مخاطب.
محصول بیت - در آرزوی خاک پای یار سوختیم ، ای صبا بخاطر بیاور که از
 ما حمایتی نکردی یعنی خاک راه یار را نیاوردی که توتیای چشمان کنیم . پس در
 خاطرت باشد که در موقعش با هم صحبت میکنیم .

**در آتش از خیال رخت دست میدهد
 ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی**

محصول بیت - در آتش دوزخ اگر خیال رویت دستم دهد یعنی بخاطر م بیاید
 ای ساقی بیا که از جهنم شکایتی ندارم . مقصود : در آتش دوزخ یاد رخت برایم به
 منزله تعویذی است که مرا از آتش مصون میدارد . حاصل اینکه یاد از رخت مرا
 از آتش مصون و حفظ میکند . پس از دوزخ شکایتی نخواهیم داشت.

**بوی دل کباب من آفاق را گرفت
 وین سوز اندرون بکند هم سرایتی**

بوی دل کباب من - اضافه لامیه ، بیانیه و لامیه . در این قبیل موارد مراد از
 «آفاق» اطراف و اکناف عالم است. و مقصود از سوز اندرون : سوز دل و جگر میباشد
محصول بیت - بوی دل کباب شده من تمام اطراف عالم را گرفت . مسلماً
 این سوز دل هم سرایت خواهد کرد . یعنی این سوز دلم هم دنیا را خراب خواهد

الحاصل همانطور که بوی دل کباب شده ام همه جا را گرفته ، سوز دلم هم تمام دنیا را خواهد گرفت .

ای دل بهره رزه دانش و عمرت زد دست رفت
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

محصول بیت - ای دل علم و عمرت به عبث از دست رفت ، با وجود اینکه سرمایه بزرگی در دستت بود اما بآن اکتفا نکردی . مقصود : سرمایه تحصیل عشق ، علم و عمر بود ، و تو اینها را بیهوده صرف کردی و نتوانستی علم و عمرت را واسطه تحصیل عشق قرار دهی . الحاصل برای حصول مرادت این دو کفایتت نکرد چونکه به عبث و بیهوده صرف شده .

دانی مراد حافظ ازین درس غصه چیست
از تو کرشمه و ز خسرو عنایتی

دانی - فعل مضارع مخاطب و متضمن معنای استفهامی : آیا میدانی .
درس غصه ، اضافه بیانی . کرشمه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل :
خطاب به ساقی میفرماید : از تو یک کرشمه .

محصول بیت - آیا میدانی که مقصود حافظ از خواندن درس غم و غصه چیست ؟ از تو یک ناز و شیوه و از پادشاه یک لطف و احسان است .

یعنی مرادش از خواندن درس عشق ، التفاتی از تو و لطف و گرمی از شاه است
الحاصل تو بعنوان اینکه حافظ عاشق من است ، ناز و کرشمه ای بکن و شاه هم باین
عنوان که شاعر عاشق پیشه من است رعایتش بکند . کسیکه گفته است : همزه واقع در
« کرشمه » از برای وحدت است مخالف معنای واقعی سخن گفته است . ردش معنی
وله ایضاً

فزل پانصدم

سَبَت سلمی بصدغیها فوادی
و روحی کل یوم لی ینادی

در بعضی نسخه‌ها بجای «لی ینادی» «فی تنادی» واقع شده. تنادی، مصدر از باب تفاعل برای صیانت «یا» دال مکسور شده است، ثلاثی اش «ندا» ست : صدازدن. سبت، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه «سبی» یعنی اسیر کرد از سبی یسبی از باب ضرب. سلمی، تقدیراً مرفوع فاعلش.

بصدغیها، صدغ به ضم صاد و باغین معجمه به معنای زلف و در این بیت تشبیه واقع شده و بواسطه اضافه نون تشبیه ساقط شده و ضمیر بر میگردد به سلمی. جارو مجرور مفعول غیر صریح فعل «سبت» و «فوادی» تقدیراً منصوب مفعول صریحش. فؤاد : قلب و یا ضمیر متکلم. واو، حرف حال. روحی، تقدیراً مرفوع مبتدا. کل یوم، اضافه لامیه و منصوب به سبب ظرفیت. لی، جار مع المجرور، متعلق به ینادی.

ینادی، فعل مضارع مفرد مذکر غایب از باب مفاعله : مرا صدا میزند یعنی فریاد و فغان میکند جمله فعلیه از اعراب محلا مرفوع خبر مبتدا. **محصول بیت** - سلمی با دو زلفش دلم را اسیر کرد : دلم را ربود، و حال آنکه روحم هر روز از زلف سلمی بمن شکایت میکند و صدایم میزند، یا خود در فریاد و فغان است.

خدا را برهن بیدل پبخشای و واصلنی علی رغم الاعادی

خدارا - «را» ادات تخصیص : برای خدا . واو، حرف عطف . واصل، فعل امر مفرد مخاطب از باب مفاعله ، نون حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل : مرا واصل کن.

علی رغم ، جار مجرور متعلق به «واصل» . رغم، به معنای رشك^۱ است که در زبان ترکی به کوری چشم تعبیر میکنند. رغم الاعادی ، اضافه لامیه و جمع عدو. **محصول بیت** - ای جانان محض خاطر خدا برهن بیدل ترحم کن، و بکوری چشم دشمنان مرا بخودت نزدیک کن : بمن نزدیک شو.

امن انکرتنی عن عشق سلمی تزاوول رو یکی لولی بوادی

امن - همزه حرف ندا، من اسم موصول منادی . انکرت ، فعل ماضی مفرد مخاطب از باب افعال نون ، حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل .

عن عشق سلمی ، جارو مجرور متعلق به فعل . عشق سلمی ، اضافه لامیه .

این غزل ملمعی است به زبان عربی و یک بهجه مخصوص شیرازی.

تزاوول، به ضم «تا» یعنی تو، فارسی اش: «توزاول» است یعنی تواز اول. رویکی، در اصل روی یکی بوده. اوای : نام طایفه ای است که بآنها لولیان گویند. مفردش لولی است ، سابقاً راجع باین بحثی شده است .

بوادی، به ضم با «بوا» یعنی بیاید و دی یعنی دید. پس بوادی یعنی بیاید دید.

محصول بیت - ای کسی که منکر عشق من بودی نسبت به سلمی : ای سلمی

که عشق و محبت مرا : سلمی انکار کردی ، از اول بایستی روی یک لولی را دیده باشی ، یعنی از اول بایستی با کیفیت عشق آشنا میشدی تا عشق مرا انکار نمیکردی .

۱- رغم در اصل: بینی به خاک مائیدن که کنایه از ذلت و خواری است . رغم به معنای

(رشك) معنای مجازی است . مترجم

که همچون مت بپوتن دل و ایره
غریق العشق فی بحر الودادی

مت - به فتح میم ، میم ضمیر متکلم و تا ضمیر خطاب یعنی همچون من ترا
بپوتن ، به ضم دو باو کسر «تا» : بپودن یعنی باید باشد .
و ایره ، به فتح واو و کسر همزه و سکون یا و فتح را یعنی یکباره یا یکبارگی
غریق العشق ، اضافه اسم فاعل به مفعولش یعنی کسی که غرق عشق شده . فی بحر-
الوداد، جار و مجرور متعلق به غریق . بحر الوداد ، اضافه بیانی . و داد، به فتح واو
به معنای محبت است و یا حرف اطلاق.

محصول بیت - همچون من دل تو یکبارگی غریق عشق در دریای دوستی
شود یعنی ای که عشق مرا انکار میکنی بایستی چون من دل تو در دریای محبت غریق
عشق میشد تا که میدانستی من عاشقم و در طریق عشق چه میکشم .

به پی ما چان غرامت بسپر یمن
غرت يك دی روشنی تزامادی

پی - به معنای «پای» و فارسی است . چان، با سه نقطه به معنای جان است،
غرامت ، عربی است به معنای جزا و عوض است . بسپر یمن یعنی بسپاریم .
غرت، غر: اگر، ادات شرط است و تا ضمیر خطاب: اگر تو . يك، فارسی است.
دی روشنی، به کسر دال و را و واو به معنای بی روشنی که از ترك ادب کنایه
است. تزاما : ازما . دی ، به کسر دال یعنی دیدی .

محصول بیت - ما جانمان را به غرامت بسپاریم ، اگر تو از ما حرکتی
برخلاف ادب دیدی. مراد: اگر تو ازما تقصیری و گناهی و حرکتی برخلاف آیین
و رسوم دیدی ما بغرامت آن جان پبایت میسپاریم .

غم این دل بوات خورد ناچار
و غرنه و ابنی انچت نشادی

بواتت - به ضم با : بپاید ترا . واو حرف عطف . غر، ادات شرط . نه ،

فارسی است به معنای «الا». و ابنی و ابینی یعنی ببینی. آنچه فارسی است آنچه ترا. نشادی، به فتح و کسر نون لهجه شیرازی است یعنی نشاید دید.

محصول بیت - ترا ناچار غم این دل نباید خورد، و گرنه خواهی دید آنچه را که دیدن آن ترا نشاید: مراد غم دل را بخور و گرنه خواهی دید آنچه را دیدنش شایسته تو نباشد.

نگارا در غم سودای عشقت

تو کلنا علی رب العبادی

العباد - جمع عبد یعنی بندگان، سیوطی در شرح منظومه تلخیص بیست نوع جمع کلمه عبد را ایراد کرده است. اما اینجا محل توضیح کاملش نیست، و یا حرف اطلاق.

محصول بیت - ای نگار در غم سودای عشقت، به پروردگار غلامان تو کل کردیم، یعنی تو کل بخدا کردیم. حاصل: در غم عشقت وضع و حالمان را بخدا سپردیم.

دل حافظ شد اندر چین زلفت

بلیل مظلّم واللّه هادی

شد - اینجا به معنای «رفت» است. اندر، بای صله. بلیل، با حرف ظرف متعلق به هادی. مظلّم، به ضم میم اسم فاعل از باب افعال. درجایی که لازم باشد یعنی میخواهند بگویند: تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، اظلم اللیل گویند. واو، حرف ابتدا، الله، لفظاً مرفوع مبتدا و هادی، تقدیراً مرفوع خبر مبتدا هادی، اسم فاعل از هدی یهدی یعنی از ناقص یایی باب ضرب. دلیل: پیشوا و رهنما.

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: دل حافظ در چینهای زلفت کم شد. در میان زلفت کم گشت. در شب تاریک خداوند راهنمای گمشدگان است. حاصل: زلف تو شب تاریکی است، دلم در آن تاریکی کم شده، خداوند رهنمایش است برای

نجات او از آن ظلمت .

در این جا اخبار در مقام انشاء واقع شده : یعنی خداوند از آن ظلمت

نجاتش دهد .

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل پانصد و یکم

دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی
کز عکس روی او شب هجران سر آمدی

بخواب- مضاف بودن این کلمه اشکال ندارد، اما بهتر است که به صورت مضاف خوانده نشود. ماهی، یا حرف وحدت .

بر آمدی، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری»: طلوع میکرد.

کز، که حرف رابط صفت . عکس روی او، هر دو اضافه لامیه . شب هجران، اضافه بیانی: سر آمدی، حکایت حال ماضی: تمام میشد یعنی بانتهای میرسید.

محمول بیت- دیشب در خواب دیدم که ماهی طلوع کرد، چنان ماه درخشانی بود که از عکس رویش شب هجران بانتهای میرسید. یعنی با طلوع آن ماه شب جدائی پایان میپذیرفت .

در معنای مجموعی بیت گفته شده: دیشب در خواب دیدم ماهی طلوع کرد که از عکس رویش شب فراق به پایان رسید. این گوینده خیلی خوب ادا کرده است .

تعبیر چیست یار سفر کرده میرسد
ای کاج هرچه زودتر از در درآمدی

تعبیر چیست - سؤال، یار سفر کرده میرسد، جواب.

ای، حرف ندا و منادی محذوف، تقدیرش: ای یار، میباشد. کاج و کاش و

کاشکی ، هر سه به يك معناست.

هر چه زودتر از در درآمدی: از شدت اشتیاق تمنا میکند که یار زودتر بیاید.
محصول بیت - این بیت تعبیر آن خوابی است که در مطلع دیده است .
 میفرماید : تعبیر چیست ؟ یعنی خوابی که ذکرش گذشت تعبیرش چیست ؟ تعبیر
 اینست که: یار سفر کرده میرسد. ای کاش هر چه زودتر یار از در وارد میشود، یعنی کاشکی
 معطل نمیشد و بیدرنگ از در داخل میشد.

ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من
 کز در مدام با قدح و ساغر آمدی

ذکرش - شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به ساقی. بخیر،
 تقدیرش : ذکرش بخیر باد، میباشد به ضرورت وزن «باد» ترك گشته است.
 فرخنده فال، از اقسام ترکیب وصفی : مبارك فال. فال من، اضافه لامیه. کز،
 که حرف تعلیل . در، اینجا : به عربی باب است .

محصول بیت - ذکرش به خیر باد ساقی مبارك فال من . مراد : قدح گردان
 فرخنده پی من به خیر و خوبی یادشود، زیرا مدام با قدح و ساغر از در داخل میشود،
 یعنی تهی دست نمی آید، همیشه همراهش باده میاورد.

جایز است شین «ضمیر» به «یار سفر کرده» راجع باشد در این صورت «ساقی»
 منادی میشود و بلکه همین بهتر است تقدیرش: ای ساقی مبارك فال ، یار سفر کرده
 ذکرش به خیر، زیرا دائماً پیش ما با باده میامد.

کلمه «مدام» به مناسبت قدح و ساغر به طریق ایهام آمده .

خوش بودی از بغواب بدیدی دیار خویش
 تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی

تا - حرف تعلیل . یاد صحبت، اضافه لامیه . «شین» در معنا به «رهبر» بستگی
 دارد، به تقدیر: رهبرش.

محصول بیت - چقدر خوب بود اگر شهر خود را در خواب میدید ، آنوقت

خاطره آن مصاحبتی که با ما داشت اورا تحریک میکرد که به جانب ما بیاید . مقصود : کاش شهر شیراز را در خواب میدید و ضمناً همنشینی و صحبتی که با ما داشت به خاطرش میامد، و همین یاد کردن از مصاحبت گذشته سبب میشد که به جانب ما بیاید، یعنی تجدید خاطره صحبتهای ایام گذشته تمایلیش را برمی انگیزت و در نتیجه به سوی ما رهسپار میگشت .

آن گو ترا به سنگ دلی کرد رهنمون ای کاشکی که پاش به سنگی بر آمدی

سنگدل - صفت مرکب : کنایه از قساوت قلب است. یا حرف مصدری. رهنمون و رهنما به معنای پیشوا و رهبر است . ای، حرف ندا منادی : جانان . پاش شین «ضمیر» برمیگردد بآن کسیکه رهنما شده است. به سنگی با حرف صلد. بر، معنای «به» را تأکید میکند.

محصول بیت - ای جانان آنکه ترا به سنگ دلی تشویق کرد، یعنی در جفا کاری رهبر و رهنمای توشد . کاش پایش به سنگی میخورد. مراد آنکه مانع آمدنت به سوی ما شده کاش پایش به سنگ میخورد و سقط میشد .

فیض ازل بزور زر ار آمدی بدست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی

نصیبه - های رسمی این کلمه بجای «تای» نقلی است

محصول بیت - اگر لطف و فیض ازل خداوند بازور و زرمیسر میشده مسلماً آب حیات نصیب اسکندر میشد، چونکه وی پادشاه مقتدری بود که به تمام دنیا مالک بود و زر و زور بی حد و بی قیاس داشت .

جانش نثار کردمی آن دلنواز اگر چون روح محض جلوه کنان در بر آمدی

جانش - شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به «دلنواز» . دلنواز، ترکیب وصفی : نوازش دهنده دل یعنی کسیکه خاطر آدمی را رعایت میکند .

اگر، مرهون مصراع دوم . روح محض، اضافه بیانی . جلوه کنان، ترکیب وصفی یعنی کسیکه عرض جمال میکند و الف و نون ادات مبالغه است. در حال جلوه کردن . در، حرف صله . بر: نزد به معنای عند و اسم است .

محصول بیت - اگر آن دلنواز چون روح محض جلوه کنان به نزد میامد جانم را نثارش می کردم .

در معنای مصراع دوم گفته اند: اگر چون روح محض جلوه کنان به سینه میامد. این مفسرین خطای محضشان در سینه بوده . رد سروری و شمع

**آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
دائم پیام یار و خط دلبر آمدی**

پیام یار - اضافه لامیه . خط دلبر، احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانیه باشد . در خط دلبر، ایهام وجود دارد.

محصول بیت - آن زمان فراموش نشود همیشه در خاطر مان باشد، که دائماً از بام و در خبر یار و همچنین خط دلبرش به من میرسد .
مراد : یاد باد آن زمان که بینمان مکاتبه و مراسله برقرار بود.

**کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم
مظلومی از شبی بدر داور آمدی**

مظلومی - یا حرف وحدت . ار، مخفف اگر . شبی یا حرف وحدت . داور: حاکم .
مراد پادشاه وقت است .

محصول بیت - رقیب کی اینهمه قدرت و مجال ظلم کردن پیدا می کرد اگر مظلومی شبی بر در حاکم میرفت و تظلم میکرد . مراد : فریاد و فغانش مسموع واقع میشد و از ترس پادشاه وقت کسی جرئت نمی کرد احدی را ظلم کند .

**خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق
دریا دلی بجوی و دلیری سر آمدی**

دلی، دلیری، و سر آمدی . در هر سه یا از برای وحدت است .

دلیر: بهادر . سر آمد: ماهر ، و کامل .

محصول بیت - خامن، یعنی کسانی که به طریق عشق آشنا نیستند: مراد عاشق نشده‌اند و از عاشقی خبر ندارند، ذوق عشق را چگونه دریا بند.
پس برای مصاحبت عشق يك عاشق کامل و ماهر که در عین حال دلیر و بهادر هم باشد بخواه .

ور دیگری بشیوه حافظ زدی رقم مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی

این بیت بایستی به‌دازبیت: کی یافتی رقیب تو، نوشته میشد، اما ما هم تابع شارحان گشتیم همین ترتیب را رعایت کردیم ولی بعد پشیمان شدیم .
ور ، مخفف «واگر» . دیگری، یا حرف وحدت . بشیوه ، با حرف مصاحبت شیوه، صنعت . شیوه حافظ ، اضافه لامیه .

زدی ، حکایت حال ماضی : میزد . رقم مفعول صریح و به شیوه غیر صریحش مصراع دوم جواب شرط واقع شده .
مقبول طبع شاه هنرپرور، اضافه‌ها لامیه و بیانیه . هنرپرور ، ترکیب وصفی پرورنده هنر مراد اهل هنر میباشد .

محصول بیت - اگر کس دیگری به طرز وسبک حافظ رقم میزد: یعنی شعری به نظم درمیآورد و مینوشت ، حاصل اینکه . اگر يك شخص دیگری هم مثل حافظ چنین شعر آبدار و روح افزا میسرود مسلماً نظم او هم مانند شعر حافظ مقبول طبع شاه هنرپرور واقع میگشت .

پادشاه خود را از اینکه برای مردم هنرمند ارزش قائل است تعریف میکند.

وله ایضاً

فزل پانصد و دوم

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شو با لطف خداوندی

سحر -- ظرف زمان ، با ، حرف صله . میگفتم ، حکایت حال ماضی « ماضی استمراری » . آرزومند ، آرزو : اشتیاق است و مندادات نسبت و یا حرف مصدری . که ، حرف بیانی ، واثق ، اسم فاعل است از باب حسب . واثق شو ، یعنی مؤتمن و معتمد شو . به فتح شین فعل امر مفرد مخاطب از مصدر شویدن .

بالطاف ، با حرف صله . الطاف ، جمع لطف یعنی احسان اما در اصل به معنای ملایمت و نرمی است . خداوندی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - هنگام سحر به باد سخن اشتیاق و آرزومندی خود را میگفتم : به باد میگفتم که شدت اشتیاق و محبت مرا به عرض جانان برسان . خطاب و ندا آمد که به الطاف بی نهایت خدا مؤتمن و معتمد شو . یعنی اتکاء به لطف و احسان خداوند داشته باش ، که ترا بآنچه که مشتاقی میرساند

دربعضی از نسخه ها مصراع دوم : به وصلم مژدگانان داد الطاف خداوندی واقع شده . به وصلم ، با حرف صله . مژدگانان : چیزیکه من باب مژده داده میشود .

محصول مصراع - الطاف بلا نهایت خداوند مژده وصلم داد .

۱ - سودی مرحوم در این شرح اکثر موارد در قواعد و دستور زبان فارسی دچار اشتباه

شده است راجع به مند ، رجوع شود به صفحه ۳۱ جداول مترجم

**قلم را آن زبان نبود که سرعشق گوید باز
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی**

قلم را - «را» حرف تخصیص . که، حرف بیانی . سرعشق، اضافه لامیه و مفعول فعل گوید . باز، ادات تأکید و جایز است در اینجا به معنای واضح و روشن معنا شود و را ، پشت يك چیز یعنی آنطرف و یا آن سو .

ورای حد تقدیرست، اضافهها لامیه است . شرح آرزومندی، مصدر به مفعولش اضافه گشته و یا حرف مصدری .

محصول بیت - قلم آن زبان را ندارد که سرعشق را بگوید، زیرا شرح و بیان اشتیاق از حد تقدیر خارج است ، مراد شرح آرزومندی بی حد و پایان است .

**دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی**

دل مفعول مقدم فعل «بند» . اندر، ادات صله . زلف لیلی ، اضافه لامیه ، بند، فعل امر مفرد مخاطب . واو، حرف عطف . از، در اینجا به معنای «بای» مصاحبت میباشد کار، مفعول صریح فعل «کن» و از عقل مجنون، مفعول غیر صریحش و اضافه لامیه ، و یا بیانیه مجازاً . که، حرف تعلیل .

عاشق را ، مفعول اول و زیان مفعول دوم فعل «دارد» و مقالات فاعلش . خردمند: عاقل و یا حرف مصدری .

محصول بیت - دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن، یعنی عاشق شو و با عقل مجنون کار کن زیرا کسیکه عاشق باشد و از روی عقل رفتار کند به ضررش تمام میشود . خلاصه عاشق باید باقتضای عشق عمل کند و پیر و عقل نباشد .

**الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول
پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی**

که - حرف رابط صفت . کردت ، تا ضمیر خطاب یعنی ضمیر منصوب متصل . سلطنت، فاعل فعل مذکور و مشغول مفعول دومش . پدر را، «را» ادات مفعول . باز،

ادات تأکید. پرس، فعل امر مفرد مخاطب: سؤال کن. آخر، ادات تأکید. کجا تقدیرش تا کجاست و الامعناى شعر درست درنماید. شد، اینجا به معنای «رفت» میباشد.

مهر فرزند، اضافه مصدر به مفعولش، و یا حرف مصدری.

محصول بیت - آگاه باش ای یوسف مصری که سلطنت ترا بخود مشغول ساخته

است. اما از قدرت سؤال کن که محبت فرزندی به چه حد و به چه درجه رسیده است. مراد: از بابایت پرس که فراق پسر ترا به چه حال انداخته است. و در دوری فرزند با مهرش چه میکنی.

در معنای مصرع دوم: باز پدر را پرس، آخر محبت فرزندی کجا رفت.

این مفسر به مقصود بیت پی نبرده است.

بسحر غمزه فتان دوا بخشى و درد انگيز

بچين زلف مشك افشان دلارامى و دلبندى

بسحر غمزه فتان - اضافه لامیه و بیانیه است. دوا بخش، ترکیب وصفی:

دوا بخشنده و یا ضمیر خطاب. واو، حرف عطف. درد انگیز، ترکیب وصفی از انگیز-یدن: یعنی درد را بوجود میاورد و سبب پیدایش درد میشود و يك یاى خطاب مقدر است: درد انگیزی.

بچین زلف مشك افشان، اضافه لامیه و بیانیه. دلارام، اینهم ترکیب وصفی

است از آرامیدن: باعث تسلاى دل یعنی سبب آرامش دل و خوشنودی خاطر و یا ضمیر خطاب.

دلبند، اینهم صفت مرکب است: یعنی سبب تعلق خاطر با صلاح کسی که دل

را بسوی خود جلب میکند.

محصول بیت - تو با سحر غمزه فتان دوا بخش درد عاشقى در عین حال

دردمندش هم میکنی. مراد: غمزه فتان چنان ساحری است که حتی اضداد را در

یکجا جمع میکند، با زلف مجعد مشك افشان هم دلارام و دلبندی: هم سبب آرامش

خاطری وهم دل را بخودت علاقمند میکنی: دل نسبت به تو تعلق پیدا میکند.

جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست
 زمهر او چه میجوئی و درو همت چه میبندی

جهان پیر رعنا - هر دو اضافه بیانی است. رعنا، به فتح «را» یعنی دورو «را»
 ادات تخصیصی. جبلت به معنای خلقت است.

مهر او، احتمال دارد مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه شده باشد. در، حرف
 صله و او «ضمیر» بر میگردد به جهان.

محصول بیت - در خلقت جهان پیر دورو رحم نیست: مقصود اینست که خلقتش
 مبنی بر خیانت و بی وفائی است، پس در این صورت از او چه انتظار محبت داری و به چه
 چیزش امیدواری و برای چه باو همت میبندی.

در این بازارا گرسودیست با درویش خرسند است
 خدا یا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

درین بازار - مراد بازار دنیا است. سودی، یا حرف وحدت. درویش خرسند،
 اضافه بیانی. منعمم، میم «ضمیر» در معنا مربوط است به فعل «گردان» به تقدیر منعم
 گردانم، الف و نون ادات تعدیه است، زیرا «گرد» در اصل فعل لازم است یعنی باش.
 بدرویشی، با حرف مصاحبت و یا حرف مصدر. خرسند: قانع و یا حرف مصدری.
 محصول بیت - در این بازار دنیا اگر فایده ای باشد، آنهم با درویش قانع است.
 پس خدایا مرا با درویشی و قناعت توانگر کن. یعنی یارب مرا درویش قانع کن.
 کسیکه گفته است: منعم اسم مفعول است که به تقدیر منعم علیه است که حذف
 جار مع المجرور سماعی است. این مفسر جاهل، در لغت عرب عجب تصرفی داشته.

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
 بدین راه و روش میر و که با دلدار پیونندی

دعای صبح - به معنای اضافه «فی» و مبتدا است. آه شب هم همینطور است.
 کلید گنج مقصود، خبر مبتدا و اضافه‌ها لامیه و بیانیه، بدین، همزه به دال قلب شده.
 روش، اسم مصدر: سلوك. میر و، می حرف تأکید و رو، فعل امر مفرد مخاطب یعنی

برو. که، حرف تعلیل. با حرف صله. دلدار، ترکیب وصفی: محبوب. پیوندی، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی به وصل برسی.

محصول بیت - دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است پس باین روش واسلوب بروتا که به دلدار برسی. مراد همواره به دعای صبح مشغول باش و آه شب راترك مکن که به جانان برسی چون گنج مقصود اوست.

**همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تاکی
دریغ آن سایه دولت که بر نااهل افکندی**

همایی - یا حرف وحدت. حرص استخوان، اضافه مصدر به مفعولش. تا، از برای انتهای غایت است به معنای «الی». سایه دولت، اضافه بیانی. که، حرف رابط صفت. افکندی، فعل ماضی مفرد مخاطب یعنی انداختی.

محصول بیت - همایی عالی قدری چون تو حرص استخوان، تاکی. مراد: تو مانند همای عالی مقداری، پس حریص استخوان بودن تاکی، دریغ از آن سایه دولت که بر نااهل افکندی. مراد: تو که يك جانان شریفی حیف است که نسبت به ادانی تمایل داشته باشی و سایه همایونت را بر سر نااهل اندازی.

**بخوبان دل مده حافظ ببین آن بیوفائیه
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی**

که - حرف تعلیل، با حرف صله. خوارزم؛ نام شهری است که آن طرف سمرقند واقع شده. یا، حرف نسبت و الف و نون ادات جمع. ترك، قوم تاتار را گویند. سمرقندی، یا حرف نسبت:

از قرار معلوم این بیت تلمیحی است به قصه ای که سمرقندیها درباره خوارزمیان روا داشته اند. اصل داستان اینست که پس از خروج هلاکو بین پادشاه سمرقند و پادشاه خوارزم اختلاف افتاد و میانشان شقاق واقع شد، اما بعد شاه سمرقند حاضر به مصالحه شد و صلح کرد. مگر غرضش از این صلح حيله بوده چنانکه بعد از خاتمه موضوع صلح روزی پادشاه خوارزم را غافلگیر میکند و سرش را از بدن جدا میکند و

قشونش مملکت خوارزم را غارت میکند .

محصول بیت- ای حافظ به زیباییان دل مده ، و آن بیوفائیها که ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان روا داشتند به خاطر بیار . یعنی توهم به ترکان شیرازی دل مبندها که اینها بسیار ستمگر و بی وفایند ، و دربادۀ توهمان عملی خواهند کرد که ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان کردند : همان بی وفائی و بی مهری را نسبت به توهم میکنند .

در بعضی از نسخهها مخلص بیت اینگونه واقع شده :

بشعر حافظ شیراز می رقصند و می غلطند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

کشمیر - نام مملکتی است که زیباییانش سیاه چشم و ابرو بوده اند .

محصول بیت - سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی چنان تحت تأثیر

شعر حافظ قرار میگیرند که بی اختیار میرقصند و می غلطند .

مقصود اینست : شعر حافظ چنان باینها جذبه میدهد که بی اختیار بعضی میرقصند

و برخی میغلطند .

وله ایضاً

فزل پانصد و سوم

چه بودی اردل آن یار مهربان بودی
که حال مانه چنین بودی ارچنان بودی

محصل بیت - چه میشد اگر دل آن یار مهر و محبت داشت : اگر آن یار مهربان بود حال ما اینطور نمیشد ، یعنی حال ما باین درجه سخت نبود ، اگر آن یار با ما مهربان بود .

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاک آستان بودی

گرم - میم ، از لحاظ معنا به «سرافراز» مربوط است ، به تقدیر سرافراز داشتی . سریر عزت ، اضافه بیانی . خاک آستان ، اضافه لامیه .

محصل بیت - اگر زمانه مرا عزیز و سرافراز میداشت : اگر معزز و مکرم میداشت ، خلاصه اگر میخواست که عزت و احترامم بیشتر گردد ، سریر عزتم : سریر حشمت و عزتم خاک آستان جانان میشد . چونکه عزت و شرف در آن آستان است .

عیان شدی که بها چیست خاک پایش را
اگر حیات گرانمایه جاودان بودی

محصل بیت - اگر حیات گرانمایه ابدی بود ، معلوم میشد که بهای خاک پای جانان چیست : چقدر قیمت دارد . یعنی خاک پایش مانند عمر عزیز میشد اگر باقی

وجاودان میماند . الحاصل : خاک پای یار بها ندارد چونکه خیلی عزیز است .

بگفتمی که چه ارزد نسیم طره دوست

گرم بهر سرموئی هزار جان بودی

بگفتمی - حکایت حال ماضی . که ، حرف رابط مقول قول . ازرد ، فعل مضارع

مفرد غایب از ارزیدن . نسیم طره دوست ، هر دو اضافه لامیه . گرم ، میم در معنا به جان مربوط است ، به تقدیر جانم . موئی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - اگر بهر سرمویم هزار جان داشتیم ، بهای بوی معطر طره دوست

را تعیین میکردم . میگفتم که قیمتش چند است .

مراد : بوی طره اش به هزاران جان میارزد .

برات خوشدلی ما چه کمی شدی یارب

گرش نشان امان از بد زمان بودی

برات خوشدلی ما - اضافه بیانی و لامیه . چه کمی شدی : چه نقصان میدید .

یارب ، در اینجا احتمال دومعنا را دارد : منادا و عجب .

گرش ، شین ، در معنا مربوط به «زمان» میباشد . نشان امان ، اضافه بیانی . بد

زمان ، اضافه لامیه .

محصول بیت - یارب خوشی و صفای خاطر ما چه چیز را کم میکرد : سبب

چه نقصانی میشد اگر از نااملایمات روزگار طغرای امان داشت .

حاصل اینکه چه ضرر داشت اگر برات خوشدلی ما از نااملایمات و ناسازگاری

روزگار طغرای امان داشت .

مقصود اینست که اگر دائماً صفای خاطر داشتیم ، چه چیز کم میشد .

در معنای این بیت کسیکه گفته است : بعلت مشکل بودن باین وجه شرح داده

شد ، این مفسر تقریر خوبی داشته طیب الله انقاسه .

ز پرده گلش برون آمدی چو قطره اشک

که بر دو دیده ما حکم او روان بودی

کاش - با شین و نیز با جیم «کاج» لغت است ، معنای کاشکی . که ، حرف تعلیل .

روان : جاری .

محصول بیت - کاشکی جانان از پرده بیرون میامد، چون قطره اشک :
همانطور که قطرات اشک از پرده بیرون میاید کاش جانان هم از سرایش بیرون
میامد و حکمش بر دو چشم ما روان و جاری میشد.

مراد: کاش از خانه اش بیرون آید و بر ما فرمان دهد .

اگر نه دائره عشق راه بر بستی
چون نقطه حافظ بیدل نه در میان بودی

اگر نه، نه ادات نفی و در معنا به فعل «بر بستی» مربوط است. به تقدیر بر بستی
«بر نبستی». نه در میان، نه ادات نفی و مربوط به فعل «بودی» به تقدیر نبودی .
محصول بیت - اگر دائره عشق راه را نمی بست: مانع خروج از دایره نمیشد
حافظ بیدل چون نقطه در وسط دائره عشق نمی ماند. یعنی چون دایره در کنار میگشت
و چون نقطه مرکز دایره واقع نمیشد.
حاصل گفتار: اگر امکان خلاصی از بلای عشق وجود داشت هرگز درد عشق
را تحمل نمی کردم بلکه از آن فرار میکردم و خلاص میگشتم .
یکی مصراع دوم را نوشته است : چون نقطه حافظ بیدل در آن میان بودی این
صورت مخالف تمام دیوانهای موجود در نزدمان است .

وله ایضاً

غزل پانصد و چهارم

بجان او که گرم دست رس بجان بودی

کمینه پیشکش بند گانش آن بودی

بجان او - با حرف تخصیص یا حرف قسم . که ، حرف بیان . گرم ، گر ، حرف شرط و میم ضمیر متکلم و حده یعنی اگر مرا . دسترس ، ترکیب مزجی به معنی قدرت و توانائی است . بجان ، با حرف صله . بودی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . کمینه ، کم : اندک و یا حرف نسبت و نون و ها ادات تأکید یعنی کمترین و ناچیزترین پیشکش بند گانش ، اضافه لامیه . اگر مراد از بندگان «عشاق» باشد . پس پیشکش عشاق به جانان ، تعبیر میشود اما اگر مراد غلامان جانان باشد ، باید گفت پیشکش عاشقان به بندگان جانان . آن ، اسم ' اشاره : اشاره به جان مذکور در مصرع اول .

محصل بیت - به بقا و جان جانان قسم ، اگر دسترسی بجان داشتم ، یعنی قدرت داشتم که جان را بدست بیارم ، الحاصل جانم اگر در دستم بود ، کمترین پیشکشم به بندگان جانان همان جانم بود یعنی جانم را از بند گانش دریغ نمیداشتم .

اگر دلم نشدی پای بند طره او

کیم قرار درین تیره خاکدان بودی

کیم - میم در معنای بوطه به قرار است . تیره ، کدر و تاریک و غیر صاف . خاکدان جای خاک و خار و خاشاک .

محصول بیت - اگر دای پای بند طره جانان نبود : گرفتار زلفش نبود، کی
در این خاکدان تیره قرار می گرفت، یعنی کی در خاکدان دنیا قرار می گرفتیم. الحاصل
اگر عشق جانان نبود در خانه دنیا ساعتی قرار نمی گرفتیم .

**در آمدی ز درم کاشکی چو آمده نور
که بر دو دیده من حکم او روان بودی**

محصول بیت - کاشکی از درم چون درخشش نور در می آمد و حکمش بر دو دیده ام
جاری و روان میشد. مراد: چون نور چشم بر دو دیده ام حکمش روان میشد : حاکم
دو چشم من میشد. در معنای مصراع دوم : که حکمش بر دو دیده ام روان بود این
مفسر معنای بیت را روان و روشن نگفته است .

**برخ چو مهر فلک بی نظیر آفاقت
بدل دریغ که يك ذره مهربان بودی**

برخ - با حرف مصاحبت . بدل ، با حرف ظرف .

محصول بیت - با داشتن صورت زیبائی چون خورشید فلک در دنیا بی نظیر است
اما حیف که در دل يك ذره محبت ندارد : یا کاش در دلش هم ذره مهربانی وجود داشت.
در معنای مصراع دوم گفته اند : حیف بر دلش که ذره ای مهربان بودی ، این
مفسر از معانی حروف اطلاع نداشته .

**بخواب نیز نمی بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی**

چه جای وصال - چه محل وصال است یعنی وصال ممکن نیست . این^۱، اسم
اشاره ، اشاره به وصال. آن^۲ ، اسم اشاره ، اشاره به دیدن وصال در خواب.

محصول بیت - جانان را در خواب هم نمی بینم کجا مانده که وصالش برایم
میسر گردد. پس وصال که دستم نداد و نشانی هم از آن ندیدیم باری آن بودی: یعنی

۱ - این ضمیر اشاره (اشاره به نزدیک)

۲ - آن رجوع شود به پاوردقی صفحه ۲۳۷۶

چون وصال میسر نگشت باری جانان را در خواب میدیدم .

به بندگی قدش سرو معترف گشتی
اگر چو سوسن آزاده اش زبان بودی

محصول بیت - به بندگی جانان سرو اعتراف میکرد : اقرار میکرد که من بنده و غلام جانانم اگر چنانچه چون سوسن آزاده زبان داشت. یعنی اگر چون سوسن آزاده زبان داشت و میتوانست حرف بزند، اقرار میکرد که من بنده جانانم.

ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی
اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

پرده - به طریق ایهام ذکر شده است. یعنی به معنای نغمه و ساز و پرده عرض (آبرو). همدم مرغان صبح خوان، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد، و اضافه بیانی مرغ صبح خوان، ترکیب وصفی : مرغی که هنگام صبح نغمه سرایی می کند.

محصول بیت - ناله حافظ کی از پرده بیرون میافتاد : یعنی کی مشهور عالم میشد، اگر چنانچه با مرغان سحر خوان همدم وهم آواز نمیگشت .
مراد: فریاد و فغان حافظ داستان عالم نمیشد اگر چنانچه با بلبلها هم آهنگ نمی شد.

وله ایضاً

فزل پانصد و پنجم

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
خورد ز غیرت روی تو هر گلی خاری

بخرامی - فعل مضارع مفرد مخاطب. دمی، یا حرف وحدت. بگلزاری، با حرف صله و یا حرف وحدت. خورد، فعل مضارع مفرد غایب در اینجا معنای «اکل» نمیدهد بلکه به معنای فرو رفتن نیش خار است. مراد از عبارت خورد هر گلی خاری: هر گلی همراه خاری است.

محصول بیت - اگر چون سرو ساعتی به گلزاری بخرامی: بآرامی در گلزار بگردی از غیرت رویت هر گل خاری خورد، یعنی هر گل همراه خاری میشود. حاصل: هر تك تك گله‌ها پرپر میشود و پیریشان میگردد.

ز کفر زلف تو هر حلقه و آشوبی
ز سحر چشم تو هر گوشه و بیماری

حلقه - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، واو، حرف مع. آشوبی، یا حرف وحدت. گوشه، اینهم مانند حلقه است. بیماری، یا حرف وحدت. محصول بیت - از کفر زلفت با هر حلقه فتنه و آشوبی است: در هر حلقه که متعلق به زلفت است فتنه و غوغایی برپا میشود و از سحر چشمت در هر گوشه بیماری است: در هر گوشه بیماری خوابیده.

**مرو چو بخت من ای چشم مست یار بخواب
که در پیت ز هر سوی آه بیداری**

چشم مست یار - اضافه بیانیه و لامیه. که، حرف تعلیل. پی، اینجا به معنای دنبال و عقب میباشد. آه بیداری، اضافه لامیه و یا حرف وحدت.

محمول بیت - ای چشم مست یار چون بخت و طالع من مخواب، چونکه بدنبالت از هر سو آه بیداری است: از هر جانب بخاطر تو عاشق بیداری آهی میکشد پس بیدار باش و از تیر آه عاشق حذر کن.

**نثار خاک رخت نقد جان من هر چند
که نیست نقد روان را بر تو مقداری**

نثارخاک - مصدر به مفعولش اضافه شده. خاک ره، اضافه لامیه. نقد جان، اضافه بیانیه و مبتدای مؤخر و نثار خبر مقدم. به تقدیر: نقد جان نثار خاک رخت باد. جان من، اضافه لامیه. هر چند مرهون مصرع دوم. که، حرف بیان. نقد روان، اضافه بیانیه و «را» ادات تخصیصی. نقد روان، در این بیت به طریق ایهام ذکر شده است: به معنای جان و رایج فتأمل. بر تو، اضافه لامیه: نزد تو. مقداری، یا حرف تنکیر.

محمول بیت - نقد جان نثار وفدای خاک رخت گردد، هر چند که نقد رایج و نقد جان پیش تو ارزش ندارد. حاصل کلام من جانم را نثار خاک رخت میکنم، حال چه قبول بکنی و چه نکنی.

**دلا همیشه مزن رای زلف دلبندان
چو تیره رای شدی کی گشایدت کاری**

رای - فکر است. رای زلف، مصدر به مفعولش اضافه گشته. زلف دلبندان، اضافه لامیه و دلبند، ترکیب وصفی یعنی دلبری که دل عشاق را بسوی خود میکشد و بخود علاقمندشان میکند. الف و نون، ادات جمع. تیره در اینجا ظلمت است یعنی تاریک، تیره رای: کسی که تاریک فکر است. کاری، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - ای دل دائماً به فکر زلف محبوبان مباش : فکر زلف آنها را مکن ، چون وقتی تیره رای باشی ، در کارت گشایشی حاصل نمیشود . منظور اینست به فکر زلف دلبران بودن خود تیره رای است و کسیکه تیره رای باشد ، کارش گشایش پیدا نمیکند، پس فکر زلف دلبران را ترك کن تا کارت پیش رود . کسانی که بجای «رای زلف» «لاف زلف» نوشته اند، از مناسبت تیره رای غافل بوده اند.

سرم برفت و زمانی بسر نشد این کار

دلم گرفت و نبودت غم گرفتاری

زمانی - یا حرف وحدت . بسر نشد : نهایت نیافت ، پایان پذیرفت . این کار : عشق و محبت . گرفت در این بیت یعنی متقبض شد . گرفتار ، ترکیب وصفی از مصدر آریدن یعنی کسیکه با مشکلات زیاد روبرو باشد .

محصول بیت - در راه عشق و محبت سرم رفت ، در حالیکه این کار (عشق)

نهایت نیافت، و دلم گرفتار شد در حالیکه تو غم گرفتاری را نخوردی . مراد : دلم به درد عشق مبتلا گشت و اما تو هرگز از غم گرفتاری آن غم نداشتی . خلاصه غم دل گرفتار مرا نخوردی و فکری بحالش نکردی .

مفسرینی که بجای دلم گرفت «دلم برفت» نوشته اند، از گرفتار و مناسبت آن

در این بیت غفلت کرده اند.

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی

بخنده گفت که حافظ تو در چه پرگاری

آی - با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب : بیا . در چه پرگاری : معنای لازم

این ترکیب یعنی در چه حیرت و در چه سرگردانی هستی ، چونکه سرگردانی از امور لازم پرگار است .

محصول بیت - وقتی به جانان گفتم : چون نقطه به میان دایره بیا یعنی به

حلقه عشاق داخل شو، بخنده گفت که، ای حافظ تو تا چه حد سرگردانی یعنی به وادی

حیرت افتاده‌ای و سرگردان و بیقرار گشته‌ای، زیرا میان آن حلقه مقام من نیست.

کسیکه مصراع دوم را نوشته است: بخنده گفت که حافظ این چه پرکاری.
این شخص جز اینکه ناموزون نوشته سخنش هیچ نوع معنا ندارد. رد شمع
وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

فزل پانصد و ششم

شهریست پر ظریفان وز هر طرف نگاری
یاران صلاى عشقت گر میکنند کاری

خواجه مردم شهر شیراز را وصف میکند که همگی زیبایند.

محصل بیت - شهر ما ، شهری است پر از ظرفا ، و از هر جانب نگاری به
چشم میخورد. ای یاران صلاى عشق است اگر خیال کاری دارید ، بکنید. یعنی اگر
عاشقی میکنید محلس است .

چشم جهان نبیند زین تازه تر جوانی
در دست کس نیفتد زین خوبتر نگاری

چشم جهان - اضافه لامیه ، تقدیرش چشم اهل جهان است.

محصل بیت - چشم مردم دنیا جوانی تازه تر از این ندیده است . به جوانی
معهود اشاره می کند. پس میگوید: نگاری بهتر و زیباتر از این بدست کسی نمی افتد.

جسمی که دیده باشد از روح آفریده
زین خاکیان مبادا بردامنش غباری

جسمی - یا حرف وحدت. که، اسم. چه کسی . مراد از خاکیان : مردمیکه
در خاک سکنی دارند . زیرا «یا» حرف نسبت والف و نون ادات جمع است، یعنی
به خاک نسبت داده میشوند.

مبادا، با الف ومباد، بدون الف ، لغت است ، به صورت نهی غایب است که در

دعا بکار میرود. غباری، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - که دیده است جسمی را که از روح آفریده شده باشد : که دیده است از این خاکیان کسی را که بردامنش غباری ننشسته باشد یعنی بردامن پاکش از اغیار گردی ننشسته باشد.
از عدم تلویث کنایه است .

چون من شکسته را از پیش خود چه رانی کم غایت توقع بوسیت یا کناری

شکسته - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، و را، ادات مفعول . رانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب از مصدر رانیدن «راندن». کم، که حرف تعلیل و میم متکلم در معنا به «توقع» مقید است به تقدیر توقعم . بوسی ، یا حرف وحدت . یا ، در اینجا حرف عطف است . «او» و «ام» در عربی . کناری ، این یا هم از برای وحدت است .

محصول بیت - دل شکسته ای چون مرا برای چه از نزد خود میرانی : یعنی مرا از پیش خود مران چونکه منتهای توقع و امیدم از تو فقط يك بوسه است و یا يك کنار. پس به خاطر این چیز جزوی انصاف نیست که مرا از خود دور کنی.

می بیغشت بشتاب وقتی خوشست دریاب سالی دگر که دارد امید نوبهاری

غش - به کسر غین و شین مشدد اسم است به معنای جرم از باب نصر مصدرش غشاش میاید به کسر «غین» اما عجم به فتح «غین» میخواند به معنای مذکور.
وقتی ، یا حرف تنکیر. دریاب : غنیمت بدان . سالی دگر ، یا حرف وحدت . که ، اسم است : چه کسی . نوبهاری ، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - می صاف است پس به خوردنش عجله کن ، وقت هم خوش است غنیمت دان. مراد: قدر وقت را بدان زیرا که امید دارد که سال دیگر به بهار برسد . پس در نوبهار امسال باید نوشیدن می بیغش را غنیمت دانست.

**در بوستان حریفان مانند لاله و گل
هر يك گرفته جامی بریاد روی یاری**

جامی ویاری، یاها وحدت راست .

محصول بیت - در بوستان باده نوشان ، هر يك چون گل و لاله به یاد یاری جامی بدست گرفته اند. مراد هر یکشان به شوق نگاری پیاله نوش شده است. لاله را به قدح پایه دار و گل را به قدح بی پایه تشبیه کرده اند .

**چون این گره گشایم وین راز چون نمایم
دردی و سخت دردی کاری و صعب کاری**

چون - باواو اصلی یعنی چگونه : به معنای کیف. گره ، به کسر کاف عجمی و را ، در اینجا به معنای مشکل عشق تعبیر میشود. و مراد از «راز» هم راز عشق است. دردی و کاری، یاها وحدت راست و واوها ، حالت را افاده کند.

محصول بیت - این گره عشق را چگونه باز کنم و این راز عشق را چگونه نشان دهم . چون این دردی است اما درد مشکل ، و همچنین ابراز سرعشق کاری است اما کار بسیار دشوار. یا خود و حال آنکه درد سخت و کار مشکلی است.

مراد : درد نیا هیچ مشکلی سخت تر از مشکل عشق نیست.

**هر تاره موی حافظ در دست زلف شوخیست
مشکل بود نشستن در اینچنین دیاری**

تاره -- باهای رسمی و تار ، بیها یعنی يك دانه موی شوخی، یا حرف وحدت

محصول بیت - هر تار موی حافظ در دست زلف شوخیست ، پس در چنین دیاری ماندن مشکل است . مراد : در شهری که اینهمه غارتگر و یغما گر داشته باشد سکونت در آنجا خیلی مشکل است ، خدا نجات بدهد.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن فاعلان مفاعن فعلن

فزل پانصد و هفتم

ترا که هر چه مرادست در جهان داری
چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری

محمصول بیت - تو هر چه میخواهی در این دنیا داری : تمام آرزوهایت فراهم شده . حاصل : به مرادات دنیوی رسیده‌ای ، پس از حال ضعیفای ناتوان چه غصه و غم داری ، یعنی چون به مرادت رسیده‌ای و آرزوهایت بر آورده شده ، دیگر بفکر این نیستی . متوجه این مطلب نیستی که آیا ناتوانان به مرادشان رسیده‌اند یا نه .

بخواه جان و دل از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری

محمصول بیت - از من بنده جان و دل بخواه و فوری بستان : بدون تأنی و درنگ جان و دلم را قبضه کن ، چونکه حکمت بر سر آزادگان جاری است . یعنی من از جزو آزادگانم و امرت درباره من فوری اجرا میشود : امرت در من نفوذ دارد .

میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میان مجمع خوبان کنی میان داری

میان داری - این را عجم میانجی گری میگویند ، یا حرف مصدری .
محمصول بیت - تو میان نداری : میانت معدوم است ، اما تعجبم از اینست که هر دم و ساعت میان مجمع محبوبان میانجی گری میکنی . یعنی با وجود نداشتن میان
ص ۳۳۳ جلد سوم شرح .

میانداری عجیب است .

بعضی گفته‌اند : میاندار به معنای حکم و مصلح قوم است ، علی کل حال به

معنای صدرنشین نیست .

بیاض روی ترانیت نقش درخورازانک سوادى از خط مشکین بر ارغوان داری

بیاض - به رنگ سفید و کاغذ هم گویند ، و در اینجا به طریق ایهام ذکر شده .

پس بیاض روی اضافه بیانی ، روی ترا ، اضافه لامیه . در خور با واو رسمی : لایق

از آنک : ادات تعلیل و مرهون مصراع دوم . سوادی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

خط مشکین اضافه بیانیه . مراد از ارغوان ، رخسار جانان است .

محصول بیت - سفیدی رویت را هیچ نقشی شایسته نیست ، چونکه روی

ارغوان رخت از خط مشکین سواد یعنی رقمی داری ، پس وقتی این رقم را داری به

نقش دیگر احتیاج نیست . حاصل : وقتی روی چهره سفیدت خط سیاه از قدرت نوشته

شده ، پس نقش عارضی شایسته آن نیست .

بنوش می که سبک روحی ای ظریف مدام

علی الخصوص درین دم که سرگران داری

محصول بیت - ای ظریف باده بنوش که دائماً سبک روحی ، (شادی) خصوصاً

در این دم که از خماری سرگران داری ، یعنی باده خوردن هر آن مناسب حال توست

بخصوص حالا که از خماری سرت سنگین شده است : حالا ظریفتر شده‌ای .

مکن عتاب ازین بهش و جور بردل من

بکن هر آنچه توانی که جای آن داری

محصول بیت - ازین بیشتر بمن عتاب و بردلم جور مکن ، بلکه بهره

قادری و از دستت برمیاید درباره من بکن که محلش است . مراد آنچه درباره

عشاق میتوانی بکنی و قادری بکن چونکه توشایسته آن کاری .

باختیارت اگر صد هزار تیر جفاست

بقصد جان من خسته در کمان داری

جفاست - سین و تا ، از لحاظ معنای بوط به «اختیار» است به تقدیر با اختیار تست .

جزا مقدم واقع شده و شرط مؤخر. قصد جان، اضافه مصدر به مفعولش. جان من، اضافه لامیه، من خسته، اضافه بیانیه.

محصول بیت - اختیار با خودت است، اگر صد هزار تیر جفا به قصد جان من خسته در کمان داشته باشی. مراد اگر به قصد زدن به جان من خسته صد هزار تیر در کمان نهی، اختیار با تست، خواهی جان ناشادم را با تیر بزن و خواهی دست نگهدار خلاصه همه جور اختیار با تست.

بکش جفای رقیبان مدام و خوش دل باش

که سهل باشد اگر یار مهربان داری

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: جور و جفای رقبای را بکش و دائماً خوشدل باش، زیرا تحمل این چیزها سهل است در صورتیکه یار مهربان داشته باشی. مقصود: یاری مهربان و با مهر و شفقت اگر داری جور و جفای رقیبان مهم نیست و ضرر نمیرساند باید هم تحملشان کرد.

بوصل دوست گرت دست میرسد یکدم

برو که هر چه مرادست در جهان داری

محصول بیت - اگر دمی و یا نفسی به وصل دوست دستت میرسد: اگر دمی به وصل دوست برسی، برو که در دنیا هر آرزویی داری برآورده شده. مراد رسیدن به وصال دوست عیناً مانند اینست که به مرادهای دنیوی رسیده باشی.

چو ذکر لعل لبش میکنی ومی شنوی

حدیث باشکرست آنچه در دهان داری

چو - حرف تعلیل. ذکر لعل، اضافه مصدر به مفعولش، لعل لبش، اضافه بیانی حدیث با شکر، اضافه بیانی.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: وقتیکه راجع به لب لعل جانان صحبت میکنی و از آن میشنوی: هم خودت در باره اش سخن میگویی و هم دیگران که تعریفش میکنند تو میشنوی. پس آنچه میگوئی سخن لذیذ و شیرینی است،

چون موضوع سخن درباره لب لعل جانان است لذا آن کلام باید هم شیرین و شکرین باشد خلاصه از کلام شیرین کنایه است .

**چو گل بدامن ازین باغ میبری حافظ
چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری**

چو - ادات تعلیل : چونکه . بدامن ، با حرف مصاحبت . از این باغ : مراد وصال جانان است و مراد از باغبان رقیب است .

محصول بیت - ای حافظ وقتی از باغ وصال جانان گل را با دامن میبری یعنی تو که گل وصال جانان را به مراد دل میچینی و بدلت خواه خود از آن بهره مند میشوی، پس از ناله و فریاد و فغان رقیب چه غم داری : از شکایتش چه غم داری ؟

وله ایضاً

فزل پانصد و هشتم

صبا تو نکمت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری

صبا - منادی . نکمت، دراصل به معنای بوی خوش دهان است ، اما در اینجا مطلقاً مراد بوی خوش است . زلف مشکبو، اضافه بیانی و مشکبو صفت مرکب . بیادگار ، با مقحم است از برای تأکید . یادگار : چیزیکه سبب یادآوری میشود به معنای تحفه . بمانی، با حرف تأکید، مانی، فعل مضارع مخاطب . که، حرف تعلیل . بوی او ، اضافه لامیه .

محصول بیت - ای صبا تو بوی آن زلف مشکبو را داری ، پس در روزگار بیادگار بمانی که بوی او را داری . یعنی چون بوی خوش تو همان بوی زلف معطر جانان است ، پس در روزگار به یادگار بمان . مراد مدت‌های مدید پایدار بمان و یا میمانی .

خلاصه . فعل «مانی» احتمال دارد وجه اخباری یا انشایی باشد .

کسیکه فعل «مانی» را به معنای شباهت گرفته : شبیه هستی گفته ، نتوانسته به معنای واقعی تشبیه کند .

دلّم که گوهر اسرار حسن و عشق دروست
توان بدست تو دادن گرش نکو داری

که - حرف رابط صفت . گرش، شین بر میگردد به دل . گوهر اسرار حسن،

اضافه بیانیه و لامیه .

محصول بیت - دل من که اسرار حسن و جوهر عشق در آن نهفته است، اگر بتوانی خوب نگهش داری میشود به توداد. مراد اسرار و گوهر عشق و حسن در دل من است، و میشود آن را به تو تسلیم کرد اما به شرط آنکه رعایتش کنی

**قبای حسن فروشی ترا برآزد و بس
که همچو گل همه آئین رنگ و بوداری**

قبای حسن فروشی - اضافه بیانیه . حسن فروش ترکیب وصفی از فروشیدن: فروشنده زیبایی و یا حرف مصدری. برآزد، فعل مضارع مفرد غایب: زبید از مصدر برآزیدن. و بس، با واو: چون فقط در عربی. که، حرف تعلیل. آئین به معنای قانون و اسلوب است.

محصول بیت - قبای حسن فروشی ترازید و بس: عرض جمال و زیبایی فقط شایسته توست، زیرا چون گل تمام آئین رنگ و بو را داری، یعنی چون گل سراسر رنگ و بویی. پس جلوه گری و عرض جمال شایسته توست.

**دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن
ترا رسد که غلامان ماهر و داری**

دم - نفس. ممالک خوبی، اضافه بیانیه. رسد، در این قبیل جاها به معنای لایق است چنانکه در بوستان آمده.

بیت: مرا و را رسد کبریا و منی. که ملکش قدیمست و ذاتش غنی که، حرف تعلیل.

محصول بیت - چون آفتاب دم زدن از زیبایی شایسته توست، چون این توئی که غلامان ماهر و داری. مقصود: ادعای داشتن زیبایی چو آفتاب برآزنده توست که بندگان زیبایی در اختیار داری.

**در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت
جز این قدر که رقیبان تند خوداری**

شمایل - جمع شمال به معنای اخلاق است. شمایل مطبوع، اضافه بیانی.

محمصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : درباره آن اخلاق پسندیده هیچ سخنی نمیتوان گفت : راجع بآن اخلاق حمیدهات هیچگونه ایراد نمیشود گرفت، جز اینکه رقیبانت تند خویند و هیچ کس را به نزدت راه نمیدهند .

**نوای بلبلیت ای گل کجا پسند افتد
که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری**

محمصول بیت - ای گل نوای بلبلیت کی مورد پسندت قرار میگیرد وقتی گوشت به مرغان بیهوده گو باشد : ترنمات بلبلیت کی پسندت افتد که تو صدای مرغان هرزه گو را گوش میکنی . مراد اینست : ترنمات حافظ را چگونه ممکن است به پسندی در حالیکه گوش هوش به رقیبان داری یعنی سخنان آنان را گوش میکنی .

**بجرعه تو سرم مست گشت نوشت باد
خود از کدام خمست این که در سبوداری**

بجرعه تو - با حرف مصاحبت و اضافه لامیه . نوشت باد، از قبیل حشو ملیح است . خود ، در اینجا متضمن معنای «تعجب» است و نیز جایز است محض تأکید افاده نماید .

این : اشاره است به باده ای که در سبوست .

محمصول بیت - بایک جرعه می ات مست گشتم ، نوشت باد باده ای که خورده ای . عجب است این باده ای که در سبوداری از کدام خم است ؟ مراد شرابی که در سبویت است از کدام خم است بما نشان بده که گاه گاهی از آن نوش کنیم .

**بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز
که گر باورسی از شرم سرفرود آری**

که - حرف تعلیل . باو، با حرف صله و ضمیر بر میگردد به جانانی که در دل مر کوز است . رسی ، فعل مضارع مفرد مخاطب اینجا یعنی بر خورد کنی ، چون فعل شرط است . فرود آری ، این ترکیب محتمل دو وجه میباشد : ممکن است «واو» مانند واو واقع در ابیات سابق ، حرف روی و «داری» ردیف باشد .

یا اینکه قافیه معموله باشد که از دو لفظ «فرود و آری» ترکیب شده است .
پس با انتقال فتحه واقع در همزه «آری» به «دال فرود» شکل «فرود آری» پیدا کرده
است. معمولی که باین اسلوب واقع گردد طریق تجزیه گویند چنانکه نجاتی در غزلی
که با مطلع زیر شروع میکند این سبک را رعایت کرده است .

مطلع : بر آلالی اولدی پری شیوه لی آهوبکلر

گوزی آهولرک آلاینه یساهو بکلر

ترجمه غزل ترکی: آهوان پری شیوه یک گروه شدند، چشم عاشق در انتظار
آن گروه آهوان است .

در این غزل هم گفته است : رخت و بخت کو تری اوده اور رسک طو تمز

برایکی گون بزی بودنیده محبوبکلر .

ترجمه : اگر رخت و همه چیز مرا آتش بزنی مهم نیست چون در این یکی
دو روز دنیا محبوب است که مارا سر گرم میکند .

یعنی بای «محبوب» را با لفظ «آکلر» ترکیب کرده که صورت محبوبکلر
پیدا کرده است .

محمول بیت - ای سروجویبار بسر کشی خود مناز : فخرمکن ، زیرا اگر
با آن جانان برخورد کنی یا اگر او را «بینی» از شرم سر فرود آری یعنی سر تسلیم
فرود آری. حاصل اینکه در برابر طنازی جانان تسلیم میشوی .

دعاش کردم و خندان بزیر لب میگفت

که کیستی تو و با من چه گفتگو داری

میگفت - مرهون مصراع دوم ..

که ، حرف رابط مقول قول . کیستی : یا ضمیر خطاب .

واوها ، حرف عطف . گفتگو : صحبت کردن و سخن گفتن بین دو نفر است .

محمول بیت - جانان را دعا کردم ، او هم بزیر لب در حالیکه میخندید گفت :

تو کیستی و با من چه حرف «گفتگو» داری . مراد : با من مناسبتی نداری پس بچه

دلیل دعایم کردی .

ز کنج صومعه حافظ مجوی جوهر عشق
 قدم برون نه اگر میل جستجو داری

محصل بیت - ای حافظ از کنج صومعه جوهر عشق مجو : صومعه داران
 فاقد عشق اند، پس از آنان انتظار عشق نداشته باش ، بلکه برای تحصیل عشق قدم
 از صومعه بیرون نه : از صومعه بیرون بیا .

مراد : اگر میل جستجوی عشق داری یعنی طالب تحصیل عشقی صومعه را
 ترك کن و به میکده برو که جوهر عشق در آنجاست .

وله ایضاً

فزل پانصد و نهم

بیا با ما مورز این کینه داری

که حق صحبت دیرینه داری

در بعضی از نسخه‌ها بجای «بیا» «بتا» واقع شده .

مورز، فعل نهی^۱ مفرد مخاطب از مصدر ورزیدن : عادت کردن به چیزی یا خو گرفتن به چیزی. کینه‌دار، ترکیب وصفی: کینه دارنده و یا حرف مصدری. که، حرف تعلیل. حق صحبت دیرینه، اضافه لامیه و بیانیه. داری، فعل مضارع مفرد مخاطب **محصول بیت** - ای جانان بیا و با ما کینه داری را عادت مکن: با ما کینه دارمباش زیرا با ما حق صحبت دیرینه داری . یعنی از قدیم ما با تو دوست و مصاحب بودیم ، پس نسبت بما کینه نداشته باش .

نصیحت گوش کن کین در بسی به

از آن گوهر که در گنجینه داری

کین - که حرف تعلیل . این، اسم اشاره : اشاره به نصیحت که «در» کنایه از آن است. که ، حرف رابط صفت . گنجینه : خزانه است.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : نصیحت گوش کن، زیرا این در، از آن گوهری که در خزانه داری بهتر است . مراد: نصیحت مانند در گرانبھائی است و از تمام جواهراتی که در گنجینه داری سودمندتر است .

بفریاد خمار مفلسان رس خدا را گرمی دوشینه داری

بفریاد خمار مفلسان - با حرف صله و اضافه‌ها لامیه است . رس ، فعل امر مفرد مخاطب . خدا را ، «را» حرف تخصیص . گر ، ادات شرط . می دوشینه ، اضافه بیانی . دوش ، یعنی دیشب و یا حرف نسبت^۱ و نون وها نسبت را تأکید میکند . داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب و فعل شرط یعنی مصراع دوم شرط و مصراع اول جزاست .

محمصول بیت - به فریاد خمار مفلسان رس : خماری مفلسان را درمان کن محض خاطر خدا . یعنی اگر شرابی از شراب دیشبی داری خماری بی چیزان را علاج کن . خلاصه اگر شرابی از دیشب مانده داری محض خاطر خدا با آن خماری بیچارگان را چاره کن .

در معنای مصراع دوم: اگر شرابی به مقدار شراب دیشبی داری . این مفسرین معنای بیت را خوب ادا نکرده‌اند .

دلیکن کسی نمائی رخ برندان تو گز خورشید و ماه آئینه داری

نمایی - فعل مضارع مخاطب . رخ ، مفعول صریح و برندان مفعول غیر صریحش . گز ، که حرف بیان .

محمصول بیت - این بیت از لحاظ معنا بر می‌گردد به بیت سابق . یعنی ما درمان بیچارگان را به تو تکلیف کردیم ، اما تو کی به برندان رخ نشان میدهی که از خورشید و ماه آئینه داری یعنی مهر و ماه آئینه های تو است . حاصل اینک ، با اینهمه رفعت شأن تو کی به برندان مفلس رخ مینمائی

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار که با مهر خدایی کینه داری

بد رندان - اضافه لامیه و مقول قول فعل «مگو» . واو ، حرف عطف . هش ،

مخفف هوش به معنای عقل. دار، فعل امر مفرد مخاطب: عقلمت را جمع کن. که، حرف بیان. با، حرف صله. مهر: محبت. خدایی: یا حرف نسبت، تقدیرش با صاحب مهر خدا: (کسی که خدا را دوست دارد) به ضرورت وزن مضاف حذف گشته است. کینه، مفعول مقدم فعل «داری». و جایز است کینه دار، ترکیب وصفی باشد و یا ضمیر خطاب. **محصول بیت** - ای شیخ بد گوئی رندان را ممکن و عقلمت را در سرت جمع کن که به دوستان خدا کینه میورزی. یا با دوستان خدا کینه داری. یعنی دشمن دوستان خدائی. حاصل اینکه عداوت و دشمنی با دوستان خدا همان عداوت با خداوند است.

نمی ترسی ز آه آنشینم تو دانی خرقه پشمینه داری

نمی ترسی - احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی باشد: نمی ترسی یعنی بترس «وجه انشائی» خرقه پشمینه، تقدیرش: که خرقه پشمینه داری، بوده که به ضرورت وزن «که» رابط ترک شده است.

پشمینه، یا حرف نسبت و نون وها ادات تأکید. خرقه پشمینه: خرقه پشمی. **محصول بیت** - خطاب به شیخ مذکور در بیت قبل میفرماید: از آه نمی ترسی. یا از آه آتشین من نمی ترسی «بترس» ای شیخ خودت که میدانی خرقه پشمینه داری (بتن میکنی) یعنی از آه آتشین من بترس که خودت و خرقهات را یکجا میسوزاند.

در معنای مصراع دوم گفته اند: تو میدانی که خرقه پشمی داری که در برابر آتش اصلاً دوام ندارد. سخن عجیبی این مفسر گفته است آیا معنای حرفش را خودش میفهمد.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرانی که اندر سینه داری

با - حرف قسم و یا، حرف وحدت یا حرف تنکیر. که، حرف رابط صفت.

محصول بیت - ای حافظ قسم بآن قرانی که در سینه داری شعری بهتر از
شعر تو ندیدم . یعنی به حق قرانی که در سینهات مستور است من شعری لطیف‌تر از
شعر تو ندیدم .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلن

فزل پانصد و دهم

ایکه در کوی خرابات مقامی داری
جم وقت خودی ار دست بجامی داری

ای - حرف ندا . منادی ، عام . مقامی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . جم وقت خودی ، اضافه‌ها لامیه . جم : نام پادشاهی است که جام جهان‌نما را پیدا کرده است . بنا به قول بعضیها جم همان حضرت سلیمان است . به عقیدهٔ خواجه هم همینطور است .

اما در این بیت جم کنایه از پادشاه میباشد . جم وقت خودی پادشاه زمان خود هستی . ار ، به فتح همزه مخفف «اگر»

ار دست بجامی داری ، جملهٔ شرطیه و ماقبلش جزا و جوابش . این عبارت کنایه است از قدرت یعنی اگر دستت برسد و توانائی بدست آوردن جامی را داشته باشی .

محصول بیت - ای آنکه در کوی خرابات مقامی داری یا در کوی خرابات اقامت داری اگر دسترسی به جام باده داری در واقع پادشاه زمان خودی ؛ اگر صاحب يك جام می هستی . الحاصل در کوی خرابات اقامت داشتن و به جامی باده مالک بودن ، در معنا پادشاهی است .

ایکه با زلف و رخ یار گذاری شب و روز
فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری

گذاری - فعل مضارع مفرد مخاطب : میگذرانی . شب و روز ، مفعول فعل

گذاری. که، حرف تعلیل و یا حرف بیان. صبحی و شامی، یاها از برای وحدت و یا تنکیر است. داری، فعل مضارع مخاطب مفرد: مالکی.

محصول بیت - به طریق لف و نشر میفرماید: ای آنکه با رخ وزلف جانان شب و روزت را میگذرانی. یعنی شب و روز به وصل جانان رسیده‌ای فرصت باد که صبح و شامی بسیار خوش میگذرانی، یعنی صبحی چون رخ جانان و شامی چون زلفش داری. خلاصه خدا فرصت دهد که حال خوبی داری،

وای که با وصل دلارام گزیدی خلوت

بغنیمت شمر این لحظه که کامی داری

واو - حرف عطف. وای، حرف ندا. همزه‌اش به سبب وصل ساقط شده است. که، حرف رابط صفت. وصل دلارام، مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه شده حاصل اینکه احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانیه باشد.

دلارام - صفت مرکب از آرامیدن: سبب آرامش دل یعنی وصلی که سبب آرامش دل میباشد. حاصل کلام وصلی که سبب راحتی و آسایش دل است.

گزیدی، به ضم کاف عجمی و به کسر «زا» فعل ماضی مفرد مخاطب: اختیار کردی (خلوت گزیدی یعنی برای خودت مسکن و نشیمن خلوت اختیار کردی) خلوت، مفعول صریح فعل گزیدی. با وصل مفعول غیر صریحش.

به غنیمت - با حرف تأکید و برای تحسین لفظ و تکمیل وزن آمده است. شمر، به ضم «شین» و فتح «میم» لغت است یعنی فعل امر مفرد و مخاطب: بشمار. مراد از «لحظه» در اینجا وقت و ساعت میباشد. که، حرف تعلیل. کامی، یا حرف وحدت.

محصول بیت - وای آنکه با وصل دلارام خلوت گزیدی، این وقت و این ساعت را غنیمت شمار که بکام رسیدی یعنی مرادت حاصل شده: حصول مرادت را غنیمت بدان.

در معنای مصراع دوم گفته شده: این لحظه را غنیمت شمار که مرادی داری

این گوینده نامراد از ادای معنای شعر مراد نگرفته است . رد شمع

ای صبا سوختگان بر سر زده منتظرند
گر از آن یار سفر کرده پیامی داری

محصول بیت - ای صبا عاشقان سوخته دل بر سر راه منتظر خبرند . پس اگر
از آن یار سفر کرده خبری داری حالا وقتش است . یعنی عشاق در انتظار تواند که
از جانان خبر بیاوری . پس اگر خبر و پیامی داری برسان .

گو بهنگام وفا گر چه ثبات نبود
میکنم شکر که بر جور دوامی داری

گو - به صبا خطاب میکند .

بهنگام ، با حرف ظرف . هنگام : وقت . دوام ، مصدر از دام یدوم به معنای
قائم و ثابت بودن و یا حرف تنکیر .

محصول بیت - خطاب به صبا میفرماید : ای صبا به جانان بگو : اگر چه
بهنگام وفا ثبات و قرارنداری یعنی در وفا ثابت قدم نیستی ، اما من شکر میکنم که
در جور و جفا ثبات داری . مراد : دائماً جور و جفا میکنی .

کسیکه در معنای مصرع دوم گفته است : شکر میکنم در جور يك دوام داری .
این مفسر بین يك و دو فرق نگذاشته . رد شمع

خال سرسبز تو خوش دانه عیش است ولی
بر کنار چمنش وه که چه دامی داری

خال سرسبز - اضافه بیانی . سرسبز تو ، اضافه لامیه . دانه عیش ، هکذا .
مراد از دانه «تخم» است . ولی ، مرهون مصرع دوم . کنار چمن ، اضافه لامیه .
شین ، بر میگردد به «خال» . وه ، مخفف «واه» ادات تحسر و تغابن است .
که ، حرف بیانی . چه ، ادات مبالغه . دامی ، یا حرف تنکیر .
محصول بیت - خال تر و تازه و سبز تو تخم خوب یعنی وسیله خوبی است برای

عیش، اما حیف که در کنار چمنش دامی عجیب داری. مراد خالت تخم خوبی است برای عیش و صفا اما چون دانه ایست که در دام نهاده شده پس باید از آن احتراز نمود که سبب هلاکت نگردد.

حاصل بیان در نزدیکی دانه خالت دام زلفت نهاده شده پس باید از آن حذر نمود مراد از «چمن» خط سبز است که زلف در کنارش قرار گرفته.

کسیکه معتقد است: مراد از «چمن» روی است این لایعقل «خط» را از روی تشخیص و تمییز نداده است. رد شمعی

بوی جان از لب خندان قدح میشنوم

بشنوای خواجه اگر زانکه مشامی داری

بوی جان - اضافه لامیه. لب خندان قدح، اضافه بیانی و لامیه.

اگر زانکه: اگر چنانکه، در جایی که ایجاب کند بجای اگر چنانکه، اگر زانکه بکار میبرند. مشامی - یا حرف تنکیر.

موصول بیت - از لب خندان قدح بوی جان میشنوم: احساس میکنم که جام باده حیات میبخشد. ای خواجه توهم اگر مشام داری بوی جان را از آن بشنو.

مراد: اگر دماغی داری که بوی باده را احساس کند از لب خندان جام بوی جان و حیات را بشنو. حاصل مطلب بوی باده همان بوی حیات است.

کسیکه در معنای مصرع دوم گفته است: ای مرد بشنو اگر از آنکه مشامی داری این مفسر در مشامش بوی استقامت نبوده که معنای بیت را ادا نماید.

رد شمعی.

نامی ارمیطلبد از تو غریبی چه شود

تویی امر و زدر این شهر که نامی داری

نامی - یا حرف تنکیر. غریبی، یا حرف وحدت. تویی، یا ضمیر خطاب. که نامی، یا حرف تنکیر.

موصول بیت - اگر شخص غریبی از تو نامت را بپرسد: از تو بخواهد که

نام شریف را باوبگوئی ، چه میشود مهم نیست چونکه امروز تویی که در این شهر نامی داری : امروز تویی که در این شهر نامداری . مقصود اینست تو که اسم و رسمی داری و مشهوری اگر غریبی نامت را سؤال کند هیچ مهم نیست چه میشود .

در معنای مجموعی بیت - مفسری گفته است : اگر غریبی از تو نامی بخواهد چه میشود . چون تویی که امروز در این شهر نامی داری . عجب تصویری از معنای بیت داشته است عفا الله عنه . یکی دیگر بجای « نامی » « لطفی » نوشته و در معنای مجموعی بیت نوشته است اگر غریبی از تو لطفی بخواهد چه میشود چون تویی که امروز در این شهر نامی داری این مفسر هم در مقام تحقیق دنبال مفسر اول رفته است طیب الله انفاسه .

زد شمع

بس دعای سحر ت حارس جان خواهد بود

تو که چون حافظ شبخیز غلامی داری

سحر - ت ای ضمیر در معنا به « جان » مربوط است . شبخیز ، تر کیب وصفی از خیزیدن : کسیکه شب از خواب بیدار میشود و احیای لیل دارد یعنی متعبداست . غلامی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - دعاهای زیاد دم صبح نگهدار جان تو خواهد بود : جانت را از گزند و ناملایمات ، حافظ و نگهدار خواهد بود .

مراد : تو که چون حافظ غلامی متقی و منعبده داری ، حتماً دعاهای سحریش جان ترا از بلاها و گزندها مصون خواهد داشت یعنی دعا گویی چون حافظ داری که دعاهای دم صبحش حارس و پاسبان جان عزیزت خواهد بود .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلان

غزل پانصد و یازدهم

ای که مهجوری عشاق روا میداری
عاشقان را زبر خویش جدا میداری

ای - حرف ندا و منادی محذوف تقدیرش ای جانان است. که، حرف رابط صفت مهجوری، یا حرف مصدری. مهجوری عشاق، این اضافه از اقسام اضافه اسم مفعول به قائم مقام فاعلش میباشد.

روا - به فتح «را» : جایز. بر خویش، اضافه لامیه.

محصول بیت - ای جانان که مهجوری عشاق را، روا میداری. و نیز ای جانان که عاشقان را از خود دور میکنی : روا میداری که عشقت در محنت و رنج جدائی باشند.

این بیت تماماً صفت منادا است به طریق بدل و مقصود بالندا بیتی است که بعد از این میاید.

تشنه بادیه را هم بزلالی دریاب
بامیدی که درین ره بخدا میداری

محصول بیت - تشنگان بادیه عشق را بزلال و صالی دریاب. یعنی باوصال تشنه عشقت را مورد تفقد قرار بده، بامیدی که درین ره بخدا میداری : بامیدی که در طریق عشق بخدا داری تشنه عشقت را بزلال و صالت سیراب کن.

در معنای مجموعی بیت : به تشنه بادیه هم با زلالی شفا بده به حق امید که

در این راه به خدا داری

این مفسر در ساختن معانی از خودش عجب ماهر بوده .

دل ربودی و بجل کردم ت ای جان لیکن

به ازین دار نگاهش که مرا میداری

بجل - به فتح با و کسر حای مهمله : حلال

محصول بیت - دل مرا ربودی و منم حلالت کردم اما ای جان دل مرا به از

آن دار که خود مرا میداری. یعنی نسبت بآن التفاتت بیشتر از التفاتی باشد که فعلا در حق من داری چونکه نازک مزاج است با جزئی توجه تسلی پیدا نمیکند.

ساغر ما که حریفان دگر مینوشند

ما تحمل بکنیم از تورا میداری

محصول بیت - ساغر ما را که باده نوشان دیگر مینوشند ، ما تحمل میکنیم

اگر تورا امیداری یعنی آن التفاتی که در حق ما مبذول میداشتی حال نسبت بدیگران داری . ما قبول داریم اگر تو جایز میدانی .

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

محصول بیت - ای مگس مقام سیمرغ جولانگه تو نیست : جایی نیست که

بتوانی در آنجا بال و پر بزنی . پس عرض خود را ضایع میکنی و ضمناً سبب زحمت ما میشوی .

مراد : ای رقیب قرب جانان مقام و منزلی نیست که تو لیاقت آن را داشته

باشی . پس مواظب باش که عرض خود را از بین میبری و بما هم زحمت میدهی .

حاصل اینکه از تقریب به جانان خیلی مضطربیم .

کسیکه گفته است مراد از سیمرغ «خداست» معنی خدا را ندانسته است .

تو بتهصیر خود افنادی ازین در محروم

از که مینالی و فریاد چرا میداری

به تهصیر خود -- با حرف سبب و اضافه مصدر به فاعلش . که ، اسم است :

چه کسی .

محمصول بیت - به رقیبی که مگشش خوانده خطاب میکند و میفرماید : تو به سبب فرومایگی خود از این در دورافتادی و محروم شدی، پس از که مینالی و چرا فریاد میکنی .

مراد : از توست که بر توست پس از که شکایت میکنی .

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند

کار ناکرد، چه امید عطا میداری

پایه - در اینجا به معنای جاه و منصب است . امید عطا ، مصدر به مفعولش

اضافه شده .

محمصول بیت - ای حافظ جاه و منصب را از پادشاهان درازاء خدمت میخواهند

«طلب میکنند» . پس تو که کاری نکرده ای چه امید عطا داری .

مراد : بدون خدمت امید عطا نداشته باش .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

غزل پانصد و دوازدهم

روزگار است که ما را نگران میداری

بندگان را نه بوضع دگران میداری

روزگاری است - یا وحدت راست . که ، حرف بیانی . ما را ، مفعول اول

و نگران مفعول دوم فعل «میداری» . نگران ، صفت مشبیه به معنای منتظر .

بندگان را ، مفعول صریح فعل میداری . نه ، ادات نفی در معنا به فعل میداری

مربوط است تقدیرش : نمیداری به ضرورت وزن و قافیه با های رسمی و منفصل

نوشته شده .

محمصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : مدت مدیدی است که ما را در

حال انتظار و نگران گذاشتی ، مثل اینکه بندگانت را آنطور که نسبت به دیگران

توجه داری رعایت نمیکنی یعنی آن التفات و اعتباریکه در حق دیگران مبذول میفرمائی

نسبت به عشاق بیدل نمیکنی .

خواجه به طریق تعریض به جانان میفرماید : از آنجا که از مقادیر مردم

بی اطلاعی اغیار را به یار ترجیح میدهی .

گوشه چشم رضائی بمنت باز نشد

اینچنین عزت صاحب نظران میداری

گوشه چشم رضا - اضافه لامیه و بیانیه و یا حرف تنکیر . بمنت ، با حرف

صله . مصراع دوم متضمن معنای استفهامی است .

محصول بیت - گوشه چشم رضایت به من باز نشد، یعنی با نظر رضایت به من نگاه نکردی ، آیا عزت و احترام عاشقان صاحب نظر را اینگونه بجا میاورند .
مراد : آیا به عاشقان اهل نظر اینگونه التفات میکنی .
کسیکه یای «رضایی» را حرف نسبت گرفته و در معنای مصراع گفته است :
گوشه چشم رضایت به من نگاه نکرد ، این مفسر با چشم رضا و رغبت به معنای شعر
نگریسته است .
رد سروری

نه گل از داغ غمت رست نه بلبل در باغ

همه را جامه دران نعره زنان میداری

در باغ - به گل و بلبل مقید است . جامه در ، ترکیب وصفی از مصدر دریدن
والف و نون ادات مبالغه یعنی جامه درنده : کسیکه جامه بر تن پاره کند .
نعره زن ، اینهم ترکیب وصفی و الف و نون ادات مبالغه است ، نعره زنان :
در حالیکه نعره میزند .

محصول بیت - به طریق لف و نشر میفرماید : از داغ غمت در باغ نه گل خلاصی
یافت نه بلبل ، زیرا غمت همه را جامه دران و نعره زنان کرده است . مراد : از سوز
غم توست که گل جامه اش را میدرد و بلبل فریاد و فغان میکند حاصل ، همه را
آشفته و شیدا کرده ای .

آنکه گفته است : در مصراع دوم قاعده تقسیم احاد الی الاحاد وجود دارد ،
بین تقسیم ولف و نشر فرقی قائل نشده است ، و نیز آنکه تقسیم را در محل اقسام بکار
برده دلیل بر جهالتش میباشد .

سعد آن به که بپوشی تو چو از بهر نگار

دست در خون دل پر هنران میداری

سعد - از آرنج تا میج ، سعد است . نگار ، در این قبیل موارد به معنای ماده

۱ - شاید منظورش صنعت تقسیم باشد که چند چیز را بشمارند سپس هر يك را جدا گانه
وصف کنند .

رنگی است چون حنا و رنگ و غیره که برای رنگ کردن دست و پا از آن استفاده میکنند چنانکه خواجه سلمان میفرماید :

بیت : آمد نگار من به چمن درنگار دست

شست از نگار سرو زد دست نگار دست

خون دل پرهبران ، اضافه‌ها لامیه .

محمصول بیت - بهتر آن است که ساعت را بپوشانی، زیرا برای رنگ کردن آن دست به خون هنرمندان میزنی: دستت را بجای رنگ و حنا با خون دل هنرمندان رنگین میکنی . خلاصه بجای حنا دستت را با خون دل عاشقان رنگ میکنی ، پس برای اینکه کسی این وضع ترا نفهمد دست و بازویت را بپوشان که ترا خونی نگویند. بعضی به حای «با» «نون» نوشته‌اند و در معنای مجموعی بیت : بهتر آنست که ساعت را بپوشانی تو که برای رنگ و نقش، دست به خون بسیاری از هنرمندان میزنی

یکی دیگر گفته است : آن بهتر که ساعت را بپوشانی چونکه بجای حنا دستت را با خون دل پرهبران رنگین میکنی ، این مفسرین رنگ عجیبی به معنای بیت داده‌اند عفا لله عنهما .

پدرتجر به آخر تویی ای دل زچه روی

طمع مهر و وفا زین پسران میداری

عرب وقتی قصد مبالغه در يك معنا داشته باشد با کلمات : اب وام تصدیر نموده و ابوالفلان و ام‌الفلان گویند مثلاً چون ابوالفساد و ام‌الخباءث. پس در این بیت مراد از پدرتجر به به طریق مبالغه بابایتجر به است یعنی مجرب روزگار.

آخر ، ادات تأکید است تویی ، با یا خطاب یعنی توهستی . طمع مهر ، مصدر

به مفعولش اضافه گشته . مراد از پسران ، دلبران میباشد .

محمصول بیت - ای دل تو خودت پدرتجر به‌ای ، پس بچه جهت از این پسران

انتظار مهر و وفاداری یعنی تو در حالیکه خودت مجرب روزگاری به چه جهت و برای

چه از این دلبران بی وفا امید وفا داری .

کیسه سیم و زرت پاک بیاید پرداخت

زین طمعها که تو از سیمبران میداری

کیسه سیم - اضافه لامیه. پرداخت در اینجا به معنای پرداختن میباشد چونکه مقارن مضارع است پرداختن در این بیت به معنای خالی کردن است. سیمبران ، تقدیرش دلبران سیمبران است :

محصول بیت - این طمعها که تو از دلبران سیمبران داری ، کیسه سیم و زرت را پاک باید خالی کنی . یعنی برای رسیدن به وصال دلبران سیمبران باید هر چه طلا و نقره داری در راهشان صرف کنی . حاصل سخن اگر طمع وصال دلبران را داری مایملک خود را باید در راه رسیدن بوصولشان بذل کنی .

دل و دین رفت ولی راست نیارم گفتن

که من سوخته دل را تو بر آن میداری

راست در اینجا به معنای واقعاً و درست تعبیر میشود. نیارم ، فعل نفی مستقبل متکلم وحده : قادر نیستم زیرا «یارا» اسم است به معنای قدرت.

که ، حرف بیانی . آن ، اسم اشاره «اشاره به دل و دین رفته»

محصول بیت - دل و دینم در راه عشق جانان رفت یعنی تلف شد، اما با این حال قادر نیستم که حقیقت امر را بگویم ، چونکه من سوخته دل را تو واداشتی که دین و دلم از دستم برود . مراد : با اینکه دل و دینم در عشق جانان از دستم رفته، اما راستش را نمی توانم بگویم که تو مرا بی دین و دل کرده ای : این مطلب را بکسی فاش نمیکنم. الحاصل قادر بشکایت نیستم .

در معنای مصراع دوم : که من سوخته دل را تو بر آن واداشتی ، یکی دیگر :

من سوخته دل را تو بر آن میداری یعنی میگیری . از آنجا که این دو مفسر معنای بیت را ندانسته اند لذا مبهمش کرده اند .
رد سروری و شمعی

گرچه رندی و خرابی گناه ماست همه
عاشقی گفت که تو بنده بر آن میداری

رندی و خرابی - یاها مصدری است .

محصول بیت - اگرچه رندی و خرابی گناه خود ماست فقط ، اما عاشقی به جانان گفت: بنده عاشق را تو به رندی و خرابی و امیداری. مراد: چون عاشق تحمل هجران را ندارد لذا گاهی به باده پناه میبرد و زمانی به چیز دیگر اعتیاد پیدا میکند. پس آنچه سبب رندی عاشق میشود و خرابش میکند فراق معشوق است .

ای که در دل تو ملامع طلبی ذوق حضور
چشم سری عجب از بیخبران میداری

دلوق ملامع - چون دلوق مرقع، خر قه ای را گویند که از تکه پارچه های رنگارنگ دوخته شده باشد .

طلبی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : طاب میکنی . ذوق حضور : تقدیرش ذوق حضور قلب و صفای باطن است . چشم سری ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت، به معنای چشم امید میباشد .

عجب ، صفت از برای «سر» .

منحصول بیت - ای آنکه از صاحبان دلوق ملامع انتظار ذوق حضور قلب و صفای باطن داری، بدانکه از بی خبران امید یک سر عجیب را داری . مقصود: آنانکه خر قه مرقع دارند «میپوشند» همگی مرأئیان ظاهر پرستند و در آنان عشق و محبت جانان وجود ندارد ، پس چگونه ممکن است ذوق حضور باطن داشته باشند :

نرگس باغ نظر چون تویی ای چشم و چراغ
سر چرا با من دلخسته گران میداری

نرگس باغ نظر ، اضافه لامیه و بیانی . تویی ، یا ضمیر خطاب و «تو» را تأکید میکند .

چشم و چراغ ، تفسیر عطف . سر ، مفعول صریح اول و گران مفعول دوم فعل

«میداری» و بامن مفعول غیر صریح فعل مذکور، و با حرف صله . دلخسته ، از اقسام صفت مرکب .

محصول بیت - چون نرگس باغ نظر تویی ، پس ای چشم و چراغ چرا به من دلخسته سرگرانی نشان میدهی و استغنا میورزی و تکبر میکنی . مراد: تو که مانند نرگس منظور باغ نظر منی پس چرا نسبت به من دلخسته التفات نداری و با عین عنایت نظرم نمیکنی .

تاصبا بر گل و بلبل ورق حسن تو خواند
همه را شیفته حال و نگران میداری

تا - از برای ابتدای غایت است در زمان چون «منذ» در عربی . بر ، حرف صله . ورق حسن تو ، اضافه بیانی و لامیه . ورق ، مفعول صریح و بر گل مفعول غیر صریح فعل «خواند» شیفته و آشفته ، هر دو به يك معنا و در این قبیل موارد به معنای پریشان میباشد و شیفته وابسته به گل و نگران به بلبل متوجه است .

محصول بیت - از آن وقت که صبا بر گل و بلبل ورق حسن ترا خواند ، یعنی وصف زیبایی ترا برای گل و بلبل تعریف کرد ، تو همه آنها را پریشان حال و نگران کرده ای یعنی گل از شوق حسن تو پریشان حال گشته و بلبل در حال انتظار است که کی به باغ قدم بگذاری . (در حال انتظار است که به باغ قدم نهی)

گوهر جام جم از کان جهانی دگرست
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری

جهانی - یا حرف وحدت . گل کوزه گران ، اضافه لامیه . کوزه گر : کسی است که کوزه میسازد .

محصول بیت - اصل و جوهر جام جم از معدن جهان دگر است ، اما تو آن جوهر را از گل کوزه گران تمنا میکنی .

لازم بود این بیت بعد از بیت دلق ملمع نوشته شود . لکن تابع شارحان گشتیم و همین ترتیب را رعایت کردیم اگر چه مناسب این محل نیست .

مگذران روز سلامت بملامت حافظ چه توقع ز جهان مگذران میداری

مگذران - فعل نهی مخاطب از مصدر گذرانیدن . روز سلامت، اضافه لامیه و مفعول صریح فعل مگذران و به ملامت مفعول غیر صریح فعل مذکور.
حافظ ، منادی . توقع ، مصدر از باب تفعّل به معنای امید . گذران ، صفت مشبّهه : غیر ثابت .

محمّول بیت - ای حافظ روز خوش خود را با ملامت مگذران : روزت را با مشقت و سختی مگذران چون از جهان گذران چه امیدداری . مراد: از فلک متحول- الامور و متغیر و از جهانی که دایم در تغییر و تبدیل است چه توقع لطف و احسان داری . پس اگر از جهان و فلک قطع امید بکنی و انتظار کمک نداشته باشی از ملامت هم خلاص میشوی . الحاصل برای اینکه روزگار آدم به سلامت بگذرد باید از قیود دنیا چشم پوشد چونکه دنیا اعتبار ندارد .

وله ایضاً

از بحرہ ضارع : مفعول فاعلان مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و سیمزدہم

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانہ آوری

یاور - به فتح واو: کمک ویا حرف مصدری. داور، حاکم و یا حرف مصدری.

تا، عجباً .

محصول بیت - این غزل زمانی گفته شده کہ شاه منصور با ترا کمہ جنگ

و کشتار داشته .

خواجہ میفرماید: روز جنگ با ترا کمہ فلک خوب کمکت کرد. عجباً چگونہ

شکر این نعمت را گزاری و در مقابل این لطف و احسان خدا شکرانہ چه خواهی داد؟

یعنی از اینکہ دشمن را مغلوب ساختی باید صدقات و شکرانہ زیاد بدهی.

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرنند

اقرار بندگی کن و دعوای چاکری

کوی عشق - اضافه بیانی. شوکت شاهی ، هکذا . اقرار بندگی ، مصدر بہ

مفعولش اضافه گشته. دعوی چاکری ، هکذا .

محصول بیت - در کوی عشق و محبت ، شوکت و عظمت شاهی نمی خرنند ،

یعنی در آنجا کبریائی مذموم است . پس نسبت بہ خدا اقرار بندگی کن و دعوی

چاکری .

مراد : اظهار عبودیت و بندگی کن و کبریایی را ترک کن .

آن کس که او فتاد و خدایش گرفت دست
گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری

گو - فعل امر مفرد مخاطب ، به طریق خطاب عام .
بر تو باد : بر تو واجب است .

محمصول بیت - آنکه افتادگی کرد و متواضع شد و خدایش دست گرفت :
یعنی به علت تواضع و افتادگیش خدا یار و یاورش شد . به چنین شخص بگو بر تو هم لازم
است که غم افتادگان خوری .
مراد : به شکرانه اینکه خداوند یار و یاورت است باید ، غم بیچارگان خوری
و مورد مرحمتشان قرار دهی .

ساقی بمژدگانی عیش از درم درای
تا یکدم از دلم غم دنیا بدربری

محمصول بیت - ای ساقی به مژدگانی عیش و صفا از درم در آی ، مژده عیش و
عشرت را به من بده تا که ساعتی غم دنیا را از دلم در بیاوری .

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین گریوه سبکبار بگذری

شاهراه - راه بزرگی . شاهراه جاه ، اضافه بیانی . بسیست ، یا حرف اصلی
است . گریوه ، به فتح و کسر یا عجمی گردنه کوه است ، سبکبار صفت مرکب : راحت
و بی دغدغه خاطر .

محمصول بیت - در شاهراه مقام و منصب بلند خطر بسیار است . یعنی پادشاهی
و مقام بزرگ خطرها در بردارد . پس آن بهتر که از این گریوه بگذری ، یعنی هوس
جاه و جلال و منصب نکنی . حاصل بیان : آن بهتر که بدینا علاقه نبندی تا در
آخرت از سؤال و عذاب خلاص گردی .

سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج
درویش و امن خاطر و کنج قلندری

فکر لشکر - اضافه مصدر به مفعولش . سودای گنج و تاج ، هکذا . امن خاطر ،

مصدر به فاعلش اضافه گشته و اوها ، افاده معیت میکند . کنج ، به ضم کاف عربی : گوشه و یا به فتح کاف عجمی : خزانه و مال . قلندر : از ابدالان عجم طایفه‌ای است و تقریباً نوعی مباحی‌اند خذلهم الله . البته مراد خواجه در اینجا درویشان است به ضرورت قافیه «قلندر» ذکر کرده است . و یا حرف نسبت .

محصول بیت - پادشاه به فکر لشکر و خزینه و تاج و تخت است : از فکر و تدبیر امور سلطنت دمی فارغ نیست و آرام و قرار از او سلب شده . اما برعکس درویش با آسایش خاطر در کنج قلندری آرمیده است . یا درویش با گنج قلندری : با گنج درویشی مشغول ذوق و صفاست .

الحاصل درویش در دنیای فانی در ذوق و خوشی است . اما پادشاه در رنج و الم و تشویش قشون و گنج و مال را دارد .

بیت ترکی : عالمك ذوق و صفا سن بر گدا سوررهمین

پادشاه دهر اولان انجق قوری غوغا چکر

ترجمه : ذوق و صفای دنیا را فقط گدا می‌بیند اما آنکه پادشاه دنیا است غیر از تشویش و غوغای سلطنت چیز دیگر حاصلش نمیشود .

نیل مراد بر حسب فکر و همتست

از شاه نذر خیر و ز توفیق یسوری

نیل مراد - اضافه مصدر به مفعول . نیل ، به فتح نون : رسیدن و موفق شدن .

حسب : در اینجا به معنای مقدار است . مراد از توفیق : توفیق خداست .

محصول بیت - رسیدن به مراد بستگی دارد به درجه تفکر و همت : یعنی

شخص بلند همت به مقام بلند میرسد و کامیاب است . پس از شاه نذر خیر و از توفیق خدا کمک و نصرت باید خواست .

مراد : وقتی شاه نیتش خیر باشد ، توفیق خدا یار و یاورش میشود .

يك حرف صوفیانه بگویم اجازه هست

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

محصول بیت - يك حرف صوفیانه بگویم ، یعنی اگر اجازه هست نصیحتی

بگویم .

مضمون نصیحت مصراع دوم است . ای نور دیده صلح، از جنگ و خصومت بهتر است .

مراد : آنچه مسلم است دوستی و صلح و صفا خیلی بهتر از جنگ و دشمنی و کشتار است .

از قرار معلوم پندی که مختصر و مفید باشد ایرانیان چنین نصیحت را با يك يادو حرف تعبیر میکنند، چنانکه در قافیۀ الف دو فقره مطلب را با دو حرف تعبیر کرده است . یعنی فرموده است با دوستان تلافی با دشمنان مدارا .

**حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی
کین خاک بهتر از عمل کیمیا گری**

محصول بیت - ای حافظ غبار فقر و قناعت از رخ مشوی ، یعنی از فقر و قناعت بیزار مباش و طالب غنا مشو، زیرا خاک فقر و قناعت بهتر از عمل کیمیا گری است .
مراد : در حقیقت فقیر بودن خیلی بهتر و عالیتر از ثروت مندی است زیرا فقر شعارا نبیاء و اولیاء است . ثروت و مکنات اکثر سبب گناه میگردد و به فسق سوق میدهد . الحاصل از غنا و ثروت حظ نفس حاصل میشود . اما فقر و قناعت سبب حظ روح میگردد .
و سعادت آن کسی است که از فقر و قناعت حظ برد ولی این، کار همه کس نیست چونکه فقر پیراهنی است از آتش مگر اینکه اثر محبت در دل آدمی ثابت باشد . و دلش به عشق زنده باشد .

وله ایضاً

فزل پانصد و چهاردهم

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادت‌ی بنما تا سعادت‌ی ببری

طفیل و طفیلی صورت تصغیر دارد و در لغت به کسی گویند که بدون دعوت به مهمانی برود ، امامعمولا طفیلی کسی را گویند که بدنبال شخصی که به ضیافت دعوت شده بیفتد و به مهمانی برود یعنی تابع هستی : وجود. عشقند، نون و دال جمع «است». آدمی، مبتدا و پری معطوف به آدمی و طفیل باد و مضاف الیه اش خبر مقدم و اضافه‌ها لامیه. ارادت‌ی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر و مفعول مقدم فعل «بنما» . بنما ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب : ارادت نشان بده. تا ، حرف تعلیل. سعادت‌ی، یا حرف تنکیر. ببری ، با با تأکید فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت- انسان و پری طفیل وجود عشقند. مراد: اینها برای محبت الله خلق شده‌اند. خلاصه انسان و جن برای عشق خلق شده‌اند ، اگر در عالم عشق و محبت وجود نداشت این دوهم نبودند .

پس این بیت خیالی مخالف مدعای مذکور است .

بیت : کله عشاق صاتلمز کسادى وارقتى

اشلمز اولدی محبت شهرینک کارخانه سی

خلاصه ترجمه بیت ترکی : عشاق طالب ندارند چونکه کارخانه شهر عشق کار نمیکند یعنی عشق رواج ندارد.

اگر سیلان محبت در موجودات نبود کائنات روبه فنا میرفت ، عشق تنها مخصوص

انسان نیست بلکه در جمیع حیوانات وجود دارد ، پس حال که اینطور است ارادتی نشان بده تا سعادتت ببری، یعنی عاشق شو تا سعادتت نصیب شود.

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

که جام جم نکند سود وقت بی بصری

مستعد - اسم فاعل از باب استفعال به کسی که استعداد و قابلیت داشته باشد مستعد گویند. مستعد نظر، اضافه اسم فاعل به مفعولش. مجوی، فعل نهی مفرده مخاطب: مخواه.

وصال، مفعول مقدم فعل مذکور. که، حرف تعلیل.

محصول بیت - چو مستعد نظر نیستی : یعنی چون صاحب نظر نیستی پس طالب

وصال جانان مباش، زیرا جام جم بایی بصری فایده ندارد. مراد: جام جم را هم مانند آینه، چشم باید که آنچه نشان میدهد بتواند ببیند. حال کسیکه اهل نظر نیست نباید طالب وصال جانان باشد، یعنی علاقمند بودن شخص بی بصر به وصال جانان عیناً مانند نگریستن کور است در آینه و جام فایده ندارد.

می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند

بعذر نیم شبی گوش و گریه سحری

شکر خواب - از خواب شیرین کنایه است. شبی و سحری، یاها حرف نسبت

است.

محصول بیت - صبوحی (شرابی که هنگام صبح خورده میشود) و خواب

شیرین تا کی، پس سعی کن که نیمه شبها استغفار کنی و وقت سحر گریه. مراد: نیم شب به جهت آن معاصی که مرتکب شده ای آمرزش بخواه و استغفار کن و هنگام سحر هم به گریه مشغول باش: گریه کن.

بیا و سلطنت از ما بخر بمایه حسن

وزین معامله غافل مشو که حیف خوری

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: بیا و با سرمایه حسن، سلطنت را

ازما بخر و از این معامله غافل مشو که افسوس میخوری . مقصود : بیا و زیباییت را
 در مصاحبت ما صرف کن (از زیباییت ما لذت ببریم) و تو پادشاهی برس و از این بیع
 و شرا غافل مشو که پشیمانی میبری و حیف میخوری .

**بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش
 که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری**

خواجه - منادی .

محمول بیت - ای خواجه سعی کن که از عشق بی بهره نباشی ، زیرا هیچ
 کس بنده بی هنر را نمیخرد ، یعنی عشق هنر بزرگی است پس بی هنر مباش که معزز
 و مکرم گردی .

**چوهر خبر که شنیدم دری بحیرت داشت
 ازین سپس من مستی و وضع بی خبری**

دری - یا حرف تنکیر : بحیرت ، با حرف صله . سپس ، به فتح و کسر «سین» :
 بعد ، چون پس . واوها ، به معنای معیت است چنانکه مکرر بیان شده است .
 مستی و بی خبری ، یاها مصدری است .

محمول بیت - چوهر خبر که شنیدم دری بحیرت داشت : چون هر خبریکه
 در خصوص عشق شنیدم همه حیرت میدهد ، پس از این بعد من با مستی و در وضع
 بی خبری بسر خواهم برد چونکه بی خبری بعدش حیرت است . بنا بر این باید مست
 و بی خبر شوم یعنی عالم بی خبری را اختیار کنم .

**تو خود چه لعبتی ای نازنین شعبده باز
 نه در برابر چشمی نه غایب از نظری**

لعبت - به ضم لام : عروسک و به مونوجوهای که دختر بچهها بازی میکنند نیز
 لعبت گویند . یا ، حرف خطاب . شعبده باز : حقه باز و عروسک باز .

محمول بیت - ای نازنین حقه باز توجه لعبتی که نه در برابر چشمی و نه از نظر
 غایبی . خلاصه با فن سحاری حالتی پیدا کرده ای که نه در جلو چشم هستی و نه غایب

از نظری . در بعضی از نسخ مصراع اول باین شکل است :

ز هجرو وصل تو در حیرتم چه چاره کنم . معنا آشکار است .

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت

که هر صبح و مسا شمع مجلس دگری

مجلس دگری - اضافه بیانیه و یا لامیه : مجلس دیگر یا مجلس شخص دیگر

محصول بیت - هزار جان : جانهای فراوان . هزار جان پاك از این غیرت

سوخت که هر صبح و شب شمع مجلس دیگری، یا شمع مجلس شخص دیگری هستی
یعنی مجلسهای تازه تازه را روشن و منور میسازی .

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

چرا بگوشه چشمی بما نمینگری

چشمی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . نمی نگری ، فعل نفی استقبال مفرد

مخاطب : نگاه نمی کنی و نظر نمی اندازی .

محصول بیت - خواجه خود را گوشه نشین معرفی میکند : ادعا میکند که

گوشه نشین است بنابراین میفرماید: دعای گوشه نشینان بامر خداوند بلا بگرداند :

قضای مقدر را دفع میکند یعنی به عون خدا سپر قضا میشود . پس خطاب به جانان

میفرماید : حال که اینطور است چرا بگوشه چشمی بما نظر نمیکنی .

حاصل : اگر میخواهی از بلا مصون بمانی عین عنایتت را از ما دریغ مدار .

ز من بحضرت آصف که میبرد پیغام

که یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری

در این بیت مراد از «آصف» وزیر اعظم میباشد . که ، اسم است : چه کسی .

پیغام ، مفعول فعل میبرد . که حرف بیانی ، یاد ، مفعول دوم و دو مصراع مفعول

اول فعل «گیر» . بنظم دری ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی . دری : فارسی .

مرادش ازدو مصراع بیت آتی است .

مصراع با الف وبدون الف به معنای نصف بیت است .

محصول بیت - ازمن به حضرت وزیر که پیغام میبرد: که ای وزیر ازمن دو مصرع از نظم فارسی حفظ کن، یعنی مضمون يك بیت را ازمن یاد بگیر و حفظ کن. آن بیت مضمون بیت زیر است .

بیا که وضع جهان را چنانکه می بینم
گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری

محصول بیت - بیا که وضع دنیا را آنطور که من می بینم ، اگر امتحان بکنی باده میخوری و هرگز غم و غصه نمیخوری . حاصل اینکه جهان را آنطور که من دیده‌ام اگر امتحان کنی می نوش میکنی و غم نمیخوری .

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
که زیب بخت و سزاوارتخت و تاج زری

کلاه سروریت - اضافه . بیانیه و «یا» حرف نسبت یا حرف مصدر و «تا» ضمیر خطاب . کج ، مقابل راست ، کج مباد بر سر حسن ، حشو ملیح . که حرف بیان . زیب بخت ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سزاوارتخت ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته یعنی لایق تخت . واو ، حرف عطف . تاج زری ، اضافه بیانیه و یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن : به کلاهت از روزگار آسیبی و خللی نرسد ، زیرا تو زینت طالع و لایق تخت و شایسته تاج زری . حاصل بیان باید هم ترا دعا کرد زیرا شایسته وزارت سلطنتی چونکه هم عادل و هم سخی و کریمی .

طریق عشق طریق عشق خطرناکت
نمود به الله اگر ره بمأمنی نبری

طریق عشق - اضافه لامیه . طریق ، یا حرف وحدت . ره ، مفعول صریح و بمامن مفعول غیر صریح فعل «نبری» . نبری ، فعل نفی استقبال فعل شرط . و نمود ، فعل مضارع متکلم مع الغیر از اجوف باب نصر جواب مقدم و جزای شرط .

محمصول بیت - راه عشق عجب راه خطر ناک و ترسناکی است . نعوذ بالله اگر به مأمنی ره نبری . یعنی نعوذ بالله اگر در طریق عشق تکمیل نشوی به مقام امن نمیرسی . خلاصه اگر با نقصانی که داری وارد طریق عشق شوی مغبون خواهی شد زیرا کسیکه در عشق به کمال برسد از خوف بری است و لایق وصال جانان .

**ببوی زلف و رخت می روند و می آیند
صبا بغالیه سایی و گل بجلوه گری**

ببوی زلف و رخت - با حرف مصاحبت و اضافه لامیه ، بوی ، به معنای امید است . غالیه سا ، ترکیب وصفی از سایدن : غالیه ساینده و یا حرف مصدری از قرار معلوم مشک و عنبر و غالیه و لخلخه و چیزهای معطر دیگر چون اینها ، هر قدر بیشتر ساینده شوند بیشتر عطرشان منتشر میگردد .

با ، هر دو جا حرف مصاحبت است . جلوه گر : عرض جمال را گویند و یا حرف مصدری .

محمصول بیت - شاعر در بیت صنعت لفظ و نشر مرتب رعایت کرده است و میفرماید : بامید زلف و رخت صبا برای غالیه سایی و گل برای جلوه گری میانند و میروند . مراد صبا به تقلید زلفت غالیه سایی است و گل برای اینکه خود را به رخت مانند کند جلوه گری میکند .

در معنای مصراع دوم : صبا از بوی زلفت به غالیه سایی و گل از رنگ رخت به جلوه گری . این مفسر معنای بیت را درک نکرده است .

رد شمعی

**بیمن همت حافظ امید هست که باز
اری اسامر لیلای لیلای القمری**

که - حرف بیان . باز ، مرهون مصراع دوم . اری ، فعل مضارع صیغه متکلم وحده از باب فتح اینجا : ببینم .

اسامر - فعل مضارع متکلم وحده از باب مفاعله : مسامره ، مصاحبتی که در

شب مهتابی صورت گیرد مسامره گویند.

لیلا، نام معشوقه مشهوری است، تقدیراً منصوب و مفعول اسامر. لیلۃ، لفظاً منصوب مفعول فیه اسامر لیلۃ القمری، اضافه لامیه و یا حرف اطلاق.

محصول بیت - به یمن و مبارکی همت حافظ امید است که باز در شب مهتابی، لیلای خود را به بینم و هم صحبتش شوم. مراد: امیدوارم که به یمن همت حافظ باز مصاحبت جانان در شب مهتابی نصیبم شود. حاصل اینکه امید هست در چنین شبی خود مرا با لیلای هم صحبت به بینم.

وله ایضاً

غزل پانصد و پانزدهم

ایکه دائم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری

محصل بیت - ای آنکه دائماً مغرور کار خویشی، اگر عشق نداری معذوری.
یعنی اگر به عشق جانان مبتلا نیستی، معذوری، چونکه جزو انسان بشمار نمیایی.

گرد دیوانگان عشق مگرد
که بعقل عقیده مشهوری

عقیده - به معنای شریف و نفیس است .

محصل بیت - گرد دیوانگان عشق مگرد: به آنان نزدیک مشو، چونکه تو
بداشتن عقل شریف و نفیس مشهوری . حاصل اینکه اهل عقل با عاشقان مناسبتی ندارند.
پس به گرد اهل عشق مگرد .

این بیت به طریق خطاب عام واقع گشته است .

مستی عشق نیست در سر تو
رو که مست شراب انگوری

محصل بیت - در سر تو مستی عشق نیست : تو مستانه عشق نیستی ، پس برو
که مست شراب انگوری . مراد : تو به مستان عشق نزدیک مباش و به نزدشان مرو،
چونکه تو مست شراب انگوری : یعنی مست عشق نیستی .

روی زرد است و آه درد آلود
عاشقان را گواه رنجوری

محصل بیت - شاهد مرض عاشقان ، روی زرد و آه درد آلودشان است .

مراد : نشانه و دلیل درد عشق، رنگ روی زرد و آه دردناک است .

نبود باغ خلد را رونق
بی می راوق و لب حوری

راوق - به فتح «واو» یعنی خالص و صافی .

لب حور، اضافه لامیه و یا حرف تنکیر .

محمصول بیت - بی می صاف و خالص و بدون لب حوری، باغ جنت صفا و رونق

ندارد . مراد : جایی که باده و لب دلبر نباشد، در آنجا رونق و صفا وجود ندارد .

مهر آن ماه بایدت ورزید
گرچه چون آفتاب مشهوری

محمصول بیت - باید سعی کنی که عشق آن جانان را در دل بگیری: باید محبت

آن جانان را در دلت بگیری و دوستش بداری ، ولو اینکه در اقبال و سعادت چون

آفتاب مشهور باشی . حاصل : بخت و سعادت عبارت است از همان عشق جانان پس

باید آن را اختیار نمود و در کسب آن سعی نمود .

بگذر از نام و ننگ خود حافظ
ساغر می طلب که مخموری

محمصول بیت - ای حافظ از نام و ننگ خود بگذر: از عار و ناموست چشم پوش

و ساغر می طلب کن که مخموری . یعنی برای دفع خماری عشق ساغر باده بخواه .

زیرا باده هموم و غموم را بر طرف میکند : سبب دفع هم و غم است .

وله ایضاً

از بحر هزج سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و شانزدهم

خ کوی یار میاید نسیم باد نوروزی

ازین بادارمدد خواهی چراغ دل برافروزی

کوی یار - اضافه لامیه . نسیم باد ، اضافه الخاص الی العام . چونکه « نسیم »
در اینجا به معنای بوی خوش است . باد نوروزی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .
چراغ دل ، اضافه بیانی .

برافروزی ، بر حرف تأکید افروزی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مشتعل
میسازی .

محصول بیت - از کوی یار نسیم باد نوروزی میوزد، اگر از این باد کمک بگیری
میتوانی چراغ دل را مشتعل کنی زیرا باد که به آتش بخورد سبب شعله ور شدنش
میگردد. یعنی آتش را تیزتر میکند.

چو گل گر خرده داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی

خرده - یا حرف تنکیر . خدا را ، « را » حرف تخصیص . صرف عشرت ، اضافه
مصدر به مفعولش . کن ، فعل امر مخاطب . که ، حرف تعلیل . قارون معروف است .
و « را » ادات مفعول و مفعول اول فعل « داد » و غلطها ، دوم و سودا فاعلش .

سودای زر اندوزی ، اضافه مصدر به مفعولش . زر اندوز ، ترکیب وصفی از مصدر

اندوزیدن ، اندوختن : ذخیره و پس انداز کردن ، و یا حرف مصدری .

محصول بیت - اگر چون گل خرده طلا داری : اگر پولی و مالی داری محض خاطر خدا صرف عیش و عشرت کن و ذخیره نکن زیرا سودای مال اندوزی قارون را دچار اشتباه کرد و به خطرها انداخت . مراد : اگر چون گل که صاحب خرده زراست توهم به طلا و پول دسترسی داری برای خودت خرج عیش و صفا کن و از مال استفاده کن و چون قارون جمع نکن . زیرا هوس مال اندوزی و ثروت جمع کردن قارون را هلاک کرد . یعنی هوس زر اندوزی مانع از آن بود که صدقه و زکوة بدهد . آخر الامر خدای تعالی خودش و مالش را یکجا به قعر زمین فروبرد . پس عاقل آنکسی است که از عمل قارون عبرت بگیرد و مالش را برای ورثه حفظ نکند که عاقبتش حسرت و ندامت است .

در میان گل ذرات ریز زرد رنگ وجود دارد ، از قرار معلوم شعر آن دانه های طلائی را به خرده زر تشبیه کرده اند .

**میی دارم چو جان صافی و صوفی میکنند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی**

میی - یا حرف وحدت . روزی ، یا اصلی است : رزق و نصیب .

محصول بیت - شرابی دارم چون جان صاف و بیغش است ، اما صوفی عیبش میکند یعنی ایرادش میگیرد . یارب هیچ عاقل را بخت بد نصیب نشود . مراد ، صوفی از بدبختیش است که به شراب صاف ایراد میگیرد .

در معنای مصراع دوم : ای خدا به هیچ عاقل بخت ، «روز بد داشتن» نصیب نشود این مفسر خودش روز بد داشته است .

**طریق کام جستن چیست ترك كام خود کردن
کلاه سروری آنست کز این ترك بردوزی**

مصراع اول ، متضمن سؤال و جواب است . طریق کام جستن ، اضافه لامیه و کام مفعول مقدم فعل جستن . چیست ، ادات سؤال و ما بعدش جواب . ترك کام ، اضافه مصدر به مفعولش .

کام خود ، اضافه لامیه . ترك ، مفعول مقدم فعل « کردن » .
 کلاه سروری ، اضافه بیانی و مبتدا و آنست ، خبرش
 کز - که حرف بیان . این ترك : اشاره به ترك کام . بر ، حرف تأکید . دوزی ،
 فعل مضارع مفرد مخاطب از دوزیدن . بردوزی : بدوزی .
محصول بیت - سؤال میکنی که طریق کام جستن چیست؟ جواب : ترك کام و
 مراد خود گفتن است . یعنی اگر از خواسته‌ها و آرزوهای دنیوی خود چشم پوشی
 به تمام آمالت میرسی :

پس کلاه سروری آنست که از این ترك بدوزی و یا کلاه سروری آنست که آن
 را از ترك کام گفتن بدوزی . حاصل کلام سروری در ترك مرادات دنیا است .
 در بین کلمات : ترك و کلاه و دوزی . صنعت مراعات نظیر وجود دارد .
 در معنای مصراع دوم : کلاه سروری آنست اگر این ترك را بدوزی .
 این مفسر معنای مستقیم شعر را ترك گفته است . رد سروری

ندانم نوحه قمری بطرف جویبار از چیست

مگر اونیز همچون من غمی دارد شبانروزی

نوحه - به فتح نون : گریه و زاری و اکثر به معنای ندبه و زاری است که
 بالای سرمیت میکنند .

نوحه قمری ، اضافه لامیه . جویبار : کنار چشمه را گویند . مگر : کانه
 غمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . شبانروزی : شب و روز ، یا حرف نسبت .
محصول بیت - نمیدانم گریه و ناله قمری در کنار جوی برای چیست ، مگر
 اوهم مثل من شب و روز غم میخورد . مراد : کانه قمری هم مانند من به غم دائم
 مبتلاست .

خلاصه قوقوقو گفتن قمری از سرور و شادی نیست ، بلکه در واقع ناله و این
 است که در فراق یارش میکند .
 یکی گفته است :

(در معنای مصراع دوم) نکند اوهم چون من شبها و روزها غم دارد، باید گفت

این مفسر غمی عجیب داشته . رد شمعی

جدا شد یار شیرینت کنون تنهانشین ای شمع

که حکم آسمانست این اگر سازی و گرسوزی

یار شیرین - اضافه بیانی و مراد از آن «عسل» است . که ، حرف تعلیل .

حکم آسمان ، اضافه لامیه . اگر صابر و قانع باشی .

محمصول بیت - خطاب به شمع میفرماید : یار شیرینت از تو جدا شد . حال

وقت آنست که تنها نشینی ای شمع ، چونکه این جدایی حکم آسمانی است ، پس چه

بسوزی و نابود شوی و چه صبر کنی و بسازی همین است .

مراد : فراق بنا به اقتضای فلك است ، حال چه راضی باشی و چه برخلاف

میلت باشد بالاخره ممکن نیست مقدرات را تغییر دهی و چاره ای نداری جز اینکه

غم جدائی را بکشی و بسوزی :

سخن در پرده میگویم ز خود چون غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

سخن - مقول قول در پرده میگویم . که ، حرف تعلیل . بیش ، به کسر بای

عجمی : زیاده . پنج روزی : کنایه از زمان کوتاه است و یا حرف تنکیر .

حکم میر نوروزی ، اضافه لامیه و بیانیه و یا حرف نسبت .

محمصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : سخن را در پرده میگویم یعنی

نهانی و بطور پوشیده نصیحتت میکنم . مضمون پند اینست : ز خود چون غنچه بیرون

آی ، یعنی تکبر و خودنمایی را کنار بگذار که حکم سلطان نوروزی بیش از پنج

روز نیست .

مقصود : مبادا روی اعتماد به عمر نازنین در غفلت بسربری و مغرور باشی .

مراد از بیت تمثیل است . حاصل اینکه مدت عمر چون فصل نوروز سلطانی

زود میگذرد . پس هر گز اعتماد به دوام عمر نداشته باش و از غنچه غفلت بیرون بیا

چون گل . و بدر گاه جناب عزت کبریا تضرع و نیاز کن .

بعجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم

بیا ساقی که جاهل را مهین تر میرسد روزی

بعجب علم - با حرف سبب و عجب : تکبر است و اضافه لامیه . نتوان شد : نتوان شدن . اسباب طرب ، اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . جاهل را «را» حرف مفعول . مهین ، مه ، به کسر میم و های اصلی یعنی بزرگی و یا کبیر و یا حرف نسبت و نون تأکید : بزرگتر اینجا یعنی بیشتر . میرسد ، فعل مضارع مفرد غایب . روزی با یا اصلی به معنای رزق است .

محصول بیت - عجب ناشی از علم نباید سبب محرومیت از خوشی و طرب گردد یعنی غروریکه در نتیجه دانش اندوزی و علم به انسان دست میدهد ، نباید مانع از آن باشد که انسان از باده و ساز و نغمات بی بهره و محروم بماند . و این کار معقولی نیست حاصل : به بهانه اینکه من اهل علمم یعنی عالمم پس باید هم از کارهاییکه سبب سرور خاطر میگردد بر کنار و از وسایل شادی بی بهره باشم ، صحیح نیست و این کار اشخاص عاقل نیست ، پس ای ساقی بیا که روزی جاهل بیشتر است ، زیرا جمله : الجاهل مرزوق مشهور است . حال که روزی نادان بیشتر از همه است بیا تکبر ناشی از علم را ترك نمائیم و جهل را اختیار کنیم تا از کارهایی که باعث نشاط و شادی میگردد محروم نمائیم .

چنانکه سخن شاعر هم با این مطلب موافق مطابق است .

قطعه : کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

هذا الذی ترك الا وهام حائرة و صیر العالم النحریر زندقا

ولما رایت الجهل فی الناس فاشیا تجاهلت حتی ظن انی جاهل

مثنوی : اگر روزی بدانش در فزودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی

به نادانان چنان روزی رساند که صد دانا درو حیران بماند .

برو می نوش و رندی ورز و ترك زرق کن ای دل
 کزین بهتر عجب دارم طریقی گر بیاموزی

رندی - مفعول مقدم فعل «ورز». ورز ، فعل امر مفرد مخاطب از ورزیدن به معنای عادت کردن و سعی و کوشش نمودن است .

ترك زرق. مصدر به مفعولش مضاف شده و مفعول مقدم فعل «کن». کزین ، که حرف تعلیل و این اشاره بآن چیزهایی که در مصراع اول ذکر شده . طریقی، یا حرف وحدت .

محمصول بیت - ای دل، برو باده بنوش و رندی کن و زرق وریا را ترك کن، زیرا راهی بهتر از این یعنی کاری بهتر از اینها اگر تو پیدا کردی سبب تعجب من خواهد شد .

بستان رو که از بلبل رموز عشق گیری یاد
 به مجلس آسه از حافظ غزل گفتن بیاموزی

محمصول بیت - خطاب به دل خویش میفرماید: به بستان برو که از بلبل اسرار عشق را بیاموزی به مجلس بیا که از حافظ غزل گفتن یادگیری .

مراد : همانطور که بلبل در نغمه سرایی استاد ماهر است. حافظ هم در غزاسرایی همچنان استاد کامل است .

چون قافیه این بیت با قافیه بیت سابق یکی است و در دیوانها هم دیده نشد پس معلوم میشود که بیت سابق از آن خواجه نیست .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فعلان

فزل پانصد و هفدهم

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

بوالهوس ، مخفف ابوالهوس ، به سیاق مبالغه . تعبیری است از هوی و هوس زیاد در لفظ یعنی پدر هوس . بیحاصلی ، بوالهوسی ، پیری ، یاها هر سه مصدری است . که ، حرف رابط دعا . برسی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و یا ضمیر خطاب .
محصول بیت - عمر بیهوده و با بوالهوسی گذشت : ضایع شد و تلف گشت ، پس ای پسر بمن جام باده بده که به پیری برسی .

مقصود : عمریکه بدون بادنوشی بگذرد ، بیهوده ضایع است . حال جام میم ده که بقیه عمرم بیهوده صرف نشود و انشاءالله به پیری برسی یعنی پیرشوی .

لمع البرق من الطور و آنست به
فلعلی لك آت بشهاب قبسی

لمع - فعل مفرد مذکر غایب یعنی درخشید . برق ، لفظاً مرفوع فاعلش .
من الطور ، به تقدیر من جانب الطور . در این بیت مراد از «طور» کوی جانان است و مقصود از «برق» اثر وصال است ، جارمع الحجر و متعلق به فعل «لمع» و مفعول غیر صریح فعل مذکور . واو ، حرف عطف .

آنست ، فعل ماضی نفس متکلم وحده از باب افعال یعنی دیدم به معنای «بصرت»
آنسته و آنست به گویند یعنی با «با» وهم بی با بکار میرود .

فلعلی، «فا» رابط جزای شرط محذوف است، تقدیرش: اذا آنت به فلعلی. لعلی، حرف ترجیح از حروف مشبیه بالفعل و «یا» ضمیر متصل محلا منصوب اسمش و «لك» جار مع المجرور خبر مقدم :

و آت ، اسم فاعل نفس متکلم وحده ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر ، جمله اسمیه از اعراب محلا مرفوع خبر لعل ، ولعل با ما بعدش محلی از اعراب ندارد و جواب شرط محذوف .

شهاب ، با حرف تعدیه، زیرا اتی یأتی از باب ضرب فعل لازم است ، پس آت شهاب را با «با» تعدیه کرده. شهاب، لفظاً مجرور بوسیله «با» و متعلق به کلمه «آت». شهاب، به کسر شین شعله آتش را گویند، و قبس نیز شعله است منتها پاره آتشی است که میشود با آن آتش دیگر افروخت ، قبس بدل از شهاب است .

محصول بیت - از کوی جانان اثر وصال ظاهر و آشکار شد، منم آن رادیدم، بنا بر این امیدوارم که بتوانم شهاب قبس : شعله گیراننده بیاورم ، یعنی امیدوارم که وصال جانان بر این نمایان گردد. حاصل سخن انتظار دارم وصال جانان میسر م گردد. «یا» در قبسی حرف اطلاق است .

این بیت تلمیحی است به قصه حضرت موسی در قرآن شریف :

چه شکرهاست درین شهر که قانع شده اند

شاهبازان طریقت بمقام مگسی

شکرها - ؛ فتح شین جمع شکر کنایه از چیزهای لذیذ است.

مراد از شهر «شیراز» است. که ، حرف بیان . قانع شده اند ، مرهون مصرع

دوم. شاهبازان طریقت، اضافه لامیه .

بمقام، با حرف مصاحبت یا حرف ظرف . مقام مگس، اضافه لامیه و یا حرف

مصدری : با مقام مگسی یا در مقام مگسی .

۱ - اشاره است بایه شریفه سوره طه : فقال لاهله مکثوانی آنت ناراً لعلی آتیکم منها

بقبس او اجد علی النار هدی.

محصول بیت - چه شکرها و چه چیزهای لذیذی در این شهر است : چه خوشیها و چه صفاها در این شهر شیراز فراهم است اما شاهبازان طریقت به مقام مگسی قانع شده‌اند. یعنی با وجود خوشیهای زیادی که در این شهر موجود است ، عاشقان به کمترین التفات جانان قانع شده‌اند .

مراد : با وجود خوشیها و لذایذی که در شهر شیراز فراهم است ، عاشقان به کمترینش که التفات جانان است قانع شده‌اند.

دوش درخیل غلامان درش میرفتم

گفت کای بیکس بیچاره تو باری چه کسی

دوش ، دیشب است . درخیل غلامان درش : دز میان غلامان درش . میرفتم : حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . کای ، که حرف رابط مقول قول . بیکس بیچاره ، اضافه بیانی . باری چه کسی ، چه ادات استفهام و یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - دیشب در میان غلامان درجان داشتم میرفتم که جانان گفت : ای بیچاره بیکس تو دیگر که هستی که در میان غلامان من میروی . یعنی جانان به طریق تجاهل میفرماید که من ترا نمی‌شناسم .
آنکه لفظ «در» را به معنای بای صله گرفته از آن اطلاع نداشته .

رد شمعی

تا چو مجمر نفسی دامن جانان بگیریم

دل نهادیم بر آتش ز بی خوش نفسی

تا - اذات تعلیل . مجمر ، اسم آلت از جمر ، چیزی است که آتش را برای مدت موقت نگه‌میدارد . خلاصه مجمر همان بخوردان است .

نفسی ، یا حرف وحدت . پی ، در اینجا ادات تعلیل است . خوش نفس ، صفت مرکب و یا حرف مصدری .

محصول بیت - برای اینکه چون مجمر نفسی دامن جانان را بگیریم ، دل بر آتش نهادیم تا خوش نفس شویم یعنی برای تعلق یا خود برای اینکه ملازم جانان

شوم ، بایستی خوش نفس باشم: چون عود و حصلبان^۱ باید معطر بود ، پس بخاطر همین خوش بو شدن دل مرا روی آتش نهادم .

از قرار معلوم مجمر را زیر دامن میگیرند تا بوی خوش آنچه در آن میسوزد به لباسهای شخص مورد نظر که مجمر را بخاطر او گرفته اند برسد .
اما در این بیت کنایه است از سوختن در آتش عشق .

بادل خون شده چون نافه خوشش باید بود

هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی

خوشش - شین « ضمیر » بر میگردد به « که » واقع در مصراع دوم به طریق اضمار قبل الذکر .

محصول بیت - هر که مشهور جهان گشت به مشکین نفسی ، باید با دل خون شده چون نافه خوش باشد: کسانی که به کمال و معرفت مشهور گشته اند اکثر پایمال حوادث روزگارند ، چونکه اهل فضل همیشه محروم است . چنانکه خواجه مکرر این موضوع را تصریح فرموده است .

در این غزل خواجه قافیه مکرر واقع شده ، از قرار معلوم غزل مذکور را خواجه در حالت سکر گفته است ، زیرا در حالت صحو اگر میگفت قافیه را تکرار نمیکرد .

کاروان رفت و تودر جای کمین گاه بخواب

وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی

محصول بیت - کاروان رفت و حال آنکه تودر کمینگاه در خوابی ، وه که از غلغل اینهمه جرس بی خبری : اینهمه نفوس به آخرت پیوست ، اما توهنوز در خواب غفلتی ، حیف که از سخنان اینهمه مرشد بی خبری ، حاصل : مرشدها دائماً متوجهات میکنند که توشه آخرت را فراموش مکن ، اما توازشدت غفلت متنبه نمیشوی .

بال بگشا و صفیر از شجر طوی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر نفسی

صفیر^۲ - تنگی و بیشه و یا جایی که درختان بی حد نزدیک هم بروید ، و صدای

۱- معنای این کلمه برای من روشن نشد . مترجم

۲ - صفیر: کل صوت یمتدولایفظ وهو خال من الحروف المنجد .

یکنوع مرغ شکاری است . شجر طوبی ، اضافه بیانی . زن ، فعل امر مفرد مخاطب . مرغی ، یا حرف وحدت . قفسی ، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - حیف است مرغی چون تو اسیر قفس گردد ، پس بال همت باز کن و از درخت طوبی صغیر بزن . یعنی مقام تو بلند است ، حیف است که تو در این مکان سفلی قرار بگیری . مراد : مرغ چون ترا چنین مقام حیف است .

چند پوید بهوای تو بهر سو حافظ
یسر الله ط-ریقه-ا بک یا ملتسمی

یسر - فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفعیل . یسر الله : خداوند میسر کند . الله ، لفظاً مرفوع فاعلش . طریقاً ، لفظاً منصوب مفعول صریحش و بک ، جارمع المجرور ، مفعول غیر صریحش ، یا ، حرف ندا . ملتسمی ، اسم مفعول از باب افتعال منادی و یا محلاً مجرور . ومضاف الیه .

محصول بیت - حافظ تا کی به عشق تو بهر طرف بدود ، خداوند تعالی راهی و وسیله ای برای رسیدن بتو میسرش کند ، ای مطلوب من ، ای جانان که مراد من توئی خداوند تعالی راه وصول او را بتو میسر کند .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

فزل پانصد و هجدهم

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تودر گل باشی

محصول بیت - فصل بهار است سعی کن که خوشدل باشی: در ایام بهار کاری کن که دلت خوش باشد، زیرا باز گل خواهد شکفت، اما آن موقع دیگر تو در زیر گل خفته‌ای .

مراد : تا دنیا هست فصل بهار و ایام گل خواهد آمد، ولی آنموقع دیگر تو مرده‌ای و زیر خاکی پس تا زنده‌ای در نو بهار وضعی برای خودت ایجاد کن که خوشدل باشی .

چنگ در پرده، همین میدهد پند ولی
و عظمت آنگاه کند سود که قابل باشی

محصول بیت - چنگ در پرده یعنی در خفی مضمون بیت مذکور را پندت میدهد، اما وقتی پند مفید حالت است که قابل باشی : وقتی تأثیرت میکند که مستعد پذیرفتن پند باشی . در بیان چنگ و پرده لطف خفی وجود دارد .

من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو دانی که امر زبرک و عاقل باشی

محصول بیت - من به تو نمی گویم که اکنون با که بنشین و چه بنوش : در این موقع راجع بآنکه با چه کسی باید رفت و آمد داشته باشی و آمیزش کنی و یا

در خصوص خوردن فالان چیز حرفی بتو نمیزنم، زیرا آنچه باید بگویمت اگر زیرک و عاقل باشی خودت میدانی .

**در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی**

ورقی - یا حرف وحدت . دفتر حال، اضافه لامیه و یا حرف وحدت.

محصول بیت - در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست : هر برگی دفتری است

از صنع پروردگار. چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است :

بیت - برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتر معرفت کردگار

پس چون در چمن هر برگی دفتری است که برصنعی از صنایع خداوند دلالت

میکند، حیف است که تو از حال آنها غافل باشی یعنی از مصنوعات صانع آگاه نباشی.

در بیت شیخ، یای «ورقی» وحدت است، دفتر معرفت کردگار، اضافه های پیاپی

و لامیه است تقدیر کلام : هر ورقی دفتر معرفت کردگارست، به ضرورت وزن «سین

و تا» ترک شده است از قرار معلوم کسانی که مصرع دوم را: هر ورقی دفتر است نوشته اند،

در دفتر دانششان مذاق فارسی نوشته نشده، تأمل .

**گرچه راهیست پرازیم ز ما تا بردوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی**

راهیست - یا حرف وحدت . تا، انتها برای غایت است به معنای «الی»، بر

دوست، اضافه لامیه : تا نزدیکی دوست . واقف منزل، اسم فاعل به مفعولش اضافه

گشته .

محصول بیت - اگرچه از ما تا بردوست راهی است پراز ترس و بیم، یعنی در

فاصله واقع بین ما و کوی جانان خوف از رقبا و اغیار زیاد است، اما اگر واقف منزل

باشی رفتن به آنجا آسان است. مراد منزل و کوی جانان را اگر واقعاً بشناسی رفتن

بدانجا آسان میشود.

**نقد عمرت ببرد غصه دنیا بگزاف
گر شب و روز درین قصه مشکل باشی**

نقد عمر - اضافه بیانیه تا ضمیر خطاب . ببرد، فعل مضارع مفرد غایب، غصه

فاعلش . غصه دنیا، اضافه لامیه .

نقد عمر، مفعول صریح فعل یرد و بگزاف غیر صریحش ، گزاف اینجا یعنی بیهوده . عربها تعریب کرده «جزاف» گویند . دراین ، درادات ظرفیه و این اسم اشاره (اشاره به غصه دنیا)

محصول بیت - مصراع دوم جمله شرطیه و مصراع اول جزائیه واقع شده . میفرماید: نقد عمرت را غصه دنیا بیهوده و ضایع میکند، یعنی اگر شب و روز غصه دنیا را بخوری عمرت ضایع میشود : حاصل اگر شب و روز برای دنیا غم و غصه بخوری عمر نازنینت بیهوده صرف میشود.

**حافظا گمراهی مدد از بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمائل باشی**

صید آن شاهد، مصدر به فاعلش اضافه شده . شاهد مطبوع، اضافه بیانیه . شمائل، نایب عن الفاعل مطبوع است.

محصول بیت - ای حافظ اگر از بخت بلندت مددی باشدت : طالع بلندت یار و یاورت باشد، صید آن شاهد مطبوع شمائل میشود، صید و شکار آن جانان خوش اخلاق میشود . حاصل: ترا بخودش اختصاص میدهد و تو بنده مکرّم و معززش میشود، پس نظر همان در عون و عنایت طالع است .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلا ت ن مفاعلن فعلن

فزل پانصد و نوزدهم

هزار جهد بکردم که یارمن باشی

مراد بخش دل بیقرار من باشی

مراد بخش ، ترکیب وصفی . مراد بخش دل ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . دل بیقرار، اضافه بیانی .

محصول بیت - خیلی سعی کردم که یارمن باشی و مراد بخش دل بیقرار من

باشی : بسیار کوشیدم که یار من باشی و مراد دل مرا بدهی .

دمی بکلبه احزان - عاشقان آئی

شبی انیس دل سو کوار من باشی

دمی - یا حرف وحدت . بکلبه ، با حرف صله و کلبه به ضم کاف عجمی در اینجا به

معنای حجره است . کلبه احزان ، اضافه لامیه «مجازاً» کلبه احزان عاشقان ، اضافه

لامیه تحقیقاً .

آئی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : بیائی . شبی ، یا حرف وحدت ، انیس دل ،

اضافه اسم فاعل به مفعولش . دل سو کوار ، اضافه بیانیه ، سو کوار : ماتم زده یعنی

عزادار .

محصول بیت - این بیت بدل از بیت سابق است . یعنی بسیار جهد کردم که

۱ - در فرهنگ سروری «سوک» بضم سین : ماتم و مصیبت با کاف عربی آمده ولی در

فرهنگهای فارسی با کاف فارسی است .

یکدم به کلبه احزان عاشقان بیائی و شبی انیس دل سو گوار من باشی .
مقصود : شبی یارو مصاحب من باشی .

چراغ دیده شب زنده دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی

محصول بیت - چراغ دیده شب زنده دار من باشی ، یعنی چراغ روشنائی
بخش چشمان بیدارم باشی : نوروضیاء چشمانم باشی که شب تا صبح نمیخواهند یعنی
هزار جهد کردم که اینطور باشی .

من این مراد ببینم بخواب نیم شبی
بجای اشک روان در کنار من باشی

ببینم - متضمن معنای استفهامی است : آیا می بینم .

محصول بیت - آیا من باین آرزومیرسم ! عجباً در خواب نیمه شبی ام می بینم
که بجای اشک روان در کنار من هستی . عجب ، آیا این مراد بمن دست میدهد که
بجای اشک چشم روی سینه ام تو باشی .

از آن عقیق که خونین دلم ز عشوه او
اگر کنم گله راز دار من باشی

مراد از «عقیق» لب است . که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت - اگر از آن لب عقیق که از عشوه اش خونین دلم شکایت بکنم ،

سرنگهدار من باشی . مراد : آیا این معنا را هم در خواب می بینم ؟

چو خسروان ملاحهت ببندگان نازند
تو در میانه خداوند گمار من باشی

ببندگان ، با حرف صله و یا حرف مصاحبت .

محصول بیت - رسم پادشاهان ملاحهت است که به بندگانشان ناز و فخر فروروشند ،

آرزو دارم که در میان آنان تو خداوند گارو سرور من باشی .

شود غزاله خورشید صید لاغر من

گر آهوئی چو تو یکدم شکار من باشی

غزاله خورشید ، اضافه‌العام‌الی‌الخاص ، زیرا «غزاله» لفظ مشترك است و چندین معنا دارد و در این بیت بواسطه اضافه شدن به خورشید کسب تخصیص کرده است ، چونکه عرب به خورشید هم غزاله گوید .

صید لاغر ، اضافه بیانی . آهوئی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت- اگر آهوئی چون تو شکار من گردد ، غزاله خورشید صید لاغر

من شود یعنی صید جزئی‌ام میشود . مراد : اگر تو شکار من شوی غزاله خورشید کمترین شکار میشود .

ذکر کلمات : غزاله و صید و آهو و شکار مراعات نظیر است .

سه بوسه کزد و لبت کرده وظیفه من

اگر ادا نکنی قرض دار من باشی

محصول بیت - از دو لبت که سه بوسه مستمری من کرده‌ای ، اگر ادا نکنی

قرض دار من باشی یعنی بدهکار من میشوی ، خلاصه سه بوسه که از دو لبت برایم تعیین فرموده‌ای اگر ندهی به حسابت میگذارم که در موقعش بگیرم .

در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند

گرت ز دست بر آید نگار من باشی

محصول بیت- در آن چمن که دلبران دست عاشقان خود را میگیرند ، اگر

از دست بر آید : اگر توانستی توهم دلبر من شو ، یعنی در آن موقع که معشوقه‌ها نسبت به عاشقان لطف و احسان ابراز میدارند ، اگر میتوانی تو هم نسبت به من لطف و احسان کن و متسلی خاطر من باش .

من از چه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم

مگر تو از کرم خویش یار من باشی

م. حصول بیت - اگرچه من حافظ شهرم اما جوی نمی‌ارزم، مگر از لطف
و کرمی که داری یا رمن باشی. یعنی من در سایه وجود تو در حین قبولم و الا بدون توبه یک
جو نمی‌ارزم.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و بیستم

ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی
بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی

خراب - در اصل «مست خراب» بوده در اثر کثرت استعمال کلمه «مست» ترک شده خصوصاً که «می گلگون» قرینش است .

محصول بیت - ای دل آن موقع که از می گلگون مست و خراب میشوی ، بی زر و گنج به صد برابر عظمت قارون میرسی : صد برابر حشمت و عظمت قارون را صاحب میشوی .

حاصل اینکه در اثر مستی و مستانگی از دنیا و مافیها بی نیاز میگردی .

در مقامی که صدارت بفقیران بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی

مقامی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . صدارت ، صدر ، به اول هر چیز گویند بهمین مناسبت است که قسمت بالای مجلس را « صدر مجلس » گویند ، مصدرش « صدارت » است اما در این بیت به معنای حشمت و عظمت ، تعبیر میشود . اینجا « چشم » به معنای امید است . که ، حرف بیانی . بجاه ، با حرف ظرف ، جاه ، منصب است

محصول بیت - در آنجا که عزت و حشمت به فقیران می بخشند ، امیدوارم

که در مقام و منصب از همه بالاتر باشی. یعنی اگر بنا باشد هر که فقیرتر باشد بیشتر رعایت گردد، پس من که افقر نامم باید بیشتر و زیادتر رعایتم کنند.

**در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی**

که - رابط صفت و یا حرف بیان. خطر در این بیت به معنای «خوف» است.
محصول بیت - در راه منزل لیلی که خطرهای فراوانی وجود دارد، شرط قدم اول در آن راه آنست که مجنون باشی. مراد: در راه عشق جانان اولین قدم جنون است و شرط دوم از سر گذشتن.

**نقطه عشق نمودم بتوهان سهو مکن
ورنه چون بنگری ازدائره بیرون باشی**

نقطه عشق نمودم - اضافه بیانی و مفعول صریح، بتو، مفعول غیر صریح فعل «نمودم». هان، ادات تنبیه. سهو، مفعول مقدم فعل مکن، مکن فعل نهی مفرد مخاطب ورنه، مخفف «واگر نه» ادات استثنا به معنای «والا».
بنگری، فعل مضارع مفرد مخاطب: نظر کنی.

محصول بیت - نقطه و مرکز عشق را به تو نشان دادم، مراد: در بیت سابق عین الفعل عشق را به تو تعلیم دادم. بنابراین آگاه باش و غفلت مکن. والا تا نگاه کنی ازدائره بیرونی یعنی نقطه عشق را از کلام من درک کن والا از دایره عشق بیرون میمانی و محروم میشوی.

**کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی**

کاروان - با واو و «با» لغت است زیرا که مابین «واو و با» تبادل وجود دارد. مراد از «کاروان» در اینجا «موتا و مردگان» میباشد. واوها، حرف حال و منظور از «بیابان» سرای آخرت است، چونکه کسی نمیداند که در آنجا چه حالی پیدا خواهد کرد.

که، اسم به معنای چه کسی، پرسی، فعل، مضارع مخاطب. چون، با واو

اصلی به معنای کیف و اسم است .

محصول بیت - کاروان رفت در حالیکه تو در خواب غفلتی و در پیشت بیابانی است بی نهایت و بی پایان. پس رفتن بدنبال کاروانی که در حال حرکت است ضروری است اما تو در محض غفلتی و تأمل نمیکنی که کی خواهی رفت و در این بیابان بی حد و غایت راه را از که خواهی پرسید، و تک و تنها در این بیابان چه خواهی کرد و عاقبت چگونه خواهد بود .

حاصل سخن در اثر غفلت در فکر توشه آخرت نیستی .

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان

چند چند از غم ایام جگر خون باشی

ساغری - یا حرف وحدت . چند چند، از اقسام تأکید لفظی است . غم ایام ، اضافه لامیه . جگر خون ، ترکیب وصفی مراد «خونین جگر» است .

محصول بیت - ساغری باده نوش کن و از شوق و ذوق جرعه‌ای بر روی افلاک بریز : قدحی باده عشق و محبت نوش کن تا مقامت از افلاک بالاتر باشد آنوقت از ذوق باده عشق جرعه‌ای بر روی افلاک بیفشان . زیرا آن دم افلاک نسبت به تو زمین محسوب میشود، آخر تا کی از غم ایام خونین جگر باشی . حاصل مطلب به محض اینکه باده عشق نوش کردی، غم ایام را فراموش خواهی کرد .

تاج شاهی طلبی جوهر ذاتی بنمای

و رخود از جوهر جمشید و فریدون باشی

تاج شاهی - اضافه بیانی . یا جرف نسبت : تاج منسوب به شاه یعنی تاج مرصع و مجوه‌ری که مخصوص شاهان است . طلبی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و متضمن معنای شرطی و جمله ما بعدش جوابش است . جوهر ذاتی ، اضافه بیانی .

بنمای ، فعل امر مخاطب : نشان بده . و ر ، مخفف «واگر» . خود ، ادات تأکید جوهر در اینجا به معنای اصل و نسل ، میباشد . جوهر جمشید ، اضافه لامیه . فریدون معطوف به جمشید .

محمصول بیت - اگر در طلب تاج شاهی هستی : تاج دولت و سعادت میخواهی جوهر ذاتت را نشان بده . یعنی شایستگی و معلومات و مکسوبات خود را اظهار کن : مراد به انسابت اتکاء مکن بلکه معرفت و کمال معلومات و اطلاعات خود را بنمای که نسب بکار نیاید چه پسر جمشید و فریدون باشی چه نباشی . چون فخر به اصل و نسب سبب فضیلت ذات شخص نمیشود یعنی افتخار به نسب فضیلت ذاتی نیست . این بیت حضرت خواجه پند بسیار لطیفی را متضمن است . طاب ثراه .

حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر اینست

هیچ خوشدل نه پسندد که تو محزون باشی

حافظ - منادی . مکن ، فعل نهی مخاطب . ناله مفعول صریح ، از فقر مفعول غیر صریح فعل مذکور . که ، حرف تعلیل . گر شعر اینست تقدیرش : شعر تو اگر اینست ، یا خود اگر اینست شعر تو و مرهون مصراع دوم .

خوشدل ، صفت مرکب . نه پسندد ، فعل نفی یعنی لایق نبیند . «روان دارد» . که ، حرف بیانی . محزون ، اسم مفعول از حزن به معنای مغموم .

محمصول بیت - ای حافظ از فقر و افلاس ناله مکن : شکایت مکن . خلاصه فقر ترا مضطرب خاطر نکند زیرا این شعری که نوشته ای اگر مال تو است ، هیچ شخص عاقل و خوش طبع روا نمی بیند که تو محزون و مغموم باشی .

یعنی با چنین کمال و معرفت جایز نیست که محزون شوی ، بلکه باید بداشتن چنین نعمت عظمی و عطیه کبری شا کر باشی و بهمین قانع شوی .

حاصل سخن گیرم سیم و زر نداری اما در عوض به چنین جواهر گرانبهای نظم مالکی ، پس چرا ناراحت میشوی .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل پانصد و پیمست و یکم

زین خوش رقم که بر گل رخسار میکشی
خط بر صحیفه گل و گلزار میکشی

زین - دراصل «ازاین» بوده تخفیف داده «زین» گفتند و در این بیت در مقام تعلیل واقع شده . خوش : خوب و زیبا . رقم به معنای خط است و در اینجا کنایه از خط جانان است . که ، حرف رابط صفت . بر گل رخسار ، متعلق به فعل «میکشی» هکذا زین خوش رقم . مراد از «خط» همان خطی است که به عنوان بطلان بر روی سهو و خطا میکشند . خط ، مفعول صریح فعل میکشی و بر صحیفه مفعول غیر صریحش . صحیفه گل ، اضافه بیانی . گلزار ، معطوف به گل .

محمصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : علت اینکه این رقم یعنی خط زیبارا بر گل رخسارت میکشی : مراد از کشیدن خطی چون بنقشه بر گل رخسارت اینست که بر صحیفه گل و گلزار خط بطلان بکشی . .
یعنی مقصودت اینست وقتی گل رخسار و خط بنقشهات هست به گل و گلزار احتیاجی نیست . حاصل اینکه رخسار پار با خط مشک افشانش همه اینها را نسخ کرده است .

اسناد فعل «میکشی» به جانان به طریق ادعاست .

اشک حرم نشین نهانخانه مرا
زان سوی هفت پرده بازار میکشی

اشک حرم نشین نهانخانه مرا - این اضافهها بیانی و لامیه است : حرم نشین ،

ترکیب وصفی: کسیکه در حرم می‌نشیند. نهانخانه، مخزن را گویند یعنی محلی که نقره و طلا و چیزهای دیگر را در آنجا نگهداری میکنند خلاصه جایی که اشیاء و اسباب قیمتی را در آنجا مینهند به عربی چنین محل را «مخدع» گویند. بر وزن اسم آلت.

زان سوی هفت پرده، اضافه لامیه: از آن طرف و یا از آن جانب هفت پرده از قرار معلوم چنانکه سابقاً گفتیم چشم‌دارای هفت طبقه و سه نوع آب‌است پس مقصودش از بیان «پرده» اشاره به همان طبقات چشم است. ببازار، با حرف صله: بازار معروف. **محمصول بیت** - اشگ حرم نشین نهانخانه مرا: یعنی اشگ مرا که در پشت هفت پرده چشم قرار دارد علنی میکنی، اشگم را از پشت هفت پرده بیرون میکشی و ظاهر میسازی یعنی مرا گریان میکنی.

مراد از بازار کشیدن تشهیر است یعنی مرا میگریانی و سرعشقم را آشکار میکنی. در معنای مصراع دوم: از جانب آن هفت پرده به بازار میکشی. این مفسرین نسبت به معنای شعر سوء ظن داشته‌اند.

کاهل روی چو باد صبا را ببوی زلف

هر دم بقید و سلسله در کار میکشی

کاهل - به کاف عربی و فتح‌ها، عجم به کسی کاهل گوید که در انجام کاری چست و چابک نباشد یعنی تنبل باشد. کاهل رو، ترکیب وصفی: کسیکه رفتار و حرکاتش سست باشد. یا، حرف وحدت. چو، ادات تشبیه.

باد صبا، اضافه بیانی و «را» ادات مفعولی. ببوی زلف. با حرف سبب و اضافه

لامیه و مرهون مصراع دوم.

قید، در لغت غل و سلسله زنجیر را گویند و در بعضی از نسخه‌ها به صورت اضافه «قید سلسله» واقع گشته، با این تقدیر به معنای «بند» میاید. بقید سلسله، با حرف مصاحبت. در کار، در حرف صله.

محصول بیت - با بوی زلفت بطئی الحر کتی چون باد صبا را هر دم با قید و زنجیر یا با قید زنجیر بکار میکشی .

مراد از کار کشیدن «وزش باد است»

و مراد از جمله : به قید و سلسله در کار کشیدن : حرکت و وزش آهسته باد صباست . زیرا کسیکه مقید و دست و پایش در بند باشد، حرکتش بطئی و کند میشود پس وزش ضعیف باد صبارا به حرکت شخصی تشبیه کرده که دست و پایش در زنجیر و حتی در گردنش هم غل باشد . چونکه باد صبا همیشه ملایم و آهسته میوزد چنانکه شاعر میفرماید :

صبا جانبخش اولوب هر دم اسر آهسته آهسته .

ترجمه شعر : صبا جانبخش شده و هر دم آهسته آهسته میوزد.

خواجه هم باد صبا را به مناسبت وزش آهسته وضعیفش به بیمار تشبیه فرموده

است ، چنانکه در قافیه حرف دال فرموده است : بیت :

دل ضعیفم از آن میکشد بطرف چمن که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد

در معنای مجموعی بیت - : کاهل روتر کیب وصفی است یعنی کسیکه چون

باد صبا به کندی حرکت میکند . و جمله کاهل روی چو باد صبا ، به اعتبار تعبیر

بالتقیض یعنی چابکی چون باد صبا را با بوی زلف هر دم با قید زنجیر بکار میکشی .

باید گفت این مفسر از اوصاف باد صبا بی اطلاع بوده . رد سروری

یکی دیگر در معنای مجموعی بیت گفته است: ممکن است مراد شعر این باشد.

کاهل روی چون باد صبا را تحت تأثیر اسرار قرار میدهی و آنگاه زنجیر کرده

هر دم بکار میکشی یعنی در کار بشوقش میآوری و همان شوق سبب چابکیش میگردد،

این مفسر هم در بیان معنای شعر خیلی کاهل بوده است . و پس از تقریرات مذکور در

معنای بیت نتیجه گرفته است: کسی را که نسبت به طاعت علاقه ندارد و در انجام آن

کاهل است، با اسرار خودت به سر شوق میآوری که برای انجام طاعت با جان و دل

سعی کند .

این مفسر هم از اسرار مکتوم معنی بیت بی اطلاع بوده است . رد شمعی

**هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست
از خلوتم بخانه خمار میکشی**

بیاد آن لب میگون - با حرف صله و اضافه لامیه. خمار، اسم فاعل که متضمن معنای مبالغه است : شراب فروش یعنی میخانچی .

محصول بیت - هر دم و هر آن بیاد آن چشم مست و آن لب می رنگ ، مرا از خلوت به میخانه میکشی . مراد چون لب و چشم یار در رنگ و لون به رنگ شراب است اینست که بی اختیار به طرف میخانه کشیده می شوم .

در معنای این بیت گفته شده که این شعر خطاب به خداست .

این مفسر خطاب را در خلاف جهتش بکار برده است .

**گفتی سر تو بسته فتراک ما سزد
سهلست اگر تو زحمت این بار میکشی**

سر تو و بسته فتراک ما - هر دو اضافه لامیه . زحمت این بار، هکذا

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : تو گفتی که ای حافظ سر تو شایسته این است که به فتراک ما بسته شود، یعنی خیلی مناسب است که به ترک اسب ما بسته شود . خواهی میفرماید : این مطلب آسانی است اگر چنانکه تو زحمت این بار را بکشی . مراد اگر تو این زحمت را قبول میکنی پس عمل کن که سبب حظ من خواهد بود یعنی من از این کارت حظ میبرم .

کسیکه گفته است : این بیت هم خطاب به خداست . فهم سخن برایش خیلی

سهل بوده است .

**با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
و ه زین کمان که بر من بیهار میکشی**

محصول بیت - با چشم و ابرویت دل را چه چاره کنم ، آه از این کمان که

بر من بیمار میکشی . یعنی داد و فریاد از چشم و ابرویت که هر دم دلم را هدف تیر بلا

و جفا قرار میدهی .

بازا که چشم بد ز رخت دور میکنم
ای تازه گل که دامن از این خار میکشی

باز - در اینجا ادات تأکید است . و «آ» با الف ممدوده فعل امر از مصدر آیدن یعنی بیا . که ، حرف بیانی و یا حرف تعلیل . چشم بد ، اضافه بیانی و مفعول اول فعل «میکنم» و «دور» مفعول دوم و «ز رخت» مفعول غیر صریحش . باز آ ، مرهون مصراع دوم و مابعدش جمله معترضه . تقدیرش : باز آ ای تازه گل . که ، حرف رابط صفت . دامن ، مفعول صریح فعل «میکشی» و از این خار مفعول غیر صریحش .
مجموع بیت - ای تازه گل که دامن از این خار میکشی ، بیا که از رخت چشم بد دور کنم یعنی برای مصون ماندن از چشم زخم بعضی از دعاها که رفع بلا میکند بخوانم . مراد : ای تازه گلی که از من رو میگردانی ، بیا که بالای چشم بد را از رخت دفع کنم .

حافظ دگر چه میطلبی از نعیم دهر
می میچشی و طره دلداری میکشی

حافظ - منادی . میطلبی ، فعل مضارع و مخاطب . نعیم دهر ، اضافه لامیه . میچشی ، فعل مضارع مخاطب . می ، مفعول مقدم فعل مذکور .
طره دلداری ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل میکشی .
مجموع بیت - ای حافظ از نعمتهای دنیا دیگر چه میخواهی ، شراب که میخوری و طره دلداری هم در دست است ، یعنی هم باده مینوشی و هم بوس و کنار دلداریت میسر است ، پس غیر از اینها دیگر از دنیا چه میخواهی .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و بیست و دوم

سلیمی منذ حلت با لعر اقی
الاقی من هواها ما الاقی

سلیمی - تقدیراً مرفوع مبتدا و مضمر سلمی است . سلمی ، نام محبوبه‌ای است بر وزن لیلی . منذ ، از برای ابتدای غایت است در زمان .
حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه از حلول : به معنای نزول ، فاعلش ضمیر تحت فعل که برمیگردد به سلیمی .

بالعراق ، با حرف صله و مراد از عراق در اینجا عراق عجم است که شامل اصفهان میباشد و عراق عرب بغداد را گویند . به همین سبب است که سفر سلطان سلیمان را همراه ابراهیم پاشا به دیار قزلباش^۱ سفر عراقین گویند ، گویا در یک تابستان هر دو عراق را سیاحت کرد و در همان سفر بغداد را فتح کرد^۲

عراق در لغت « گودی » را گویند ، حتی عوام الناس عراق عرب را « گودبغداد » گویند . « یا » واقع در آخر عراق از کسره قاف پیدا شده که در فن قافیه بآن حرف اطلاق گویند یعنی اصطلاح کرده اند .

الاقی - فعل مضارع نفس متکلم وحده از باب مفاعله تقدیراً مرفوع خبر مبتدا

۱ - اتباع شاه اسماعیل را بواسطه کلاه قرمزی که بر سر داشتند قزلباش گویند . مترجم

۲ - در زمان شاه طهماسب اول شاه سلیمان عثمانی به آذربایجان وهم به بغداد حمله

کرد و بغداد را گرفت ص ۳۹۵ تاریخ مفصل ایران تألیف دکتر عبدالله رازی

با ما بعدش : ملاقات میکنم . اینجا یعنی دچار میشوم و مصادف میشوم .

من ، حرف جر متعلق به الاقی . هوا به معنای محبت و عشق است و ضمیر مؤنث برمیگردد به سلمی . در بعضی نسخه‌ها بجای «هوا» «نوا» واقع شده که به معنای بعد و فراق است . در اینجا هر دو جایز است و بلکه دومی از اولی هم مناسبتر و بهتر است .

ما - اسم موصول و مفعول صریح فعل الاقی . و صله «الاقی» واقع در قافیه و ضمیر راجع به ما محذوف است چون ضمیر مفعول است ، تقدیرش : ما الاقیه است .

محصول بیت - از زمانی که سلمی به عراق نازل «وارد» شد از محبت او و یا از فراقش دچار درد و رنجی میشوم که دچار میشوم . یعنی از عشق و یا از جدائی او و درد و بلا ملاقات میکنم (میکشم) . دو فعل مضارع به ضرورت وزن و قافیه آمده والا نسبت به فعل «حلت» مقام فعل ماضی بوده .

در معنای مصراع اول گفته شده: سلمای کوچک از آن زمان که به عراق آمده . این مفسر نتوانسته است مراد شعر را آنطور که لازم است بیان کند .

الا ای ساربان محمل دوست

الی ركبانکم طال اشتیاقی

الا - حرف تنبیه، ای حرف ندا . ساربان : شتربان چون بین «با» و «واو» تبادل و تواخی وجود دارد ساروان هم گویند . ساربان محمل ، اضافه لامیه . محمل به فتح میم اول و کسر میم دوم «بار» را گویند . محمل دوست ، اضافه لامیه . الی ، حرف جر متعلق به فعل «طال» . ركبان ، به ضم «را» و سکون «کاف» نام جماعتی که را کب شتراند .

کم ، ضمیر مجرور متصل برمیگردد به «ساربان» به طریق تعظیم .

طال ، فعل ماضی مفرد غایب : دراز شد اینجا یعنی زیاد شد و بیشتر گشت .

اشتیاقی ، تقدیراً مرفوع فاعلش زیرا «یا» ضمیر مجرور متصل است ، تقدیراً

مجرور مضاف الیه اشتیاق به معنای آرزوست .

محمصول بیت - ای ساروان محمل جانان، آگاه باش که نسبت به جماعت شتر سوار شما و یا به شتر سواران شما میل و محبتم زیاد شد. حاصل اینکه علاقه و محبت نسبت بآنها بیشتر گشت .

در مصراع دوم. کسی که گفته است ر کبان جمع را کب است و نسبت به را کبین شما اشتیاق داشتم . این مفسر از معنای «ر کبان» اطلاع نداشته . رد شمع

دروزم خون شد از نا دیدن دوست
الا تعسا لایام الفراقی

تعساً - به فتح تا و سکون عین مصدر مطلق از باب فتح به معنای هلاک شدن است اما در اصل با رو بزمین افتادن است از مصدری است که وجوباً و سماعاً فعلش محذوف است. لایام، لام حرف جر و متعلق به مصدر تعساً. ایام الفراق، اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

محمصول بیت - از اینکه دوست را نمی بینم درونم خون شد : از فراق جانان دلم خون شد آگاه باش که ایام فراق هلاک شود : روزهای جدایی نابود شود حتی در دنیا اثرش باقی نماند.

کسیکه در معنای مصراع دوم گفته است: آگاه باش ایام فراق را هلاک باشد، این مفسر معنای شعر را هلاک کرده است .

خرد در زنده رود انداز می نوش
بگلبنانگ جوانان عراقی

زنده رود - به کسر «زا» رودی است در اصفهان ، چونکه رود به معنای نهر است. انداز، فعل امر مفرد مخاطب . به گلبنانگ جوانان عراقی، با حرف مصاحبت گلبنانگ ، آواز مطبوع و بلند را گویند و عراقی . یا حرف نسبت و اضافه لامیه و بیانی .

محمصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : عقلت را به زاینده رود بینداز

و باده بخور ، یعنی به مقتضای عقل تابع مشو و باده بنوش : به اقتضای عقل رفتار
مکن بلکه همراه آواز بلند و مطبوع جوانان عراقی باده نوش کن .

بسا از ای مطرب خوشخوان و خوشگوی

بشعر پیارسی صوت عراقی

بسا - با حرف تأکید و ساز فعل امر مفرد مخاطب یعنی بنواز . بشعر فارسی ،
با حرف مصاحبت و اضافه بیانی و مفعول غیر سرریح فعل . «بسا» و صوت مفعول صریحش
صوت عراقی ، اضافه بیانی و در اینجا مراد از عراق «نغمه عراق» است و یا حرف
نسبت .

محصول بیت - ای مطرب خوشخوان و خوشگوی ، شعر فارسی را همراه نغمه
عراقی بخوان یعنی اشعار فارسی را در نغمه عراقی بخوان .

جوانی باز میآورد بیادم

سماع چنگ و دست افشان ساقی

جوانی - یا حرف مصدری . باز ، ادات تأکید . بیادم ، با حرف صله . سماع ،
فاعل فعل می آرد . سماع چنگ ، اضافه لامیه . مراد از سماع در این بیت آواز
چنگ است .

واو ، حرف عطف ، دست افشان ، ترکیب وصفی از افشاندن : کف زدن است
که کار آوازخوانهاست یعنی وقتی میخواهند دست بزنند دو کف دست را بهم میزنند .
دست افشان ساقی ، اضافه لامیه .

محصول بیت - آواز چنگ و کف زدن ساقی ، جوانی را بخاطرم میآورد :
عشق و هوس جوانی به من میدهد .

یکی لفظ «باز» را «دگر بار» معنا کرده و مصرع دوم را : سماع چنگ و دست
تکان دادن ساقی تعبیر کرده است . و یکی دیگر گفته است : سماع چنگ و رقص
کردن ساقی . این مفسرین هر دو از معنای صحیح عقب مانده اند .

می باقی بده تا مست و خوشدل
بیاران بدر فشانیم عمر باقی

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: شراب باقی را بده تا که مست و خوشدل باقی عمر مرا به یاران بذل کنم یعنی فدا کنم ، الحاصل نثارشان کنم .

بیا ساقی بده رطل گرانم
سقاك الله من كأس دهاقی

رطل - به فتح یا به کسر «را» و سکون «طا» به معنای نیم من است. اما در اینجا مراد قدحی است که ظرفیت نیم من شراب را دارد «قدح نیم منی». رطل گران ، اضافه بیانی .

کأس ، قدحی را گویند که در داخلش شراب باشد یعنی خالی نباشد .
دهاق ، به کسر دال یعنی مملو: لبالب پر ، دهاق صفت كأس است .

محصول بیت - ای ساقی بیا به من قدح سنگین بده «قدح لبالب پر»، خدای تعالی ترا از شراب و از قدح پر از شراب و یا با قدح پر سیرابت کند.
مفسر یکه دهاق را معرف باللام ایراد کرده و كأس را بآن اضافه کرده . نه معنای كأس را میدانسته و نه دهاق را .
دهاقی ، یا حرف اطلاق است .

دمی بانیکخواهان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی

دم -- يك نفس و حداقل زمان است . با حرف مصاحبت . نیکخواه ، صفت مرکب از مصدر خواهیدن یعنی خواستن . نیکخواه : کسی است که خیر مردم را میخواهد و الف و نون ادات جمع است .

باش ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر باشیدن .

غنیمت ، مفعول اول و امور مفعول دوم فعل دان .

امور اتفاقی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - خطاب به ساقی است که در بیت سابق ذکرش گذشت .

میفرماید : دمی با دوستان متفق باش ، یعنی هم مشرب باش و امور اتفاقی را غنیمت بدان مراد : با دوستان متفق شدن را غنیمت بشمار .
در معنای مصراع دوم گفته اند : امور اتفاقی را غنیمت بدان ، این شخص با معنای بیت توافق نداشته .

ربیع العمر فی مرعی حماکم حماک الله یا عهد التلاقی

در بعضی از نسخه‌ها بجای «ربیع العمر» «رعینا العشب» واقع شده .
ربیع، در این بیت اولین فصل سال است : از ربیع‌الزمینه^۱ اولینش است، که فصل گل و چمن و سبزی است . و لفظاً مرفوع مبتدا . ربیع‌العمر، اضافه بیانی .
فی ، حرف جر متعلق به «حاصل» مقدر .

مرعی - تقدیراً مجرور بوسیله «فی» : چراگاه .

حمی ، به کسر «حا» قرقگاه است یعنی محلی که قرق و ممنوع از غیر باشد ،
تقدیراً مجرور و مضاف الیه . کم، ضمیر و اضافه لامیه و برمیگردد به جانان به طریق تعظیم و جارو مجرور از لحاظ اعراب محلامرفوع خبر مبتدا .

حماک - حما ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب و کاف ضمیر منصوب متصل مفعول صریحش و الله، اسم جلاله فاعلش، و جمله فعلیه . محلی از اعراب ندارد : جمله دعائیه یا حرف ندا . عهد، اینجا به معنای زمان است و مضاف بر تلاقی و منصوب است به مناسبت «یا» .

تلاقی، مصدر از باب تفاعل و کسره قاف برای صیانت «یا» است .

محصول بیت - بهار عمر یعنی زمان طراوت و تازگی عمر در چراگاه قرقگاه شماست . یعنی دوران شادی و صفای عمر در چراگاه وصال شماست . مراد بهار عمر مان زمانه است که به وصال شما برسیم، یا زمان تلاقی یعنی ای زمان وصال حق تعالی،

ترا از آفات و بلیات حفظ کند.

مقصود: زمانی از عمرمان لذت میبریم و خوش وقتیم که بوصول برسیم.

خلاصه شادی و صفای عمر ما فقط زمانی است که در وصال تو بگذرد.

پس ای وصال جانان خداوند ترا از زوال نگهدارد.

اما اگر روی نسخه رعینا العشب معنا شود: رعینا، فعل ماضی متکلم مع الغیر

از باب فتح یعنی چریدیم. عشب: تروتازه است و مفعول صریح فعل «رعینا» و

ما بعدش مفعول غیر صریح فعل مذکور.

محصول بیت - در چراگاه قر قگاه شما، چمن و سبزی تروتازه چریدیم.

یعنی در چمن وصال شما صفاهای تازه تر از تازه دیدیم. «خوشیها کردیم»

در بیت صنعت التفات وجود دارد.

مضت فرص الوصال و ما شعرنا

وانی الآن فی عین الفراقی

مضت - فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب ضرب. فرص، به ضم «فا» و فتح

«را» جمع فرصت. فرص الوصال، اضافه لامیه. واو، حرف حال. وما، حرف نفی

شعرنا، به فتح شین و عین، فعل ماضی متکلم مع الغیر از باب فتح، و ما شعرنا:

یعنی در حالیکه ندانستیم واو، حرف ابتدا.

انی، ان، از حروف مشبیه بالفعل و یا ضمیر متکلم وحده محلاً منصوب اسمش

الان، زمان حاضر را گویند که معرفه واقع شده ظرف غیر متمکن است و الف و لامش

برای تعریف نیست بلکه وضعش همینطور است.

فی، حرف جر متعلق به کائن مقدر. عین، مجرور است بواسطه فی. عین الفراق،

اضافه لامیه و یا حرف اطلاق. وجمله ظرفیه خبر ان. وان با اسم و خبرش از اعراب

محلّی ندارد جمله مستأنفه.

محصول بیت - فرصتهای وصال گذشت در حالیکه قدرش را ندانستیم، و

من الان در عین فراقم، یعنی از اینکه قدر زمان وصال را ندانستم الان به فراق

مبتلا شده ام .

عروس بس خوشی ای دختر رز
ولی سه سه سزاوار طلاق

درا کثر نسخ «عروسی» بایا خطاب مینویسد، اما ما این نسخه را اختیار کردیم. عروس بس خوشی، اضافه بیانی ویا ضمیر خطاب. سزاوار طلاق، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد، ویا ضمیر خطاب است. مراد از جمله سزاوار طلاق، یعنی گاه گاه که از شراب خوردن خودداری میشود مثلاً در ایام ماه رمضان و بعضی ایام شریف دیگر.

محصول بیت - ای دختر رز خیلی عروس قشنگی اما گاه گاه شایسته جدائی و طلاق یعنی گاهی وضع اقتضا میکند که از خوردن خودداری شود: باهمه زیبائیت گاهی شایسته این هستی که خورده نشوی. این کلام ادعائی است در حقیقت بآن میارزد که هرگز خورده نشود.

مسیحای مجرد را - برآزد
که باخورشید سازدهم و ثاقی

مسیحا و مسیح - به زبان سریانی اسم شریف حضرت عیسا است. مجرد، صفت مسیحاست. مسیحای مجرد، اضافه بیانی و «را» حرف صله. حضرت عیسا را با صفت تجرید وصف میکنند زیرا تأهل نکرده بود و از مال دنیا به هیچ چیز مالک نبوده حتی زمانیکه به فلک عروج کرد غیر از یک سوزن هیچ چیز همراهش نبود. یعنی فقط یک سوزن با خود برداشت که کهنه پاره های خود را وصله کند حتی گویند به سبب تعلق بآن سوزن در چرخ چهارم توقف کرد، والا چون حضرت محمد به عرش عروج میکرد. نجاتی میفرماید که:

بیت - سوزن دلدوز غمز کدر بکا حائل اولان

یوخسه ایلردم تجرد قصدینی عیسا کبی

ترجمه بیت ترکی: غمزوات چون سوزن دلدوزی است که مانع میشود، و گرنه

چون عیسا قصد مجرد می‌کردم .

برازد - به فتح با و یا بضم آن فعل مضارع مفرد غایب : می‌زیبد . که ، حرف بیانی . با حرف مصاحبت . سازد : بکند . وثاق : به کسر واو قصر را گویند یعنی کوشک و یا حرف مصدری .

محصول بیت - عیسی مجرد را شایسته است که با خورشید هم و ثاق گردد یعنی هم منزل شود . مراد : برای هم وثاقي با جانان باید چون عیسا از آرزوی طبع و هوای نفس پاک و مجرد شد . والاهر ناپاک شایسته وصالش نیست . و اینکه میفرماید : با خورشید هم منزل گردد ، زیرا عیسی هم چون خورشید در چرخ چهارم است .

نهانی الشیب من وصل العذاری

سوی تقبیل وجه و اعتناقی

نهانی - نهی ، فعل ماضی مفرد غایب : نهی کرد و نون حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل . الشیب ، لفظاً مرفوع فاعلش . شیب ، به فتح شین و سکون یا به معنای «پیری» است . من ، حرف جر متعلق به «نهی» . وصل العذاری ، اضافه لامیه . عذاری ، به فتح و کسر «را» جمع عذراست پسر نوس (پسر با کره و پاک و چشم و گوش بسته) سوی : اگر به معنای «غیر» باشد سین ، چه مکسور و چه مضموم آخرش الف مقصوره است : الیسوی و السوی . اما اگر سین مفتوح باشد با الف ممدوده است : السواء : العدل . سوی تقبیل ، اضافه لامیه . تقبیل وجه ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . واو ، حرف عطف . اعتناق ، مصدر از باب افتعال یعنی دست انداختن در گردن کسی و آغوش کشیدن : تعانق و همچنین معانقه هم گویند ، معطوف است به تقبیل و یا حرف اطلاق .

محصول بیت - پیری مرا از بوسیدن روی پسران نوس و پاک و معصوم باز داشته و همچنین مانع از آنست که دست در گردنشان بیندازم و بکنارم بکشمشان . خلاصه پیری مرا از بوس و کنار و از کارهای دیگر نهی کرده است .

دموعی بعد کم لاتحقروها

فکم بحر جمعن من السواقی

دموع - جمع دمع : اشك چشم ، تقدیراً مرفوع مبتدا . بعد ، متعلق به كائن مقدر و خبر مبتدا . کم ، به ضم «کاف» ضمیر مجرور متصل برمیگردد به جانان به طریق تعظیم .

لا، ادات نهی . تحقر و، با «لا» منهی و علامت جزم سقوط نون جمع است ، خلاصه لاتحقر و فعل نهی جمع مخاطب از باب ضرب، تحقیر: كوچك و حقیر اعتبار کردن است .

ها، ضمیر منصوب متصل، راجع به «دموع» و جمله فعلیه و جواب شرط محذوف است . فکم ، فا حرف تعلیل و کم خبریه محلا مرفوع مبتدا . بحر ، لفظاً مجرور ممیزش .

جمعن ، فعل ماضی جمع مؤنث غایبه مبنی المفعول : مجتمع شد . من ، حرف جر متعلق به فعل «جمعن» . سواقی ، جمع ساقیه : نهر کوچکی است یا چشمه كوچك .

محصول بیت - اشکهای چشم من دنبال شماست ، پس آنبا را كوچك و حقیر بشمارید . یعنی بی ارزش و جزئی اعتبار نکنید . زیرا چه بسا دریاها که از چشمه های كوچك تشکیل میشود مراد : اشك چشم مرا بی ارزش و كوچك بشمارید زیرا قطره قطره جمع گردد و آن گهی دریا شود .

وصال دوستان روزی مانیت

بگو حافظ غزلیهای عراقی

اضافه های واقع در مصراع اول همگی لامیه است . روزی ، اینجا به معنای رزق و نصیب است مراد از عراقی حضرت شیخ ابراهیم عراقی است که اشعارش به سوزناکی مشهور است .

محصول بیت - وصال دوستان نصیب ما نمیشود، پس ای حافظ غزلهای سوزناکی چون غزلهای عراقی بگو که دوستان نسبت به تو تمایلی پیدا کنند تا وصال میسر گردد. و جایز است گفته شود: ای حافظ غزلهای عراقی را بخوان، یعنی آواز بخوان و غزلهای عراقی را به نغمه در آر.

از قرار معلوم نظم فارسی این غزل به صورت بحر هزج مسدس محذوف است و اما نظم عربی به شکل بحر وافر که بعضی از اجزایش سالم و بعضی دیگر معصوب و برخی هم مقطوف است.

در مخلص بیت در معنای مصراع دوم مفسری گفته است: ای حافظ غزلهایی در وصف فراق بگو چون این نوع غزل مناسب حال توست. این گوینده غلط کرده است.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن مفاعن مفاعن مفاعن

فزل پانصد و بیست و سوم

کتبت قصة شوقی و مدمعی باکی
بیاکه بی تو بجان آدمم ز غمناکی

کتبت - فعل ماضی متکلم وحده و تا فاعلش . وقصه ، به کسر قاف لفظاً منصوب
مفعولش . قصة شوقی ، قصة مضاف به شوقی . شوقی مضاف به یای متکلم . واو ، حرف
حال . مدمع ، به فتح دومیم اسم مکان از دمع یعنی محل اشک چشم : موضع الدمع
خلاصه مراد چشم است و مضاف به ضمیر متکلم و تقدیراً مرفوع و مبتدا . و باکی ،
اسم فاعل از بکی بکی : گریان تقدیراً مرفوع خبر مبتدا .

محصول بیت - قصة اشتیاق خود را برای جانان نوشتم ، آن قصه عبارت است
از مضمون مصراع دوم : بیا که بی تو بجان آدمم ز غمناکی . یعنی از فراق بجان
آدمم : از جان سیر شدم .

بسا که گفته ام از شوق باد و دیده خویش
ایا من ازل سلمی فاین سلماکی

بسا - به فتح بای عربی : بسیار . با دو ، با حرف صله . دیده خویش ، اضافه
لامیه . ایا ، حرف ندا . منازل چون مساجد منتهای جموع لفظاً منصوب و منادای
مضاف .

سلمی ، تقدیراً مجرور مضاف الیه . فاین ، این «فا» را فای زایده گویند ، هر
وقت که خبر مبتدا متضمن معنای شرطی باشد این «فا» به خبر داخل میشود ، پس در

این بیت «این» خبر و سلمی ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر و روی قاعده عربیت مضاف شده به ضمیر خطاب که راجع است به منازل ، و «یا» متولد از کسره کاف (ضمیر) حرف اطلاق است .

محصول بیت - از شدت شوق و اشتیاق به دوچشم خیلی گفتم : که ای منزلهای سلمی کجاست سلمی شما ، یعنی خطاب به دو چشم که منازل سلمی است کردم و گفتم چطور شد سلمی شما ؟ حاصل : آن جانانی که هر دم در شما (درچشمانم) قرار میگرفت و شما جایگاهش بودید چطور شد .
خواجه به کنایه از فراق جانان شکایت میکند .

ضمیر راجع به منازل ، به اعتبار کل جمع مؤنث ، ضمیر مؤنث است .

عجیب واقعه و غریب حادثه ایست

انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی

واقعه - یا حرف وحدت . حادثه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : انا ، ضمیر مرفوع منفصل محلامرفوع مبتدا . اصطبرت ، فعل ماضی متکلم وحده از باب افتعال در اصل «اصتبرت» بوده چون «صاد» از حروف مستعلیه میباشد لذا « تا » به «طا» مبدل شده است چنانکه در کتب صرفی نوشته شده .

جمله فعلیه از لحاظ اعراب محلامرفوع خبر مبتدا . قتیل بر وزن فعل به معنی مفعول لفظاً منصوب حال از برای فاعل فعل اصطبرت ، واو ، حرف حال .

قاتلی ، تقدیراً مرفوع مبتدا و اضافه شده به یای متکلم : اضافه لفظیه است : قاتل من . شاکی ، اسم فاعل از شکایشکی یعنی از ناقص وادی باب نصره : شکایت کننده تقدیراً مرفوع خبر مبتدا .

محصول بیت - واقعه عجیب و غریبی است ، من که مقتولم صبر میکنم و اما آنکه قاتل است شکایت دارد . مراد با اینکه من بقتل رسیدم صابرم ولی قاتلم شاکی است پس در واقع جای تعجب و استغراب است .

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت

که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

کرا رسد - لایق و شایسته کیست . که ، حرف بیان . عیب دامن ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . دامن پاکت ، اضافه بیانیه . که حرف تعلیل . همچو ، ادات تشبیه . که ، حرف رابط صفت . برگ گل ، اضافه لامیه . چکد ، فعل مضارع مفرد غایب : میچکد . پاکی ، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - که جرئت میکند که دامن پاکت را لکه دار کند: که میتواند؟

به طریق استفهام انکاری.

زیرا تو چون برگ گلی که بر رویش قطره میچکد پاکی، یعنی نومانند برگ

گلی که بر رویش قطره شبنم مینشیند پاک هستی.

زخاک پای تو داد آب روی لاله و گل

چو کلمک صنع قلم زد بر آبی و خاکی

خاک پای تو - هر دو اضافه لامیه . آب روی لاله ، مفعول صریح فعل «داد» و زخاک پای تو، مفعول غیر صریحش . کلمک صنع ، اضافه لامیه مجازاً و مبتدا، رقم زد، خبر مبتدا آبی و خاکی، یاها تنکیر است.

محصول بیت - وقتی قلم صنع بر آب و خاک رقم زد ، یعنی عناصر اربعه را

نقوش عجیب و غریب زد ، به لاله و گل آب روی را از خاک پای تو داد .

مقصود : قلم صنع عناصر اربعه را که با نقشهای عجیب منقش کرد، و به هر یک

از مخلوقات نوعی شکل داد، رونق و لطافت گل و لاله را از خاک پای تو داد.

صبا عبیر فشان گشت ساقیا برخیز

وهات شمسه کرم ه مطیب زاکی

صبا - مبتدا . عبیر فشان گشت ، خبر مبتدا ، ساقیا برخیز ، مرهون مصرع

دوم . واو، حرف عطف . هات ، به کسر «تا» اسم فعل یعنی بیاور . شمسه کرم ، اضافه

لامیه و مفعول هات ، و مراد از شمسه کرم شراب است . مطیب، اسم مفعول از باب

تفعیل لفظاً مجرور و صفت کرم، اما قیاس این بوده که صفت «شمسه» باشد. زا کی، اسم فاعل به معنای پاک و صفت بعد الصفت کرم، و «یا» مبدل از تنوین است چون حالت وقف.

محصول بیت - صبا عبیر افشان گشت یعنی فصل بهار است، ای ساقی بر خیز و باز شمسۀ خوش بوی و پاک دزرا بیار، حاصل: بهار رسید باده بیار.

در معنای مصراع دوم: باز بیار از انگوری که پاک است و خوش بو و آفتاب دیده این مفسر از معنای «شمسۀ کرم» اطلاع نداشته. رد سروری

دع التکاسل تغنم فقد جری مثل که زاد راه روان چستیست و چالاک

دع - به فتح دال اسم فعل است یعنی ترک کن. تکاسل، از باب تفاعل مصدر است به معنای کاهلی. تغنم، از باب علم فعل مضارع مفرد مخاطب در جواب امر مجزوم شده است یعنی غنیمت بدست بیار. فقد، فا حرف تعلیل قد، حرف تحقیق.

جری، فعل ماضی مفرد مذکر غایب: جاری شد، مثل، لفظاً مرفوع فاعلش «فاعل جری». که، حرف بیان. زاد راه روان، اضافه لامیه و مبتدا و چستیست، خبرش. چستی: چابکی و چالاک، تفسیر عطف است و یاها حرف مصدری.

محصول بیت - تکاسل را ترک کن: اهمال را ترک کن و در کار خود چالاک باش که مغتنم باشی یعنی غنیمت یابی، زیرا مثلی جاری و مشهور شده است که زاد و سرمایه عاشقان در طریق عشق چستی و چابکی است.

حاصل: باید اهمال را ترک کنی و در طریق عشق چست و چالاک باشی که به مرادت برسی.

اثر نماند ز من بی شمایت آری اری مآثر محیای من محیای

شمایل - جمع شمال به معنای خلق و خوی است. آری به معنای بلی و نعم و مرهون مصراع دوم اری، فعل مضارع متکلم وحده از افعال قلوب یعنی می بینم در

اینجا میدانم .

مأثر، جمع مأثره ، مصدر میمی به معنای مکرمت یعنی نیکی‌ها و خوبیها ،
ومفعول اول فعل «اری» محیا، به فتح میم یعنی حیات ، تقدیراً مجرور و مضاف الیه .
یای متکلم ، محلاً مجرور مضاف الیه محیا . من محیا ، جار مع المجرور از
اعراب محلاً منصوب و مفعول دوم فعل «اری» .

محیا، به ضم میم و فتح حا و یای مشدد به معنای «رو» است . و کاف مکسور محلاً
مجرور مضاف الیه محیا و یا حرف اطلاق، چون خطاب به محبوبه است کاف «ضمیر»
مکسور شده .

محصول بیت - ای جانان بدون شمایل (در دوری رویت) از وجودم اثری
نماند بلی مکارم و مفاخر زندگی خودم را از روی تو می بینم و میدانم . مراد سبب
حیات من دیدن روی تست .

در معنای مصراع دوم یکی گفته است : محیا به معنای «رو» است و کاف خطاب
آخرش به خاطر یای اشباع مکسور شده است این مفسر از معنای دور آگاه نبوده زیرا
وجود «یا» به کسر موقوف است پس اگر کسر موقوف به یا باشد دور لازم میاید .

زوصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند

که چون صفات الهی و رای ادراکی

محصول بیت - حافظ از وصف حسن تو چگونه نطق زند: چگونه میتواند
حسن ترا وصف کند یعنی نمیتواند وصفش کند، به طریق استفهام انکاری . زیرا چون
صفات الهی به ادراک نمی گنجی . حاصل : از دایره عقل و ادراک خارجی . پس وصف
زیبائی تو از روی عقل غیر ممکن است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

فزل پانصد و بیست و چهارم

یا مبسما یحاکی در جا من اللالی
یارب چه درخور آمد گردت خط هلالی

یا - حرف ندا . مبسما، منادای نکره . مبسم به فتح میم و سکون با و کسر سین، دهان را گویند در اصل اسم مکان است : جای تبسم .

یحاکی ، فعل مضارع مفرد مذکر غایب از باب مفاعله به معنای «یشابه» یعنی شبیه است . فاعلش ضمیر مستقر در تحت فعل راجع به مبسم . درجاً ، مفعول صریح ومن اللالی مفعول غیر صریح فعل مذکور (یحاکی) و جایز است «من اللالی» به یک صفت محذوف متعلق باشد و تقدیرش : درجاً مملواً من اللالی ، باشد .

درج : حقه جواهر را گویند حقه مخصوص نگهداری جواهر ، لالی ، جمع لؤاؤ به معنای مروارید است .

یارب ، لفظ مشترك است مابین «یاالله» و «عجب» و به هر دو معنا بکار میرود و در این بیت به هر دو احتمال دارد . درخور : لایق . گردت : گرد یعنی اطراف و ضمیر خطاب به مبسم راجع است .

خط ، فاعل «آمد» . خط هلالی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - ای دهان شبیه به درج مملو از مروارید، عجباً چه زیباست در

اطرافت خط هلالی . از بر ازند گی سبیل جانان بر بالای لبش تعجب میکند .

حاصل : سبیل جانان را به هلال تشبیه میکند .

کسیکه یا مبسما یحاکمی را یا منسما بحالی کرده و در معنایش گفته است :
 ای کسیکه در جی از مرواریدها را بحال من میخندانی . عجب وجود شریف
 مستخرجی بوده .
 رد سروری

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی

حالی و حالیا : اکنون یا حالا ، به معنای حال حاضر هم بکار میبرند . خیال
 وصلت ، مصدر به مفعولش اضافه شده و به معنای تخیل میباشد تا ضمیر و خطاب به
 جانان . فاعل «میدهد» ضمیر تحت فعل که راجع است به خیال . و فریب مفعولش .
 تا ، اینجا به معنای عجب است . چه نقش بازد یعنی چه نقش نشان دهد و چه
 شکل اظهار نماید . این صورت خیالی ، اضافه بیانی و اشاره بخيال وصل و یا حرف
 نسبت .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : حالا تخیل وصلت خوش فریبم
 میدهد یعنی خوب گولم میزند . عجب این صورت خیالی چه نقشی بازی خواهد کرد
 و چه حالی نشان خواهد داد . مراد : در حال حاضر با گول زدن خیال وصلت آرامشی
 داریم و تسلی پیدا میکنیم ، عجب عاقبتش بکجا خواهد رسید و چگونه خواهد بود .

دل رفت و دیده خون شد تن خست و جان زبون شد

فی العشق معجبات یأتین بالتوالی

خست - فعل ماضی مفرد غایب : مجروح شد . این فعل بین لازم و متعدی مشترك
 است ، و در این بیت لازم است . معجبات ، لفظ امر فوع مبتدای مؤخر . فی العشق ، خبر
 مقدم و جمله اسمیه از اعراب محلی ندارد جمله تعلیلیه .

معجب ، اسم فاعل از باب افعال : اعجاب آوریا اعجاب انگیز و در عین حال
 دلپسند .

در بعضی از نسخهها بجای معجبات «موبقات» واقع شده ، جمع موبق از باب
 افعال به معنای مهلك است .

یأتین ، فعل مضارع جمع مؤنث غایبه از اتمی یأتی از باب ضرب یعنی میایند و نون ضمیر برمیگردد به معجبات . بالتوالی ، با حرف جر متعلق به فعل یأتین .
توالی ، مصدر از باب تفاعل برای حفظ «یا» لام مکسور شده است .
محصول بیت - در راه عشق جانان ، دل رفت و چشم خون شد و تن مجروح گشت و جان خوار و زبون شد ، زیرا در طریق عشق عجایب زیادی است که دنبال هم میایند . مراد : در عالم عشق و محبت ، عاشق انواع بلاها و مصائب گوناگون می بیند .

دل خون شدم زدستش و زیاد چشم مستش او ذیت بالرزایا ما للهوی و مالمی

دل خون شدم زدستش - میم ضمیر در معنا به دل مربوط است ، تقدیرش : دلم خون شد . اوذیت ، فعل ماضی متکلم و حده مبنی للمفعول از باب افعال ، مصدرش ایذا میاید : اذیت شدم .

بالرزایا ، با حرف جر متعلق به فعل اوذیت . رزایا ، جمع رزیه به معنای مصیبت است . ما ، اسم تعجب و یا اسم استفهام . للهوی ، لام به معنای بای صله و متعلق به حصل مقدر . وهوی : محبت است . مالهوی ، یعنی به محبت چه رسید .
واو ، حرف عطف و ما ، مانند سابق و جار مع المجرور باز متعلق به حصل .

محصول بیت - از دست جانان و از ناز چشم مستش دلم خون شد . پس مصائبی که بر من رسیده سبب اذیت شده است : از مصائب رنج بردم . در این صورت باید گفت به محبت چه رسیده و من چه حالی پیدا کرده ام که از شدت محبت این چنین مشقت میکشم و گرفتار بلا شده ام . مراد : خیلی عجیب است که محبت سبب بلاها و مصائب شده است .

خوی تو گر نگردد هرگز دگر نگردد عاشق درین جوانب عارف درین حوالی

دگر نگردد ، مرهون مصراع دوم . نگردد اولی عبارت است از تغییر .

محصول بیت - اگر خوی تو نگردد یعنی اگر خلقت ملایم و آرام نشود ، هر گز عاشق درین جوانب و عارف در این اطراف نمیگردد. یعنی تا تو نسبت به عاشق و عارف ملایم نباشی و روی خوش و خندان نشان ندهی ، آنها هر گز اطراف کویت قدم نمیگذارند و حتی بر سر کویت هم نمی آیند.

یار اکبا تبری عن موثقی و هادی

ان تلق اهل نجد کلم بحسب حالی

تبری - فعل مضارع مفرد مخاطب از باب تفعّل، در اصل «تبری» بوده یکی از دو «تا» حذف شده است فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل که بر میگردد به را کب . و جمله فعلیه صفت را کب است . جایز است فعل تبری ماضی مفرد غایب محسوب شود و جمله فعلیه صفت را کب باشد ، فتأمل .

عن ، حرف جر متعلق به فعل «تبری» . موثقی ، مصدر میمی به معنای وثاق : عهد . با اضافه شدن به یای متکلم اعرابش تقدیری شده است .

واو ، حرف عطف ، و هادی معطوف به موثقی و اعرابش باز هم تقدیری است . هادی ، اسم فاعل به معنای پیشوا و رهنما . ان ، حرف شرط .

تلق ، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی ملاقات میکنی ، در اصل تلقی بود حذف «یا» علامت جزم است . اهل نجد ، اضافه لامیه و مفعول فعل «تلق» . نجد ، نام محلی است مابین مکه و بصره حاجیان بصره ناچارند از آنجا عبور کنند .

کلم ، فعل امر مفرد مخاطب از باب تفعیل یعنی تکلم کن : حرف بزن . بحسب ، با حرف صله . حسب ، به فتح جا و سکون سین به معنای اندازه و مقدار است و مفعول غیر صریح فعل «کلم» حسب حالی ، اضافه لامیه و به سبب اضافه شدن به یای متکلم اعرابش تقدیری شده است .

محصول بیت - ای را کبی که از عهد و هادی من اعراض کردی یا اعراض

میکنی ، اگر اهل نجد را ملاقات کردی حسب حال مرا به آنها بگو .

خواجه شهر خود را به دیار نجد تشبیه میکند و به اسلوب عرب تکلم میفرماید .

دلبر بعشقبازی خونم حلال دانست فتوی عشق چونست ای زمره موالی

زمره - به معنای گروه و دسته است.

محمصول بیت - دلبر به سبب عشقبازی که من میکنم خونم را حلال دانست ، ای زمره موالی فتوی عشق چگونه است ؟ : آیا خونم به جانان حلال است . حاصل مطلب اگر مرا بکشد آیادیت باو تعلق میگیرد و یا قصاص میشود، جواب این را بمن بدهید و ثواب کنید.

العین ما تنامت شوقالاهل نجد والقلب ذاب و جدا فی دائه العضالی

العین - لفظاً مرفوع مبتدا . ما، حرف نفی . تنامت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه: نخواید. جمله فعلیه از اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا. شوقاً، مفعول له فعل منفی . لاهل نجد، لام حرف جر متعلق به شوق و اضافه لامیه والقلب ، لفظاً مرفوع مبتدا .

ذاب ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب : آب شد. و جدا ، لفظاً منصوب تمیز از فاعل ذاب جمله فعلیه از اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا.
فی دائه ، جار مع المجرور متعلق به فعل ذاب . داء : درد و الم را گویند و ضمیرش برمیگردد به قلب .

عضال ، به ضم عین در لغت به معنای عقده ناگشودنی است اما استعمالش به معنای مشقت مشهور است حتی به درد بی درمان داء عضال گویند ، یا واقع در آخر عضال حرف اطلاق است .

محمصول بیت - از شدت اشتیاق به اهل نجد یعنی به شهر شیراز چشمم بخوار رفت، و از بس غم و غصه دردی درمان و درد علاج ناپذیر عشق و محبت را خوردم دلم هم آب شد، یعنی دلم را غم و درد گرفته است.
حاصل . همانطور که از شوز و اشتیاق شهرمان شیراز چشمم بی خواب مانده یعنی هرگز بخواب نمی رود، قلبم هم از شدت درد و غم در حال آب شدن است.

لله ذات رمل كان الحبيب فيها
طار العقول طراً من نظرة الغزالي

لله - جار و مجرور ، خبر مقدم . ذات رمل ، مبتدای مؤخر . ذات رمل بین
مدینه و نجد اسم يك تپه شنی است . این قبیل جمله‌ها در مقام مدح بکار میرود مثل
جمله : لله در قایل .

الحبيب ، اسم كان . وفيها ، جار بامجرور خبرش و صفت جمله : ذات رمل
طار ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب و العقول فاعلش ، طراً حال عقول
من نظرة الغزالي ، جار و مجرور متعلق به فعل «طار» . نظرة الغزال ، اضافه
لامیه و یا آخرش حرف اطلاق است .
مصراع دوم در مقام تحلیل مدح واقع شده .

محصول بیت - آن ذات رمل (تپه شنی) که حبيب در آنجاست مال خداوند
است : منظور عین عنایت خداوند است؛ زیرا همه عقلاً بايك نگاه غزال پریده است
یعنی بايك نظر ، عقلاً را دیوانه کرد .

مراد از ذات رمل ، شهر خود شاعر است . و مقصود از عقول ، عقل عاشق است و مراد
از غزال ، جانانش میباشد . چونکه زیباییان را به آهو تشبیه کرده اند و این نوع تشبیه
معمول است خصوصاً که آهو بچه غزال است .

گر عاقلی و زیرك از چار چیز مگذر
امن و شرابی غش معشوق و جای خالی

محصول بیت - اگر عاقل و زیر کى از چهار چیز مگذر: جای امن ، شراب صاف
و معشوق و گوشه خالی که اغیار مزاحم نشوند . خلاصه اگر عاقلی از این چهار چیز
جدا مشو .

می ده که گر چه گشتم نامه سیاه عالم

نومید کی توان بود از لطف لایزالى

نامه سیاه و سیاه نامه ، مجرم و گناهکار را گویند .

محصول بیت - ای ساقی باده بده ، اگر چه رسوا و گناهکار عالم شده‌ام ،
 امامگر میشود از لطف ازلی خداوند ناامید شد . یعنی هر چند مجرم و گناهکار هستم
 اما از لطف خداوند قطع امید نمیکنم .

**ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن
 تا در بدر بگردم قلاش ولا ابالی**

محصول بیت - ای ساقی قدحی بیار و از خلوت بیرونم کن : مرا از خلوت
 بکش بیرون تا که چون گدایان در بدر قلاش ولا ابالی بگردم . قلاش : مفلس را گویند
 ولا ابالی به شخص بی قید و بی پروا گویند . مراد : مستم کن تا که دنیا را مست و
 بی پروا تماشا کنم .

**چون نیست نقش دوران بر هیچ حال ثابت
 حافظ مکن شکایت تا می خوریم حالی**

محصول بیت - چون نقش دوران هر گز بر یک حال ثابت نیست ، پس ای
 حافظ از دور گردون و نقش دوران شکایت مکن ، تا که فعلاً باده بنوشیم و روزگار
 را با فراغت بگذرانیم . مراد : چون وضع و گردش روزگار بر یک منوال نیست ،
 پس نه از مساعدتش خوشنود باش و نه از کج روی اش غمگین شو .

**صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
 قم فاسقنی رحیقا اصفی من الزلالی**

صافیست - خبرمقدم ، جام خاطر اضافه بیانیه و مبتدای مؤخر . دور آصف
 عهد ، هر دو اضافه لامیه .

قم - فعل امر مفرد مخاطب از قام یقوم : برخیز . فا ، حرف عطف . اسقنی ،
 فعل امر مفرد مخاطب از سقی یسقی : سیرابم کن «بمن بخوران» . رحیقا ، مفعول
 فعل اسقنی و نون حرف وقایه و یا ضمیر متکلم .

اصفی ، اسم تفضیل از صفا یصفو یعنی صافتر . من الزلال ، جارو مجرور متعلق
 به اصفی . زلال : آب گوارا

محصول بیت - در دوران وزیر اعظم زمانه جام خاطر و پیاله قلبمان صاف و پاک است : در ایام پرسعادت و زارتش، از گردش روزگار و از تبدلات زمانه هیچگونه کدورت خاطر نداریم ، پس ای ساقی برخیز و با بادهای صافتر از آب زلال سیرابم کن که در عهدش عشرت کنیم .

رحیق : شراب جنت را گویند . زلالی ، یا آخرش حرف اطلاق است .

الملك قدیباهی من وجده وجده

یارب که جاودان باد این قدر و این معالی

الملك - مبتدا ، قدیباهی جمله فعلیه محلاً مرفوع خبر مبتدا .

یباهی ، فعل مضارع از باب مفاعله به معنای مباحات و مفاخرت . من وجده ،

متعلق به فعل یباهی ، وجد ، در این بیت : اشتیاق و آرزو و محبت است .

واو ، حرف عطف ، جد ، به معنای طالع و بخت است . معالی ، جمع علا :

رفعت مقام و شرف .

محصول بیت - مملکت به محبت و طالع و دوات وزیر فخر میکند ، یارب

این مقامها و این شرفها و این منزلتها جاودان بماند .

یعنی وجودش در دنیا از رفعت و شرف ابداً منفک نگردد .

مسند فروز دولت کان شکوه و هیبت

برهان ملک و ملت بو نصر بو المعالی

مسند فروز - ترکیب وصفی . مسند فروز دولت ، اضافه اسم فاعل به مفعولش

کان شکوه ، اضافه لامیه . برهان ملک ، اضافه لامیه .

بو نصر بو المعالی ، تقدیرش بو نصر بن بو المعالی است یعنی ابو نصر پسر

ابو المعالی .

محصول بیت - وزیریکه ذکرش گذشت مسند فروز دولت است یعنی مسبب

روشنی و شکوه دولت است و شخصاً معدن شکوه و هیبت میباشد آنکه واقعاً

برقراری سلطنت و ملت است ابوتصر پسر ابوالمعالی است خلاصه وزیری است که
او صاف مذکور در او جمع شده و با این القاب معروف است .

وله ایضاً

غزل پانصد و بیست و پنجم

سلام الله ما کر اللیالی
و جاوبت المثنائی و المثنائی

سلام - لفظاً مرفوع مبتدا. لفظ «جلاله» مجرور و مضاف الیه. ما، حرف دوام. کر، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب نصر، ما کر : مادام که. لیالی: جمع لیل تقدیراً مرفوع و فاعل فعل کر. واو، حرف عطف. جاوبت، فعل ماضی مفرد مؤنث غایب از باب مفاعله و معطوف به فعل «کر».

مجاوبه، به معنای محاورت است یعنی محاورت بین الاثنین مقصود جواب گوئی دو نفر را به یکدیگر مجاوبه گویند.

مثنائی، جمع مثنی است، به معنای ساز، دوسیمه است چون طنبور مثالی، در اصل مثال بوده تالی مثله به یا تبدیل شده مفردش مثلث بوده: ساز سه سیمه اینهم به شکل طنبورهای بزرگ است.

سلام اسم است به معنای تسلیم چون کلام که اسم و به معنای تکلیم است. **محصول بیت** - این بیت مرهون بیت آتی است.

مادامکه شبها دنبال هم میایند و مادامکه سازها (سازهاییکه دو سیم و سه سیم دارند) با هم جوابگوئی میکنند یعنی صدا و آواز میدهند سلام و سلامت خدا.

علی وادی الاراک و من علیها
و دار با للوی فوق الرمالی

وادی الاراک - اضافه لامیه. وادی، دره است و اراک^۱، درخت مسواک را

۱- اراک شجر دوشوک طویل الساق، کثیر الورق و الاغصان خوار العود، تتخذ منه المساویک

گویند پس وادی الاراک یعنی دره درخت مسواک. وادی الاراک، نام دره مشهوری است. جارمع المجرور، متعلق به فعل کان، و یا به اسم «کائن» از لحاظ اعراب محلاً مرفوع خبر مبتدا. واو، حرف عطف.

من، اسم موصول به ذات ذوی العقول دلالت میکند.

علیها، معطوف به وادی و متعلق به «حصل» که مقدر است و جمله فعلیه صله. ودار، واو حرف عطف، دار، به معنای خانه است. باللوی، با حرف ظرف. لوی، به کسر «لام» وفتح «واو» اسباب و آلتی است که برای جمع کردن شن بکار میرود و نوکش کج است.

جاربا مجرور متعلق به کلمه «کائن» و از لحاظ اعراب محلاً مجرور و صفت دار است.

لوا - در این بیت اسم محل معینی است که در اشعار عرب ذکر شده. فوق، منصوب به ظرفیت و متعلق به کائن مقدر، از لحاظ اعراب محلاً مجرور و صفت بعد الصفت دار، فوق الرمال، اضافه لامیه. رمال، به کسر را جمع رمل است یعنی «شن» این کلام خواجه دال بر اینست که شاید جانانش مسافرتی کرده است از طریق حج و یا از یک راه دیگر.

محصول بیت - سلام خدا باشد به وادی ارک و بآن که در ما بعدش است یعنی بآن کسیکه در وادی ارک است همچنین سلام بآن خانه ای که بالاتر از رمال در لوا واقع است.

این دوبیت به اسلوب اشعار عرب واقع شده است کسانی که از سبک این نوع شعر بی اطلاع بوده اند این بیت را محقق الوقوع تصور کرده و درباره اش خیلی حرفها زده اند به سخنانشان نباید اعتماد کرد.

رد سروری و شمعی

دعاگوی غریبان جهانم

و ادعو بالتواتر و التوالی

دعاگوی - ترکیب وصفی. دعاگوی غریبان، اسم فاعل به مفعولش اضافه

گشته . غریبان جهان ، اضافه لامیه . واو ، حرف عطف . ادعو ، فعل مضارع متکلم وحده از باب نصر: دعا میکنم . بالتواتر ، با ، اینجا متضمن معنای «علی» است. تواتر ، از باب تفاعل مصدر است به معنای «تتابع» یعنی پی‌درپی . والتوالی ، واو ، حرف عطف اینهم مصدر است از باب تفاعل و کسر لام از برای صیانت «یا» است و دو مصدر به طریق تفسیر عطف واقع شده .

محصول بیت - به غریبان جهان پی‌درپی دعامیکنم . حاصل اینکه به مسافران دنیا دائماً دعا گویم ، چونکه جانان هم مسافر است . پس خاص را ضمن عام دعامیکنم یعنی جانان را دعا میکنم ،

بهر منزل که روی آرد خدایا نگه دارش بحفظ لایزالی

بهر - با حرف صله . که ، حرف رابط صفت . روی ، مفعول مقدم فعل «آرد» . خدایا ، منادی نگه‌دارش ، شین «ضمیر» برمیگردد به جانان مسافر: آن جانان را حفظ کن .

بحفظ لایزالی ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانیه . یای لایزالی چون یای ابدی ، حرف نسبت است .

محصول بیت - یارب آن جانان سفر کرده به هر منزل که روی آرد یعنی توجه کند ، وی را به حفظ لایزالی حفظ کن . مراد: هر کجا رود از بلایا نگهدارش .

منال ایدل که ذر زنجیر زلفش همه جمعیت است آشفته حالی

منال - فعل نهی مخاطب از نالیدن . که ، حرف تعلیل . زنجیر زلف ، اضافه بیانیه .

شین «ضمیر» برمیگردد به جانان ، همه ، در اینجا ادات تأکید است . جمعیت است ، خبر مقدم . آشفته حالی ، مبتدای مؤخر . آشفته حال ، صفت مرکب : پریشان حال و یا حرف مصدر .

محصول بیت - ای دل در زنجیر زلف جانان ناله مکن، زیرا در زنجیر زلفش آشفته حالی محض جمعیت است. مراد: حبس شدن و بسته شدن با زنجیر زلف جانان آزادگی است و محض آسایش.

اموت صباة یالیت شعری متی نطق البشیر عن الوصالی

اموت - فعل مضارع متکلم وحده از باب نصر : میمیرم : صباة : به معنای آرزو و اشتیاق شدید و لفظاً منصوب و تمیز اموت . یا، حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش «با صاح» است صاح (صوت بشه). لیت ، از حروف مشبیه بالفعل. شعر ، تقدیراً منصوب اسم لیت و یا ضمیر متکلم محلاً مجرور مضاف الیه شعر. متی، ظرف زمان . نطق، فعل ماضی از باب ضرب .

البشیر، لفظاً مرفوع فاعلش، آنکه مژده میآورد، بشیر گویند. عن ، حرف جر ، میتواند متعلق باشد به بشیر و یا به نطق . وصال، مجرور با عن ، لفظاً مجرور و یا حرف اطلاق .

محصول بیت - از شدت اشتیاق دارم میمیرم . یعنی در آرزوی جانان هلاک میشوم کاش میدانستم ، بشیر «مژده آورنده» کی از وصال سخن خواهد گفت . مراد مژده ورود جانان را از سفر کی میآورد.

فحبک راحتى فى کل حین و ذکرک مونسى فى کل حالى

فحبک - فا حرف تعلیل است از برای بیان علت اشتیاق مذکور در بیت قبلی و تمنای وصال، حب، به ضم «حا» مصدر است به معنای محبت از اعراب: لفظاً مرفوع مبتدا حبک ، حب مضاف و کاف مضاف الیه محلاً مجرور.

راحت، تقدیراً مرفوع خبر مبتدا و یا ضمیر متکلم محلاً مجرور مضاف الیه. فى ، حرف جر متعلق به راحت . جارو مجرور محلاً منصوب مفعول فیه . و غیر صریح راحت . حین، مضاف الیه کل است . لیکن در منون کردن حرف مجرور

نوعاً صعوبتی وجود دارد. و یا ، در «حین» در حالت وقف مبدل از تنوین است ، اما اگر به مابعدش وصل گردد بازمنون خوانده میشود .

واو، حرف عطف. جمله اسمیه: ذکرك مونسى، معطوف به جمله اسمیه: حبك راحتى و اعرابش هم به همان منوال است. و اعراب فى كل حالى، بلا تفاوت مانند اعراب فى كل حین میباشد .

محصول بیت - ای جانان علت اشتیاق من نسبت به تو و اینکه خبر بشیر را آرزو میکنم، اینست که عشق تو همیشه و در هر موقع و حالی سبب راحتی من است و ذکر تو پیوسته یار مونس من است . حاصل سخن اشتیاق و محبت من نسبت به تو به حد افراط است . خواجه از غایب به مخاطب التفات کرده است .

سویدای دل من تا قیامت

مباد از سوز و سودای تو خالی

سویدا - تصغیر سوداست ، در مرکز قلب نقطه سیاهی است از خون دلمه شده آن را سویدا گویند. سویدای دل من ، اضافه‌ها لامیه است .

تا ، انتها از برای غایت است به معنای «الی» . مباد، فعل نهی مفرد غایب سودا در این بیت به معنای محبت است و در میان سویدا و سودا ، صنعت اشتقاق وجود دارد.

محصول بیت - سویدای دل من : مرکز دل من تا قیامت از سوز سودای تو خالی نباشد : عشقت از دلم نرود و دلم از عشقت تهی نگردد . الحاصل آن جانان مسافری که در دلش جا گرفته و مرکز است مثل اینکه او را به شهر خود برگشته تصور میکند و میفرماید : تا قیامت عشق تو از دلم زایل نشود در بعضی از نسخ (از سر سودای تو) واقع شده «با اضافه» و لکل وجهه .

کجا یابم وصال چون تو شاهی

م-ن بد نام رند لال ابالی

یابم - فعل مضارع مفرد غایب از مصدر یابیدن و میم «ضمیر» فاعل.

وصال چون تو، اضافه لامیه . شاهی، یا حرف وحدت .
 من بدنام ، اضافه بیانی و بدنام ، صفت مرکب . بدنام رند، اضافه بیانی . رند
 لا ابالی ، هکذا . لا ابالی ، فعل نفی مستقبل (مضارع) و متکلم وحده از باب مفاعله و
 مضارعش یبالی، ومصدرش مبالات میاید ، در لغت عرب لا ابالی، یعنی مقید نیستم اما
 در اصطلاح در مورد دیگری بکار میبرند مثلا گویند فلانی لا ابالی است یعنی مقید
 هیچ چیز نیست . لیکن در این قبیل مقامات به معنای بی پرواست .

محمصول بیت - وصال چون تو شاهی را کجا بدست میاورم : من لا ابالی و
 بی پراورند بدنام چگونه میتوانم به وصال برسیم . مراد : من بدنام هیچ مناسبتی با
 آن نیکنام ندارم ، زیرا کاملا برعکس و نقیض او هستم .
 کسانیکه در مصراع دوم «واو» عاطفه ایراد کرده اند اشخاصی بوده اند که
 هرگز به مرادشان نرسیده اند .
 رد سروری و شمعی

زخمت صد جمال دیگر افزود

۴۵ عمرت باد صد سال جلالی

خمت - تای این کلمه در معنا به «جمال» میخورد، به تقدیر زخمت صد جمالت .
 دیگر، در اینجا احتمال دارد به معنای «غیری» باشد . افزود ، فعل ماضی مفرد غایب
 یعنی افزودن ، بین لازم و متعدی مشترك است، اما در اینجا لازم است : بیشتر گشت
 از مصدر زیاد شد .

که ، حرف رابط دعا . عمرت ، «تا» در معنا به باد مربوط است . سال جلالی ،
 اضافه بیانی ویا ، حرف نسبت

باید معلوم گردد که از زمان جمشید باینطرف هر شاه عظیم الشانی که بر تخت
 سلطنت جلوس میکرد آن روز جلوس را تاریخ قرار میدادند تا اینکه نوبت به یزد
 جرد بن شهریار بن کسری رسید که آخرین ملوک عجم است .

جلوس این پادشاه روز بیست و دوم ماه ربیع الاول سال یازده هجرت بوده و این
 تاریخ تا جلوس سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی پسر الب ارسلان برقرار و مستمر

گشت . در این هنگام علمای ارضاد برای عرض مبارکباد به حضور ملکشاه رسیدند و از جمله یکی از آنان عمر خیام بوده که یکی از اصحاب ازیاچ میباشد . پس علما اتفاق کردند که جلوس ملکشاه سلجوقی را مبدأ تاریخ قرار دهند. از قرار معلوم در همان روز شمس به برج حمل داخل شده بود پس باتفاق قرار گذاشتند که روز سالگرد جلوس شاه نامبرده را مردم شادیها و شادمانیها کنند و جشن بگیرند. مبنای این تاریخ بر سال شمسی است که سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز است و اسامی ماههایش عیناً مانند اسماء ماههای یزدجردی است. پس خورشید که به رأس حمل داخل میشود روز اول ماه فروردین را تعیین میکنند. پس از فروردین، اردیبهشت ماه است چنانکه اسامی این ماهها را به نظم کشیده اند :

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت همی باید

پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندارم ماهی نیفزاید

درفر هنگ : اسفندارم و در شرحها اسفندارم آمده

پس غرض خواجه از بیان سال جلالی، همان سال جلالی است که بر مبنای دور شمسی وضع شده است و باین تاریخ: تاریخ جلالی و ملکشاهی و خانی و تاریخ جدید گفته اند و تسمیه کرده اند و بآن تاریخ اولی : تاریخ یزدجردی قدیم گویند یعنی نام نهاده اند. پس قید جلالی برای احترام از یزدجری بوده است .

محمصول بیت - از اینکه خط جانان سبز شده است دعای میکند. میفرماید: خط

که سبز شده زیبائیت دو صد چندان گشته یعنی حسنت چندین برابر شده است حاصل: خط از جمله چیزهایی است که دو صد بر جمالت افزوده انشاء الله عمرت صد سال جلالی باشد برای جانان طول بقا میخواهد و دعا میکند. یعنی جانان معمر گردد.

بر آن نقاش قدرت آفرین باد

که کرده کشید از خط هلالی

محمصول بیت - روی جانان را به ماه و خطش را به هلال تشبیه کرده

میفرماید :

بر آن نقاش قدرت صد آفرین باد که گرد رخسار چون ماه خطی چون هلال
میکشد . یعنی جانان که ساده رو بوده حال ریش در آورده است : نقاش قدرت خط
هلالی بدور صورتش کشیده است . این دو بیت مشعر آنست که جانان وقتی عازم
سفر بود ساده رو بوده اما با خط بر گشته است .

**تومی باید که باشی ورنه سهیاست
زیان مایه جاهی و مالی**

می باید - فعل مضارع مفرد غایب . باشی ، فعل مضارع مفرد مخاطب . ورنه :
والا . سهل : آسان اما در این قبیل جاها مراد از آن «جزئی» است .
زیان مایه جاهی ، اضافه لامیه و بیانیه . مالی ، معطوف به جاهی و یاها هر دو
نسبت است .

محصول بیت - به جانان میفرماید : اصل کار اینست که تو باشی یعنی وجودت
سلامت باشد ، والا زیان مال و منصب خیلی جزئی است .
حاصل کلام ، حیات تو مهم است و باید تو زنده باشی والا خسارت مال و جاه
در حیز اعتبار نیست .

این بیت دلالت میکند که جانان در سفری که رفته بود ضرری متوجهش شده
یعنی زیانی دیده است .

**خدا داند که حافظ را غرض چیست
و علم الله حسبی من سؤالی**

که - حرف بیان و «را» ادات تخصیص . واو ، حرف ابتدا . علم الله ، اضافه
لامیه و مبتدا . حسبی ، خبر مبتدا از اسماء افعال است . به معنای یکفینی و کافی .
من سؤالی ، جارمع المجرور متعلق به حسبی و یا ضمیر متکلم محلاً مجرور مضاف
الیهش .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : خدا میداند که غرض حافظ از

تو چیست . از آنچه من میخوام فقط علم خدا آگاه است . مراد: از غرض من یعنی
اینکه چه میخوام و چه آرزو میکنم فقط علم خداوند آگاه و کافی است.
حاصل : مراد من: خداوند را معلوم است.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و بیست و ششم

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش زانکه نبود این حسن را زوالی

کار حسنت - اضافه بیانی . کمالی ، یا حرف تنکیر . زان ، در اینجا ادات تعلیل است . زوالی ، یای اینهم حرف تنکیر میباشد .

محمصول بیت - کارزیبائی تو چون عشق من بحد کمال رسید : همانطور که حسنت به کمال رسیده عشق منم کامل شده خلاصه همچنانکه تو در حسن و زیبائی به درجه کمال رسیده ای ، منم در عشق کاملم . پس ای جانان خوش باش که اینگونه حسن زوال ندارد . مقصود به جمال تو زوال و نقصان نمیرسد یعنی تو همیشه زیبائی و حسنت هرگز زوال نپذیرد. کسانی که یا های «کمالی و زوالی» را وحدت گرفته اند، از ذوق زبان فارسی بی بهره بوده اند عفا الله عنها .
رد سروری و شمعی

در وهم من نیاید کاندر تصور عقل
آید بهیچ معنی زین خوبتر جمالی

وهم من - اضافه لامیه . کاندر ، که حرف بیانی . تصور عقل ، از اقسام اضافه مصدر بفاعلش میباشد . تصور ، لفظ مشترك است مابین ادراك و حاصل شدن صورت يك چیز در ذهن .

پس در اولی بنای مفعول مصدری است و در دومی بنای فاعل فتأمل .

بهیچ معنی ، بهیچ وجه . جمالی ، یا حرف وحدت .

ص ۲۵۱ جلد سوم شرح

محصول بیت - من خیال نمیکنم که عقل بتواند جمالی بهتر و زیباتر از این تصور کند . یعنی عقل قادر نیست تصور کند که جمالی بالاتر و بهتر از این وجود دارد یا پیدا میشود چونکه جمال جانان به حد کمال رسیده است .

در معنای مجموعی بیت: به هیچ معنی دروهم نمی گنجد که در تصور عقل صورتی بهتر از این بیاید .

باز گفته اند: به وهم نمی آید که در تصور عقل به هیچ معنا بهتر از این صورت بیاید .

این مفسرین تصورات عجیب فرموده اند رد سروری و شمعی

آندم که با تو باشم یکساله هست روزی

آندم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی

محصول بیت - زمانی که با تو هستم یکسال برای من مثل یک روز است . ولی اگر بی تو باشم یک ساعت بنظرم یک سال میاید . چونکه زمان وصال هر قدر هم طولانی باشد به نظر عاشق کوتاه میاید (برای عاشق کوتاه است) . و برعکس ایام فراق هر قدر کوتاه هم باشد باز برایش طولانی است .

در بیت صنعت محتمل الضدین بکار رفته . مثلاً ممکن است یکساله مبتدا و روزی خبرش باشد و یا برعکس یک لحظه مبتدا و سالی خبره مبتدا و برعکس نیز جایز است .

شد حظ عمر حاصل گرزان که با تو ما را

هر گز بعمر روزی روزی شود وصالی

شد - در این بیت جواب شرط واقع شده . از قرار معلوم اگر فعل ماضی شرط و یا جواب شرط واقع گردد به معنای استقبال تعبیر میشود (خواهد شد)

حظ عمر اضافه لامیه و مراد از حظ عمر، فایده و نتیجه عمر است . گرزان: اگر چنانکه . جمله «با تو ما را» مرهون مصرع دوم . هر گز، احاطه ازمه را افاده میکند . بعمر، با حرف ظرف . روزی، یا حرف وحدت . روزی، بایای اصلی به معنای رزق

و نصیب میباشد. و صالی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - اگر چنانکه در تمام عمر م یک روز وصالت میسر گردد حظی

از عمرم خواهم برد.

مراد: اگر در سراسر عمرم یکبار وصالت بمن دست دهد بدانکه عمرم پیوده

نگذشته و بلکه فایده و نتیجه‌ای از آن حاصل میشود.

مفسری در معنای مجموعی بیت: بهره‌ای از عمر حاصل میشود، اگر ترا با ما

در تمام عمر یک روز وصال باشد.

دیگری گفته است: اگر چنانکه ترا با ما روزی وصالی میسر گردد حظی

از عمر خواهم برد.

این مفسرین به خاطر این تریزقات که اظهار داشته‌اند از عمرشان حظ عجیبی

رد سروری و شمعی

برده‌اند.

چون من خیال رویت جانا بخواب بینم

کز خواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی

چون - با واو اصلی: چگونه، به معنای «کیف». کز، که حرف تعلیل.

خواب در اینجا به معنای «رؤیاست». اما خواب دوم به معنای خودش یعنی «نوم»

میباشد.

می‌نبیند: تقدیرش نمی‌بیند، به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده است. خیالی،

یا حرف تنکیر.

محصول بیت - ای جانان خیال رویت را چگونه ممکن است من در خواب

به بینم که از خواب چشمم به جز خیال چیزی نمی‌بیند. یا خود اینطور معنا میشود:

از خواب چشمم بجز خیال چیزی نمی‌بیند یعنی چشمم بخواب نمی‌رود که خواب

به بیند چونکه رؤیا بعد از خوابیدن حاصل میشود همین است که چشم فقط خیال

خواب را می‌بیند نه خواب را.

حاصل کلام خواب به چشم نمی‌آید.

رحم آر بردل من کز مهر روی خوبت
شد شخص ناتوانم باریک چون هلالی

رحم - مفعول صریح مقدم ، بردل من ، مفعول غیر صریح فعل «آر» .
بر ، حرف صله . دل من ، اضافه لامیه . کز ، که حرف تعلیل . باریک : اینجا
ضعیف . هلالی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت - بردل من رحم کن : دلم را مورد تفقد قرار بده ، زیرا بخاطر
روی خوبت یعنی از مهر و محبت روی زیبایت وجود نزار و ناتوانم چون هلال باریک
و نحیف شده . در معنای مصرع دوم : جسم ضعیف من چون یک هلال باریک شد . این
مفسر بین یک و دو فرق نگذاشته است .

حافظ مکن شکایت گروصل یار خواهی
زین بیشتر بیاید بر هجرت احتمالی

جمله : گروصل یار خواهی ، مرهون مصرع دوم است . و جایز است از اقسام
سحر حلال باشد ، تأمل . احتمالی ، یا حرف تنکیر .
محصول بیت - ای حافظ اگر طالب وصل یاری ، پس از فراق جانان شکایت
مکن چونکه بر هجران بیشتر از اینها تحمل باید .
مقصود اینست هجران مستلزم وصال میباشد . پس بر هجران صبر کن که به
وصال برسی .

کسیکه در معنای مصرع دوم گفته است : تحمل توبه فراق بیشتر از اینها باید
باشد . این گوینده در اثبات خطاهای گذشته خویش مصرع بوده .

وله ایضاً

از بحر هضارح : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فزل پانصد و بیست و هفتم

رفتم بباغ صبحدهمی تاچنم گلی
آمد بگوش ناگهم آواز بلبللی

صبحدهمی - یا حرف وحدت و تا حرف تعلیل . چنم، دراصل چینم بوده به
ضرورت وزن «یا» حذف شده است . گلی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

ناگهم ، «ایم» درمعنا وابسته به گوش است . بلبللی، یا حرف وحدت .

محصول بیت - يك روز هنگام صبح به باغ رفتم تا که، گلی بچینم ، در آنجا

ناگاه آواز بلبللی بگوشم رسید، این بیت مرهون بیت مابعدش است .

مسکین چومن بعشق گلی گشته مبتلا
و اندر چمن لکنده ز فریاد غلغلی

غلغلی - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - بلبل مسکین هم چون من به عشق گلی مبتلا گشته ، همین

است که درچمن فریاد و فغان سرداده است . یعنی گلستان را با ناله و فغان پر کرده

است .

میگشتم اندران چمن باغ دمبدم
میکردم اندر آن گل و بلبل تأملی

محصول بیت - درچمن آن باغ میگشتم و جولان میدادم، و دمبدم وضع و حال

گل و بلبل را زیر نظر میگرفتم و ملاحظه میکردم : درباره گل و بلبل و چگونگی

حالشان فکر میکردم و تأمل مینمودم .

معنای این بیت هم به بیت زیر بستگی دارد:

گل یار خار گشته و بلبل قرین عشق
این را تغییری نه و آنرا تبدلی

گل - مبتدا . یار خار ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یار خار گشته ، خبر مبتدا . واو ، حرف عطف . بلبل ، معطوف به مبتدا و قرین عشق معطوف به خبر . تقدیرش : بلبل قرین عشق گشته . این ، اشاره به بلبل و آن اشاره به گل به طریق لف و نشر غیر مرتب .

محصول بیت - همینکه حال گل و وضع بلبل را ملاحظه کردم، دیدم : گل قرین خار و بلبل قرین عشق گشته : گل همنشین خار گشته و بلبل به درد عشق مبتلا شده است . نه بلبل را تغییری و نه گل را تبدلی است، یعنی هیچگونه دگر گونی در وضعشان رخ نمیدهد. حاصل : از ابتدای دنیا تا آخرش در هر فصل بهار گل بیک نحو جلوه میکند و بلبل هم به یک طرز نغمه سرائی میکند ، یعنی وضع جلوه گری گل و نغمه خوانی بلبل همیشه بیک حال و منوال بوده بدون کوچکترین تغییر . این بیت هم وابسته به بیت مابعدش است .

چون کرد دردم اثر آواز عندلیب
گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی

نماندم - «میم» از لحاظ معنا مر بوظ به «تحمل» میباشد و یا حرف تنکیر .
محصول بیت - چون آواز عندلیب بردلم اثر کرد ، چنان حالی پیدا کردم که مجال تحمل بر ایمن نماند: آواز بلبل شیفته حالم کرد. چنانکه تاب و توانم از دست رفت .

بس گل شکفته میشود این باغ را ولی
کس بی بالای خار نچیدست از او گلی

محصول بیت - این باغ عالم را گلهای بسیار شکفته میشود، اما هیچکس

بی بلای خار گلی از آن نچیده است . مراد: ذوق و صفای دنیا بدون محنت و بلامیسر
نمیشود، چونکه اشیاء با اضداد مشخص میشوند.

حافظ مدار امید فرح زین مدار کون

دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

مدار - فعل نهی مفرد مخاطب . امید فرح ، اضافه لامیه . مدار کون، هکذا
مدار، اسم مکان است و ممکن است مصدر میمی هم باشد.

مراد از « کون » فلک است . تفضل ، در اینجا به معنای لطف و احسان است .

محصول بیت - ای حافظ ازدور این چرخ امید فرح و فرج نداشته باش .

یعنی از فلک امید شادی و سرور نداشته باش، چونکه هزار عیب دارد و اما نه

یک هنر و نه لطفی و احسانی دارد.

حاصل سخن هزاران درد و بلا دارد و اما برای رفع دردهایش هیچ درمان و

دوائی ندارد.

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

فزل پانصد و بیست هشتم

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی

محصول بیت - این خرقه که من دارم : خرقه ای که به من تعلق دارد یا از آن من است ، بهتر است در گرو شراب باشد : چون بوی ریا از آن میاید پس بهتر است که رهون باده باشد و این دفتر بی معنی یعنی این کتاب بی فایده که میخوانم بهتر است غرق شراب باشد چونکه برای درس عشق فایده ای از آن حاصل نمیشود.

چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی

محصول بیت - چون عمر مرا عبث و بیهوده تباه کردم : وقتی دیدم عمرم را بیجا و بیهوده تلف کرده ام و فایده ای از آن نبرده ام ، پس در کنج میخانه مست خراب افتادن را به همه چیز ترجیح دادم. مقصود : چون عمرم را در راه تحصیل درس عشق صرف نکردم و ضایع کردم بنابراین بهتر است بقیه عمرم در گوشه میخانه ای بگذرد.

چون مصلحت اندیشی دورست زدرویشی
هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی

مصلحت اندیش - ترکیب وصفی از اندیشیدن و یا حرف مصدری .

درویشی ، این یا هم مصدری است .

محصول بیت - از آنجا که مصلحت اندیشی مناسب مقام درویشی نیست پس

بهتر است سینه پر آتش و دیده پر آب باشد . مراد : چون فکر امور دنیا با مقام درویشی خیلی فاصله دارد پس بهتر است سینه از درد عشق و محبت پر از آتش و دیده پر از اشک باشد .

حاصل سخن عاشق شدن و اهل درد و سوز بودن بهتر است .

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت

مین قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی

محمول بیت - من حال زاهد را به مردم نخواهم گفت : این مطلب را پیش مردم یعنی خالق عالم افشا نخواهم کرد ، اگر هم بگویم پس بهتر است با چنگ و رباب گفته شود . مراد : برای اینکه حال و وضع زاهد در فکر و ذهن مردم اثر کند و برای همیشه در خاطرشان ثابت بماند بهتر است باده نوشید و همراه چنگ و چغانه حال زاهد را تعریف کرد .

تا بی سروپا باشد اوضاع فلک زین دست

در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

تا - به معنای «مادام». زین دست : اینگونه ، چنانکه در بعضی نسخه‌ها «زینسان» واقع شده است و هر دو بیک معناست .

محمول بیت - مادامکه اوضاع فلک مثل وضع فعلیش بی سروپا باشد : یعنی احوالش ثابت نباشد و بلکه گاه نعمت و زمانی تقمت دهد ، پس بهتر است در سر هوس ساقی و در دست شراب باشد . مراد : مادامکه از فلک احوال و اوضاع گوناگونی صادر میشود ، بهتر است در سر محبت ساقی و در دست جام باده باشد که اوضاع فلک بهیچ وجه معلوم نگردد . زیرا کسیکه مست باشد از اوضاع دنیا بی خبر میشود .

از همچو تو دلداری دل بر نکم آری

گر تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی

دل بر نکم - محبت و عشق را ترك نمیکم . آری : بلی . تاب ، در اینجا به

معنای سوز و اضطراب است . زلف بتاب ، اضافه بیانی : زلف تابدار «مجمعد»

محصول بیت - از همچو تودلداری دل نمیکنم وعشقت راهم ترك نمیکنم .
 زیرا اگر بنا باشد که سوز واضطراب عشق را بکشم چه بهتر که از آن زلف مجعد
 بکشم .

مراد : اگر ایجاب کند یعنی کشیدن آتش عشق و محبت لازم باشد ، پس در
 آتش زلف تابدار جانان سوختن اولی است چونکه جانان درعالم بی نظیر است .
 چنانکه خواجه سلمان میفرماید :

بیت : دل اگر بار کشد بار نگاری باری

ور کسی یار گزیند چو تو یاری باری

**چون پیرشدهی حافظ از میکرده بیرون آی
 رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی**

محصول بیت - ای حافظ چون پیرشده ای پس از میخانه بیرون بیا : میخانه
 را ترك کن . زیرا رندی و هوسناکی در ایام جوانی مناسبتر و بهتر است .
 مقصود: دنبال هوی هوس رفتن و تابع آرزوی نفس شدن مخصوص زمان جوانی
 است و این کارها با دوران پیری مناسب نیست ندارد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

فزل پانصد و بیست و نهم

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی

گ-رچه ماه رمضانست بیاور جامی

می عشق - اضافه بیانی. کزو، که حرف رابط صفت . خامی ، یا حرف وحدت

جامی ، هکذا .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : از آن باده عشق که هر خامی

از آن پخته میشود یعنی آنکه هر گز از عشق خبر ندارد اگر از آن می بنوشد ، با

کیفیت عشق آشنا میشود . پس : اگر چه ماه رمضان است اما باشد از آن می جامی

برایم بیاور.

مقصود در ماه رمضان نوشیدن باده عشق و محبت مباح است ، پس احتیاط نکن

بی محابا از آن باده به من بخوران .

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت

ساق شمشاد قدی ساعد سیم اندامی

روزها رفت - ایامی گذشت : یعنی خیلی وقت است. که ، حرف بیانی .

دست من مسکین، اضافه لامیه و بیانیه . ساق : مراد ساق پاست . شمشاد قد،

صفت مرکب : شمشاد قامت، در «شین» فتحه و کسره جایز است . و یا حرف وحدت

ساعد سیم اندام ، اضافه لامیه . ساعد : از آرنج تا میچ دست را ساعد گویند .

سیم اندام ، صفت مرکب یعنی دلبریکه اندام چون نقره دارد. و یا حرف وحدت

محصول بیت - خیلی وقت است که دست من مسکین به ساق دلبر شمشاد قدی
نخورده و ساعد سیم اندامی را نگرفته است . مراد : مدت زمانی است که با جافانی
عیش و عشرت بر ایم فراهم نشده است .

**روزه هر چند که مهمان عزیز است ای دل
صحبتش موهبتی دان و شدن انعامی**

روزه - صوم را گویند . که ، حرف بیانی ، صحبتش : به معنای مصاحبتش و
مقارنتش ، موهبتی ، موهبت : بخشش و یا حرف ، تنکیر . شدن ، یعنی رفتن . انعام : لطف
واحسان و یا حرف تنکیر .

محصول بیت - ای دل ، روزه هر چند که مهمان عزیز است : فرا رسیدن
ایام ماه رمضان خود موهبتی است و در رفتنش هم لطف واحسانی است . مراد : از
آنجا که ماه روزه ماهی است پر نعمت و برکت پس در واقع فرا رسیدن ماه مبارك
و گذراندن آن خود موهبتی است . و چون بعد از روزه ، روزهای عیش و عشرت
شروع میشود پس رفتنش هم لطف واحسان است .

**مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد
که نهادست بهر مجلس و عظمی دامی**

مرغ زیرک ، اضافه بیانی . بدر خانقه ، با حرف ظرف و اضافه لامیه ، که حرف
تعلیل . نهادست دراصل نهاده است میباید چونکه ادار ، خبر به اسم داخل میشود نه به
فعل و در اینجا اسم مفعول است : نهاده شده .

مجلس و عظم ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت . دامی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - مرغ زیرک اکنون بدر خانقه نپرد . یعنی هیچ عاقلی با وضع
فعلی به در خانقه نزدیک نمیشود زیرا در هر مجلس و عظم دامی نهاده شده .

مراد : چون و عاظ در این ماه مکر و ریا را بحد اعلای رسانیده اند ، لذا عقلا
نصایحشان را استماع نمیکنند چونکه و عظشان مؤثر نیست .

**گله از زاهد بدخو نکنم رسم اینست
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی**

گله - شکایت است . زاهد بدخو ، اضافه بیانی و بدخو صفت مرکب ، رسم

اینست ، مرهون مصرع دوم . که حرف بیانی . صبحی ، یا حرف تنکیر و یا حرف وحدت . بدمد ، طلوع کند . درپیش : دنبالش . افتد : واقع میشود . شامی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - از زاهد بد خو گله نمیکنم ، چون قاعده اینست که وقتی صبح دمید درپیش شام واقع میشود . مراد : من که به منزله صباحم پس زاهد بدخو چون شام است یعنی چون شبی است که پس از روز آید . پس اگر در پشت سر من حرف بزند و غیبت کند جای عجب نیست زیرا پس از هر صباحی شامی واقع میشود .

یارمن چون بخرامد بتماشای چمن

بـرسانش زمن ای پیک صبا پیغامی

محصول بیت - ای پیک صبا وقتی یار من به تماشای چمن میرود ، از من

پیغامی برسانش .

گو حریفی که شب و روز می صاف کشد

بود آیا که کند یاد ز درد آشامی

گو - باکاف عجمی فعل امر مخاطب «بگو» : ای پیک صبا بگو .

حریفی ، یا حرف وحدت ، مراد از حریف «یار» مذکور در بیت قبلی است و

مراد از درد آشام خود خواهه است و یا حرف وحدت .

محصول بیت - پیغامی که بوسیله باد صبا فرستاده مضمون همین بیت است .

پس خطاب به پیک صبا میفرماید : ای پیک صبا به یاربگو ، حریفی که شب

و روز باده صاف مینوشد عجباً ممکن است از درد آشامی یاد کند . مراد : جانان که

همیشه باده صاف میخورد و من که درد می آشام عجباً هیچ یادی از من میکند .

حاصل سخن جانان که درس و روصفا بسر میبرد عجباً یادی از من میکند که گرفتار

رنج و بلایم .

درمعنای مصراع اول گفته اند . آن حریفی که شب و روز باده صاف کشد یعنی

نوش کند . این مفسر خودش حریف عجیبی بوده .

در معنای مجموعی بیت : حریفی که شب و روز شراب صاف نوش کند بود آیا که از يك درد آشام یاد کند ، طبق این معنا « کو » با کاف عربی به معنای « کجاست » تعبیر میشود و به مصراع دوم مربوط میگردد .

باید گفت این مفسرین بطور کل معنای بیت را در نیافته اند.

حافظاً گر ندهد داد دلت آصف عهد

کام دشوار بدست آوری از خود گامی

داد - در این بیت به معنای « عدل » میباشد ، خود کام ، ترکیب وصفی ، در بین ایرانیان این صفت مذمومی است و معنای نزدیک به خود بین و خود پسند دارد .
محصول بیت - ای حافظ اگر داد دلت را آصف دهر ندهد : یعنی مراد دلت را ندهد ، با خود رایی و خود بینی که توداری مشکل بتوانی به آرزویت برسی ، یعنی نمیتوانی به مرادت برسی . خلاصه اگر وزیر اعظم مرادت را ندهد ، تو خود از خود گامی و کامرانی به مقصود و مرادت واصل نخواهی شد . مراد حسن طلب است .
 وله ایضاً

از بحررمل : فعلات فاعلان فعلات فاعلان

فزل پانصد و سی ام

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
که بکوی میفر و شان دوهزار جم بجامی

که - اسم به معنای چه کسی. برد، فعل مضارع مفرد غایب: که میبرد. بنزد شاهان، با حرف صله و اضافه لامیه. من گدا، اضافه بیانیه. پیامی، پیام خبر و یا حرف وحدت یا تنکیر. که، حرف بیان پیام. بکوی میفر و شان، با حرف ظرف و اضافه لامیه. میفرش، ترکیب وصفی: فروشنده شراب و الف و نون، ادات جمع دوهزار جم بجامی: با حرف مقابله و یا حرف وحدت.

محصول بیت- که ازمن گدایک خبر به پادشاهان میبرد؟ چه کسی پیغامی به سلاطین میرساند، پیغام مضمون مصرع دوم است: در محله میفر و شان دوهزار جم بجامی است.

مراد: در آنجا رندان عاشقی هستند که پادشاهان دنیا را بیک قدح نمیخرند.
حاصل: سلاطین دنیا در پیششان ارزش و اعتباری ندارند.

پیش از این در چند جا اشاره شده که مراد از «جم» حضرت سلیمان پیغمبر است، پس در این کلام که میگوید: دوهزار جم بجامی، نوعاً سخافت وجود دارد مگر اینکه مراد سلاطین دنیا باشد همانطور که بیان کردیم.

شده ام خراب، و بد نام و هنوز امید دارم
که بهمت عزیزان برسم به نیکنامی

در بعضی از نسخه‌ها «امیدوارم» آمده با واو معنای هر دو متقارب است.
نیکنام، صفت مرکب: شخصی که بخوبی معروف باشد نیکنام گویند و یا
حرف وحدت.

محصول بیت- با اینکه بدنام و ضایع شدام، اما هنوز امید دارم که بهمت
عزیزان نام نیکی پیدا کنم. یعنی هر قدر هم بدنام باشم ولی امیدوارم که بکمک
مستجاب الدعوه‌ای نام و ننگی بدست بیارم.
کسانیکه در نیکنامی، یا را حرف مصدر گرفته‌اند، از حروف قافیه اطلاع
نداشته‌اند. رد سروری و شمعی

تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی

کیمیا فروش - ترکیب وصفی: فروشنده کیمیا و یا ضمیر خطاب. نظری،
یا حرف وحدت و یا تنکیر. بقلب ما، با حرف صله و اضافه لامیه. قلب در اینجا به
طریق ایهام واقع شده به معنای: دغل و دل.

که، حرف تعلیل. بضاعت، به کسر با: سرمایه است و یا حرف وحدت.
فکنده‌ایم: یکی از اقسام ماضی متکلم مع غیره (ماضی نقلی)، اینجا یعنی
انداخته‌ایم و یا گسترده‌ایم. دامی، یا حرف وحدت و یا تنکیر.

محصول بیت - تو که کیمیا فروشی یعنی صاحب اکسیری^۱ و مال زیاد.
پس نظری به قلب ما کن. مراد: به حال مغشوش و نابسامان ما التفاتی کن.
و با اینکه سرمایه نداریم دامی گسترده‌ایم. در اینجا مراد از دام حيله است.

مقصود: اسباب و آلت کیمیاگری نداریم اما چون کیمیاگران دام حيله را

۱- بعد از اکسیر عبارت (حجر مکرم) آورده که معنی آن برای من روشن نیست لذا با

نهاده‌ایم برای گول زدن مردم .

**ز رهم میفکن ای شیخ بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرک افتد نفتد بهیچ دامی**

بدان‌های تسبیح -- با حرف مصاحبت و اضافه لامیه . که ، حرف تعلیل . مرغ ، مبتدا . زیرک افتد خبرش . افتد : در اینجا یعنی واقع شود ، نفتد ، فعل نفی استقبال : نمی‌افتد . دامی ، یا حرف وحدت

محمصول بیت - ای شیخ با دانه‌های تسبیح گمراهم مکن ، زیرا وقتی مرغ زیرک باشد بهیچ دامی نمی‌افتد . یعنی من مرغ زیرکی هستم که گول مکر و حیلۀ ترا نمی‌خورم .

خلاصه حیلۀ و خدعۀ بی‌اساس و پوچ غافلیم نمیکند که مطیع و منقاد شوم . مراد از «دام اول» در بیت قبل مکر و حیلۀ است ، اما دام دوم به معنای خودش است که تکرار قافیه لازم نیاید .

**بروید پارسایان که برفت پارسایی
می ناب در کشیدیم و نماند ننگ و نامی**

بروید - فعل امر جمع مخاطب در اینجا یعنی دور شوید و مرا بحال خودم بگذارید . که ، حرف تعلیل . برفت ، فعل ماضی : ذهب . پارسایی ، یا حرف مصدری برفت پارسائی یعنی عابدی و زاهدی گذشت . ننگ و نامی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .
محمصول بیت - ای پارسایان راهتان را بکشید و بروید و مرا بحال خودم بگذارید ، زیرا پارسایی تمام شد و رفت ، یعنی زهد و تقوی را ترك گفتم چونکه می‌خالص در کشیدم : نوشیدم پس ننگ و نامی برایم نماند : عار و ناموس نماند .

**عجب از وفای جانان که تفقدی نهرمود
نه بخامۀ سلامی نه بنامۀ پیامی**

تفقدی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بخامۀ سلامی ، یا حرف مصاحبت و اضافه لامیه بنامۀ پیامی ، هکذا . و یاها وحدت راست .

محصول بیت - از وفاداری جانان عجیب است که بنده اش را مورد تفقد قرار نداد . مراد: نه بایک قلم سلامی و نه بایک نامه ای که حامل پیغامش باشد یسادم نکرد. خلاصه نه با سلامی و نه با پیامی متسلی خاطر م نشد.
حاصل: بهیچ عنوانی از حالم پرسشی نکرد.

**سر خدمت تو دارم بخرم بلطف و مفروش
که چو بنده کمتر افتد بمبار کی غلامی**

سر خدمت تو - اضافه ها لامیه است . بخرم ، با حرف تأکید، خر، به فتح «خا» فعل امر مفرد مخاطب و میم متکلم ضمیر منصوب متصل مفعولش . بلطف، متعلق به فعل «بخر» و مفعول غیر صریحش . واو، حرف عطف .
مفروش ، فعل نهی مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل، چو، ادات تشبیه . مراد از بنده خود خواهه است. کمتر افتد : یعنی هیچ و هرگز بدست نمی افتد. بمبار کی، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . یا آخر ، حرف مصدری ، غلامی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - سر خدمت تو دارم : آرزوی خدمت ترا دارم، پس لطفت شامل حالم باشد یعنی لطفی کن و مرا بخر و اما مفروش زیرا هیچ غلامی به مبار کی این غلامت یا در مبار کی این غلامت بدست نیفتد پس مرا از خودت مران چه غلامی به مبار کی چون من پیدا نمیکنی. ذکر غلام و مبارک ، خالی از لطف نیست.
در معنای جمله « کمتر افتد» کمتر زا به معنای خود کلمه تعبیر کرده اند: «اندک» این مفسرین از این اصطلاح آگاه نبوده اند.
رد سروری و شمع

**بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت
که لب حیات مابود و نداشتی دوامی**

که - حرف بیان. نداشتی، فعل ماضی منقی مفرد مخاطب . اینجا: نکردی
محصول بیت - این شکایت را کجا ببرم و این داستان زا به که بگویم که لب حیات مایه حیات مابود، اما دوام نکردی، یعنی خیلی زود زندگی را از ما گرفتی.

حاصل : ذوق لبث مانند حیات سریع الزوال شد.

اگر این شراب خامست و گر این حریف پخته

بهار بار بهتر ز هزار پخته خامی

خام، شرابی را گویند که هنوز در خمره و کپ به جوش در نیامده و تیر نینداخته باشد با اصطلاح حالتی نزدیک به جوش آمدن داشته باشد. مراد از حریف مصاحب باد است.

بهار، «با» مقحم است به ضرورت وزن. بار، اینجا به معنای «دفعه» است پخته، در این بیت به طریق ایهام آمده، زیرا یک معنای آن همان معنای معمولی است مثل غذای پخته. اما معنای دومش: شرابی که کاملاً بجوش آمده و سپس از جوش افتاده است آن را هم پخته گویند مقابل خام، خامی، یا حرف وحدت.

محصول بیت - اگر این شراب خام است و گر این حریف پخته : یک خام، هزار بار از هزار پخته بهتر است، مراد یک شراب خام از هزار شراب پخته و یا از هزار باده نوش پخته بهتر است. ظاهراً مراد از «خام» شیرۀ غلیظ و مایه داری است، که از انگور گرفته میشود که خواجد به طریق ادعا آن را به شراب کهنه ترجیح میدهد، زیرا صوفیان بعنوان شیرۀ لذیذ آن را میخوردند و مست لایعقل میشوند.

یکی گفته است : در اینجا منظور از خام شراب آتش ندیده است این مفسر خام پخته و خام را از هم تشخیص نداده است. رد شمع.

بگشای تیرمژگان و بریزخون حافظ

که چنین کشنده ای را نکند کس انتقامی

بگشای - فعل امر مفرد مخاطب بحسب لغت : باز کن، اما در اصطلاح یعنی «گشاد بده» که در تیر اندازی بکار میرود. انداختن.

تیرمژگان، اضافه بیانیه. که، حرف تعلیل. کشنده، به ضم کاف عربی اسم فاعل از کشیدن «کشتن» یعنی قاتل. انتقامی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - به تیرمژگان کشنده بده و خون حافظ را بریز زیرا

از چنین قاتلی کسی انتقام نمیگیرد . یعنی از چنین کشته‌ای کسی قصاص نمیگیرد .
حاصل : از چنین قاتلی دیت و قصاص گرفته نمیشود ، بلکه قتلی که کرده به پدر
میرود یعنی مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلان مفاعلن فعلان

فزل پانصد و سی و یکم

اتت روایح رندا لحمی و زاد غرامی

من المبلغ عنی الی سعاد سلامی

اتت - فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه مهموز الفاعل متل اللام ازاتی یاتی : از باب ضرب یعنی آمد. روایح، لفظاً مرفوع فاعل نعل «اتت» جمع رایحه به معنای بوهای خوش مضاف به رند با اضافه معنویه .

رُند - به فتح «راء» و سکون «نون» نام درخت خوشبوست و مخصوص نواحی بری است از اصمعی منقول است که به «عود» هم رند گویند.

رندا لحمی ، مضاف و مضاف الیه با اضافه حقیقه.

حمی، به کسر «حاء» و فتح «میم» به معنی قر قگاه است چون سبزه زار و چراگاهی که ممنوع از غیر باشد. اما در اینجا مراد از آن کوی جانان : محل اقامت جانان میباشد .

واو ، حرف عطف . زاد ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب ضرب اجوف یایی و مشترك است مابین لازم و متعدی. اگر لازم گرفته شود غرامی تقدیراً مرفوع فاعلش و غرام در اینجا به معنای عشق و محبت است اما اگر متعدی باشد فاعلش از فعل «اتت» مستفاد میشود که «اتیان» میشود، یعنی میشود گفت : اتیان روایح عشق و محبت مرا بیشتر کرد.

من ، ادات استفهام و استخبار. مبلغ ، اسم فاعل از باب تفعیل : کسیکه ابلاغ

میکند یعنی ایصال کننده . من ، به مقتضای صدر کلام مبتدا و «مبلغ» خبرش .
 غنی ، جارمع المجرور متعلق به مبلغ همچنین «الی سعاد» متعلق است به
 مبلغ .

سعاد ، به ضم سین اسم معشوقه و غیر منصرف بعلت تأنیث و علمیت .
 سلامی ، تقدیراً منصوب مفعول صریح مبلغ ، یا ضمیر متکلم . یاها حرف وصل
 است .

محصول بیت - بوهای خوش رندحمی رسید و عشق و محبتم زیاد گشت . و یا
 روایحی که از رندحمی آمد سبب ازدیاد عشقم شد . یعنی عشقم را زیاد کرد چونکه
 ازحمای جانان میاید . پس که سلام را ازمن به سعاد میرساند : کیست که سلام مرا
 به سعاد برساند . مراد : که مراتب عشق و محبت مرا به عرض معشوقه برساند و سلام
 را باو ابلاغ کند؟

پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت فدای خاک در دوست باد جان گرامی

پیام دوست ، اضافه لامیه و مفعول فعل «شنیدن» ندای خاک در دوست ، اضافه‌ها
 لامیه است . جان گرامی ، اضافه بیانی . گرامی ، به کسر و ضم کاف عجمی به معنای
 «عزیز» میباشد .

محصول بیت - شنیدن خبر دوست سعادت و سلامت است . جان عزیز ، فدای
 خاک در دوست شود .

بیا بشام غریبان و آب دیده ما بین بسان باده صافی در آبگینه شامی

بشام - با حرف ظرف . شام غریبان ، اضافه لامیه . آب دیده ما ، هر دو اضافه
 لامیه . بسان باده صافی ، هکذا لامیه . آبگینه شامی ، اضافه بیانیه . آبگینه : شیشه است
 ظاهراً ذکر «شام» به ضرورت قافیه آمده والا شیشه حلب مشهور عالم است که
 در شهر طرسوس^۱ ساخته میشود و در حلب به فروش میرسد .

محصول بیت - هنگام شام غریبان بیا و آب دیده ما را چون باده صاف در
آبگینه شامی به بین.

چشم خود را به شیشه و اشک خونینش را به شراب قرمز تشبیه کرده است
کسانیکه در معنای مصراع اول گفته اند :
به شام غریبان بیا و اشک چشم ما را به بین. معنای «با» را در این کلمه در تاریکی
شب گم کرده اند.

وان رغبته بخلد و صرت ناقض عهد
فما تطیب نومی و ما استطاب منامی

ان - حرف شرط . رغبته ، فعل ماضی متکلم و حده از باب علم ، فعل شرط .
بخلد ، جار مع المجرور متعلق به «رغبته»
خلد - در اینجا به معنای «جنت» است. واو ، حرف عطف .
صرت ، فعل ماضی متکلم و حده از افعال ناقصه اجوف یایی از باب ضرب .
اسمش «تای» متکلم و خبرش «ناقض» : اسم فاعل . ناقض عهد ، اسم فاعل . به مفعولش
اضافه گشته .

فما ، فا حرف رابط جواب شرط و ما حرف نفی .

تطیب ، فعل ماضی از باب تفعل ، فعل منفی است که موقع دعائی دارد یعنی
طیب نباشد : خوش و گوارا نباشد .

نومی - تقدیر امر فاعل تطیب . واو حرف عطف . ما ، معطوف به مای سابق .
استطاب ، فعل ماضی از باب استفعال ، در اصل استطیب بوده به سبب اعلال
استطاب شد . و «منامی» تقدیر امر فاعلش مصدر میمی است به معنای «نوم»
یعنی خواب .

محصول بیت - ای جانان اگر در گاه ترا بگذارم «ترك كنم» و به جنت رغبته
نمایم . هر گز خوابهایم لذت بخش و شیرین نشود خواب خوش بر این میسر نگردد و خواب
حرام باشد .

کسانیکه «منامی» را اسم مکان اعتبار کرده‌اند در خواب غفلت بوده‌اند.

رد سروری و شمعی

اذا تغرد عن ذی الاراک طائر خیر

فلا تغرد عن روضها انین حمامی

اذا - ادات شرط . تغرد، جایز است فعل ماضی از باب تفعّل و یا با حذف تا فعل مضارع باشد یا اینکه از باب تفعیل صیغه مضارع باشد. زیرا «غرد» با فتحه‌های «غین و را» و «غرد» به فتح «غین و سکون را» تغرید و تغرد: به معنای تغنی باشوق و طرب مرغان است مثلاً کبوتری که باد به گلومیا ندازد و الحان تغنی میکند «تغرد» گویند.

عن ذی الاراک، عن حرف جرو متعلق به «تغرد». ذی، از اسماء سته. ذی الاراک، مضاف و مضاف الیه. اراک، نام محلی است که در آنجا درخت مسواک بعمل می‌آید.

طائر، فاعل فعل «تغرد». طائر خیر، اضافه لامیه چونکه طائر اینجا به معنای «مرغ» میباشد. از قرار معلوم از عادت عرب بوده که وقتی به سفر میرفت یا اگر ایجاب میکرد که از خانه اش خارج شود اگر سر راهش پرنده‌ای قرار میگرفت، آن پرنده را میپرانند، اگر به جانب راست پرواز میکرد تیمن مینمود ولی اگر به سمت چپ طیران میکرد تشأم مینمود، پس بهمین دلیل به مرغی که به سمت راست پرواز مینمود طائر خیر (مرغ فرخنده) و پرنده‌ایکه به طرف چپ میپرید طائر شر گویند.

فلا، فا حرف رابط، جواب شرط و لا حرف نفی. فعل «تغرد» در مصرع دوم عیناً مانند فعلی است که در مصرع اول شرحش گذشت.

روضها، جمع روضه در اینجا به معنای چمن و سبزه زار است و ضمیر مؤنث مذکور بر میگردد به «سعاد».

میبایست این بیت دنبال بیت اول نوشته میشد لکن ما تابع ترتیب شارحان شدیم.

انین، به فتح همزه و کسر نون یعنی «ناله» انین حمامی: ناله کبوتر. حمامی،

فاعل فعل «تغرد» و لفظاً مجرور مضاف الیه «انین»

هر مرغی که در دور گردنش طوق باشد یعنی مطوق باشد حمام گویند ، مثل
فاخته و قمری و نیز نوعی کبوتر است که طوقدار است و علاوه بر اینها به هر مرغ مطوق
«حمام» گویند .

اسم جنس است و مفردش «حمامة» میاید ، «تا» حرف وحدت است . یا آخر
«حمامی» حرف اطلاق است که از کسر میم متولد شده و این نوع «یا» را در فن قافیه
حرف وصل گویند . احتمال دارد مصراع دوم وجه اخباری یا انشائی باشد .

محول بیت - هر گاه که مرغ خیر در محلی که ذی الاراک نامیده شده تغنی
طرب انگیز کند در مرغزارهای سعادت انین حمام تغرد نمیکنند و یا نکنند . یعنی زمانیکه
آن تغنی میکند اینها نمیکنند یا نکنند . حاصل اینکه اصوات و نغمات مرغ فرخنده
بهبتر و بالاتر و طرب انگیز تر از تغنی مرغ مرغزارهای سعادت است ، پس زمانیکه آن تغنی
میکند نباید اینها خوانندگی بکنند .

فلا تغرد . در اصل «فلا تتغرد» بوده یعنی از باب تفاعل است . پس آن فاضلی
که گفته است از باب تفاعل نیست در بکار بردن لغات عرب عجیب تتبع داشته .

رد شمعی

بسی نماند که روز فراق یار سر آید

رایت عن هضبات الحمی قیام خیامی

بسی نماند - یعنی زمان زیاد نمانده . نماند، فعل ماضی منقی مفرد غایب . که ،
حرف بیانی روز فراق یار ، هر دو اضافه لامید . سر آید ، پایان برسد : تمام شود .
زیرا کلمه «سر» یعنی نوك و انتها پس «سر آید» : منتهی گردد .

رایت ، فعل ماضی متکلم و حده از افعال ناقص یایی یعنی مهموز العین معتل اللام :
دیدم . «با حس بصری دیدم»

عن ، حرف جر متعلق به فعل «رایت» . هضبات ، جمع هضبه به معنای پشته است :
یعنی بلندیا که روی کوه قرار گرفته که بآن «ربوه» گویند . باید گفت که در جمع

کلمه هضبه علاوه بر هضبات قاعده دیگری هم هست اما اینجا محلش نیست. هضبات الحمی، اضافه لامیه، قیام خیام، هکذا یعنی مصدر به فاعلش اضافه گشته. خیام، به کسر «خا» جمع خیمه: چادر اما در اینجا مراد خانه‌های عرب صحرا نشین است. «خیامی» یا حرف اطلاق است که از کسر «میم» متولد شده. قیام خیام: عبارت از چادرهای برپا ساخته یعنی چادرهای زده شده است.

محصول بیت - خیلی نمانده که روز فراق تمام شود: به انتها برسد و پایان یابد چونکه در بالای تپه‌های حمای جانان چادرهای برپا ساخته و زده را دیدم، پس این خود علامت وصلت است زیرا مادامکه جانان در سرای خود اقامت دارد وصال میسر نمیشود اما اگر در چادر باشد وصال میسر و ممکن میگردد.

پس مصراع دوم در مقام تعلیل مصراع اول واقع شده است. حاصل: چادر زدن جانان و اقامتش در آنجا علامت خیر و نشانه فرخندگی است. زیرا دلیل بر این است که وصلت دست خواهد داد.

کسیکه مصراع اول را نوشته است: بسی نمانده که روز فراق ما بسر آید، در معنای مجموعی بیت گفته است: خیلی نمانده که روز جدائی ما تمام شود و در تپه‌های حمی قیام خیمه‌ها را دیدم. این مفسر استنباط عجیب داشته که اینطور گفته است. طیب الله انفاسه.

خوشادمی که در آیی و گویمت سلامت

قدمت خیر قدم نزلت خیر مقامی

خوشا - الف معنای «تعجب» افاده میکند: عجب-عجوب است «چقدر خوش است». دمی - دم - به معنای نفس و حداقل ساعت است. یا حرف وحدت. که حرف رابط صفت و یا حرف بیانی. در آیی، از در داخل شوی. واو، حرف عطف و یا حرف حال. گویمت، تاضمیر خطاب. سلامت جایز است متعلق به «گویمت» باشد، تقدیرش: گویمت بشکرانه سلامت یعنی بر آن شکرانه سلامت به تو بگویم: مضمون مصراع دوم را بگویم و نیز جایز است «سلامت» به فعل «در آیی» متعلق باشد یعنی در آیی

بسلامت و بگویمت .

قدمت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ، از باب علم : آمدی . «خیر» منصوب است چون مفعول مطلق است . خیر قدوم ، اضافی ، گشته به قدوم ، «قدوم» مصدر بـروزن دخول : آمدن . نزلت ، فعل ماضی مفرد مخاطب از باب ضرب ؛ وارد شدی و آمدی . خیر مقامی از لحاظ اعراب مانند «خیر قدوم» میباشد .

«مقامی» ، یا حرف اطلاق است و این «یا» را در بعضی دواوین عرب منقصل از ماقبل مینویسد اما در بعض دیگر اصلاً ننوشته بلکه به همان کسر میم اکتفا کرده .

محصول بیت - چقدر خوش است آن ساعتی که تو بسلامت از در داخل شوی و من به تو بگویم ؛ با قدم خیر آمدی و به مقام خیر وارد شدی . ظاهر این الفاظ اخباری است اما مقصود دعاست . یعنی آمدن و ورودت مبارک و خیر باشد .

در معنای مصراع اول یکی گفته است : خوش است آن دمی که تو داخل شوی و ضمن سلام کردنت من به تو بگویم ...

یکی دیگر اینطور معنا کرده است : چه خوش است آن دم که تو بیایی و من بسبب سلامت بتو بگویم ... این مفسرین سلامت باشند که در کلمات عجم تصرفات عجیبی دارند .

باز در معنای شعر گفته شده : تایی واقع در کلمه «سلامت» از برای خطاب است . این یکی دیگر قابل خطاب نبوده است .

رد شمعی

امید هست که زودت ببخت نیک ببینم

تو شاد گشته بفرماندهی و من بغلامی

که - حرف بیانی . زودت : تا ضمیر خطاب . ببخت ، با حرف مصاحبت . بخت نیک اضافه بیانی ، بفرماندهی ، بایای مصدری و بای مصاحبت ، ترکیب وصفی : کسیکه دستور میدهد و امر میکند . بغلامی : با حرف مصاحبت یا حرف مصدری ، **محصول بیت** - امیدوارم که طالع بلند یاریم کند و ترا هر چه زودتر ببینم . پس تو بفرماندهی و من به فرمانبردای شاد گردیم . توبه پادشاهی خرسند گردی و من

از اینکه بنده توشده ام مسرور شوم .

من ارچه هیچ ندارم سزای صحبت شاهان
ز بهر کار ثوابم قبول کن بگرامی

سزای صحبت شاهان - اضافه‌ها لامیه است.

محمول بیت - اگر چه من هیچ چیز ندارم که لایق صحبت شاهان گردم :

سرمایه‌ای که مرا به تقرب شاهان برساند و لایق صحبتشان کند ندارم . پس محض خاطر يك کار ثواب مرا به غلامی قبول کن . یعنی برای خدا مرا به بندگی بپذیر و لو اینکه لیاقت این کار را نداشته باشم .

چنانکه ملاحظه میشود قافیۀ این دوبیت یکسان است و این خود دلالت میکند که یکی از دوبیت مذکور مال خواجه نباشد . علی‌الخصوص که این بیت در نسخه های موجود در نزدمان موجود نیست .

بعدت منك و قد صرت ذائبا کهلالی

اگر چه روی چو ماهت ندیدم - دهام بتمامی

بعدت - از باب حسن فعل ماضی متکلم و حده . و او حرف عطف و یا حرف حال صرت ، از افعال ناقص فعل ماضی متکلم و حده ، «تا» اسمش و ذائبا خبرش . ذائب ، اسم فاعل از ذوبان یعنی ذوب کننده از ذاب یذوب : اجوف و اوی باب نصر . هلالی . یا حرف اطلاق

محمول بیت - ای جانان از تو که دور شدم ، چون هلال ذوب گشتم : از

فراقت چون ماه نونحیف و ضعیف و نزار شدم ، اگر چه روی چون ماهت را بتمامی ندیدم . مراد : چون رویت را بالتمام ندیدم لذا مانند هلال زار و نزار و نحیف گشتم باید معلوم گردد که در تر کیب این بیت تر کیب و در تر تیش تفکیکی وجود دارد . فتأمل

چوسلك در خوشابست نظم نو حافظ

که گاه لطف سبق میبرد ز نظم نظامی

سلك - به کسر (سین) : رشته است

خوشاب : آبدار یعنی تازه و طری . نظم پاك تو، اضافه بیانیه و لامیه .
حافظ منادی . که، حرف تعلیل . گاه لطف، اضافه لامیه . سبق، منقول . قدم فعل
«میرد» . نظم نظامی ، اضافه لامیه .

محصول بیت - ای حافظ نظم پاك تو، چون سلك در خوشاب است زیرا در
مقام لطف از نظم نظامی سبقت میرد: از نظم نظامی اعلا تر است چونکه اشعارتوسلیس
و آبدار است اما نظم نظامی پیچیده و تابدار .

وله ایضاً

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلان فاعلن

غزل پانصد و سی و دوم

سینه مالامال در دست ای در یغا مرهمی
دل ز تنهایی بجان آمد خدایا همتمی

مالامال - خیلی پر. ای حرف ندا. منادی محذوف مراد ای یاران است.
در یغ به معنای حیف است: ادات تغابن و الف حرف ندبه و جایز است منادی
«در یغا» باشد به طریق مندوب: یعنی ای در یغا، پس «ای» در عربی به معنای «وا»
میباشد.

مرهمی، یا حرف وحدت.

دل مبتدا، بجان آمد خبرش. ز تنهایی متعلق به «بجان آمد» - خدایا، منادی.
همدمی، همدم: مصاحب و یا حرف وحدت، مقصودش از ندا کردن خدا
تمنی است.

محمول بیت - سینه از درد لبریز است، ای در یغ کاش برای این درد مرهمی
بود یعنی کاش درمانی پیدا میشد که دل از تنهایی بجان آمد: دل از تنهایی خسته شد
و از جان بیزار گشت یارب همدمی برایم برسان که مرا از تنهایی خلاص کند.
خواجه از درد ورنج عشق و سوز فراق شکایت میکند.

چشم آسایش سه دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بیاور تا بیاسایم دمی

چشم آسایش - اضافه لامیه به معنای چشم امید است. آسایش، اسم مصدر

از آسایدن . که ، اسم به معنای چه کسی . سپهر تیزرو ، اضافه بیانی تیزرو ، ترکیب وصفی از رویدن : تندرو . جامی ، یا حرف وحدت . تا ، حرف تعلیل . بیاسایم ، فعل مضارع نفس متکلم وحده . دمی ، دم در اینجایک نفس وحدت است ساعت است

محصول بیت - که میتواند از سپهر سریع السیر امید آسایش و راحتی داشته باشد .

مراد: هیچ کس امید آسایش و راحت از فلک ندارد پس ای ساقی قدحی باده بیار تا دمی به فراغت و آسودگی بگذرانیم.

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

خیز - خطاب عام : بلند شو . تا ، حرف تعلیل . خاطر ، مفعول صریح و بدان ، مفعول غیر صریح فعل «دهیم» . ترك سمرقندی ، اضافه بیانی ، ممکن است من باب تشبیه سمرقندی گفته باشد و یا حقیقه اهل سمرقند بوده . دهیم ، فعل مضارع متکلم مع غیره . و یا فعل امر متکلم مع غیره کز ، که حرف رابط صفت . نسیم ، در این بیت به معنای باد است و شین «ضمیر» بر میگردد به «ترك» و یا به سمرقند . بوی جوی مولیان - اضافه لامیه و بیانی . جوی : رودخانه است . مولیان نام رود مشهوری است . آید همی ، در اصل «همی آید» بوده به ضرورت وزن و قافیه تقدیم و تأخیر شده ، چنانکه رود کی درغزالی که در مجلس سلطان نصر بن احمد سامانی گفته است بکاررفته :

بیت : بوی جوی مولیان آید همی یاد یارمهر بان آید همی

محصول بیت - بر خیز تا دل بدان محبوبه سمرقندی دهیم ، که از نسیم آن «سمرقند» بوی جوی مولیان میاید .

زیر کی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
صعب کاری بوالعجب حالی پریشان عالمی

زیر کی را - یا حرف وحدت و را ادات مفعول . این احوال : به احوال عشق و

محبت اشاره میکند بین ، فعل امر مفرد مخاطب ، خندید و گفت ، مرهون مصراع دوم . مقول قول ، مصراع دوم است .

صعب : مشکل . کاری ، یا حرف وحدت . بوالعجب ، مخفف ابوالعجب یعنی بابای عجب اما در اینجا متضمن معنای مبالغه و کنایه از عجب میباشد . حالی ، یا حرف وحدت . عالمی ، یا هکذا .

محصول بیت - به يك شخص زيرك گفتم كه : اوضاع واحوال عشق را بين و مطالعه كن ، او هم خندید و گفت : این احوال عشق که میفرماید کاری مشکل و عالمی پریشان و حال عجیبی است . یعنی عشق کنایه است از درد و بلا و محنت و الم همین است هر که به عشق مبتلا گردد هرگز روی راحتی و آسایش نمی بیند . بلکه دائماً چشمش اشک میریزد و دلش میسوزد .

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

شاه ترکان غافلست از حال ما کورستمی

چاه صبر - اضافه بیانی . شمع چگل ، اضافه لامیه . شاه ترکان ، اضافه لامیه و مراد از آن افراسیاب است و این بیت تلمیحی است به یکی از قصه های شاهنامه که سابقاً در قافیه «میم» مفصل ذکرش گذشت . و آن غزل با این مطلع شروع میشود :

بی توای سرو روان با گل گلشن چه کنم

زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

در همین غزل بایک بیت باین قصه تلمیح کرده است :

بیت - شاه ترکان چوپسندید و بچاهم انداخت

دستگیر از نشود دست تهمتن چه کنم .

محصول بیت - در آرزوی آن محبوب چگل در چاه صبر سوختم : از بسکه

برای رسیدن به جانان صبر کردم هلاک گشتم ، در حالیکه شاه ترکان یعنی جانان از حال و وضع ما غافل است ، پس کورستمی : کویار مشفق که ما را از رنج فراق نجات دهد و وصال جانان را وسیله شود .

همچنانکه که رستم بیژن را از چاه خلاص کرد و سبب وصال و سرورش شد
محبوب را اختصاص داده به چگل زیرا شهر چگل در ترکستان واقع شده و
افراسیاب هم شاه ترکستان بوده.

در طریق عشق‌بازی امن و آسایش خطاست

ریش باد آن دل که باد درد تو خواهد مرهمی

طریق عشق‌بازی - اضافه بیانی . عشق‌باز : محبوب دوست و یا حرف مصدری.
ریش ، زخم است اما در اینجا به معنای مجروح است. که ، حرف رابط صفت مرهمی ،
یا حرف تنکیر.

محصول بیت - در عالم عشق‌بازی و محبوب دوستی امن و آسایش بلاست، یعنی
در این راه آسایش و فراغت وجود ندارد، بلکه فقط درد و بلاست . پس مجروح گردد
آن دلی که برای علاج درد عشقت مرهم بخواهد . مراد : دلی که برای درد عشق
درمان بجوید از درد و الم خلاص نشود

اهل کام و ناز را در کوی رندان راه نیست

رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

ناز را ، ادات صله . و در ، به معنای بای صله است . رهرو ، ترکیب وصفی
یعنی . سالک عشق ، یا حرف وحدت ، جهان سوز ، اینهم ترکیب وصفی است : جهان
سوزنده مراد از آن شخصی است که از جهان مستغنی است خلاصه مقصود تارک دنیا است .
و یا ، حرف وحدت . خامی ، بی غمی ، این یاها از برای وحدت است .

محصول بیت - کامروایان و نازپروردگان را به کوی رندان راهی نیست .
یعنی این گروه نمیتوانند یارو همراه رندان باشند؛ مراد اینست که رندان يك فرقه
دیگرند و اینان يك فرقه دیگر. یعنی بینشان هیچگونه تناسبی نیست ، پس طریق
عشق را عاشقی سالک و جهانسوز لازم است عاشقی که از دنیا و مافیها گذشته باشد نه
يك خام بی غم . یعنی خامی که درد و غم عشق را به خود همواره نساخته بدرد
نمی خورد،

در مصراع دوم بعضی از مفسرین یاها را حرف مصدر گرفته و در معنایش گفته‌اند: لازمهٔ سالکی جهان را ترك کردن است والا خامی و بی غمی بدرد نمیخورد این مفسر از معنای بیت و از قافیه اطلاع نداشته

رد شمعى

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست
عالمی دیگر بیاید ساخت و زنو آدمی

آدمی، یا حرف وحدت. عالم خاکی، اضافهٔ بیانی و یا حرف نسبت. عالمی، یا حرف وحدت و زنو آدمی، یا حرف وحدت و یا تنکیر.
محمول بیت - در عالم خاکی آدمی گیر نمی‌آید. آدم خوب پیدا نمیشود. پس عالم دیگری باید به وجود آورد و در آن عالم جدید از نو باید مردم خوب خلق نمود. خواجه از اینکه شخص خیر و کریم پیدا نمیشود شکایت میکند. مراد آدمی که از او خیر برسد و نیکی کند نایاب است. آنکه «یای» آدمی را در مصراع اول نسبت گرفته اشتباه کرده است.

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنائی عشق
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

گریهٔ حافظ - اضافه لامیه. سنجد، فعل مضارع مفرد غایب. چه سنجد: چه ارزش دارد و یا چه تأثیر دارد. استغنائی عشق، اضافه لامیه. کاندین، که، حرف تعلیل و این: اشاره به استغنائی عشق. طوفان: جوش و خروش و تلاطم آب است که همه جا را فرا میگیرد. شبنمی، یا حرف وحدت.

محمول بیت - در مقابل استغنائی عشق گریهٔ حافظ چه ارزش دارد، یعنی اهمیتی ندارد. زیرا در مقابل طوفان استغنائی جانان، هفت دریا مانند يك شبنم به نظر میرسد. مراد: در مقابل دریای استغنائی جانان گریهٔ حافظ به قدر يك قطره ارزش و اعتبار ندارد. حاصل گریستن حافظ به استغنائی جانان تأثیر نخواهد کرد.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن مفاعن مفاعن فعلن

فزل پانصد و سی و سوم

زدلبرم که رساند نوازش قلمی
کجاست پیک صبا گر همی کند گرمی

که - اینجا اسم است یعنی چه کسی، رساند، فعل مضارع مفرد غایب و الف و نون ادات تعدیه : چه کسی میرساند. نوازش، اسم مصدر، نوازش قلم، اضافه لامیه مجازاً و یا حرف وحدت. پیک صبا، اضافه بیانی و مبتدای مؤخر، کجاست، خبر مقدم. و جمله اسمیه جزای شرط. گرم، مفعول فعل «کند» و یا حرف تنکیر. محصول بیت - چه کسی از دلبرم نوازش قلمی : نوشته‌ای بمن میرساند. حاصل : که میتواند از دلبرم نامه‌ای بمن برساند، پیک صبا کجاست اگر گرمی بکند. مراد : صبا قادر است مکتوبی از دلبرم به من برساند، اگر چنانکه گرمی کند. خلاصه این باد صباست که میتواند از جانب جانان نامه‌ای برای تسلی خاطرم بیاورد اگر چنانکه گرمی کند.

نمی‌کنم گله لیکن ابر رحمت دوست
بکشتزار جگر تشنگان نداد نمی

گله - یا حرف تنکیر و همزه حرف توصل. ابر رحمت دوست، اضافه بیانی و لامیه. کشتزار : محل کشت و زرع. جگر تشنه : از اقسام صفت مرکب و الف و نون، ادات جمع. نمی، یا حرف وحدت و یا تنکیر.

محصول بیت - من که شکایت نمی‌کنم، اما ابر رحمت دوست بکشتزار جگر

تشنگان نمی نداد : به عشاق دل سوخته التفاتی نکرد و مرحمتی نمود. پس مقصود من شکایت نیست بلکه عرضحالی است که یکی از آن جگر تشنگان خود من هستم .
کسانیکه در این بیت یاها را به وحدت اختصاص داده اند از ذوق کلام بی بهره بوده اند.
رد سروری و شمعی

قیاس کردم تدبیر عقل در ره عشق

چو شبنم است که بر بحر میکشد رقمی

تدبیر عقل - اضافه مصدر به فاعلش و مفعول اول فعل «کردم» و قیاس مفعول دومش . در ره عشق : ظرف مکان . شبنم ، ژاله و یا حرف وحدت .
که ، حرف رابط صفت . رقمی یا حرف تنکیر .
محصول بیت - در راه عشق تدبیر عقل را سنجیدم ، دیدم چون قطره شبنمی است که بر روی دریا افتاده باشد

مراد از رقم کشیدن بر بحر ، روی دریا منتشر و پخش شدن است .
حاصل بیان عقل نسبت به عشق به منزله شبنمی است نسبت به دریا .
کسانیکه بعد از فعل «کردم» واوی آورده اند از معنای بیت بی اطلاع بوده اند .
در معنای مصراع اول : قیاس کردم و تدبیر عقل نمودم . و نیز کسی که گفته است : تدبیر عقل را در راه عشق قیاس کردم . این مفسرین در معنا کردن هیچگونه تدبیر و تصرفی نداشته اند .
رد سروری

در معنای مصراع دوم ، گفته شده چون شبنمی است که بر روی دریا رقمی میکشد یعنی اصلاً فایده ندارد این مفسر هم بیفایده حرف زده است .
رد شمعی

بیا که خرقة من گرچه وقف میکند هاست

ز مال وقف نبینی بنام من در می

بیا - خطاب عام . که ، حرف بیانی . درم ، «به کسر دال و فتح را» پول را گویند و یا حرف وحدت .

محصول بیت - بیا که خرقة ام اگر چه وقف میخانه هاست ، اما از مال وقف

دیناری بنام من نیست . یعنی اگر چه من باده نوشم و خر قهام وقف می‌کدهاست لیکن
از مال وقف حتی دیناری استفاده نکرده‌ام . حاصل کلام هر وضعی داشته باشم و هر کاره
باشم اما هرگز نان وقف نمی‌خورم .

چرا بیک نی قندش نمی‌خرند انکس
که کرد صد شکر افشانی ازنی قلمی

بیک - با حرف مقابله . نی قند ، اضافه لامیه مراد نیشکراست و شین «ضمیر»
برمیگردد به «کس» به طریق اضمار قبل از ذکر . که ، حرف رابط صفت . شکر
افشان ، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری . نی قلم ، اضافه لامیه و یا حرف وحدت .
محمصول بیت - آن کسیکه ازنی قلمش صد گونه شکر افشانی میکند ، چرا
به یک نی قندش نمی‌خرند . مراد : من که ازنی کلمکم اینهمه اشعار و ابیات شیرین چون
شکر صادر میشود پس چرا رعایت نمی‌کنند و با کوچکترین و کم ارزشترین چیز
متسلی خاطر م‌نمی‌شوند .

حاصل اینکه منظور از «کس» خود شاعر است .

دلَم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم
بیا که بر در میخانه برکنم علمی

دلَم - مبتدا ، و گرفت ، خبرش . سالوس : ریا . واو ، حرف عطف .
طبل زیر گلیم : مراد رندی و او باشی و محبوب دوستی و از این قبیل کارهاست
که به ظاهر بطور مخفیانه و مستور از مردم انجام میگیرد .
که ، حرف بیان ، بر ، اینجا به معنای ظرفیت است . برکنم ، یعنی بلند
کنم : برافرازم علمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . علم : بیرق
محمصول بیت - از ریا و رندی پنهانی و از عشق‌بازی ، خلاصه از این قبیل کارها
که به طور مخفیانه از مردم انجام میدهم ، دلَم زده شد و دیگر خسته شدم . به طریق
خطاب عام میفرماید : بیا که بر در میخانه علمی برافرازم . یعنی آن کارهایی که به طور
مخفیانه انجام میدادیم آشکارا بکنیم .

حاصل اینکه از ریا و تزویر خلاص گردیم .

طیب راه نشین درد عشق نشناسد

برو بدست کن ای مرده دل مسیح دمی

طیب راه نشین - اضافه بیانی مراد آن اطبائی است که در سر راهها بساط

طبابت میگسترند و مریضها را طبابت میکنند، مانند طبیبان حرم سلطان با یزید.

درد عشق ، اضافه لامیه و مفعول مقدم فعل «نشناسد»

بدست کن : بدست بیار . ای ، حرف ندا و منادی محذوف

مرده دل ، از اقسام صفت مرکب : مسیح دم ، هکذا ، و یا حرف وحدت.

محصول بیت - طیب راه نشین نمیتواند درد عشق را تشخیص دهد .

پس ای مرده دل برو جانان عیسا نفسی بدست بیار . مراد اطبا قادر نیستند

درد عشق را چاره کنند، چونکه درمان درد عشق فقط وصلت جانان است . بنابراین

جانان عیسا نفسی پیدا کن که درد را درمان کند .

مراد از « مرده دل » دل غمناک و غصه دار است یعنی دلی که در اثر غم و غصه

افسرده شده مثل اینکه مرده است .

تقدیرش : ای عاشق مغموم و مهموم ، جانانی بدست بیار که غم و غصهات را

برطرف کند.

حدیث چون و چرا در دسر دهدای دل

بیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی

چون - با واو اصلی برای پرسش است به معنای « کیف » . چرا : برای چه

به معنای لم ، پس چون و چرا به معنای « کیف ولم » است .

بیاسا - فعل امر مخاطب : راحت کن و آسایش کن . عمر خویش ، اضافه لامیه

دم : يك نفس .

محصول بیت - حدیث چون و چرا در دسر دهد: گفتگوی مردم سبب در دسر

میگردد پس ای دل باده بنوش و دمی از عمرت راحت کن . مراد : به بگو مگوی

مردم توجه نداشته باش و بلکه دمی از عمرت آسوده بگذران .
بیا که وقت شناسان دو کون بفروشند
بیک پیاله می صاف و صحبت صنمی

وقت شناس - به کسی اطلاق میشود که فرصت را غنیمت بداند.

دو کون : دو عالم و مفعول مقدم فعل « بفروشند ». بیک : با حرف مقابله.
 می صاف ، اضافه بیانی . صحبت صنمی ، احتمال دارد اضافه مصدر به فاعل و
 یا به مفعولش باشد .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : بیا که وقت شناسان دو عالم
 را به یک پیاله شراب صاف و به صحبت یک دلبر میفروشند. مراد : دو دنیا را به می و
 محبوب بفروشند یعنی عوض کنند چنانکه شاعر میفرماید :
 می و محبوبی اولماسه نسی و اریدی دنیا ناک. ترجمه : دنیا اگر می و محبوب
 نداشت چه داشت .

دوام عیش و تنعم نه شیوه عشقت
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی

دوام عیش - اضافه مصدر به فاعلش . واو، حرف عطف تنعم : در میان ناز و
 نعمت بودن است . شیوه عشق ، اضافه لامیه . معاشر ما ، اضافه اسم فاعل به مفعولش
 و «یا» ضمیر خطاب. نیش غم، اضافه بیانی و یا حرف تنکیر .

محصول بیت - همیشه در عیش و نعمت بودن بر خلاف اقتضای عشق است پس
 اگر با ماهم صحبت هستی نیش غم نوش کن. مقصود: ذوق و صفا و عیش شیوه عشق نیست،
 پس اگر یار موافق مایی غم و غصه بخور که مقتضای عشق و محبت، درد و بلاست .

سزای قدر توشاها بدست حافظ نیست
جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی

سزا - اسم است به معنای لایق . سزای قدر ، اضافه اسم فاعل به مفعولش
 قدر تو ، اضافه لامیه . شاها ، منادی الف حرف ندا . بدست حافظ ، با حرف
 ظرف و اضافه لامیه .

نیاز شبی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت یا حرف تنکیر ، واو، حرف عطف.
 دعای صبحدم ، این اضافه به معنای «فی» است و یا حرف تنکیر.
محصول بیت- شاهها جز از نیاز شبانه و دعای دم صبح، حافظ چیزی ندارد
 که لایق قدر بلند تو باشد: یعنی تنها تحفه و هدیهٔ حافظ که لایق مقام توست همان ثنا و
 نیازشها و دعای روزهاست. مقصود : حافظ شب و روز دعا گویت است.
 در معنای مصراع دوم : جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی . نیاز منسوب به شب
 و دعای منسوب به صبح گفته اند . این مفسر از علم قافیه بی بهره بوده زیرا اجتماع
 یای وحدت و تنکیر با یای نسبت از عیوب قافیه میباشد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

فزل پانصد و سی و چهارم

احمد الله على معدلة السلطاني

احمد شيخ اويس حسن ايلخاني

احمد الله ، فعل و فاعل و مفعول صريح . يعنى احمد ، فعل مضارع متكلم و حده از باب علم و لفظه الله ، لفظاً منصوب مفعول صريحش . معدلت ، به فتح ميم و به كسر و فتح دال به معنای «عدل» مصدر ميمي است . معدلة السلطاني ، اضافه لاميه . در كلمه سلطاني ، الف حرف ردف و نون حرف روى ، و ياي سا كن متولد از كسره نون حرف وصل .

احمد ، عطف بيان سلطان است .

لفظ «ابن» در هر دو جا محذوف است ، تقديرش : احمد بن شيخ اويس بن حسن ايلخاني است در ترا كيب حذف لفظ «ابن» شايع است چنانكه در گلستان واقع شده . مصراع : بنام سعد ابى بكر سعد بن زنگيست ، تقديرش : بنام سعد بن ابى بكر بن سعد بن زنگيست . ايلخاني ، يا حرف نسبت ، به سلاطين اسلامى كه از نسل هلاكو بودند ايلخانيان گویند . چنانكه به پادشاهان ما (تر كها) عثمانيان گویند .

محمصول بيت - به سبب عدالت پادشاه ، حق تعالى را حمد ميگويم . يعنى بواسطه اينكه پادشاه عدالت دارد (عادل است) حمد و شكر خدا را بجا ميآورم و آن پادشاه : سلطان احمد ، پسر شيخ اويس بن سلطان حسن ميباشد .

در معنای مجموعی بیت : حمد میکنم به خاطر عدل سلطانی که احمد شيخ اويس

پسر حسن ایلخانی است . این مفسر عبارت : احمد شیخ اویس ، را مبهم گفته است .

خان بن خان شهنشاہ شهنشاہ نژاد
آنکه می زبید اگر جان جهانش خوانی

شهنشاه - در اصل شاهنشاه که اول بصورت شاهانشاه بوده و اصل اینهم شاهشاهان بود همانطور که در روم به پاشایان «بگلر بگی» گویند .

نژاد ، به فتح و یا به کسر نون به معنای اصل است . که ، حرف رابط صفت یا حرف بیانی ،

می زبید ، فعل مضارع مفرد غایب : بر ازنده و لایق است . جان جهانش ، اضافه لامیه .

خوانی ، فعل مضارع مخاطب .

محصول بیت - خان مذکور پسر احمد خان بن خان و شهنشاه شهنشاہ نژاد است یعنی آبا و اجدادش سلاطین بودند ، و اگر بگوئی که خان احمد جان و روح جهان است میزبیدش یعنی او شایستگی این لقب را دارد و لایق است .

دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی

دیده - لفظ مشترك است به معنای «چشم» و «دیده است» نادیده : ندیده .

باقبال تو ، با حرف صله و اضافه لامیه و متعلق به فعل «آورد» یعنی مفعول غیر صریح و ایمان مفعول صریحش .

مرحبا ، مفعول مطلق ، عاملش مقدر است چنانکه در کتابهای نجومیین است . ای ، حرف ندا و منادایش «احمد» لیکن بعد از تمام بیت تقدیر میشود ، چنانکه در تصویر معنا معلوم میگردد .

بچنین ، با حرف صله متعلق به ارزانی ، لطف خدا ، اضافه لامیه ارزانی : لایق .

محصول بیت - هنوز ترا چشم ندیده بود اما به دولت ایمان آورد . یعنی تو

هنوز شاهزاده بودی و مردم بدون اینکه ترا ببینند اقرار داشتند که سلطنت نصیب تو خواهد شد و این موضوع را یقین داشتند . یا خود با تقدیر يك «واو» اینطور معنا می شود :

چه آنها که ترا دیده بودند و چه آن عده که هنوز رویت نکرده بودند همگی بالاتفاق اقرار داشتند که دولت شاهی از آن تو خواهد بود . مراد : هنوز نهال بودی اما بقدری الطاف و اعطاف شامل همه بود که هر که دید و شنید گفت : دولت سلطنت مال تو و بتو خواهد رسید . مرحبا ای خان احمد که به چنین لطف و احسان خداوندی لایقی . یعنی احمدی لایق برای سلطنت .

ماه اگر بی تو بر آید بدو نیمش بزند
دولت احمدی و معجزه سبحانی

بر آید - در اینجا یعنی طلوع نماید . بدو نیمش ، با حرف تأکید : دو نیم :

دو پاره .

بزند : متضمن معنای بکنند . دولت احمدی ، اضافه بیانی ، و مراد از احمد در اینجا حضرت محمد علیه السلام میباشد . واو، حرف عطف . معجزه سبحانی ، اضافه بیانی و یاها حرف نسبت .

محصول بیت - ماه فلك اگر بدون اجازه و امر تو طلوع نماید ، دولت محمدیه و معجزه صمدیه آن را دو پاره میکنند . مراد : کسیکه در برابر امرت نافرمانی کند ، گانه عاصی خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم است . زیرا که تو پادشاه عادل پس مخالفت با تو سبب خزی^۱ خذلان میباشد ، در واقع عصیان است در مقابل خداوند و پیغمبرش صلی الله علیه و سلم .

جلوه بخت تو دل میبرد از شاه و گدا
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی

جلوه بخت تو - هر دو اضافه لامیه ، یعنی عرض جمال کردن طالع تو (جلوه

گری) جلوه ، مبتدا ، دل میبرد ، خبر مبتدا . که ، حرف تعلیل . جانی و جانانی ، یای هر دو برای خطاب است .

محمصول بیت - جلوه گری بختت ، از شاه و گدا دل میبرد .

مراد : کمال و قدرت دولت و سعادت تمام عالم را مطیع و متقادت کرده .

چشم بد دورت باد که هم جان و هم جانان تمام عالمی .

یکی در توضیح معنای شعر یا های کلمه «جانی و جانانی» را نسبت گرفته است .

معلوم میشود این شخص یای خطاب و یای نسبت را شناخته است .

بر شکن کا کل تر کانه که در طالع تست

بخشش و کوشش خاقانی و چنگیز خانی

بر شکن : پرچین کن . کا کل تر کانه : کا کل مخصوص به ترك . مراد کا کل

تر کانه را پرچین کن . که ، حرف تعلیل .

خاقان ، لقب پادشاهان چین است ، در اینجا قطع نظر از این مطلب ، در زمان

قدیم پادشاهی بوده خاقان نام و خیلی سخی بوده . او جد اعلاى هلاکوی چنگیز

است که سلاطین ایلخانیه نسبتشان بهمین خاقان میرسد .

محمصول بیت - کاکلت را چون کا کل تر کانه پر شکن کن ، زیرا بخشش

خاقانی و کوشش و سعی چنگیز خانی در دولت و طالع تست . کوشش و جدیت چنگیز -

خان در تواریخ ایلخانیه معلوم است چون با اینکه از نسل سلاطین نبود اما تمام عالم

را فتح نمود و به تصرف خویش در آورد چنانکه خروجش فتنه ای در عالم برپا ساخت

که تا قیامت از خاطره ها فراموش نخواهد شد . حاصل : خطاب به خان احمد ،

میگوید : افتخار کن که در طالعت اخلاق و اطوار دو پادشاه بزرگ مندرج است :

سخا و کرم خاقانی و کوشش و فتح چنگیز خانی . چنگیز خان اگر چه خودش کافر بود ،

اما بعضی از افراد نسل او بدین اسلام گرویدند و پادشاهان عادلای بودند .

گر چه دوریم بیاد تو قدح می نوشیم

بعد منزل نبود در سفر روحانی

محصول بیت - اگر چه از تو دوریم اما به عشق تو جام باده نوش میکنیم.
یعنی اگر چه به ظاهر از تو دوریم ، اما غائبانه به ذکر جمیلت مشغولیم، چونکه در سفر روحانی بعد منزل وجود ندارد .

مراد : نسبت به ارواح قرب و بعد متصور نمیشود. یعنی تم در این جا و جانم در آن جا : نزد تو است .

گویا سلاطین ایلخانیه فصل تابستان را در شیراز بسر میبردند و در زمستان محل سکونتشان بغداد بوده . چونکه شهر شیراز در اطراف خود محل ییلاقی زیاد دارد و بغداد هم شهر ساحلی است. پس هنگامیکه خواجه این غزل را سروده احمدخان در بغداد بوده است بنا بر این غزل را به بغداد ارسال فرموده است .

از گل فارسیم غنچه عیشی نشکفت حبذا دجله بغداد و می ریحانی

گل فارسی - اضافه بیانی و مراد آب و هوای فارس است و یا حرف نسبت .
غنچه عیش ، اضافه بیانی یا حرف وحدت و یا تنکیر .

حبذا : از افعال مدح ، «حب» فعل و ذا فاعلش . دجله بغداد ، اضافه لامیه و مخصوص بالمدح و مبتدا و جمله فعلیه خبر مقدمش ، ما حصل باید گفت از اقسام اعرابش يك قسمش این است . البته اقسام دیگر هم دارد اما اینجا مقام بیان همه اقسام به نحو کامل نیست .

دلیل اضافه دجله به بغداد اینست که به این شط جز در بغداد در هیچ جا «دجله» گفته نمیشود. می ریحانی اضافه بیانی و نوعی شراب است .

محصول بیت - از گل فارس بر اییم غنچه عیش و صفا نشکفت : آب و هوای فارس به من ذوق و صفا نداد . چه خوش است رود بغداد و باده ریحانیش .

> ۱ مل : چون شاه احمد در شیراز نیست منم در این شهر آسایش ندارم ایست

که آرزوی بغداد را میکنم چون شاه احمد در آنجاست . و تمام آمال و مرادهايم در سایه وجود شريف اوبه حصول می‌پیوندند.

سر عاشق که نه خاک در معشوق بود

کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

سرعاشق - اضافه لامیه . که ، حرف رابط صفت . نه ، ادات نفی و درمعنا به فعل «بود» متعلق است چون به ضرورت وزن منقصل شده لذا با «های» رسمی نوشته شده . یعنی مقتضای قواعد زبان نشان اینست که متصل باشد «نبود» خاک در معشوق ، هر دو اضافه لامیه . خلاصش شین «ضمیر» به سرعاشق راجع است .

محنت سر گردانی ، اضافه بیانی شخصی . سر گردان در لغت یعنی کسیکه سرش میچرخد . و چون لازمه اش «حیرت» است پس بجای کلمه «حیران» سر گردان بکار میبرند ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - عاشقی که سرش خاک در معشوق نباشد ، کی آن سر از محنت سر گردانی خلاص میگردد . بطریق استفهام انکاری یعنی هرگز از سر گردانی نجات نمی‌یابد . زیرا مادامکه آن سر زنده است همیشه سر گردان و حیران خواهد بود اما همینکه تبدیل به خاک شد خلاص میگردد ، اما خاک در جانان بودنش بسیار بهتر و شایسته تر است .

در معنای مصراع دوم گفته اند: کی از محنت سر گردانی خلاص برایش ممکن میگردد این مفسر در ادای مطلب خیلی سر گرانی کرده است . دیگری گفته است: از محنت سر گردانی کی برایش خلاصی بود . این گوینده هم پیرو مفسر اول بوده است .

ای نسیم سحری خاک در یار بیار

تا کند حافظ از و دیده دل نورانی

خاک در یار - هر دو اضافه لامیه . تا حرف تعلیل . از و ، ضمیر بر میگردد

به خاک در . دیده دل ، اضافه لامیه . نورانی ، اسم منسوب : منور و روشن .
 محصول بیت - ای نسیم سحری ، خاک در یار را بیار ، تا که حافظ با آن
 دیده دلش را روشن و مجلا کند . چونکه آن خاک کجیل بینش است .
 وله ایضاً

از بحر هزج : فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

فزل پانصد و سی و پنجم

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان این دمست تادانی

وقت - مفعول اول و غنیمت مفعول دوم فعل «دان». ورا ، ادات مفعول. که،

حرف بیان. تا ، اینجا ادات تنبیه. دانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت - تا میتوانی دوران صحت و سلامت را غنیمت بدان، زیرا بدان

که حاصل از زندگی فقط این زمان صحت است . یعنی مقصود من از حیات همان دم

صحت و سلامت است .

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد

جهد کن که از دولت داد عیش بستانی

کام بخش - تر کیب و صفوی : مراد بخش و یا حرف مصدری. کام بخشی

گردون ، اضافه لامیه .

کام ، مبتدا و عمر با ما بعدش خبر مبتدا . داد عیش ، اضافه لامیه .

محصول بیت - کام بخشی گردون عمر در عوض دازد: اگر فلک مراد و آرزوی

کسی را بر آورده کند . یعنی اگر کسی را کامروا کند در عوض عمرش را میگیرد:

هلاکش میکند خلاصه به هیچ کس چیزی را به رایگان نمیدهد . چنانکه حضرت

شیخ عطار میفرماید :

ص ۲۶۱ جلد سوم شرح

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پرورست

نیست از شفقت مگر پرواره او لاغر است

پس در این صورت سعی کن از آن اقبالی که بواسطه سازگاری فلک به توری

آورده داد عیش را بستانی یعنی آن زمان را که دولت به تو دست داده صرف ذوق
وصفا کن : چون عمر بقا ندارد باری صرف عیش وصفا گردد.

پند عاشقان بشنو و ز در طرب بازای

کین همه نمی ارزد شغل عالم فانی

پند عاشقان - اضافه لامیه . در طرب ، اضافه بیانیه . باز، حرف تأکید. آی

با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب . کین، که حرف تعلیل و این همه : به کام بخشی
گردون اشاره است .

نمی ارزد : ارزش ندارد . شغل عالم ، اضافه مصدر به مفعولش به معنای «فی»

عالم فانی ، اضافه بیانی .

محمصول بیت - پند عاشقان را بشنو و بپذیر : شادی و شادمانی کن ، خلاصه

به خاطر دنیا غم و غصه مخور ، زیرا همه آن کام بخشی و دولتی که میدهد به شغل عالم
فانی نمی ارزد. مراد : رفعت و عزتی که گردون دون میدهد، به مشقتی که در عالم فانی
برای بدست آوردن آنها میکشی نمی ارزد.

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت

با طبیب نامحرم حال درد پنهانی

د - مفعول صریح و «از رندی» مفعول غیر صریح فعل «مزن» . و پیش زاهد ،

مفعول فیه . که ، حرف تعلیل . نتوان گفت ، مرهون مصراع دوم . گفت ، در اینجا

به معنای گفتن است . با طبیب نامحرم ، با حرف صله و اضافه بیانیه و تمام مصراع دوم

مفعول غیر صریح فعل «گفت» . و حال درد پنهانی ، مفعول صریحش و اضافه لامیه
و بیانیه .

پنهانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت- پیش زاهد دم از رندی مزن: در نزد زاهد صحبت رندی مکن زیرا به طیب نامحرم نمیشود درد پنهانی را گفت: با زاهد صحبت از رندی کردن عیناً مانند گفتن درد پنهانی است به پزشک نامحرم. آن مفسری که بجای طیب، طیبیان ایراد کرده بین موزون و ناموزون فرقی قائل نشده است.

رد شمی

**باغبان چو من زینجا بگذرم حرمت باد
گر بجای من سروی غیر دوست بنشانی**

باغبان، منادی. حرمت باد، مرهون مصرع دوم.

محصول بیت- ای باغبان، وقتی من از این دنیا رفتم یعنی مردم، حرمت باشد اگر بجای من: بر سر مقبره من غیر از دوست سروی بنشانی. مراد: بعد از مرگ بر سر مزارم غیر از دوست سروی نشانده نشود. حاصل: احیاناً بر وفق مرادم جانان بیاید و بر سر خاکم اندکی بنشیند، پس قرار گرفتن دوست بر سر خاکم بجای سروی است که مینشانی.

کسیکه بجای «غیر دوست» «بغیر دوست» نوشته، عجب موزون بوده. رد شمی

**خم شکن نمی داند این قدر که صوفی را
جنس خانگی باشد همچو لعلِ رمانی**

خم شکن - ترکیب وصفی از شکنیدن: خم شکننده.

باید معلوم گردد و چندین بار هم باین مطلب اشاره شده که در دیار عجم امر به معروف و نهی از منکر با محتسبان است، پس با اصطلاح آنها خم شکن همان محتسب است اما در سرزمین ما این خدمت را آبدارباشیها انجام میدهند و محتسبان فقط به مصالح مربوط به نرخ رسیدگی میکنند.

که، حرف بیان. صوفی را، مرهون مصرع دوم و را، ادات تخصیص. جنس خانگی، تقدیرش جنس شراب خانگی است، چیزهایی که در خانه تهیه و درست میشود خانگی گویند و یا حرف نسبت.

لعل رمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت : لعل قرمز چون دانه انار. چون لعل قرمز بیشتر از رنگهای دیگرش ارزش دارد لذا با رنگ رمانی وصفش کرده. **محصول بیت** - محتسب تا این حد نمیداند که صوفی شراب خانگی چون لعل رمانی دارد : خبر ندارد که صوفی شراب قرمز اعلا دارد که در منزل تهیه شده . به صوفیان ظاهر پرست «صورت پرست» مرایی تعریض است .

**میروی و مژگانت خون خلق میریزد
تند میروی جاننا ترسمت فرومانی**

تند - در لغت تیز است اما اینجا مراد از آن زود و سریع ، میباشد. ترسمت ، تا ضمیر منصوب متصل اما در معنا در مقام ضمیر مرفوع منفصل قرار گرفته .

فرومانی، فرو، ادات تأکید، مانی فعل مضارع مفرد مخاطب «بمانی» و میمانی اما در این بیت مراد: خسته بشوی و عاجز بمانی . **محصول بیت** - خطاب به جانان میفرماید : تو میروی و مژگانت خون مردم را میریزند ، ای جانان خیلی تند میروی میترسم که خسته شوی و درمانی . یعنی اکنون که زمان دلبری و طنازیت است دلبریت روی مردم خیلی اثر و نفوذ دارد. اما میترسم همینکه خطت در آمدت توانی حکمت را اجرا کنی و عاجز بمانی . مراد : حالا با غرور حسن میروی ، ولی میترسم از آن روزیکه حسنت زوال پذیرد و توانی این وضع خود را ادامه دهی .

**بادعای شبخیزان ای شکردهان مستیز
در پناه يك اسهست خاتم سلیمانی**

با - اینجا به معنای «مع» است . دعای شبخیزان ، اضافه لامیه و شبخیز : ترکیب وصفی مراد کسانی است که احیای لیل میکنند، الف و نون ادات جمع. شکردهان ، از اقسام صفت مر کب : جانانی که شیرین دهان است . مستیز ، فعل نهی مفرد مخاطب: عناد موز. مصرع دوم در مقام تعلیل قرار گرفته

پناه يك اسم اضافه لامیه و خبرمقدم و خاتم سلیمانی، اضافه بیانیه و مبتدا . مراد از «يك اسم» اسم اعظم میباشد که روی نگین خاتم سلیمان نقش شده بود.

محصول بیت - ای جانان شیرین دهان با دعای شب زنده داران عنادمورز یعنی از عزیزان دعای خیر بخواه زیرا خاتم و سلطنت حضرت سلیمان در پناه اسم اعظم است . حاصل : همانطور که انگشتی و سلطنت سلیمان در کتف حمایت يك اسم قرار گرفته بود، توهم در اثر آن دعایی که عزیزان در حقت میکنند از جمیع آفات و عاهات محفوظ و سالم میمانی ،

دل زناوك چشمت گوش داشتم لیکن

ابروی کماندارت میبرد به پیشانی

گوش داشتم - نگهداشتم یعنی حفظ کردم . ابروی کماندار، اضافه بیانیه و کماندار، ترکیب وصفی ، دارنده کمان: تعبیری است از ابروی مقوس .

پیشانی ، لفظ مشترك است و در این بیت به معنای مکرو حیله میباشد .

محصول بیت - دل مرا از تیر چشمت محافظت کردم و مصون نگهداشتم ، اما ابروی کمانیت با مکرو حیله آن را از من میگیرد و میبرد . یعنی در برابر ابروانت نتوانستم دل مرا نگهدارم بزور از من گرفتند و بردند .

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی

کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی

یوسف عزیز، اضافه بیانی . رحمی ، یا حرف وحدت یا تنکیر و مفعول يك فعل مقدر تقدیرش: رحمی کنید . کز، که حرف تعلیل . غمش، شین «ضمیر» بر میگردد به یوسف . حال پیر کنعانی ، اضافه لامیه و بیانیه مراد حضرت یعقوب نبی است در این بیت کنایه از خودش است (شاعر) .

محصول بیت - یوسف عزیزم رفت: جانانم عازم سفر شد، ای برادران رحمی بحالم بکنید که از غم فراقش حال پیر کنعانی سخت منقلب است . یعنی در فراق جانانش بی قرار و بی اختیار شده، حاصل: بسیار محزون و غمناک دیدمش .

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت عاقلا مکن کاری کاورد پشیمانی

زاهد پشیمان - اضافه بیانی و «را» ادات مفعول . ذوق باده ، اضافه لامیه .
کشت ، اینجا کشتن یعنی به کشتن خواهد داد . عاقلا، منادی . کاری، یا حرف
وحدت. کاورد، که حرف بیان و یا رابط صفت . پشیمانی ، یا حرف مصدر.
محمصول بیت - زاهدی را که از توبه کردن پشیمان گشته ، ذوق می خواهد
کشت . پس ای عاقل کاری مکن که پشیمانی بار آورد: کاریکه موجب ندامت میگردد
هرگز مکن .

حاصل : ای زاهد تو که پشیمان میشدی پس چرا تو به کردی .

از درم در روزی تازم ز شادی دست روشنی بمن پیوست راستی بمهمانی

از درم - میم ضمیر مجرور متصل منسوب . در آ ، در ادات تأکید و «آ» با
الف ممدوده : بیا، چنانکه چندین بار در این کتاب تکرار شده است . روزی، یا حرف
وحدت. تا ، حرف تعلیل. زتم، فعل مضارع متکلم وحده . ز شادی ، یا حرف مصدر.
دست ، مفعول صریح و ز شادی مفعول غیر صریح فعل «زتم» . روشنی با ما بعدش در
مقام تعلیل یا خود در مقام بیان قرار گرفته است.

بمن، با حرف صله . پیوست : واصل گشت. راستی: حقیقه . بمهمانی ، با
حرف مصاحبت و «یا» حرف وحدت یا تنذیر و یا حرف مصدری .

محمصول بیت - يك روز بخاطر من از در داخل شو. از درم در : از در بمن
وارد شو تا که از شادی و خوشحالی دست بزتم و بگویم که حقیقه بايك مهمان یا مهمانی
آمدنت روشنی بمن بخشید یعنی : آمدنت سبب سرور و نورم شد، این را بگویم و از
شادی دست بزتم

در معنای مصرع دوم : روشنی بر من تابید به جهت برپا داشتن مهمانی و نیز آن
که گفته است : در اثر حصول استقامت برای من روشنائی شد .
یکی دیگر گفته است : یعنی راستی سبب سرور شده. این مفسرین هیچکدام

معنای شعر را راست نگفته‌اند.

**جمع کن باحسانی حافظ پریشان را
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی**

باحسانی - با حرف مصاحبت و یا حرف تنکیر . ای ، حرف ندا و منادی
محدوف تقدیرش : ای جانان . شکنج گیسو ، اضافه لامیه و مبتدا . مجمع پریشانی
اضافه لامیه و خبر مبتدا و یا حرف مصدری .

محصول بیت - حافظ پریشان را با احسانت جمع کن : ای جانانی که چین
و شکنج گیسویت مجمع پریشانی است حافظ پریشان را با احسانت جمع کن.

**گر تو فارغی از من ای نگار سنگین دل
حال خود بخوام گفت پیش آصف ثانی**

محصول بیت - ای نگار سنگین دل «قسى القلب» اگر از من فارغی یعنی اگر
مرا ترك کرده‌ای پس منم وضع و حال خود مرا پیش آصف ثانی خواهم گفت ، یعنی
اگر مرا رها کنی و از من فارغ شوی منم از دست تو به وزیر اعظم شکایت خواهم
کرد که انتصاف از تو بگیرد.

وله ايضاً

از بحر هزج: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

فزل پانصد و سی و ششم

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی
که هم نادیده می بینی و هم ننوشته میخوانی

هوا خواه توام - اضافه‌ها لامیه : خواستار عشق تو هستم یعنی محب توام .
که ، حرف تعلیل .

محصول بیت - ای جانان علاقمند و دوستدار تو هستم و میدانم که علاقه‌مرا
نسبت به خودت میدانی ، زیرا قابلیت و بینائی تو بقدری است که هم چیزهای ننوشته
را میخوانی و هم چیزهای نادیده را می بینی . مراد : استعداد و قابلیت تو بدرجه ایست
که با يك نظر محب خود را میشناسی .

ملك در سجده آدم زم-ین بوس تونیت کرد
که در حسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی

محصول بیت - ملك در سجده آدم زمین بوسی ترا قصد کرد : یعنی مرادش
از سجده آدم در واقع سجده کردن بر تو بود، زیرا در حسن تو چیزی ما فوق طور
وعادت انسان یافت .

مقصود : در تو چیزی دید که آن در نوع انسان پیدا نمیشود اما در آدم موجود
بود، پس بهمین سبب آدم را سجده کرد.

خم جعدت بنا میزد کنون مجموعه دلهاست
از آن بادایمنی بادت که انگیزد پریشانی

خم جعد - اضافه لامیه، چونکه جعد از شکنج و شکن تجرید شده و به معنای
ص ۳۶۵ جلد سوم شرح

زلف است. بنا میزد، این کلمه در مقام دعا و تحسین بکار میرود.

محصول بیت - خم زلفت که اکنون مجموعه دلهاست، یعنی قرار گاه دلهاست
حق تعالی از چشم زخم محافظتش کند. و از آن بادیکه پریشانی میآورد در امان باشی.

مراد: از آن بادی که پریشانی بدنبال دارد خداوند زلفت و خودت را محافظت کند و در امان نگهدارد.

**امید از بخت میدارم که بگشایم کمر بندش
خدا را ای فلک از من گره بگشا زپیشانی**

گره بگشا زپیشانی - یعنی بمن هداشت و بشاشت نشان بده، چونکه گره بر پیشانی انداختن از یک امر نامطلوب و کریه حاصل میشود، حاصل: تعبیری است از عدم رضایت. یعنی: با من دشمنی و عداوت نکن.

محصول بیت - امیدوارم بختم یاری کند که کمر بند جانان را بگشایم:
وصالش نصیب گردد پس ای فلک بخاطر خدا نسبت بمن کینه و دشمنی نداشته باش.
یعنی بر سروصالش به من حسودی مکن.

**بیفشان زلف و صوفی را بیازی و برقص آور
که از هر رقعۀ دلش هزاران بت بر افشانی**

محصول بیت - زلفت را تکان بده و صوفی را بیازی و برقص بیاور، تا که
از هر وصلۀ خرقه اش چندین هزار بت بریزی. یعنی به عشق تو دچار گردد و بر سوای عالم شود، آنوقت هر چه مکر و ریا در باطن دارد همه ظاهر شود.

**چراغ افروز چشم مانسیم زلف خوبانست
مباد این جمع رایار بغم از باد پریشانی**

چراغ افروز - ترکیب وصفی: روشن کننده چراغ. چراغ افروز چشم، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش. چشم ما، اضافه لامیه.
چراغ افروز، مبتدا و نسیم خبرش. نسیم زلف خوبان، هر دو اضافه لامیه.

مباد، فعل دعائی است، به صورت نهی غایب. این جمع: به زلف خوبان اشاره میکند. باد پزیشانی، اضافه بیانی.

محصول بیت - آنچه چراغ چشم ما را روشن میکند، نسیم زلف زیبایان است یارب این جمع را (زلف زیبایان) را غم از باد پزیشانی نباشد، یعنی هرگز پزیشان نگردد و همیشه مجموع باشد.

ملامتگوچه دریابد ز راز عاشق و معشوق

نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی

ملامتگو - ترکیب وصفی: سرزنش کننده. چه دریابد: چه میفهمد زیرا وقتی «یابد» با لفظ «در» بکار رود معنای فهم و ادراک میدهد.

محصول بیت - آنکه عاشقان را ملامت میکند از راز عاشق و معشوق چه میفهمد: اوچه میداند که عشق و محبت چیست. زیرا شخص کور چشمش هیچ چیز نمی بیند خصوصاً راز نهانی را. خلاصه آنچه آشکار است نمی بیند. تا چه برسد به نهانی.

ملول از همراهان بودن طریق کاردانی نیست

بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی

محصول بیت - از همراهان ملول شدن طریقه کاردانی نیست: شخص کاردان از رفقا مکدر نمیشود، پس دشواری منزل را تحمل کن به یاد زمان آسانی. حاصل به یاد و امید صفا و آسایش آنجا که میروی سختی منزل را بکش.

در بیغ آن عیش شبگیری که چون باد سحر بگذشت

بدانی قدر وصل ای دل چو در هجران فرومانی

عیش شبگیری: عیش و عشرتی که سراسر شب ادامه داشته باشد.

محصول بیت - حیف از آن عیش و عشرتی که تمام شب را داشتیم اما چون باد سحری گذشت ای دل قدر وصل را موقعی میفهمی که به هجران مبتلا گردی. حاصل آنوقت که به درد فراق دچار شدی قدر وصال را دریابی. مراد: قدر عیش شبگیر را آن وقت میفهمی که به درد شب فراق گرفتار شوی.

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
 نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجیبانی

خیال چنبر زلفش - اضافه لامیه و دو اضافه آخر بیانیه است .

نگر ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن اینجا یعنی مواظب باش .

تا ، ادات تعلیل . حلقه اقبال ناممکن ، اضافه ها بیانی است .

نجیبانی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب : تکان ندهی .

محصول بیت - خیال حلقه زلف جانان گولت میزند ، پس ای حافظ مواظب

باش که حلقه اقبال غیرممکن را نجیبانی .

مراد : برای دولتی که بدست نیاید کوشش نکنی .

حاصل : حلقه زلفش حلقه دولتی است که میسر نمیگردد پس در این صورت دست

از آن حلقه بردار که فتح باب میسر نمیشود .

وله ایضاً

فزل پانصد و سی و هفتم
گفتند خلائق که تویی یوسف ثانی
چون نیک بدیدم بحقیقت به از آنی

که - حرف رابط مقول قول . تویی: توهستی ، یوسف ثانی ، اضافه بیانی .
از آنی، از سه کلمه ترکیب یافته: از، آن، ویای خطاب. آن^۱ اسم اشاره: اشاره
به یوسف .

محصول بیت - مردم گفتند که تو یوسف ثانی هستی ، چون خوب نگاهت
کردم دیدم در واقع یا حقیقه^۲ از او بهتری: از یوسف زیبا تر و اعلا تری چنانکه شاعر
گوید .

مصرع ترکی: یوسفی بیلرم اما سنی اعلا بیلورم یعنی یوسف را نمیدانم
اما تو اعلا و زیبا تری.

شیرین تر از آنی بشکر خنده که گویند
ای خسرو خوبان که تو شیرین زمانی

محصول بیت - تو با خنده شیرینت ، شیرینتر از آنی که مردم گویند: شیرینتر
از آنی که تعریف میکنند. ای پادشاه زیبا یان تو شیرین زمانه ای .
غیر از مناسبت خسرو شیرین ، در عبارت «شیرین زمانی» ایهام وجود دارد.
تأمل تدبیر

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

۱- سودی مرحوم در سراسر این کتاب بین اسم اشاره و ضمیر اشاره فرقی قائل نشده است. مترجم

دهانی - یا حرف تنکیر و یا حرف مصدری است .

محصول بیت - دهان ترا نمیشود به غنچه تشبیه کرد، زیرا غنچه هر گز بدین تنگ دهانی نیست . مراد : غنچه اینطور تنگ دهان نمیشود که تویی ، یا خودباین تنگ دهانی نباشد .

گر سرو بماند از قدورفتار تو بر جای
بخرام که از سرو گذشتی بروانی

بروانی - با حرف سبب و یا حرف مصدر .

محصول بیت - اگر سرو از قد و بالا و خرامیدن تو حیرت زده شد و بر جای بماند بخرام که در راه رفتن از سرو گذشتی، یعنی سرو در یک نقطه ایستاده و حرکت نمیکند و فقط قامتی دارد و بس، اما توهم خرامانی و هم روان ، پس در رفتار و قامت از سرو گذشتی .

صد بار بگفتی که دهم زین دهنتم کام
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی

محصول بیت - صد دفعه گفتی که از این دهنم کامت را میدهم ، چرا چون سوسن آزاده سر اسر زبانی . یعنی قولت را عمل نمیکنی : از دهانت کامم را نخواهی داد . کام ، در این بیت به طریق ایهام آمده فتأمل .

گفتی بدهم کامت و جانت بستانم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی

محصول بیت - ای جانان گفتی که کامت را میدهم و در عوض جانت را میگیرم میترسم جانم را بگیری و اما کامم را ندهی حاصل : میترسم در این بیع و شرا گولم بزنی ،

چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند
بیمار که دیدست بدین سخت کمانی

خدنگ - در لغت درخت گز را گویند، اما بعد به تیری که از چوب درخت مذکور

ساخته میشد اطلاق کردند، و هم به تیری که از درخت گز ساخته میشود خدنگ گویند یعنی تیریکه برای شکار پرندهگان بکار میرود.

سپرجان ، اضافه بیانیه . گذراند ، فعل متعدی از گذرانیدن و الف و نون ادات تعدیه : میگذراند . که ، اسم : چه کسی . دیدست : دراصل دیده است میباشد چنانکه مکرر ذکرش گذشته است و بیمار ، مفعول مقدمش است .
سخت کمان ، صفت مرکب ، یا حرف مصدری :

محصول بیت - چشم تیر خدنگ را از سپرجان میگذراند ، اینچنین بیمار سخت کمان : تیر انداز ما هر که دیده است ؟
حاصل : بیماری که بدین سان تیر انداز ماهر باشد دیده نشده است به طریق استفهام انکاری .

چون اشگ بیندازیش از دیده مردم

آنرا که دمی از نظر خویش برانی

بیندازیش - فعل مستقبل مفرد مخاطب ، یای خطاب به ضرورت وزن باید مفتوح باشد و شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به لفظ « آن » در مصراع دوم ، و « را » ادات مفعولی . که حرف بیان ، دمی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - آنرا که یکدم از نظر خویش بیندازی ، چون اشگ از چشم

مردم هم میاندازی .

حاصل : کسی را که مردودش کنی مردود مردم هم هست .

در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پا

چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی

نخوانی - فعل نفی مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت - در راه عشق تو حافظ چون قلم از سر پا ساخته یعنی در راه

عشقت از کمال عظمت مقامت مانند قلم با سر راه میرود، پس چرا چون نامه از لطف
اورا دمی نمیخوانی .

مراد : چرا یکدم به نزدت دعوتش نمیکنی .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعن فعلاتن مفاعن فعلاتن

غزل پانصد و سی و هشتم

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

نسیم - منادی . نسیم صبح ، اضافه لامیه صبح سعادت ، اضافه بیانیه . بدان ،
با حرف مصاحبت ، که حرف بیان و یا حرف رابط صفت . تا آخر غزل بهمین
منوال است .

محصول بیت - ای نسیم صبح سعادت ، با آن نشانی که خودت داری هر وقت
که مقتضی میدانی بکوی جانان گذری کن ، یعنی زمان و وقت رفتن به کوی جانان
را تو میدانی ، پس در آن زمان بانجا گذری کن .

توپیک خلوت رازی و دیده بر سر راهست
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تو دانی

رازی - یا ضمیر خطاب ، واو ، حرف حال . سر راه ، اضافه لامیه . بمردمی ،
با حرف مصاحبت و یا حرف مصدری . بران ، فعل امر مفرد مخاطب اینجا یعنی
زود برو .

محصول بیت - خطاب به نسیم میفرماید که : توپیک اسرار خلوتی ،

بر سر راه منتظریم با وجود پیکی چون تو ما دیده براهیم ، پس محض خاطر
انسانیت نه اینکه قصدمان فرمان باشد ، همانطور که خودت میدانی برو ، یعنی چون
پیک خلوت رازی پس از جانان هر چه زودتر خبری برای ما بیار که بر سر راه منتظریم ،

البته در این خصوص دستور و امری بتو نمیدهیم بلکه مرادمان اینست که منتهی بر ما بگذاری .

**بگو که جان ضعیفم ز دست رفت خدا را
ز لعل روح فزایت ببخشش آنکه تودانی**

خدا را - مرهون مصرع دوم و «را» ادات تخصیصی . لعل روح فزا ، اضافه بیانی روح فزا ، ترکیب وصفی ، لعل روح فزا : لب شادی بخش و روح بخش ببخشش ، شین «ضمیر» به خواهی بر میگردد به طریق التفات . در ضعیفم ، اگر بجای ضمیر «میم» «شین» بود خیلی مناسبتر میشد .

محصول بیت - خطاب به نسیم میفرماید : ای نسیم جان ناتوانم از دست رفت ، به جانان بگو که برای خاطر خدا از لعل روح بخشش به آنکه تو میدانی ببخشش .
مراد : از لعلت بوسه های شیرین ببخش .

**من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تودانی**

محصول بیت - من این حروف را نوشتم بطوریکه کسی نفهمید ، پس تو هم از راه لطف و کرامت چنان بخوان که میدانی ، یعنی بکسی افشا و اظهار ممکن ممکن است خطاب به نسیم باشد و یا بجانان .

**امید در کمر زرکشت چگونه نبندم
دقیقه ایست نگار از آن میان که تودانی**

در کمر - در حرف صله . کمر ، در اینجا به معنای شالی است که بدور کمر میبندند . کمر زرکش ، اضافه بیانیه : شال کمریکه زردوزی شده است ، باصطلاح در بافتش طلا بکار رفته . دقیقه ایست ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - ای نگار به کمر زردوزی شده تو چگونه امید نبندم زیرا در آن میان دقیقه ایست که تو میدانی : میانت خیال باریکی است که فقط خودت میدانی .
در اینجا دقیقه کنایه است از میان یعنی از کمر باریک .

کلمات : کمر و میان و دقیقه بصورت مراعات نظیر است .

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست
اسیر خویش گرفتی بکش چنانکه تودانی

محصول بیت - خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست : همانطور که تشنه به آب راغب است ، ما هم به تیغ تو بهمان درجه راغب و طالبیم پس اسیر خویش را که گرفتی ، بکش آنطور که میدانی .

مراد : من اسیر تو ام حال آنطور که خودت میدانی بقتلم برسان .
حاصل : تیغت برای من به راحتی يك جرعه آب است ، آن را از من دریغ مدار هر طور که میدانی آن جرعه آب را بمن بخوران .

یکمست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تودانی

محصول بیت - ای حافظ در این معامله عشق زبان ترکی و زبان عربی یکمست ، پس تو با هر زبان که میدانی سخن عشق را بگو ، یعنی اعتبار سخن با معنایش است نه با الفاظ ، بنابراین بیان اسرار عشق با هر زبان ممکن است .

حاصل کلام : سر عشق يك امر معنوی است و با هر زبان میشود بیان کرد پس مخصوص زبان عربی و یا ترکی و فارسی نیست .

وله ایضاً

از بحر مجتث : هفاعلن فعلاقن مفاعلن فعلن

فزل پانصد و سی و نهم

دویار زیرک و از باده کهن دومی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

منی - دراصل به صورت «منا» بوده با الف ، عجم دراین کلمه تصرف نموده است یعنی برای اینکه الف به یا قلب شود نون را مکسور خوانده اند . منا یعنی دومن ، من با تشدید نون هم لغت است اما بازهم به معنای «منا» میباشد . فراغتی ، یا حرف تنکیر و کتابی یا حرف وحدت و یای گوشه چمنی هم وحدت است .

محصول بیت - خواجه میفرماید : دو مصاحب زیرک و به مقدار دومن شراب کهنه هم باشد ، ضمناً با فراغت و آسایش خاطر یک کتاب شعر هم باشد . تمام این وسایل در کنار آب روان و گوشه چمن فراهم گردد . این بیت مرهون بیت آتی است :

من این مقام بدنی و آخرت ندهم
اگر چه درپیم افتند هر دم انجمنی

درپیم افتند - یعنی غیبت کنند و ازمن بد گویند ، در اصطلاحات روزمره شان (ایرانیان) این عبارت را در مقام غیبت و مذمت بکارمیبرند . انجمن : جماعت و یا حرف وحدت .

محصول بیت - خواجه میفرماید : مقام و مرتبه ای که من در این مطلع بدان اشاره کرده‌ام به دنیا و آخرت نمی‌دهم : با دو عالم عوض نمی‌کنم : اگر چه هر دم و ساعت عده‌ای زیادی غیبت می‌کنند و از من بد گوئی مینمایند . مراد : اگر چه يك مشیت مردم بی ذوق طعنه‌ام میزنند و بخاطر این حرف در غیابم بد میگویند اما من در قولم مصرم .

در معنای مصر دوم گفته شده : اگر چه هر دم جماعت بزرگی بدنبالم می‌افتند . نیز یکی دیگر گفته است . هر دم عده زیادی از مردم بدنبالم افتند . یعنی طالبم باشند . این دو مفسر در بیان حرف بی معنی بدنبال هم افتاده و عجیب از هم پیروی کرده‌اند .

هر آن که گنج قناعت بگنج دنیا داد

فروخت یوسف مصری بگدترین ثمنی

هر آنکه - در اصل هر آنکس بوده به ضرورت وزن و محکم بودن قرینه «کس» ترك شده است .

گنج ، به ضم کاف عربی : گوشه و به فتح کاف عجمی به معنای خزانه است و در این بیت هر دو جایز است .

گنج قناعت ، اضافه بیانی . بگنج دنیا ، با حرف مقابله و اضافه لامیه کاف عجمی است .

یوسف مصری ، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل فروخت و بکمترین مفعول غیر صریحش و با حرف مقابله و ترادات تفضیل ، کمتر : نازلتر چون کم یعنی اندک و یا حرف نسبت و نون حرف تأکید .

ثمنی : یعنی بها و قیمت و یا حرف وحدت .

محصول بیت - هر آنکس که گنج قناعت یا گنج دنیا عوض کرد : یعنی استبدال کرد حضرت یوسف پیغمبر را به قیمت خیلی ارزان فروخته است : به ثمن بخش فروخته است . مراد : کسیکه گنج قناعت را با گنج دنیا عوض

کرد عیناً مانند کسی است که یوسف را با پول خیلی کم عوض نمود.
مصراع دوم معنای به ثمن بخش را متضمن است .

بیا که فسحت این کار خانه کم نشود
بزهد همچو توئی یا بفسق همچومنی

بیا ، خطاب عام است . فسحت در لفظ و معنا چون وسعت است . این کارخانه:

دنیا .

کم : اندك . تویی و منی ، یاها وحدت راست .

محصول بیت - بیا که وسعت این کارخانه عالم به سبب زهد چون توئی
رونق نمی یابد و بیشتر نمی شود و با زهد همچو منی از نظم و انتظام نمی افتد . حاصل
سخن : دنیا با زهد عالم مرایی چون تو ترقی نمی کند و به سبب فسق فاسقی چون
من چیزی از آن کم نمیشود.

کسانی که در معنای مصراع دوم گفته اند . بازهد شخصی چون تو و یا بافسق
شخصی چون من .

این مفسرین حق معنا را خوب ادا نکرده اند.

رد سروری و شمعی

بروز واقعه غم با شراب باید گفت

که اعتماد بکس نیست در چنین زمانی

واقعه - در اینجا به معنای حادثه میباشد . غم ، مفعول مقدم فعل «باید گفت»

با ، حرف صله . که ، حرف تعلیل . بکس ، با حرف صله . زمن : زمان و یا

حرف وحدت .

محصول بیت - روزیکه حادثه ای رخ میدهد ، باید غم و غصه خود را به شراب

گفت زیرا در يك چنین روز گار به کسی اعتماد نیست . مقصود : زمانمان زمانی است

که نمیشود به کسی اعتماد کرد.

**بگوشه بنشین خوشدل و تماشاکن
که کس بیاد ندارد چنین عجب فتنی**

بگوشه ، با حرف ظرف و یا حرف وحدت.. که ، حرف تعلیل . فتن به کسر
فا و فتح تا جمع فتنه است:

محمصول بیت - در گوشه‌ای خوشدل و شاد بنشین و تماشا کن ، زیرا کسی تا
کنون چنین فتنه‌بی سابقه به یاد ندارد . مراد فتنه‌ایکه الان در شهر ما برپا شده کسی
به خاطر ندارد یعنی نه دیده و نه شنیده است .

**نگار خویش بدست خسان همی بینم
چنین شناخت فلک حق خدمت چومنی**

محمصول بیت - نگار خویش بدست خسان همی بینم: می بینم که نگارم بدست
فرومایگان و ادانی افتاده است: فلک حق خدمت شخص چون من را اینگونه شناخت
مراد عکس مطلب است . یعنی حق خدمت مرا شناخت و رعایت نکرد .
و جایز است مصراع دوم متضمن معنای استفهامی باشد . یعنی فلک حق خدمت
چون من را اینگونه شناخت ؟

**بصبر کوش تو ای دل که حق رها نکند
چنان عزیز نگینی بدست اهرمنی**

به صبر - با حرف صله . که ، حرف تعلیل . رها نکند : ترك نکند یا از روی
عدم توجه رها نکند .

نگین به کسر نون و کاف عجمی در لغت ، نگین انگشتری است اما در اینجا
مراد مهر سلطنت میباشد اهرمن ، دیو را گویند و یا حرف وحدت .

محمصول بیت - ای دل تو صبر کن که خدا هرگز راضی نخواهد شد، چنان
نگین عزیز و شریف بدست دیو باشد یعنی چنان مهر شریف سلطنتی در تصرف دیوی باشد.
در ابیات گذشته خواندیم که ترا کمه شیراز را به قهر از دست شاه منصور
در آورده بودند اما بعد شاه منصور به کمک لشکر عظیم اقلیم شیراز را از دست

دشمنانش گرفت و متصرف شد. پس خواجه این غزل را در همان زمان که حادثه مذکور اتفاق افتاده فرموده است.

و بهمین سبب میگوید: ای دل مضطرب مباش که خداوند دوباره شیراز را به شاه منصور اعطا میکند، زیرا چنین مقام بزرگ و شریف لایق آن ترا کمه دیوسیرت نمی باشد.

ز تند باد حوادث نمی توان دیدن

درین چمن که گلی بوده است یا سمنی

تند باد حوادث - اضافه بیانی. تندباد: باد خیلی شدید. که، حرف بیانی گلی و سمنی، یاها از برای وحدت است.

محصول بیت - شدت حوادث بقدری است که نمیتوان تشخیص داد آیا در شهر شیراز از ذکور و اناث زیبایی وجود دارد یا نه. یعنی بعضی از زیبایان اسیر ترا کمه شده اند و برخی هم برای اینکه جان سلامت ببرند از شهر فرار کرده اند. مراد از گل و سمن زیبایان است. مقصود: اکنون شیراز به وضعی دچار شده است که هرگز زیبایی در آن دیده نمیشود.

ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت

عجب که رنگ گلی ماند و بوی نسترنی

سموم - در اینجا از فتنه مذکور کنایه است. که، حرف رابط صفت از «طرف بوستان» مراد ملک شیراز میباشد

محصول بیت - از این سموم که بر طرف بوستان گذشت: از بوستان گذشت یعنی از بوستان عبور کرد. مراد: پس از گذشتن این سموم اگر گلی زنگ خودش را حفظ کرده باشد و یا نسترنی بویش باقی بماند خیلی عجیب است. یعنی عجیب است اگر در اثر حادثه مذکور رنگ روی زیبایان و بوی زلفشان باقی بماند. حاصل کلام از ترس یاغیان در زیبایان اثری از زیبایی نمانده است.

مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

مزاج دهر - اضافه لامیه مجازاً . تبه شد : فاسد شد
حکیمی و برهمنی ، یاها وحدت راست . برهمن : به حکیم هندوستان اطلاق
میشود.

محصول بیت - ای حافظ مزاج دهر در اثر بالای مذکور تبه شد : دنیا از
نظم و انتظام خارج گشت. کجاست حکیمی که با فکر صائب و محکم و برهمنی ما هر
بارای درست امور مختل مملکت را با حسن تدبیر اصلاح نمایند.

حاصل گفتار : برای رفع این بلا از سر ما به حسن تدبیر عقلا و علما احتیاج داریم.
وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

فزل پانصد و چهلم

نوش کن جام شراب يك منی
تا بدان بیخ غم از دل بر کنی

جام شراب يك منی ، اضافه لامیه و بیانیه : جامی که ظرفیت یکمن شراب دارد ، با حرف تعلیل . بدان ، با حرف مصاحبت و آن ، اسم اشاره (اشاره به جام شراب) .

بیخ غم ، اضافه بیانی . بر کن . کندن : از ریشه در آوردن و از بیخ کندن یعنی بکل بر طرف کردن و از جا در آوردن .

محصل بیت - جام شراب يك منی را نوش کن ، تا بوسیله آن ریشه غم را بکل از دلت بر کنی . یعنی با نوشیدن شراب از غم خلاص یابی .

دل گشاده دار چون جام شراب
سرگرفته چند چون خم دنی

خم سر گرفته - یعنی خمی که سرش محکم بسته شده .

باید معلوم گردد : شیرۀ تازه را که به خمره ریختند بلافاصله بدهانه خمره يك خشت میگذارند و با گل محکم اندودش میکنند تا هنگامیکه شیره بجوش میاید سر نرود به چنین خمره ، خم سر گرفته گویند .

خم دنی ، اضافه بیانیه .

خم ، عجم مطلقا به خمره های بزرگ گلی خم گویند . اما در نزد عرب «دن»

بتشدید نون به خمی گفته میشود که بدنه اش در قسمت پائین مخروطی شکل و داخلش همیشه است ، پس از قبیل اضافه العام الی الخاص میباشد و یا ضمیر خطاب میشود.

محصول بیت - خاطرت را چون جام شراب گشاده دار ، تا کی چون خم دن سر بسته باشی . حاصل تا کی افکار مشوش در سر و گرفته خاطر باشی .
کسانی که در این بیت دنی را به معنای دنائت گرفته : چون خم دنی یعنی خم بست گفته اند ، خیلی پست در رفته اند فتأمل .

چون زخم بیخودی رطلی کشی

کم زنی از خویشتن لاف منی

خم بیخودی ، اضافه بیانیه . تشدید در خم به ضرورت وزن است .
رطلی ، یا حرف وحدت . کشی : بخوری .

محصول بیت - وقتی از خم بیخودی رطلی بخوری (با قدح يك منی شرابی که انانیت را از تو میگیرد) . هر گز از خودت لاف منیت نمی زنی . حاصل اگر شراب بیخودی را بخوری ، لاف غرور و انانیت را بکل ترك میکنی .

سنگ سان شو در قدم نی همچو آب

جمله رنگ آمیزی و تردامنی

سان - ادات تشبیه است ، سنگ سان ؛ مانند سنگ . شو به فتح شین فعل امر مفرد مخاطب : باش . رنگ آمیز ، ترکیب وصفی : رنگ آمیزنده و یا حرف مصدری و کنایه است از اینکه آب گاهی کدر و زمانی صاف است .

تردامن ، صفت مرکب ، بحسب لغت یعنی کسیکه دامنش خیس و تراست اما در اصطلاحشان (ایرانیان) کنایه است از دنائت و فرومایگی .

محصول بیت - چون سنگ افتاده باش نه مثل آب که سراسر انواع رنگها را بپذیری و آلوده گردی یعنی آب که به رنگ پذیری و تری متصف است تو مثل آن نباش که آلوده گردی بلکه چون سنگ سنگین و بردبار باش و در برابر هر ناملایم صبر کن و متحمل باش که کمال نفس در همین است .

دل بهمی در بند تا مردانه وار
گردن سالوس و تقوی بشکنی

محصول بیت - دل به باده ببند یا دلبستگی به باده داشته باش تا که چون مردان گردن سالوس و تقوی را بشکنی، یعنی آبرو و عرض مکر و ریاء نباشد بود کنی.

خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر
خویش را در پای معشوق افکنی

خیز - فعل امر مفرد مخاطب : بیا سو. واو، حرف عطف . جهدی ، یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر. تا مگر ، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت - برخیز و سعی کن که چون حافظ خودت را در پای جانان بیفکنی یعنی در راه جانان خاک شوی .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعل فاعلن

فزل پانصد و چهل و یکم

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبح ساز و بده جام يك منی

صبحست - خبر مبتدای محذوف ، تقدیرش : این وقت صبح است ، میباشد .
واو ، حرف حال .

ژاله ، مبتدا و میچکد خبرش . ابر بهمنی ، اضافه بیانیه ، بهمن با فتح با و
میم و سکون ها نام دومین ماه فصل زمستان با اصطلاح ماه وسط است و «یا» حرف نسبت .
برگ صبح ، اضافه لامیه و مبتدا : مزه شرابی که هنگام صبح خورده میشود .
ساز ، فعل امر مفرد مخاطب خبر مبتدا . واو ، حرف عطف . بده ، فعل امر
مفرد مخاطب از دهیدن .

جام يك منی ، اضافه بیانی و مفعول فعل «بده» . معنای کلمه «منی» سابقاً مکرر
بیان شده است .

محصول بیت - خطاب به ساقی میفرماید : الان وقت صبح است و با اینکه از
ابر بهمنی ژاله میبارد ، اما تو وسیله باده نوشی هنگام صبح را تهیه کن و قدح يك
منی را بده . مراد وقت باده نوشی است ، وسایل باده نوشی را برای ما آماده کن .
خلاصه آنچه از لوازم باده نوشی ماست که عبارت از **نمونه** و **باده** است برایمان حاضر کن .
ظاهر امر این است که در بهمن ماه برف میبارد نه ژاله ، مگر مجازاً ژاله
تعبیری باشد از برف ، زیرا شهر شیراز **زمستان** سخت دارد .

خون پیاله خور که حال است خون او
در کار باده باش که کاریست کردنی

در هر دو جا «که» از برای تعلیل است. کاری، یا وحدت راست. کردنی، یا حرف نسبت.

محمول بیت - خون پیاله را بخور که خونسش حلال است و در کار باده باش که کاری است کردنی: شایستگی آن را دارد که انجام گیرد.
مراد از «خون» باده است و اینکه میفرماید: حلال است ادعائی است یعنی به مناسبت اینکه غیر از این دین (اسلام) در ادیان دیگر حلال است.
در بعضی از نسخ مصراع دوم: در کاریار باش که کاری است کردنی، واقع شده، البته معنایش روشن است.

گر صبحدم خمار ترا درد سر دهد
پیشانی خمار همان به که بشکنی

پیشانی به معنای جبین است. بشکنی، فعل مضارع مفرد مخاطب.
محمول بیت - اگر وقت صبح خمار سبب درد سرت گردد، بهتر آنست که پیشانی خمار را بشکنی، یعنی حالت خماریت را با باده دفع کنی.
ساقی بدست باش که غم در کمین ماست
مطرب نگاهدار همین ره که میزنی

ساقی - منادی. بدست باش: زود باش. که، حرف تعلیل. در کمین بودن: ترصد است مراد از «ره» در این بیت «پرده» است. که، حرف رابط صفت.
محمول بیت - ای ساقی زود باش که غم در کمین ماست، و ای مطرب همین پرده که میزنی نگاهدار یعنی از این پرده به پرده دیگر منتقل مشو، حاصل: همین پرده را زن پرده دیگر مزن.

می ده که سر بگوش من آورد چنگ و تفت
خوش بگذران و بشنو ازین پیر منخی

بگذران - الف و نون، ادات تعدیه و مفعولش محذوف است، تقدیرش خوش

بگذران روزگار : ایام و اوقات را خوش بگذران.

پیرمنحنی ، اضافه بیانی ، منحنی اسم فاعل از باب انفعال : خمیده

محصول بیت - خطاب به ساقی میفرماید : باده بده ، زیرا چنگک سر بگوش

من نهاد و گفتم : روزگار و اوقات خود را خوش بگذران ، و این حرف را از این

پیرخمیده بشنو . مراد : کلام «باده بخور» را که سخن پیرخمیده پشت است بشنو و

قبول کن .

حافظ به بی نیازی رندان که می بخور

تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی

محصول بیت - ای حافظ به حق بی نیازی رندان شراب بخور ، تا که از

آواز مغنی عبارت هوا لغنی را بشنوی ، یعنی خداوند غنی است .

وله ایضاً

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و دوم

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی

کشتن ما - مصدر به مفعولش اضافه شده . مدارا : مصدر از باب مفاعله از ناقص این باب عجم «تا» را حذف میکند، چنانکه سابقاً در این باب مفصل سخن رفته است .

محابا هم مانند مدارا مصدر است از ناقص باب مفاعله : در این قبیل موارد بد معنای پروا و ملاحظه میباشد.

محصول بیت - ای جانانیکه در کشتن ما بهیچ وجه مدارا نمیکنی و بلکه بروفق مرادت ما را میکشی و سود و سرمایه عمرمان را بی محابا باتش میکشی و هرگز ملاحظه نمیکنی . مقصود : سرمایه دل و دین ما را در آتش عشق میسوزانی و از گناهی که مرتکب میشوی ترس و واهمه نداری .

کسیکه گفته است : واضح است که مضمون این بیت خطاب عام است . این گوینده خودش قابل خطاب نبوده .
رد شمععی

درد مندان بلا زهر هلاهل دارند
قصدا این قوم خطر باشد هان تا نکنی

زهر هلاهل - اضافه بیانی از قبیل اضافه العام الی الخاص میباشد، زیرا «هلاهل»

به تنهایی یعنی زهر کشنده ، پس زهر از هلاهل اعم است . زهر هلاهل دارند :

سم کشنده دارند ، حاصل اینکه طایفه‌ای زهرنا کند چونکه دائماً زهر عشق و محبت مینوشند.

قصد این قوم ، مصدر به مفعولش اضافه شده : بر علیه این قوم قصد کردن خطر ، در لغت به معنای اشراف علی الموت یعنی به مرگ نزدیک شدن . هان ، ادات تنبیه و «تا» ما قبل خود را تأکید میکند . در بعضی از دیوانها بعد از کلمه «باشد» «واو» قید کرده اند لکن در شرحها دیده نشد .

محمصول بیت - دردمندان بلا ، زهر هلاهل دارند ، یعنی قومی هستند که زهر عشق نوشیده اند . پس اینان زهرنا کند بنا بر این بر علیه این قوم قصد کردن خطاست و خطر در بردارد : آگاه باش و غافل مشو و بر علیه اینان یعنی به ضررشان اقدام نکن چونکه مردمان مسمومند ، چنانکه در حق علما آمده : لحوم العالما مسمومة . پس لحوم اینها هم مسموم است چون که زهر عشق مینوشند .

**رنج مارا که توان برد بیک گوشه چشم
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی**

مداوا - مصدر است به معنای دوا و علاج .

محمصول بیت - مرض ما را که با یک گوشه چشم میتوان از بین برد : مرضان با یک گوشه چشم قابل علاج است ، الحاصل علاجمان به کمترین التفات بستگی دارد ، پس شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی . مراد : وقتی تقدیر این باشد که درد ما را تو علاج نمائی یعنی علاجمان در دست تو باشد ، پس شرط انصاف نیست که اهمال ورزی .

**دیده ما که بامید تو دریاست چرا
بتفرج گذاری بر لب دریا نکنی**

دیده ما - اضافه لامیه . که حرف رابط صفت . بامید تو ، یعنی بامید وصال تو بتفرج ، با حرف سبب . گذاری ، یا حرف وحدت یا تنکیر . بر ، حرف صله ،

لب دریا اضافه لامیه .

محصول بیت - چشم ما که بامید وصال دریا شده : بامید اینکه گریه سبب وصال میشود ، از بس گریستیم که دیده‌مان را دریا کردیم . پس چرا بعنوان تفرج از کنار دریا نمیگذری ؟ مقصود: گردش در کنار دریا مفرح است، پس چرا من باب گردش بر کنار دریای چشم ما گذر نمیکنی .

نقل هر جور که از خلق کریمت کردند

قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی

که - حرف رابط صفت . خلق ، به ضم «خا» به معنای خوی و عادت است . خلق کریم ، اضافه بیانیه . صاحب غرضان ، الف و نون ادات جمع، آنها ، ها ادات جمع ، عبارت است از هر جور

محصول بیت - هر جور و جفایی که از خلق کریم و لطیفت نقل کردند ، صحت ندارد چون قول صاحب غرضانست یعنی تو هر گز جوریکه از زبان مغرضان بتو نسبت میدهند نمیکنی ، مقصود : جور و جفا و ستمی که اصحاب غرض از تو نقل میکنند تماماً افتراست ، و کسی از تو ستم نمی‌بیند چون تو لطیفی و از شخص لطیف جز لطف چیزی دیده نمیشود .

از تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد

از خدا جزمی و معشوق تمنا نکنی

بر - حرف صله . تمنا ، مصدر از باب تفاعل . از ناقص باپهای تفاعل و تفاعل مصدر را عجم اینطور تصرف میکند ، یعنی ما قبل آخر را مفتوح کرده لام را به الف قلب میکنند .

محصول بیت - ای زاهد اگر محبوب ما به تو عرض جمال کند : در برابر تو جلوه گری کند، از خداوند جز می و معشوق چیز دیگری تمنا نمیکنی .

حافظا سجده ابروی چو مهر ایش کن

که دعایی ز سر صدق جز اینجا نکنی

سجده ابروی ، مصدر به مفعولش اضافه شده . ابروی چو محرابش ، اضافه^۱ بیانی . که ، حرف تعلیل . دعایی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - ای حافظ در برابر ابروی چون محراب جانان سجده کن ، زیرا غیر از آنجا در جای دیگر از سر صدق دعا نمیتوانی بکنی .

مراد : دعایی که مستجاب میشود ، دعایی است که در محراب ابروی جانان کرده شود . پس عبادت و دعا را در محراب ابروی بکن که مورد قبول واقع گردد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان فعلن

فزل پانصد و چهل و سوم

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
خون خوری گر طالب روزی ننهاده کنی

که - حرف تعلیل . روزی ننهاده ، اضافه بیانی .

محصول بیت - این نکته را بشنو تا خود را از زغم آزاد کنی : نکته عبارت است

از مضمون مصرع دوم یعنی اگر طالب روزی مقدر نشده شوی خون خواهی خورد .
مراد: اگر طالب و خواهان رزقی باشی که مقدر نشده بزحمت میافتی .

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد
حالیاً فکر سبو کن که پر از باده کنی

محصول بیت - آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد: یعنی عاقبت خواهی

مرد و خاک خواهی شد و از خاکت کوزه و سبودرست خواهند کرد. پس حالا که در حال
حیاتی فکر سبو کن که از باده پر کنی. یعنی قبل از مرگ باده نوش باش : پیش از
اینکه بهیری باده بنوش

گر از آن آدمیانی که بهشت هوست
عیش به ما آدمئی چند پریزاده کنی

آدمیانی - یا حرف خطاب که ، حرف رابط صفت . آدم و آدمی

بعقیده بعضیها «یا» حرف نسبت است : منسوب به آدم یعنی نسل آدم .

آدمئی چند، اضافه بیانی و «یا» دوم حرف وحدت . پریزاده صفت آدمی .

محصول بیت - اگر از آن آدمیانی که هوس بهشت میکنی : اگر جزو آن

اشخاصی که آرزوی جنت دارند، پس باید بامردم چون حوری عیش و نوش کنی. یعنی باید بازیبایان حوری و ش مصاحبت نمائی. حاصل سخن جنتی که میگویند عبارت است از صحبت بادلبران.

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

تکیه - مقید به فعل نتوان زد. زد، در اینجا به معنای «زدن» میباشد: نتوان زدن. بگزاف، باحرف مصاحبت. گزاف، به ضم کاف عجمی: لاف، در تعریب «جزاف» گویند، اسباب بزرگی، اضافه لامیه و یا حرف مصدری. آماده: مهیا. محصول بیت - با لاف و گزاف نمیشود بر مقام بزرگان تکیه زد: مکان و جای اکابر را بلاف نمیشود مجلس خود کرد. حاصل سخن بر جای بزرگان نشستن آسان نیست، مگر اینکه تمام وسایل بزرگی را حاضر و مهیا کنی.

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیبهات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

رقم فیض - اضافه بیانی. ورق، به تقدیر ورق خاطرت، میباشد. محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: خاطرت کی رقم فیض قبول میکند هیبهات. یعنی هر گز خاطرت فیض نمیپذیرد، حاصل کلام هر گز مستفیض نمیشود مگر اینکه ورق خاطرت را از نقوش پراکنده ساده کنی یعنی از او هام مختلف خالی نمائی. خلاصه کدورات دنیوی را از خاطرت محو نمائی و در دل به هیچ چیز تعلق نداشته باشی تا که بتوانی از نور روی جانان مستنیر و مستفیض گردی.

اجرها نباشد ای خسرو شیرین دهنان گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی

اجرها - جمع اجر به معنای پاداش و عوض (ثواب)

باشد. فعل مضارع مفرد غایب، فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل که بر میگردد به «اجرها» و تای خطاب به معنای ضمیر منصوب متصل، مفعول صریحش. و فعل با فاعل

و مفعولش ، خبر «اجرها» و جمله اسمیه جزای شرط واقع در مصرع دوم .
 خسرو شیرین دهنان ، اضافه لامیه ، شیرین دهن ، صفت مرکب ، کسیکه دهن
 خوشمزه دارد دهن ، مخفف دهن و الف و نون ادات جمع . نگاهی ، یا حرف وحدت .
 سوی فرهاد دل افتاده ، اضافه لامیه و بیانیه . دل افتاده ، از اقسام صفت
 مرکب است .

محصول بیت - ای سلطان شیرین دهنان ، اگر به جانب فرهاد دل داده یکبار
 نظری بکنی ، ثوابها حاصلت میشود . مراد : اگر به سوی من عاشق دل داده یکبار
 نظر بیندازی حسنات فراوان میسرت میگردد .

کار خود گر بکرم - باز گذاری حافظ
 ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

کار خود - اضافه لامیه : مراد وضع و احوال خود است . بکرم : بکرم خدا
 باز ، ادات تأکید .

گذاری ، فعل مضارع مفرد مخاطب ، کار مفعول صریح و بکرم مفعول غیر صریح ،
 جمله فعلیه در واقع جمله شرطیه است . حافظ منادی ، ای حرف ندا بازهم در مصرع
 دوم حافظ منادی است تقدیرش : ای حافظ میباشد .

بسا : بسیار که ، حرف بیانی . با حرف مصاحبت . بخت خدا داده ، اضافه بیانی
 کنی ، فعل مضارع مفرد مخاطب با ما قبلش جمله جزائیه است .

محصول بیت - ای حافظ اگر کار خود را به کرم خداوند تسلیم و تقویض نمائی
 چه بسا ، ذوق و صفایی که با بخت خدا داده بکنی . مقصود : اگر تمام کارها و احوالت
 را به مشیت و اراده خدا محول کنی . منظور حق قرار میگیری و در هر کاری بخت موافق
 و مساعدت میشود . زیرا کریم را کرم لازم است که کریم به کرامت قائم است .

ای صبا بندگیء خواجه جلال الدین کن
 تا جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی

بندگی - در اصل «بنده» بوده به سبب یای مصدری «های» رسمی به کاف عجمی
 «گاف» بدل شده و به صورت بندگی درآمده . در این بیت مراد خدمت و غلامی است

خواجہ جلال الدین ، دفتر دار و مصاحب سلطان منصور بوده . پس وقتی
پسرش به حکومت رسید جلال الدین و خواجہ حافظ را از پدرش خواست که حافظ
را استاد و معلم و جلال الدین را اللہ خودش کند . اما پدرش جواب داد: کہ تو میخواهی
هنوز من نمرده پادشاهی مرا ضبط کنی ، بخاطر همین حرف پسر سلطان از این دو نفر
دست کشید و رفت .

تا - حرف تعلیل . جهان ، مفعول مقدم فعل « کنی » تقدیرش « جهان را » میباشد و
سمن و سوسن آزاده ، مفعول دوم فعل مذکور و مقوله اش .

محصول بیت - خواجہ به طریق غلومینفرماید: ای صبا ، خواجہ جلال الدین
را بندگی کن تا در اثر خدمت باو جهان را پیر از سمن و سوسن نمائی .

یعنی اخلاق حمیدہ اورا در عالم نشر دہی و جهان را پیر گل و سوسن نمائی

وله ایضاً

از بحر ه ضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و چهارم

ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

بکوی دوست، با حرف صا، و اضافه لامیه. گذار، حاصل مصدر: گذشتن و عبور کردن (بر حسب تصادف از یک محل و یا از یک جا گذشتن و رد شدن، مثلا گویند گذرم بفلان جا افتاد).

گذاری یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمیکنی، احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی باشد: نمیکنی و یا آیا نمیکنی بطریق استفهام.

اسباب جمع. اضافه بیانی، و مراد از عبارت اسباب جمع داری: وضع مساعدی داری. کاری، یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمیکنی، این فعل هم محتمل وجه اخباری و انشائی است

محصول بیت - ای دل گذرت به محله جانان نمی افتد، یا خود ای دل از کوی جانان گذر نمیکنی؟

تو که برای این کار همه گونه وسیله مساعد داری، اما کاری نمیکنی، یا آبا کاری نمیکنی؟

دل خود را تو بیخ میکند و به ملازمت کوی جانان ترغیبش مینماید.
اما در ردیف «نکرده» فقط وجه اخباری است، یعنی به کوی جانان گذر نکرده ای.

آنکه کلمه اسباب را مضاف نگرفته، صاحب اسباب جمع نبوده.

چوگان کام در کف و گویی نمی زنی بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی

چوگان کام - اضافه بیانیه . کام ، در اینجا به معنای مراد است . کف ، در این بیت به معنای «مشت» است . گویی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . نمی زنی ، فعل مضارع مفرد مخاطب احتمال دارد وجه اخباری یا انشائی باشد : نمی زنی یا آیا نمی زنی (بزن)

بازی ، یا حرف وحدت ، بدست ، با حرف ظرف . واوهای واقع در هر دو مصرع حرف حال یا ممکن است حرف عطف باشد
شکاری ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . نمیکنی ، این فعل هم بدو وجه مذکور :
اخباری و انشائی قابل تفسیر است ، یعنی شکار نمیکنی (وجه اخباری) ، آیا شکار نمیکنی (وجه انشائی)
مراد : شکاری بکن .

محصول بیت - خطاب به دلش میفرماید : با وجود اینکه چوگان مراد در دست است اما گویی نمی زنی : گوی مقصود را نمی ربائی . یا آیا گوی مراد را نمی ربائی ؟

و با چنین بازی که در اختیار تست شکار نمیکنی . یا آیا با داشتن چنین بازی شکار نمیکنی ؟

مقصود : با وجود اینکه چوگان فرصت در دست است ، گوی مراد را نمی زنی و نمی ربائی یا آیا گوی مقصود را نمی ربائی .

و چنین بازی در دست است اما دولت را شکار نمیکنی و یا آیا دولت را شکار نمیکنی ؟ یعنی باز مساعدت در دست است اما وصال جانان را شکار نمیکنی . یا : با داشتن همه گونه وسیله مساعد آیا برای وصال جانان کوشش نمیکنی .

لفظ «چنین» از الفاظ کنایه است ، یعنی فرصت مناسب و وضع مساعدی داری .
ماحصل : برای حصول مرادت قدرت و توانائی داری ، لیکن در سعی جمیلت اهمال وجود دارد .

این خون که موج میزند اندر جگر ترا
در کار رنگ روی نگاری نمیکنی

که - حرف بیانی و یا حرف رابط صفت. در کار رنگ روی نگاری. در حرف صله و اضافهها لامیه. نگاری، یا حرف وحدت. نمیکنی، به احتمال وجه اخباری و انشایی است.

محمول بیت - این خونی که در جگر ت موج میزند، آن را در کار رنگ روی نگاری صرف نمیکنی یعنی به عشق نگاری مبتلا نمیشوی که در اثر محبتش از چشمت خون بریزد و آن را در رنگ روی آن نگار صرف کنی، مراد با اشک خونینت سرخ رویش نمیکنی. یا آیا با اشک خونین خود سرخ رویش نمیکنی؟ حاصل مطلب خون جگر را باید در کار جانان صرف کرد.

مشکین از آن نشد دم خلقت که چون صبا
بر خاک کوی دوست گذاری نمیکنی

از آن - ادات تعلیل: از آن جهت. دم: نفس و خلق: خوی. که، حرف تعلیل. چون صبا، مرهون مصراع دوم. گذاری، یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمیکنی در این بیت فقط به معنای وجه اخباری است.

محمول بیت - نفس خلقت از آن جهت مشکین و خوشبو نشده که بر خاک کوی دوست چون صبا گذری نکردی. مراد: علت خوشبوئی نفس صبا بواسطه مرورش از خاک کوی دوست و کسب رایحه طیبهاش میباشد.

نرسم کزین چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی

نرسم - فعل مضارع متکلم وحده: بیم دارم. کزین، که حرف بیانی نبری، فعل نفی مضارع. آستین گل، اضافه بیانی. کز، که حرف تعلیل. گلشنش، شین بر میگردد به «چمن» تحمل خاری، مصدر به فاعلش اضافه گشته. نمیکنی، وجه اخباری است.

محصول بیت - میترسم که از این چمن دنیا یا از چمن عشق آستین گل نبری، یعنی از گلش منتفع نگردی چونکه در گلشنش تحمل خاری نمیکنی. مراد: وصال جانان برایت میسر نمیگردد بدلیل اینکه طاقت تحمل زحمت اغیار ورقبا را نداری.

**ساغر لطیف و پرمی و می افکنی بخاک
و اندیشه از بلای خماری نمیکنی**

ساغر لطیف و پرمی - مبتدا و خبر. واو، حرف عطف. واو دوم حرف حال. می افکنی فعل مضارع مفرد مخاطب: میاندازی. بلای خمار، اضافه بیانی. **محصول بیت** - ساغر لطیف و پرازمی است با اینحال تو آن را بخاک می افکنی خطاب به دل میفرماید: توبه ساغر لطیف و ظریف پر از بادیه میمانی، اما قدر خویش را نمیدانی و خود ترا خوار و خفیف میکنی و از بلای خماری اندیشه نمیکنی. مراد: خود را ضایع میکنی و از پشیمانی بعد اندیشه نمیکنی که اهمال ندامت بزرگی را بار میآورد.

**در آستین جان تو صد ناله مندرجست
و آنرا فدای طره یاری نمیکنی**

در آستین جان تو - اضافه بیانیه و لامیه. فدای طره، مصدر به مفعولش اضافه گشته. طره یاری، اضافه لامیه و یا حرف وحدت. **محصول بیت** - در آستین جان تو صد ناله مندرج است. یعنی در جانت صد گونه ناله وجود دارد اما آن را در راه طره یاری صرف نمیکنی. مراد: تو صاحب صد گونه علوم و معارفی اما آنها را در محاش صرف نمیکنی.

**حافظ برو که بندگی بارگاه دوست
گر جمله میکنند تو باری نمیکنی**

حافظ - منادی، که، حرف تعلیل. باری، به معنای هنوز است. **محصول بیت** - ای حافظ برو بکارت که اگر همه عشاق خدمت بارگاه دوست را انجام بدهند و بندگی اش بکنند باز هم تو نمیکنی؟ یعنی تو هم مانند همه عشاق نسبت

به دوست بندگی کن و از آن عقب نمان .

در معنای مجموعی بیت گفته شده: ای حافظ برو که اگر خدمت در گاه دوست را جملگی بکنند حیف که تو... یا یکبار هم نمیکنی؟ این مفسر معنای بیت را حیف کرده است .

رد سروری

در معنای مصراع دوم: اگر جملگی بکنند حیف که تو نمیکنی ، این گوینده پیرو مفسر اول بوده است .

رد شمع

وله ایضاً

فزل پانصد و چهل و پنجم

سحر گه ره روی در سر زمینی
همی گفت این معما با قرینی

سحر گه -- هنگام سحر زهر و، تر کیب وصفی یعنی رونده راه از مصدر رویدن
یا حرف وحدت سر زمین به معنای سر حد است و یا حرف وحدت . همی گفت ،
حکایت حال ماضی (ماضی استمراری): میگفت . این معما ، اشاره است به بیت دوم .
با ، حرف صله ، قرین : رفیق و هم نشین را گویند یا حرف وحدت .
محصول بیت - سالکی در سر زمینی صبح خیلی زود این معما را به رفیقش
میگفت . مرادش از معما مضمون بیت بعدی است .

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف
که در شیشه بر آرد اربعینی

که -- حرف رابط مقول قول . بر آرد اربعینی : چهل روز بگذرانند
محصول بیت - ای صوفی شراب وقتی صاف میگردد که چهل روز در شیشه
بماند . یعنی پس از آنکه انگور بصورت شیره در آمد : تبدیل به عصاره گشت باید چهل
روز در ظرف بماند و کف کند و جوش آید آنگاه صاف گردد و این حالت یعنی تبدیل
شدن شیرۀ انگور به شراب ، تنها منحصر باین نیست که حتماً باید در شیشه باشد ، بلکه
در کپها و خمره ها هم استحاله صورت میگیرد . منتها ممکن است در ظرف شیشه ای
هم تبدیل به شراب شود .

گ-رانگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی

انگشت سلیمانی - اضافه بیانی. خاصیت با تشدید «یا» به معنی خاصه (فضیلت و رجحان)، نقش نگین، اضافه لامیه یا حرف وحدت.

محصول بیت - گر انگشت سلیمانی نباشد: اگر انگشتی حضرت سلیمان در دست خود او نبود، نقش نگین آن انگشتی چه فضیلتی بروز میداد. مراد: خاصیتی که مهر حضرت سلیمان داشت - بواسطه این بود که در دست سلیمان بود، و گرنه در دست کس دیگر آن خاصیت را نشان نمیداد. حتی دیوی که مهر مذکور را تصاحب کرده بود خاصیت خود را بروز نداد.

خدا زان خرقة بیزارست صدبار
که صدبت باشدش در آستینی

آستینی - یا حرف تنکیر.

محصول بیت - از آن خرقة ای که در آستینش صدبت باشد، خداوند سخت بیزار است یعنی از آن خرقة ای که از روی ریا پوشیده شود، خداوند بیزار است. ذکر محل و اراده حال است، یعنی مراد آن مرایی است که خرقة را از روی ریا بتن میکند. خلاصه خداوند از کسانی که لباس ریا میپوشند بیزار است.

درونها تیره شد باشد که از غیب
چ-راغی بر کند خلوت نشینی

درونها - جمع درون به معنای اندرون و داخل است مثل داخل يك چیز چون خانه و مسجد، اما اینجا مراد «قلوب» است. منظور: دلها تیره و تاریک و کدر شده. جمله: باشد که از غیب، مرهون مصراع دوم است. چراغی، یا حرف وحدت بر کند، روشن کند. خلوت نشین، ترکیب وصفی: کسیکه در جای خالی دور از همه و تنها گوشه‌ای انتخاب کند:

محصول بیت - دلها تیره شده، باشد که خلوت نشینی از غیب چراغی روشن

کند . مراد: دل عاشق از فراق جانان تیره و مکدر شده، باشد که مستجاب الدعوه‌ای با همتش وصال جانان را سبب شود .

**مروت گرچه نامی بی نشان است
نیازی عرضه کن بر نازنینی**

مروت - لغت است به معنای مردانگی اما در این بیت مراد سخاو کرم میباشد نامی ، یا حرف وحدت . نیازی ، نازنینی ، این دو یاهم وحدت است .
محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : مروت اگرچه نامی است بی نشان یعنی اسم دارد اما نشانه و علامتی که دال بر وجود مروت باشد نیست . با اینحال تو بر نازنینی عرض نیاز کن چه نیازت را پذیرد و چه نپذیرد .
حاصل : اگرچه زمان قحط مروت است، اما تو عرض نیاز را از دست مده باشد که به دل جانان تأثیر کند .

**ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه چینی**

دارای خرمن - اضافه اسم فاعل به مفعولش . دارا ، صفت مشبیه است اما در واقع در این قبیل جاها به معنای اسم فاعل میگیرند : دارنده .
رحمی ، یا حرف تنکیر . خوشه چین ، ترکیب وصفی از مصدر چینیدن و یا حرف تنکیر .

محصول بیت - ای دارای خرمن : ای صاحب خرمن و یا مالک خرمن، برایت ثواب دارد اگر بر خوشه چینی رحم کنی . مراد : ای جانانی که صاحب حسن و جمالی (زیبایی) اگر به دردمندان که عاشق دیدارت هستند التفات نمائی خیر و ثواب عایدت میشود .

**نمی بینم نشاط و عیش در کس
نه درمان دلی نه درد دینی**

نشاط - به فتح نون : خوشحالی و شادی است ، اما به کسر نون جمع ناشط

یعنی اسم فاعل است. درمان دلی ، مصدر به مفعولش اضافه گشته و یا حرف وحدت و یا تنکیر .

درد دین ، اضافه لامیه و یا حرف تنکیر .

محصول بیت - در هیچ کس شادی و ذوق و صفا نمی بینم: در هیچ کس سرور قلب و صفای باطنی نمی بینم، و نه دل دردمندی را درمانی و نه دین اسلام را دردی است ماحصل هر کس به فکر خودش است .

خواجه از مردم زمان خود شکایت میکند .

نه همت را امید سربلندی

نه نقش عشق بر لوح جبینی

همت را - را ، ادات تخصیص . امید سربلندی ، اضافه لامیه . سربلند یعنی عالیجناب و بلندمرتبه و یا حرف مصدری . نقش ، اینجا به معنای علامت و نشان است .

نقش عشق ، اضافه لامیه مجازاً . لوح جبین ، اضافه بیانی و یا حرف وحدت .

محصول بیت - نه همت را امید سربلندی می بینم: امید نیست که همت کسی بلند باشد، حاصل امید نیست که کسی همت عالی داشته باشد ، و نه بر لوح جبینی اثر عشقی می بینم یعنی در هیچ کس اثر عشق و محبت نمی بینم .

این اوضاع و احوالی که شاعر بیان میکند یا به سبب انقراض سلطنت است و یا در اثر تعدی سلطان جابری است و یا اینکه قحطی بزرگی مردم را چنان گرفتار کرده که عشق را فراموش کرده اند چنانکه در بوستان فرموده است :

بیت : چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

نه حافظ را حضور درس و خلوت

نه دانشمند را علم الیقینی

محصول بیت - حافظ آسایشی برای درس و خلوت ندارد ، منظور اینست که این چیزها در موقع آسایش فراهم میشود . و نه علم الیقین دانشمند را می بینم ، یعنی در دوران ما تمام این کارها از بین رفته بعدی که حتی اسم و رسمشان هم متروک شده

چون در هیچ کس مشاهده نمیکنم ما حاصل عبارت : العالم متغیر آشکارا دیده میشود .

در میخانه بنما تا بپرسم
مأل خویش را از پیش بینی

تا - ادات تعلیل . تا بپرسم مرهون مصراع دوم . مأل به فتح میم و الف ممدوده به معنای مرجع است یعنی عاقبت و پایان . مأل خویش ، اضافه لامیه و را ادات تخصیص پیش بین ، تر کیب وصفی ، از بینیدن یعنی عاقبت اندیش و یا حرف وحدت .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : چون احوال و اوضاع عالم اینگونه متغیر و متحول است ، پس در میخانه را به من نشان بده ، تا عاقبت کار خود را از یک مبصر پیش بین سؤال کنم : بپرسم که با اینهمه تغییرات و دگر نونی عالم عاقبت کار من چه خواهد شد . الحاصل عاقبت حال را از پیرمغان سؤال کنم که این مسائل را کسی بهتر از او نمیداند .

اگر چه رسم خوبان تند خوئی است
چه باشد اگر بسازی با غمینی

تند - به معنای حاد و تیزهیم میاید . تندخو ، تر کیب وصفی یعنی بدخلق و یا حرف مصدری . بسازی ، با بای مؤ کد فعل مضارع مفرد مخاطب ، اینجا یعنی همدردی کنی و من باب دلسوزی تو جبهش کنی و التفاتش نمائی . با ، معیت را میرساند . غمین ، یا حرف نسبت و نون حرف تأکید : غمگین .

محصول بیت - اگر چه عادت خوبان تندخوئی است ، اما چه میشود اگر با غمگینی همدردی کنی و تسلی خاطرش را فراهم سازی . مراد : هر چند که بدخوئی عادت زیبایان است یعنی خوب رویان بدخو میشوند ، اما چه میشود به یک عاشق غمدیده رحم کنی و مورد توجهش قرار دهی . مراد از غمین خود شاعر است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و ششم

تومگر براب آبی بهوس نشینی
ور نه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

محمصول بیت - تومگر از روی هوی و هوس بر کنار آبی نشینی ، والا هر گونه عمل و حرکت نامعقولی که در آب می بینی تماماً از خودت ناشی است . مراد : در کنار آبی اگر نشسته باشی حرکات تو عیناً در آب منعکس میگردد ، پس هر شکل و وضعی که در آب به نظرت میرسد تماماً از خودت است ، چون آب مانند آینه صاف است و همین است که هر نوع شکل و حالت را منعکس میکند :

در بعضی نسخهها « بنشینی » واقع شده با « با » (فعل مثبت) . پس اینطور باید گفت : مگر اینکه تو در کنار آبی از روی هوس و غفلت بنشینی یعنی هیچ متوجه حال خودت نباشی ، در اینصورت هر حرکتی که در آب بینی ناشی از خودت است ، مفسری از بیت نتیجه گیری کرده است : همان هوسیکه سبب میشود تو در کنار آب بنشینی باعث فتنه میگردد ، این گوینده در تفسیر شعر خیلی زحمت کشیده است و علاوه بر این در تعبیر شعر کلمات بی نتیجه خیلی گفته است عفا الله عنه .

بخدایی که نوئی بنده بگزیده او

که برین چاکر دیرینه کسی نگزینی

بخدایی که -- با حرف قسم . که ، حرف رابط صفت . تویی ، یا ضمیر خطاب . بنده بگزیده او اضافه بیانیه و لامیه ، بگزیده ، با حرف تأکید گزیده

اسم مفعول یعنی انتخاب شده. که ، حرف رابط قسم . چا کر دیرینه، اضافه بیانی: خدمتکار قدیمی یا حرف نسبت و نون و هاء ادات تأکید نسبت .

کسی ، مفعول مقدم فعل نگزینی .

محصول بیت- بحق آن خدایی که تو بنده بر گزیده او هستی مبادا کسی را

بر این خدمتکار قدیمی ات ترجیح دمی و برای چا کریت قبول کنی .

مراد : مبادا مرا ترك کنی و به دیگری توجه نمائی ، فراموش مکن که در

نزد بزرگان خدمتکار قدیمی اعتبارش بیشتر است .

بعد از این ما و گدایی که بسر منزل عشق

رهر و انرا نبود چاره بجز مسکینی

محصول بیت- از این به بعد باید ما گدائی کنیم ، زیرا در سر منزل عشق،

رهر و ان یعنی عاشقان چاره ای جز اظهار بیچارگی و مسکنت ندارند .

مراد : عشاقی که سالک طریق عشقند ، باید هم در برابر جانان تضرع نمایند

و عجز و بیچارگی خود را نشان دهند ، تا که جانان رحمشان کند .

ادب و شرم ترا خسرو مهر و بیان کرد

آفرین بر تو که شایسته صد چندینی

خسرو مهر و بیان ، اضافه لامیه ، مهر و ، صفت مرکب : کسیکه صورتش چون

ماه است و الف و نون ، ادات جمع بر ، اینجا حرف صله و که حرف تعلیل. شایسته ،

به فتح و یا کسر «یا» به معنای لایق است .

شایسته صد ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد .

چندینی ، چندین : اینقدر. «یا» ضمیر خطاب .

محصول بیت- ادب و حیا ترا خسرو مهر و بیان کرد : شاه زیبا بیان شده ای .

آفرین بر تو که به صد برابر چنین مقام لایقی، حاصل اینکه ارزش و لیاقت تو برای

مقامهای خیلی بیشتر از اینهاست .

اسناد به ادب و حیا مجازی است .

**گرامانت بسلامت بیرم باکی نیست
بی دلی سهل بود مگر نبود بی دینی**

امانت - تقدیرش امانت ایمان است - به ضرورت ترك شده باکی ، یا حرف تنکیر . بی دلی و بی دینی ، یاها حرف مصدری است .

محصول بیت - اگر امانت ایمان را بسلامت بیرم : ایمان را حفظ کنم .
مراد اگر امانت ایمان را بسلامت نگهدارم باکی نیست ، چونکه بیدلی سهل است در مقابل بی دینی یعنی در راه عشق دل را از دست دادن خیلی ساده است تا اینکه آدم دین و ایمانش برود. حاصل اینکه به دین و ایمان نقصی نرسد که باکی از بی دلی نیست .

**صبر بر جور رقیبت چه کنم مگر نکنم
عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی**

محصول بیت - در برابر جور و ستم رقیبت چه کنم اگر صبر نکنم . مراد :
قادر نیستم بر جورش صبر نکنم ، چون عاشقان را جز تحمل جور و اظهار عجز و مسکنت چاره نیست .

الحاصل : برای متأثر کردن دل رقیب اظهار تواضع و بیچارگی لازم است .
این بیت در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد و از مکرر بودن قافیه اش گمان میرود که مال خواجه نباشد .

**سخنی بی غرض از بنده مخلص بشنو
ای که منظور بزرگان حقیقت بینی**

سخنی - یا حرف وحدت . بنده مخلص ، اضافه بیانی . ای ، حرف ندا و منادی جانان مقدر . که ، حرف رابط صفت . منظور بزرگان حقیقت بین ، اضافه لامیه و بیانی . حقیقت بین ، ترکیب وصفی : بزرگانی که حقایق اشیاء و امور را درک میکنند ، بینی ، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - ای جانان که منظور نظر بزرگان حقیقت بینی ، از بنده

مخلص سخنی بی غرض بشنو : سخنی که از روی هیچگونه غرض و علت ندیگویم آن سخن مضمون بیت زیر میباشد .

نازنینی چو تو پاکیزه دل و پاک نهاد
بهتر آنست که با مردم بد نشینی

نازنینی ، یا حرف وحدت . چو ، ادات تشبیه . پاکیزه دل و پاک نهاد ، هر دو صفت مرکب .

محصول بیت - تو نازنین پاک سرشت و پاکیزه دلی هستی پس بهتر آنست که با مردم بد نشینی . مراد جوان پاک و پاکیزه ای چون تو بهتر که با اشخاص نامناسب معاشرت نکند . چون اگر هیچ ضرری نبیند ، لااقل تهمت خوردنش حتمی است .

حیفم آید که خرامی بتماشای چمن
که تو خوشتر ز گل و تازه تر از نسرینی

خرامی - یا ضمیر خطاب . که ، حرف تعلیل . نسرینی : نوعی گل سفید است .

محصول بیت - من حیفم میاید که تو به تماشای چمن بروی یا چمن را تماشا کنی زیرا تو زیباتر از گل و تازه تر از نسرینی . حاصل اینکه تو از گل و نسرینی بهتری ،

عجب از لطف تو ای گل که نشینی باخار
ظاهراً مصلحت وقت در آن می بینی

محصول بیت - از لطف تو تعجب است ای گل که باخار نشینی : ظریف و نازنینی چون تو بعید است که با مردم ناباب و ناهموار معاشرت کند ، اما ظاهر امر این را نشان میدهد که اقتضای وقت را رعایت میکنی ، یعنی همنشینیات با اینگونه اشخاص بنا بر مصلحتی و ملاحظه ای است و گر نه بدون دلیل نمیباشد حاصل اینکه ، بنا بر اقتضای وقت است .

شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

شیشه باز - ترکیب وصفی ، یعنی کسی که با شیشه بازی میکند ، توضیح :
در حمام گاهی بعضی از مردم لیف را صابون میزنند و آنگاه بوسیله فوت کردن لیف
باد میکند و از آن حبابهایی^۱ به شکل حباب شیشه‌ای درست میشود پس کسیکه این کار
را میکند و حبابهای مذکور را در هوا به پرواز در میآورد ، شیشه باز گویند .

یا ، حرف مصدری شیشه بازی سرشکم ، از قبیل اضافه اسم فاعل به فاعلش .
نگری ، فعل مضارع مفرد مخاطب و در جواب شرط واقع شده : نگاه کنی و
به بینی از چپ و راست ، متعلق به فعل «نگری» . چپ باجیم و بای عجمی : یسار . یمین :
راست . حاصل کلام مصراع دوم جمله شرطیه و مصراع اول جمله جزائیه است .

منظر بینش ، اضافه بیانی و مراد چمن است چونکه بینش اسم مصدر است به
معنای دیدن و منظر اسم مکان است به معنای محل نظر : نظر گاه و تماشا گاه .

نفسی - یا حرف وحدت . بنشینی ، فعل شرط مفرد مخاطب .

محصول بیت - شیشه بازی اشکم را از چپ و راست یعنی از همه طرف

می بینی .

مراد : اگر بر این منظر بینش یعنی بر روی چشم که محل بینش است قرار
بگیری ، شیشه بازی سرشکم را از چپ و راست : از همه طرف تماشا میکنی .

خلاصه اگر روی چشم قرار بگیری می بینی که چگونه گریه میکنم و از
همه جانب چشمم اشک میریزم .

سیل این اشک روان صبر دل حافظ برد

بلغ الطاقة یا مقلة عینی بینی

سیل این اشک روان - اضافه های این عبارت بیانی است . صبر دل حافظ ،

هر دو اضافه لامیه است . بلغ - فعل ماضی مفرد مذکر غایب : رسید و متعدی است .

طاقت ، لفظاً مرفوع فاعل فعل «بلغ» ومفعولش محذوف ، کلماتی چون حد و غایت مفعولش است تقدیرش : بلغ الطاقة الحدو الغایة .

طاقت ، به معنای قدرت و توانائی است ، یا حرف ندا ، مقله ، منادای مضاف به همین مناسبت منصوب است .

مقله ، به سفیدی و سیاهی چشم یعنی به مجموعش مقله گویند . عینی ، تقدیراً مجرور و مضاف الیهش و یا ضمیر متکلم .

بینی ، فعل امر مفرد مؤنث مخاطب از «بان - بین» یعنی از باب ضرب ، چون بیعی از باع بیع . بینی از بینونت میاید یعنی از من جدا شو .

محصول بیت - سیل این اشک روان صبر دل حافظ را برد : یعنی صبرش را تمام کرد و طاقت و توانائی اش بانتهای رسید ، ای مقله چشم از من جدا شو .

مقصود : مقله چشم را ندا میزند : که از من جدا شو تا از سیلی که از چشم جاری است نجات یابم ، زیرا مادامکه تو هستی بی اشک نمیمانی .

کسیکه فعل «بین» را به فتح با گرفته و در تحقیقش گفته است : بینی ، به معنای فراق و وصل میاید و در اینجا مراد معنای اول است که مضاف است به یای متکلم و مفعول فعل «بلغ» میباشد .

و معنای مصراع اینست : ای روغن چشم ، طاقت فراق رسید ، طاقت فراق و مجال از من سلب شد . این مفسر از لفظ و معنای بیت سه مدت راه یکساله دور افتاده است .

و نیز آنکه گفته است : بلغ فعل ماضی است یعنی به نهایت رسید .

اینهم سخن پسران نابالغ را زده است . رد سروری و شمعی .

تو بدین نازکی و دلکشی ای شمع چگل
لایق بزمگه خواجه جلال الدینی

نازکی ، یا حرف مصدری است . دلکشی اینهم همینطور است . دلکش ، صفت مرکب ، از کشیدن یعنی دلربا . شمع چگل ، اضافه لامیه . مراد از شمع ، جانان

است . چگل ، به کسر ه های جیم و کاف عجمی نام شهری است از شهر های واقع در سرحد تر کستان . که زن و مردشان با چهره های سفید و چشم و ابروی مشکی و بی نهایت زیبا بوده اند . حتی شعرای عجم محبوبان خود را در زیبایی باحسن و ظرافت زیبایان چگل وصف میکرده اند یعنی زیبا بان چگل در بینشان مثل بوده است .
چگل در اصل نام کلیسایی است که در داخل شهر نامبرده واقع بوده .
لایق بزمگه خواجه ، اضافه ها لامه است . بزمگه ، بزم یعنی صحبت و گه مخفف گاه ظرف مکان است .

جلال الدینی ، یا ضمیر خطاب .

محمول بیت - خواجه خطاب به يك محبوب میفرماید : ای زیبای چگل ،
تو بدین ظرافت و دلبری لایق مجلس خواجه جلال الدینی ،
سابق بر این ضمن غزلی ذکری از جلال الدین گذشت ، پس احتیاج به تکرار
ندارد .

وله ایضاً

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلان فعلن

غزل پانصد و چهل و هفتم

ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی
من نگویم چه کن اراهل دلی خود تو بتوی

ساقیا - منادی . سایه ابر ، اضافه لامیه . باید معلوم گردد چنانکه سابقاً اشاره شده ، در مقاله بیست و چهارم مقامات حریری چنین آمده که در فصل بهار در روز ابری البته ابریکه يك تکه وسفید باشد و احتمال بارندگی نداشته باشد ، در چنین روزی باده نوشیدن در نزد باده نوشان خیلی ارزش دارد ولذت بخش است . بیان خواهی هم که میفرماید : سایه ابر است و بهار ، شعر همین مناسبت و لب جوی در اینجا قید است . خود : جایز است تا کید یا به معای (خودت) تعبیر شود .

محصول بیت - ای ساقی روز بهاری است و سایه ابر و کنار جوی پس در اینصورت من به تو نه میگویم چه کار باید بکنی ، اگر اهل دلی خودت بگو چه خواهی کرد . یعنی بگو که در چنین روزی و در چنین جایی باید باده نوشید . حاصل مطلب بگو : روز و وقت باده نوشی است .

بوی يك رننگی ازین نقش ندی آید خیز

دلوق آلوده صوفی بمی ناب بشوی

بوی یکرنگی ، اضافه بیانی و یا حرف مصدری . مراد از «نقش» صورت است . خیز ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر خیزیدن ، یعنی بلند شو و مرهون مصراع دوم . دلوق آلوده صوفی ، اضافه بیانی و لامیه . بمی ناب ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی

محصول بیت - از این نقش و صورت بوی یکرنگی نمی آید . به طریق خطاب عام میفرماید : برخیز و دلق صوفی را که با ریا ملوث گشته ، با باده خالص بشوی و تطهیر کن .

مراد : شراب اگرچه حرام است اما از ریای صوفی مرایی بهتر و بلکه هم پاکتر است زیرا ریا کفر است و اما باده نوشیدن فسق است ،

سفله طبیعت جهان بر گرمش تکیه مکن

ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

سفله - بدضم و یا کسر «سین» و سکون «فا» نقیض «علو» به ضم عین و یا به کسر آن و سکون «لام» است و در این بیت به معنای پست و دنی است .

عبارت «ای جهان دیده» را به طریق سحر حلال میتوان در مصراع اول و مصراع دوم بکار برد .

ثبات قدم ، مصدر به فاعلش اضافه گشته و مفعول صریح فعل «مجوی» و از سفله ، مفعول غیر صریح فعل مذکور .

محصول بیت - ای جهان دیده ، طبیعت جهان پست است ، پس بر گرمش اعتماد مکن ، یعنی ای دنیا دیده از پست فرومایه انتظار ثبات قدم نداشته باش . مراد : طبع پست اگر گرمی هم بکند در گرمش ثابت قدم نمیشود . حاصل گفتار از فرومایه و پست کرم و احسان دیده نمیشود اگر هم کرامتی بکند . بطور دائم نیست چون ثبات ندارد .

گوش بگشای که بلبل بفغان میگوید

خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی

گوش -- مفعول مقدم فعل «بگشای» ، که ، حرف تعیل . بلبل ، مبتدا .
به فغان ، با حرف مصاحبت و متعلق به فعل «میگوید» و جمله فعلیه خبر مبتدا .
خواجه ، منادی ، مفعول مقدم تقصیر مفرما . گل توفیق ، اضافه بیانی و مفعول مقدم فعل ببوی .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : گوشت را باز کن که بلبل

بافغان میگوید . یعنی بلبل با ترنمات و نغمه سرایی میگوید : ای خواجه درسی و کوشش کوتاهی مکن که گل توفیق ببوی . حاصل . در کارها سعی و کوشش کن و هرگز اعمال موزن تا مظهر توفیق و فیض خداوندی باشی .

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش در آورده عیب مپوی

محصول بیت- دو نصیحت میکنمت بشنو و دو صد گنج ببر یعنی باشیدن و عمل بستن آن دو پند سودی معادل دو بست گنج بدست میاری .
آن دو نصیحت مضمون مصراع دوم است که میگوید : همیشه خوش باش و با عیش و ذوق زندگی کن ، اما کسی را عیب مگیر . مزاد : در فکر آسایش و خوشی خودت باش و عیب بین مباش و بلکه ستار عیوب مردم باش که در عالم کاری مفید تر از این برایت نیست .

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی

طلبی - فعل مضارع مفرد مخاطب و متضمن معنای شرطی است : اگر میخواهی آینه را ، : آینه دل را . ندمد ، فعل نفی مضارع یعنی نروید .

محصول بیت - اگر طالب روی جانانی ، آینه دل را قابل رؤیت روی جانان کن والا از آهن و روی گل و نسرين نمیروید . مراد : دل تو اگر چون آهن سیاه و چون روی باشد جانان در چنین دلی رخ نشان نمیدهد ، بلکه باید چون آینه پولاد پاک و مجلا شود تا قابل فیض و استغاضه گردد .

پیش تر زانکه شوی خاک در میکدهها
یک دوروزی بسرا پرده میخانه بپوی

محصول بیت- به طریق خطاب عام میفرماید : پیش از آنکه خاک در میکدهها شوی دو سه روزی ملازم سرا پرده میخانه باش ، مقصود قبل از مرگ میخانه نشین باش و هیچوقت آنجا را ترك مکن .

شکر آنرا که دگر بار رسیدی به بهار

بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی

شکر آن - اضافه لامیه و را ، حرف تعلیل . که ، حرف بیانی . بیخ: ریشه .

نیکی ، یا حرف مصدری . بنشان ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب :

بکار .

محمول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : به شکرانه آنکه بار دگر به

بهار رسیدی بیخ نیکی بنشان و گل توفیق ببوی : نیکی کن و از خدا توفیق کرم

طلب کن .

باید معلوم گردد که چون این دو بیت فقط در یک نسخه موجود بود نوشته شد

اگرچه قافیه‌هایشان مکرر واقع شده است .

گفتی از حافظ ما بوی ریا میاید

آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

آفرین - این کلمه در مقام تحسین و استهزاء بکار میرود . در زبان ترکی

هم بهمین دو وجه استعمال میشود .

محمول بیت - خطاب به جانان میفرماید : که ای جانان تو گفتی از حافظ

ما بوی ریا میاید آفرین بر نفست باد که خوب بو بردی . مراد : احسنت که خوب

فهمیدی .

آفرین در این بیت احتمال دو وجه مذکور را دارد تأمل .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و هشتم

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی

بلبل - مبتدا ، و میخواند خبرش . شاخ سرو ، اضافه لامیه . بگلبانگ ،
با حرف مصاحبت و گلبانگ : آواز بلند .

گلبانگ پهلوی اضافه بیانی . پهلوی در اصل «پهله» بوده به مناسبت آمدن
یای نسبت های رسمی به «واو» قلب شده است . چونکه در زبان فارسی قاعده نسبت
اینست : اسمی که در آخرش های رسمی باشد درموقع دخول یای نسبی ، ها به واو
قلب میشود . مانند کلمات ادرنوی و بوسنوی . اما بعضیها عقیده دارند که «واو»
اصل کلمه است و بدل های رسمی نیست ، و با این دو بیت استدلال کرده اند مثنوی :
همی بود تا یکزمان شهریار ز پهلو برون شد ز بهر شکار
بدان گوهر خویش کیخسروست که یک موی او بهتر از پهلوست
اما اصل کلمه دهلوی ، دهله است که وطن خسرو و حسن میباشد و زبان نشان
پهلوی است . میخواند فعل ماضی . دوش : دیشب . درس مقامات معنوی ، هر دو اضافه
بیانی است . معنوی ، اسم منسوب «معنا» است همانطور که «مثنوی» اسم منسوب
«مثناء» میباشد یعنی در حالت نسبت الف به واو ، قلب میشود برای اینکه اجتماع
«یاءات» لازم نیاید . از مقامات معنوی مراد عشق است : مقامات منسوب به معنا زیرا
عشق یک امر معنوی است و کیفیت عشق را فقط عاشق میداند و بس .

محصول بیت- دیشب بلبل از شاخ سرو به آواز پهلوی یعنی با لغت پهل، یا پهلو (بزبان پهلوی) درس مقامات عشق را میخواند مراد: بازبان پهلوی نغمات بلند میخواند. آن درسی که میخواند مضمون بیت آتی است.

کسیکه گفته است: پهلوی به معنای فرس قدیم بکار میرود، افترا گفته است.

رد سروری

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته توحید بشنوی

به طریق خطاب عام میفرماید: یعنی بیا که گل آتش موسی «آتش طور» را نشان داد. مراد: گل از حالت غنچه بیرون آمد و باز شد و چون آتش سرخ شد، خلاصه گل سرخ آتش شکفته گشت تا که چون موسی از درخت نکته توحید بشنوی: چون موسی از درخت سخن انی انالله بشنوی زیرا تجلی به موسی به شکل آتش نمودار شد در آن زمان که به آرزوی آتش رو بکوه نهاده بود.

در این بیت مراد از درخت، درخت گل میباشد، یعنی از درخت گل توحید کردن خالتش را بشنوی، بفهمی که مصنوع باید صانع خود را حمد گوید. زیرا بدانکه آن رنگ، و بورا به گل صانع مطلق داده است. خواجه گل را به آتش موسی و درخت گل را به درخت موسی تشبیه فرموده است.

کسیکه در ذیل شرح بیت مذکور، بیت مشهور شیخ سعدی را نوشته: هرورقی دفتر است. این مفسر در معنا و املا به صواب نرسیده است. زادالله معرفت.

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی

تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی

مرغان باغ - اضافه لامیه و مبتدا. قافیه سنج، ترکیب وصفی و خبر مبتدا یعنی نغمه های مقفا میخوانند. و نون و دال آخر ادات جمع «است» میباشد. بذله گوی ترکیب وصفی و عطف به قافیه سنج. بذله، با دال، معجمه به معنای لطیفه میباشد. تا، حرف تعلیل. خواجه، مبتدای خود، خبرش. بغزلهای پهلوی، با حرف

مصاحبت و اضافه بیانی و مراد از خواجه در این بیت «وزیر» است .

محصول بیت - مرغان باغ نغمه های مقفا و مسجع میخوانند و نغمه های شادی بخش و لطیف میسر آیند که و زیر همراه غزلهای پهلوی باده بنوشد . : مرغان بزبان پهلوی غزلسرای می کنند که خواجه حظ کند و بانغمه های شان خوش باشد و باده نوش کند.

مفسریکه در شرح بیت گفته است : دری ، فارسی فصیح را گویند و پهلوی غیر فصیح را . فصیح حرف نزده است .

و در معنای مصرع دوم : تا مرد باغزلهای پهلوی شراب بخورد . نفهمیده است که مراد از خواجه در این بیت چه کسی است .

و کسیکه اشاره به صعوبت زبان پهلوی کرده و اصطلاحات مشایخ را از نظر سختی بان زبان تشبیه نموده ، در واقع خودش خیلی صعوبت کشیده است .

خوش وقت بوریای گدائی و خواب امن

کین عیش نیست در خور اورنگ خسروی

خوش - احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی داشته باشد یعنی خوش است و یا خوش باشد. وقت بوریای ، اضافه لامیه . بـور یا نوعی حصیر زیباست که ازنی میسازند و اکثر طبقه فقرا از آن استفاده میکنند چونکه از حصیر معمولی ارزانتر است .

بوریای گدائی ، اضافه بیانی ، خواب امن ، اضافه لامیه و یا بیانیه ، در اصل خواب با امن بوده یعنی خواب با آسایش و اطمینان . کین ، دراصل که این بوده ، که حرف تعلیل .

این مصرع به مضمون مصرع اول اشاره میکند و کلمه «عیش» آن مضمون را تفسیر میکند. در خور ، به معنای لایق است . در خور اورنگ ، اضافه لامیه . اورنگ ، به فتح همزه و را ، در اینجا مراد از آن تخت پادشاهان است .

اورنگ خسروی ، اضافه بیانیه و یا حرف نسبت .

محصول بیت - خوش آن وقتی که بوریای گدائی باشد و خواب امن ، زیرا این عیش و صفا در تخت پادشاهی میسر نیست . مراد : خواب امن گداروی حصیر خوش و گواراست و چنین خواب در تخت پادشاهان دست نمیدهد . چونکه شاهان همیشه با ترس و لرز و خوف بسر دبیرند . حتی در آن زمانها پادشاهان هنگام شب مراقب و نگهبانی برای حفظ جانشان میگماشتند ، چنانکه از این بیت ظهیر همین مطلب مفهوم است .

بیت : بعد از هزار سال پیام زحل رسد گر پاسبان قصر تو سنگی کند رها .
با همه این بعضی فدائیان با کمند بسرای شاهی داخل میشدند و به قتلش میرساندند .
پس از ترس کشته شدن ، سلاطین در تخت خواب امن ندارند . بهمین سبب خواب با آسایش و راحت گدارا روی حصیر مدح میکند .
اسناد خوشی به وقت از اقسام اسناد مجازا^۱ عقلی است .
کسانیکه با بین بوریای و گدائی و او عاطفه ایراد کرده اند از ذوق زبان فارسی بی بهره بوده اند و کسی که یای کلمه « گدائی » را حرف وحدت گرفته تفرد کرده است .

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد

زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

جمشید - نام پادشاهی است که جام جهان نمارا اختراع کرده . بعضی گویند که جم و جمشید همان سلیمان پیغمبر است و جام هم اختراع وی است و العلم عند الله .
محصول بیت - با اینکه جمشید پادشاه بزرگی بود اما از اسباب دنیوی و امور سلطنت جز قصه جام در جهان چیز دیگری برایشی باقی نماند . مراد : آنچه نام جمشید را به خاطرها میآورد فقط همان جامی است که اختراع کرده بود . پس زنهار دل به اسباب دنیوی مبند که هیچ ارزش ندارد ، زیرا هر چه در این دنیا داری همه را در همینجا میگذاری و میروی .

۱- دجازعقلی: یعنی عملی را نسبت دهند بنیر فاعل حقیقی، اسناد شیبی بنیر هاوله. مترجم

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر**کای نور چشم من بجز از کشته ندروی**

دهقان - زارع و کشاورز و مالک ده . سالخورده : کهن سال یعنی مسن .
 با پسر ، تقدیرش با پسرش بوده به ضرورت وزن ضمیر حذف گشته است .
 کای، که حرف رابط مقول قول . ای ، حرف ندا . نور چشم من ، هر دو اضافه لامیه .
 از کشته ، در اصل از کشته‌ات بوده ضمیر به ضرورت وزن ترك شده است .
 ندروی ، نون حرف نفی و یا ضمیر خطاب و ندروی ، فعل مستقبل مفرد مخاطب
 در اصل «درو» فتحه و کسره دال هر دو جایز است اما اینجا به ضرورت وزن دال
 ساکن خوانده میشود

محصول بیت - دهقان پیر به پسرش حرف بسیار خوبی زد، یعنی گفتش ای نور
 دیده‌ام بجز از کشته‌ات چیز دیگری درو نخواهی کرد . سخن خوبی گفت . مراد:
 هر چه بکاری همان را درو خواهی کرد . معنای لازم این سخن کلام مشهوری است
 که الناس مجزیون باعمالهم ان خیراً فخیروان شرأ فشر .
 در میان تر کها هم معمول است گویند : هر کسی کشته خود بدرود .

چشم بغمزه خانه مردم سیاه کرد**مخموریت مباد که خوش مست میروی**

بغمزه - یعنی به تیرو تیغ غمزه . مخموریت مباد ، به فتح یا : غرور خماری
 عارضت نگردد - که ، حرف تعلیل و یا حرف بیانی . خوش در اینجا به معنای محکم
 و زیاد است .

محصول بیت - چشمت خانه مردم را سیاه کرد : با غمزه مردم را ماتم زده
 کرد . یعنی مردم را از پا انداخت و هلاک کرد . هر گز خماری عارضت نشود که سخت
 مست میروی .

مراد : با اینکه اینهمه مردم را ماتم زده کردی اما نکبت عملت ترا پریشان
 نکند که سخت مست غروری ، مقصود اینست که این کارها را بی پروا میکنی .

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون
ما را بکشت یار با انفاس عیسوی

بخت واژگون - اضافه بیانی . واژ ، به معنای «باز» میباشد چونکه بین «واو و با» تبادل و تواخی وجود دارد . مقتضای کلام : « که از بخت واژگون ما است . « که » رابط و ضمیر «ما» به ضرورت وزن ترك شده است و این عبارت مرهون مصراع دوم میباشد .

انفاس عیسوی ، اضافه بیانی . انفاس ، جمع نفس . عیسوی ، به مناسبت یای نسبت الف به واو قلب شده است ، چنانکه در شرح مطلع بیان این مطلب گذشت .
محصول بیت - این قصهٔ عجیب را بشنو که از بخت واژگون ما : از طالع نحس و برگشته ما یار ، ما را با انفاس عیسوی اش کشت ، یعنی انفاس عیسی احیای موت میکرد اما در مورد ما اثر برعکس داد که سبب قتل ما شد . مقصود اینست که تکلم شیرین یار ما را هلاک کرد یعنی از ذوق کلام یار ، ما مردیم .

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد
کاشفته گشت طرهٔ دستار مولوی

کاشفته - که حرف تعلیل و یا حرف بیان . آشفته : پریشان .

طره ، در لغت گیسو است چنانکه در حرف الف بیانش گذشت ، اما در این بیت مجازاً عبارت است از پیش^۱ دستار . طرهٔ دستار ، اضافه لامیه دستار^۲ مولوی ، اضافه بیانی .

محصول بیت - ساقی کانه بادهٔ مقرری حافظ را زیاد تر داد : در مجلس به حافظ باده را بیشتر از دیگران خوراند ، زیرا طرهٔ دستار مولوی اش پریشان گشت . یعنی از پریشان شدن پیش دستار^۱ ملائی حافظ معلوم میشود که ساقی در گرداندن قدح عدالت را رعایت نکرده است .

وله ایضاً

۱ - پیش دستار : قدیم معمول بوده عمامه را طوری می بستند که قسمت انتهائی پارچه

به شکل زلفی در جلو قرار میگرفت و آن را پیش دستار نامیده است . مترجم

۲ - در متن دستار مولوی را «دستار آخوندی» مناکرده است . مترجم

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و نهم

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کسی راهبر شوی

در يك نسخه مصرع دوم اینطور واقع شده: تا راه بین نگردي تو کی راهبر شوی .

تا - حرف توقیت . راهرو ، ترکیب وصفی: سالک . راهبر ، اینهم ترکیب وصفی است به معنای ، رهنما و پیشوا .

محصل بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: ای بی خبر سعی کن که صاحب خبر شوی یعنی از طریق عشق آگاه شوی و مادامکه راهرو نباشی : تا سالک طریق عشق نباشی کی میتوانی راهبر و راهنمای راه عشق شوی ، یعنی نمیتوانی . حاصل تا کسی سالک راهی نباشد نمیتواند پیشوا و راهنمای روندگان آن راه شود . پس راه عشق هم راهی است تا کسی قلباً و باطناً عاشق نباشد نمیتواند ، دیگران را به طریق عشق راهنمایی کند .

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

مکتب حقایق - اضافه بیانی . ادیب عشق ، هکذا . هان ، ادات تنبیه . که ،

حرف تعلیل روزی ، یا حرف وحدت .

محصل بیت - آگاه باش ای پسر در مکتب حقایق پیش مؤدب عشق هشیار

باش در مکتب عشق سعی کن که از حقایق آگاه باشی تا روزی پدرشوی
 مراد : در طریق عشق سعی کن از مبتدی بودن خلاص شوی و پیرو مقتدای
 عشق شوی .

**خواب و خورت زمر تبۀ عشق دور کرد
 آنکه رسی به عشق که بی خواب و خور شوی**

خواب و خور - نوم واکل .

محمصول بیت - خواب واکل و شرب، ترا از مرتبۀ عشق دور کرد . یعنی مانع
 شد که درس عشق را تحصیل نمائی . پس زمانی به عشق گرفتار میشوی که بی خواب
 و خور شوی : زمانی عاشق صادق میشوی که از خواب و خور فارغ و آزاد باشی .
 حاصل مطلب ، مقتضای مقام عاشق کامل ، بری بودن از اکل و شرب است .

**نور عشق حق بدل و جانت اوفتند
 والله کز آفتاب فلک خوبتر شوی**

نور عشق حق ، اضافه بیانیه و لامیه . اوفتند ، فعل مضارع مفرد غایب از مصدر
 اوفتادن ، باواو و بی واو، لغت است .

محمصول بیت - اگر نور محبت خدا بدل و جانت بیفتند ، اگر خدا را با جان
 و دل دوست داشته باشی یا دوست بداری ، به حق خدا از آفتاب فلک زیباتر میشوی .
 مراد : عشق حق نورانیت میکند .

**دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
 تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی**

محمصول بیت - دست از مس وجود چو مردان ره بشوی : یعنی به وجود
 علاقمند مباش و مقید به اکل و شرب و خود و خواب مباش ، تا کیمیای عشق را بیابی و
 طلای خالص شوی .

مقصود : مواعظ طریق عشق را از میان بردار تا که عاشق صادق شوی .

از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سرشوی

محمول بیت - از سرت پایت همه نور خدا شود : اگر در راه خدا بی سروپا شوی تمام وجودت نور خدا شود .

حاصل : اگر در راه حق چون توپ بی سروپا شوی و غلط بزنی ، یعنی سراز پانشناسی مقرب در گاه خدا میشوی و نور محض میگردی .

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر بیک موی ترشوی

بحر خدا ، تقدیرش بحر عشق خداست . که ، حرف بیانی .

محمول بیت - یک نفس غرق بحر عشق خدا شو ، و گمان مبر که از آب هفت دریا باندازه یک موی ، تر بشوی . یعنی کسیکه عاشق خدا شود ، اگر در هفت دریا غوطه بخورد یک مویش تر نمیشود تا چه برسد که خودش غرق شود .

حاصل کلام : عاشق خدا را نه آتش میسوزاند و نه آب خفه میکند .

وجه خدا را - ر شودت منظر نظر
زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

محمول بیت - وجه خدا اگر منظر نظرت شود : روی خداوند اگر نظر-گاہت شود از این پس هیچ شکی نیست که صاحب نظر میشوی .

مراد : اگر چشم خدا بینت دهند شك نیست که صاحب نظر میشوی .

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل گمان مدار که زیر و زبر شوی

محمول بیت - بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود یعنی انانیت و غرورت اگر از بین برود ، دردلت گمان مبر که خودت هم زیر و زبر میشوی . الحاصل منیت تو اگر فانی شود موجودیت معنویات از بین نمیرود بلکه حکم : المؤمنون لایموت را شامل میشوی .

گر در سرت هوای وصالست حافظا
باید که خاک در گاه اهل بصر شوی

محصل بیت - ای حافظ اگر در سرت هوای وصال هست ، اگر وصال
جانان را آرزو میکنی باید که خاک در گاه اهل بصر شوی .
الحاصل: خاک پای عشاقی شوی که بدر گاه جانان واصل گشته است.
وله ايضاً

فزل پانصد و پنجاهم

سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت بازای که دیرینه این درگاهی

بدولتخواهی- دولتخواه ، ترکیب وصفی . باحرف مصاحبت ویا حرف مصدری
باز، در این بیت تأکید افاده کند . آی ، بالف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب . که ،
حرف تعلیل . دیرینه این درگاه ، اضافه لامیه .
دیرینه ، یا حرف نسبت و نون وها ادات تأکید . درگاهی ، یا ضمیر خطاب
است .

محصول بیت - هنگام سحر هاتف میخانه، من باب خیر خواهی و دوستی به من
گفت: بیا که تو از بندگان قدیمی این درگاهی، یعنی خیلی وقت است که تو ملازم میخانه
هستی. حاصل سخن از بندگان قدیمی اش هستی.

همچو جم جرعه می کش که ز سر ملکوت
پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

به عالم ارواح و روحانیان و عالم ملائکه، عالم امر و عالم ملکوت اطلاق میکنند.
این عالم چون عالم ملک از ماده و مدت جداست و بلکه بامر خدا بلا واسطه و سبب
بوجود آمده است .

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی در اصطلاحات خود فرموده است :
دلیل اینکه باین عالم ، عالم امر گویند چون بامر خداوند و مجرد از ماده

موجود شده است.

اما شیخ محی‌الدین عربی قدس سره فرموده است که سبب تسمیه عالم ملکوت به عالم امر اینست که در این عالم همه سراسر امر است و هیچ نهی وجود ندارد. زیرا استعداد اهل عالم مزبور بروجیهی است که هیچگونه فکر مخالفت در آنها وجود ندارد که لازم بیاید نهی بر آنها مترتب گردد.

پرتوجام جهان‌بین - اضافه لامیه و بیانی، تقدیرش پرتوجام جهان بین‌ماست به‌ضرورت وزن «ما» ترك شده است. پرتو، مبتدا و دهد، فعل مضارع مفرد غایب خبر مبتدا و فاعلش ضمیر تحت فعل که برمیگردد به «پرتو» و «تا» ضمیر منصوب متصل مفعول اول و آگاهی مفعول دومش و یا حرف مصدری. و ز سر ملکوت، مفعول غیر صریحش.

محصول بیت - این بیت تتمه مقول قول هاتف است: چون جم جرعه‌ای می‌بکش تا که پرتوجام جهان بین ما از اسرار ملکوت آگاهیت دهد. یعنی جرعه جام مارا بنوش تا چون جام جهان‌نما از اسرار غیب آگاہت کند. در بعضی از نسخ بجای «می» «ما» واقع شده، پس معنا: چون جم جرعه ما را بکش تا که ...

در معنای مجموعی بیت: چون جم قدح مارا بکش که پرتو جام جهان‌بین از اسرار ملکوت خبردارت کند.

ویکی دیگر گفته است: چو ز جم قدح مارا بکش که چون پرتو جام جهان‌بین سر ملکوت آگاهیت دهد.

این مفسرین در گفتن سخن بی‌معنا پیرو یکدیگر بوده‌اند.

رد سروری و شمعی

بر در میگردانده زندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

به‌قیاس زندان، بایستی قلندران گفته شود، لیکن به‌ضرورت وزن فقط به جمع زندان اکتفا کرده است. زندان قلندر، اضافه بیانی. که، حرف رابط‌صفت. ستانند، فعل مضارع جمع غایب: میگیرند. دهند، هم فعل مضارع جمع غایب.

افسر شاهنشاهی، «یا» حرف نسبت اگر محسوب شود اضافه بیانی است. اما اگر اضافه لامیه باشد یا حرف مصدری است. دو فعل در کلمه «افسر» تنازع کرده اند. **محصول بیت** - رندان قلندر بر در میکرده هستند: آنانکه در میکرده مقیم اند رندان قلندر اند. این رندان به پادشاهان تاج میدهند و هم تاجشان را میگیرند. یعنی عاشقان باده نوش میخانه عشق اند که عالم ملک را تصرف کرده اند. حاصل بیان. اینان عشاق جانان اند که بامر جانان بزرگی و پادشاهی میدهند و میگیرند «پس میگیرند».

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

این بیت - احوال رندان قلندر را بیان میکند. خشت: آجر خام را گویند. زیر سر، اضافه لامیه واو، حرف حال. تارك، به فتح «را» به معنای بالا و روی سراسر است. تارك هفت اختر، اضافه لامیه. مراد از هفت اختر سبعة سیاره است. پای، تقدیرش سرشان و پایشان بوده به ضرورت وزن ضمیرها ترك شده است.

دست قدرت، اضافه بیانی و مفعول مقدم فعل «نگر». نگر، به کسر نون و فتح کاف فعل امر مفرد مخاطب یعنی نگاه کن. واو، حرف عطف منصب صاحب جاه، اضافه لامیه. صاحب، بای این کلمه به ضرورت وزن ساکن خوانده میشود، خصوصاً که در زبان ایرانیان ساکن خواندن «با» معمول است. جاهی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید. قلندران مذکور از کمال فنا زیر سرشان بجای بالش خشت نهاده اند در حالیکه پایشان بر بالای سبعة سیاره است. یعنی قلندران با اینکه در میان خاک و سنگ میخوابند و بسترشان خاک است اما جولا نگاه افکارشان از هفت فلک بالاتر است، پس بد قدرت و صاحب مقام و مرتبه را نگر. مراد: مقام بلند و عظمت و قدرت اینان را نگاه کن که تاجه خداست. حاصل اینکه اگر چه ظاهرشان به صورت گداست اما افکارشان خیلی بلند است.

در معنای مجموعی بیت: خشت زیر سر و پای در تارك هفت ستاره. دست قدرت

را نگر و منصب صاحب منصب را، این شخص عجب پریشان گفته. یکی دیگر

در معنای مصرع دوم دست قدرت و منصب صاحب جاه را بین گفته است این مفسر برای اینکه «یا» را مصدری گرفته اشتباه کرده است .

**سرما و درمیخانه که طرف بامش
بفلك بر شده دیوار بدین کوتاهی**

سرما و درمیخانه - واو حرف مع . که ، حرف تعلیل . طرف بام ، اضافه لامیه ساکن خواندن «را» از تصرفات عجم است . بام : قسمتی که بالای خانه را تشکیل میدهد شین «ضمیر» برمیگردد به میخانه بفلك . یا حرف صله . بر شده : یعنی رسیده . دیوار ، مبتدا بدین کوتاهی خبرش . تقدیرش : دیوارش میباشد ، به ضرورت وزن «شین» ترك شده . جمله اسمیه برای میخانه حال واقع شده . کوتاهی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - سرما و در میخانه یعنی همیشه ملازم میخانه ایم : در میخانه هستیم ، چونکه بام میخانه عشق بفلك رسیده در حالیکه دیوارش بدین کوتاهی است . مراد: بام میخانه عشق اگر چه ظاهراً به نظر پست میاید ، اما در معنای عیوق رسیده است . در معنای مجموعی بیت گفته اند: سرما و درمیخانه که کنار بام آن میخانه به روی فلك رسیده است . با وجود این کوتاهی . یکی دیگر هم گفته است :

سرما و درمیخانه ای که کنار بام آن به بالای فلك رسیده در حالیکه دیوارش بدین کوتاهی است .

این مفسرین در بیان این معانی پستی نشان داده اند .

**با گدایان در میکرده ای سالک راه
بادب باش مگر از سر خدا آگاهی**

محصول بیت - ای سالک راه عشق ، اگر از سر خداوند آگاهی پس با گدایان درمیخانه بادب باش . مراد: برای عاشقان سالک احترام قائل شو و در بزرگداشتشان کوتاهی مکن اگر چنانکه از اسرار خداوند باخبری . حاصل کلام به ظاهر حالشان نگاه نکن که باطنشان با عالم دیگر است یعنی سالکان راه عشق سر و کارشان با خداست .

اگر تر سلطنت فقر ببخشند ای دل

کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی

محمول بیت - ای دل اگر ترا سلطنت فقر ببخشند ، اگر ترا به عالم فنا

برسانند کمترین ملك یعنی مملکت از ماه بود تا ماهی . مراد: به تمام دنیا حکومت

میکنی یعنی به پادشاهی دنیا میرسی .

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمت است بترس از خطر گمراهی

قطع این مرحله - اضافه مصدر به مفعولش . مرحله در اصل به معنای جایی

است که مسافر درعین سحر بدانجا وارد میشود یعنی منزل ، اما در این بیت مراد آن

جایی است که از آنجا به سفر حرکت میکنند . یعنی طریق همراهی خضر ، اضافه

لامیه و یا حرف مصدری .

خطر: اشراف علی الهلاك است ، یعنی به هلاکت نزدیک بودن . گمراهی ،

یا حرف مصدری .

محمول بیت - این مرحله عشق را بدون همراهی خضر طی مکن: تاحضرت

خضر رفیق راهت نشود قطع مرحله عشق را قصد مکن زیرا این راه ، راه ظلمات است

پس از خطر گمراهی بترس . مراد: به راه عشق بدون پیشوا و راهبر داخل مشو چون

آن سویس تاریک است . پس غافل مشو که گمراه میشوی «راه را گم میکنی»

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بداد

عملت چیست که مزدش دو جهان میخواهی

حافظ - منادی . حافظ خام طمع ، اضافه بیانی . خام طمع ، صفت مرکب .

شرمی ، یا حرف تنکیر . از این ، این اشاره است به طلب دو جهان بابت مزد و پاداش .

مزد ، به ضم میم یعنی اجرت یا کرا .

محمول بیت - ای حافظ خام طمع از این قصه شرم کن یعنی خجالت بکش

عملت چیست که در برابرش دو جهان را مزد میخواهی . مراد چه کار کرده ای که

در عوض دو عالم را پاداش میخواستی . پس از این کار خجالت بکش .

تو در فقر ندانی زدن از دست مده
مسند خواجهگی و مجلس توران شاهی

در فقر - مجازاً اضافه لامیه . ندانی ، در این قبیل جاها به معنای «نتوانی» یعنی قادر نیستی . از دست مده ، مرهون مصراع دوم . مسند ، اسم مکان : تکیه گاه یعنی جایی که تکیه میزنند . مراد از «خواجهگی» وزارت است . مسند خواجهگی ، اضافه بیانی .

توران شاه وزیر اعظم شاه شجاع بوده است ، چنانکه در رساله^۱ مفصل بیان شده است .

محمول بیت - خواجه از راه فروتنی و تواضع خطاب به نفسش میفرماید :
ای حافظ تو قادر نیستی در فقر بزنی یعنی تو نمیتوانی رنج فقر را تحمل کنی ، پس مسند وزارت و مجلس توران شاه را از دست مده . مراد : توطاقت فقر و فنا را نداری ، در این صورت ملازمت وزیر را ترك مکن که برایت ثروت حاصل گردد . مراد خواجه حسن طلب است .

کسانیکه مقصود خواجه را در نیافته اند بیت مذکور بالا را بعد از مخلص
بیت ایراد کرده اند عفا الله تعالی عنهم .
وله ایضاً

۱ - خواجه جلال الدین توران شاه وزیر شاه شجاع بوده اما نام رساله و موضوع آن را ذکر نکرده است . مترجم

از بحر مضارع : مفعول فاعلان مفعول فاعلان

فزل پانصد و پنجاه و یکم

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی

ای ، حرف ندا و منادی همان شاهی است که ممدوحش واقع شده . بقیه مقصود بالنداست .

انوار پادشاهی ، اضافه لامیه یا بیانیه و یا حرف نسبت حکمت الهی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - شاها پر تو وضیاء پادشاهی در رویت هویداست ، و فکرت مؤید به حکمت الهی است . در فکرت حکم الهی نهفته شده . مقصود اینست : اگر درباره مطلبی و معنایی فکر کنی . صد گونه حکمت الهی اظهار میداری .

ملك تو بارك الله بر ملك دين گشاده
صد چشمه آب حيوان از قطره سیاهی

كلك تو - اضافه لامیه . بارك الله ، در مقام تحسین بکار میرود . ملك دين اضافه بیانی .

قطره سیاهی ، اضافه لامیه مراد از سیاهی مرکب سیاه است . چون آنان «ایرانیان» به مرکب سیاه سیاهی گویند .

صد چشمه آب حیوان ، به ضرورت وزن چشمه را از حالت اضافه انداخته و آب حیوان را بدل آن کرده است .

محصول بیت - بارک الله بر قلمت که از يك قطره مر کب بر ملك دين صد چشمه آب حیات جاری ساخته است .

حاصل : قلمت با ضبط ممالك ، ممالك دين را حیات بخشیده است . چنانکه هیچ کس از تو شکایت ندارد بلکه ممالك اسلامی همگی از تو رضایت دارند .

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
ملك آن تست و خاتم فرمای هر چه خواهی

اهرمن - دیو نر است . نتابد ، فعل نفی مضارع : پر تو نمی اندازد یعنی اسم اعظم بر روی اهرمن پر تو نمی افکند . انوار ، فاعل فعل «نتابد» . انوار اسم ، اضافه لامیه مجازاً و اسم اعظم ، اضافه بیانی .

ملك مبتدا و آن تست اضافه لامیه و خبر مبتدا .

خاتم معطوف به ملك ، تقدیرش : و خاتم آن تست . فرمای ، فعل امر مفرد مخاطب : دستور بده هر چه خواهی ، خواهی فعل مضارع مفرد مخاطب ، در اینجا یعنی هر طور که میل توست .

محصول بیت - اسم اعظم بر اهرمن نور نمی افکند : یعنی اسم اعظم اگر بدست دیو بیفتد خاصیت خود را بروز نمیدهد : خاصیتش ظاهر نمیشود .

چنانکه خاتم حضرت سلیمان بدست دیو که رسید اثرش ظاهر نگشت ، پس ملك سلطنت و خاتم شاهی از آن تست . بفرمای هر چه میخواهی .

مقصود : اقلیم پارس یعنی تخت سلیمان را تصاحب نموده ای پس هر چه اراده میکنی بفرما که عالم را مسخر کرده ای .

در حشمت سلیمان هر کس که شك نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

حشمت - به کسر حای حطی ، عجم به معنای عظمت و شوکت یعنی بزرگی

بکار میبرد .

حشمت سلیمان ، اضافه لامیه .

محصول بیت - در حشمت و قدرت سلیمان هر کس که شك داشته باشد، بر عقل و دانش او مرغ و ماهی میخندد: مسخره‌اش میکنند. خلاصه قطع نظر از انسان بلکه حیوانات برو بحر هم تمسخرش میکنند.

مقصود: شك نیست که تو صاحب حشمت و عظمت و جانشین سلیمانی. پس کسیکه در سلطنت تو شك کند مثل اینکه در سلطنت سلیمان شك کرده است و چنین شخص را اگر تمام حیواناتی که در تحت فرمان سلیمان بودند مورد تمسخر و استهزاء قرار دهند بجاست.

بازارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

محصول بیت - اگرچه بازار گاه گاهی کلاه بر سرش^۱ مینهد. اما با وجود این رسم و آیین شاهی را نمیداند.

مراد: گاه گاهی کلاه بر سر نهادن باز دلیل لیاقتش برای پادشاهی طیور نیست، بلکه این عنقا است که آیین و رسوم پادشاهی را میداند و چون سایر مرغان در قراء و بلاد یعنی در همه جا پرواز نمیکند. چنانکه همیشه تخت سلطنتش در قاف است و همیشه مقام خود را حفظ میکند و به سبب عظمتی که دارد هرگز خود را به کسی نشان نمیدهد.

مقصود: پادشاهی را شخص عالیشانی چون تو لایق است نه هر دنی و لئیم الطبع. خلاصه اینکه تو شایسته و لایق تخت سلیمانی نه دیگران.

پادشاه ممدوح خود را به عنقا و سایر وراث سلطنت را به بازار کلاه دار تشبیه کرده است.

۱- بازار کلاه دار: در تربیت بارشکاری برای اینکه باز قابلیت تربیت کسب کند ابتدا حیوان را بسته و گرسنه وی خواب نگاه میدارند و سرش را با کلاهکی از چرم میپوشانند که از مردم و اسبها و سگهای شکاری نهراسد. زندگی حیوانات لاروس ص ۱۰۲ چاپ ۱۹۵۰

تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی

تیغی - یا حرف وحدت. که، حرف رابط صفت. فیض، در اینجا به معنای لطف و احسان. سپاهی، با یا نسبت در اینجا یعنی قشون یا لشکر.
محمول بیت - شمشیریکه آسمان از لطف و احسان خود آتش دهد: شمشیر آسمانی بدون کمک لشکر جهان را مسخر میکند. یعنی کسیکه مؤید من عند الله باشد احتیاج به معاونت لشکر و سپاه ندارد.
کسیکه یای سپاهی را وحدت گرفته از علم قافیه بی بهره بوده و از علم معانی اطلاع نداشته. رد شععی

کلك تو خوش نوید در شان یار و اغیار
تعویذ جان فزایی افسون عمر گاهی

شان - مهموز العین است، و جایز است همزه نوشته نشود و فقط بالفا کتفا کرد، چون «راس» که عجم دائماً با الف بکار میبرد. مانند همین بیت.
شان، در عربی به معنای «حال» است. اما در فارسی چندین معنا دارد که در اینجا محلش نیست. تعویذ، مصدر از باب تفعیل، به معنای حفظ کردن، اما عجم به معنای حمایل بکار میبرد. پس تعویذ جان، اضافه لامیه. جان فزا، ترکیب وصفی، از فزاییدن: سبب فزونی جان یعنی حیات بخش ویای دوم حرف مصدری.
افسون، با همزه ویایی همزه: سحر و مکر و خیله. عمر گاه، ترکیب وصفی، از گاهیدن یعنی جانگاہ و افسون عمر گاه: افسونی که سبب کوتاهی عمر است.
محمول بیت - ای پادشاه قلمت در حق یار و اغیار خیلی خوب مینویسد: درباره دوست تعویذ حیات بخشی و در حق دشمن افسون جانگاہی را صادر میکند. منظور اینست که پادشاه صاحب شمشیر و قلم است، در بیت قبل وصف شمشیرش را بیان فرمود، و حالا هنرهای قلمش را تعریف میکند.
مراد خطاب به شاه میگوید: گاهی قلمت يك خط همایونی مینویسد که به

فلان دوست اینقدر عطا یا اعطا کنید که جان فزای حیاتش گردد، پس این خط همایونی برای دوست تعویذ جان است. اما گاهی نیز در باره سیاست کردن دشمنی خط همایونی صادر میکنند که باید بی جان گردد یعنی هلاک شود، این یکی برای دشمن افسون جان کاهی است.

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت وی دولت تو ایمن از صدمت تباهی

ای - حرف ندا و منادی شاه مذکور در ابیات قبل .

مراد از عنصر چهار ارکان است : خاک و آب و هوا و آتش . عنصر مبتدا . عنصر تو ، اضافه لامیه . مخلوق ، خبر مبتدا . از کیمیا متعلق به مخلوق . کیمیای عزت ، اضافه بیانی در بعضی از نسخ بجای « کیمیا » « کبریا » واقع شده به معنای « عظمت » . کبریای عزت ، بازهم بیانیه است .

وی ، واو حرف عطف ، ای حرف ندا و منادی پادشاه مذکور ، دولت تو ، اضافه لامیه . ایمن ، به معنای امین . صدم ، به فتح صاد و سکون دال ، در اصل بمعنای تنه زدن است اما در این قبیل موارد به معنای شدت و بلاست .

در بعضی نسخه ها بجای صدمت « و صمت » به فتح واو و سکون « صاد » واقع شده به معنای عیب است . تای واقع در « صدمت » علامت نقل است تباهی ، یا حرف مصدری : فساد .

محصول بیت - ای پادشاه عنصرت یعنی وجودت از کیمیای عزت و حرمت خلق شده . وای پادشاه دولتت از فساد و تباهی مصون است . مراد : تو وجود شریف و پادشاه عادل . حق تعالی دولتت را از زوال مصون بدارد .

کسیکه در معنای ابیات و مصارع که منادی واقع شده است حرف « که » بکار برده خودش آگاه نبوده که به معنای شعر خلل وارد کرده است .

گر پرتوی ز تیغت بر کان معدن افتد یا قوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی

پرتوی - یا وحدت راست . کان و معدن به کسر دال از اقسام تفسیر عطف است . یا قوت سرخ رو ، اضافه بیانی . سرخ رو ، صفت مرکب : یا قوت قرمز . «را» ادات مفعول . ظاهراً کلام خواجه این را میرساند که یا قوت همان برنگ قرمز است و بعد برنگ زرد و یا سیاه تبدیل میشود . چنانکه روایت میشود : حجر الاسودمکه معظمه یا قوت است . حتی وقتی قراطة لعنهم الله تعالی مکه مکرمه را غارت کردند حجر الاسود را با خود بردند . اما اهل اسلام «مسلمین» برای تخلیص آن از دست قرامطه دوهزارسکه جمع کردند و سنگ مبارک را با خواص یا قوت آزمایش نمودند دیدند دارای خاصیت کامل یا قوت است پس مال مذکور را دادند و حجر الاسود را از دستشان گرفتند .

بخشند ، فعل مضارع جمع غایب ، فاعلش کان و معدن رنگ کاهی ، اضافه بیانی . کاه ، به کاف عربی یا حرف نسبت .

محمصول بیت - اگر از شمشیرت پرتوی بر کان معدن بیفتد ، معادن یا قوت قرمز را رنگ کاهی میدهد : یعنی از خوف و وحشت تیغت یا قوت قرمز رنگ را به رنگ زرد تبدیل میکند . حاصل اینکه از هیبت شمشیرت معادن به مرض یرقان مبتلا میشود .

عمر یست پادشاهها کز می تهی است جامم اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی

عمر - در این قبیل جاها به معنای زمان است ، یا حرف وحدت . کز می ، که حرف بیانی . تهی ، به فتح یا و به کسر «تا» و به کسر «ها» : خالی . گواه : شاهد به معنای آشنا هم میاید .

محمصول بیت - ای پادشاه مدتی است قدحم از باده خالی است یعنی خرجی ندارم که باده بخرم و بنوشم . حاصل اینکه قدرت مالیم اجازه نمیدهد که باده بخورم . اینک دعوی از من و شهادت از محتسب . مراد : محتسب شاهد است که برای خرجی

باده معظم و چیزی ندارم . خواجه در بیت حسن طلب را رعایت کرده است .

دائم دلت ببخشد بر عجز شب نشینان
گر حال من بپرسی از باد صبحگاهی

ببخشد . فعل مضارع مفرد غایب : ترحم میکند . بر ، اینجا حرف صله . عجز شب نشینان ، اضافه لامیه . شب نشین ، ترکیب وصفی : کسی که احیای لیل دارد ، الف و نون ، ادات جمع . صبحگاهی ، یا حرف نسبت .
مصراع دوم شرط و مصراع اول خبر است .

محصول بیت - اگر حال مرا از باد سحر گاهی یعنی از نسیم صبا سؤال کنی میدانم که دلت بر ناتوانی و فقر شب زنده داران خواهد سوخت . مراد : اگر از باد صبا حال مرا بپرسی وضع نامساعد و رقت انگیز من معلومت میشود ، و باین وسیله هر کجا يك عاشق شب زنده دار هست مورد مرحمت قرار میدهد ، یعنی وضع و حال عاشقانی را که احیای لیل میکنند از من قیاس میگیری ، چونکه من در محل ترحم .
مفسری که یای «صبحگاهی» را وحدت گرفته از علم قافیه اطلاع نداشته .
رذ شمع

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات
تا خرقة ها بشوئیم از عجب خانقاهی

ساقی ، منادی . آبی ، یا حرف وحدت . مراد از آب «باده» است . تا حرف
تعلیل .
عجب ، به ضم عین و سکون جیم به معنای کبر است . خانقاهی ، یا حرف
نسبت .

محصول بیت - ای ساقی از چشمه خرابات آبی بیار تا که از تکبر خانقاهی
خرقه هایمان را بشوئیم . یعنی باده بیار تا که بخوریم و مسکنت کسب نمائیم و از عجب
و ریائی که در خانقاه کسب کرده ایم خلاص گردیم .

در دودمان آدم تا وضع سلطنت هست مثل تو کس ندانست این علم را کماهی

دودمان ، به ضم دال اول و سکون دال دوم به معنای قوم و قبیله است.
دودمان آدم ، اضافه لامیه . تا ، حرف ابتدا و یا حرف توقیت به معنای «مادام»
مراد از علم ، علم سلطنت میباشد. کماهی ، کاف حرف تشبیه و ماهی لفظی است مر کب
از موصول و ضمیر مؤنث غائبه ، قیاس «کماهو» بوده زیرا که ضمیر راجع است به
«علم» لکن تقدیرش علم سلطنت است ، پس از مضاف الیه حکم تأنیت اخذ کرده که
ضمیر تأنیت بآن برگشته است.

محصول بیت - از زمانیکه در دودمان آدم صفی سلطنت برقرار شده . کسی
چون تو علم سلطنت را به معنای واقعی در نیافته است.

مراد : بادشاهان دنیا علم سلطنت را مثل تو درآه نکرده اند.

جور از فلک نیاید با تو ملک صفاتی ظلم از جهان بر من شد تو جهان پناهی

باتو ، با حرف مصاحبت. صفاتی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . بر ، حرف استعلا
به معنای «علی» . شد ، اینجا یعنی واقع گشت و صادر شد . جهان پناه ، صفت مر کب:
جهان بتو پناهنده شده و یا پناه دهنده جهانی و یا ضمیر خطاب ..

محصول بیت - با وجود تو ، یا با وجود ملک صفاتی چون تو از فلک جور
نمیاید : با وجود پادشاه ملک صفات و عادلای چون تو از فلک جور دیده نمیشود . یعنی
فلک بر کسی جور و جفا نمیکند . اما با بودن جهان پناهی چون تو ، جهان نسبت بمن
ظلم کرد .

حاصل اینک : با بودن پادشاهی چون تو که دنیا را در کنف حمایت خویش
گرفته ای دنیا بمن ظلم کرد .

کسیکه فعل «نیاید» را «نتابد» نوشته و در معنای شعر گفته است : با وجود ملک
صفاتی چون تو از فلک جور نمی تابد ، این مفسر معنای شعر را روشن نکرده است.

در معنای مصراع اول مفسری گفته است : بر توملك صفات از فلک جور نميآيد.

این مفسر هم نسبت به معنای بیت ظلم کرده است . رد سروری

در مصراع دوم کسیکه لفظ «بر» را به کلمه «من» مضاف کرده و در معنایش

گفته است : به بر من ظلم از جهان شد این یکی علاوه بر معنای بیت بلکه نسبت به خود بیت هم ظلم کرده . بالاخره یکی دیگر گفته است : با وجود اینکه تو پادشاهی

از جهان بمن ظلم رسید اینهم پیرو مفسر آخری بوده است . رد شمعی

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چه گونه زبید دعوی بیگناهی

جایی ، یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . برق عصیان ، اضافه بیانی

آدم صفی ، هکذا . برق : مراد برق توأم با رعد است .

گناهی ، یا حرف مصدری

محصول بیت - جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد : یعنی در جایی که

حضرت آدم پیغمبر بود و با اینحال نسبت به خدا عصیان کرد ، پس ما بیچارگان را دعوی بیگناهی چه گونه زبید .

مقصود اینست در جایی که از انبیاء گناه صادر شود به ما بیچارگان ادعای

بیگناهی نمی زبید .

این بیت مشعر آنست که ممکن است از خواجه گناهی سرزده باشد که با این

بیت معذرت خواسته .

حافظ چو پادشاهت گه گناه میبرد نام

رنجش ز بخت منما باز آ بعدر خواهی

پادشاهت ، تا از جهت معنا به «نام» مقید است به تقدیر «نامت» .

رنجش ، اسم مصدر : آزرده گوی . باز آ «آ» با الف ممدوه فعل امر مخاطب .

بعدر خواهی ، با حرف مصاحبت و عذر خواه ، ترکیب وصفی : عذر خواهنده

یا حرف مصدری .

محصول بیت - ای حافظ چون پادشاه گاه گاهی نامت را میبرد : نامت را بیاد میآورد پس از بختت ناراضی مباش و بلکه عذرخواهی کن. یعنی به سبب گناهی که ازتوسرزده معذرت بخواه . حاصل اینکه عذر تقصیرت را بخواه . این بیت ناظر به بیت سابق است.

کسانیکه لفظ «باز» را در این بیت به معنای «دگر بار» و عقب معنا کرده اند از معنای مستقیم به عقب برگشته اند. بلکه هم لفظ «باز» برای تأکید محض باشد. رد سروری و شمععی

یا ملجأ البرایا یا واهب العطایا
عظفا علی مقل حلت به الدواهی

یا ، حرف ندا . ملجأ ، در این بیت اسم مکان است از لجأ یلجأ یعنی از باب فتح : جایی که پناه برده میشود «پناهگاه» مصدر میمی اش هم «ملجأ» میباشد. برایا ، به فتح «با» به معنای «خلق» میباشد. واهب العطایا ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . واهب ، اسم فاعل از وهب یهب از باب فتح معتل الفا : بخشنده

عطایا ، جمع عطیه : بخشش . عظفاً منصوب به مناسبت مصدر بودن ، تقدیرش اعطف عطفاً بوده در این بیت به معنای اشفاق یعنی ترحم و دلسوزی است اگر به معنای مذکور باشد با حرف «علی» بکار میرود چنانکه در این بیت واقع شده ، پس «علی» به مصدر متعلق است .

مقل ، لفظاً مجرور با علی و اسم فاعل از اقل یقل یعنی از مضاعف باب افعال ، در اصل مقلل بوده بواسطه ادغام مقل شده به معنای فقیر میباشد . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب نصر یعنی نازل شد و وارد شد ، اگر باین معنا باشد با حرف «با» بکار میرود چنانکه در این بیت دیده میشود. دواهی ، به فتح دال جمع «داهیده» : نوائب و مصائب سخت .

محصول بیت - پادشاه را ندا میزنند و میفرماید : ای پناهگاه مردم ، زیرا تو

ظل الهی وای بخشنده عطا یا ، چونکه تو يك پادشاه سخی و صاحب قدرت و مکنتی
 پس ای پادشاه باین فقیر ترحم کن: بمن ترحم کن به من فقیری که بلاهای بزرگی ب سرم
 آمده و به مصائب بزرگی گرفتار شده ام .

این بیت هم مشعر آنست که شاید خواجه از روزگار ناملایماتی دیده است.

وله ایضاً

فزل پانصد و پنجاه و دوم

بچشم کرده‌ام ابروی ماه سیمائی
خیال سبز خطی نقش بسته‌ام جایی

بچشم کردن ، کنایه از انتخاب نمودن و نشان کردن باشد از اصطلاحات روزمرهٔ ایرانیان است . ابروی ماه سیمای ، اضافه لامیه . ماه سیمای صفت مرکب ، یعنی صورتی که نشانه‌ای از زیبایی ماه دارد . ویا ، حرف وحدت .
خیال سبز خطی ، اضافه لامیه . سبز خط ، از اقسام صفت مرکب : جوانی که ریشش تازه سبز میشود ، ویا ، حرف وحدت .
خیال ، مفعول اول و نقش ، مفعول دوم و جای ، مفعول فیه ، فعل «بسته‌ام» ویا حرف وحدت .

محصول بیت - ابروی یک دلبر ماه سیمای را انتخاب نموده‌ام و خیال یک جوان سبز خطرا در یکجا بسته‌ام : ابروی یک ماه سیمای را برگزیده‌ام و خیال یک سبز خط را در سردارم . حاصل اینکه از نوبه یک جوان نو خط علاقه بسته‌ام و دوستش دارم . مراد از نقش بستن ، انتخاب نمودن و تعیین کردن است اینجا یعنی در خیالش هستم و انتخابش کرده‌ام و در نظرم هست .

در معنای مصراع اول : ابروی یک ماه سیمای یعنی یک ماهرو را به چشم کرده‌ام . مراد محبتش کرده‌ام . این مفسرین از اصطلاحات اعجاز اطلاع نداشته‌اند .

امید هست که منشور عشقبازی من
از آن کمانچهٔ ابرو رسد بطغرائی

امید - مبتدا ، هست خبرش . که ، حرف بیان . منشور : حکم و نوشتهٔ قاضی

یعنی تمسکی که از قضاات گرفته میشود. منشور عشقبازی ، اضافه لامیه . عشقبازی من ، هکذا . عشقباز ، ترکیب وصفی به معنای محبوب دوست ویا ، حرف مصدری . کمانچه ابرو ، اضافه بیانی . کمانچه ، مصغر کمان است . به طغرای : یا ، حرف صله . طغرا^۱ : نشان پادشاهی و یا ، حرف تنکیر .

محمصول بیت - امید دارم که حکم و حجت عشقبازی من از طرف آن جانان کمان ابرو به طغرا برسد . یعنی بوسیله جانان تأیید گردد و علامت تصدیق شاهی بخورد . خلاصه عشقبازی من در نزد جانان مسلم و پذیرفته گردد . زیرا تمسکی که دارای علامت تصدیق حاکم نباشد اعتبار ندارد .

جمله : از آن کمانچه ابرو به طغرائی رسد ، از اقسام مجاز مرسل^۲ میباشد ، بطریق ذکر جزء و اراده کل ، چونکه شعرا ابرو را به طغرا تشبیه کرده اند .

سرم زدست شد و چشم از انتظار بسوخت در آرزوی سرو چشم مجلس آرایی

شد - در اینجا به معنای «رفت» است . آرزوی سر ، اضافه مصدر به مفعولش مجلس آرا ، ترکیب وصفی . از مصدر آراییدن : زینت بخش مجلس و یا حرف وحدت .

محمصول بیت - در آرزوی سر و چشم يك جانان مجلس آرا ، سزم از دستم رفت و چشمم از انتظار سوخت . مراد در آرزوی جانانی سر و چشمم را از دست دادم .

مکدرست دل آتش بخرقه خواهم زد بیا بیا که گرامی کند تماشایی

مکدرست - خبر مقدم ، دل مبتدای مؤخر . آتش ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا . به خرقة ، متعلق به فعل «خواهم زد» و زد ، در اینجا به معنای مصدر است : زدن . که ، حرف تعلیل .

گرامی میکند ، یعنی میارزد ، گرامی کند و گرامی کند ، از اصطلاحاتشان میباشد

۱- علامت صحه و فرمان شاه . مترجم ۲- مجاز مرسل : در صورتیکه مابین معنای حقیقی و مجازی علاقه مشابیه باشد استعاره و در غیر این صورت آنرا مجاز مرسل گویند . مترجم

(ایرانیان) و این اصطلاح^۱ به معنی ارزیدن و لایق بودن است: «لایق» است و می‌ارزد. تماشایی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - دلم از خرقة ریا مکدر است: زده شده، پس آتشش خواهم زد یعنی می‌خواهم خرقة را آتش بزدم و بسوزانم.

بطریق خطاب عام می‌فرماید: بی‌بیا که به تماشا می‌ارزد. یعنی سوزاندن خرقة ریا ارزش تماشایی دارد. حاصل سوزاندن خرقة ریا کار مهمی است و ارزش تماشا کردن را دارد: می‌ارزد که تماشایی باشد.

در معنای مصراع دوم گفته شده: بی‌بیا که يك مکرم^۲ تماشایی میکند. این مفسر خیلی تماشا کرده است.

در آن مقام که خوبان بغمزه تیغ زنند عجب مدار سری افتاده در پایی

که - حرف رابط صفت. سر، مفعول فعل عجب مدار و یا حرف تنکیر. افتاده، با واو و بدون واو «افتاده» لغت است. در پایی، در حرف صله، پایی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - در آنجا که زیبایان با غمزه تیغ می‌زنند، یعنی عاشقان را به قتل می‌رسانند، اگر سری را دیدی که افتاده در پایی تعجب مکن. مراد: در آنجا که سر عشاق بریده میشود. تعجب مکن از سری که به زیر پاها افتاده باشد. حاصل: درهم‌چو مقامی اگر کلمه‌های عشاق را دیدی که در زیر پا افتاده و غلط می‌خورد عجب مدار.

در معنای مصراع دوم گفته شده: عجب مدار که سری به پایی افتاده باشد. و نیز یکی دیگر گفته است: اگر سری به پایی بیفتد، این مفسرین معنای بیت را عجب به زیر پا انداخته‌اند.

رد سروری و شمعی

۱- منوچهری کلمه کرا کردن را با «بیا» کری کردن (بامالئ الف) بکار برده است.

گویائید و ببینید این شریف ایام ما تا کند هر گز شمارا شاعری کردن کری. منوچهری

۲- این کلمه با احتیاط قید شده. مترجم

**مراکه از رخ او ماه در شبستان است
کجا بود بفروغ ستاره پروائی**

مرا - با مصراع دوم صرف میشود . که حرف بیان .
شبستان ، محلی یا جایی که شب را در آنجا میگذرانند . بفروغ ستاره ، با
حرف صله و اضافه لامیه . پروایی ، یا حرف تنکیر .
محصول بیت - من که در شبستانم از رخ جانان ماهی دارم : خانه ام که از رخ جانان
روشن است . پس کجا بود به فروغ ستاره پروایم : در جایی که رخ چون ماه جانان
هست ، اعتنا به ستاره نمیکنم . در اینجا مراد از ستاره «ماه» میباشد .
در معنای مجموعی بیت : از برای من که از رخ او ماه در خانه زمستانی است .
پس کی پروایم بود از ضیاء ستاره .
و در معنای مصراع دوم : کی به فروغ ستاره پروائی بود . این مفسرین در
ترزیق معنا عجب بی پروایند . رد سروری و شمعی

**زمام دل بکسی داده ام من درویش
که نیمه اش بکس از تاج و تخت پروائی**

بکسی ، با حرف صله و یا حرف وحدت^۱ نوعیه . من درویش ، اضافه بیانی
که ، حرف رابط صفت بکس ، با حرف صله . پروایی ، یا حرف تنکیر .
محصول بیت - زمام دل : اختیار دل را من فقیر ، به شخصی داده ام که به سبب
داشتن تاج و تخت ، به هیچ کس رغبت نمیکند و اعتنا نمیکند .
در معنای مجموعی بیت : من درویش مهار دل را به کسی داده ام که احتیاج
به تاج و تخت کسی ندارد این مفسر در بیان سخن ترزیقی عجب بی پروا بوده .
رد سروری .

**فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که هیف باشد ازو غیر او تمنائی**

تمنائی - یا حرف تنکیر .

۱- رجوع شود به پاورقی ص ۱۵۹۳ جلد سوم : در «ی» نکره منظور ناشناختی و
غیر معلوم بودن آنست ، اما در «ی» وحدت توجه به شماراست . مترجم

محصول بیت - فراق و وصل چیست : فراق و وصل را اعتباری نیست ، پس رضای دوست را طلب کن که حیف باشد از او غیر او تمنائی .
حاصل مطلب . فراق و وصال دوست مهم نیست ، بلکه طالب رضای دوست باش ، چونکه غیر از رضایتش تمنای چیز دیگر از او ظلم است .

**بروز واقعه تابوت مازسرو کنید
که میرویم باداغ بلند بالائی**

روز واقعه در اصل معنای روز قیامت ، اما در این بیت به معنای موت و فوت میباشد . که ، حرف تعلیل . بلند بالا ، صفت مرکب : دارای قامت بلند و یا حرف وحدت .

محصول بیت - بروز واقعه : روز مرگم ، تابوت مرا از درخت سرو بسازید چونکه باداغ محبوب بلند بالائی میروم ، یعنی چون در حسرت دلبری بلند قامت میمیرم ، پس روز مرگم تابوت مرا از درخت سرو بکنید .

**در زشوق بر آرند ماهیان بنثار
اگر سفینه حافظ رسد بدریائی**

در - به ضم دال و فتح رای اول جمع «در» : لؤلؤ یا مروارید است . چون ماهیان جاندارند ، لذا با الف و نون جمع شده . بر آرند ، یعنی در میاورند . به نثار ، با حرف تخصیص : یعنی مخصوص برای نثار کردن . سفینه ، در لغت یعنی کشتی اما در اینجا مراد دیوان است . بدریایی ، با حرف صله و یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت - اگر دیوان حافظ بدریا برسد ، ماهیان از شوق برای نثار ، مرواریدها در میاورند از دریا .

مراد : دیوان حافظ که پراز جواهر معانی است اگر به دریا بیفتد ، ماهیان از شوقشان برای تحسین اشعارش از دریا مرواریدها در میآورند و نثار شخص شاعر یا دیوانش میکنند .

وله ایضاً

از بحر متقارب : فعولن فعولن فعول

فزل پانصد و پنجاه و موم

سلامی چو بوی خوش آشنائی
بدان مـمـردم دیده روشنائی

سلامی - یا حرف وحدت و یا تنکیر . بوی خوش آشنایی ، اضافه بیانی است .
آشنایی ، یا حرف مصدر ، بدان ، دال بدل از همزه است و با ، حرف صله . مردم
دیده روشنائی ، اضافه لامیه است و یا حرف مصدری .
محصول بیت - سلامی چون بوی خوش آشنائی : سلام گرم برای آن مردمک
چشم بینا میفرستم یعنی درود و سلام میفرستم برای آن جانان آشنایی که به منزلت مردمک
چشم من است .

درودی چون دردل پارسایان

بدان شمع خلوتگه پارسائی

درود به ضم دال و را ، در عربی به معنای «تحتیت» است که در ترکی صحت
وسلامت و عافیت گویند . و یا حرف وحدت و یا تنکیر . نور دل پارسایان ، اضافه
لامیه است .

پارسا : عابد را گویند و الف و نون ، ادات جمع است .

شمع خلوتگه پارسایی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدری .

محصول بیت - برای آن شمع خلوتگه پارسائی درود و علاقه و عشقی چون

نور دل پارسایان ارسال میکنم . یعنی برای آن جانان عابد و زاهد ، درود و تحتیت

میفرستم .

ممکن است این غزل برای جانان مسافر مسذکور در غزل سابق ، فرستاده

شده باشد .

نمی بینم از همدمان هیچ برجای

دام خونشد از غصه ساقی کجایی

ساقی - منادی . کجایی ، یا حرف خطاب .

محصول بیت - از مصاحبان هیچکدام را در جایشان نمی بینم : یاران ما را

گذاشتند و رفتند . دلم خون شد از تنهایی و از دست غم و غصه . ای ساقی کجایی بیا

همدم ماشو .

می صوفی افکن کجا میفروشند

که در تابم از دست زهد ریائی

می صوفی افکن - اضافه بیانی . صوفی افکن ، صفت مرکب از افکنیدن .

شراب صوفی افکن یعنی باده ای که صوفی را مست و خراب میکند . میفروشند ، فعل

مضارع جمع غایب .

که ، حرف تعلیل . تاب : به معنای حرارت و اضطراب میباشد . زهد ریایی ،

اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - شراب صوفی افکن را کجا میفروشند ، نشان دهید که از

زهد ریائی سخت درسوز و تابم یعنی مضطرب و ناراحتم پس باده بنوشم که ریایم آشکار

نشود . زیرا باده نوشی و زهد ضد همدیگرند .

رفیقان چنان عهد صحبت شکستند

که گوئی نبودست خود آشنائی

محصول بیت - رفیقان عهد صحبت را چنان شکستند که گوئی هرگز در

میانمان آشنائی نبوده . یعنی بدعهدی را بجایی رسانیدند که کانه در میانمان هیچگونه

آشنایی نبوده .

ز کوی مغان رخ مگردان که آنجا
فروشنند مفتاح مشکل گشایی

که آنجا - مرهون مصراع دوم است . مفتاح مشکل گشایی ، اضافه بیانی و مراد شراب است مشکل گشا ، ترکیب وصفی : گشاینده مشکل .
محصول بیت - از کوی مغان رخت را بر نگردان : رو گردان مباش ، چونکه در آنجا مفتاح مشکل گشایی را میفروشنند . یعنی شراب که مشکل گشاست در آنجا به فروش میرسد . پس از آنجا اعراض مکن .

عروس جهان گرچه در حد حسن است
ز حد میبرد شیوه بیوفائی

عروس جهان ، اضافه بیانی . حد حسن ، اضافه لامیه .
محصول بیت - عروس جهان اگرچه در حد حسن به حد کمال رسیده است یاد در کمال حسن است ، لیکن بیوفائی را از حد گذرانده : بیش از حد بیوفاست همین است که به هیچکس مرحمتی ندارد .

دل خسته من گرش همتی هست
نخواهد ز سنگیندلان مومیائی

دل خسته من - اضافه بیانی و لامیه همتی . حرف وحدت و یا تنکیر . سنگین دلان صفت مرکب با الف و نون جمع شده است . سنگین ، یا ، حرف نسبت و نون حرف تأکید .

مومیا ، ماده ایست که برای پوشاندن بدن انسان «مرده» بکار میرود یا حرف مصدر ، اینجا مراد از مومیا دوا و درمان است .

محصول بیت - دل خسته و مجروح من اگر همتی داشته باشد ، از سنگین دلان و از اشخاص بی رحم مومیایی نباید بخواهد . مراد : از فرومایگان و از نا کسان دوا و درمان تقاضا نمیکند حاصل سخن : دل مجروح من اگر بلند همت باشد برای شفای خود از ارادل و اسافل مرهم نخواهد خواست .

کسانی که «یای» مومیایی را وحدت گرفته اند علاوه بر اینکه از حروف قافیه بی اطلاع بوده اند معنای درستی هم نکرده اند .

بیاموزمت کیمیای سعادت
ز هم صحبت بسد جدائی جدائی

بیاموزمت - با حرف تأکید و آموزم ، فعل مضارع و احتمال دارد وجه اخباری و انشائی باشد. و تا ، ضمیر خطاب. کیمیای سعادت، اضافه بیانی. هم صحبت بد ، اضافه اسم فاعل به مفعولش. جدایی جدایی، از اقسام تأکید لفظی است با تقدیر يك فعل یعنی جدایی کن.

محصول بیت - بیاموزمت کیمیای سعادت یعنی یادت بدهم ؟ یا یادت میدهم «باید بیاموزم» . پس بدان که کیمیای سعادت جدایی از همنشین بد است : از هم صحبت ناجنس جدایی کن جدایی . مقصود : کیمیای سعادت اجتناب و احتراز از مصاحب بد است .

مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
بسی پادشاهی کنم در گدائی

محصول بیت - ای نفس طمعکار اگر مرا بحال خودم بگذاری ، در عین گدائی بسی پادشاهی خواهم کرد . یعنی اگر نفس طماع مانع و حایل من نشود در گدائی سلطنتها خواهم کرد ، اما چه فایده که نفس به گدایی راضی نیست .

مکن حافظ از جور دوران شکایت
چه دانی تو ای بنده کار خدائی

محصول بیت - ای حافظ از جور و جفای دوران و زمان شکایت مکن . زیرا ای بنده تو از کار خدائی چه اطلاع داری . مراد : جور و جفا و مهر و وفا همه با اراده خدا و خواست خداست پس شکایت از دوران فایده ندارد .

وله ایضاً

فزل پانصد و پنجاه و چهارم

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی
دل بی توبجان آمد وقتست که باز آئی

پادشه خوبان ، اضافه لامیه . داد ، در اینجا به معنای تظلم و شکایت است . غم تنهائی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدری . دل ، مبتدا . بجان آمد ، خبرش . با ، حرف صله . در جایی که میخواهند بگویند از جان بیزار شد ، اصطلاح «بجان آمد» بکار میبرند . که ، حرف بیانی . باز ، در این بیت برای تأکید است .

محصول بیت - ای پادشاه زیبایان داد و فریاد از غم تنهائی که دل بی تو از جان بیزار گشته : بجان آمد ، حال وقت آنست که بیائی .
مراد: دل بیچاره از فراق سخت مضطرب است . پس وقتش است که باو صالت شادان و فرحان گردد .

در تعبیر مصراع دوم : وقتش است که برگردی . علاوه بر این گفته اند که در اینجا خطاب به خداست . این خدانشناسان منزله بودن خداوند را از «آمدن و رفتن» نمیدانسته اند و نیز مضمون آیه شریف : نحن اقرب^۱ را نفهمیده اند .

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی

مشتاقی و مهجوری - یاها مصدری است . پایاب به معنای قدرت و طاقت . شکیباء ،

۱ - آیه شریفه ؛ نحن اقرب الیکم من جبل الوریث .

صفت مشبهه و یا حرف مصدری: صبوری.

محمصول بیت - ای جانان دور از تو اشتیاق و هجران چنانم کرده که قدرت

و طاقت صبوری از دستم خارج شده است: دیگر طاقت شکیبائی راندارم.

ای درد توام درمان بر بستر ناکامی

وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی

ای - حرف ندا منادی محذوف . بستر ناکامی ، اضافه بیانیه . بستر : تشك

ناکام : نامراد و یا حرف مصدر . وی ، واو حرف عطف در اصل «وای» بوده همزه

به سبب وصل ساقط شده . یاد: بخاطر آوردن یعنی ذکر است. یاد تو ، اضافه مصدر

به مفعولش .

مونس - اسم فاعل ، از آنس یونس ، یعنی از باب افعال .

گوشه تنهایی - اضافه بیانیه .

محمصول بیت - ای جانان در بستر ناکامی و نامرادی درد تو درمان من است

و نیز ای جانان بخاطر آوردن تو در گوشه تنهایی مونس من است . یعنی با یاد تو در

گوشه تنهایی تسلی می یابم . حاصل گفتار ذکر تو یارو مونس من است .

کسیکه در تعبیر هر دو مصراع لفظ « که » آورده به معنای شعر خلل وارد

کرده است .

در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم

لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه نوفرمایی

دائرة قسمت ، اضافه بیانی و مراد قسمت ازلی است . ماه مبتدا نقطه پرگار

خبرش و اضافه لامیه .

محمصول بیت - در دایره قسمت ازلی ما نقطه پرگاریم: در خدمت ثابت قدمیم

و مطیع و متقاد او امرت هستیم . پس حکم حکم توست و اندیشه تو برای ما سراسر

لطف است .

مقصود: در هر صورت محکوم او امر و فرمان توایم یعنی متقاد و فرمان پذیریم.

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفرست درین مذهب خودبینی و خودرایی

فکر خود و رای خود - هر دو اضافه لامیه ، در اصل «خود فکر و خود رای» بوده به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده هر دو تفسیر عطف خود بین و خود رای، صفت مر کب و یاها حرف مصدری است .

محصول بیت - در عالم رندی ، خود فکر و خود رای پیدا نمیشود . زیرا در این مذهب خود رایی و خود بینی کفر است . مراد: در طریق رندی غرور نامعقول است چونکه خودبینی و خود رایی از غرور ناشی میشود .

یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم رخساره بکس ننمود آن شاهد هر جایی

یارب - یعنی «عجبا» . بکه ، با حرف صله . که ، اسم به معنای «چه کسی» شاید : لایق . گفت در اینجا به معنای «گفتن» میباشد . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - عجبا این نکته را بکه میشود گفت که آن شاهد هر جایی در دنیا به هیچ کس رویش را نشان نداد . مقصود : هر جایی باشد و به کسی رخ ننماید، قصه عجیبی است . در این بیت مراد از شاهد هر جایی ذات باری جل و علاست .

دی شب گله زلفش با باد صبا گفتم گفتا غلطی بگذر زین فکر سودائی

گله زلفش - اضافه لامیه . غلطی ، یا ضمیر خطاب . سودایی ، یا حرف

نسبت .

محصول بیت - دیشب شکایت زلفش را به باد صبا کردم : از زلفش پیش باد صبا شکایت کردم که نسبت به من میلی نمیکند و سر کشی مینماید. باد صبا در جواب گفت تو غلط فکر میکنی از این فکر سودایی بگذر . مراد : زلفش مرغ هوایی است به هیچ کس تمایل نشان نمیدهد . پس از این جنون سودایی بگذر . حاصل مطلب این

سودایی است که هر گز میسر نمیشود ، بنابراین منصرف شو . در معنای این بیت . همزه واقع در کلمه « گله » را همزه وحدت گرفته اند ، این مفسر علاوه بر اینکه از اضافه خبر نداشته بلکه از حرف وحدت هم بی اطلاع بوده است .

**صد باد صبا اینجا با سلسله میر قصد
اینست حریف ای دل تاباد نه پیمایی**

اینجا - یعنی در زلف جانان و مراد از حریف « جانان » است . تا ادات تنبیه نه پیمایی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب .

مراد از باد پیمایی کوشش کردن برای امر محال است .

محصول بیت - در زلف جانان صد باد صبا با زنجیر میر قصد ! در زلف جانان باد صبا رقاصی میکند ، ای دل آگاه باش که جانان اینست ، پس بخاطر سودای غیر ممکن و امر محال بیهوده کوشش مکن . مقصود: آرزوی زلف جانان يك امر نشدنی است پس از آن خیال منصرف شو .

**ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تاباغ بیارایی**

ساقی - منادی . چمن گل ، شارحان میان این دو کلمه واو عاطفه بکار برده اند . اما در تمام متون موجود در نزدمان باحالت اضافه واقع شده تأمل .

مراد از « رنگ » صورت و شکل میباشد . یا حرف تنکیر .

شمشاد ، مفعول اول و خرامان ، مفعول دوم فعل « کن » مقصود از شمشاد قامت ساقی است . تا حرف تعلیل . بیارایی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مزین کنی . باغ ، مفعول مقدم .

محصول بیت - ای ساقی چمن گل بی روی تو رنگ و رو ندارد ، یعنی رونقش با روی تست ، حال شمشاد قدت را بسوی باغ خرامان کن ، تا که باغ را با گل رخت مزین کنی زیرا صفای باغ با روی توست .

در معنای مصراع اول : ای ساقی چمن و گل را بی روی رنگی نیست . نیز

بی روی تو چمن و گل رنگی ندارد . این دو مفسر به معنای شعر رنگ دیگری داده اند .
رد سروری و شمعی

**دائم گل این بستان شاداب نمی ماند
دریاب ضعیفانرا در وقت توانایی**

شاداب: با طراوت و تروتازه . دریاب: تفقد کن و کمک کن . ضعیفان ، مفعول فعل دریاب .

محصول بیت - گل بستان رویت همیشه طری و تازه نمی ماند یعنی به مروریام
پژمرده خواهد شد . پس هنگام توانائی و قدرت ضعیفان را دسترسی کن و بدادشان برس .

حاصل مطلب در دوران زیبائی عشاق دلخسته را رعایت کن که بعدها پشیمان نشوی .

**زین دائره مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی**

دائرة مینا - اضافه بیانی . در اینجا مراد از مینا «فلك» است به معنای آسمان .
خونین جگر : دلخون ، از محنت و الم کنایه است .

تا . حرف تعلیل و یا حرف تنبیه . ساغر مینایی ، اضافه بیانی . مینا در اینجا به معنای شیشه سبزرنگ است .

محصول بیت - از این دائره مینا یعنی از فلك خونین جگرم : ممتحن و
غمزده ام ای ساقی ، اده بده تا که این مشکل را در ساغر مینائی حل کنم .

**حافظ شب هجران شد بوی خوش صبح آمد
شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی**

حافظ - منادی . شب هجران ، اضافه بیانی . بوی خوش صبح ، اضافه بیانیه و لامیه . شد ، در اینجا به معنای «رفت» .

شادیت - یا حرف مصدر . عاشق شیدایی ، اضافه بیانیه و یا حرف نسبت .
محصول بیت - ای حافظ شب هجران سپری شد و بوی خوش دم صبح آمد .
 یعنی صباح وصال ظاهر گشت ، پس شادی مبارکت باشد ای عاشق شیدایی . مراد:
 سرور وصال مبارکت باشد ای عاشق دیوانه .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعون

فزل پانصد و پنجاه و پنجم

ای دل گر از آن چاه زنخندان بدر آیی
هر جاکه روی باز پشیمان بدر آیی

چاه زنخندان - اضافه لامیه ، در این قبیل موارد مراد از «چاه» «گودی» است. به فتح گاف. بدر، با حرف صله ، در، در عربی «باب» گویند، آیی، فعل مضارع مخاطب: بیایی پس مراد از عبارت : بدر آمدن یعنی خارج شدن بهمین سبب در آمدن را به معنای «خارج شدن» تعبیر میکنند .

که ، حرف بیانی . روی ، فعل مضارع مخاطب از مصدر رویدن . زود :
بسرعت .

محصول بیت - ای دل اگر از آن چاه زنخندان جانانه بدر آیی ، بهر چاهی که داخل شوی زود پشیمان میشوی و به آرزوی چاه زنخندان جانان زود از آن چاه بیرون میایی . حاصل اینکه صفای چاه زنخندان جانان در چاه زنخندان دیگران وجود ندارد .

یا خود : اگر از این چاه بیرون آیی بهر کجا که روی زود پشیمان میشوی و دوباره بهمینجا برمیگردی . پس این چاه را ترک مکن و به غیره مایل مباش .

شاید که بآیی فلکت دست نگیرد
گر تشنه لب از چشمه حیوان بدر آیی

شاید - فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیانی . بآیی ، با حرف مصاحبت

ویا حرف وحدت . بایی یعنی با جرعه‌ای آب .

فلکت ، تای خطاب در معنا به دست مقید است : دستت .

تشنه لب از اقسام ترکیب وصفی : لب تشنه چشمه حیوان : آب حیات است که اینجا

مراد آب چاه زرخندان جانان است .

محصول بیت - ای دل اگر از چشمه حیوان : از چاه زرخندان جانان تشنه

لب خارج شوی لایق تو است که فلک بایی دستت را نگیرد ، یعنی اگر فلک جرعه‌ای

آب به تو نخوراند لایق و سزاوار است .

مقصود : اگر از آن مستفیض نگردی از فلک امید استفاضه نداشته باش . حاصل

بیان به دل خود پند میدهد که چشمه حیوان همان چاه زرخندان جانان است پس اگر

طالب حیات ابدی هستی از آن منتفک مشو .

هش دار که گر وسوسه نفس کنی گوش

آدم صفت از روضه رضوان بدر آبی

هش - مخفف هوش به معنای عقل است . دار ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر

داریدن . هوش دار : بهوش باش یعنی از روی عقل و با عقل رفتار کن ، حاصل اینکه

عاقل باش .

که ، حرف بیانی . وسوسه نفس ، اضافه لامیه .

کنی ، فعل شرط مفرد مخاطب : گوش کنی . وسوسه ، مفعول اول و گوش

مفعول دوم فعل مذکور . وسوسه ، مصدر از باب دحرج : سخن نفس را « وسوسه »

گویند .

صفت در اینجا معنای تشبیه افاده کند : مانند آدم . روضه رضوان ، اضافه

لامیه . روضه : جنت با اضافه ادنی ملابسه چون رضوان دربان بهشت است .

محصول بیت - هوشیار باش : عاقل باش که اگر به وسوسه نفس گوش کنی

مانند آدم از روضه رضوان اخراج خواهی شد .

مراد : اگر تابع هوای نفس شوی چون حضرت آدم صفی از باغ جنت بیرون

میروی «اخراج میشوی». چونکه نفس و شیطان دائماً بنی آدم را فریب میدهند یا در حال دادن هستند.

**جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح
باشد که چو خورشید درخشان بدر آبی**

محصول بیت - به طریق خطاب به جانان میفرماید: با حسرت دیدار تو چون صبح جان میدهم. مراد از جان دادن صبح زود و سرعت گذشتنش است زیرا همینکه خورشید طلوع کرد «یوم و نهار» گویند و دیگر صبح نمیگویند. باشد که چون خورشید درخشان از سعادتخانهات بیرون آیی و طلوع نمایی مراد: به مجرد ظهور صبح هر کسی از خانه‌اش خارج میشود و به شغلی میپردازد پس منم برای آن جان میدهم که از خانهات خارج شوی و بر سر میتم بیایی و تماشایش مشغول گردی.

**چندان چو صبا بر تو گمارم دم همت
کز غنچه چو گل خرم و خندان بدر آبی**

محصول بیت - آنقدر چون صبا نفس همت بر رویت حواله میکنم تا چون گل که از غنچه بیرون میاید تو هم خرم و خندان بیرون بیایی. یعنی صبادم خود را به غنچه حواله میکند و از آن غنچه گل ظاهر میشود، زیرا جنس گل را نفس باد صبا باز میکند. پس بنده دم همتم را برایت میفرستم تا که از غنچه خانهات چون گل بیرون آیی و ظاهر شوی حاصل سخن همت میندم که ترا از خانهات بیرون بیارم و تماشایت کنم.

**در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد
وقتست که همچون مه تابان بدر آبی**

تیره شب - تر کیب مزجی است در اصل شب تیره بود. شب هجر، اضافه بیانی، هجر تو، اضافه لامیه.

محصول بیت - در شب تار هجران تو جانم به لب آمد. یعنی در فراق جان

میدهم وقتش است که چون ماه تابان طلوع نمایی .

بر خاك درت بسته ام از دیده دو صدجوی
تابو که تو چون سرو خرامان بدر آیی

بسته ام - : فعل ماضی (نقلی) تا حرف تعلیل . بو ، مخفف بود . که ، حرف
بیانی . تابو که : شاید که باشد .

محصول بیت - بر خاك درت از اشك چشمم دو صدجوی بسته ام ، تا باشد که
تو به شوق آب از سرایت چون سرو خرامان بتماشا خارج شوی زیرا که سرو به آب
تمایل دارد .

در خانه غم چند نشینی و ملامت
وقتست که از دولت سلطان بدر آیی

خانه غم - اضافه بیانی . واو ، حرف عطف . ملامت معطوف به غم .
محصول بیت - خطاب به دلش میفرماید : تا کی در کنج غم و سرزنش مینشینی
حال وقت آنست که در سایه دولت سلطان از خانه ات بدر آیی .
در ایام دولت پادشاه از غم و سرزنش خلاص یابی .

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهروی
باز آید و از کلبه احزان بدر آیی

یوسف مهروی ، اضافه بیانی . کلبه احزان ، هکذا
محصول بیت - ای حافظ فکر نکن زیرا آن یوسف مهروی یعنی جانان عاقبت
برمیگردد و آنوقت دیگر تو کلبه احزان را ترک میکنی یعنی از غم و غصه نجات
میابی . حاصل : صبر کن که بالاخره وصال جانان برایت میسر میگردد .
کسی که گفته است : مراد از یوسف مهر و «خداست» باید گفت این شخص
خودش خداشناس بوده .

رد شمع

وله ایضاً

فزل پانصد و پنجاه و ششم

می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجویی
این گفت سحر گه گل بابل تو چه میگوی

بطریق خطاب عام میفرماید : شراب بخواه و گل افشانی کن . گل کلمه ایست

اعم .

افشان کن : نثار کن . یعنی مجلس را گل افشانی کن و باده بنوش . گل ،
مفعول اول و افشان مفعول دوم فعل « کن » .

محصول بیت - سحر گه گل به بابل گفت : می بخور و مجلس را با گل تزیین
کن ، از دهر و روزگار چه میخواهی یعنی از روزگار برای چه شکایت میکنی و
دیگر چه میخواهی ؟

این حرف را گل گفت ، بابل تو چه میگوئی یعنی آیا تو هم باین حرف قائلی ؟

مسند بگلستان برتاشاهد و ساقی را

لب گیری و رخ بوسی می نوشی و گل بویی

بر - فعل امر مفرد مخاطب : بر از مصدر بریدن ، « بردن » . مسند ، مفعول
صریح و به گلستان مفعول غیر صریح فعل مذکور . تا ، حرف تعلیل شاهد و ساقی ،
مرهون مصرع دوم و « را » ادات مفعولی .

محصول بیت - مسندت را به گلستان ببر تالب شاهد را بمکی و روی ساقی را
ببوسی و شراب بخوری و گل بو کنی . حاصل : بارفتن و نشستن در گلستان اینهمه فایده
مترتب حالت میشود .

تاغنچه خندان دولت بکه خواهد داد
ای شاخ گل رعنا از بهر که میرویی

محمول بیت - خطاب به جانان میفرماید : عجباً دولت غنچه خندان یعنی دهانت بکه خواهد رسید ، حاصل : مال که و نصیب که خواهد شد ، وای شاخ گل رعنا برای که میروئی : قد کشیدن و بزرگی شدنت برای که است .

شمشاد خرامان کن و آهنک گلستان کن
تا سرو بیاموزد از قد تو دلجوئی

محمول بیت - قامت چون شمشاد را خرامان کن یعنی به قصد گلستان خرامان راه برو تا که سرو از قد و بالای تو دلجوئی یاد بگیرد .
مراد : دل ربائی آموزد .

امروز که بازاریت پر جوش خریدارست
دریاب و بنه زادی از مایه نیکویی

که - حرف بیانی . جوش خریدار ، اضافه لامیه . خریدار ، ترکیب وصفی (صفت فاعلی) یعنی مشتری. دریاب : اینجا یعنی متوجه باش و بفکرش باش . واو ، حرف عطف . زادی ، یا حرف وحدت . مایه نیکویی ، اضافه لامیه و مایه به معنای سرمایه است . نیکویی بایامصدری .

محمول بیت - امروز که بازاریت پر از جوش مشتری است یعنی بازاریت گرم و پر از مشتری است ، پس به فکر آینده باش و از سرمایه زیبائیت اندکی ذخیره کن . مراد : امروز که همه راغب و طالب تو هستند ، پس با همه با لطف و خوبی رفتار کن تا آن موقع که ریشتم در میاید مردم از تو رو نگردانند و بلکه با تو با لطف و محبت باشند خلاصه زیبائیت را با حرکات و رفتار نیک توام کن که در آینده پشیمان نشوی و افسوس نخوری .

چون شمع نکوروئی در رهگذر بادست
طرفی هنری بر بند از مایه نیکویی

شمع نکورویی - اضافه بیانیه : شمع زیبائی درهگذر باد ، اضافه لامیه طرفی ،
یا حرف وحدت ، هنری یا حرف تنکیر . بر بند ، فعل امر مخاطب : اینجا یعنی
ذخیره کن .

محصول بیت - چون شمع زیبائی درهگذر باد است ، پس از سرمایه زیبائی
مقداری هنر اندوز . یعنی زیبائی زود گذر و سریع الزوال است ، پس در زمان
طراوت و جمال هنری بدست بیار و برای زمان ریشداری خود ذخیره کن . یعنی تا
نوجوان و تازه ای هنری کسب کن که وقتی ریشت در آمد وسیله معاش باشد .

آن طره که هر جعدش صد نافه چین ارزد خوش بودی اگر بودی بوییش ز خوش خویی

که - حرف رابط صفت . جعد : شکنج و شین بر میگردد به «طره» . ارزد ،
فعل مضارع مفرد غایب : به صد نافه چین میازرد . بوی ، در اینجا به معنای نصیب
است چنانکه در رساله خودمان در این باره تحقیق کرده ایم .
یا حرف وحدت یا تنکیر است . خوشخوی ، صفت مرکب : کسیکه خلقتش
خوب است و یا حرف مصدری .

محصول بیت - آن طره که هر چین و شکنش به صد نافه چین میارزد ، خیلی
خیلی خوب میشد اگر چنانچه اندکی از خوشخوئی سهمی داشت .
اسناد خوش خلقی به طره به طریق مجاز مرسل است یعنی بوجه ذکر جزء
و اراده کل . حاصل اینکه مقصودش جانان است .

هر مرغ بدستانی در گلشن شاه آید بلبل بنوا سازی حافظ بدعا گوی

بدستانی - با حرف مصاحبت و دستان در اینجا به معنای حکایت است و یا حرف
وحدت . در گلشن شاه ، در حرف صله و اضافه لامیه . بلبل ، بدل از مرغ و مبتدا .
بنوا سازی ، با حرف مصاحبت و نواساز ، ترکیب وصفی : نغمه پرداز ، یا حرف مصدر
و مجموع ترکیب خبر بلبل .

حافظ ، بدل از مرغ و مبتدا . بدعا گوئی مانند بنواسازی است .

محصول بیت - هر مرغی برای حکایتی و قصه‌ای به گلش شاه میاید: بلبل

با نغمه پردازی : با ترنمات و حافظ بادعا گوئی . حاصل : حافظ دعا گوی شاه است .

شاعر دعا گوئی خود را در حق پادشاه عرض میکند مقصود حسن طلب است .

وله ایضاً

غزل پانصد پنجاه و هفتم

بفراغ دل زمانی نظری بماهرویی
به از آن که تاج شاهی همه عمرهای وهویی

بفراغ - با حرف مصاحبت . فراغ ، مصدر است به معنای خالی بودن از غم و آسوده خاطر بودن . فراغ دل ، اضافه لامیه . زمانی یا حرف وحدت . نظری ، یا حرف تنکیر . بماهرویی ، با حرف صله .

ماهرو ، صفت مرکب . یا حرف وحدت . به ، به کسر «با» و سکون «ها» اصلی یعنی بهتر و مربوط است به «نظر» پادشاهی ، یا حرف مصدری . مراد ازهای هوی سروصدای سازو آواز و داد و بیداد مستان است .

محصول بیت - با فراغت دل و صفای خاطر زمانی و ساعتی به یک ماهرو نگاه کردن ، بهتر از آنست که مرد تمام عمر پادشاهی و های وهوی کند . زیرا دیدن ماهرو برابر است با نصف جان و بلکه با تمام جان اما تاج شاهی و چیزهای دیگر جزو جمادات است .

بخدا که رشکم آید بر خت ز چشم خویشم

که نظر در بیغ باشد بچنان لطیف رویی

بخدا - با حرف قسم . که ، حرف بیانی . رشکم ، میم در معنا مربوط به فعل «آید» به تقدیر رشک آیدم . رشک ، در لغت به معنای غبطه است . رشک بردن : غبطه خوردن . برخت ، با حرف صله و مفعول غیر صریح فعل «آید» . چشم خویش ، اضافه

لامیه . حرف «زا» متعلق به فعل آید و «میم» ضمیر «میم» سابق را تأکید میکند . که ، حرف تعلیل . نظر ، مبتدا . دریغ باشد ، خبرش بچنان لطیف ، با حرف صله . چنان : اشاره است به يك زبیا که عبارت (لطیف رو) آن را بیان میکند . لطیف رو صفت مرکب یعنی زیبا رو . یا حرف وحدت . لطیف روئی : به يك دلبر زیبارو .

محصول بیت - بخدا قسم به چشم خودم غبطه میخورم که برخت نگاه کند ، چونکه برخ لطیف روئی چون تو نظر انداختن ظلم است . مراد : به زیبا رویی چون جانان نظر انداختن حیف است و در واقع ظلم است زیرا وجود نازنین و لطیف تاب و تحمل نظر را ندارد ، بهمین سبب من به چشم خودم رشك میبرم که بروی زیبایت نگاه کند ، مبادا که از نظر متأثر و متفعل گردد .

دل من شد و ندانم که چه شد غریب ما را

که گذشت عمر و نامد خبری از هیچ سوی

دل من - اضافه لامیه . شد : رفت . واو ، حرف حال . که ، حرف بیان . چه ، ادات استفهام . شد ، در اینجا صیروت را میسرساند . چه شد : چه بسرش آمد و چه حال دارد .

مراد از «غریب ما» دل است . که ، حرف تعلیل . واو . حرف حال . نامد ، در اصل نیامد ، بوده «یا» حذف گشته . سوی : جانب ، یا حرف وحدت . بین دو کلمه «ما» و «سو»^۲ مناسبت رعایت شده است چونکه آنان (ایرانیان) به ماء آب گویند و در ترکی «سو» با سین یعنی آب .

محصول بیت - دل ما رفت ، و ما نفهمیدیم که بسر دل غریب ما چه آمد : به کجا رفت و چه حال دارد ! چون خیلی وقت است که هیچگونه خبر از هیچ جانب بمان نرسیده . خلاصه اینکه نمیدانیم دلمان بکجاها رفته و چه حالی پیدا کرده و عمرمان در بیخبری از آن غریب گذشت و هیچ کس از هیچ جا خبرش را نیاورد .

۱- مفهوم نشد . مترجم

۲- این نظر سودی مرحوم دوقعی صدق پیدا میکند که حافظ ترکی دانسته باشد . مترجم

نفسم باخر آمد نظرم ندید سیرت
بجز این نماند ما را هوسی و آرزویی

باخر آمد . با حرف صله : تمام شد و به پایان رسید .

هوسی و آرزویی ، هر دو یا تنکیر .

محصول بیت - نفسم : عمرم تمام شد اما سیر ندیدمت ، و بجز این هوس و

آرزویی نداریم . یعنی آرزویم فقط اینست که بسیری ترا به بینم .

مکن ای صبا مشوش سرزلف آن پریوش

که هزار جان حافظ بفدای تار مویی

محصول بیت - ای صبا سرزلف آن جانان چون پری را مشوش و پریشان مکن

زیرا جان هزار شخص چون حافظ یعنی جان عاشقی چون حافظ فدای یک تار موی

جانان گردد . یا خود فدای یک تار موی جانان گشته .

این غزل دریا زده دیوان موجود در نزدمان دیده نشد اما فقط در یک دیوان ضبط

بود ، بهمین مناسبت شرحش باختصار گذشت .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و پنجاه و هشتم

در همه دیرمغان نیست چو من شیدایی

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

شیدایی و جایی - یاها از برای وحدت است . گرو ، به کسر کاف عجمی و

فتح «را» به معنای «رهن» میباشد : چیزیکه من باب وثیقه در نزد طلبکار به امانت میگذارند .

گرو باده ، اضافه لامیه ، مراد از دفتر « کتاب » است .

محصول بیت - در تمام کلیساهای مغان ، باده نوش شیدائی چون من پیدا

نمیشود .

مصراع دوم چگونگی شیدائی را بیان میکند : خرقه ام درجایی در گرو باده

است و کتابم در جای دیگر یعنی هیچوقت از باده نوشی فارغ نمیشوم ، بحدی که تمام

اسباب زندگانیم بابت باده رهن است .

دل که آئینه شاهی است غباری دارد

از خدا میطلبم صحبت روشن رایی

دل - مبتدا . که ، حرف رابط صفت . آئینه شاهی ، اضافه بیانی و صفت از

برای دل و یا حرف نسبت . غباری دارد ، خبر مبتدا و یا حرف تنکیر .

صحبت روشن رایی ، اضافه لامیه ، روشن رای ، صفت مرکب : روشن فکرو

یا حرف وحدت .

محصول بیت - دل که آینه‌ای است منسوب به پادشاه : گهرشاهی دارد ، اما غبار گرفته . یعنی دلم مکدر شده است . همین است که از خدا میخواهم شخصی که صفای باطن دارد با صحبت خود غبار دلم را برطرف کند و روشن و صیقلی اش کند . خلاصه شخص روشن ضمیری میخواهم که کدورت دلم را از بین ببرد .

**جویها بسته‌ام بدامن که مگر
در کنارم بنشانند سهی بالا**

جوی - چشمه^۱ وها ادات جمع . از دیده ، تقدیرش : از اشک دیده است . بدامن تقدیرش : تا بدامن میباشد . که ، حرف تعلیل . مگر ، ادات تمنی . کنارم : در نزد . بنشانند ، با حرف تأکید و نشانند فعل مضارع جمع غایب یعنی بکارند . سهی : راست و مستقیم . بالا ، در اینجا به معنای قامت است و یا حرف وحدت ، سهی بالا ، صفت مرکب یعنی سهی قامت .

محصول بیت - از دیده تا بدامنم جویها بسته‌ام ، شاید که يك جانان سرو بالا و سهی قامت در کنارم بنشانند یعنی خیلی گریه میکنم که بلکه يك جانان سهی بالا به اشک چشمم رحم کند و به نزدم بیاید .

در معنای مصراع اول مفسری گفته است : از چشمم بدامن جویها بسته‌ام که مگر . یکی دیگر گفته است : از چشمم در دامن جویها بسته‌ام که مگر . این دو مفسر این معانی از خود ساخته را نتوانسته‌اند خوب بهم بیافند .

**کشتی باده بیاور که مرا بی‌رخ دوست
گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی**

کشتی باده - اضافه لامیه یعنی قدح باده . بیاور ، فعل امر . که - حرف تعلیل . مراد : از برای من . گشته چشم ، اضافه لامیه . غم دل ، هکذا .

دریا ، مفعول صریح و از غم ، مفعول غیر صریح فعل گشته « گشته است » و یا

حرف تنکیر .

محمصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : قدح باده را بیاور ، زیرا
بی رخ دوست : در هجران یار از شدت غم و غصه دل ، هر گوشه چشمم دریا شده است .
حاصل اینکه کثرت گریه اش را عرض میکند .

کسیکه گفته است : واضح است که « کشتی باده » اضافه بیانی است ، این شخص
معانی اضافه را نمیدانسته . رد شمعی

**کرده ام توبه بدست صنم باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی**

دست صنم باده فروش - اضافه لامیه و بیانیه . که ، حرف بیانی ، رخ بزم آرا ،
اضافه لامیه و بیانیه . بزم آرا ، ترکیب وصفی از مصدر آراییدن : زینت بخش بزم و
رونق دهنده مجلس . یا حرف وحدت ،

محمصول بیت - با دست صنم باده فروش توبه کرده ام که دگر ، بی رخ بزم آرای
دلبری می نخورم .

مراد : بی محبوب باده ننوشم .

در معنای مصراع اول گفته شده : در دست محبوبی باده فروش یعنی به وسیله

آن محبوب توبه کرده ام این مفسر عجب بی سبب حرف زده است . رد شمعی

در معنای مصراع دوم مفسر دیگر گفته است : بی رخ بزم آرائی « باز » شراب

نخواهم خورد ، این یکی هم کلمه « باز » را در محالش بکار نبرده است .

سراین نکته مگر شمع در آرد بزبان

ورنه پروانه ندارد بسخن پروایی

مراد از نکته ، نکته عشق است . بسخن ، با حرف صله . پروا ، در اینجا به معنای

میل و رغبت است و یا حرف تنکیر .

محمصول بیت - سر این نکته عشق را مگر شمع بزبان بیاورد . یعنی مگر

شمع اظهار کند و بگوید ، و گرنه پروانه میل و رغبت به سخن ندارد ، مراد : پروانه

کاتم سر نکته عشق است و هرگز از دهانش خبری راجع به اسرار عشق گرفته نمیشود .

در معنای مصراع دوم : و گرنه پروانه طاقتی بسخن ندارد ، این مفسر در ادای معنا عجب بی طاقت بوده . و نیز کسیکه در معنای زبان گفته است : زبان بافتح «زا» فصیح است ، این مفسر هم سخن فصیح نگفته است چون باید بگوید : افصح است

رد شمعی

سخن غیر مگو بامن معشوقه پرست

کز وی و جام میم نیست بکس پروایی

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : به من معشوقه پرست غیر از سخن جانان سخن دیگری مگو . چونکه به جز جانان و جام می هیچ چیز علاقه و دلبستگی ندارم یعنی آنچه مورد علاقه و میل من است فقط جانان و جام می است . پس حرفی غیر از حرف راجع به جانان بمن مگو .

در معنای مصراع دوم گفته شده : زیرا از او و جام می با بودن کسی پروا ندارم یا با کسی پروا ندارم . این دیگر سخت بی پروا گفته است .

نرگس از لاف زد از شیوه چشم تو مرنج

نرود اهل نظر از پی نابینایی

نابینایی - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - نرگس اگر لاف شیوه چشم ترا بزند رنجیده مشو یعنی اگر نرگس ادعا کند که شیوه چشم جانان در چشم من هست ، تو رنجیده خاطر مشو ، زیرا اهل نظر : مردم بصیر و صاحب بصیرت از پی نابینا نمیروند یعنی تحت تأثیر سخن نابینا واقع نمیشوند و حرفش را گوش نمیکنند .

این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه میگفت

بر در میکرده با دف و نی ترسایی

ترسایی - یا حرف وحدت .

محصول بیت - این سخن بر ایم خیلی خوش آیند بود که هنگام سحر ترسایی
بر در می‌کده با دف و نی می‌گفت . یعنی آشکارا و بی‌پروا با ساز و سوز می‌گفت :
سخنی که گفته متضمن معنای مخلص بیت است.

کسیکه همزه واقع در کلمه «می‌کده» راهمزه و خدت نامیده در اثبات خطای
گذشته‌اش مصر بوده . رد شمع

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردایی

از این - در این قبیل جاها ادات تشبیه است . که ، حرف بیانی .
مراد از «فردا» آخرت و قیامت است .

محصول بیت - آن ترسامی‌گفت : اگر مسلمانی اینگونه است که حافظ دارد
یعنی اگر مسلمانی چون مسلمانی حافظ باشد ، یا چون مسلمانی حافظ است آه اگر
از پس امروز فردایی بود . مراد : اگر بعد از این دنیا آخرت و قیامت باشد ، وضع
و حال حافظ چگونه خواهد بود .

مقصود اینست که در صراط و میزان بر سرش چه خواهد آمد .
در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : اگر مسلمانی بان اسلوب است که حافظ
دارد آه اگر برای امروز فردایی بود .

یکی دیگر : اگر مسلمانی آنگونه است که در حافظ وجود دارد . آه اگر
برای امروز فردایی یعنی قیامت پیدا گردد . باید گفت این مفسرین در توضیح معنای
بیت قیامت برپا ساخته‌اند رد سروری و شمع

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

فزل پانصد و پنجاه و نهم

ای باغم تو ما را پیوند لایزالی

قد ضاع فی هواکم عمری و لا ابالی

ای - حرف ندا منادی محذوف مراد : ای جانان است . باغم تو ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه . پیوند لایزالی ، اضافه بیانیه . فعل نفی استقبال مفرد غایب : زایل نخواهد شد ، یا حرف نسبت لایزال به معنای ابدی است .

ضاع . فعل ماضی مفرد مذکر غایب : ضایع شد . فی . حرف جر . هوا ، تقدیراً مجرور بوسیله «فی» و مضاف کم ، ضمیر مخاطب محلاً مجرور و مضاف الیه هوا .

عمری ، تقدیراً مرفوع فاعل فعل «ضاع» و یا ، ضمیر متکلم وحده .

واو ، حرف حال یا حرف عطف «باحتمال ضعیف» .

لا ابالی ، فعل مستقبل متکلم وحده از باب مفاعله «مبالات نمیکنم» : مقید نیستم .

محصول بیت - ای جانان باغم تو پیوند ما ازلی است و ابدی یعنی هر گز از

غمت فراغت ندارم ، حقیقه در عشق تو عمرم ضایع گشت ، لیکن برای من مهم نیست و اصلاً متوجه این نیستم که عمرم در این راه گذشته است .

این جمله «قد ضاع» که خواجه فرموده مورد اعتراض بسیاری واقع شده است

باین دلیل: عمری که در محبت جانان بگذرد ضایع نیست، بلکه اعز و اشرف عذر آنست

که در هوای جانان صرف شود مگر اینکه «ضاع» را به معنای «مره» تضمین کند :
به معنای مرور کرد یعنی گذشت .

عیش سگان کویت هر بی خبر چه داند
یا ایت لی مجالا فی ذلك الحوالی

عیش سگان کویت - اضافه‌ها لامیه ویا، حرف ندا ، منادی محذوف مراد یا
صاح است (صوت بشدة) .

لیت حرفی از حروف مشبیه بالفعل . لی ، جارمع المجرور از اعراب محلا
مرفوع خبر مقدم و مجالاً ، لفظاً منصوب اسم مؤخرش . فی ، حرف جر . ذلك ،
اسم اشاره محلا مجرور بوسیله فی ، جارمع المجرور متعلق به «مجال» . حوالی ،
تقدیراً مجرور ، صفت و یا عطف بیان ذلك . حوالی به معنای اطراف و جوانب
است .

محصول بیت - از عیش سگان کویت هر بی خبر آگاه نیست ، ای یار کاش
در آن حوالی مجالی پیدا میکردم . یعنی کاش در اطراف کویت با سگان محله‌ات
میگشتم و در عیش و صفا با آن حیوانات محشور میشدم .

از آب دیده یا را رازم شد آشکارا
ارحم علی دموعی یا من علمت حالی

یارا - منادی . دموع ، جمع دمع : اشکهای چشم .
محصول بیت - ای یار از اشک چشمم راز عشقم آشکار گشت ، پس ای کسیکه
از حال آگاه شده‌ای به اشکهای چشمم رحم کن .

در مصرع اول کسیکه بجای «یارا» یاران تصور کرده در گمان مانده است . ردشعی

خوبان وفاندارند ای جمع پاسبازان
لا ترقبوا و فاء عن صاحب الجمالی

پا کباز - به کسی گویند که دارای عشق پاک باشد .

لا ترقبوا فعل نهی جمع مذکر مخاطب : انتظار داشتن و امید داشتن ، وفا

مفعول صریح و عن صاحب مفعول غیر صریحش . صاحب الجمالی ، اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

محصول بیت - ای گروه پاکبازان ، زیباییان وفا ندارند ، پس از صاحب جمال امید و انتظار وفا نداشته باشید .

ماتشنه لب گذشتیم بر آب زندگانی

یا ساقیا اغثنی من شربة الزلالی

ساقیا - منادای نکره . اغثنی ، فعل امر مفرد مذکر مخاطب : کمک و یا مدد کن از اغاث یغیث ، یعنی از اجوف واوی باب افعال ،

من شربة ، متعلق به اغثنی مفعول غیر صریحش . شربة الزلالی ، اضافه لامیه زلال ، آب خوشگوار را گویند اما در این بیت مراد باده است ، و یا حرف اطلاق .

محصول بیت - ما از آب حیوان تشنه لب یعنی تشنه گذشتیم ، پس ای ساقی به مددم برس و از آن شربت گوارا سیرابم کن . مراد با باده چون آب حیات سیرابم کن و از تشنه لبی خلاصم ده

کسیکه گفته است : شربت زلال به معنای شربت لذید است .

این گوینده معنای «زلال» را نمیدانسته .

من ترك دين و دنيا كزدم ز آرزویت

جاوزت فی هوا کم عن حب جاه و مالی

جاوزت - فعل ماضی متکلم وحده از باب مفاعله : گذشتم یعنی صرف نظر

کردم .

فی هوا کم متعلق به فعل به «جاوزت» : در عشق و محبت شما .

عن حب ، اینهم متعلق به «جاوزت» حب جاه ، اضافه لامیه . و مالی ، یا حرف اطلاق .

چون «واو» عطف را به اسلوب عجم ایراد کرده لذا اعتراض کرده اند ، و فی الواقع محل اعتراض هم هست اما برای دفعش هیچگونه چاره نیست فتأمل .

محصول بیت - من در آرزو و محبت تو دین و دنیا را ترك کردم ، یعنی به سبب

عشق تو از دین و دنیا گذشتم ، و در عشق تو از سودای جاه و مال چشم پوشیدم . خلاصه
از همه چیز گذشتم .

حافظ اگر بمیرد بر خاک استانت

قد صار ذاحیات کانت بلا زوالی

صار، اسم این کلمه ضمیر تحت فعل است که بر میگردد به حافظ ، «ذا» لفظاً
منصوب خبرش .

حیات ، لفظاً مجرور مضاف الیه ذا . کانت ، اسم کان ضمیر مستتر در تحتش
راجع به حیات . بلا زوال ، جار مع المجرور از اعراب محلاً منصوب خبر کان و جمله
فعلیه از اعراب محلاً مجرور صفت حیات و یا حرف اطلاق .

محصول بیت - حافظ اگر در خاک استانت بمیرد ، حقیقه حیات بی زوال

(ابدی) پیدا میکند . مراد : بر آستان تو مردن در واقع زندگی ابدی است .

وله ایضاً

فزل پانصد و شصتم

ای ز شرم عارضت گل غرق خوی
پر عرق پیش عقیقت جام می

شرم عارض - اضافه لامیه و تا ضمیر خطاب. گل ، مبتدا غرق خوی خبرش ،
خوی ، به فتح خاوبا و او رسمی : عرق . مراد از عقیق لب است به طریق
تشبیه کنایه .

محصول بیت - ای جانان، گل از شرم صورتت غرق عرق گشته ، بهمین سبب
است که عرق گل را میگیرند.

همچنین جام می پیش لب پر از عرق است .

ژاله بر لاله است یا بر گل گلاب
یا بر آتش آب یا بر روت خوی

روت - در اصل رویت بوده به ضرورت وزن یا حذف گشته .

محصول بیت - به طریق تجاهل میفرماید : آیا بر روی لاله شبنم نشسته یا
بر روی گل گلاب ؟ یا آب بر آتش ریخته و یا اینکه قطرات عرق است که بر رویت
نشسته .

خلاصه رخسار عرق کرده تو مثل اینست که بر روی گل ژاله نشسته و یا چون
گلی که گلاب برویش ریخته شده ، یا شبید به آتشی است که آبش پاشیده اند .

میشد از چشم آن کمان ابرو و دل

از پیش میرفت و گم میکرد پی

میشد - یعنی میرفت . کمان ابرو، صفت مرکب : جانانی که ابروان کمانی دارد. واو، حرف عطف . دل مبتدا و م - رهون مصرع دوم و ما بعدش خبر مبتدا پی : اثر و دنبال ورد پا . و مفعول اول و «گم» مفعول دوم فعل «میکرد» .

محصول بیت - آن کمان ابرو از چشم غایب میشد : از برابر دیدگانم میرفت اما دل منهم از پیش میرفت ، در ضمن اثر پایش را محو میکرد و میرفت تا کسی متوجه نشود که دل به دنبال جانان میرود .

امشب از زلفش نخواهم داشت دست

رو مؤذن بانگ میزن گو که حی

مراد از حی ، حی علی الصلوة و حی علی الفلاح است که مؤذن میگوید .

محصول بیت - امشب از زلف جانان دست نخواهم برداشت : از زلفش دست بر نمیدارم .

پس ای مؤذن تو برو بانگ «حی علی» را بگو ، یعنی کسانی که در خوابند با صدای اذان بیدارشان کن ، چون من بیدارم و احتیاج به تنبیه ندارم ،

چنگ را در دست مطرب نهدمی

گورگش بخراش و بخروشش ز پی

نه - فعل امر مفرد مخاطب : بگذار.دمی ، یا حرف وحدت . گو : به مطرب بگو . رگش ، به فتح را و کاف عجمی در اینجا مراد «زه» چنگ است ، شین ضمیر برمیگردد به چنگ بخراش ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب .

رگش بخراش : کو کش کن و بزنی . رگش ، مفعول مقدم فعل بخراش. واو، حرف عطف . بخروشش ، شین «ضمیر» در معنا مر بوط به «پی» میباشد ، به تقدیر زپیش . در اینجا مراد از خروش ترنمات و نغمات است .

محصول بیت - يك دقیقه چنگ را به دست مطرب بده ، و بگویش که رگش

را بخراش یعنی کو کش کن و بزنی و آنوقت به دنبالش بخروش : آواز بخوان .
حاصل کلام به مطرب بگو چنگ را بنواز و همراهش آواز بخوان .
پی ، در این بیت از ایهام بر کنار نیست چون به «سکر» هم پی گویند .

عود بر آتش نه و منقل بسوز

غم مدار از شدت سرمای دی

عود - به هر درختی عود گویند ، اما برای درختی که مخصوص هندوستان
است و معطر میباشد علم شده است . سرمای دی ، اضافه لامیه . دی : زمستان ،
محصول بیت - عود را بر آتش بگذار و منقل را روشن کن و از شدت سرمای
زمستان غم و غصه منحور .

عود در این بیت به طریق ایهام واقع شده .

باتو زین پس گم فلک خواری کند

باز گو در حضرت دارای ری

باتو - با در این بیت حرف صله . خواری ، یا حرف مصدری . باز ، ادات
تأکید . دارای ری اینجا یعنی حاکم . وری ، نام شهر مشهوری است ، و در حالت
نسبت رازی گویند .

محصول بیت - اگر از این پس فلک ترا جفا کند و خوار بداردت ، از دستش

به حضرت دارای ری یعنی به حاکم ری شکایت کن تا انتقام و انصاف را از فلک
بگیرد .

خسرو آفاق بخش آن گز سخاش

نامه حاتم و نامش گشت طی

خسرو آفاق بخش ، اضافه بیانیه ، آفاق بخش ، ترکیب وصفی : آفاق بخشنده

یعنی پادشاهی که مملکت می بخشد ، خلاصه شاهی که از کثرت سخاو کرم به بند ، گانش ،
شاهی می بخشد و سلطنتها اعطا میکند ،

گز ، حرف رابط صفت . سخاش ، شین «ضمیر» بر میگردد به خسرو گز

سخاش ، :مرهون مصرع دوم .

محصول بیت - حاکم ری پادشاهی است آفاق بخش ، چنان شاهی که از سخاو
کرمش نامه حاتم طی ، طی شد یعنی صیت و آوازه و نامش ، نام حاتم را باطل کرد ،
حاصل گفتار: صیت و شهرت حاتم به سخاوتمندی، در زمان این پادشاه از خاطرها رفت
و دیگر یادی از آن نمیشود . مقصود اینست حاکم ری سخی ترین مردم عالم است.

**آن که بهر جرعه جان میدهد
جان او بستان و جامی ده بوی**

محصول بیت - خطاب به حاکم ری میفرماید : آنکه بخاطر جرعه ای جان
میدهدت یعنی برای کوچکتترین التفاتت از جان و دل بنده فرمان تو میشود. پس تو
هم از جان و دل بندگی او را قبول کن و نظری به حالش بیفکن .
مراد از عبارت : جان او بستان و جامی ده بوی ، یعنی او را به خدمتت بپذیر
و مورد التفاتت قرار بده .

**جام می پیش آرو چون حافظ مخور
غم که جم کی بود یا کاوس کی**

محصول بیت - خطاب به پادشاه ری میفرماید : جام می پیش آری یعنی به پیشت
بکش و چون حافظ غم مخور که جم کی باین دنیا آمد و کاوس کی از دنیا رفت. مراد:
سلاطین گذشته چه وقت و در چه زمانی بودند ، یعنی برای دانستن و آگاهی از این
مطالب مانند حافظ باش و : غم مخور . خلاصه همانطور که حافظ برای این قبیل
موضوعها هرگز غم نخورده است تو هم فکرش را نکن و غصه نخور که نقد و قنوت
را مکدر نکند .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل ۱۰ شصت و یکم

بیار باده و بازم رهان ز مخموری
که هم بباده توان کرد دفع رنجوری

واو ، حرف عطف . باز ، ادات تأکید و میم در معنا به «رهان» مقید است به تقدیر رهانم . یا های واقع در قافیه تماماً مصدری است . که ، حرف تعلیل .
محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : باده بیار و مرا از خماری خلاص کن زیرا رنجوری را با باده هم میشود دفع کرد . رنجوری : ناراحتی .
اینجا مراد از رنجوری مخموری است .

بهیچ وجه نتابد چراغ مجلس انس
مگر بروی نگار و شراب انگوری

نتابد - فعل نفی مضارع مفرد غایب : نور و ضیاء نمیدهد . چراغ مجلس انس ، اضافه ها لامیه . چراغ ، فاعل فعل نتابد . مگر ، در این بیت ادات استثناست به معنای «الا» . انگوری ، یا حرف نسبت .
محصول بیت - چراغ مجلس انس هرگز روشنائی نمیدهد مگر با بودن نگار و شراب انگوری . یعنی سبب رونق و سرور مجلس این دو تاست و گرنه بدون اینها مجلس صفا و انبساط پیدا نمیکند .

بسحر غمزه فتان هیچ غره مباش
که آزمودم سودی نداشت مغروری

بسحر غمزه فتان - با حرف مصاحبت و اضافه ها لامیه و بیانیه . فتان ، اسم فاعل

به سیاق مبالغه : فتنه گر . غره ، به پکسر غین در عربی اسم است به معنای مغرور ، اما عجم به فتح غین میخواند بهمین معنا ، که ، حرف تعلیل ، آزمودم ، فعل ماضی متکلم وحده و مفعولش محذوف است یعنی غرور و غفلت سودی نداشت .

سودی ، یا حرف تنکیر . مغروری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : بسحر غمزه فتان ، یعنی اینکه

غمزه ات فتنه برپا میکند و همه را مسحور میکند مغرور مباش ، زیرا من تاجر به کرده ام مغروری هیچ فایده ندارد .

کسانیکه بعد از آزمودم « واو » نوشته اند از وزن شعر و معنایش اطلاع

داشتند .

ادیب چند نصیحت کنی که عشق مبارز

که هیچ نیست ادیب این سخن بدستوری

ادیب - منادی حرف ندا محذوف . که ، حرف بیار - عشق مبارز : عاشق

مشو . که حرف تعلیل . ادیب ، بازهم منادی . دستور ، به ضم دال و سکون سین به

معنای دفتر قانون است یعنی قانون نامه ، اما عجم اکثر به معنای اسلوب و قانون بکار

میبرد ، لکن در این بیت مراد قانون نامه میباشد .

محصول بیت - ای ادیب چقدر نصیحت میکنی که عاشقی نکنم ، با این سخن

از عشق منعم مکن ، چونکه ای ادیب این حرف در هیچ قانون نامه نیست .

مراد : منع کردن عشاق از عشق و محبت در قانون نامه ها نوشته نشده است .

آنانکه در تعبیر مصراع دوم نوشته اند : اگر چه گفتن این سخن به يك وزير

از ادب خارج است .

و همچنین : این سخن در هیچ قانون معقول نیست و خارج از ادب است ، این

مفسرین بیت را از روی قانون معناداده اند .

به عشق زنده بود جانِ مرد صاحب‌دل
اگر تو عشق نداری برو که معذوری

معذوری ، یا ضمیر خطاب

محصول بیت - خطاب به ادیب مذکور میفرماید : ای ادیبِ مرد صاحب‌دل
جانش به عشق زنده است ، پس اگر تو عشق نداری راحت بکش برو که معذوری
از این حرفی که زدی ، زیرا من لم یندق لم یعرف .

بیک فریب نهادم صلاح خویش از دست
در یغ آن همه زهد و صلاح مستوری

محصول بیت - با یک فریب جانان صلاحم را از دست دادم : بایک عشوه‌اش
زهد و تقوایم را ترک کردم ، حیف از آن همه زهد و صلاح و تقوی . یعنی حیف از آن
زحماتی که در راه دین کشیده‌ام که تماماً ضایع شد.

رسید دولت وصل و گذشت محنت هجر
نهاد کشور دل باز رو بمعموری

محصول بیت - دولت وصل رسید و محنت فراق سپری گشت و کشور دل
باز رو به معموری نهاد ، یعنی زمان وصل است و دلم رو بشادی نهاده است

بهر کسی نتوان گفت درد او حافظ
بدان بگو که کشیدست محنت دوری

محصول بیت - ای حافظ درد جانان را به همه کس نمیشود گفت ، پس بآن
کسی بگو که محنت دوری کشیده است .

مراد : درد جانان را به کسی بگو که رنج هجران دیده است نه به آنکه محنت
فراق نکشیده و ناپخته و خام است

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیلن فعولان

غزل پانصد و شصت و دوم

ای باد نسیم یار داری
زان نفحه مشکبار داری

نسیم در این بیت به معنای بوی خوش است ، نفحه هم بهمین معناست .
محصول بیت - ای باداز تو نسیم یار : بوی خوش یار به مشام میرسد . یعنی
ای باد تو بوی خوش یار را داری «دارای همان بویی» ، همچنین از آن بوی مشکبار
داری ، مراد اندکی و مقداری از آن بوی مشکبار همراه توست .
جایز است فعلهای داری متضمن معنای استفهام باشند .

زنهار مکن دراز دستی
با طره او چکار داری

محصول بیت - خطاب به باد میفرماید : زنهار دراز دستی مکن ، تو با طره
جانان چکار داری . یعنی با طره جانان سروکار نداشته باش که تو با او هیچگونه
مناسبت نداری .

ای گل تو کجا و روی زیباش
او مشک و تو بار خار داری

محصول بیت - ای گل تو کجا و روی زیبای جانان کجای یعنی بین شما مناسبتی
نیست زیرا او صاحب زلفی چون مشک است ، اما تو بار خار همراه داری . مراد

او رویش بار مشك فراوان دارد ولی تو خاد فراوان داری، حاصل اینكه او پرمشك و تو پرخاری .

ریحان تو کجا و خط سبزش
او تازه و تو غبار داری

محصول بیت - ای ریحان تو کجا و خط سبز جانان کجا ، یعنی بینتان مناسبتی وجود ندارد ، زیرا خط او سبز و تازه است ولی تو غبار داری . حاصل کلام : او طری و تازه است ، و اما تو کدر و غبار داری .

نرگس تو کجا و چشم مستش
او سر خوش و تو خماری داری

نرگس - منادی .

محصول بیت - ای نرگس تو کجا و چشم مست جانان کجا ، یعنی میانتان فاصله زیاد است چونکه او سرخوش است و اما تو خماری ، مراد او مستانه است ولیکن تو حالت خماری داری . مقصود : نو باده نداری که خماریت را دفع کند .

ای سرو تو با قد بلندش
در باغ چه اعتبار داری

محصول بیت - ای سرو در باغ با وجود قد بلند او ، تو چه اعتبار داری . یعنی در جاییکه قامت بلند جانان هست ، پس در باغ به چوبی چون تو که نگاه میکند .

ای عقل تو با وجود عشقش
در دست چه اختیار داری

محصول بیت - ای عقل تو با وجود عشق او : مادامکه عشق او هست در دست چه اختیار داری یعنی اختیاری نداری مقصود اینكه مغلوب عشق جانانی .

روزی بـرسی بـوصل حافظ
گر طـاقت انتظار داری

محصول بیت- ای حافظ اگر طاقت انتظار داشته باشی بالاخره روزی
به وصل جانان میرسی . یعنی اگر رنج هجران را تحمل نمایی روزی به وصل میرسی .
وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

فزل پانصد و شصت و سوم

پدید آمد رسوم بیوفایی
نماند از کس نشان آشنایی

پدید - عجم بابای خودشان میخوانند و اما رومیان بابای عربی. رسوم، جمع رسم به معنای عادت. اکثر یا های واقع در قافیه مصدری است.

محصول بیت - علائم آشنائی از میان مردم رخت بر بسته. در عوض رسوم بیوفائی در بینشان پیدا شده و در هیچ کس علامت دوستی دیده نمیشود. یعنی وفا در بین مردم معدوم شده و مردم عالم همگی جفاکار شده اند.

برند از فاقه نزد هر خسیسی
کنون اهل هنر دست گدایی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است. فاقه: فقر. خسیس: دون و یا حرف وحدت. اهل هنر، فاعل «برند» و دست مفعول صریح و از فاقه مفعول غیر صریح فعل مذکور. دست گدایی، اضافه بانی.

محصول بیت - مردم هنرمند از فقر و فاقه در پیش هر پست و دنی دست گدائی دراز میکنند. مراد: از شدت احتیاج پیش هر فرومایه اظهار نیاز میکنند. حاصل مطلب به هر نا کس عرض احتیاج میکنند.

کسی کو فاضلست امروز در دهر
نمی بیند ز غم یکدم رهایی

رهائی - خلاصی . مصراع اول مرهون مصراع دوم است .
محصول بیت - کسیکه در این دور زمانه فاضل وداناست ، ساعتی حتی آنی
 از دست غم رهایی ندارد یعنی پیوسته غمگین و مکدر است .
ولیکن جاهلست اندر تنعم
متاع او چه هست این دم بهایی
 بهایی - یا حرف نسبت : قیمتی .

محصول بیت - وضع و حال شخص فاضل در این روزگار بر این منوال است
 که گفتیم ، اما جاهل دائماً در ناز و نعمت بسر میبرد چونکه قماشش قیمتی است ،
 مراد : از آنجا که جهل عالم را فرا گرفته اکثر مردم بجهل متمایلند ، بهمین سبب
 متاع جهل رواج دارد .

وگر شاعر بگوید شعر چون آب
که دلرا زان فزاید روشنائی

که - حرف رابط صفت .

محصول بیت - بطوریکه گفتم متاع جهل هر طور شده اعتبار خود را حفظ
 میکند . اما اگر شاعری شعر سلیسی چون آب صاف بگوید ، که دل را از آن ذوق
 وصفای فراوان حاصل گردد . باصطلاح صفا بخش و نور افزای دل باشد .

نبخشندش جوی از بخل و امساک
اگر خود فی المثل باشد سنایی

سنائی - از شعرای عهد سلطان محمود غزنوی است ، کتاب حدیقه از تصنیفات
 این شاعر است .

محصول بیت - شاعریکه چنین شعر بگوید ، از شدت بخل و امساک بقدر
 يك جو پاداش نمیدهندش ولو اینکه خود سنائی باشد . یعنی سنائی که شاعر تواناست
 جای خود ولی اگر شاعری باشد هم پایه او و برای ثروتمندان زمانه شعر بگوید
 دیناری احسانش نمیکند .

خرد در گوش هوشم دی همی گفت
 برو صبری بکن در بینوایی

محصول بیت - عقل دیروز مرتب بگوشم میگفت : برو با فقر بساز و در
 بینوایی تحمل کن . یعنی فقر و فاقه را تحمل کن و صابر باش .
 قناعت را بضاعت میسازد و میسوز
 درین درد و عنا چون بی نوایی

بضاعت - یعنی سرمایه . نوایی . یا ضمیر خطاب . این بیت هم مقول قول خرد
 است .

محصول بیت - با درد و رنج فقر بساز و بسوز و قناعت را سرمایه خود کن :
 مقصود : چون تو فقیری پس قناعت را سرمایه کن و بساز و بسوز و صبر کن
 خدا کریم است ، از جایی که امید نداری دری برایت میگذشاید .

بیا حافظ بجان این بند بشنو
 ۴۳ گر از پا در افتی با سرایی

با سر آیی - با حرف صله .

محصول بیت - ای حافظ بیا این بند را با جان و دل بشنو که اگر از پادراستی
 با سر آیی : نصیحت مرا بپذیر که اگر يك وقت پایت بلغزد بتوانی خود را نگهداری
 و از زمین بلند کنی . (بتوانی خود را سر پا نگهداری) .

در معنای مصراع دوم : که از پاییفتی با سر بزمین میخوری و حالت بدتر از
 بد میشود ، این گوینده به حالی افتاده است که خداوند از بدترش نگهدارد .

رد سروری

وله ایضاً

فزل پانصد و شصت و چهارم

برو زاهد بامیدی که داری
که دارم همچو تو امیدواری

بامیدی - با حرف مصاحبت و یا حرف تخصیصی ، تشدید «میم» به ضرورت وزن است و یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت . داری ، فعل مضارع مخاطب و که حرف تعلیل و با حرف صله . امیدوار ، در این قبیل جاها معنای نسبت را میرساند و یا حرف مصدری .

محمصول بیت- ای زاهد برو بامیدی که داری : به آنچه که امید بستی امیدوار باش برو و مرا اذیت مکن . یا : ای زاهد پی امیدت برو یعنی با همان امید که داری برو . حاصل : اسباب زحمت من مشو ، برو پی آنچه که بان امیدواری . زیرا منم مثل تو امید داری ، خلاصه : همانطور که تو امیدواری منم امیدوارم ، پس بمن دخل و تعرض مکن و پی امید خود باش .

در معنای مصراع اول گفته اند : ای زاهد به حق آن امید که داری برو ، این مفسر در اینکه امید را مقسم به گرفته تفرد کرده است .

بجز ساغر چه دارد لاله در دست
بیا ساقی بیاور آنچه داری

محمصول بیت- ای ساقی ، در دست لاله بجز ساغر چه هست ، پس حالا بیا و آنچه داری بیاور : شرابی که داری بیاور با قدح لاله بنوشیم .

۱- امیدوار ، از يك اسم و يك ساوند ترکیب یافته و صفت است و معنای دارنده به

مدخول خود میدهد . مترجم

مرا در رسته دیوانگان کش که مستی خوشترست از هوشیاری

رسته - به فتح «را» : دکانهای بازار که در يك ردیف قرار گرفته باشد رسته گویند همچنین مردها که در يك ردیف بایستند گویند رسته مردان مثلاً صوفی که در مسجد تشکیل میشود . در اینجا هم مراد ردیف مردم است . که . حرف تعلیل . مستی ، هوشیاری ، یای هر دو مصدری است .

محمول بیت - خطاب به ساقی میفرماید : ای ساقی مرا به صف دیوانگان کش یعنی در ردیف دیوانگان محسوبم کن ، مراد مست مدامم کن زیرا مستی از هوشیاری بهتر است چونکه مست از غم دنیا خبر ندارد .

پرهیز از من ای صوفی پرهیز که کردم توبه از پرهیزکاری

پرهیز - در این قبیل موارد فعل امر مفرد مخاطب است یعنی احتیاط کن و با حرف تأکید و تکرار از نوع تأکید لفظی است . که ، حرف تعلیل . پرهیزکاری یا حرف مصدری .

محمول بیت - احتیاط کن از من ای صوفی احتیاط کن . چونکه از پرهیزکاری توبه کردم .

مراد : اگر از این بعد مرا باحالت مستی دیدی «مستم دیدی» احتیاط کن که ضرر متو نرسد .

بیا دل در خم گیسوی او بند اگر خواهی خلاص و رستگاری

رستگاری - به فتح «را» و سکون «سین و تا» : خلاص .

محمول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : بیا و دل به خم گیسوی جانان بند ، یعنی دل به جانان بند ، از قبیل ذکر جزء و اراده کل اگر فوزونجات آرزو داری همین کار را بکن . مراد : اگر آزادی و رستگاری و نجات میخواهی دل به خم

گیسوی یار ببند .

بدور گل خدا را توبه بشکن
که عهد گل ندارد استواری

خدارا - «را» حرف تخصیص . که حرف تعلیل ، استوار : محکم و یا حرف

مصدری .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : بیاو برای خدا در فصل گل

توبهات را بشکن ، زیرا عهد گل را بقائی نیست وزود سپری میشود .

عزیزان نوبهار عمر بگذشت
چو از طرف چمن باد بهاری

عزیزان - منادی نوبهار عمر ، اضافه بیانی . بهاری ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - ای عزیزان ، نوبهار عمر چون باد بهاری که سرعت از چمن

میگذرد گذشت . مقصود : چنان سرعت گذشت که اصلاً معلوم نشد ، خلاصه چون

باد سرعت گذشت .

بیا حافظ شراب لعل کن نوش
چرا عمرت بغفلت میگذاردی

محصول بیت - بیا حافظ شراب لعل نوش کن ، چرا عمرت را بغفلت

میگذرانی . یعنی عمریکه با باده نوشی نگذرد صنایع است ، پس عمر نازنینت را

بیجا ضایع مکن یعنی بیهوده صرف نکن .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و شصت و پنجم

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی
سرفدای تو و سمرنه من و سرگردانی

جانی و جانانی - یاها ضمیر خطاب است . سرگردانی ، یا حرف مصدری .
محصول بیت - جان فدایت شود که هم جان و هم جانانی . و سرم هم فدایت
شود ، والا منم و سرگردانی ، یعنی سرم اگر فدایت نشود حیرت و سرگردانی بمن
دست میدهد .

سرسری از سرکوی تو نیارم برخاست
کار دشوار نگیرند بدین آسانی

سرسری - آسان . نیارم ، فعل نفی مضارع «استقبال» متکلم و حده . کار
دشوار ، اضافه بیانی . آسانی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - باین سادگی نمیتوانم از سر کویت برخیزم : به آسانی
نمیتوانم آنجا را ترک کنم ، زیرا کار مشکل را سرسری نمیگیرند . یعنی کاریکه
انجامش بسیار سخت است باین آسانی نمیشود گرفت . مراد : برخاستن از سرکوی
تو بسیار مشکل است ، پس چنین کار دشوار به وجه آسان حل نمیشود .

در مصراع اول کسیکه بجای «نیارم» «نخواهم» نوشته ، معنای بیت را نفهمیده

است .

خام را طاقت پروانه پرسوخته نیست نازگانرا نرسد شیوه جان افشانی

خام را - «را» ادات تخصیص . طاقت پروانه پرسوخته ، اضافه لامیه و بیانیه نازگان را ، «را» ادات مفعول (برای) ، نرسد اینجا یعنی لایق این کار نیستند . شیوه جان افشانی ، اضافه بیانی و جان افشان تر کیب وصفی به معنای جان نثار و یا حرف مصدری :

محصول بیت - کسی که ناز پروده است تحملی بقدر طاقت پروانه پرسوخته ندارد : جتی تحمل آن آتش را که بال و پر پروانه را سوزانده است ندارد ، زیرا نازگان از عهده جان فشانی و جان فدا کردن بر نمی آیند ، خلاصه پرورده ناز و تنعم نمیتواند در راه جانان جان بذل کند. مقصود اینست عاشقی پیشه مردم ناز پرورده و منعم نیست ، بلکه کار محنت زده و بلاکش است .

بی تو آرام گرفتن بود از ناکامی
با تو گستاخ نشستن بود از حیرانی

ناکامی و حیرانی - یای این دو کلمه مصدری است . ناکامی ، دلغت : به مراد نرسیدن است اما در بعضی جا مثل این بیت «ضرورت» تعبیر میشود .

محصول بیت - ای جانان بی تو آرام و قرار گرفتن از روی ناچاری و اضطرار است : دوری و مهجوری از تو اختیاری نیست ، بلکه اضطراری است ، و با تو بی پروا بودن و ذر نزدت گستاخ نشستن از حیرانی است . مراد . مجالست گستاخانه با تو از شدت حیرت عشق است . حاصل : آرزوی مجالست عشق با جانان بواسطه اینست که در اعمالش بی اختیار است ، والا کسیکه در اعمال خود مختار باشد نمیتواند تقرب را تحمل کند .

فاش کردند رقیبان تو سر دل من
چند پوشیده بماند سخن پنهانی

محصول بیت - رقیبان تو راز دل مرا آشکار کردند، آخر تا کی سخن پنهانی پوشیده بماند بالاخره آشکار شدنش ضروری است .

تا بماند تر و شاداب نهال قد تو
واجب آنست که بر چشم منش بنشانی

تا - حرف تعلیل . شاداب ، اینجا به معنای تازه است .

محصول بیت - برای اینکه نهال قدت تروتازه بماند ، لازم است که آن را بر چشم من بنشانی ، چونکه دائماً نمناک است .

در خم زلف تو دیدم دل خود را روزی
گفتمش چونی و چون می زبی ای زندانی

می زبی - فعل مضارع مفرد مخاطب : چگونه زندگی میکنی . زندانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - روزی دل خود مرا در پیچ و خم زلف تو دیدم ، گفتمش ای دل زندانی حالت چطور است و چگونه زندگی میکنی .

گفت آری چه کنی گر نبری رشک بمن
هر گدا را نبود مرتبه ساطانی

محصول بیت - دل در جوابم گفت : آری اگر بمن رشک نبری چه کنی ، یعنی نمیتوانی بمن رشک نبری چونکه هر گدا را نبود مرتبه سلطانی ، مراد هر گدا سلطان نمیشود ، و من خود در خم زلف جانان پادشاهم .

راستی حد تو حافظ نبود صحبت ما
پس اگر بر سر این کوی کنی سگبانی

راستی - به معنای واقعاً و حقیقتاً بکار میرود . صحبت ما ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سگبان ، نگهدار سگ است زیرا «بان» ادات فاعلی است به معنای «چی» در ترکی چنانکه دربان ، کسی را گویند که مواظب و مراقب در است، و نیز شتر بان از این قبیل است و یا حرف مصدری .

محصول بیت - ای حافظ راستی که هم صحبتی تو با ما حد تو نیست، یعنی
شایستگی آن را نداری که با ما هم صحبت باشی : لایق نیستی ، همین قدر کافی است
که در سر این محله سگبانی کنی . مقصود هم صحبت شدنت با سگهای من ترا کافی
است .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

فزل پانصد و شصت و ششم

چون در جهان خوبی امروز کامکاری
شاید که عاشقانرا کامی زلب بر آری

جهان خوبی - اضافه بیانی . کامکار : کام ، مراد است ، و کار و گار با کاف
عجمی ادات فاعلی چون «چی» در زبان ترکی ، گاهی با حذف الف ستمگر و
جفاگر گویند . کامکاری ، یا ضمیر خطاب . شاید : شایسته و بجاست ، فعل مضارع مفرد
غایب . که حرف بیان . کامی ، یا حرف تنکیر .
بر آری ، بر ادات استعلا و آری فعل مضارع مفرد مخاطب از ترکیب هر دو
معنای «حاصل کنی» مستفاد میشود .

محصول بیت - از آنجا که امروز در عالم زیبایی ، کامروا گشته‌ای : به مقصودت
رسیده‌ای حاصل : مرادت بر آورده شده ، پس بسیار بجاست که مراد عاشقان را از
لبت بر آری یعنی از لبت بدهی .

با عاشقان بیدل تا چند ناز و عشوه
بر بیدلان مسکین تا کی جفا و خواری

با ، حرف صله . عاشقان بیدل ، اضافه بیانیه . تا ، از برای انتهای غایت
است به معنای «الی» بر ، ادات صله . بیدلان مسکین ، اضافه بیانیه . تا ، مانند سابق
است . خواری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - به عاشقان بیدل ناز و شیوه تا کی ، و به بیدلان مسکین جفا

و حقارت تا کی .

تا چند همچو چشمت در عین ناتوانی

تا چند همچو زلفت در تاب و بیقراری

تا - مانند سابق است . عین ناتوانی ، اضافه بیانی و یا حرف مصدری . تاب ، اینجا به معنای اضطراب است بیقراری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - تا کی چون چشمت در کمال خمودگی بسر برم و چون زلفت مضطرب و بیقرار باشم . یعنی تا کی محنت ورنجم روا میداری .

در معنای مجموعی بیت گفته اند : تا کی چون چشمت در عین ناتوانی باشی و تا کی چون زلفت در پیچ و تاب و بیقراری بمانی ، باید گفت این مفسر هرگز لذت شعر به دماغش نخورده است . رد سروری

دردی که از تو دارم جوری که از تو بینم

گر شمه بدانی دانم که رحمت آری

دردی - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . جوری که ، هکذا

شمه ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل .

محصول بیت - دردی که از تو دارم . دردی که از عشق تو دارم . وجوریکه

از ناحیه تو بمن میرسد ، اگر شمه از آنها را بدانی حتماً بمن رحم میکنی .

مراد : از مرارتهایی که از دست تو و از عشقت میکشم ، اگر آگهی یابی البته

که رحم میکنی و نسبت بمن تمایلی نشان میدهی .

اسباب عاشقی را بسیار مایه باید

دلهای همچو آتش چشمان رود بازی

عاشقی را - «را» ادات مفعول . مایه در اینجا به معنای سرمایه است .

رودبار - در لغت یعنی کنار رودخانه : اما در این بیت به معنای رود بارنده

است و یا حرف نسبت .

محصول بیت - اسباب عاشقی را بسیار مایه باید : مصراع دوم اسباب عاشقی

را توضیح میدهد: دل‌های چون آتش و چشمان اشگبار لازم است. مراد با آتش عشق سوختن و سیلاب اشک، از چشم ریختن از جمله شرایط عاشقی است.

در هجر مانده بودم باد صبا رسانید
از بوستان وصلت بوی امیدواری

جمله: باد صبا رسانید، مرهون مصرع دوم است،

محصول بیت - در هجر مانده بودم: گرفتار فراق بودم که باد صبا از بوستان وصلت بوی امیدواری آورد. یعنی بوصول امیدوارم کرد.

گرچه بیوی وصلت در حشر زنده گردم
سر بر نیارم از خاک از روی شرمساری

گردم - با کاف عجمی فعل مضارع متکلم و حده: شوم. بر نیارم: بلند نکنم. شرمساری، یا حرف مصدری.

محصول بیت - اگرچه بامید وصلت و یا بیوی وصلت در روز حشر زنده میشوم، لکن از روی شرمندگی نمیتوانم سر از خاک بلند کنم. مراد از نقصانی که در راه عشقت داشتم شرمسارم.

از باده وصلت گر جرعه بنوشم
تا زنده‌ام نورزم آئین هوشیاری

تا - ادات توقیت. نورزم، فعل نفی مستقبل: سعی نخواهم کرد، آئین مفعولش آئین هوشیاری، اضافه لامیه و یا حرف مصدری.

محصول بیت - اگر جرعه‌ای از باده وصلت بخورم، مادامکه زنده‌ام برای بیداری هیچگونه کوششی نخواهم کرد، یعنی تا روزیکه بمیرم در مستی باشم.

ما بنده‌ایم و عاجز تو خاکمی وقادر
گر میکشی بزورم ورمیکشی بزاری

محصول بیت - ما بنده عاجزیم و تو حاکم مقتدری، چه مرا بزور بکشی بسوی خود و چه بخواری و زاری بکشی در هر صورت حاکم قادری. مقصود اینست

که در این قبیل مسائل حکمران توانائی .

آخرت-ترحمی کن بر حال زار حافظ

تا چند ناامیدی تا چند خاکساری

آخر - ادات تأکید . ترحمی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . حال زار حافظ ،

اضافه بیانی و لامیه نا امید و خاکساری ، یا ها مصدری است .

محصول بیت - ای جانان بر حال زار و ذلیل حافظ ترحم کن ، آخر تا کی

ناامیدی و حقارت بکشد . مراد : تا کی از وصالت نا امید و مأیوس باشد و تا چند

حقیر و ذلیل بماند . الحاصل تا کی خاکساری و ذلت بکشد .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیلن فاعولن

فزل پانصد و شصت و هفتم

ساقی اگر ت هواس ت بامی
جز باده میار پیش ماهی

ساقی - منادی . اگر ت ، تا در معنا به «می» مربوط است . بامی ، با حرف
صله . هی ، ادات تنبیه .

محصول بیت - ای ساقی اگر علاقه به می داری پس بدانکه برای ماجز باده
چیز دیگر میار ، و متوجه این مطلب باش .

سجاده و خرقة در خرابات
بفروش و بیار جرعه می

محصول بیت - سجاده و خرقة را در خرابات بفروش و جرعه ای می بیار .

گرزنده دلی شنو زمستان
در گلشن جان ندای یاحی

محصول بیت - اگر زنده دلی در گلشن جان ، از زمستان ندای یاحی یا قیوم

بشنو .

با درد در ا بسوی درمان
کونین نگر بعشق لاشی

محصول بیت - با درد در ا بسوی درمان : اگر طالب درمانی ، درد پیدا کن ،

آنگاه با عشق کونین را لاشی می بینی ، یعنی هر دو عالم نسبت به عشق لاشی است

ص ۳۴۰ جلد سوم شرح

اسرار دلست در ره عشق
آواز رباب و ناله نی

محصول بیت - در طریق عشق آواز رباب و ناله نی همان اسرار دل است : از اسرار دل خبر میدهد حاصل اینکه درد عاشقان را تشدید میکند.

يك مفلس پاك در ره عشق
بهتر ز هزار حاتم طی

محصول بیت - يك مفلس پاك در ره عشق : در طریق عشق يك عاشق پاك از هزار غنی ناپاك بهتر است .

کسیکه گفته است : حاتم به کسر «تا» است از اصطلاحات و تصرفات عجم اطلاع نداشته . رد شمعی

سلطان صفت آن بت پری رو
می آید و خلق شهر در پی

محصول بیت - آن بت پری رو چون شاه میاید و مردم شهر هم دنبالش هستند.

مردم نگران بروی خوبش
وز شرم گرفته عارضش خوی

محصول بیت - خلق عالم بروی زیبایش ناظرند : مینگرندش اما او، عرق شرم و خجالت رویش را پوشانده است ، یعنی از اینکه مردم بروی زیبایش نگاه میکنند خجالت کشیده و از شدت شرم صورتش عرق کرده است.

حافظ زغم تو چند بنالد
آخر دل من شکسته تاکی

محصول بیت - از غایب به مثکلم التفات نموده میفرماید : تاکی حافظ از غمت بنالد : ناله کند و تاکی دلم از دستت شکسته باشد یعنی تاکی میخواهی دل مرا بشکنی .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلان فعلاان فعلان

فزل پانصد و شصت و هشتم

خوشر از کوی خرابات نباشد جایی
که به پیرانه سرم دست دهد ماوایی

پیرانه سر - زمان پیری . ماوی : اسم مکان یعنی پناهگاه . جایی ، ماوایی ،
یا ها وحدت راست .

محصول بیت - اگر در زمان پیری مسکن و ماوایی میسرم گردد هیچ جا
بهتر از محله میخانه نیست مراد: اگر در پیری ماوایی دست دهد برای من هیچ جا بهتر
از کوی خرابات نیست .

آرزو میکنم از تو چه پنهان دارم
شیشه باده و جایی نزه و زیبایی

میکنند - دال به ضرورت وزن ثابت است چونکه نشانه سوم شخص غایب
است، اما مقام، مقام متکلم است چونکه ضمیر «میم» مبین همین معناست، تقدیرش «میکنم»
میباشد. شیشه باده اضافه لامیه با ادنی ملابسه چونکه در داخلش باده است ، اما بهتر
اینست که مضاف نباشد و یا حرف وحدت و همزه حرف توصل محسوب گردد .

جایی - یا حرف وحدت . نزه ، به فتح نون و کسر زا و باهای اصلی کلمه
عربی است در اصل به معنای جایی است که از آب و چمن دور باشد ، اما عجم به
معنای پاک و خرم بکار میبرد و در این بیت برای « جا » صفت واقع شده به معنای
« جای خرم » .

واو ها حروف عطف . زیبایی ، یا حرف وحدت و موصوف محذوف است ،
تقدیرش : محبوب زیباست . کلمه آرزو و آنچه که در مصرع دوم ذکر شده تماماً
مفعولهای فعل «میکنم» است .

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: از تو چه پنهان، يك شیشه شراب
ويك جای خرم و يك محبوب زیبا آرزوی من است ، امیدوارم که که خداوند میسر
کند .

جای من دیر مغانست مروح وطنی رای من رای بتانست مبارك رای

جای من - اضافه لامیه و مبتدا . دیر مغان ، اینهم لامیه و خبر مبتدا . مروح ،
اسم فاعل از باب تفعیل یعنی راحتی دهنده و خبر مقدم . وطنی ، یا حرف تنکیر و
وطن مبتدای مؤخر . و جمله اسمیه برای مدح دیر مغان آمده .
رای من ، اضافه لامیه و مبتدا ، رای بتانست ، اینهم اضافه لامیه و خبر مبتدا ،
رای مؤخر ، مبتدا و یا حرف تنکیر و مبارك خبر مقدم و جمله اسمیه برای
مدح بتار است . و جایز است به اول این دو جمله معترضه يك لفظ «چه» تقدیر شود
که به تقدیر چه مروح وطنی و چه مبارك رای باشد ، بازهم ماسبقهای خود را مدح
میکنند . و لکل وجهه .

محصول بیت - جای من دیر مغان است ، زیرا آنجا بر ایم يك وطن شادی
بخش و راحت است . و فکر من در باره محبوبان است که فکر مبارك و میمونی است .
یا خود چه وطن مفرح و مروحی است و چه فکر مبارك و میمونی است . پس
با این تقدیر جمله انشائیة میشود .

چه گنی نوش که در دیر چومن شیدانست نیست این جز سخن بوالهوس رعنائی

که - حرف بیان . سخن بوالهوس رعنائی ، اضافهها لامیه و بیانیة . بوالهوس
متضمن معنای مبالغه یعنی اهل هوس . رعنا : به معنای دوروست و یا حرف وحدت .
محصول بیت - چه نوع باده مینوشی که دعوی برتری میکنی : میگوئی در
دیر نظیر من پیدا نمیشود ، بدان که این دعوی جز سخن بوالهوس رعنائی نیست ،
یعنی کسیکه این حرف را میزند يك مغرور و بوالهوس بیش نیست ، و گرنه اهل

انصاف اینگونه حرف نمیزنند. حاصل مطلب چه نوع باده میخوری که اینگونه حرفها میزنی .

بادب باش که هر کس نتواند گفتن

سخن پیر مگر برهمنی یارایی

مصراع دوم مقول قول واقع شده . برهمن در اصطلاح حکیم هند را گویند. اصلا برهمن یعنی حکیم هند و رای در اصطلاح تواریخ پادشاه هند را گویند . و یا ها وحدت راست .

محصول بیت - با ادب باش که همه کس نمیتواند سخن پیر را بگوید: سخنان پیرانه گفتن کار همه نیست مگر اینکه برهمنی و یارایی باشد ، و گرنه به دیگران اینگونه سخنان نیامده .

آنکه عبارت «یا رایی» را یا کلمه تصور کرده و در معنایش گفته است: مگر حکیم مقتدری باشد. این مفسر نمیدانسته که «یا» عطف است بهمین مناسبت سخن حکمت سوز گفته است .

صنما غیر تو در خاطر ما کی گنجد

که مرا نیست بغیر از تو بکس پروایی

محصول بیت - ای صنم غیر از تو کبی کس دیگر در خاطر ما گنجد؟ یعنی نمی گنجد ، استفهام انکاری است . زیرا بغیر از تو با کس دیگر پروائی ندارم ، یعنی محبت تو خاطر م را مسخر و احاطه کرده است ، پس کس دیگر در آن نمی گنجد : دیگری را در آن جانیست .

رحم کن بردل مجروح و خراب حافظ

زانکه هست از پی فردایی

محصول بیت - به جانان میفرماید: بردل مجروح و شکسته حافظ رحم کن، زیرا یقین است که پس از امروز فردایی هست ، یعنی آخرتی وجود دارد که در آن روز حق به حق دار میرسد ، پس امروز به من رحم کن که در آن روز موزد انتصاف

قرارگیری .

غزلیات در اینجا پایان یافت .

بیت : ختم الله لنا بالحسنى و هو مولانا نعم المولى

غزل زیر درمیان شروحوى نوشته شده که شارحان جزو رباعیات خواجه شمرده اند

یعنی به تصور اینکه رباعی است جزو رباعیات تفسیر کرده اند ، اما عجب خطائی مرتکب شده اند .

وله ایضاً

فزل پانصد و شصت و نهم

نور خدا نمایندت آینه مجردی
از درما در اگر طالب عشق سرمدی

نمایدت - تا ضمیر و مفعول اول فعل «نماید» و نور خدا مفعول دوم و آینه فاعلش. آینه مجردی، اضافه بیانی و یا حرف مصدری. درما، اضافه لامیه. در آ، «در» ادات تأکید «آ» با الف ممدوده: بیا پس «در آ» یعنی داخل شو: از دریا توی خانه.

طالب عشق، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده. عشق سرمد، اضافه بیانی و یا ضمیر خطاب.

محصول بیت - آینه تجرد نور خدا را نشانت میدهد، پس اگر طالب عشق جاودانی از درما داخل شو: اگر بدولت سرمد علاقمند و راغبی ملازم آستانه ما باش.

باده بده که دوزخ از نام گناه ما برد

آب زند بر آتش معجزه محمدی

محصول بیت - بطریق خطاب عام میفرماید: می بده که اگر دوزخ نام از گناه ما برد یعنی جهنم ما را جزو گناهکاران محسوب بدارد، باین دلیل که: چون باده نوشیده اید پس سزاوار دوزخید. باکی نیست زیرا معجزه محمدی آتش دوزخ را آب میزند و خاموش میکند.

مراد: شفیع گناهانمان میشود و از آتش جهنم نجاتمان میدهد.

شعبده بازی کنی هر دم و نیست این روا

قال رسول ربنا ما اناقط من ددی

شعبده باز - ترکیب وصفی به معنای حقه باز است و مکرر در این باره توضیح داده ایم. شعبده بازی، یای اول حرف مصدری و یای دوم حرف وحدت یا تنکیر واو، حرف عطف و یا حرف حال. روا: جایز.

مصرع دوم در مقام تعلیل واقع گشته. رسول ربنا، اضافه لامیه. ما، حرف نفی به معنای لیس، دد، به معنای لعب است: بازی، تقدیرش: ذی دد است و یا حرف اطلاق.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: تو همیشه حقه بازی میکنی، اما این کار جایز نیست، زیرا رسول پروردگارمان گفت: من هرگز اهل بازی نیستم یعنی هرگز اهل شعبده نیستم پس بایست اتم هم شعبده باز نباشند.

گر تو بدین جمال و فرسوی چمن کنی گذر

سوسن و سرو و گل بتو جمله شوند مقتدی

محصول بیت - اگر تو با این جمال و رونق به چمن روی، گلها از سوسن و سرو گرفتند تا گل سرخ همگی اقتدایت میکنند، یعنی تمام گلها. تابع و مطیع فرمانت میشوند.

مرغ دل تو حافظ بسته دام آرزوست

ای متعلق خجل دم مزن از مجردی

مرغ دل تو - اضافه بیانیه و لامیه بسته دام آرزو، اضافه لامیه و بیانیه. متعلق خجل، اضافه بیانی، تقدیرش خجل متعلق به دنیا است. خجل، صفت مشبهه یعنی شرمسار. مجردی، یا حرف مصدری.

محصول بیت - ای حافظ مرغ دل تو بسته دام آرزوست یعنی پابند علایق است. ای شرمساری که به حطام دنیا دل بسته ای از تجرد دم مزن یعنی ادعا نکن که من از علائق دنیوی مجرد هستم.

تم الغزل وله ایضاً فی المقطعات

فی المقطعات

دل منه بـردنیی و اسباب او
زان که ازوی کس وفاداری ننمید

محصول بیت - بر دنیا و مال دنیا دل میند ، زیرا دنیا به کسی وفا نکرده .

حاصل : به دنیا علاقمند مباش زیرا به که وفا کرده که نسبت بتو وفادار باشد .

کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد

کس رطب بی خار ازین بستان نچید

نیش - عضو گزنده زنبور و سایر گزندگان را گویند . رطب ، به ضم «را» و

فتح «طا» خرماى تازه است .

محصول بیت - از دکان این دنیا کسی بی نیش زنبور عسل نخورد ، وار این

بستان دنیا هیچکس خرماى بی خار نچید : کسی بی غم و درد از این دنیا لذتی نچشید .

هر بایامی چـراغی بر فروخت

چون تمام افروخت با آن در دمید

بایامی - با حرف ظرف و یا حرف و ح ا . چراغی ، یا حرف وحدت .

بر فروخت . بر حرف تأکید ، فروخت ، فعل ماضی مفرد غایب از مصدر

فروختن با همزه لغت است و مشترك بين لازم و متعدی ، در این بیت متعدی واقع

شده . یعنی روشن کرد ، فاعل ضمیر تحت فعل بر میگردد به دنیا .

بادش ، این ضمیر هم راجع است به دنیا .

دردمید ، در حرف تأکید . دمید فعل ماضی مفرد غایب در اینجا یعنی وزید

فاعل ضمیر تحت فعل برمیگردد به دنیا .

محصول بیت - این دنیا در هر دورانی و ایامی چراغی روشن میکند . وقتی آن چراغ کاملاً برافروخته شد ، بادی میوزد و چراغ را خاموش میکند .

مراد : دنیا کارش اینست که چند روزی و ایامی به یکی فرصتی و عزتی میدهد و به ذروه کمال میرساندش ولی همینکه آن شخص بحد کمال رسید و آسایشی بخود دید دیگر مجال نمیدهد فوری بزمین میزند و نابودش میکند .

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پروردست

نیست از شفقت مگر پرواره اولاغ‌رست

بی تکلف هر که دل بروی نهاد

چون بدیدی خصم خود می پرورید

محصول بیت - بی چون و چرا هر کس که باعلاقه تمام دل بدنیاداد، اگر امان نظر داشته باشی در واقع دشمنش را میپرستد . یعنی کسیکه بدنیاعلاقمند باشد در واقع بدشمنش علاقه بسته ، چونکه عاقبت نابودش میکند .

شاه غازی خسرو گیتی ستان

آنکه از شمشیر او خون میچکد

مراد از شاه غازی، شاه منصور است و اضافه بیانی ، گیتی ستان، تر کیب وصفی از ستانیدن یعنی جهانگیر . میچکد حکایت حال ماضی: قطره قطره میریخت .

محصول بیت - شاه غازی پادشاه جهانگیر ، آن شاهی که از شمشیرش خون میچکد . یعنی بسیار شجاع و بهادر بود .

گه بیک حمله سپاهی میشکست

گه بهویسی قلبگاه‌سی میدرید

مراد از سپاه در اینجا تشون است . میشکست ، حکایت حال ماضی است : لشکری را متفرق و نابود میکرد . بهویسی ، ارف مصاحبت که معنای سببیت افاده میکند مراد از «هوی» نعره است : قلبگاه : مرکز تشون را گویند که مقام پادشاهان

و سرداران است : میدرید ، اینجا یعنی میشکست حکایت حال ماضی است « ماضی استمراری» اذدریدن یا ها از برای وحدت است.

محصول بیت - شاه غازی که ذکرش گذشت بایک حمله لشکری را پراکنده میکرد دو بایک نعره قلب قشونی را میشکافت . خلاصه بسیار شجاع بود .

سرورانرا بی سبب میگرد حبس

گردن-انرا بی گنه سر می برید

مراد از سروران ، مردم ذی شأن و محترم و از گردنان : اشخاص عالیقدر و صاحب جاه است یعنی مقصود از هر دو ارباب دولت و ارکان بارگاه میباشد .

محصول بیت - شاه غازی مذکور ، بی سبب اشخاص بزرگ را حبس میکرد و مردم مقتدر را بی گناه سر میبرد . خلاصه همه حالاتش خلاف عقل و عادت بود .

از نهیبش بچه می افکند شیر

در بیابان نام او چون میشنید

نهیب، به فتح نون یعنی ترس . بچه ، به ضرورت وزن مشدد خوانده میشود . می افکند اینجا یعنی رها و ترك میگرد شیر فاعل فعل می افکند ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری»

محصول بیت - از ترس شاه نامبرده شیر بچه اش را در بیابان رها میکرد و در میرفت وقتی نام این شاه را میشنید . در مصراع اول بجای بچه « پنجه » و در معنایش : از ترس شاه شیر پنجه اش را رها میکرد نوشته : از قرار معلوم این مفسر بین بچه پنجه فرقی نگذاشته است .

عاقبت شیراز و تبریز و عراق

چون مسخر کرد وقتش در رسید

شیراز و تبریز و عراق مفعولهای اول فعل « کرد » و مسخر مفعول دومش است . جمله : وقتش در رسید ، مرهون بیت آتی است .

محصول بیت - شاه غازی عاقبت شهرهای : شیراز و تبریز و عراق را گرفت ،

مقارن همان زمان دوران اقتدار و عمرش هم پایان پذیرفت .

آنکه روشن بدجهان بینش از او

میل در چشم جهان بینش کشید

جهان بینش ، تقدیرش : چشم جهان بینش ، است به ضرورت وزن «چشم»
حذف گشته است جهان بین ، ترکیب وصفی : جهان بیننده یعنی چشم . در ، ادات
صله و به معنای «به» میباشد .

محصول بیت - آن کسیکه سبب روشنی چشم جهان بین شاه منصور بود :
یعنی آن شخص پسرش بود که به چشم جهان بین پدرش میل کشید . خلاصه پسر شاه
منصور به چشم پدرش میل کشید . از قرار معلوم پسرش هم شجاع و بهادر بود و اما
چون پدرش ظالم نبوده . چنانکه در قصیده ، هیمیه با آوردن جمله : شبل الاسد به بزن
بهادری پسرش اشاره فرموده است . حاصل : بی رحمی پدر سبب بوده که پسرش همینکه
بر او چیره شد وظفر یافت رحمش نکرد زیرا من لایر حم لایر حم . وله ایضاً قطعه

از بحررمل فاعلان فعلان فعلاتی فعلات

ساقیا باده که اکسیر حیاتست بیار

تا تن خاکی من عین بقا گردانی

اکسیر حیات ، اضافه لامیه . تن خاکی وعین بقا ، اضافه بیانی . گردانی ، چون «صیر» دومفعول میگیرد.

محمصول بیت - ای ساقی باده که اکسیر حیات است بیارتا تن مرا که از خاک بوجود آمده به عین بقا تبدیل کنی یعنی بقای محض کنی . حاصل : باده آب حیات است آن را بمن بخوران که مانند خضر زنده جاوید شوم .

چشم بر دور قدح دارم و جان بر کف دست

بسر خواجه که تا آن ندهی نستانی

بسر با حرف تخصیص . بسر خواجه ، اضافه لامیه . نستانی . تقدیرش : این نستانی است .

محمصول بیت - چشمم بر دور قدح است و جانم بر کف دستم ، بسر خواجه قسم مادامکه قدح را ندهی جانی که بر کفم است نمیتوانی بگیری . یعنی قدح باده را بده و جان عزیز را بستان .

هه چو گل در چمن از باد میفشان دامن

زانکه در پای تو دارم سر جان افشانی

میفشان ، فعل نهی مخاطب : متکان . زان ، ادات تعلیل : که ، حرف بیان . سر ، اینجا به معنای هوس و سودا . سر جان افشانی ، اضافه بیانی و جان افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار و «یا» حرف مصدری .

محمصول بیت - تو چون گلی که در چمن از باد دامن میتکاند ، از من دامن
متکان یعنی از من رومگردان زیرا در آرزوی اینم که در پایت جان نثار کنم ، مراد:
از من اعراض مکن که آرزو دارم در خدمتت جان بذل کنم.

برمثنای و مثالث بنواز ای مطرب

وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی

مثنای -- جمع مثنی و مثالث جمع مثلث ، در اینجا به معنای سازهای دوسیمه
وسه سیمه است که سابقاً ذکرش گذشت .

بنواز ، در این بیت یعنی بزن . که ، حرف رابط صفت .

محمصول بیت - ای مطرب وصف زیبائی آن ماه را که ثانی ندارد همراه
سازیکه دوسیم و سه سیم دارد باهنگ در بیارو بخوان .

یعنی وصف حسن آن جانان بی مانند را با ساز بخوان : همراه ساز با آهنگ
و آواز بخوان که ما گوش کنیم و بطرب آئیم و شادی نمائیم .

وله ایضاً قطعه

از بحر جث : مفاعِلن فَعَلاتن مفاعِلن فَعَلات

بگوش هوش رهی منهی ندا در داد ز حضرت احد لاله الا الله

بگوش هوش رهی - با، حرف صله و اضافه ها لامیه است . رهی به فتح را و کسر ها : غلام بچه ای که مأمور دراست که مردم روم در بان گوید و اما در این قبیل موارد مراد غلام است .

رهی ، در اصل یا حرف نسبت است . یعنی منسوب بر اه . چون به منظر را انجام خدمت راهیش میکنند لذا رهی گفته اند .

منهی ، اسم فاعل از باب افعال و مصدرش «انها» میاید به معنای مخبر است و در این بیت مراد از منهی هاتف میباشد و یای دوم حرف وحدت است حتی در بعضی از نسخ «هاتفی» واقع شده .

ندا در داد ، ندا : داد زدن و در ، حرف تأکید ، ندا داد حاصل داد زد .
ز حضرت احد ، ز ، حرف ابتدا به معنای «من» و اضافه بیانیه . احد به ما بعدش اضافه شده باز اضافه بیانیه است .

لا اله الا الله ، در بیان این کلام رسائل متعدد نوشته شده برای وقوف از معنای کلام مذکور به آنها رجوع شود چونکه در این بیت محلی ندارد که در باره اش توضیح کامل داده شود .

محصول بیت - به گوش عقل بنده هاتفی از جانب حضرت احد لاله الا الله
ندا داد یعنی از جانب خداوند به من الهام شد آنچه الهام شده مضمون بیت دوم است .

که ای عزیز کسی را که خوار است نصیب
حقیقت آنکه نیابد بزور منصب و جاه

که ، حرف بیان .

محصول بیت - ای عزیز کسیکه خوار و حقارت مقدرش شده ، حقیقت

کلام آنست که به زور نمیتواند مقام و جاهی بدست آرد . یعنی چیزیکه از جانب حق داده نشده به زور دست نمیدهد و میسر نمیگردد .

بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

سفید و سپید به معنای بیاض است با تبادل فا و با .

گلیم بخت کسی ، اضافه بیانیه و لامیه و را ، ادات مفعول

بافتند ، فعل ماضی جمع غایب .

محصول بیت - گلیم بخت کسی را که سیاه بافته شده ، حتی با آب زمزم و کوثر

نتوان سفید کرد . یعنی کسیکه بدبخت خلق شده با سعی و کوشش خوشبخت نمیشود .

حاصل اینکه نظر به تقدیر ازلی است .

وله ایضاً

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

**دل مبنداى مرد بخرد بر سخاى عمرو و وزيد
كس نميداند كه كارش از كجا خواهد گشاد**

مرد بخرد - اضافه بيانیه به كسر «با» و فتح «را» يعنى عاقل.

محصول بيت - اى مرد عاقل بر سخا و كرم عمرو و وزيد دل مبند : به كملك
واحسان هيچ كس چشم مدوز ، زيرا كسى نميداند كه كارش از كجا گشايش خواهد
نافت . يعنى از جايى كه اميد نيست خداوند فتح باب ميكند .

**رو تو گل كن نمى دانى كه نوک كلك من
نقش هر صورت كه ز درنگ دگر بيرون فتاد**

رو - فعل امر مفرد مخاطب از رويدن . نمى دانى ، استفهام انكارى : آيا
نميدانى يعنى ميدانى كه ، حرف بيان . نوک كلك من ، هر دو اضافه لاميه ، نوک ،
به فتح و ضم «نون» : انتهای تيز هر چيز را گویند . كلك ، اين كلمه مكرر بيان
شده است . نقش هر صورت ، اضافه لاميه . كه ، حرف رابط صفت . رنگ دگر ،
اضافه بيانیه . بيرون فتاد : ظاهر شد .

محصول بيت - به طريق خطاب عام ميفرمايد : برو تو گل كن ، نميدانى
كه نوک قلم من نقش هر صورت را كه ز درنگ ديگر ظاهر شد . مراد : به اميد
ضله و جايزه بنام چندين اشخاص سعادت مند اشعار سرودم ، اما عاقبت از شخص مورد
نظرم هيچ فايده نديدم ، برعكس از جايى كه اميد نداشتم كرامتها و احسانها و بخششهاى
گوناگون ديدم چنانكه بيت بعدى مشعر همين مطلب است .

شاه هر موزم ندیده بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد

هر موز - «واو» به ضرورت نظم آمده . ندیده ، های رسمی حرف ترتب است:
بی آنکه ببیند . بی سخن ، بلا کلام : بدون اینکه بنامش شعری و مدحی گفته باشم .
محصول بیت - شاه هر موز بی آنکه مرا ببیند و یا شعری درباره اش گفته باشم
در حق من لطفها کرد ، اما شاه یزد با اینکه مرا دید و مدحش هم کردم : شعری بنامش
سرودم ، هیچ چیز بمن نداد . حاصل از جایی که امید داشتم چیزی نیامد . ولی در
عوض از کسی که انتظار نداشتم احسانها دیدم .

کارشاهان اینچنین باشد تو ای حافظ مرنج
داور روزی رسان توفیق و نصرت شان دهاد

کارشاهان - اضافه لامیه . مرنج ، فعل بهی مخاطب : رنجه مشو . داور روزی
رسان ، اضافه بیانیه . داور : حاکم را گویند . روزی ، با یای اصلی : رزق .
روزی رسان ، ترکیب وصفی رساننده روزی . نصرت شان ، سکون « تا » به
ضرورت وزن است . ماقبل ضمائر در این زبان (فارسی) مفتوح میشود دهاد . بصورت
فعل امر غایب در مقام دعاست : بدهد .

محصول بیت - ای حافظ تو رنجیده خاطر مشو ، زیرا کار پادشاهان همیشه
اینطور است ، خداوند رزاق توفیق و نصرتشان دهد . مراد: گاهی میشود که باشعر
و مدح هم جایزه نمیدهند ، و پاره اوقات رایگان بخششها و احسانها کنند حتی گاهی
در مقابل دشنام خلعتها به شخص میپوشانند .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفعول مفاعیلن فعولن

روح القدس آن سروش فرخ برقبة طارم زب-رجد

قدس - به ضم یا سکون دال لغت است. روح القدس ، حضرت جبریل امین را گویند و سروش ، فرشته را . فرخ : مبارك . طارم ، به ضم و یا به فتح «را» لغت است به معنای آلاچق که خانه ترا کمه است در هنگام کوچ کردن .
زبرجد ، گوهر سبزرنگی است که چندین خاصیت دارد اما اینچامقام توضیحش نیست اضافه‌ها بیانیه است .

محصول بیت - آن فرشته مبارک : جبریل امین برقبة طارم زبرجد رنگ
یعنی در روی قبه فلك سبز .

میگفت سحر گه‌هان که یارب در دولت و حشمت ماخلد

میگفت،: روح القدس میگفت . سهر گه‌هان، الف و نون مقمّم است و به ضرورت وزن آمده چون کلمه «بامدادان» در گلستان .
که یارب ، مرهون مصرع دوم . ماخلد به معنای مؤبد است .
محصول بیت - روح القدس هنگام سحر میگفت که : یارب در دولت و حشمت مؤبد یعنی در دولت و عظمت جاویدان .

بسر مسند خسروی بماناد منصور مظفر محمد

مسند خسروی - اضافه بیانیه ، بماناد بصورت فعل امر دعاست .

منصور بن مظفر بن محمد .

محصول بیت - این بیت یکی از گفته های روح قدس است : منصور بن

مظفر بن محمد در تخت پادشاهی جاویدان بماناد و همیشه دولتش برقرار باشد .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعِلن فَعْلانن مفاعِلن فَعْلان

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

بعهد سلطنت شاه - با حرف ظرف و اضافه ها لامیه . شیخ ابواسحاق عطف بیان شاه و ابواسحاق کنیت شیخ ، حاصل : به یکی از پادشاهان شیراز شیخ ابواسحاق گویند چنانکه ضمن حرف دال ذکرش گذشت .

اگر کلمه شخص مضاف به عجب باشد «عجب» صفت و «شخص» موصوف میشود ولی اگر مضاف نباشد پس قید است برای «آباد» .

محصول بیت - در دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق ، ملک فارس با وجود پنج شخص عجب آباد و معمور بود .

نخست پادشاهی همچو او ولایت بخش

که جان خویش پرورد داد عیش بداد

پادشاهی - یا حرف وحدت . ولایت بخش ، ترکیب وصفی : بخشنده مملکت . که ، حرف رابط صفت . جان خویش ، اضافه لامیه . پرورد ، با حرف تأکید . پرورد ، فعل ماضی مفرد غایب . داد عیش بداد ، اضافه لامیه : به عیش و عشرت نظام کامل داد یعنی پادشاهی عیاش بود .

محصول بیت - اولین نفر آن پنج شخص ، پادشاه مملکت بخشی است چون ابواسحاق که وجود خویش را با نعمتهای عالی پرورش داد و عیش و صفا را به حد کمال رساند یعنی عمرش را با عیش و عشرت گذراند .

**دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین
سه قاضی به از او آسمان ندارد یاد**

مربی اسلام - اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی تربیت کننده اسلام یا اهل اسلام و شیخ مجدالدین عطف بیانش . که ، حرف رابط صفت . قاضی یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . ندارد یاد : بخاطر ندارد .

محصول بیت - یکی دیگر از آن پنج نفر، مربی اسلام شیخ مجدالدین است که دنیا قاضی بهتر از او به خاطر ندارد . یعنی قاضی بهتر از او به دنیا نیامده است

**دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد**

یمن - به ضم یا وسکون میم به معنای برکت است . یمن همت ، اضافه لامیه کارهای بسته ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - از بقیه ابدال حق یکی دیگر : شیخ امین الدین است که برکت همتش کارهای مشکل را حل میکرد ، یعنی يك ولی مستجاب الدعوه بود .

**دگر شهینشه دانش عضد که در تصنیف
بنای کار موافق بنام شاه نهاد**

شهینشه دانش ، اضافه لامیه . دانش ، اسم مصدر : دانستن اما در اینجا مراد نفس علم است .

عضد ، عطف بیان یعنی اسم مصنف متن موافق است .

که ، حرف رابط صفت . تصنیف مزهون مصرع دوم . بنای کار موافق ، اضافه لامیه است .

محصول بیت - یکی دیگر از آن پنج نفر پادشاه علم و دانش «عضد» است یعنی که در تصنیف ، اساس کار موقوفهها را به نام شیخ ابواسحاق نهاد یعنی موقوفهها را به نام این پادشاه ضبط کرد چنانکه در دیباچه موافق میفرماید : محرز ممالک

۱ - اشاره است بکتاب «موافق» در علم کلام تألیف قاضی عبدالرحمن ایجی متوفی

الاکاسرة بالارث والاستحقاق جمال المله والدنيا والدين ابواسحاق .

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل

که نام نیک ببرد از جهان بخشش و داد

کریم چو حاجی قوام دریا دل ، اضافه بیانیه . که حرف رابط صفت .

نام نیک ، اضافه بیانیه و مفعول مقدم فعل «برد»

محصول بیت - یکی دیگر کریم دریا دلی است چون حاجی قوام ، که با

بخشش و عدل از دنیا نام نیک برد . یعنی با نام نیک به آخرت رفت .

نظیر خویش نبگذاشتند و بگذاشتند

خدای عز و جل جماعه را بیمارزاد

نظیر خویش . اضافه لامیه نبگذاشتند ، نون حرف نفی و با حرف تأکید ،

حاصل : فعل نفی ماضی است و او حرف عطف : بگذاشتند فعل ماضی جمع غایب

بیمارزاد به صورت امر غایب فعل دعائی است .

محصول بیت - پنج شخص مذکور نظیر و مانند خود را در این دنیا نگذاشتند

ورفتند ، خدای عز و جل جملگی را بیمارزد یعنی حق تعالی همه را رحمت کند .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فاعلان مفاعلن فعلن

**گدا اگر گهر پاك داشتی در اصل
بر آب نقطه شرمش مدار بایستی**

آب - در این بیت به معنای عرض است یعنی آبرو به ضرورت وزن تخفیف یافته. بر آب نقطه شرم، اضافه بیانیه . مدار ، اسم مکان : جای دور زدن . بایستی، حکایت حال ماضی : لازم بود .

محصول بیت- گدا اگر گهر پاك داشت : اگر اصیل بود ، بایستی مدار نقطه شرمش بر آبرو بودی مراد اینست : خجالت میکشید و گدائی نمیکرد . یعنی گدائی کردن را از مردم ترك میکرد و مأخوذ به حیا و ادب میشد .

**ور آفتاب نکردی فسوس جام زرش
چرا تهی ز می خوشگوار بایستی**

فسوس - کوچک گرفتن و تمسخر را گویند .

محصول بیت - اگر آفتاب ستارگان دیگر را استهزاء نمیکرد جام زرش : قدح طلائی اش چرا از می خوشگوار خالی میماند . یعنی اگر آفتاب سایر ستارگان را به خاطر نورشان «در مقام مقایسه با نور و ضیاء خود» تمسخره نمیکرد قدح زرینش از باده خوشگوار تهی نمی ماند. مراد چون سایر کواکب را در ضیاء نپسندید و تمسخره کرد ، بهمین سبب کسی به قدحش باده نمیریزد .

**وگر سرای جهان را سرخرابی نیست
بنای او به از این استوار بایستی**

محصول بیت - اگر سرای جهان را سرخرابی نیست : اگر در طبع دنیا

خرابی نبود ، بایستی بنایش محکمتر از این میبود ، یعنی درباره اش : العالم متغیر گفته نمیشد . حاصل : اوضاع واحوال گوناگون در دنیا بوقوع نمی پیوست یعنی اینهمه احوال متضاد دیده نمیشد .

زمانه گرنه سر قلب داشتی کارش بدست آصف صاحب عیار بایستی

مراد از «قلب» دغل یعنی ناسره است . کارش مرهون مصرع دوم . بدست آصف صاحب ، با حرف ظرف و اضافه لامیه و بیانیه . عیار به کسر عین مصدر از باب مفاعله ، اما در این قبیل موارد آن چیزی است که به ترکی « طره » گویند یعنی تعیین سبک سنگینی یک چیز بوسیله میزان یا تراز و صاحب عیار ، از اقسام صفت مر کب است .

محصول بیت - اگر زمانه دغل بازی و تقلب در سر نداشت و نادرستی در طبعش نبود بایستی تمام کار واحوالش بدست آصف صاحب عیار سپرده میشد .
مراد زمانه اگر قلب ودغل نمیشد بایستی در تصرف آصف قرار میگرفت .

چوروزگار جز این یک کریم نداشت بعمر مهلتی از روزگار بایستی

در بعضی از نسخهها بجای « کریم » « عزیز » واقع شده ، هر دو متقارب المعنی است بعمر ، با حرف ظرف و یا حرف صله ، مهلتی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - چون روزگار غیر از این یک کریم و یا این یک عزیز کسی دیگر نداشت یعنی یک فرد منحصرش بود : روزگار بجز این هیچ کریمی و عزیزی نداشت پس بایستی در عمرش مهلتی میداد . مراد حق این بود که مدتی زندگی میکرد و نمی مرد . مثلی است مشهور خوبان نبایستی بمیرند .

میگویند : خواجه در این بیت یکی را رثا گفته اما اسمش را نبرده است . در معنای مصرع اول گفته اند : چونکه زمانه غیر از یک کریم بیشتر نمیگرفت . این مفسر معنای درست شعر را از استاد نیاموخته است . رد شمعی

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

بسمع خواجه رسان ای ندیم وقت شناس
بخلوئی که درو اجنبی صبا باشد

بسمع - با حرف صله و اضافه لامیه . رسان ، فعل امر مفرد مخاطب و الف و نون ادات تعدیه . ندیم وقت شناس ، اضافه بیانیه ، وقت شناس ، ترکیب وصفی . بخلوئی ، با حرف ظرف و متعلق به فعل رسان در مصراع اول و یا حرف وحدت ، که ، حرف رابط صفت . و ضمیر غایب بر میگردد به خلوت .

صبا ، مبتدا و باشد خبرش . اسمش ضمیر تحت فعل راجع به صبا و خبرش اجنبی .
محصول بیت - ای ندیم وقت شناس ، در خلوتی که حتی صبا در آنجا بیگانه است به گوش خواجه برسان ، یعنی چنان تنها باشد که حتی باد صبا هم مزاحمت ایجاد نکند خلاصه خلوتی که صبا هم در آنجا نباشد . زیرا صبا به نشر اخبار معروف و مشهور است .

در معنای مصرع دوم : در خلوتی که صبا اجنبی باشد یعنی خواجه چنان تنها باشد که غیر از صبا در آنجا اجنبی دیگر نباشد ، این مفسر سخن بیگانه زده است .
رد سروری

لطیفهٔ بمیان آرو خوش بخندانش
بنکتهٔ که دلش را در آن رضا باشد

لطیفهٔ - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل . بمیان ، با حرف صله و متعلق به فعل «آر» ، آر ، با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب : بیاور از مصدر «آریدن» که مخفف «آوریدن» است .

واو ، حرف عطف . خوش ، در اینجا به معنای زیباست . بخندانش ، باحرف تأکید و الف و نون ادات تعدیه و شین «ضمیر» برمیگردد به خواجه یعنی خواجه را بخندان .

بنکته ، باحرف مصاحبت و متعلق به «بخندان» . نکته : کلام دقیق را گویند یا حرف وحدت و همزه حرف توصل . که حرف رابط صفت و یا حرف بیان . دلش ، ضمیر برمیگردد به خواجه و «را» حرف تخصیص ، آن ، اسم اشاره «اشاره به نکته» .

محصول بیت - ای ندیم لطیفه‌ای بمیان بیار و خواجه را خوب بخندان . یعنی نکته‌ای بگو که خواجه را مسرت خاطر حاصل شود .

پس انگهش ز کرم این قدر باطف پیرس
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

آنگهش - ضمیر برمیگردد به خواجه . که ، حرف بیان . روا باشد ، متضمن معنای استفهامی : آیا رواست یعنی آیا جایز است .

محصول بیت - پس آنگاه از خواجه که کرامت دارد و اینهمه لطف بما کرده سؤال کن : جایز است مقرری خود را تقاضا کنم .

مراد از خواجه قوام‌الدین وزیر اعظم است که برای خواجه (حافظ) مدرسه‌ای بنیاد کرده بود . پس در این قطعه خواجه از ایشان وظیفه تدریس خود را طلب میفرماید .
وله ایضاً قطعه

از بحر متقارب فعولن فعولن فعولن فعول

تونیك و بدخود هم از خود پیرس

چرا دیگری بایدت محاسب

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : تو خصلت خوب و یا بد خود

را از خودت پیرس : چگونگی خلق و رفتار و احوالت را خودت باید بفهمی ، چرا باید دیگری درباره‌ات قضاوت کند .

یعنی عیب و هنرت را خودت باید تشخیص دهی ، نباید که مردم بتو بگویند .

و من یتق الله یرزقه

و یرزقه من حیث لایحسب

من - اسم شرط . یتق ، فعل شرط در اصل یوتقی بود بواسطه اعلال یتقی شده

وسقوط لام الفعل علامت جزم است ، فاعلش ضمیر تحت فعل بر میگردهد به «من» و مفعولش اسم جلاله .

یرزقه ، فعل مضارع منفرد غایب جزمش بواسطه اینست که جواب شرط واقع

شده . فاعل ضمیر تحت فعل بر میگردهد به «الله» و مفعول اولش «مخرجاً» و دومش «له» یعنی جار و مجرور . واو ، حرف عطف .

یرزقه . معطوف به فعل یرزقه و سکون قاف بمناسبت جزم است ضمائر واقع

در له ، یرزقه ، و یحسب ، بر میگردهد به «من» واقع در اول بیت . من حیث ، جار و مجرور متعلق به فعل «یرزق» حیث ، در این قبیل موارد عبارت است از مکان و جهت .

لایحسب ، فعل نفی مضارع : گمان نمی برد .

محصول بیت - هر کس که از خدا بترسد ، خداوند برایش جای نجات

میسر میسازد ، و از جایی که امید ندارد روزیش میدهد .

مراد : کسیکه از خدا بترسد ، حق تعالی مشکل کارش را به آسانترین وجه

حل میکند .

بعضیها این معنا را بوجهی آسانتر از این بنظم کشیده‌اند .

قطعه : چه نادان بود مردم مکتسب که از بهر روزی شود مضطرب

نداند که دادار هفت آسمان و یرزقه من حیث لایحسب .

وله ایضاً قطعه

از بحر خفیف فاعلان مفاعیلن فعلات

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق

آیتی در وفا و در بخشش

از دفتر اخلاق مراد کتاب اخلاق است. آیتی ، یا حرف وحدت و آیت: نشان.

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : از کتاب اخلاق در باب وفا

و بخشش آیتی برایت بخوانم ؟

هر که بخرا شدت جگر بجفا

همچو کان کریم زر بخشش

بخرا شدت - با حرف تأکید . خرا شد ، فعل مضارع مفرد غایب . «تا» در

معنا به جگر مربوط است به تقدیر : جگرت . بجفا ، با حرف مصاحبت متعلق به

فعل خرا شد . کان کریم ، اضافه بیانیه . زر ، مفعول مقدم فعل بخشش .

باید معلوم شود که در سه بیت این قطعه ما قبل ضمیر «شین» مکسور خوانده

میشود به ضرورت قافیه و در فن قافیه این سبک را معمول گویند و چند نوع دارد .

پس کسانی که از این قاعده اطلاع ندارند و فعلی بر آن مقدر داشته اند ، باید گفت این

عده از علم فن قافیه عاری بوده اند . رد شمع

محصول بیت - هر کس که جگرت را با ناخن جفا بخراشد ، تو در عوض

چون معدن با فتوت طلا بخشش چنانکه معدن را به کلنگ و بیل میکنند و بهمر کزش

میرسند و طلا اخراج میکنند .

معنای مصرع دوم را : چون معدن شخص کریم ، تعبیر کرده اند ، این گوینده

به کان مراد واصل نشده است . رد شمع

ص ۳۸۴ جلد سوم شرح

کم میباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زندد ثمر بخشش

درخت سایه فکن ، اضافه بیانی وسایه فکن ترکیب وصفی : درختی که سایه می اندازد سنگت ، «تا» در معنا میخورد به «زند» به تقدیر زنت . زند ، فعل مضارع مفرد غایب . ثمر ، به فتح ثا ومیم یعنی میوه .

محصول بیت - کمتر از درخت سایه افکن میباش : از درخت سایه افکن عقب نمان . مصرع دوم مبین مصرع اول است : هر کس که سنگ بزنت تو در عوض میوه ببخشش ، چنانکه به درخت پر بار سنگ ویا چوب اگر پرتاب کنند میوه اش به زمین میریزد . مراد : اگر جفایت کنند برعکس تو وفا کن .

از صدف یادگیر نکته حلم هر که برد سرت گهر بخشش

محصول بیت - دقایق حلم را از صدف بیاموز و در خاطرت نگه دار یعنی تحمل بر جفا را از صدف آموز که هر که سرت را ببرد تو در عوض گهر ببخشش ، زیرا تا سر صدف شکسته نشود از داخلش مروارید گرفته نمیشود . حاصل : صدف از طرف سر باز میشود نه از سمت پایین . وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعن فعلانن مفاعن فعلات

سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست

دانا و بینا - هر دو صفت مشبیه است .

محصول بیت - سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق فایده ندارد وقتی صاحب اینها دل دانا و چشم بینا نداشته باشد ، یعنی هیچگونه فایده از آنها حاصل نمیشود ، - مراد : داشتن این چیزها فایده ندارد وقتی در شخص عقل و بصیرت نباشد .

سرای قاضی یزد ارچه منبع فضاست خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست

سرای قاضی یزد ، اضافه‌ها لامیه . منبع فضل ، اضافه لامیه ، منبع . در اصل به معنای سر چشمه است ، اما بعدها مطلقاً به معنای محل بکار برده‌اند . که ، حرف بیان . علم نظر ، اضافه عام الی الخاص .

از علم نظر مراد : علم جدل است که برخلاف نظر طرف مقابل بحث میکند . ذکر «خلاف» در بیت قرینه همین معناست . نیز جایز است که مراد از علم نظر بصیرت و بصیرت باشد .

محصول بیت - اگرچه خانه قاضی یزد منبع فضل است ، اما خلاف نیست که در آنجا علم نظر نیست ، یعنی خود قاضی شخص فاضلی است ، ولی از علم جدل اطلاع ندارد .

یکی از مفسرین گفته است : مراد از نتیجه شعر اینست که چشم قاضی شهر

یزد سالم نبوده و در این بیت بهمین مطلب تعریض میکند .
 و یکی دیگر در معنای بیت . بیانی است که من باب شوخی به چشم قاضی یزد طعنه
 میزند .

باید گفت این اشخاص از علم نظر اطلاع نداشته اند .
 رد سروری
 وله ایضاً قطعه

از بحر معنی : معانی فاعلین مفاعیلین فاعلات

**حسودخواجه ما را بگو که بد می پسند
وگر نه دور زمان جز بدت جزا ندهد**

محصول بیت - به حسود خواجه ما بگو که : در حق خواجه کار ناپسند روا مدار یعنی در باره اش بد مگو و کاریکه شایسته شأن خواجه نیست در حقش مکن حاصل : با خواجه دشمنی مکن ، والا دور زمان غیر از «بد» جزا و پاداشت ندهد .

**مکن ستیز که هرگز بعقل و فکر فضول
فلک ز مام تصرف بدست ماندهد**

محصول بیت - مکن ستیز : عناد و سرکشی مکن که فلک بواسطه داشتن عقل و فکر زیاد زمام تصرف بدست ما نمیدهد . حاصل : زیادتی عقل و فکر سبب دولت نمیشود پس نباید گفت که من از فلانی عاقلترم و مقام او شایسته من است .

**بان که در نظر جم جهان بیارایند
بترك جوهر جام جهان نما ندهد**

بان - با حرف سبب . بترك ، با حرف زائد و به ضرورت وزن آمده .

محصول بیت - اگر چنانکه دنیا را در نظر جم بیارایند ، یعنی تزئینش کنند و بدهندش که جام جهان نما را از دست بدهد ، راضی نمیشود حاصل : اگر دنیا را بیارایند و به جم بدهند که در عوض جوهر جام جهان نما را بدهد باز حاضر نمیشود یعنی حاضر به معاوضه نمیشود .

مراد : اگر هزار گونه مکر و حيله بخرج دهی ، خواجه هرگز حاضر نمیشود

که مقام خود را به تو بدهد .

نعوذ بالله اگر تیر ز آسمان ببارد
که بار در حرم کبریای ما ندهد

که - حرف بیان . بار : اجازه و راه دادن برای دخول در اینجا به تقدیر
کلام : که بار ما در حرم کبریا ندهد .

محصول بیت - پناه بر خدا اگر از آسمان تیرهم ببارد، که به حرم کبریای
خواجه ما را راه ندهد . یعنی مانع دخول ما بدانجا شود .

بحق نعمت حاجی قوام ما کز قدر
ز بهر مصلحت خود بدین رضا ندهد

محصول بیت - این بیت به بیت سابق متعلق است .
به حق نعمت حاجی قوام ما، که از علوهمت و رفعت مقام ، بنا به مصلحت خویش
به کسی اجازه دخول به حرم کبریایش نمیدهد .

اما اگر مانعی پیدا شود که ما را از دخول به حرم کبریایش باز دارد و آن
مانع ولو موافق مصلحتش باشد باز راضی نمیشود که ما به حرم کبریایش داخل
نشویم .

این دوبیت بهم مربوط و منوط است . و شارحان معانی هیچکدام را در نیافته اند
در نتیجه مراد شاعر را هم درك نکرده اند بهمین مناسبت تقریراتشان را ندیده گرفتیم
و ننوشتیم .

وله ایضاً قطعه

از بحر مختارح : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

شاهها مبشری ز بهشتم رسیده است رضوان سریر حوروش سلسبیل موی

مبشر ، اسم فاعل از باب تفعیل : بشارت دهنده و یا حرف وحدت .
ز بهشتم . تقدیرش : ز بهشت طبعم است و مراد از مبشر ، شعر خودش است (شاعر)
رضوان سریر ، ترکیب وصفی یعنی دارای سربری چون سریر رضوان .
مقصود شاعر اینست که : شعرم تختی چون تخت رضوان دارد و زیباست چون
حوری . سلسبیل موی . صفت مرکب است : سلسله گیسو .

خواجه این نوع تشبیه را اختراع کرده یعنی مخترع این تشبیه است ، زیرا
کسی موی را به آب تشبیه نکرده است ، والا صاحب کتاب انیس عشاق باین نوع
تشبیه اشاره میگرد .

پس سلسبیل موی به معنای موی مجعد و مسلسل میباشد ، چونکه آب درحین
جریان شکل زنجیر پیدا میکند : زنجیری شکل میشود .

محصول بیت - شاهها از بهشت مبشری رضوان سریر برای من آمده است
یعنی تختی مرصع و جواهر نشان دارد ، باید گفت آن مبشر همان خاطر و فکر من
است که باعلوم و معارف مزین شده است و چون حور بهشتی مقبول و دلپسند و مجعد
موی است . یعنی سطور شعرم به دلبر مجعد موشبیه است حاصل از چشمه جنت طبعم شعری
چون محبوب لطیف تراوش کرد و به ظهور آمد .

خوش لفظ و پاک معنی و موزون و دلپذیر

صاحب جمال و نازک و بکر و لطیفه گوی

محصول بیت - مبشریکه ذکرش گذشت ، خوش لفظ است و معانی لطیف

دارد به طور کل موزون و دلپذیر است: دلگشا است و زیبا و مخصوصاً دقیق و بکر و لطیفه گوی است .

شاعر به طریق مجاز مرسل به شعر خودش لطیفه گویی را اسناد داده است چونکه خودش لطیفه گوی بوده و منظورش از «بکر» یعنی اشعارش تازه و نو ظهور است .

گفتم بسدین سراچه برای چه آمدی
گفتا زبهر مجلس شاه فرشته خوی

محصول بیت - به مبشر گفتم که برای چه باین سراچه آمدی ؟ یعنی از عالم غیب برای چه به عالم ظهور آمدی . جواب داد . برای مجلس شاه فرشته خوی . مراد : برای اینکه مرا در بزم شاه بخوانند و بنویسند به عالم ظهور آمدم .

اکنون ز صحبت من مفلس بجان رسید
نزدیک خویش خوانش و کام دلش بجوی

محصول بیت - اما حالا آن مبشر از صحبت من مفلس بجان رسیده یعنی خیلی مضطر و مضطرب شده است ، چون بعلم افلاس نمیتوانم خوب نگهش دارم لذا از من رمید .

پس ای شاه سعادت مند من آن را پیش خودت بخوان و مراد دلش را سؤال کن . حاصل : شعریکه بنام شریفه سرورده ام ، پیش خودت دعوت بفرما و مراد دل مرا از او بخواه و واقف شو .

آن مفسر یکه بجای سلسبیل موی ، سلسبیل بوی نوشته ، بین «موی و بوی» فرق نگذاشته است .

و آنکه گفته است : مراد از «مبشر» قلب شاعر است ، او هم به مراد شعر واقف نشده است .
رد سرودی و شمعی

در پایان معنای مجموعی ابیات یکی دیگر گفته است : مراد از این شعر تعریض است از الهام الهی و یا ملکی ، یا شخص ملک صفتی خواسته است به شاه نصیحت کند ، این مفسر با الهام الهی سخن گفته است .

و نیز کسیکه گفته است: حاصل معنا چون شاعر خیلی پریشان و پراکنده خاطر
بوده پس از شاه رعایت و احسان طلب میکند .

این یکی هم خیلی پریشان سخن گفته است .

رد سروری

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدین ظلمت سر اتاکی بیوی دوست بنشینم

گهی انگشت در دندان گهی سر بر سر زانو

محصول بیت- در این ظلمت خانه که دنیا است ، تا کی بامید دوست بنشینم و

گهی انگشت بدندان بگیرم وزمانی سر بر زانو نهم . یعنی تا کی از حسرت جانان
گاهی انگشتم را بگزم و گاهی از شدت غم و غصه سر بر زانو بگذارم .

تناهی الصبر مذحلت بمأوی الاسد سر حان

و طار العقل اذغنت بمغنی الورق غربان

تناهی ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفاعل : به انتها رسید و تمام
شد . الصبر ، لفظاً مرفوع فاعلش . مذ ، از برای ابتدای غایت در زمان . حلت ،
فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : نزول کرد .

بمأوی ، با حرف ظرف ، مأوی اسم مکان : پناهگاه . مأوی مضاف بر اسد که
جمعش اسد (به ضم همزه و سین) است یعنی شیر

سر حان ، به کسر سین گرگ است و فاعل فعل حلت . طار ، معطوف به تناهی
یعنی پرید ، عقل لفظاً مرفوع فاعلش . اذ ، ادات تعلیل . غنت ، فعل ماضی مفرد
مؤنث غایبه از باب تفعیل : تغنی کرد یعنی خوانندگی کرد .

بمغنی ، با حرف ظرف . مغنی ، معنای مکانی دارد یعنی محل توقف . ورق به ضم واو
جمع ورقاء بروزن حمراء کبوتر چاهی را گویند . غربان ، جمع غراب : کلاغ است .
این بیت از دو بیت يك قطعه تنوخی گرفته شده از بحر هزج که هر مصرع
این بیت يك بیت آن قطعه است .

محصول بیت - از وقتیکه بجای شیر گرگ نشسته صبرم تمام شده. و عقل از سرم پرید زمانیکه دیدم بجای کبوتر چاهی کلاغ نشسته است .
مراد: چون جای مردم شریف و اعیان را اراذل و سفلیگان گرفته اند دیگر صبرم تمام شد و عقل را از دست دادم .

حاصل: از اینکه جای اعالی را مردم پست و دنی گرفته اند حال منقلب گشت.

بیا ای طائر فرخ بیاور مژده دولت عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا

طائر فرخ - اضافه بیانی . مژده دولت ، اضافه لامیه .

عسی ، فعلی است از افعال مقاربه از لحاظ امیدوار ساختن، به نزدیکی وقوع خبری دلالت میکند مثل همین بیت . الایام ، لفظاً مرفوع اسمش وان یرجعن محلا منصوب خبرش .

قوماً ، مفعول ان یرجعن که مراد : ان یرددن ، میباشد یعنی بر گرداند .
کالذی ، موصول محذوف است ، تقدیرش: کالاتلاف والاتفاق الذی ، است .
کانوا ، فعل ماضی جمع مذکر غایب از افعال ناقصه اسمش واو «ضمیر» و خبرش محذوف است تقدیرش : کانوه بوده یعنی کانو علیه من قبل .

این مصراع تماماً يك بیت است از وزن اول بحر هزج در حالیکه بیت سابق از همین بحر در اصل دو بیت بوده. و این از فندا^۱ رمانی است، قطعه دوم حماسه ای است که در قصه^۲ حرب البسوس^۳ گفته است و در میان عرب از جنگهای معروف است که مدت چهل سال طول کشید ، چنانکه در شرحهای حماسه و در شرح مقامات حریری مفصل^۴ در باره اش سخن رفته است.

محصول بیت - ای پرنده فرخ بیاور مژده دولت را بیاور ، امید است که

۱ - فندرمانی رجوع شود به فهرست اعلام

۲ - حرب البسوس ، البسوس : نام شاعره عرب جاهلی است از بنی تغلب که قبیله خود را به جنگ با بنی بکر تحریص کرد و این جنگ بنامش «حرب البسوس» نامیده شد و مدت چهل سال ادامه یافت سنه ۴۹۰ و در شوعی ضرب المثل شده است عرب گوید: اشأم عن البسوس . المنجد

ایام و روزگار قوم را باز به همان ائتلاف و اتفاق اول برگرداند .

این بیت به بیت ما قبلش مربوط است :

بیت - صفحنا عن بنی ذهل وقلنا القوم اخوان

مراد: از بنی ذهل بنی تغلب است که با قبیله فندمذ کور مدت چهل سال جنگید

نسبت بهم دشمن و در عین حال خویشاوند هم بودند .

همینجاست که فندمذ میگوید : از محاربه بنی تغلب اعراض کردیم : گفتیم قوم

تغلب برادران ما هستند ، امید است که روزگار آنها را به ائتلاف و اتفاق سابق

برگرداند ، یعنی دست از مقاتله بکشند و فراغت یابند و مصالحه کنند .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ساقیا پیمانہ پر کن زانکہ صاحب مجلسست
آرزو می بخشد و اسرار میدارد نگاه

مجلسست - «تا» در معنا به کلمه «بخشد» مربوط است . آرزو ، اینجا به معنای مراد است .

محصول بیت - ای ساقی پیمانہ را پر کن ، زیرا صاحب مجلس مرادت را می بخشد و اسرار را نگہ میدارد .

جنت نقدست اینجا عیش و عشرت تازه کن
زانکہ در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه

محصول بیت - اینجا بہشت حاضر است ، عیش و عشرت را تازه کن ، ذوق و صفا را تجدید کن ، زیرا در جنت خداوند بر بنده گناه نمی نویسد ، یعنی در بہشت هر کس هر کاریکہ بکند حساب و عذاب در بارہ اش منظور نمی دارند .

ساز چنگ آہنگ عشرت صحن مجلس جای رقص
خال جانان دانہ دل زلف ساقی دام راه

ساز چنگ - اضافه لامیہ و مبتدا . آہنگ عشرت ، اضافه لامیہ و خبرش ، بہ طریق ایہام ذکر شدہ فتأمل .

صحن مجلس . اضافه لامیہ و مبتدا . جای رقص ، اضافه لامیہ و خبرش .
مصراع دوم ہم بہمین منوال است .

محصول بیت - آواز و نوای چنگ آہنگ عشرت است یعنی بہ عشرت دعوت میکند ، صحن مجلس جای رقص است و خال جانان دانہ دل و زلف ساقی دام راه است .
مراد : مجموع اینہا مجلس مذکور را وصف میکند .

دوستانداران دوستکامند و حریفان با ادب پیشکاران نیکنام و صف نشینان نیکخواه

دوستاندار - ترکیب وصفی : کسیکه دوست آدم است باصطلاح محب است و الف و نون ، ادات جمع یعنی محبان . دوستکام : دلخواه دوست یعنی مطابق مراد و خواسته دوست .

حریفان با ادب ، باده نوشان مؤدب اند . پیشکار ، به کسانی گویند که در صدر مجلس میشینند و الف و نون ادات جمع است . نیکنام ، صفت مرکب : کسی که نام نیکی برده و نون و دال جمع «است» میباشد .

صف نشین ، ترکیب وصفی : کسیکه در صف مجلس می نشیند و الف و نون ادات جمع . نیکخواه ، صفت مرکب به معنای محب .

محصول بیت - دوستانداران دوستکامند و باده نوشان مؤدب و کسانی که در صدر مجلس نشسته اند همگی اشخاص نامدار و نیکنامند . و آن عده هم که در صفوف مجلس قرار گرفته اند تماماً دوستان هستند .

دور ازین بهتر نگردد ساقیا عشرت گزین حال ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواه

محصول بیت - دور زمان بهتر از این نمیگردد ، پس ای ساقی عیش و عشرت اختیار کن یعنی به ذوق و صفات مشغول باش .

ای حافظ در عالم حالی بهتر از این بدست نمی آید پس ساغر بخواه .
در قافیه میم بیتی متقارب به این قطعه گذشته است :

بیت - صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب ،

دوستانداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام

وله ایضاً قطعه

ار بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

**پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند
خیزاگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی**

محصول بیت - ای پادشاه ، لشکر توفیق خدا همراه توست ، یعنی خداوند معین و ظهیر توست ، بر خیز اگر قصد تسخیر جهان را داری : اگر قصد تصرف جهان را داری برو ضبطش کن .

**با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت
آگهی و خدمت دل‌های آگه می‌کنی**

مراد از اوج جلال ، اوج سلطنت است یعنی رفعت سلطنت .
پیشگاه مسکنت ، اضافه بیانیه مراد صدر مسکنت است .

محصول بیت - با وجود چنین رفعت و عظمت از صدر مسکنت آگهی و دل‌های آگه را هم خدمت می‌کنی . یعنی هم از فقر و مسکنت خبر داری و هم اهل الله را خدمت می‌کنی پس نصرت همراه تو و فرصت در دست است بر خیز و ممالک را فتح کن .

**با فریب رنگ این نیلی خم ژنگار فام
کار بر وفق مراد صبغة الله می‌کنی**

با فریب رنگ این - با مصاحبت راست و اضافه‌ها لامیه . مراد از رنگ اینجا حيله و مکر است . نیلی خم ، ترکیب مزجی ، نیلی خم ژنگار فام ، اضافه بیانیه .
ژنگار فام ، صفت مرکب : زنگاری رنگ و مراد فلك است .
کار مبتدا و ما بعدش خبر مبتدا .

وفق مراد صبغة الله ، اضافه‌ها لامیه است . در این بیت مراد از صبغة «فطرت»

است اگر چه در لغت به معنای لون و رنگ آمده .

محصول بیت - توهر گز فریب این خم نیلی رنگارگون را نمیخوری . یعنی هیچوقت گول و حیلۀ این فلک نیلی را نمیخوری ، بلکه کارت را بر وفق مراد و خواست الهی که در آفرینش تو داشته انجام میدهی . یعنی تو بر وفق آن مرادیکه خداوند گار در خلقت تو داشته کار میکنی ، حاصل موافق ارادة الله کار میکنی هر گز حیلۀ های رنگارنگ فلک گمراهت نمیکند . و طوری کارت را انجام میدهی که درست موافق و مطابق ارادة خداوند است .

آن که ده باهفت و نیم آورد پس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت و نیم باده میکنی

این بیت سماعی است ، یعنی در آن زمان که هنوز همه مردم از وضع تجارت آگاه نبودند هر که باهفت و نیم سکه (پول) ده سکه فایده میبرد یعنی هفت و نیم سکه ده تا که میشد پس دو تا و نصف سود میداد ، میگفتند این معامله تماماً سود است . اما اگر به هند سفر کنند در آنجا ده عدد سکه هفت و نیم سکه ربح دهد ، گویند این سود گزافی است چونکه راه تجارت شیرازیها به هند از بندر هرمز بوده که یکی از بنادر دریای هند است و آسانترین راه تجارت هند بود .

محصول بیت - پادشاه ممدوح خود را به فتح ممالک تحریر میکند و میفرماید: آن تاجریکه در تجارت هفت و نیم عدد سکه اش ده تا شده خیلی فایده نبرده است ، زیرا سه تا سکه شش عدد پول و یک سکه دو پول فایده میدهد ، یعنی دو بریک سود حاصل میکند . اما در فتح ممالک فرصت باد که باده سکه هفت و نیم سکه نفع میبری: یعنی سه بریک .

خلاصه برای فتح ممالک عزمت را راسخ کن که اضعف مضاعف فایده خواهی بزد زیرا در فتح و تسخیر کشورها اگر چه خزاین صرف میشود ، اما در ارتفاع ممالک فواید بیشمار ملحوظ است .

وله ایضاً قطعه

از بحررمل : فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان

ای معرا اصل عالی جوهرت از حقد و حرص وی مبرا ذات میمون اخترت از زرق و ریو

معرا - اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر تعریه : عریان، اما در این بیت به معنای خالی است .

اصل عالی جوهرت ، اضافه بیانیه ، در این بیت مراد از جوهر «نسب» است یعنی اصل و نسبت عالی است . حقد : به کسر حا و سکون قاف : کینه .

مبرا ، اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر «تبرییه» : بری و سالم بودن . ذات میمون اختر ، اضافه بیانیه میمون اختر ، صفت مرکب : ذات مبارک اختر ، ریو ، به معنای حیل است .

محصول بیت - ای ذات شریف ، اصل و نسب عالی ات از حقد و حرص بری است و ای ذات مبارک اختر که از زرق و حیل بری هستی این بیت به بیت مابعدش مربوط است .

در بزرگی کی روا باشد که تشریفات را از فرشته بازگیری و آنگهی بخشی بدیو

تشریفات ، جمع تشریف و در اینجا مراد احسانها و عطایاست .

محصول بیت - کی در خور مقام بزرگت است که احسانها و عطایا را از شخص صالح بگیری و به یک طالح بدهی و از یک عابد بستانی و به یک فاسق و فاجر بخشی .

این بیت دال بر اینست که شخصی بخشش و احسانی به یک عابد و یک آدم صالح و خوب کرده اما سپس آنچه داده بوده از صالح پس گرفته به طالح و از عابد گرفته به فاسق و فاجر داده است .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

حسن این نظم از بیان مستغنیست
با فروغ خور کسی جوید دلیل

خواجه این قطعه را در تعریف و تحسین از نظم شخصی به طریق تصدیق و امضا
بیان میفرماید .

محصول بیت - لطف و زیبائی این شعر از بیان مستغنی است ، برای اثبات نور
خورشید کسی دلیل و برهان میخواهد؟: احتیاج به دلیل ندارد ، به طریق استفهام
انکاری . حاصل : لطافت این نظم واضح و روشن است .

آفرین بر کلمک نقاشی که داد
بکر معنی را چنین حسن جمیل

محصول بیت - آفرین بر قلم نقاشی که به یک معنای بکر این چنین زیبایی
بخشیده . یعنی آفرین بر آن شاعری که یک مطلب بکر را چنین لطیف و مقبول به نظم
کشیده است .

عقل در حسنش نمی یابد بدل
طبع در لطفش نمی بیند بدیل

محصول بیت - عقل اشعار شاعر نامبرده را در لطافت و سلامت بی نظیر میداند:
نظم بی بدل است . طبع هم در زیبائی و لطافت برای آنها مانندی نمی بیند . حاصل :
نظم بی نظیر است .

معجز است این نظم یا سحر حلال
هاتف آورد این سخن یا جبرئیل

محصول بیت - این اشعار معجزه است یا اینکه سحر حلال است ، آیا این سخن

را هاتف آورده یا جبرئیل ، یعنی بیان این نظم مافوق قدرت بشر است .

کس نیارد گفت رمزی زین نمط

کس نداند سفت دری زین قبیل

محصول بیت - هیچ کس قادر نیست از اسلوب و سبک این اشعار رمزی بگوید،

زیرا این نظمی است که در مرتبه سحر حلال واقع شده و کسی نمیتواند چنین دری

برشته بکشد ، زیرا این نظم در زیبایی و لطافت به سرحد اعجاز رسیده .

حاصل : هیچ شاعری نمیتواند چنین اشعار بسراید .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلان فعلان فعلان

خسرو دادگرا بحر کفا شیر دلا
ای جلال تو بانواع هنر ارزانی

محصول بیت - ای خسرو ، ای عادل ، ای پادشاه شیر دل و سخی ، وای شاهی
که عظمت و جلال با همه گونه هنر آراسته است .

همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد
صیت مسعودی و آوازه شه ساطانی

مسعود ، نام پادشاهی است و شه سلطان هم لقب مسعود است .
محصول بیت - صیت مسعودی و آوازه شه ساطانی ات تمام آفاق را گرفت و همه
ممالک را فتح کرد . مراد : صیت اسم شریف و آوازه لقب میمون است به همه جا رسیده
و تمام عالم را پر کرده است .

کسانیکه یاها را مصدری گرفته اند دچار اشتباه شده اند . رد سروری و شمعی

گفته باشد مگر تملهم غیب احوالم
این که شد روز منیرم چو شب ظلمانی

ملهم غیب - اسم فاعل به مفعول خود اضافه شده و فاعل فعل « گفته باشد » و
احوال ، مقول قولش . مضمون مصرع دوم احوال را بیان میکند .
که ، حرف بیان . روز منیر ، اضافه بیانی ، منیر روشن .
شب ظلمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - ممکن است چگونگی حال را ملهم غیب به تو گفته باشد ،
که چگونه روز روشنم به شب تاریک تبدیل شد . یعنی تصور میکنم ملهم غیب

آگاهت کرده که دنیا برای من شب تاریکی شده است .

در سه سال آنچه بیند و ختم از شاه و وزیر
همه بر بود بیکدم فلک چو گانی

محصول بیت - در مدت سه سال هر چه از شاه و وزیر گرفته بودم : بدست آورده بودم ، همه را در یک آن فلک چو گانی از دستم ر بود یعنی محصول سه ساله ام را غصب کرد .

چو گانی ، یا حرف نسبت است ، اسب چو گانی : اسبی را گویند که در چوگان بازی بکار میرود ، و در اینجا فلک چو گانی به معنی فلک چو گان باز است زیرا بودن اندوخته اش را به فلک چو گان باز اسناد میدهد .

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
گذر افتاد بر اصطبل شهرم پنهانی

بر اصطبل - بر حرف صله . اصطبل : آخور اسب ، پنهانی ، یا حرف نسبت
محصول بیت - دیشب در عالم رؤیا دیدم که هنگام سحر پنهانی گذر مبر آخور شاه افتاد : یعنی بدون اینکه کسی خبردار شود .

بسته در آخر او استر من جو میخورد
تبره افشاند و بمن گفت مرا میدانی

این بیت مفعول «فعل دید» واقع در بیت قبلی است .
استر : قاطر . آخر ، با الف ممدوده و ضم «خا» مخفف «آخور» .
تبره به ، ضم «تا» و سکون «با» مخفف «توبره» . واو ، حرف عطف .
محصول بیت - در عالم رؤیا دیدم که قاطر من در آخور شاه بسته شده و دارد جو میخورد ، قاطر تا مرا دید تو بره اش را تکان داد و گفت : مرا میشناسی .

هیچ تعبیر نمی دانمش این خواب که چیست
تو بفرمای که در فهم زنداری ثانی

محصول بیت - من نمیدانم که تعبیر این خواب چیست . پادشاه من تو بفرما

که در فهم و فراست نظیر نداری . یعنی در فهم و ادراك ثانی نداری . مراد آن قاطر
من که ر بوده شده و الان در آخر تو بسته است لطفی کن و بفرما که قاطر م را به من تحویل
دهند .

مضمون این قزله : از جمله اسبابهای غارت رفته من یکی هم قاطر من است
که در آخر تو بسته است ، پس مرحمتی کن و دستور بفرما که قاطر م را بمن برگردانند .
وله ایضاً قطعه

از بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فاعلات

قوت شاعره من سحر از فرط ملال
متنفر شده از بنده گریزان میرفت

فرط - به معنای افراط است: زیاده. متنفر، از باب تفعل اسم فاعل: نفرت کننده.
گریزان، صفت مشبیه: در حال گریختن.
محصول بیت - نیروی شاعری من از شدت اضطراب و ملالت من از من متنفر
شده بود و وقت سحر گریزان میرفت.

نقش خوارزم و خیال لب جیحون می بست
با هزاران گله از مالک سلیمان میرفت

مراد از «نقش» در این بیت تصویر است. خوارزم، نام شهر بزرگی است
در ترکستان که علمای بزرگ در آن سرزمین بوجود آمده اند.
جیحون: نام آبی است مابین سمرقند و خراسان. مراد از مالک سلیمان، شهر
شیراز است.

محصول بیت - قوه شاعری من نقش شهر خوارزم و خیال کنار جیحون را در
سرداشت، یعنی فکر رفتن بآن طرفهارا می کرد و با گله و شکایت زیاد از مالک سلیمان میرفت.

میشد آنکس که جز او جان سخن کس نشناخت
من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت

کالبد - جسم است یعنی تن.

محصول بیت - رفت آنکس که غیر از او جان سخن یعنی روح کلام را کسی
نفرمید، و من رفتن او را میدیدم یعنی میدیدم که جانم از بدنم خارج میشود. حاصل:
میدیدم که جانم از بدنم جدا شده و میرود.

چون همی گفتمش ای مونس دیرینه من
سخت میگفت و دل آزرده و گریان میرفت

محصول بیت - وقتی به قوه شاعری ام گفتم: ای مونس دیرینه من . او (قوه شاعری ام) خیلی حرف زد و دل آزرده و گریان رفت.

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من
کان شکر لهجه خوشخوان سخندان میرفت

شکر لهجه - صفت مرکب یعنی شکرین زبان و شیرین بیان . خوشخوان ، صفت مرکب .

محصول بیت - به قوه شاعری خودم گفتم ، حالا دیگر که به من سخن زیبا و دلکش خواهد گفت . زیرا آن شیرین زبان و خوشخوان و سخندان رفت یعنی آنکه با من در باره هر نوع سخن مصاحبه میکرد ، قوه شاعری بوده اکنون که اورفت ، پس کیست که با من سخن خوش بگوید .

لابه بسیار نمودم که مرو بود نداشت
ز آنکه کار از نظر رحمت سلطان میرفت

لابه - التماس کردن را گویند .

محصول بیت - خیلی التماس کردم و منتها کشیدم و گفتم مرو فایده نکرد ، زیرا شاه نسبت باو نظر مرحمت نداشت ، یعنی سلطان که بانظر لطف توجهش نکرد او هم بهمین مناسبت گذاشت و رفت .

پادشاهها ز سر لطف و کرم بازش خوان
چه کند سوخته کز غایت حرمان میرفت

محصول بیت - شاهالطف و کرمی کن و قوه شاعری مرادعوت کن . چون آن سوخته دل از شدت محرومیت رفت

خواجه از کمال استغنائی تاه و بلکه از عدم قدرشناسی اش شکایت میکند و طلب عطف میفرماید . حاصل : یا رعایتم کن و یا ترک دیار میگویم . وله ابضاً قطعه

از بحر، جنث : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلن

فساد چرخ نبینند و نشوند همی که چشمها همه کورست و گوشها همه کر

فساد چرخ - اضافه مصدر به فاعلش. نبینند و نشوند ، هر دو فعل نفی مضارع. همی ، علی سبیل البدل به هر فعلی میخورد و محض تأکید افاده میکند .
که - حرف تعلیل . چشمها و گوشها به طریق لف و نشر مرتب ذکر شده .
محصول بیت - خلق عالم : غافلان و مغروران خرابیهای گردون را نمی بینند و نمی شنوند ، زیرا چشمشان کور و گوششان کر است ، حاصل : چشم بصیرتشان را هوای نفسانی بسته است ، همین است که تغییرات عالم را مشاهده نمیکنند .

بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین بعاقبت ز گل و خشت گردش بستر

بسا - به معنای بسیار لغت است . کسا ، الف ادات مبالغه : اشخاص بسیار . که ، حرف بیان . باشدش ، شین ، ضمیر راجع است به «کسا» . بالین : بالش . بعاقبت ، با حرف تأکید . گل ، به کسر کاف عجمی . خشت ، به کسر خای معجمه و سکون شین : آجر خام است .

گردد ، به فتح «کاف» عجمی و سکون «را» و فتح «دال اول» فعل مضارع مفرد غایب یعنی میشود . و شین «ضمیر» عیناً مانند سابق است بستر : تشك و در اینجا مراد قبر است .

محصول بیت - چه بیارند کسانیکه بالینشان از ماه و خورشید است اما

عاقبت بسترشان از گل و خشت میشود، مه و مهر بالین بودن، کنایه از رفعت شأن است یعنی عبارت است از تکیه دادن و سر نهادن به بالین زرکش .

چه فائده ز زره با گشاد تیر قضا

چه منفعت ز سپر با نفاذ حکم قدر

گشاد تیر قضا - هر دو اضافه لامیه مجازاً . گشاد ، در این بیت به معنای رها شدن تیر از زره کمان است نفاذ ، به معنای نفوذ و عبور است مثل عبور تیر از چیزی ، در تأثیر فرمان و دستور هم بکار میرود نفاذ حکم قدر از همین قبیل است .

محصول بیت - تیر قضا که در رفت از زره چه فایده حاصل میشود: تیر قضا که بسوی کسی انداخته شود زره نمیتواند مانعش باشد ، مراد هیچ چیز نمیتواند مانع و حایل تیر قضا گردد و سپر هم در مقابل نفوذ حکم قدر فایده ندارد . یعنی هیچ چیز نمیتواند مانع و دافع قضا گردد. الحاصل هیچ چیز نمیتواند مانع امر خداوند باشد .

اگر ز آهن و پولاد سور حصن کنی

حواله چون برسد زود اجل بکوبد در

سور - دیوار است . سور حصن ، اضافه لامیه ، حصن به کسر حا و سکون صاد به معنای حصار است . مراد از «حواله» امر و حکم خداوند است و مقصود از «اجل» حضرت عزرائیل . بکوبد ، فعل مضارع مفرد غایب : یعنی دق الباب کند . در ، مفعول فعل «بکوبد» .

محصول بیت - اگر دیوار حصار را از آهن سیاه و پولاد هم بسازی. وقتی حکم خداوند صدور یابد ، عزرائیل در میکوبد. برای قبض روح میاید .

۱ - حصار به معنای دیوار محکم و بلند است ، پس مراد از حصن در اینجا قلعه است.

دری که بر تو گشایند در هوی مگشای

رهی که با تو نمایند در هوس مسپر

دری - یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . بر تو ، بر حرف صله .
 در هوی ، در حرف صله . رهی ، یا حرف وحدت . با ، حرف صله . در هوس
 در ، حرف صله . مسپر ، فعل نهی مفرد مخاطب از سپردن : چیزی را زیر پافشردن
 و یا یا پالگد مال کردن و در این بیت مراد طی کردن است . «طی راه»
محصول بیت - دری که برویت گشایند تو آن را به هوی مگشای . یعنی دری
 که از جانب حق بر تو باز میشود ، آن را برای نفس مگشای مراد : از آن در به
 سوی هوای نفس مرو . و راهی که نشانت میدهند ، با هوی و هوس مسپر : با حظ
 نفسانی مرو .

در معنای مصرع دوم : راهی که نشانت میدهند به هوس مسپار ، این مفسر به
 راه راست نرفته است .
 رد شمعی

غبار چرخ ببین و نهاد دور نگر

بساط حرص نورد و لباس آزدرد

غبار چرخ - اضافه لامیه «مجازاً» ، مراد کدورت و رنجی که از چرخ فلک
 میرسد ..

نهاد ، اینجا اسم است به معنای طبع و خلقت : نهاد دور ، اضافه لامیه «مجازاً»
 نگر ، به کسر نون و فتح کاف عجمی ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن .
 بساط حرص ، اضافه بیانیه .

نورد ، به ضم و فتح نون و فتح واو و سکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : به
 پیچ مثل پیچیدن قماش و بعضی پارچه‌های لباسی . در اینجا مراد : برچین . لباس آزدرد
 اضافه بیانیه . آزد ، با الف ممدوده : حرص . بدر ، با حرف تأکید و «در» به فتح
 دال فعل امر مفرد مخاطب از دریدن یعنی چاک بزن .

محصول بیت - کدورت حاصله از چرخ را بنگر و به طبع زمانه نظر کن پس

بساط آذوحرص را بر چین و لباس حرص و طمع را چاك بزن. حاصل تغییرات و تقلبات
 فلك را تماشا کن و حرص و طمع را از خود دور کن : ترك كن .
 آنکه در آخر بیت لفظ « بدر » را به کسر « با » گرفته به معنای : بیرون بیار
 تعبیر کرده است و آنکه با فتح « با » بیرون بیار گفته است از بیت معنای خوب بیرون
 نیاورده اند .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل: مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلات

**بمن پیام فرستاد دوستی دیروز
که ای نتیجه کلمت سواد بینائی**

بمن - با حرف صله . فرستاد ، فعل ماضی مفرد غایب . دوستی ، یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی . نتیجه کلمت : آنچه از قلم بیرون میاید : رشحات قلم ، و اضافه لامیه . سواد : سیاهی است . بینا ، صفت مشبیه و یا حرف مصدری .
محصول بیت - دیروز دوستی برای من سفارش فرستاد : که ای حافظ نتیجه رشحات قلمت سواد بینائی است یعنی مردم چشم است ، حاصل سیاهی چشم است که سبب بینائی است .

**پس از دو سال که بخت بخانه باز آورد
چرا زخانه خواجه بدر نمیائی**

که - حرف بیان . بخت ، تازی خطاب در معنا به «باز» مربوط است ، به تقدیر : بازت .

محصول بیت - پس از دو سال که بخت به خانه باز آورد ، چرا از خانه خواجه بیرون نمیائی : خارج نمیشوی .

**جواب دادم و گفتم بدار معذورم
که این طریقه نه خود گاه نیست و خود رائی**

محصول بیت - به دوست مذکور جواب دادم و گفتم: معذورم بدار که بیرون نیامدن من از منزل خواجه از خود گاه و خود رایی نیست یعنی به علت تکبر و غرورم نیست . حاصل : برای این نیست که مردم بگویند بخواجه خیلی نزدیک است .

**وکیل قاضیم اندر گذر کمین کردست
بکف قبالة دعوی چو مار شیدائی**

مراد از وکیل قاضی در اینجا محضر!، میباشد و میم «ضمیر» در منعابه «کمین»
بر میگردد. قبالة: حجت و سند. شیدایی: آشفته و خشمناک
کمین، متعلق به فعل کردست.

محمصول بیت - مأمور قاضی در گذر گاه در کمین من است:

مأمور جلب قاضی در حالیکه سند و حجت دعوا در دستش است، چون مار
شیدائی در سر راهم کمین کرده است، همینکه از خانه بیرون بیایم فوری جلبم
میکند و به حضور قاضی میبرد.

**که گر برون نهیم از آستان خواجه قدم
بگیردم سوی زندان برد برسوائی**

**محمصول بیت - به مجرد اینکه از آستان خواجه قدم بیرون بگذارم: خارج
شوم و کیل قاضی مرا میگیرد و برسوائی به زندان میبرد.**

**جناب خواجه حصار منست گر آنجا
کسی نفس زند از مردم تقاضائی**

تقاضائی - یا حرف نسبت اضافه بیانه.

محمصول بیت - آستان خواجه حصار من است، اگر یکی از متقاضیان:

اشخاصی که از من طلب دارند، در آنجا نفس بزند، یعنی به خاطر دینی که دارم
اسباب زحمت من شوند.

**بعون قوت بازوی بندگان وزیر
بسلیش بشکافم دماغ سودائی**

عون - کمک است. در مصرع اول اضافهها لامیه است. سیلی، کشیده و طپانچه

است که به ترکی سله و هپاز گویند. دماغ سودائی، اضافه بیانی و یا حرف نسبت.

محصول بیت - به كمك قوت بازوی غلامان وزیر، با کشیده دماغ سودایی
آن طرف را میشکافم یعنی سرش را میشکنم .

چه جای این که زیوند کاف و نون ما را
بجز ملازمتش نیست علت غائی

مراد از پیوند کاف و نون ، فعل امر « کن » است .

ما را ، « را » ، ادات تخصیص : برای ما . علت غایی : علت آخری مثلاً تختی
که تکیه گاه پادشاهان است ، علت مادی اش تخته ها و چوبهاست و علت فاعلیش نجار
یعنی دولگر و علت صوری اش آن شکلی است که تخت پس از اتمام ساختمانش پیدا
میکند و علت غائی اش : نشستن پادشاهان است روی تخت . و تمام مصنوعات یعنی هر
چیز ساخته شده همین وضع را دارد .

محصول بیت - چه جای این : نه تصور کنید که من از ترس طلبکاران ملازم
منزل خواجه هستم . بلکه یکی از علل ترکیب کاف و نون « کن » ملازمت آستان خواجه
است . مراد : علت غائی از خلقت عالم ملازمت در گاه خواجه است : یعنی غیر از
ملازمت آستانش علت غائی نداریم . حاصل : علل دیگر تماماً بهانه است برای علت
غائی که ملازمت آستانش است .

همیشه باد گشاده درش بکام وزمهر

کمر ببند گیش بسته چرخ مینائی

زمهر - مرهون مصرع دوم . چرخ مینائی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

مینا ، لفظ مشترك است و در این بیت مراد شیشه سبز رنگ میباشد .

محصول بیت - در بار گاهش دائماً بروفق مراد خواجه باز باشد یعنی بروفق
مراد و آرزویش همیشه درش باز باشد و از کمال محبت و عطوفتی که دارد حتی چرخ
سبز رنگ پیوسته کمر به بند گیش به بندد . یعنی فلک همیشه آماده خدمت و مطیع
خواجه باشد .

شاعر صنعت غلو رعایت کرده است .

خواجه (شاعر) پس از مدتی توقف در دیار غربت به شهر خویش که بر میگردد قوام‌الدین حسن در منزل خود از وی نگهداری میکند و مدتی مانع خروجش از منزل و خانه میشود، چون در بینشان دوستی محکمی برقرار بود. حتی برای شاعر مدرسه‌ای بنیاد میکند چنانکه سابقاً تفصیلش گذشت پس مرادش از عبارت: که گریزون نهم از آستان خواجه قدم یعنی که از ترس طلبکار از منزل خارج نمیشوم، حسن طلب است: خواجه، قوام را متوجه میسازد که دینش را ادا کند.

وله ایضاً قطعه

**گلقند شعر من زبنفشه شکر رباست
زان غیرت طبر زد و کعب الغزال شد**

گلقند و گلشکر و گل بشکر و گل باشکر همه به يك معناست .
گلقند شعر ، اضافه بیانیه . شعر من ، اضافه لامیه . زبنفشه ، تقدیرش : زشراب
بنفشه است که به ضرورت وزن ترک شده است . شکر ربا ، ترکیب وصفی . از مصدر
رباییدن یعنی شکر رباینده . در «را» فتحه و ضمه جایز است . زان ، ادات تعلیل :
از آن جهت . غیرت طبر زد ، مصدر به فاعلش اضافه شده .

طبر زد ، نبات را گویند . نبات ، چیز بسیار محکمی است بطوریکه با طبر
میشکنندش در اصل تبر زد بوده چون با طبر خردش میکنند بعدها «تا» را به «طا»
قلب نمودند . کعب الغزال همان است که ایرانیان شکر پنییر گویند .

محصول بیت . گلقند شعر من از شراب بنفشه شکر رباست : یعنی اعلا تر
از آنست و از آن جهت است که طبر زد و کعب الغزال به شعر من رشک میبرند . مراد :
در لذت و حلاوت و لطافت این نوع چیزها به شعر من حسادت میورزند و رشک میبرند .

**بادا دهانش تلخ که عیب نبات کرد
خاکش بسر که منکر آب زلال شد**

دهانش ، به سکون نون خوانده میشود به ضرورت وزن . که عیب نبات کرد ،
تقدیرش آنکه عیب نبات کرد . دهانش ، شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر
به لفظ «آن» مقدر برمیگردد . که منکر ، در اصل : آنکه منکر ، بوده . خاکش ،
باز هم ضمیر به طریق اضمار قبل از ذکر راجع است به «آن» .

منکر آب ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . آب زلال ، اضافه بیانی .
محصول بیت - آنکه عیب از نبات گرفت دهانش تلخ گردد . دعای بدی

است زیرا دهان در اثر بیماریها و یا از شدت هموم و غموم تلخ میشود .
و خاک بر سر آنکه منکر آب زلال است .

مراد : عیب جوئی از شعر من عیناً مانند عیب گرفتن به شکر و گوارائی آب
زلال را منکر شدن است .

ذکر تلخ در مقابل شکر به طریق تضاد است .
آب زلال اکثر از زیر زمین درمیاید .

هر کس که کورزاد ز مادر بعمر خویش
کی مشتری شاهد صاحب جمال شد

بعمر خویش ، مرهون مصرع دوم . مشتری شاهد ، اضافه اسم فاعل به مفعولش
شاهد صاحب جمال ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - هر کس که کورمادرزاد باشد ، کی میتواند مشتری محبوب
زیبا باشد . مقصود : شعر من محبوب زیبائی است که کورمادرزاد نمی بیندش .
وله ایضاً قطعه

بگذشتن فرصت ای برادر

در گرم روی چو میغ باشد

محصول بیت - ای برادر فرصت در تندروی و سرعت چون ابر است یعنی فرصت مانند ابر زود گذر و سریع الزوال است .

در یاب که عمر بس عزیزست

گـ رفوت شود در یغ باشد

محصول بیت - غنیمت بدان و در یاب که عمر خیلی عزیز است پس حیف است که بیهوده و ضایع فوت شود . حاصل : عمرت را بیهوده و بی حاصل مگذران .
وله ایضاً قطعه

از بحر هجنت : مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن فعالات

صبح جمعه بدو سادس ربیع نخست
که از دلم رخ آن ماه روی شد زائل

بد ، در اینجا مخفف «بود» و ربیع نخست: ربیع الاول. که ، حرف بیانی. رخ
آن ماهرو ، اضافه لامیه ، ماهرو صفت مرکب : صورت چون ماه زیبا .
محصول بیت - روز جمعه صبح ششم ماه ربیع الاول بود که روی آن ماهرو از
دلم رفت و از چشم زائل گشت .

این قطعه مرثیه ایست در مرگ پسر خواجه (شاعر)
کسیکه بجای «رخ» «غم» نوشته به هیچ نوع معنا وارد نبوده . ردشعی

بسال هفتصد و شصت و چهار هجرت
چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل

محصول بیت - در سال هفتصد و شصت و چهار هجرت ، واقعه ای که تصورش بسیار
مشکل بود برایم چون آب حل گشت : آنچه به تصور غیر ممکن بود باسانی عملی شد.

دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی
کنون که عمر ببازیچه رفت بی حاصل

سودی ، یا حرف تنکیر . بازیچه مصغر بازی است .

محصول بیت - اکنون که عمر ببازیچه و بیهوده از دست رفت ، دیگر افسوس

و درد ناله و ندبه چه فایده دارد .

این قطعه تاریخ وفات پسر خواجه است .

وله ایضاً قطعه

از بحر عارض : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

آن میوه بهشتی گامد بدستت ای جان

دردل چرا نکشتی از کف چرا بهشتی

بهشتی - یا حرف نسبت. که حرف رابط صفت چرا نکشتی، فعل نفی ماضی

مفرد مخاطب : چرا رها کردی و از دست دادی .

محصول بیت - ای جان آن میوه بهشتی که بدست آمده بود: تو که آن میوه

بهشتی را داشتی پس چرا دردلت آن را جان دادی، یعنی چرا از دست دادی.

تاریخ این حکایت گمرازه تو باز پرسند

سر جمله اش فروخوان از میوه بهشتی

محصول بیت - تاریخ این واقعه را اگر از تو سؤال کنند، تمام آن تاریخ را از

میوه بهشتی بخوان . یعنی از روی حروف ابجد که جمل کبیرش گویند، میوه بهشتی

مطابق با هفتصد و هفتاد و نه میشود.

کسیکه گفته است: حروف میوه بهشتی به اعتبار جمل صغیر هفتصد و شصت و

چهار میشود این گوینده در دومورد خطا کرده است تأمل تدبر . ردش معنی

یکی دیگر گفته است: حروف نطق «میوه بهشتی» اگر به اعتبار جمل صغیر حساب

شود. جمیعاً هفتصد و هفتاد و چهار میشود، این مفسر هم مانند اولی در دو جا خطا کرده

است. تأمل تدبر . رد سروری

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

برادر خواجه عادل طاب مٹواہ پس از پنجاہ و نہ سال از حیاتش

خواجه عادل، عطف بیان «برادر» است. طاب مٹواہ، جملہ دعائیہ: مٹوا و مقامش طیب شود، یعنی جایگاهش جنت باشد.
برادر، مبتدا و مصرع اول خبر مبتدا

محصول بیت۔ برادرم کہ نامش خواجه عادل است، پس از پنجاہ و نہ سال زندگی، یعنی در سن پنجاہ و نہ سالگی.
مفسر یکہ گفتہ است: وزن شعر ایجاب میکند کہ «برادر» مضاف باشد این مفسر عجب ملاحظہ ای داشته

بسوی روضۂ رضوان روان شد خدا راضی ز افعال و صفاتش

بسوی۔ با حرف صلہ. بسوی روضۂ رضوان، ہر دو اضافہ لامیہ
مصرع دوم، جملہ دعائیہ.

محصول بیت۔ خواجه عادل پس از اینہمہ سن بہ سوی روضہ رضوان روان شد، خداوند از کارها و صفاتش راضی باشد.

خلیل عادلۃ پیوستہ برخوان وز آنجا فرہم کن سال وفاتش

عادلۃ۔ یا حرف تنکیر است و بہ حساب تاریخ مربوط نیست، یعنی فقط «خلیل عادل» تاریخ است کہ معادل است با ہفتصد و ہفتاد و پنج.

محصول بیت۔ برادرم را ہمیشہ بانام: خلیل عادل صدا کن. یعنی یا این اسم بخوانش، و آنوقت سال وفاتش را از ہمین اسم بفہم. ولہ ایضاً قطعہ

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

**رحمن لایموت چو این پادشاه را
دید آنچه ان کز و عمل الخیر لایفوت**

محصول بیت - آن خداوندی که حیات ابدی دارد: هر گز نمی میرد ، دید که این پادشاه همیشه در انجام عمل خیر پیش قدم بوده . مراد : چون دید که در امور خیریه کوشاست.

**جانش قرین رحمت خود کرد تا شود
تاریخ این معامله رحمن لایموت**

محصول بیت - جانش را با رحمت، خویش قرین کرد ، تا تاریخ وقوع این کار رحمن لایموت شود، که هفتصد و هشتاد و پنج است .
گفته اند: مراد از نتیجه بیت اینست که حروف تر کیب: رحمن لایموت با جمل صغیر، هفتصد و هشتاد و پنج میشود. این مفسر از جمل صغیر و کبیر اطلاع نداشته .
دیگری گفته است : تاریخ این معامله ، حروف «رحمن لایموت» است که روی حساب جمل صغیر هفتصد و هشتاد و پنج میشود.
این یکی هم از جمل صغیر و کبیر خبر نداشته .
وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

آصف دور زمان جان جهان تورانشاه
که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت

محصول بیت - آصف دور زمان و جان جهان توران شاه . که در این مزرعه
دنیا جز دانه خیرات چیز دیگری نکاشت .

ناف هفته بدو از ماه رجب کاف و الف
که بگلشن شد و این گلخن پردود بهشت

ناف هفته - اضافه لامیه : وسط هفته ، کاف و الف : بیست و یک است .
بگلشن ، با حرف صله . مراد از گلشن «جنت» است . شد : رفت .
گلخن پردود ، اضافه بیانیه . بهضم کاف عجمی . مراد از گلخن پردود «دنیا»
است .

بهشت ، با حرف تأکید ، هشت فعل ماضی مفرد غایب : گذاشت یعنی ترک
کرد .

محصول بیت - روز بیست و یکم ماه رجب که وسط هفته بود که این گلخن
پردود را ترک کرد و بسوی بهشت رفت .

آنکه میلش سوی حق بینی و حق گوئی بود
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

بینی و گوئی - یا ها مصدری است . حق بین و حق گو ، ترکیب وصفی .
محصول بیت - آن آصفی که همیشه حق بینی و حق گوئی طرف میلش :
عادتش بود ، سال تاریخ وفات او را از «میل بهشت» بخواه که هفتصد و هشتاد و هفت
است .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بهاء الحق و الدین طاب مثواه امام سنت و شیخ جماعت

در این قبیل موارد کلمه «حق» را تعظیماً ایراد میکنند . اسمش بهاءالدین است امام سنت و شیخ جماعت هر دو لقب است .
محصول بیت - اسم سنت و شیخ جماعت بهاءالدین مسکن و مأوایش بهشت باشد .

بیت از جهان این بیت میخواند بیت فضل و ارباب براءت

بهاء الحق ، مبتدا . بیت خبرش . براءت : در بین اقران فایق بودن را گویند .

محصول بیت - وقتی بهاءالدین از دنیا میرفت ، براهل فضل و براءت این بیت را میخواند که :

بطاعت قرب ایزد میتوان یافت قدم درنه گرت هست استطاعت

محصول بیت - به وسیله طاعت میتوان قرب خدا را بدست آورد ، پس اگر توانائی داری قدم در طاعت نه : به طاعت مشغول شو .

بدین دستور تاریخ وفاتش برون آر از حروف قرب طاعت

محصول بیت - تاریخ وفات بهاءالدین را مطابق این دستور از حروف : «قرب طاعت» که هفتصد و هشتاد و دو میشود اخراج کن ،

وله ایضاً قطعه

از بحررمل : فاعلان فعلان فعلان فعلات

مجددین سرور سلطان قضاات اسماعیل که زدی کک زبان آورش از شرع نطق

قضاات - جمع قاضی و اسماعیل عطف بیان . که ، حرف رابط صفت .
زدی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . ملک زبان آور ، اضافه بیانی .
زبان آور ، ترکیب وصفی و به شخص متکلم و فصیح گویند ،
شین «ضمیر» بر میگردد به اسماعیل . نطق ، به فتح نون و طا به معنای کلام و
تکلم حاصل : یعنی نطق .

محصول بیت - سرور سلطان قضاات و مجددین اسماعیل که قلم زبان آورش
از شرع نطق میکرد یعنی از مسائل شرع سخن میگفت . اسناد تکلم به قلم مجازی
است و گرنه مراد خودش است .

ناف هفته بدو از ماه رجب پنج و سه روز که برون رفت از این خانه بی وضع و نسق

محصول بیت - وسط هفته بود و از ماه رجب پنج و سه روز که جمعاً هشت روز
میشود رفته بود آن سلطان قضاات (اسماعیل) از این خانه بی وضع و نسق یعنی خانه
بی قانون و اسلوب که دنیاست خارج شد .

کنف رحمت حق منزل وی دان و آنکه سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

کنف - به فتح کاف و نون : پناهگاه
محصول بیت - جایگاه وی در کنف رحمت حق است و سال تاریخ وفاتش
ص ۲۰۰ جلد سوم شرح

را از رحمت حق طلب کن : یعنی تاریخ فوتش «رحمت حق» است که هفتصد و پنجاه و شش است .

در این تاریخها کسانی که بجای جمل کبیر ، جمل صغیر ایراد کرده اند از حساب نجوم یکل بی بهره بوده اند .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلات

اعظم قوام دولت و دین آنکه بردش از بهر خاکبوس نمودی فلك سجوی

مراد شاعر از اعظم قوام ، وزیر اعظمی است که قبل از قوام‌الدین حسن وزارت داشت .

خاکبوس ، ترکیب وصفی : خاک بوسنده .

محصول بیت - قوام اعظم دولت و دین ، آنکه از برای خاکبوسی درش فلك سجده میکرد یعنی فلك برای اینکه خاک درش را ببوسد ، سجود را بهانه میکرد .

با آن جلال و آن عظمت زیر خاک شد در نصب ماه ذی القعدة از عرصه وجود

محصول بیت - با آنهمه جلال و عظمت در نیمه ماه ذی‌العقده از عرصه وجود به زیر خاک رفت. مراد در نیمه ماه ذی‌العقده وفات یافت. در نسخه‌ای ذی‌عقده، آمده .

تا کس امید جود ندارد دگر ز کس آمد حروف سال وفاتش امید جود

محصول بیت - تا دگر کسی از کسی امید جود و سخا نداشته باشد حروف سال وفاتش امید جود آمد . یعنی تاریخ وفاتش عبارت از حروف : امید جود میباشد . بعضیها متوجه نشده‌اند که ذال «امید» حرف معجمه است یعنی واقف نبوده‌اند لذا جود را به معنای سخا تاویل نموده و تاریخ قرار دادند پس «امید جود» در حساب هفتصد و شصت و چهار است .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

ایام بهار است و گل و لاله و نسرين
از خاک بر آیند تو در خاک چرائی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است . بر آیند خارج میشوند .
چرائی ، یا ضمیر خطاب . این قطعه هم مرثیه پسر خواجه است .
محصول بیت - فصل بهار است . گل و لاله و نسرين از خاک سر بر آورده پس
چرا تو در زیر خاک خفته‌ای .

چون ابر بهاران بروم زار بگیریم
بر خاک تو چند آنکه تو از خاک بر آئی

محصول بیت - بر سر خاکت چون ابر بهاران زار زار می‌گیریم تا تو از خاک
بیرون آئی . یعنی بر سر مزارت بقدری اشک میریزم و خاکت را چندان سیراب
میکنم که تو مانند لاله و نسرين از خاک بیرون آئی .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند

کز جور دور گشت شتر کر بهها پدید

محصول بیت - چه کسی است که در حضور پادشاه بگوید: از جور دور فلک

شتر کر به پدیدار گشت، یعنی کارهای ناهنجار و نامساعد به ظهور پیوست: کارهای نیک

و ناشایست که باهم مخلوط گردد، شتر کر به گویند و اکثر در شعر بکار میرود. یعنی

شعری که بعضی از ابیاتش اعلا و بعضی دیگر پست واقع گردد به چنین شعر شتر کر به

گویند.

رندی نشسته بر سر سجاده قضا

حیزی دگر به مرتبه سروری رسید

محصول بیت - این ابیات شتر کر بهها را بیان میکند.

رندی باده نوش بر سر سجاده قضا نشسته یعنی یک فاسق قاضی شده و یک حیز

هم به مقام بزرگی رسیده: از بزرگان شهر شده است.

آن رند گفت چشم و چراغ جهان منم

و آن حیز گفت نطفه دارایم و فرید

محصول بیت - آن رند گفت که من چشم و چراغ جهانم، و آن حیز هم ادعا

میکرد که: من از اولاد دارایم و یگانه زمانم.

دارابن بهمن پدر اسکندر فیلقوس است، چنانکه در تواریخ ثبت شده است.

ای آصف زمانه ز بهر خدا بگو

با خسروی که دولت او باد بر مزید

محصول بیت - ای وزیر زمانه محض خاطر خدا به پادشاهی که امیدوارم

دولتش روز بروز وسعت یابد بگو:

شاهاروا مدار که مفعول من اراد
 گردد بر روزگار توفعال ما یرید

محصول بیت - این بیت مقول قول وزیر است: ای شاه روانبین که هر کس
 خواسته خود را عملی کند. یعنی روامدار که در دوران سلطنت هر چیزی هر کار که
 خواست بکند. وله ایضاً قطعه

از بحر هزج: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

ز آن حبه خضرا خور کز روی سبک هضمی

هر کو بزند یک جو برسیخ زند سیمرغ

حبه خضرا - اضافه بیانیه ، خضرا ، مؤنث اخضر ، یعنی سبزرنگ : دانه

سبز. که، حرف رابط صفت .

روی سبک هضمی ، اضافه لامیه ، سبک هضم ، صفت مرکب یعنی زود هضم و یا

حرف مصدری . جو، به فتح جیم. سیخ: مراد سیخ کباب است.

سیمرغ ، به طریق ایهام بیان شده ، یعنی سی عدد مرغ و بهمین سبب عنقا از

سی و مرغ ترکیب یافته.

در اینجا مراد از حبه خضرا: حبه‌ای است که از اسرار ساخته شده

محصول بیت - از آن دانه سبزرنگ بخور که بسیار سهل الهضم است به حدی

که هر کس به مقدار یک جواز حبه مذکور بخورد، سیمرغ^۲ برسیخ زند .

زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد

یک ذره و صد مستی یک دانه و صد سیمرغ

محصول بیت - آن لقمه‌ای که صوفی را به وادی معرفت میرساند، یک ذره اش

سبب صد گونه مستی می‌گردد و یک دانه اش برای خوردن صد تا سیمرغ اشتها باز میکند

مراد: صوفی اگر از حبه خضرا یک ذره بخورد به خیالات گوناگون می‌افتد و شروع

میکند به معرفت گفتن و اگر چنانچه دانه‌ای از حبه مذکور به بلع قاف میشود برای

۱- حبه خضراء : بطم: البطم: شجرة فصيلة البطمیات، تشبه شجرة الفستق، اوراقها

صغیرة تحتوی علی مادة التریباتین. المنجد. بنظر میرسد از حبه خضرا منظور شاعر دانه‌های

بنگ است ۲- به سیمرغ واصل میشود. مترجم

سیمرغ لاف و گزاف .

حاصل: به سبب خوردن آن از اولیاء ازرق پوش صرف میشود و شروع میکند
به فروختن ولایت و کرامت

این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند
عادت شعراست هر طور شده میخواهند به صوفیان تعریض کنند. چنانکه سابقاً
باین مطلب اشاره رفته است. وله ایضاً قطعه

از بحر ممل: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

سال وفال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت
بادت اندر شهر یاری برقرار و بر دوام

آین هشت چیز نامبرده: سال وفال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت در
پادشاهی برایت همیشه برقرار و دایمی باشد.

سال خرم فال نیکو حال سالم مال پر
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

محصول بیت - سالت شادان و فالت نیک و حالت فارغ از غم و غصه و مالت فراوان
و اصلت همیشه جاویدان و نسلت باقی و سلطنتت عالی و بخت و طالعت مطیع و منقادت باشد.
خواجه در این بیت صنعت تفسیر جلی رعایت کرده است . و له ایضاً قطعه

سرور اهل عمايم شمع جمع انجمن صاحب صاحبقران حاجی قوام‌الدین حسن

اهل عمايم - اكثر در مورد علما بكار ميرود ، اما در چنين مقامی مراد از اهل عمايم بزرگان بزم اهل حكم است . عمايم جمع عمامه و درعين فتحه و كسره بستگی دارد به لغت .

شمع بزم انجمن ، هر دو اضافه لاميه ، تقديرش : شمع بزم انجمن اسلام است .
يعنی شمع مجلس جماعت اسلام .

صاحب صاحبقران - اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . صاحب در اینجا به معنای نزديك و صاحب است .

صاحبقران ، به کسی گویند که هنگام تولدش از سبعة سیاره دو ستاره در يك دم دريك برج و دريك درجه باهم اجتماع کنند منتها بسته باین است که کدام ستاره‌ها باهم اجتماع دارند تا نسبت بآن حكم صادر شود مثلاً اگر زحل با مریخ جمع شود آن نوزاد بسیار شجاع میشود به حدی که کسی یارای مقاومت باوی پیدا نمیکند . و اگر مشتری و عطارد اجتماع کنند كودك بسیار عالم و نویسنده میشود و ستارگان دیگر هم بهمین نسبت .

سرور اهل عمايم ، متدا و بیت آخر قطعه خبرش و ما بین مبتدا و خبر القاب و تاریخ است .

محصول بیت - بزرگ و آقاي حکما و وزیر شاه شجاع صاحبقران :

قوام‌الدین حسن که مری خواجه حافظ است .

هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیر البشر
مهرا را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

محصول بیت - در تاریخ هفتصد و پنجاه و چهار هجرت خیر البشر در آن زمان
که مکان خورشید در برج جوزا که ماه سوم فصل بهارست و وطن ماه در برج سنبله
که از بروج فصل تابستان سومینش است بود .

سادس ماه ربیع الاخر اندر نیمروز
روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن

محصول بیت - روز ششم ماه ربیع الاخر روز جمعه هنگام ظهر به حکم ذوالمنن
فاعل مطلق .

مرغ روحش کوههای آسمان قدس بود
شد سوی باغ بهشت ازدام این دارالمجن

مرغ روحش - اضافه بیانیه کو ، که حرف رابط صفت «او» ضمیر غایب راجع
به مرغ روح همای آسمان قدس ، اضافه لامیه و بیانیه . شد : رفت و مجن ، جمع
محنت .

محصول بیت - مرغ روحش که همای آسمان قدس بود ، بسوی باغ بهشت
پرواز کرد ، از این محنتخانه عالم به جنت رهسپار گشت . وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : «فعلول فاعلات مفاعیل فاعلن

**کو فرصتی که خدمت پیرمغان کنم
وزیند پیر دولت خود را جوان کنم**

باین نوع نظم مجازاً قطعه گفته میشود ، زیرا قطعه شعری را گویند که مطلع نداشته باشد ، پس با این اعتبار عدد مقطعات چهل ویک میشود .

محصول بیت - کو آن فرصتی که بتوانم به پیرمغان خدمت کنم و ازیندی یعنی از نصایحش دولتم را جوان کنم . مراد : کوچنین فرصتی که این کار را بکنم .

**من سالها مجاور میخانه بوده ام
باقی عمر خدمت آن آستان کنم**

محصول بیت - من چندین سال است که مجاور میخانه بوده ام، ولی اگر حالا هم فرصت دست دهد باقی عمر مرا بآن آستانه خدمت میکنم .

**دی شیشه دید بامن و بشکست محتسب
می بعد از این بزیر مرقع پنهان کنم**

محصول بیت - دیروز محتسب شیشه باده را در دست من دید و گرفت شکست ، پس از این ببعده باده را در زیر مرقع پنهان میکنم . یعنی محفوظش میدارم .

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلت

حکیم فکر من از عقل دوش کرد سؤال
که ای یگانه الطاف خالق رحمان

حکیم فکر من - اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت - دیشب حکیم فکر من از عظم سؤال کرد که ای یگانه الطاف

خالق رحمان .

کدام گوهر نظمست در جهان که ازو
شکست قیمت بازار لؤلؤ عمان

محصول بیت- کدام گوهر نظم است که در دنیا بازار لؤلؤ عمان از آن شکست

یافت : یعنی بها و قیمت لؤلؤ عمان را شکست داد .

جواب داد که بشنو ز من ولی مشنو
که این قصیده فلان گفت و این غزل بهمان

محصول بیت- عقل جواب داد که حقیقت مطلب را از من بشنو ولی باین حرف

که این قصیده را فلانی گفت و این غزل را بهمان گوش نده .

سرآمد فضلی زمانه دانی کیست
ز روی صدق و یقین نه ز راه کذب و گمان

محصول بیت - این بیت از مقول قول عقل است : میدانی سر آمد و سرور

فضلی زمانه کیست ؟ از روی صدق و صفا میگویم نه اینکه از روی گمان و یا دروغ

باشد .

شهنشه فضلا پادشاه ملك سخن
جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان

محصول بیت - یعنی شهنشاه فضلا و پادشاه کشور سخن ، و جمال ملت و دین و آقای دنیا سلمان است : سلمان ساوجی است که مداح سلاطین ایلخانیه است. از تعریف خواجه (حافظ) رفعت، مقام سلمان را میتوان دریافت .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

دریغا خلعت روز جـوانی

گـرش بودی طـراز جاودانی

دریغا : حیفا . خلعت روز جوانی . اضافه بیانی . گـرش ، شین ضمیر بر میگردد به خلعت. طراز ، به کسر طابه معنای علم و نشان است . جاودانی ، مضاف الیه با اضافه بیانی : ابدی .

محصول بیت - حیفاکاش خلعت ایام جوانی طراز ابدی داشت: یعنی دوران جوانی همیشگی و مؤبد میبود .

کسانیکه این قطعه را رباعی نامیده و جزو رباعیات نوشته اند، عجب اشخاص بی تمییز و بی تشخیص بوده اند .
رد سروری و شمععی

دریغا حسرتا دردا گزین جوی

بخواهد رفت آب زندگانی

محصول بیت - ای درینغ و حسرت و درد که از جوی دنیا و یا از جوی بدن آب حیاتمان خواهد رفت ، یعنی فوت خواهیم کرد .

همی باید برید از خویش و پیوند

چنین رفتست حکم آسمانی

محصول بیت - درینغ که باید از قوم و قبیله برید ، و این حکم آسمانی است که اینطور واقع شده . یعنی کسی در دنیا باقی نخواهد ماند .

و کل اخ مفارقه اخـوه

لعمرا بیک الا الفـرقدان

کل اخ ، اضافه بیانی و مبتدا و مفارقه خبرش . های ضمیر بر میگردد به «اخ».

اخوه ، لفظاً مرفوع فاعل مفارق وضمیر بازهم راجع است بد «اخ» .
 لعمر ابيك ، لام ادات قسم است و بهمین جهت عین مفتوح خوانده میشود ، و
 اضافه لامیه یعنی قسم به عمر و بقای بابایت . الا ، ادات استثنا .
 فرقدان ، در نزدیکی قطب شمال دو تا کوکب است
محصول بیت - این بیت مضمون بیت قبلی را روشن میکند و میفرماید : که
 هر برادر از برادرش جدا خواهد شد . قسم بجان و عمر پدرت ، غیر از فرقدان که
 تا قیام قیامت از هم جدا نخواهند شد سایر برادران هر روز از هم جدا میشوند . حاصل :
 برادران در حال جدا شدن از همدیگر هستند .

وله ايضاً قطعه

از بحر هرج : مفعول مفاعله فعلی

ای باد صبا اگر توانی
از راه وفا و مهربانی

محصول بیت - ای باد صبا اگر قادری ، از راه وفا و مهربانی و شفقت

از من خبری خبر بیارم
کان سوخته تو در نهانی

محصول بیت - از من خبری به یارم برسان : که آن عاشق دلسوخته تو

می‌مرد ز اشتیاق و میگفت
کای بی تو - رام زندگانی

محصول بیت - آن سوخته تو از شدت اشتیاق می‌مرد و میگفت : ای جانان

بی تو زندگی بر من حرام گردد .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بعلمت آدمی انسان مطلق

چو علمش نیست شد حیوان مطلق

محصول بیت - آدمی با علم انسان مطلق است، اگر علم نداشته باشد پس حیوان

مطلق است .

آن مفسر یکه در مصرع اول بجای مطلق «منطق» نوشته و در معنایش گفته است:

رد شمعی

مطلقاً از بیت اطلاع نداشته .

عمل بی علم باشد جهل مطلق

بجهل ای جان نشاید یافتن حق

محصول بیت - عمل بی علم جهل مطلق است ، ای جان حق را با جهل نمیشود

بدست آورد . یعنی برای درك همه چیز علم لازم است .

بعضیها به تصور اینکه این قطعه هم رباعی است، در ردیف رباعیات نوشته اند، این

مفسرین تشخیص غریبی داشته اند . رد شمعی و سروری

وله ایضاً

فی الرباعیات

من حاصل عمر خود ندارم جز غم

در عشق ز نیک و بد ندارم جز غم

محصول بیت - من جز غم حاصلی از عمرم ندارم ، و در عالم عشق از نیک و

بد چیزی جز غم ندارم.

یک همدم دمساز ندارم نفسی

یک مونس نامزد ندارم جز غم

همدم دمساز، اضافه بیانی: یار موافق. نفسی، یا حرف وحدت. مونس نامزد،

اضافه بیانی. مونس: غمگسار، نامزد: معین^۱

محصول بیت - حتی یک دم همدمی و یار موافقی ندارم ، و جز غم یک مونس

دائمی ندارم .

رباعی

مردی ز کننده در خیبر پرس

و اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس

مردی - یا حرف مصدری. کننده، اسم فاعل. در خیبر، اضافه لامیه. خیبر،

در حجاز نام شهری است که چندین قلعه دارد، و حضرت پیغمبر از قلاع شهر مذکور

هفت قلعه فتح کرده بود.

کننده در خیبر، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته. پرس، به ضم بای عجمی

۱- نامزد: موسوم. مترجم

وسکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : سؤال کن ، مردی ، مفعول صریح وزکننده ، مفعول غیر صریحش .

و اسرار کرم ، واو حرف عطف و اضافه لامیه . خواجه قنبر ، اضافه لامیه . مراد امام علی است در این مصرع هم اسرار کرم ، مفعول صریح و زخواجه قنبر ، مفعول غیر صریح فعل «پرس» .

محصول بیت - مردی را از آن پرس که در قلعه خنبر را ازجا کند و همچنین اسرار کرم را از مولای قنبر سوال کن .

گر تشنه فیض حق بصدقی حافظ

سرچشمه آن ز ساقی کوثر - پرس

تشنه - : عطشان . تشنه فیض ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده .

فیض حق ، مصدر به فاعلش اضافه گشته .

بصدقی - با حرف مصاحبت و یا ضمیر خطاب ، حافظ ، منادی . سرچشمه آن ،

اضافه لامیه . سرچشمه ، مفعول صریح و زساقی مفعول غیر صریح فعل «پرس» . ساقی کوثر ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده

محصول بیت - ای حافظ اگر با صدق تشنه فیض حقی ، پس سرچشمه

آن را از ساقی کوثر سؤال کن ، مراد این چیزها که ذکر شد همه را از مرتضی علی پرس .

رباعی

گر همه چون افتاده این دام شوی

ای بس که خراب باده و جام شوی

مراد ازدام ، دام عشق است . ای ، حرف ندا و منادی مجذوف : ای یار

محصول بیت - ای یار اگر چون من بدام عشق گرفتار شوی ، بکل خراب

باده و جام میشوی ، یعنی بکلی خراباتی و باده نوش میشوی .

ما مست و خراب و رند عالم سوزیم
با ما منشین و گرنه بدنام شوی

محصول بیت - ما مستیم و خراب و رند عالم سوزیم، پس با ما منشین و گرنه بدنام میشوی، یعنی همانطور که ما بدنام شده ایم تو هم بدنام میشوی. رباعی

در سنبلش آویختم از روی نیاز
گفتم من سودا زده را چاره بساز

آویختم - در لغت لفظ مشترك است: آویزان کردم و آویزان شدم اما در این قبیل موارد به معنای چسپیدن است: با دودست از سنبلش آویختم، در حرف صله. **محصول بیت -** احتیاج و ادارم کرد با دودست از زلف جانان آویختم، گفتم من سودا زده را چاره کن.

گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار
در عیش خوش آویز نه در عمر دراز

محصول بیت - جانان گفت: لبم را بگیر و زلفم را زها کن، در عیش خوش آویز نه در عمر دراز. یعنی زندگی خوب راهوس کن نه عمر طولانی را. رباعی

چون غنچه گل قرابه پرداز شود
نرگس بهوای می قدح ساز شود

قرا به پرداز، ترکیب وصفی یعنی خالی کننده قرابه، مراد غنچه گل از حالت غنچه در بیاید و به صورت گل مطبق شود. قرابه، کوزه دسته دار بزرگی است، به صراحی هم قرابه گویند قدحساز، ترکیب وصفی: قدح سازنده. نرگس قدحساز شود: گل نرگس باز شود و بشکل قدح در بیاید.

محصول بیت - وقتی غنچه گل قرابه پرداز شود و بشکل قدح در بیاید.

فارغ دل آنکسی که مانند حباب
هم با سرمی خانه بر انداز شود

فارغ: خالی. دل آن، اضافه لامیه. کسی، یا حرف وحدت و یا تنکیر. که،

حرف رابط صفت و یا حرف بیان. مانند حباب ، اضافه لامیه .

حباب ، به فتح حا مراد حباب آب است سرمی ، اضافه لامیه .

خانه بر انداز، تر کیب وصفی : خانه خراب کن.

محصول بیت - وقتی غنچه گل شکفته گشت و نرگس قدح ساز شد (باز شد)

آن موقع دل کسی بی غم و غصه است که چون حباب به هوس می خانه بر انداز شود
یعنی خانه خراب شود. مراد: در آن فصل خانه اش را بفروشد و شراب بخرد.

رباعی

زان باده دیرینه دهقان پرورد

درده که طراز عمر نو خواهم کرد

باده دیرینه دهقان پرورد، اضافه بیانی و لامیه . دیرینه: کهنه. دهقان پرورد ،

صفت مرکب : باده ای که دهقان تهیه کرده باصطلاح پرورده دهقان : زارع و اهل ده.

درده ، در، نوعی از اقسام ادات تأکید است . ده، به کسر «دال» فعل امر مفرده مخاطب:

بده. در اسم مصدر و در سایر مشتقاتش جایز است که دال مفتوح خوانده شود.

طراز عمر، اضافه بیانی، طراز به معنای علم است که در زمانهای سابق برای

زینت لباس بکار میرفت

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: از آن شراب کهنه ای که پرورده

دست دهقان است به من بده که طراز عمر را تازه کنم حاصل: می خواهم نوجوان بشوم.

مستم کن و بیخبر ز احوال جهان

تا سر جهان بگویمت ای سره مرد

سره مرد: مرد خوب.

محصول بیت - ای مرد خوب ، مستم کن که از احوال و اوضاع دنیا بی خبر

شوم تا سر جهان را بگویمت : مست لایعقل شوم و بی پروا اسرار کائنات را افش سازم.

رباعی

ای آنکه نهند مهر و ماه از تمکین
بر خاک جناب تو شب و روز جبین

تمکین به معنای قدرت و عظمت است.

محصول بیت - ای آنکه از کمال قدرت و عظمت ، ماه و خورشید بر خاک
آستانت شب و روز سجده میکنند، مراد: تعظیمت میکنند و رویشان را بر خاک آستانت
مینهند .

با دست و زبان و دل تنگم منشان
بسر آتش انتظار و فارغ منشین

کلمه تنگ قید است از برای : دست و زبان و دل.

منشان ، الف و نون ادات تعدیه و مصرع اول مرهون مصرع دوم است .
محصول بیت - با دست تنگ و زبان کوتاه : با دست قاصر و دل تنگ . مرابا
دل پرغم بر آتش انتظار منشان و خودت فارغ منشین . یعنی : مرابا ضلراب مینداز که
خودت هم فارغ بنشینی : (بامضطرب ساختن من خودت فراغت مییابی)

با دوست نشین و باده جام طلب
بوس از لب آن سرو گل اندام طلب

محصول بیت - با دوست بنشین و باده جام بخواه و از آن سرو گل اندام بوسه
لب بخواه : یعنی از یار بخواه که از لبش بوسه ای دهدت .

مجروح چو راحت جراحات طلبد
گو از سرنیش ابن حجام طلب

جراحات - به کسر جیم زخم را گویند . حجام ، در لغت اسم فاعل و متضمن
معنای مبالغه است : کسیکه خون میگیرد (فصاد) . ابن حجام : پسر حجام . در زمان
خواجه محبوبی بوده عمر نام و ابن حجام لقبش بود .

محصول بیت - اگر مجروحی بخواهد که جراحاتش راحت یابد بگوش

راحتی را از جور نیش ابن حجام طلب کن .

رباعی

تا حکم قضای آسمانی باشد
کار تو همیشه کامرانی باشد

تا- ادات توقیت به معنای «مادام». حکم قضای آسمانی، اضافه بیانیه و لامیه و یا حرف نسبت. کامران، ترکیب وصفی از مصدر رانیدن: کامروائی. یا، حرف مصدری باشد، متضمن معنای دعائی است بصورت مضارع
محصول بیت - مادامکه حکم قضای آسمانی جاری است، کار تو دائماً کامرانی باشد. یعنی همیشه در کامرانی باشی. (کامران باشی)

جامی که زدست تقتمون مینوشی
سرمایه عیش جاودانی باشد

تقتمون - به ضم تاوسکون قاف و فتح تای دوم و به ضم میم، نام ساقی شاه شجاع است: از اولاد ترك جوان بسیار زیبایی بود که هم نوازنده بوده و هم خواننده.
سرمایه عیش جاودانی، اضافه لامیه و بیانیه و یا حرف نسبت. باشد، باز هم دعاست بشکل فعل مضارع
محصول بیت - جامی که از دست تقتمون نوش میکنی، سرمایه عیش جاودانی ات باشد.
رباعی

نی دولت دنیی بستم میارزد
نی لذت هستی بالسم میارزد

ادات نفی واقع در اول مصراعها مربوط است به فعلی که ردیف واقع شده به تقدیر: نمی ارزد.
محصول بیت - دولت دنیا به ستمش نمی ارزد. ولذت هستی و وجود هم به درد ورنجش نمی ارزد. مقصود: چند روزی در دنیا موجود بودن و هستی یافتن به رنج و محنتش نمی ارزد.

نی هفت هزار ساله شادی جهان
این محنت هفت روزه غم میارزد

برای دنیا هفت هزار سال عمر قائل شده اند : یعنی برای دوام و بقایش هفت هزار سال مدت نوشته اند . مصرع اول بهمین مطلب اشاره است . محنت هفت روزه غم ، اضافه ها لامیه است .

مدت خیلی کم را با پنج روز و گاهی شش روز و هفت روز تعبیر میکنند .
محصول بیت - شادی و خوشحالی هفت هزار ساله دنیا به غم و غصه این عمر هفت روزه نمی آزد . یعنی شادی تمام مدت دنیا به هموم و غمها و غصه‌هاییکه در این یکی دو روز زندگی متحمل میشوی نمی آزد .
 رباعی

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت

وز بستر عافیت برون خواهم خفت

محصول بیت - امشب از غم تو میان خون خواهم خفت : شب را از غم تو با درد و محنت و الم بسر خواهم برد . و از بستر عافیت وزهد و تقوی برون خواهم خفت
 یعنی زهد و پرهیز را ترك خواهم کرد .

باور نکنی خیال خود را بفرست

زادرنگرد که بی تو چون خواهم خفت

باور نکنی - متضمن معنای شرطی است . تا ، ادات تعلیل . در ، ادات تأکید .
 نگرد ، فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیان .

محصول بیت - اگر - آنچه را که گفتم (مضمون مصرع اول) مراد است باور نمیکنی خیالت را بفرست ، تا که ببیند بی تو چگونه میخوابم یعنی تحقیق کند که شب را در فراق چگونه میگذرانم .
 رباعی

در آرزوی بوس و کنارت مردم

وز حسرت لعل آبدارت مردم

محصول بیت - در آرزوی اینکه ببوسمت و کنارت بگیرم مردم ، و از حسرت لب چون لعل آبدارت هم مردم ،

قصه چه کنم دراز کوتاه کنم
باز آی که باز زانتظارت مردم

باز آی - باز ، در اینجا تأکید را میرساند ، و باز دوم ممکن است به معنای
تأکید یا «دوباره» باشد .

محصول بیت - قصه را برای چه طولانی کنم ، پس خیلی مختصر میگویم :
بیابیا که در انتظارت مردم . رباعی

جانا چو شبی باتو بروز آوردم
گر بی تو دمی بر آورم نامردم

محصول بیت - ای جانان اگر شبی را باتو بروز آورم ، شبی که به تو برسم اگر
بی تو نفسی بکشم نامردم . یعنی بی تو اگر دمی عمر کنم نامردم .

از مرگ نترسم پس ازین کاب حیات
از چشمه نوش آب-دات خوردم

کاب ، که حرف تعلیل . آب حیات ، مرهون مصراع دوم . چشمه نوش آبدار ،
اضافه‌ها بیانیه .

محصول بیت - از این پس دیگر از مرگ نمیترسم ، چون از چشمه شیرین
لب لعلت یا از چشمه لب شیرین آبدات آب حیات خوردم . کسیکه آب حیات بخورد
هرگز نمی‌میرد پس منم نمی‌میرم .

در معنای مصراع دوم : از چشمه نوش لب لعل تو خوردم .

این مفسر از چشمه ناموزون نوش کرده است . رباعی

تا کی بود این جور و جفا کردن تو
بیهوده دل خلیق آزرده تو

محصول بیت - تا کی میخواهی جور و جفا بکنی و بیهوده دل مرد مرا بیازاری .

تیغیت بدست اهل دل خون آلود
گر بر تو رسد خون تو بر گردن تو

محصول بیت - در دست اهل دل شمشیر خون آلودی است اگر آن تیغ به تو بخورد خونت بر گردن خودت است چنانکه ترکها گویند : خون بر گردن مظلوم است .
رباعی

**لب باز مگیر يك زمان از لب جام
تا برداری کام جهان از لب جام**

محصول بیت - لب باز مگیر يك زمان از لب جام، یعنی باده نوشی را ترك مکن تا که از لب جام کام جهان را بدست بیاری
مراد : به مرادات دنیوی برسی .

**در جام جهان چو تلخ و شیرین بهمست
این از لب یار خواه و آن از لب جام**

جام جهان - اضافه بیانیه . بهم است . درهم است . این ، اسم اشاره (اشاره به شیرین) آن اسم^۱ اشاره (اشاره به تلخ) که باده است .

محصول بیت - چون در جام جهان تلخ و شیرین درهم است . پس شیرینی را از لب یار بخواه و تلخی را هم از لب جام . یعنی از جام ، باده بخواه .
رباعی

**گفتی که تسرا شوم مدار اندیشه
دل خوش کن و بر صبر گمار اندیشه**

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید: گفتی که فکر نکن مال تو می شوم یعنی مضطرب خاطر مباش و دلت را خوش کن . فکر و خیالت را به صبر حواله ده یعنی صابر باش .

**کو صبر و چه دل کا آنچه دلش میخوانی
يك قطره خونست و هزار اندیشه**

محصول بیت - صبر کو و چه دل یعنی دل نیست زیرا آنچه که تو دلش میخوانی يك قطره خون است و هزار اندیشه . حاصل اینکه قلب عبارت است از يك قطره خون و هزار گونه فکر چون وضع دل همین است .
رباعی

عشق رخ یار برهن زار مگیر
برخسته دلان خرده بیکبار مگیر

محصول بیت - عشق و محبت رخ یار را برهن عاشق زار خرده مگیر یعنی بر خم نکش که توبه رخ یار عاشقی . و برخسته دلان بی طالع ایراد مگیر : عیب و ایرادهایی که عشق سبب میشود به من اسناد مده . حاصل : دخل و تعرض مکن و مگو که تو عاشقی .

صوفی چو تورسم ره روان میدانی
بر مردم رند نکته بسیار مگیر

محصول بیت - ای صوفی چون توراه و رسم سالکان را میدانی پس زیاد بر مردم رند نکته مگیر ، یعنی رندان را به عیب عشق متهم مکن اگر چه در نزد رندان عشق عیب نیست اما افشایش عیب است پس عشق و محبتشان را افشا مکن . رباعی

نی قصه آن شمع چگل بتوان گفت
نی حال دل سوخته دل بتوان گفت

شمع چگل - اضافه لامیه . چگل ، در سرزمین چین نام کلیسائی است که مانی نقاش آن را با نقوش ابتکاری عجیب خویش منقش کرده است .

هر جا که عبارت: شمع چگل بیاید مراد تازه کشیشان زیبایی است که در آن زمان خدمه کلیسای مذکور بوده اند اما در بعضی موارد چون این بیت مراد از شمع چگل دلبرست : بطریق تشبیه .

ولی اگر چین و چگل گفته شود، مراد از چگل همان شهری است که کلیسا در آنجا واقع بوده .

حال دل سوخته دل ، اضافه ها لامیه است : حال دل ، دل سوخته .

محصول بیت - نه میشود قصه آن شمع چگل را گفت : جور و جفای آن شمع چگل را نمیشود بزبان آورد ، و نه میتوان حال دل ، دل سوخته ای را گفت . مراد بهیچ وجه ممکن نیست به جانان عرض حال کرد .

غم در دل تنگ من از آنست که نیست
يك دوست که باوی غم دل بتوان گفت

دل تنگ من - اضافه بیانیه و لامیه .

محمصول بیت - دل تنگ من از آن جهت غمگین است که يك دوست پیدا نمیشود که بتوان غم دل را به وی گفت . یعنی در این عالم یا صادق پیدا نمیشود که عاشق دردش را پیش وی اظهار نماید .
رباعی

خوبان جهان صیدتوان کرد بزر
خوش خوش برایشان بتوان خورد بزر

برایشان اضافه لامیه.

محمصول بیت - زیباییار جهان را میشود باطلا صید کرد و بوسیله زر میشود میوه آنها را خوش خوش خورد . مراد : به کمک و قدرت مالی رسیدن به وصلشان ممکن میگردد .

نرگس که کلهدار جهانست ببین
کونیز چگونه سر در آورد بزر

محمصول بیت - نرگس که سرور و کلاه دار دنیا است ، تماشایش کن که او هم چگونه نسبت به زر سر فرود آورده یعنی نرگس با همه علو شانی که دارد تمایلی نسبت به زر دارد و در برابرش سر فرود آورده .

به قدح طلائی رنگی که در داخل گل نرگس دیده میشود ، زر اطلاقش کرده است . مفسری که بجای «سر در آورد» «سر بر آورد» نوشته و در معنایش : گفته است چگونه او هم سر بلند کرد و متوجه طلا شد . این گوینده علاوه بر اینکه مخالف تمام نسخه های موجود دیوان حافظ رفتار کرده از اصطلاحات زبان فارسی هم بی اطلاع بوده .

رباعی

ماهی که قدش بسرو میماند راست
آئینه بدست و روی خود میاراست

محصول بیت - ماهی که واقعاً قدش چون سرو است آئینه در دست و روی خود را میاراست : آئینه بدستش گرفته بود و رویش را آرایش میکرد در معنای مصرع دوم : در دستش آئینه در حال آرایش روی خود بود این مفسر معنا را خوب تزیین نکرده است .

دستارچه - پیشکشی که - مردم گفت
وصلم طلبی زهی خیالی که تراست

دستارچه - مصغر دستار که به دستمال سر و سر بند گویند. طالبی ، فعل مضارع مخاطب متضمن معنای شرطی ، زهی ، در اصل ادات تحسین است اما در این قبیل جاها متضمن معنای استهزایی است . خیالی ، یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . که تراست : تو داری یا برای توست .

محصول بیت - بآن ماه یک دستمال سر و یا یک سر بند پیشکش کردم او هم گفت اگر وصلم را میخواهی آفرین به خیالی که داری
مراد : آفرین بآن فکر و فراست که با این چیز جزئی طالب وصل دلبری . در تفسیر مصرع دوم : آفرین به خیالی که در تو است . وزهی خیالی که از برای توست این مفسرین حق ادای معنا را به خیالشان نیاورده اند . رباعی

قسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای
مارا نگذارد که در آئیم ز پای

محصول بیت - قسام جنت و جهنم ، آنکه مشگل گشاست ، نمیگذارد که ما از پادر آئیم یعنی مارا حفظ میکند و مانع از آن میشود که پایمان بلغزد و بزمین بخوریم حاصل : ما را از لغزش باز میدارد .

۱ - در معنای دستار دو کلمه ترکی : دل بند و یا غلغ آورده : سر بندیکه از جنس پارچه

کرباس انواع دارد . مترجم

در معنای مصراع دوم به سخنان ویاوه گوئیهای کسانی که از طرف خودمعانی میتراشند اعتبار نشود که اینان ژاژ خایند .

**تاکی رود این کر کربایی بنمای
سر پنجه دشمن افکن ایشیر خدای**

رود در این قبیل جاها یعنی صادر و واقع شود . کر کربای ، تر کیب وصفی ویا حرف مصدری ، یعنی غصب نهب و یغمای گر گانه که در اینجا از ظلم و تعدی کنایه است . سر پنجه دشمن افکن ، اضافه بیانی و سر پنجه از قدرت و نیرو کنایه است . دشمن افکن ؛ تر کیب وصفی : مغلوب کننده دشمن . مراد از شیر خدای امام علی است .

محصل بیت - از ظلم واقع در زمان خود شکایت میکند و میفرماید : این کر کربایی تاکی ادامه خواهد داشت ، یعنی این ظلم در دنیا تا کی باید باشد ، ایشیر خدای بجنب و سر پنجه قهر دشمن افکن را نشان بده .

مراد : بر مردم ظاهر شو و عالم را از ظلم خلاصی ده و پیر از عدالت کن .

رباعی

**جز نقش تو در نظر نیاید مارا
جز کوی تو رهگذر نیاید مارا**

محصل بیت - جز نقش تو در نظر نیاید مارا : غیر از تو هیچکس بنظرم زیبا نمیاید و جز محل و کوی تو هیچ رهگذری نمیشناسم ، یعنی منظر و تماشاه ما فقط کوی توست ، غیر از آنجا بهیچ جا توجه ندارم از هیچ کویی نمیگذرم .

**خواب از چه خوش آید همه را در عهدت
حقا که بچشم در نیاید مارا**

محصل بیت - در دوران خواب برای همه گوار است ، اما حقا که بچشم ما در نمیآید . یعنی ماهر گز نمیخواهیم یا خود خیال تو مانع است که چشم ما بخواب رود . مراد : از شدت خیال به فکر خواب نیستیم

رباعی

چشمت که فسون ورننگ میبارد از او
ز نهار که تیغ جنگ میبارد از او

رننگ - در این قبیل موارد به معنای «حیله» است .

محمصول بیت - از چشمت که سحر و حیله میبارد ، و امان از آن که که همیشه
تیغ و شمشیر جنگ را آماده دارد .

بس زود ملول گشتی از هم نفسان
آه از دل تو که سنگ میبارد از او

محمصول بیت - از مصاحبانت زود ملول شدی . آه از دل تو که سنگ میبارد
از آن ، کنایه است از سنگدلی و بی رحمی محبوب .

رباعی

هر دوست که دم زد از وفا دشمن شد
هر پاگروی که بود تردامن شد

تردامن ، کنایه از ناپاک است و مقابلهش پاگرو است .

محمصول بیت - هر دوست که دم از وفا زد دشمن شد ، یعنی لاف وفاداری زد
و بالاخره بی وفا شد و دشمن گشت . و هر شخص پا کدامننی که بود ناپاک شد .
مراد : پاک دامنان تردامن از آب درآمدند .

گویند شب آبتن غیبست عجب
چون مرد ندید از که آبتن شد

محمصول بیت - میگویند: شب بازدار حوادث غیب است ، و این خیلی عجیب
است چون او که شوهر ندیده پس از که حامله شده . عرب الیلۃ حبلی گوید ، چنانکه
شاعر گفته است :

بیت - دنیا که حادثات تلهر گیجه یو کلیدر گون طوغمدن نلر طوغه کیم بیلدنا گهان
ترجمه بیت : دنیا که هر شب آبتن حوادث است باطلوع آفتاب چها
خواهد زائید نا گهان ، غرضش از عبارت : مرد ندید یعنی یک مرد کریم ندید .

رباعی

ای باد حدیث من نهانش میگو
سوز دل من بصد زبانش میگو

محصول بیت - ات باد سخن مرا به جانان پنهانی بگو نه آشکارا . و سوز دل
مرا بصد زبان بگویش : بابیان گیرا و مؤثر بگو .

میگو نه بدان سان که ملالش گیرد
میگو سخنی و در میانش میگو

محصول بیت - سخن مرا به جانان بگو ، اما طوری مگو که ملالش گیرد
یعنی طوری مگو که رنجشی پیدا کند . خلاصه حرفی از من بگویش اما ضمن صحبت باشد
چنانکه مکدر نشود : بوجهی که از سخنت نرنجد . رباعی

گفتم که لب ت گفت لبم آب حیات
گفتم دهندت گفت زهی حب نبات

محصول بیت - به جانان گفتم لب ت چیست ؟ گفت آب حیات است ، گفتم دهندت
چیست ؟ گفت حب نبات اعلاست .

گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا
شادی همه لطیفه گویان صلوات

دو نفر که سخنشان مطابق و موافق هم باشد ، یعنی هر دو شان درباره مطلبی یک
عقیده داشته باشند و یک حرف بزنند آن موقع گویند : شادی همه لطیفه گویان صلوات
در این بیت وقتی جانان گفت : لبم آب حیات و دهندت حبه نبات است ، خواهی میفرماید :
حافظ هم حرف شمارا میزند (حرف شمارا تأیید میکند) یعنی لب ت را آب حیات و به
دهنت حبه نبات گوید .

جانان گفت آه شادی ...

محصول بیت - به جانان گفتم حافظ هم سخن ترا میگوید ، او هم گفت آه
شادی همه لطیفه گویان صلوات .

بعضی در معنای شعر گفت ثانی را مضاف گرفته‌اند یعنی گفت مضاف و حافظ مضاف‌الیه. کسیکه حرف می‌فهمد معلومش است که این مفسر حرف زائد زده است. رباعی

ماه‌م که رخس روشنی خور بگرفت
گرد خط او دامن کوثر بگرفت

رخ - مبتدا و روشنی خور بگرفت خبرش. که ، حرف رابط صفت . جایز است «گردخط» بدل از رخس باشد و جمله اسمیه مذکور مبتدا ، تأمل تدبیر .
جملة روشنی خور بگرفت ، بدو معناست : یکی روشنی خورشید را پیدا کرد یعنی رخس چون خورشید مضمی و تابان گشت .

معنای دوم : مانع ضیاء خورشید شد ، یعنی روشنی و ضیاء روی جانان بروشنی خورشید غالب گشت : از آن روشنتر است . تأمل

گرد خط ، اضافه بیانی ، گرد ، به فتح کاف عجمی به معنای «غبار» است .
مراد از «کوثر» روی جانان است که به ماه تشبیه کرده .

محصول بیت - ماه من . که رویش روشنی خورشید را گرفت ، گرد و غبار خطش دامن کوثر را گرفت یعنی روی پاک چون آب کوثرش را گرد خط (ریش) پوشانده .

کسانیکه در این بیت ترکیب را تغییر داده مخالف نسخه‌ها نوشته‌اند و «گرد» را به کسر کاف عجمی اطراف معنا کرده‌اند ، خودشان در اطراف معانی دور زده‌اند.

دلها همه در چاه زنخدان انداخت

و آنگاه سر چاه بعنبر بگرفت

دلها - مبتدا و ما بعدش خبرش و جمله اسمیه خبر بعدالخبیر مبتدای اول .

محصول بیت - ماه من دل‌های همه عاشق را به چاه زنخدانش انداخت و آنگاه

سرچاه را با عنبر گرفت : با عنبر بست .

مراد از عنبر «خط» جانان است که چاه زنجدهانش را پوشانده است .
در بین رباعیات خواجه رباعی لطیفتر از این نیامده است .

رباعی

چون جامه زتن بر کشد آن مشکین خال
ماهی که نظیر خود ندارد بجمال

زتن بر کشد - از تن بیرون بیاورد «اخراج کند» . ماهی ، یا حرف وحدت
که ، حرف رابط صفت . بجمال ، یا حرف مصاحبت و یا حرف ظرف .
محصول بیت - اگر آن مشکین خال لباسش را از تنش بیرون بیاورد ماهی
این است که در زیبایی مانند ندارد این مصرع به بیت آتی مرهون است .

در سینه دلش ز نازکی بتوان دید
مانند سنگ خاره در آب زلال

محصول بیت - از کمال لطافت و نازکی تنش در سینه دلش را میتوان دید :
چون سنگ سیاهی که در داخل آب صاف و زلال دیده میشود در میان تن صاف چون
نقره جانان قلب چون سنگ سیاهش همچنان دیده میشود .

رباعی

سیلاب گرفت کرد ویرانه عمر
و آغاز پری نهاد پیمانۀ عمر

محصول بیت - اطراف ویرانه عمر را سیلاب محنت و بلا گرفت و پیمانۀ عمر
هم شروع کرد به پرشدن . مراد : خانه عمر روبه ویرانی گذاشت و پیمانۀ عمر آغاز
پری نهاد .

حاصل : عمر بتدریج پایان میپذیرد .

هشیار شوای خواجه که خوش خوش بکشد
حمل زمانه رخت از خانه عمر

محصول بیت - ای خواجه هشیار باش که حمل زمانه خوش خوش از خانه

عمر رختت را بیرون خواهد کشید ، یعنی حمال روزگار رخت و بخت خیلی اشخاص را از خانه‌هایشان بیرون کشیده و به باد فنا داده است . پس مال ترا هم به باد فنا خواهد داد .
رباعی

از چرخ بهر گونه همی دار امید
وز گردش روزگار میلرز چو بید

بهر گونه - با حرف صله و یا حرف مصاحبت : بهر وجه و با هر وجه . همیدار ،
ها حرف تأکید و میدار ، فعل امر مفرد مخاطب ، امید مفعول صریح و از چرخ و
بهر گونه دو مفعول غیر صریح فعل مذکور .
وز گردش روزگار ، واو حرف عطف و زا حرف ابتدا و اضافه لامیه .
میلرز ، فعل امر مفرد مخاطب . بید نام درختی است .
محمصول بیت - بهر وجه که شده از فلک امیدت را قطع مکن : هرگز از
فلک مأیوس مباش ، اما از گردش روزگار چون بید بلرز یعنی واهمه داشته باش .
حاصل از فلک قطع امید مکن در عین حال زیاد مطمئن هم مباش یعنی بین الخوف
و الرجاء باش .

گفتی که پس از سیاه رنگی نبود
پس موی سیاه من چرا گشت سفید

محمصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید : تو گفتی که رنگی بهتر و
علاقر از رنگ سیاه پیدا نمیشود یعنی رنگ سیاه ، سلطان رنگهاست اگر اینطور
است پس موی سیاه من چرا سفید گشت ، مراد میبایست سیاه میماند و سفید نمیشد
رباعی

چشم تو که سحر بابلست استادش
یارب که فسونها مرواد از یادش

که - حرف رابط صفت . سحر بابل ، اضافه لامیه : سحری که در سرزمین

۱ - بنظر میرسد منظور حافظ اشاره باین ضرب المثل فارسی است : بالاتر از سیاهی

رنگی نبود یعنی رنگ سیاه قابل تبدیل به سایر رنگها نیست . مترجم

بابل از زمان هاروت و ماروت باقی مانده است ،

یارب در این بیت به معنای «یا الله» است : مقام تضرع است . که ، حرف بیان فسونها ، مخفف افسونها : نیرنگ و مکر و حيله است . مرواد ، فعل نهی مفرد غایب در مقام دعا واقع شده یعنی خدا نکند که برود . (نرود) .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : چشم تو که استادش ساحر بابل است یعنی جادوگری را از سحره آن استاد تعلیم گرفته است . خدایا بدر گاهت تضرع میکنم و از تو میخواهم که آن سحاری را چشمان جانان فراموش نکنند در بعضی نسخهها «برواد» واقع شده با بای استقبال : برود .

مفسری که «برواد» را «برود» نوشته و در معنایش گفته است : عجب مگر افسونها از یادش میرود این گوینده جادو کرده است . رد سروری

و آن گوش که حلقه کرد در گوش جمال آویزه ز در نظم حافظ بادش

که - حرف رابط صفت . آویزه : گوشواره است . در نظم حافظ ، اضافه بیانیه و لامیه . بادش ، شین «ضمیر» بر میگردد به گوش اول .

محصول بیت - و آن گوش که به گوش جمال حلقه کرد یعنی جمال را بنده و حلقه بگوش خود کرد . حاصل : زیبائی مطیع و منقادش شده گوشواره آن گوش از در نظم حافظ باشد یعنی در نظم حافظ همیشه گوشواره گوشش باشد .
استماع کلام حافظ را اشعار میدارد .

در تحقیق مصراع اول گفته شده : آن صاحب گوش که به گوش زیبایش حلقه انداخت ، این مفسر معنای شعر را از استاد خوب بگوش نکرده . رد سروری .
در تحقیق معنای تمام بیت گفته اند : مراد : بهتر است زیبايان غرور را ترك کنند و نصیحت پذیر باشند . این مفسر هم معنای بیت را تحقیق نکرده است . رد شمعی .

با می بکنار جوی میباید بود
و ز غصه کناره جوی میباید بود

بکنار جوی، با حرف ظرف . کنار جوی، اضافه لامیه و او حرف عطف. کناره جوی، ترکیب وصفی : جوینده کناره: کنایه از طالب بودن به کناره صحر است .
محصول بیت - بامی در کنار جوی باید بود : در کنار جوی باید باده نوشید و از غم و غصه کناره گرفت ، یعنی باید باده خورد و از غم و غصه دور شد . از غم خلاص شد .

این مدت عمر ما چو گل ده روزست
خندان لب و تازه روی میباید بود

ده روز است، در اصل ده روزه است، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته. خندان لب، از اقسام صفت مر کب: متبسم .
واو، حرف عطف، تازه روی، اینهم صفت مر کب است .
محصول بیت - زمان و مدت این عمر ما ده روزه است یعنی کم است ، خلاصه از قلت مدت کنایه است. پس با این ترتیب: با این عمر کوتاه خندان لب و بشاش باید بود. یعنی عمر باین کوتاهی را با غم و غصه صرف نکنیم و بلکه با بشاشت و شادی بگذرانیم .
رباعی

ای شرمزده غنچه مستور از تو
حیران و خجل نرگس مخمور از تو

غنچه مستور - اضافه بیانی . اسناد صفت مستوری به غنچه به مناسبت اینست که غنچه گل در داخل ظرف^۲ سبز قرار گرفته است .
نرگس مخمور، اضافه بیانی . اسناد صفت مخموری به نرگس بواسطه اینست که گل نرگس سرخم کرده است .

۱- بنظر میرسد مراد از کناره جوی : کناره گیر باشد مترجم

۱- منظورش کاسبرگ است . مترجم

محصول بیت - ای جانان غنچه مستور از تو شرمنده است و نر گس مخمور هم پیش تو خجل است و حیران. مراد : غنچه از دهانت شرمنده است و از خجالت و شرمندگی است که از پرده بیرون نمیاید و نر گس هم از چشمانت خجل است و حیران.

گل با تو برابری کجا یارد کرد
کو نور زمه دارد و مه نور از تو

محصول بیت - گل کی میتواند با تو برابری کند ، زیرا گل نور را از ماه میگیرد و ماه هم از تو مستنیر میگردد. مراد : رنگ گل و سایر شکوفه ها از مه مستفاد میشود و نور وضیاء ماه از روی توست . رباعی

اول بوفای می وصالم در داد
چون مست شدم جام جفا بر سرداد

محصول بیت - ابتدا از روی وفاداری بمن باده وصال را خوراند وقتی مست گشتم روی آن جام جفایم داد. یعنی بعد از می وصال جام جفا بمن خوراند. حاصل : اول نسبت بمن اظهار محبت کرد، همینکه دلم را گرفت، سپس شروع کرد به جفا کردن. چنانکه عادت تمام محبوبان بر این است .

با آب دو دیده و دل پر آتش
خاک ره او شدم ببادم در داد

مصراع اول مرهون مصرع دوم است .

محصول بیت - بادل پر آتش و اشک دو چشم، خاک راه جانان شدم اما حانانان . به بادم داد .

در بیت صنعت تضاد و طباق رعایت شده . رباعی

با مردم نیک بد نمی باید بود
در بادیه دیو و دد نمی باید بود

محصول بیت - با مردم خوب نباید بد بود، در صحرا و بیرون چون دیو و دد بودن صحیح نیست. دد ، به فتح دال اول حیوانات درنده را گویند چون شیر و پلنگ

و گرگی .

مراد : انسان باید همه جا ملایم و آدمی سیرت باشد، نه چون حیوان درنده و مودی .

مفتون معاش خود نمی باید شد
مغرور بفضل خود نمی باید بود

مفتون معاش، اسم مفعول به قائم مقام فاعلش اضافه : شده. معاش خود، اضافه لامیه .

محصول بیت - آدم نباید درزندگی فقط سرگرم و مقید به معاش روزانه باشد و همچنین نباید به فضل و دانش خود مغرور گردد.

خلاصه انسان نباید تمام همش را صرف معاش روزانه بکند، بلکه باید به علوم و کسب معارف و صلاح و تقوی هم توجه کند و هرگز ترکشان نکند .
در معنای مجموعی بیت : مراد بیانی است در خصوص بدی حاصل از اختلاط بامردم و قباحت بد خوئی که ضرر محض است .

این مفسر معنای بیت را خوب بیان نکرده است. رد شمععی
در رباعی مذکور الفاظ «شد و بود» معنای مصدری دارد. رباعی

ای سایه سنبلیت سمن پرورده
یاقوت لب در عدن پرورده

مراد از سنبلیت «زلف» از سمن «عارض» و از «درعدن» دندان است .

محصول بیت - ای جانان سایه سنبلیت سمن پرورده است یعنی سمن را تربیت کرده : مراد سایه زلفت مرئی سمن شده است. و یاقوت لب هم درعدن تربیت کرده .
مراد : در میان لب چون یاقوتت دندانهایت چون درعدن است .

همچون لب خود مدام جان می پرور
زان راح که روحیست بدن پرورده

می پرور - فعل امر مفرد مخاطب. بدن پرورده ، باحرف ظرف . دن یعنی کپ

یا خدره، در اصل با تشدید نون است، معنای «دن» راضمن غزلهای گذشته بطور مفصل بیان کرده ایم.

محصول بیت - از آن باده که روحیست در خمره پرورده شده، و رنگش چون لبت است جانت را همیشه پرورش بده.
مراد: دائماً جانت را با باده پرورش بده.
رباعی

هر روز دلم بزیر باری دگرست
در دیده من ز هجر خاری دگرست

محصول بیت - هر روز دلم بزیر باری دگر است، یعنی از درد عشق دلم هر روز به نوعی درد و بلا و مشقت گرفتار میشود، و در چشمم هم خار هجران است که رنج میدهد. مقصود: چشمم مبتلا به درد هجران شده است.

من جهد همی کنم قضا می گوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگرست

محصول بیت - من سعی میکنم که خار هجران را از چشمم دفع کنم، اما قضا و حکم ازلی میگوید: بجز کار و کوشش و کفایت تو موضوع دیگری است یعنی تحمل رنج خار هجران برایت حکم ازلی است، پس با جهد مندفع نمیشود.
رباعی

چون باده زغم چه بایدت جوشیدن
با لشکر غم نمی توان کوشیدن

محصول بیت - لازم نیست چون باده از غم در جوش و خروش باشی یعنی از شدت غم نباید چون شرابی که در خمره جوش میآید و کف میکند و سر میرود بجوشی و اضطراب داشته باشی چون مقابله با لشکر غم و کوشش برای منکوب ساختن آن ممکن نیست. حاصل معارضه با غم جایز نیست.

سبزست لبت ساغر از او دور مدار
می براب سبزه خوش بود نوشیدن

محصول بیت - لبت سبز است، و ساغر را از آن دور مدار.

مراد : لبث بواسطه سبیلت به سبزه گرائیده پس از باده نوشی فارغ مباش ،
زیرا در کنار سبزه زار باده نوشیدن لذت بخش است .
رباعی

ایام شبابست شراب اولیتر
هر غمزده مست خراب اولیتر

محصول بیت - ایام جوانی است شراب اولیتر ، یعنی دوران جوانی است ،
پس در این سن شراب خوردن از نخوردنش بهتر است و چه بهتر که هر غمزده و غمناک
مست و خراب شود .

مراد : برای رهایی از غم ، مست خراب شدن بهتر است .

عالم همه سر بسر خرابست و بیاب
در جای خراب هم خراب اولیتر

محصول بیت - عالم سراسر خراب و بیاب است ، پس در جای خراب ، خراب
شدن بهتر است .

نتیجه رباعی اینست که برای خلاص شدن از غم عشق و محبت باید باده نوشید .

رباعی

باز آی که جانم بجمالت نگرانست
باز آی که دل در غم هجرت بفغانست

باز ، در این قبیل موارد فقط برای تأکید است .

محصول بیت - ای جانان بیا که جانم بجمالت ناظر است و بیا که دلم در غم
هجرت به فغانست : نالان و گریان است .

باز آی که بی روی تو ای یار عزیز
سیلاب ز چشم من سرگشته روانست

محصول بیت - ای یار عزیز بیا که در دوزی رویت از چشم من سرگشته سیلاب
جاری است . یعنی همیشه گریان و نالانم .

رباعی

**برگیر شراب طرب انگیز و بیا
پنهان زرقیب سفله مستیز و بیا**

برگیر - بر حرف تأکید . گیر ، فعل امر مفرد مخاطب : بگیر . شراب
طرب انگیز ، اضافه بیانیه و طرب انگیز ، ترکیب وصفی از مصدر انگیزیدن :
شادی آور .

رقیب سفله ، اضافه بیانیه زرقیب ، متعلق به پنهان ، و پنهان متعلق به فعل «بیا» و
مستیز ، جمله معترضه .

محصول بیت - شراب شادی بخش را بدست گیر و بیا یعنی همراهت شراب
بیار و عناد موز و بیا البته نهانی و مخفیانه از رقیب بیا .

**مشنو سخن خصم که بنشین و مرو
بشنو زمن ای نگار برخیز و بیا**

مشنو - فعل نهی مفرد مخاطب : گوش نکن . سخن خصم ، اضافه لامیه و
مفعول فعل «مشنو» . که ، حرف بیان در هر دو جا .

محصول بیت - ای جانان سخن دشمن را گوش نده که میگوید : بنشین و
مرو . حرف مرا بشنوای نگار برخیز و بیا .
خلاصه سخن مرا گوش کن اما حرف رقیب را مشنو .

رباعی

**هجرت که بجان من درویش آمد
گوئی نمکی بر جگر ریش آمد**

که - حرف رابط صفت . بجان من درویش ، با حرف صله و اضافه لامیه و بیانیه
گوئی ، فعل مضارع مفرد مخاطب اینجا یعنی مثل اینکه .
نمکی ، یا حرف تنکیر . بر جگر ریش ، بر اینجا به معنای بای صله و اضافه
بیانیه .

محصول بیت - هجرت که بجان من درویش آمد : یعنی بجان من کار کرد ،

مثلاً اینکه بر جگر مجروح نمک پاشیدند ، مراد : جراحت دل مرا تازه کرد .

ترسیدمی من گز تو شوم روزی دور

دیدمی که همان روز بدم پیش آمد

محصول بیت - میترسیدم که مبادا از تو دور شوم : از فراق میترسیدم .

دیدمی که همان روز بد پیشم آمد ، یعنی از تو دور و مهجور شدم .

حاصل از آنچه میترسیدم دچار شدم .

در مصرع اول بعضیها کلمه «من» را ندیده گرفته‌اند ، این مفسرین خیلی

رد سروری و شمعی

ناموزون بوده‌اند .

رباعی

شرین دهنان عهد بیایان نبرند

صاحب نظران ز عاشقی جان نبرند

محصول بیت - محبوبان شرین دهن عهدشان را بیایان نمیبرد : بعهدهشان

وفا نمیکنند ، عاشقان صاحب نظر هم از عاشقی جان نبرند یعنی از درد عشق جان بدر

نمیبرند . خلاصه عمرشان با عشق و محبت میگذرد .

معشوقه - چو بر مراد و رای تو بود

نام تو میان عشقبازان نبرند

محصول بیت - معشوقه اگر بروفق مراد و میل باشد ، در میان عشقبازان

نامت را نمی‌برند یعنی نامت جزو عشقبازان محسوب نمیگردد . زیرا عاشق باید از

آرزوی طبع و هوای نفس بگذرد تا عاشق صادقش گویند .

رباعی

زلفین تو پیچ و خم و تاب از چه گرفت

و آن چشم خمارین تو خواب از چه گرفت

خمارین - یا حرف نسبت و نون حرف تأکید .

محصول بیت - دوزلف تو پیچ و تاب و جعد را از چه گرفت یعنی چه چیز

مجعدش کرده، و آن چشم مخمورانها را خواب از چه گرفت یعنی برای چه خواب آلوده است . حاصل : چشمت چرا فتنه گر است و خواب آلوده .

چون هیچکسی بر گ گلی بر تو نزد
سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت

محصول بیت - چون هیچکسی بر گ گلی بر تو نزد، پس سر تا قدمت: سر تا پایت از چه بوی گلاب میدهد . حاصل بوی گلی که از تنت میاید از کجاست .

رباعی

راه طلب تو و خار غمها دارد
کو راهروی که این قدمها دارد

راه طلب ، اضافه لامیه . طلب تو ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . خار غمها ، اضافه بیانیه . راهرو ، ترکیب وصفی یعنی مرد راه و یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی و یا حرف رابط صفت .

محصول بیت - راه طلب کردن تو خارهای غم دارد ، یعنی در جستجوی تو خیلی غم و غصه باید کشید (رسیدن به تو مستلزم خیلی غم و غصه است) کو مرد راه که این قدمها را داشته باشد ، یعنی قدمهایی در جستجوی تو داشته باشد .

دانی که که روشناس عشقت آن کو
بر چهره جان چراغ دمها دارد

روشناس یعنی مشهور . روشناس عشق ، اضافه لامیه . چهره جان ، اضافه بیانیه چراغ دمها ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - آیا میدانی که شخص مشهور و نامدار عشق چه کسی است ؟ آن کسی است که در چهره جاننش چراغ نفس عاشقان باشد یعنی علامت همت و نفس عاشقان در وجودش باشد .

رباعی

بردار دل از مادر دهر ای فرزند
با نصف اخیر شوهرش در پیوند

محصول بیت - ای پسر از مادر دهر دل بردار . یعنی به دنیا و روزگار دل میند ، زیرا به کسی وفا نکرده که بتو بکند . (به ظواهر دنیا دل میند) با نصف اخیر شوهرش در پیوند ، یعنی آخر و عاقبت دنیا را در نظر بگیر زیرا دنیا با شوهرش (طالبش) دشمن است و مسلماً نابود وفانی اش خواهد کرد.

بی قلب ندانی اینچنین شخصی را
چون حافظ اگر شوی برویش خرسند

برویش - ضمیر ، برمیگردد به مادر دهر (در بیت اول)

محصول بیت - تا صاحب و دارای قلب نشوی نمی فهمی که شوهر و طالب دهر کیست : مراد تا از مادر دهر منقطع نگردی ، چون حافظ به ظاهر دنیا فریفته میشوی و طالب و شوهر دهر را نخواهی شناخت .
مقصود : چون حافظ به ظاهر دنیا فریفته میشوی و نمی شناسی که شوهر و طالب دنیا کیست و که نیست .

رباعی

من با کمر تو در میان کردم دست
پنداشتمش که در میان چیزی هست

پنداشتمش ، شین «ضمیر» در معنا به «میان» مربوط است .

محصول بیت - من در میانت به شال کمر بندت دست زدم ، خیال کردم که در کمرت چیزی هست : تصور کردم که در میان (داخل) شال کمر بندت چیزی هست .

پیدا است کز آن میان چه بر بست کمر
تا من ز کمر چه طرف برخوردارم بست

محصول بیت - معلوم است از آن میان کمر چه فایده برده که منم بتوانم از کمرت فایده بر بندم یعنی بایست کمر از میان نفعی داشته باشد و چیزی عایدش شود که

منهم از کمرت فایده ببرم .

رباعی

مقبول دل خواص و مشهور عوام

خوش لهجه و موزون حرکت بدر تمام

محصول بیت - بدر تمامی که خوش لهجه است و حرکات متناسب دارد مورد

پسند خواص است و مشهور عوام .

در خطه شیراز بنامست و نشان

رود آور حاجی حافظ احمد نام

رود آور - ترکیب وصفی : سرود آور یعنی سرود خوان حاجی حافظ لقب

واحمد نامش .

محصول بیت - احمد حاجی حافظ سرود خوان در خطه شیراز بنام و نشان

است : حاجی حافظ احمد نام که به آواز خوانی مشهور است ، در خطه شیراز بنام و

نشان است .

رباعی

آواز پر مرغ طرب میشنوم

یا نفحه گلزار ارب میشنوم

آواز پر مرغ طرب ، اضافه ها لامیه و بیانیه است . نفحه : بوش خوش است .

گلزار ارب ، اضافه بیانیه .

ارب ، به فتح همزه و را . یعنی حاجت . ارب و اربة و مأربة . مأربة هم به معنای

حاجت است

محصول بیت - آواز پر مرغ شادی را میشنوم یا بوی خوش گلزار حاجت

را . یعنی آثار حصول حاجت را احساس میکنم .

یا باد حدیثی ز لبش میگوید

القصه روایتی عجب میشنوم

محصول بیت - شاید باد سخنی از لبش حکایت میکند القصه روایت عجیبی

میشنوم :

باشاهد شوخ و شنك وبامطرب و نی
کنجی و فراغتی و يك شیشه می

شاهد شوخ - اضافه بیانیه . شاهد : محبوب ، شوخ در اینجا یعنی خون گرم
و شنك دلپسند و مقبول . کنجی و فراغتی ، یا ها وحدت راست .
محصول بیت - با محبوب شوخ و شنك در يك گوشه دنج با فراغت خاطر و
يك شیشه شراب .

چون گرم شود زباده مارا رگ و پی
منت نبرم بيك جو از حاتم طی

محصول بیت - وقتی رگ و پی مان از باده گرم شود، حتی از آدم سخاوتمند چون
حاتم طی بقدر يك جو منت نمیکشم .
مراد از هیچ سخاوتمندی به خاطر سخایش منت نمیکشم .

رباعی

در هجر تو من ز شمع افزون گریم
دائم چو صراحی اشك گلگون گریم

محصول بیت - در فراقت زیادتر از شمع میگریم ، و دائم چون صراحی
اشك گلگون میریزم یعنی خون میگریم .

چون ساغر باده ام که از دل تنگی
چون ناله چنگک بشنوم خون گریم

محصول بیت - مانند ساغر باده ام که از دل تنگی ، همینکه آواز چنگک را
میشنوم، خون میگریم .

رباعی

عیبست عظیم بر کشیدن خود را
وز جمله خلق برگزیدن خود را

محصول بیت - خود را بالا بردن و از همه مردم بهتر دانستن عیب است: خود

را رجحان دادن و ازدیگران اعلا دانستن عیب بزرگ است .

از مردمك دیده بیايد آموخت

دیدن همه گس را و ندیدن خود را

محصول بیت - همه را دیدن و خود را ندیدن را از مردمك چشم باید آموخت.

یعنی چشم همه را می بیند اما خودش را نمی بیند مگر در آینه .

رباعی

جانم بفدای آنکه او اهل بود

سر در قدمش اگر نهی سهل بود

این رباعی از خیام است . بعضیها روی عدم اطلاع اینجا نوشته اند .

محصول بیت - جانم فدای آنکه اهل بود : من فدای آدم اهل شوم . چون

سر نهادن در قدم آدم اهل سهل و راحت است یعنی بوسیدن پای آدم پاك برای شخص

تنزل نمیاورد بلکه هم ترفع است .

بفدا ، با حرف زائد است و برای ضرورت وزن آمده .

خواهی که بدانی بیقین دوزخ را

دوزخ بیقین صحبت نااهل بود

صحبت نااهل ، مصدر به فاعل یا به مفعولش اضافه شده .

محصول بیت - اگر میخواهی که از واقعیت دوزخ خبردار شوی یا : واقعاً

میخواهی بدانی که جهنم چیست ، بدانکه دوزخ در دنیا عبارت است از صحبت نااهل .

حاصل: اختلاط نااهل خود جهنم است .

در این رباعی کلمه «بود» ادات خبر است .

رباعی

سراسر آفاق بهاون سودن

نه طاق فلك بخون دل اندودن

محصول بیت - سراسر آفاق را درهاون کوبیدن و سائیدن و نه طبقه فلك را

با خون دل اندودن .

تماماً بیت کنایه است از مشقت و الم .

صد سال دگر اسیر زندان بودن

به زآنکه دمی همدم نادان بودن

محصول بیت - و صد سال دگر در زندان اسیر بودن بهتر از آنست که آدم

دمی با نادان همنشین و همدم گردد .

یعنی تمام این مشقات ورنجها که گفتیم گواراتر از مصاحبت با نادان است .

این رباعی در دیوان خسرو موجود است .

رباعی

تا کار بکام دل مجروح بود

تا ملک تنم بی ملک روح بود

محصول بیت - مادامکه کار دنیا بر وفق مراد دل مجروح باشد ، و مادامکه

ملک تنم بی سلطان روح بود یعنی تا بمیرم .

امید من آنست ز درگاه خدا

که ابواب سعادت همه مفتوح بود

محصول بیت - از درگاه خداوند امیدم آنست که تمام درهای سعادت برویم

باز گردد . یعنی از رحمت خداوند مأیوس نیستم .

رباعی

ای دوست دل از جفای دشمن درکش

با روی نکو شراب روشن درکش

محصول بیت - ای دوست دل به جفای دشمن میند : به فکر اذیت کردن

دشمن مباش و ظلم مکن ، با روی روشن شراب بخور یعنی با خوشروئی باده اعلانوش

کن .

با اهل هنر کوی گریبان بگشای

وز با اهلان تمام دامن درکش

کوی گریبان : گودی دوریقه یعنی معمولاً دوریقه را گرد میزنند و تاحدی
گودش میکنند ، این را کوی گریبان گفته است .

محصول بیت - کوی گریبان را برای اهل هنر باز کن . یعنی نسبت به
هنرمندان التفات و توجه داشته باش و از نااهلان کناره بگیر و اعتبارشان نکن .

رباعی

ای کاج که بخت سازگاری کردی

یا دور زمانه باز یاری کردی

محصول بیت - ای یار کاشکی بخت موافقتم میکرد و یا دور زمانه مساعدتم
مینمود . یعنی یا اقبال موافقتم میکرد و یا دور زمانه بر وفق مرادم میگشت .

از دست جوانیم چو بر بود عنان

پیری چو رکاب پایداری کردی

فاعل بر بود ، پیری است ، به طریق سحر حلال .

محصول بیت - حال که پیری عنان از دست جوانی ر بوده ، کاش چون رکاب
پایداری میکرد . یعنی حال که جوانی رفته ، باری پیری ام دوام پیدا میکرد .

عنان ، نسبت به دست و رکاب ، نسبت به پا ، خوب واقع شده . دست و پای و عنان و
رکاب به طریق صنعت تناسب آمده .

در معنای مصرع اول گفته اند : چون جوانی عنان را از دستم ر بود . این مفسر

خودش سبب شده است که مراد معنا را از دستش ر بوده اند .

رباعی

عمری ز پی مراد ضایع دارم

وز دور فلک چیست که نافع دارم

عمری ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت - برای به دست آوردن مراد ، عمری ضایع میکنم و اما

از گردش فلک چه فایده حاصل میشود یعنی برای پیدا کردن و بدست آوردن مرادم چه مساعدتی فلک بمن خواهد کرد.

با هر که بگفتم که ترا دوست شدم
شد دشمن من و ه که چه طالع دارم

محصول بیت - به هر که گفتم که دوست تو هستم ، با من دشمن شد و ه که چه

طالع نحس دارم .

رباعی

یاران چو بهم دست در آغوش کنید
این گردش چرخ را فراموش کنید

یاران - منادی . کنید ، فعل مضارع جمع مخاطب .

محصول بیت - ای یاران وقتی دست در آغوش هم‌هستید : در هنگام معانقه ،

گردش چرخ را فراموش کنید .

چون دور بمن رسد نمانم بر جای
بر یاد من آن دور بقا نوش کنید

نمانم بر جای - یعنی می‌میرم و از بین می‌روم . بقا : مصدر و اینجا به معنای

باقی است .

محصول بیت - تا دور قدح بمن برسد ، من دیگر نیستم یعنی می‌میرم و از بین

می‌روم ، پس بر یاد و شوق من باقی را نوش کنید .

کنید - در اینجا فعل امر جمع مخاطب است .

رباعی

امروز در این زمانه عهد شکن
کو دوست که عاقبت نگردد دشمن

زمانه عهد شکن ، اضافه بیانیه . عهد شکن ، ترکیب وصفی : پیمان شکن

محصول بیت - امروز در این دور و زمانه بدعهد کو دوستی که عاقبت دشمن نگردد .

تنهایی را از آن گرفتم دامن
تا دوست نبیندم بکام دشمن

تنهایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - برای آن دامن تنهایی را گرفتم یعنی : بدان جهت تنهایی را اختیار کردم که دوست مرا دشمن کام نبیند .

رباعی

ای دوست بکام دشمنانم کردی
بودم چو بهار چون خزانم کردی

محصول بیت - ای دوست مرا دشمن کام کردی ، بودم چو بهار اما چون خزانم کردی : در عین جوانی پیرم کردی .

در کیش تو من راست بدم هم چون تیر
قربان شو مت چرا کمانم کردی

کیش - در اینجا به طریق ایهام آمده یعنی به معانی مذهب و ملت و تیر کش قربان ، هم به طریق ایهام ذکر شده : یکی بمعنای نزدیکی است .
دومی : ظرف زه : دوسر کمان که زه را محکم نگه میدارد یعنی صدق^۱
محصول بیت - در مذهب^۲ تو من چون تیر راست بودم ، قربانت کردم چرا کمانم کردی . قامت راست مرا منحنی کردی . حاصل : بستم کمرم را کج کردی .

رباعی

از عجز و سلیمی و مسکینی
وز کبر و بزرگواری و خودبینی

محصول بیت - به طریق لف و نشر مرتب میفرماید : از عجز و سلیمی و

۱ - صدق : الشدة والصلابة . المنجہ

۲ - شاید مرادش : در راه عشق تو است . مترجم

بیچارگی و تکبر و بزرگواری و خودبینی .

بر آتش اگر نشانیم بنشینم
بر اسب اگر نشانمت نشینی

محصول بیت - مصرع اول به مصرع اول و مصرع دوم به مصرع دوم بیت

اول میخورد . یعنی آه از عجزم که اگر روی آتشم بنشانی مینشینم .

و آه از تکبر تو که اگر روی اسب بنشانمت نمی نشینی . اگر بگویمت سوار

اسب شو ، سوار نمیشوی .

رباعی

غافل منشین ای یار از تیزی آه
کانش رسد ز آتش انگیزی آه

محصول بیت - ای یار از اثر و تیزی آه غافل مباش : مراد از آه عاشق بترس

زیرا آتشی که از آه بر می خیزد دامنگیرت میشود .

خلاصه آه عاشق ترا میسوزاند و نابود میکند .

تا در سر گوی خود نپنداری سهل
شبگردی گریه و سحر خیزی آه

تا - حرف تنبیه . نپنداری ، فعل نفی : تصور نکنی .

سهل : ساده اینجا یعنی جزئی . شبگرد ، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری .

شبگردی . گریه ، اضافه لامیه . سحر خیز ، ترکیب وصفی و یا حرف مصدری .

سحر خیزی آه ، اضافه لامیه .

محصول بیت - مصرع اول مرهون مصرع دوم . آگاه شو و بدان که گریه

سراسر شب و آه سحر را در سر کویت کوچک نگیری :

مراد : از گریه ها و آه کشیدن عشاق شبها و روزها در سر کویت غافل منشین .

رباعی

بسر دل غم روزگار تاکی داری
بگذار جهان و هرچه دروی داری

محصول بیت - تاکی میخواهی غم روزگار را در دل نگه داری : تاکی غمناک خواهی شد ، دنیا و هرچه در آن داری ترك كن . یعنی از دنیا و مافیهایش بگذر تا غم نخوری .

یاری و شرابی طلب و پای گلی
در دست کنون که جرعه می داری

یاری ، یا حرف وحدت . و شرابی ، یا حرف تنکیر . طلب فعل امر مفرد مخاطب : بخواه . پای گلی . اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی . جرعه می ، اضافه بیانی . داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب .
محصول بیت - اکنون که جرعه‌ای شراب بدست آورده‌ای ، پس پای گلی را انتخاب کن و یاری و شرابی بخواه .

رباعی

من جای غم تو در دل خویش کنم
درد تو دوی جگر ریش کنم

محصول بیت - من در دل خودم به غمت جامیده‌م : غمت را در دلم نگه میدارم و دردت را دوی جگر مجروحم میکنم .

چندانکه تو بر دلم جفا پیش کنی
من بر سر آنم که وفا پیش کنم

محصول بیت - هر قدر که تو بر دلم جفا و ستم بیشتر کنی ، من در صدد آنم که بهمان نسبت در باره‌ات وفادار باشم .

رباعی

گفتم که چه خالست بدین شیرینی
گفتا تو سلیم و ساده و مسکینی

محصول بیت - گفتم چه خالی است باین شیرینی ؟ یعنی خالی باین شیرینی

و لذیذی ندیدم . جانان گفت تو سلیم و ساده و مسکینی . یعنی از سادگی و بیچارگی‌ات آن را خال گمان میکنی .

در آینه جمال ما خالی نیست
تو مردم چشم خود در آن می‌بینی

محصول بیت - جانان گفت در آینه جمال ما خالی نیست بلکه تو مردمک چشم خود را در آینه جمال ما می‌بینی و خیال میکنی که آن خال است .

رباعی

اشکم چو رخ نگار من گلگون شد
وز خون دلم خانه چشمم خون شد

محصول بیت - اشکم مانند روی نگارم گلگون شد : سرخ شد این از خون دلم است که خانه چشمم خون شد . یعنی خون دلم به چشمانم ریخت و اشکم را خونین کرد .

محبوب من از ناز چنین گفت مرا
کای یار عزیز حال چشمت چون شد

محصول بیت - محبوبم با ناز بمن اینطور گفت :
ای یار عزیز چشمت در چه حال است ؟ یعنی خون دلت که به چشمت زده بود ، وضع چشمهایت چطور است .

رباعی

در غربت اگر کسی بماند ماهی
گر کوه بود از او نماند کاهی

محصول بیت - اگر کسی یکماه در غربت بماند ، ولو چون کوه قوی و با استقامت باشد ، رنج غربت چون کاهش میکند . یعنی بی‌تاب و توانش میکند .

بیچاره غریب اگر چه ساکن باشد
چون یاد وطن کند برآرد آهی

محصول بیت - بیچاره غریب اگر چنانکه در یک شهر و یا در یک محله ساکن

هم باشد . محل سکونتش در شهر غیر از وطنش باشد ، وقتی یادی از وطنش کند
از حسرتش آهی میکشد .

رباعی

یارب چو برآورنده حاجات تویی
هم قاضی و کافی، مهمات تویی

محصول بیت - خدایا توئی که حاجات مردم را بر میآوری هم قاضی هستی
و هم مشکلات و کارهای بزرگ مخلوقات را کافی هستی .

من سردل خویش بتو کی گویم
چون عالم اسرار خفیات تویی

محصول بیت - خدایا من سردل خودم را بتو برای چه بگویم ، چون خودت
عالم اسرار نهانی هستی . یعنی : به اسرار نهانی واقفی بهمین جهت اسرار دلم را بتو
عرض نمیکنم ، چون این کار ترك ادب و تحصیل حاصل است .

وله ایضاً

فی المثنویات

الا ای آهوی وحشی کجائی
مرا با تست بسیار آشنائی

الا - حرف استفتاح . آهوی وحشی ، بیانیه . کجایی ، یا ضمیر خطاب . مرا ،
برای من . با تست ، سین و تا در معنای آشنا مربوط است . آشنایی ، یا حرف مصدری
محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : ای آهوی وحشی کجائی که من
با تو دوستی دیرینه دارم .

دو تنها رو دو سرگردان دو بیگس
دد و دام در کمین از پیش و از پس

تنها رو - ترکیب وصفی از مصدر رویدن : دو تنها رونده یعنی بی یار و یاور
دد و دام ، به معنای حیوانات درنده است .

محصول بیت - من و تو ، دو سرگردان و دونفر بی کسیم و حیوانات درنده از
پیش و پس در کمین ماست .

بیا تا حال یکدیگر بدانیم
مراد هم بچوئیم از توانیم

محصول بیت - خطاب به آهوی وحشی میفرماید : بیا تا از حال یکدیگر با
خبر شویم و اگر بتوانیم به درد هم برسیم ، و مراد یکدیگر را بر آوریم .

که می بینم که این دشت مشوش
چراگاهی ندارد خرم و خوش

که - حرف تعلیل برای بیت قبل . می بینم : فی الخال می بینم .

که ، حرف بیان . دشت مشوش ، اضافه بیانیه . مشوش : پریشان و ناهموار
چراگاه ، محل چرا و یا حرف وحدت .

محصول بیت - ای آهوی وحشی بیا که می بینم : این دنیا که دشت مشوش نامش
کرده اند هیچ چراگاهی خوش و خرم ندارد . یعنی جایی نیست که بتوان در آن
آسوده و مرفه الحال بود .

که خواهد شد بگوئید ای رفیقان
رفیق بیگسان یار غریبان

که - اسم است یعنی چه کسی . خواهد شد ، فعل مستقبل ، فاعلش رفیق
رفیق بیگسان ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یار غریبان ، هکذا و از قبیل تعدد
خبر است .

محصول بیت - ای رفیقان بگوئید که یار بیگسان و کمک غریبان یعنی یار
و مصاحب غریبان که خواهد شد . مراد : غریبان را که مورد تفقد قرار خواهد داد .

مگر خضر مبارك پی درآید
ز یمن همتش کاری برآید

خضر مبارك پی ، اضافه بیانیه و مبارك پی ، صفت مرکب ، یعنی مبارك قدم
یا مبارك اثر مراد «اثر پاست» : ردپا .

یمن همت ، اضافه لامیه و شین ضمیر برمیگردد به خضر . کاری ، یا حرف
وحدت و یا تنکیر . برآید یعنی حاصل شود .

محصول بیت - کسی یار و یاور بیگسان نمیشود مگر خضر مبارك قدم که
از یمن همتش کاری بکند . یعنی صحراهای مشوش مذکور مگر به یاری خضر قطع
شود و گرنه غریبان در آن گمراه میشوند .

مگر وقت عطا پروردن آمد
که فالم لاتدرنی فردا آمد

مگر - در اینجا به معنای «کانه» است وقت عطا پروردن ، اضافه لامیه عطا ،

مفعول مقدم پروردن . که ، حرف تعلیل و یا حرف بیان . قالم ، مبتدا و ما بعدش خبرش .
لاتذرنی ، لاتذر ، فعل نهی مفرد مخاطب . نون حرف وقایه و یا ضمیر متکلم و حده
یعنی ضمیر منصوب متصل . فرداً به معنای منفرد و حال از برای ضمیر متکلم .
محصول بیت - مثل اینکه هنگام پرورش عطا و وفا فرارسیده که فال من آیه
کریمه^۱ : لاتذرنی فرداً آمد .

معنای آیه کریمه : مراد تنها مگذار . و این مطلب مشعر آنست که حق تعالی
برایش « برای شاعر » یار و یاورى خواهد فرستاد .

بوقتی رهروی در سرزمینی

بلطفش گفت رند ره نشینی

بوقتی - با حرف ظرف و یا حرف وحدت . رهروی ، یا حرف وحدت . سرزمین
یعنی سرحد و یا حرف وحدت . بلطفش ، شین « ضمیر » بر میگردد به رهرو . رند ،
فاعل فعل گفت و مقول قولش بیتی است که بعد از این میاید .
ره نشین ، ترکیب وصفی و یا حرف وحدت و اکثر این ترکیب را به معنای
« گدا » بکار میبرند ، اما در این قبیل موارد کنایه است از رند لا ابالی .

محصول بیت - زمانی در سرزمینی ره نشینی از روی لطف از عاشق سالکی
سؤال کرد و گفت :

که ای سالک چه در انبانه داری

بیا دامی بنه گر دانه داری

که - حرف رابط مقول قول . انبانه : انبان . دامی ، یا حرف وحدت ، بنه
فعل امر مفرد مخاطب یعنی بگذار . مراد از انبانه دك سالک است و مراد از « دانه »
تخم معرفت است که بوسیله آن (معرفت) توجه مردم را نسبت به خود جلب میکند
و در اینجا بادام تعبیرش میکند .

محصول بیت - رند ره نشین به سالک گفت : ای سالک عاشق در انبانه دل

۱ - سورة انبیاء آیه شریفه : وزکریا اذ نادى ربه رب لاتذرنی فرداً و انت خیر الوارثین .

چه داری، اگر دانه داری بیا دامی بگستر. مراد: اگر سرمایه معرفت داری اظهار کن تا مردم منتفع گردند.

جوابش داد و گفتا دانه دارم

ولی سیمرغ میباید شکارم

جوابش - شین «ضمیر» بر میگردد به رند. فاعل فعل داد سالک است. واو، حرف عطف و گفتا، معطوف به فعل «داد». دانه تا آخر بیت مقول قول است.

محصل بیت - سالک به رند جواب داد و گفتش: دانه معرفت دارم ولی شکار من باید سیمرغ باشد. مراد: با دانه معرفتم، اشخاص شایسته و با استعداد شکار میشوند زیرا من به هر ناقابل عرض معرفت نمیکنم، یعنی برای کودکانها معارف اظهار نمیکنم چون نمیخواهم نسبت بخودم مایل و راغبشان کنم.

در معنای مصرع دوم یکی گفته است: مراد از سیمرغ باری تعالی است بر وجه تشبیه. این مفسر در تشبیه خطا کرده و آنکه در مصرع اول بجای «دانه» «دام» نوشته از سباق کلام آگاه نبوده. رد شمعی و سروری

بگفتا چون بدست آری نشانش

که از ما بی نشانست آشیانش

بگفتا - گوینده رند رهنشین است. نشانش، شین «ضمیر» بر میگردد به سیمرغ. که، حرف تعلیل. آشیانش، این ضمیر هم راجع است به سیمرغ. **محصل بیت -** رند گفتش چگونه میتوانی نشانی از عنقا بدست بیاری که از ما بی نشان است. یعنی عنقا موجود الاسم معدوم الجسم است، پس چگونه بدستش بیاری.

مده جام می و پای گل از دست

ولی غافل مباش از دهر بدمست

محصل بیت - وقتی نمی توانی بدستش آری، چونکه عنقا ناپدید است پس طالبش مباش و فقط پای گل و جام می را از دست مده مراد: باعیش و خوشی زندگی کن و در عین حال از روزگار بدمست ایمن مباش، یعنی هر قدر هم که روزگار بر وفق

مراد است بچرخد و در ذوق و صفا باشی از غداری آن ایمن مباش که سخت بیرحم است
و هر گز به کسی شفقت نمیکند و خودت را هم روزی فتک میکند و میکشدت.

چو آن سرو سهی شد کاروانی
ز شاخ سرو میکن دیده بانی

سرو سهی ، اضافه بیانی . شد کاروانی ، یا حرف نسبت . شاخ سرو ، اضافه
لامیه . دیده بان : ناظر و یا حرف مصدری .

محصول بیت - چون آن سرو سهی کاروانی شد ، تو از پشت و از میان شاخه‌های
سرو نگاهش کن که بکدام طرف رفت . مراد: از يك جای بلند ناظرش باش که به
کدام جانب سفر کرد.

در معنای مصرع دوم : در جای بلندی بایست و منتظر قدمش باش این مفسر
بین آئینده و رونده فرقی قائل نبوده .

و کسیکه بجای «ز شاخ سرو» «چو شاخ سرو» نوشته و در معنایش گفته است :
چون شاخ سرو دیده بانی کن اینهم دیده بانی را خوب انجام نداده است .

رد سروری

برفت و طبع خوش باشم حزین کرد

برادر با برادر کی چنین کرد

خوش باش ، ترکیب وصفی ، خوش باشنده . یعنی شخصی که زندگی را خوش
میگذراند و هیچوقت غم بخود راه نمیدهد ، حاصل: دائم در عیش و صفاست .

محصول بیت - جانان رفت و یارفتن خود طبع خوش و خرم و بی غم و غصه مرا
غمین و حزین کرد . کی برادر با برادر این کار را کرده است ، یعنی جانان مرا گذاشت
ورفت .

چنان بیرحم زد تیغ جدایی

که گوئی خود نبودست آشنایی

تیغ جدایی - اضافه بیانیه و یا در هر دو مصرع حرف مصدری .

محصول بیت - جانان که به سفر رفت ، با رفتن خودش چنان شمشیر جدائی را بیرحمانه بمن زد مثل اینکه در بینمان اصلا آشنائی نبوده یعنی هیچ رحمی بمن نکرد و رفت .

**نثار من چه وزن آرد بدین ساز
که خورشید غنی شد کیسه پرداز**

محصول بیت - در جایی که خورشید غنی کیسه پرداز باشد پس نثار من چه ارزش دارد . یعنی در راه جانان آنچه من نثار میکنم، در مقابل نثار خورشید غنی که کیسه سیم و زرش را خالی کرد چه اعتبار دارد .

حاصل: خورشید که اینهمه سیم و زر دارد و همه را با نثار کردن در راه جانان تمام کرد پس نثار من مگر چقدر است که تمام نشود . کیسه پرداز یعنی کیسه خالی کننده .

پرداختن^۱ و پردازیدن یعنی خالی کردن يك چیز .

**لب سرچشمه و يك طرف جویی
نم اشگی و با خود گفت و گوئی**

محصول بیت - جانان که رفت به سفر ، حال جز صبر چاره ای نداری و برای اینکه در فراق جانان تسلی خاطر پیدا کنی ، باید در سرچشمه و یا کنار جویی بنشینی و نم اشگی بریزی و با خود حرف بزنی: در فراق جانان باید با اینها تسلی پیدا کرد.

**بیاد رفتگان و دوستان
موافق گرد با ابر بهاران**

بیاد رفتگان .. با حرف صله و اضافه لامیه . دوستان ، تر کیب وصفی: محب. گرد ، فعل امر مفرد مخاطب: باش ، فعل مضارعش « گردد» میاید ، به فتح کاف عجمی یعنی میشود .

محصول بیت - بیاد سفر رفتگان و به شوق دوستان با ابر بهاران همراهی

۱ - یکی از معانی پرداختن خالی کردن است . مترجم

کن . یعنی چون ابر بهاران پیوسته گریان و نالان باش .

چو نالان آیدت آب روان پیش
مدد بخشش ز آب دیده خویش

محصول بیت - وقتی به آبی رسیدی که خروشان جریان دارد ، از آب چشمت
بآن کمک کن ، از چشمهایت چون چشمه اشگها بریز و بآب روان اضافه کن : پر
جریانش کن .

نکرد آن همدم دیرین مدارا
مسلمانان مسلمانان خدا را

محصول بیت - آن همدم دیرین و آن یار قدیمی مدارا نکرد ، ای مسلمان
ای مسلمانان به خاطر خدا درمانم کنید .

مرا بگذشت آب فرقت از سر
بدین حال مدارا نیست درخور

محصول بیت - ای مسلمانان آب جدایی از سرم گذشت ، دیگر در این حال مدارا
بدردم نمیخورد . یعنی فراق بحد کافی متأثرم کرد ، پس دیگر از این بی‌عدم‌جال مدارا نمانده .

مگر خضر مبارك پی تواند
که این تنها بدان تنها رساند

تنها - در هر دو جا به معنای تك و تنهاست .

محصول بیت - فقط خضر مبارك پی میتواند ، این تك و تنها را بآن تنها برساند
یعنی سبب وصالمان گردد .

چرا با بخت خود چندین ستیزم
چرا از طالع خود میگریزم

محصول بیت - چرا با طالع خود اینهمه ستیزه کنم و عناد بورزم یا چرا از
بخت خود بگریزم . یعنی حالی که بر ایم مقدر شده چرا از آن روگردان باشم .

هم اکنون راه کوی دوست گیرم

اگر میرم هم اندر راه میرم

محصول بیت - هم حالا راه محله همان دوست را میگیرم، یعنی بجانب کوی

دوست میروم، اگر بمیرم هم در راه کوی دوست بمیرم.

غریبانی که حال من ببینند

زمانی بر سر خاکم نشینند

محصول بیت - آن غریبانی که گذرشان بر مزار من بیفتد زمانی بر سر قبرم

می نشینند. یعنی بر سر خاک من شهید برای آمرزش فاتحه ای میخواهند.

غریبان را غریبان یاد دارند

که ایشان یکدیگر را یادگارند

محصول بیت - غریبان را غریبان بخاطر میآورند، چونکه اینان یادگار

یکدیگرند. یادگار: چیزیکه چیز را بخاطر میآورد یا دردیگران ایجاد خاطره

میکند زیرا یاد به خاطر آوردن است «گار» ادات فاعلی است پس یادگار یعنی

یادآورنده.

خدایا چاره بیچارگانی

مرا و جز مرا چاره تو دانی

محصول بیت - پروردگارا تو چاره بیچارگانی، چاره مرا و دیگران را تو

میدانی. حاصل درمان درد ما و امثال ما دردست توست.

چنان که شب بر آری روز روشن

ازین آنده بر آری شادیء من

محصول بیت - همانطور که از شب، روز روشن در میآوری از این غصه هم نجاتم

میدهی و شادم میکنی یعنی همانطور که میتوانی شب تاریک را به روز روشن مبدل کنی

پس این راهم قادری.

ز هجرانش بسی دارم شکایت
نمی‌گنجد در اینجا این حکایت

محصول بیت - از هجران جانان خیلی شکایت دارم و این حکایت . در اینجا
نمی‌گنجد یعنی این دفتر برای شکایت من کافی نیست.

تو گوهر بین و از خرمهره بگذر
ز طرزی کان نگرود شهره بگذر

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: تو گوهر را نگر و از خرمهره
صرف نظر کن ، زیرا طرز و طریقی که مشهور نباشد از آن مگذر یعنی چشم بپوش
و از آنجا عبور مکن.

چو من ماهیء کلك آرم به تحریر
تو از نون و قلم میپرس تفسیر

نون - در زبان عربی ماهی را گویند.

محصول بیت - وقتی من ماهی قلمم را به تحریر در می‌آوردم ، تو تفسیر آنچه
من مینویسم از نون^۱ و القلم سؤال کن.

مراد : آنچه مینویسم موافق و مطابق آیه کریمه مذکور میباشد .

رفیقان قدر یکدیگر بدانید
چو معنومست شرح از بر بخوانید

محصول بیت - ای رفیقان قدر یکدیگر را بدانید ، چونکه شرح معلوماتان
هست مفهوم را از بر بخوانید. چون از گذشته آگاه هستید پس حال را دریابید.

مقالات نصیحت گو همینست
که حکم انداز هجران در کمینست

محصول بیت مقالات نصیحت گو، اضافه لامیه. نصیحتگو، ترکیب و وحی.
همین است یعنی غیر از این چیزی نیست. که، حرف بیان. حکم انداز هجران، اضافه

۱- سوره مبارکه القلم ن والقلم وما یسطرون.

بیانیه وتر کیب وصفی. حکم انداز: تیر اندازی را گویند که بهر نقطه ای که مورد هدفش باشد تیرش اصابت کند.

محصول بیت - مقالات نصیحت گوا اینست که تیر انداز هجران در کمین است. یعنی نباید بایام وصال مغرور شد بلکه باید قبول کرد که فراق در کمین است.

روان را با خرد درهم سرشتیم
وز آن تخمی که حاصل گشت کشتیم

محصول بیت - عقل و جان را درهم سرشتیم، تخمی که از اختلاط این دو بدست آمد کشتیم. مراد نتیجه حاصل از اجتماع عقل و روح را سنجیدیم. یعنی نتیجه حاصله از اشتراك این دو مفید است، پس ما هم به عقل و جان گرویدیم.

فرج بخشی در این ترکیب پیدا است
که مغز شعرو مغز جان و اجزاست

فرج بخش - ترکیب وصفی: فرج بخشنده. که، حرف تعلیل مغز شعر، اضافه لامیه مجازاً مغز جان، هکذا. واوها، حرف عطف. مراد از اجزا، اعضاست که در بعضی نسخه ها واقع شده

محصول بیت در ترکیب حاصل از اجتماع عقل و روح که در بیت بالا ذکر شد یکنوع فرج بخشی وجود دارد یعنی چون این ترکیب از مغز شعر و مغز جان و مغز اعضا تشکیل یافته لذا صفا میدهد و فرج میبخشد.

بیا و زنگهت این طیب امید
مشام جان معطر ساز جاوید

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: بیا و بابوی خوش و معطر این طیب امید دماغ جان را معطر کن.

که این نافه زچین جیب حورست
نه زآن آهو که از مردم نفورست

که - حرف تعلیل. مراد از نافه، طیب مذکور در بیت قبلی است. چین جیب

اضافه لامیه یعنی چین خوردگی یقه. چین جیب حور، اضافه لامیه .
نفور بر وزن فعول به معنی فاعل یعنی نفرت کننده .

محصول بیت - زیرا این نافه طیب امید، از چین یقه حور است، نه از آن آهو
که از مردم میرمد و نفرت دارد.

**درین وادی ببانگ سیل بشنو
که صد من خون معصومان بیک جو**

مراد از وادی در اینجا وادی عشق است.

محصول بیت - در این وادی عشق باغریو بانگ بشنو که صد من خون معصومان
بیک جو میارزد.

در اینجا مراد از معصومان ، کسانی است که از محرمات اجتناب میکنند.

**پر جبریل را اینجا بسوزند
بدان تا کودکان آتش فروزند**

پر جبریل - اضافه لامیه و را، ادات تخصیصی . اینجا بسوزند: مراد از «اینجا»
وادی عشق است . بدان ، تقدیرش : تا کودکان بدان آتش فروزند
تا حرف تعلیل. کودکان ، جمع کودک : پسر بچه‌ها.

محصول بیت - در این وادی عشق و محبت . پر جبرائیل امین را میسوزانند
تا که عاشقان با آن آتش افروزند .

در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم اینطور واقع شده : تا زان کودکان آتش
فروزند .

**سخن گفتن کرا یار است اینجا
نعالی الله چه استغناست اینجا**

محصول بیت - در این وادی عشق که قادر است سخن بگوید، ای خدای منزّه
چه استغناست اینجا. یعنی خداوند تعالی استغنائش خیلی است.

برو حافظ درین معرض مزن دم
سخن . کوتاه کن و الله اعلم

محصول بیت - ای حافظ بروپی کارت در خصوص این مقام (مقام استغنا) حرف
نزن ، زیرا با سخن گفتن کاری پیش نمیرود بلکه عمل لازم است . پس حالا سخن
را کوتاه بیا و قصه را طولانی نکن که خداوند از هر عالمی عالمتر است و در این خصوص
توصلاحیت حرف زدن نداری .

وله ایضاً

ساقی نامه

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد

محصول بیت - بیاساقی آن می که حال میآورد و کرامت را زیاد میکند و کمال می بخشد.

بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هردو بیحاصل افتاده‌ام

مراد از «هر دو» کرامت و کمال است

محصول بیت - ای ساقی ، از آن باده که گفتم بمن بده که من پاك بیدل و از کرامت و کمال بی بهره‌ام.

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح

محصول بیت - بیا ای ساقی آن کیمیای فتوحی که گنج قارون و عمر نوح می بخشد، یعنی هر که بخورد جزو اغنیا میکندش.

بده تارویت گشایند باز
در کامرانی و عمر دراز

محصول بیت - ای ساقی کیمیای فتوح را بده که برویت در کامرانی و عمر نوح یعنی عمر طولانی گشایند.

بیا ساقی آن آتش تابناک
که زردشت میجویدش زیر خاک

زردشت - حکیمی که دین آتش پرستی را پیدا کرد .

محصول بیت - بیا ای ساقی آن آتش تابناکی که زردشت در زیر خاک
میجویدش .

بمن ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست

محصول بیت - بمن بده که در مذهب رندان، چه آتش پرست و چه دنیا پرست:
فرق نمیکند یعنی هر دو در گمراهی اند.

بیا ساقی آن می کزو جام جم
زند لاف بینائی اندر عدم

محصول بیت - ای ساقی بیا از آن می که جام جم از آن لاف بینائی در عدم
میزند .

بمن ده که باشم به تأیید جام
چو جم آگاه از سر عالم مدام

محصول بیت - بمن بده که با تقویت و تأیید جام چون جم پیوسته از سر
عالم آگاه شوم.

بیا ساقی آن جام جم ده مرا
تعلیل مکن دم بدم ده مرا

محصول بیت - بیا ای ساقی آن جام جم را بمن بده و بهانه میآر و دمبدم
سیرابم کن .

که خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که يك جو نیرزد سرای سپنج

محصول بیت - جمشیدی که صاحب تاج و تخت بود، درباره دنیا گفت: این
سرای دو دره به يك دانند جو نمی آرد. یعنی دنیا ارزش ندارد.

بیا ساقی آن جام چون سلسبیل
که دل را بفردوس باشد دلیل

محصول بیت - بیا ای ساقی، آن جام چون سلسبیل را که بدل مژده جنت

میدهد .

بمن ده که طنبور خوش گفت و نی

که يك جرعه می به ز دیریم کی

محصول بیت - آن جام را بمن بده که طنبور و نی خیلی خوب گفتند: که يك

چرعه می از تاج پادشاه بهتر است . یعنی بهتر از سلطنت کی است.

بیا ساقی آن بکر مستور مست

که اندر خرابات دارد نشست

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن مستور مست پکر را که نشست یعنی جایش

در خرابات است.

بمن ده که بدنام خواهم شدن

خراب می و جام خواهم شدن

محصول بیت - آن بکر مستور را بمن بده ، که من بدنام خواهم شد و مست

خراب می و جام خواهم شد .

بیا ساقی . آن آب اندیشه سوز

که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن آب اندیشه سوز و فکر سوز را که اگر شیر

بنوشد بیشه را میسوزاند یعنی از شدت شوق آن می جنگل را با آتش میکشد.

بده تا شوم برفلك شیر گیر

بهم برزنم دام این گرگ پیر

شیر گیر - تر کیب وصفی است یعنی بهادر

محصول بیت - ای ساقی آن آب اندیشه سوز را بمن بده ، تارشادت و شجاعتی

به فلك نشان دهم ، و دام این گرگ پیر را بهم برزنم . یعنی افلاك و بروج را بهم برزنم .

کسینکه در معنای مصراع اول گفته است : می بده تا به بالای فلك شیر گیر

بروم ، از فحوای کلاهش پیدا است که فلك را مضاف به شیر گیر گرفته و مصراع را

ناموزون کرده . و نیز در تحقیق مصرع مذکور مفسری گفته است :
شیرگیر بودن فلک به اعتبار اینست که برج اسد است ، این یکی هم قول
اولی را تحقیق کرده است .

بیاساقی آن می که حور بهشت
عبیر ملائک درو می سرشت

محصول بیت - بیای ساقی ، آن می که حور بهشتی در آن عبیر ملائک را
سرشت . یعنی بوی خوش ملائک را با آن می پرورده است .

بده تا بخوری بر آتش نهم
دماغ خرد تا ابدی خوش کنم

محصول بیت - آن باده را بده که بخوری بر آتش نهم و دماغ عقل را تا ابد
خوش کنم یعنی دماغ عقل را برای همیشه معطر سازم .

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن شرابی که عکسش از جام به کیخسرو و جم
پیام میفرستد .

بده تا بگویم با آواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی

محصول بیت - آن باده را بده که با آواز نی بگویم : جمشید کی بود و کاوس
چه زمان سلطنت داشت .

دم از سیراین دیر دیرینه زن
صلائی بشاهان پیشینه زن

محصول بیت - ای ساقی ، از گردش این دیر قدیمی سخن بگو و آن پادشاهان
گذشته را صدا بزن : آنها گذشتند و رفتند ما هم بدنبالشان خواهیم رفت .

بیا ساقی آن می که شاهی دهد
بپاکیء او دل گواهی دهد

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن باده ای که شاهی میدهد و به پاکی آن دل گواه است یعنی دل شهادت میدهد .

بمن ده که سلطان دل بوده ام
کنون دورم از وی که آلوده ام

محصول بیت - بمن بده که زمانی سلطان دل بوده ام، اما اکنون از آن دورم زیرا با آلودگیهای دنیا ملوث گشته ام .

میم ده مگر مردم از عیب پاک
شوم ایمن از فکرت هولناک

محصول بیت - ای ساقی بمن بده شاید که از آلودگیهای که گفتم پاک گردم و از فکر هولناک ایمن شوم . یعنی از عیب حاصل از تلویث پاک و مبرا گردم و از فکر ترسناک نجات یابم .

شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین

محصول بیت - ای ساقی بمن شراب بده و روی دولت را ببین یعنی بدولت برس . مرا با باده خراب کن و گنج حکمت را تماشا کن ، چونکه محل گنج در خرابه است . مراد : با خراب شدن من گنج حکمت ظهور میکند .

چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم

محصول بیت - چون جای من باغ روحانیان است، یعنی عالم ملکوت مسکن من است ، پس چرا در این عالم کون و فساد تخته بند تنم . مراد : برای چه در این دنیا با قید بدن هقید شده ام .

من آنم که چون جام گیرم بدست

ببینم در آن آینه هرچه هست

محصول بیت - من آن کسم که وقتی جام باده را بدست بگیرم، در آن آینه

هرچه در عالم هست می بینم چون جام ، گیتی نماست .

بمستی در پارسائی زخم

دم خسروی در گدائی زخم

بمستی - با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . در پارسایی ، اضافه لامیه و یا

حرف مصدر . زخم ، فعل مضارع متکلم وحده یعنی دق الباب کنم . دم خسروی ، اضافه

بیانیه و یا حرف نسبت یا حرف مصدری . گدایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت - در عالم مستی دم از پارسائی میزنم و در عین گدایی ادعای پادشاهی

میکنم . یعنی به محض اینکه جام باده را بدست گرفتم اینکارها را میکنم .

که حافظ چو مستانه سازد سرود

ز چرخش دهد رود زهره درود

این بیت در مقام تعلیل بیت سابق واقع شده .

که حرف تعلیل . سرود: آواز. رود ، در اینجا به معنای ساز است درود :

تحیت وصحت وعافیت است اما اینجا مراد «تحسین» میباشد .

محصول بیت - که حافظ اگر در عالم مستی آواز بخواند ، ساز زهره از

فلك تحسینش میکند یعنی آفرین میگویدش . حاصل : حافظ که هنگام مستی آواز

میخواند ، زهره آواز او را پسند میکند و برایش تحسین میفرستد .

بیا ساقی از بیوفائی عمر

بترس و زمی کن گدائی عمر

محصول بیت - بیا ای ساقی از بیوفائی عمر بترس و از شراب ، عمر گدائی

کن ، یعنی با نوشیدن شراب عمر تازه بدست بیار زیرا شراب عشق ، به جان حیات

که می عمر را می بیفزایدت
دری هر دم از غیب بگشایدت

که - حرف تعامیل . را ، ادات مفعول . می ، حرف تأکید . بیفزاید ، فعل مضارع مفرد غایب : زیاد میکند . تا ضمیر خطاب و در معنا مربوط به عمر است یعنی عمرت را . دری ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - از باده عمر گدائی کن ، زیرا باده عمرت را زیاد میکند و هر دم دری از غیب برویت میگشاید . خلاصه از می عمر تازه کسب میشود و فیض تازه به تازه حاصل میگردد .

بیا ساقی از می بنه مجلسی
که دنیا ندارد وفا با کسی

محصول بیت - بیا ای ساقی مجلس باده ترتیب بده یعنی بزمی بنه زیر ادنیا به کسی وفا نکرده . مراد: برای هیچکس باقی نیست پس باید فقط خورد و نوشید .

حباب میت داد ازین نکته یاد
که چون برد باد افسر کیقباد

حباب می . اضافه لامیه و تالی ضمیر در معنا مربوط است به «یاد» . که ، حرف بیان . چون ، باواو اصلی به معنای کیف . افسر کیقباد ، اضافه لامیه . کیقباد نام پادشاهی است .

محصول بیت - حباب این نکته را یادت داد ، این مطلب را بتو حالی کرد که باد افسر کیقباد را چگونه برد یعنی تاج و تخت کیقباد چگونه فانی شد و بباد رفت .

حاصل : حباب شکل تاج است و سبب ایجاد و پیدا شدنش باد است عاقبت هم باد از بین میردش . چنانکه تخت سلیمان و افسر کیقباد را بفنا داد

بیا ساقی از می طلب کام دل
که بی می ندیدم من آرام دل

محصول بیت - بیا ای ساقی مراد دل را از می بخواه ، زیرا بی می دل را آرام

ندیدم . یعنی صفای قلب و آرامش خاطر را می‌سبب است پس باید می‌نوشتید .

گراز وصل جان تن صبوری کند

دل از می‌تواند که دوری کند

محمول بیت - گراز وصل جان تن صبوری کند ، یعنی اگر تن بی‌روح

مقاومت کند دل می‌تواند از باده دوری کند . مراد: بهر صورت هر دو حال در حیز امکان

نیست .

بیا ساقی این جام پرکن ز می

که گویم ترا حال کسری و کی

محمول بیت - بیا ای ساقی این جام را از می پرکن که حال کسری و کی

را برایت تعریف کنم . یعنی ترا از حال آنها آگاه کنم

بیا ساقی ایمن چه باشی ز دهر

بر آنست کت خون بریزد بقهر

کت - مر کب از « که و تنای ضمیر » در کاف فتحه و کسره هر دو جایز است .

محمول بیت - ای ساقی بیا از روزگار چگونه میتوانی ایمن باشی زیرا

هر آن در صدد آنست که بقهر خونت را بریزد .

پس نباید بآن اعتماد کرد .

بیا ساقی با ما مکن سرکشی

که از خاکی آخر نه از آتشی

یا ها - ضمیر خطاب است .

محمول بیت - بیا ای ساقی با ما سرکشی و عناد مکن ، زیرا تواز خاکی

از آتش که نیستی چون شیطان .

قدح پرکن از می که می خوش بود

خصوصاً که صافی و بیغش بود

محمول بیت - قدح را از باده پرکن که می خوش است خصوصاً که صاف و

بی‌غش باشد . یعنی می‌مطلقاً گوارا و دلپذیر است علی‌الخصوص که صاف و خالص باشد .

بیا ساقی آن راح ریحان نسیم
بمن ده که نه زر بماند نه سیم

محصول بیت - ای ساقی بیا و آن راحی که بوی ریحان دارد بمن بده که نه طلا میماند و نه نقره . یعنی مست شوم و زر و سیم را بذل کنم .

در معنای مصرع دوم : بمن بده آن شراب را که نه به زر ماند و نه به نقره .

این مفسر نتوانسته معنای بیت را خوب تشبیه کند . ردشعی

یکی دیگر گفته است در اینجا «ماند» خیلی واضح است که از مصدر ماندن

آمده . اینهم معنای بیت را روشن درک نکرده است . ردشعی

بیا ساقی آن باده لعل صاف
بده تاکی از شید و تزویر و لاف

شید - به معنای مکر و حيله است .

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن شراب صاف و قرمز چون لعل را بمن

بده . مکر و حيله و لاف تاکی . مراد : تاکی با حيله‌های گوناگون لاف خواهی زد .

ز تسبیح و خرقه ماولم تمام

بمی رهن کن هر دو را والسلام

محصول بیت - از تسبیح و خرقه سخت در عذابم ، هر دو را با هم رهن شراب

کن والسلام .

بیا ساقی از کنج دیر مغان

مشو دور کاینجاست گنج روان

محصول بیت - بیا ای ساقی از کنج دیر مغان دور مشو که گنج روان در همینجاست .

یعنی ملازم کنج دیر مغان باش که صاحب گنج فراوان شوی .

ورت کس بگوید مرو سوی دیر
جوابش چه گوئی بگوشب بخیر

ورت . به تقدیر وا گرت .

محصول بیت - اگر کسی بتو بگوید که به طرف دیر مرو . چه جوابش
میدهی . در جواب چنین شخص بگوشب بخیر .
عبارت شب بخیر در مقام وداع بکار میرود یعنی با کسیکه چنین حرف را
میزند صحبت نکن و وداعش کن .

بیا ساقی آن ارغوانی قدح
که دل زو طرب یابد و جان فرح

به اعتبار اینکه محتوای قدح شراب قرمز است ارغوانی قدح گفته . که، حرف
رابط صفت .

محصول بیت - بیا ای ساقی آن قدح ارغوانی را که دل از آن شادی و سرور
و جان فرح و شادمانی می یابد .

بمن ده که از غم خلاصم دهد
نشان ره بزم خلاصم دهد

محصول بیت - آن ارغوانی قدح را بمن ده که از غم خلاصم کند . یعنی از
غصه نجاتم دهد و راه بزم خاص را نشانم دهد .
یعنی به مجلس خاص رهنمائیم کند .

بیا ساقی آن می که جانپرورست
دل خسته را همچو جان درخوراست

محصول بیت - بیا ای ساقی آن می که جان پرور است یعنی به جان روح
میبخشد و دل خسته را چون جان لازم است .

بده کز جهان خیمه بیرون زدم
سرا پرده بالای گردون زدم

خیمه - تقدیرش خیمه تن است یعنی خیمه وجود و از سرا پرده هم مراد خیمه

وجود است .

محمول بیت - آن می جان پرور را بمن بده که خیمه وجود مرا از این دنیا بیرون بزنم . یعنی مست شوم و بعالم دیگر روم و سر پرده وجود را بالای گردون بزنم .
حاصل : بعالم بالا عروج نمایم .

بیا ساقی آن جام چون مهر و ماه
بده تا زخم بر فلک بارگاه

محمول بیت - ای ساقی بیا آن جام چون ماه و خورشید را بمن بده تا بارگاه را بر روی فلک بزنم . یعنی بشوق جام باده به فلک عروج نمایم .

بیا ساقی از باده های کهن
بجام پیایی مرا مست کن

محمول بیت - بیا ای ساقی از باده های کهنه با جام پیایی مستم کن . یعنی با قدح مکرر سرخوشم کن .

حاصل با خوراندن قدح پی در پی بمن مست لایعقلم کن .

چو مستم کنی از می بیغشت
بمستی بگویم سرود خوشت

بیغش - به معنای بی جرم و صافی و خالص . بمستی ، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . سرود : آواز .

محمول بیت - اگر بامی صافت مستم کنی ، در مستی ، یا با همان حالت مستی و سرخوشی آواز خوشی برایت میخوانم . حاصل : قول و غزلی برایت میخوانم .

بیا ساقی اکنون که شد چون بهشت
ز روی تو این بزم عنبر سرشت

محمول بیت - بیا ای ساقی ، حال که مجلس عنبر سرشت ما از روی تو چون بهشت گشت یعنی مجلس عنبر آمیخته ما که از صفای روی تو چون بهشت گشت .

خداالجام لاتخش فيه الجناح
که درباغ جنت بود می مباح

خذ - به ضم خا و سکون ذال فعل امر مفرد مخاطب . الجام ، لفظاً منصوب
مفعولش . لاتخش ، فعل نهی مفرد مخاطب یعنی ترس .
فيه - جار مع المجرور از اعراب محلاً منصوب مفعول غیر صریح فعل لاتخش .
الجناح به مناسبت نزع حافظ منصوب و مفعول صریح فعل لاتخش ، منها به ضرورت
وزن و قافیه آخرش ساکن خوانده میشود .
جناح ، به معنای گناه است . که ، حرف تعلیل . مباح ، در این بیت به معنای
حلال میباشد .

محصول بیت - جام را بدستت گیر و از گناه باده نوشی ترس نداشته باش . مراد:
در بزم چون بهشت ما باده نوشیدن حلال است . زیرا اهی در باغ بهشت حلال است .
یعنی باده اینکه در جنت خورده میشود حرام نیست .

بیا ساقی از می ندارم گزیر
بیک جام باقی مرا دستگیر

گزیر - به ضم کاف عجمی و کسر زاء معجمه ، در عربی به معنای «بد» است
یعنی ضروری . بادخول «نا» نا گزیر میشود به معنای «لا بد» در عربی . معنای تمام این
کلمه را در رساله‌ای که درباره این بیت گلستان : چو جنگ آوری ، تحقیق کرده‌ایم
و توضیح داده‌ایم رجوع شود بآنجا .

محصول بیت - ای ساقی بیا که از می ندارم گزیر یعنی چاره‌ای ندارم و برایم
ضروری است . پس بایک جام می باقی ، دستم را بگیر : با یک قدح باده کمکم کن .

که از دور گردون بجان آمدم
روان سوی دیر مغان آمدم

محصول بیت - ای ساقی بایک قدح باده دستگیریم کن ، زیرا از دور گردون
بجان آمدم یعنی از جان بیزار شدم پس برای همین است که فوری بجانب دیر مغان

آمدم که مست شوم تا جور دور گردون را احساس نکنم .

بیا ساقی آن باده ذوق بخش
بده تا نشینیم بر پشت رخس

باده ذوق بخش - اضافه بیانی و ذوق بخش ، ترکیب وصفی از مصدر بخشیدن .
ذوق بخشنده . پشت رخس ، اضافه لامیه رخس نام یکی از اسبهای رستم است .

● **محصول بیت** - بیا ای ساقی آن باده ذوق بخش را بده تا بر پشت رخس بنشینیم
یعنی باده بنوشیم و سوار رخس شویم .
حاصل : به رخس باده سوار شویم .

تهمتن صفت رو بمیدان کنیم
بکام دل آهنگ جولان کنیم

تهمتن ، نام رستم زال است بنا به عقیده بعضیها نام پسر از باب رستم و یا خود رستم
است . والعلم عندالله .

● **محصول بیت** - رخس را سوار شویم و روبه میدان نهیم و بکام دل جولان را
شروع کنیم ، مراد : به رخس باده سوار شویم و عازم میدان شویم .

بیا ساقی آن جام یاقوت وش
که بر دل گشاید در وقت خوش

جام یاقوت وش ، اضافه بیانیه . وقت خوش ، اینهم بیانیه است .

● **محصول بیت** - بیا ای ساقی ، جام آن شراب قرمز چون یاقوت را بده چنان
جام باده ای که در خوشوقتی را بروی دل باز کند . یعنی سرور و خوشحالی بدل بخشد .

بده تا خرد را قلم در کشم
ز مستی بعالم عالم در کشم

● **محصول بیت** - آن جام یاقوت وش را بمن بده تا که عقل را قلم بکشم .
یعنی از دفتر عقلا طرد و اخراجش کنم ، و از شدت مستی در عالم علم در کشم یعنی
مشهور شوم : به مستی در عالم داستان شوم .

ز جام دمام دم-ی دم ز نیم
 ز می آب بر آتش غم ز نیم

از جام دمام ، مراد «جام پیایی» است . دمی ، یا حرف وحدت : اندک زمانی
 دم : نفس و در اینجا مراد تکلم است . آتش غم ، اضافه بیانیه .

محصول بیت- آن جام یاقوت و ش را بمن بده تا از جام پیایی دمی سخن
 بگوئیم ، یعنی ساعتی درباره جام صحبت کنیم و از می بر آتش غم آب بزیم . مراد:
 آتش غم را با می خاموش کنیم .

که امروز با یکدیگر می خوریم
 چو فرصت نباشد دگر کی خوریم

محصول بیت - ای ساقی بیا که امروز با یکدیگر می خوریم ، چونکه اگر
 امروز فرصت نباشد باهم باده بنوشیم ، پس دیگر کی میتوانیم بخوریم یعنی وقت باده
 نوشیدن همین امروز است ، پس باید نوشید .

که آنان که بزم طرب ساختند
 بزم طرب هم بپرداختند

محصول بیت - زیرا آنانکه مجلس شادی ترتیب دادند ، هم به بزم طرب
 قانع شدند . یعنی به ذوق دنیا دل بستند .

ازین دامگه دیولاخ مغاک
 برفتند و بردند حسرت بخاک

دیولاخ - محل و جای دیو و لاخ ، برای مبالغه است .

محصول بیت - از دامگه این مغاک دیولاخ یعنی از دنیا رفتند و آرزو را بخاک
 بردند یعنی با حسرت مردند .

برین تخت پیروزه پیروز کیست
 برین کاخ ده روزه بهروز کیست

پیروزه یا فیروزه : گوهر کبودی است که فلک را بآن تشبیه کنند . ده روزه :

یعنی بمدت ده روز ، های رسمی در این قبیل جاها نسبت و تخصیص افاده کند .
محمول بیت - در این تخت فیروزه ، که مرادش ظفر یافته یعنی در این عالم
 که به مرادش رسیده است و در این گوشك ده روزه خوشبخت و بهروز کیست ؟ مراد:
 در خانه دنیا که بهروز و بهره مند شده است ، استفهام انگاری است . بهروز کسی را
 گویند که روزش از روز به باشد .

دریغا جوانی که بر باد رفت
 خنك آنکه بادانش و داد رفت

مصراع دوم از بوستان تضمین شده .

محمول بیت - افسوس که جوانی تلف شد ، سعادت مند کسی که جوانیش
 بادانش و عدل گذشت . خنك به معنای سعادت مند است .

بده ساقی آن می که قادم ز نیم
 قدم بر سر هر دو عالم ز نیم

محمول بیت - ای ساقی آن می را بده که به محض يك نفس زدن یا به مجرد
 يك جرعه نوشیدن قدم بر سر هر دو عالم بز نیم . مراد به هر دو عالم پشت پا ز نیم .
 حاصل از دو دنیا بگذریم و تر کشان کنیم .

سبك باش و رطل گرانم بده
 و گز فاش نتوان نهانم بده

محمول بیت - زود باش به رطل گران بده : قدحی که ظرفیت يك من باده
 را دارد پراز می کن و بده و اگر آشکارا نمیتوانی نهانی بده .
 سبك ، در این قبیل جاها به معنای «زود» است .

کسی کو زدی کوس بر پشت پیل
 زدندش بنا کام کوس رحیل

پادشاهان هند و همچنین سلطان محمود غزنوی ، طبخانه های شان را بر پشت
 پیل حمل میکردند و در هنگام لزوم کوس و نقاره را پشت پیل میزدند .

محصول بیت - آنکه کوس را بر پشت فیل میزد ، بالضروره کوس رحیلش را زدند ، کوس کوچ کردنش را به آخرت . یعنی مرد و تمام شد .

تباشیر صبح از طبقهای نور
بگوش آیدم هر دم از لفظ حور

تباشیر صبح - اضافه بیانی و مراد از آن سپیده سحر است .

محصول بیت - در سپیده سحر هر دم از طبقهای نور سخن حور بگوشم میرسد . یعنی هنگام صبح الهام ربانی و آوازهاتف غیب بگوشم میاید .

که ای خوش نوا مرغ شیرین نفس
بجنبان پر و بال و بشکن قفس

آنچه از حور شنیده میشود مضمون این بیت است .

محصول بیت - که ای مرغ خوش نغمه و شیرین نفس ، پرو بالت را بجنبان و قفس را بشکن . مراد قفس وجود و غرورت را بشکن و به جانب مولامتوجه باش .

برایوان شش طاق اخضر نشین
بمنزلگه جان نشیمن نشین

ایوان شش طاق اخضر - اضافه بیانی است . در نسخهها «شش» قید شده اما قیاس این بوده که هفت باشد . زیرا بنابه قول اهل شرع عدد افلاك هفت است نه شش .

بمنزلگه جان نشیمن ، با حرف ظرف و اضافه بیانی . جان نشیمن ، از اقسام صفت مرکب یعنی محل نشستن جان ، زیرا نشیمن : جای نشستن را گویند .

محصول بیت - خطاب به مرغ خوش نفس میفرماید . که قفس تن را بشکن و بروی ایوان کوشك شش طاق سبز بنشین . در جایی که محل و قرار گاه روح است بنشین . مراد : در مقام ارواح و شهدا قرار بگیر .

که فیروز روزی منوچهر چهر
شنیدی که در عهد بوزر چهر

که - حرف تعلیل و یا حرف بیان . فیروز روزی ، منادی و حرف ندامحذوف .

یعنی ای کسیکه رزق مظفرداری مراد. کسیکه اختیار روزیش در دست خودش است.
 منوچهر چهر، از اقسام صفت مر کب: دارای چهری چون روی منوچهر. منوچهر،
 نام يك محبوب مشهوری است .
 و بوزر جمهر، نام یکی از وزرای انوشیروان است .
محصول بیت - ای که صورتت چون روی منوچهر است و بر روزی ات چیره
 شده ای، آیا شنیدی که در زمان بوزر جمهر .

نوشتند بر جام نوشیروان
 از آن پیش گ-زما نیابی نشان

محصول بیت - در زمان بوزر جمهر بر قدح نوشیروان نوشتند آنچه نوشته اند،
 مضمون مصرع دوم است . از آن پیش : پیش از آنکه ازمانشانی نیابی .

زما بشنو این پند و آموزگار
 یکی نکته از گردش روزگار

محصول بیت - این نصیحت را از ما بشنو و کار بیآموز . یعنی از این پند
 منتصح شو. و از گردش روزگار کاری و نکته ای بیآموز . منظورش از نکته مضمون
 بیت زیر است .

که این منزل درد و جای غمست
 درین دامگه شادمانی کمست

که - حرف بیانی . این ، اسم اشاره : دنیا .

محصول بیت - که این دنیا منزل درد و بلا و جای درد و غم است در این دامگه
 و در این مهلکه، شادمانی و سرور کم است . یعنی کمیاب است .
 بدین شادمانیم کز درد و غم
 نداریم غم گر نداریم هم^۱

محصول بیت - شادیم باینکه اقلا درد و غم غم را نمیخوریم یعنی غم نمیخوریم

۱ - هم : بمعنای غم آینده است هم خوردن یعنی غم آینده خوردن . مترجم

که چرا غم داریم اگر چه هیچ چیز نداریم . با اینکه از اموال دنیا بچیزی مالک نیستیم غم غم را هم نداریم یعنی غم نمیخوریم که چرا متألیم .

کدامست جام جم و جم کجاست
سلیمان کجا رفت و خاتم کجاست

محصول بیت - جام جم کدام یکی است و جم کجاست و سلیمان کجا رفت و انگشتری اش کجاست .

مقصود: دنیا همه را به فنا میدهد . یعنی در این عالم فانی کسی باقی نخواهد ماند.

که میداند از فیلسوفان حی
که جمشید کی بود و کاوس کی

فیلسوف : حکیم زیرک را گویند .

محصول بیت - از فیلسوفان حاضر که میداند که جمشید چه زمان بود و کاوس

در کدام روزگار سلطنت داشت . یعنی از وقایع زمان قدیم کسی خبر ندارد .

چو سوی عدم گام برداشتنند
درین بقعه جز نام نگذاشتند

محصول بیت - چو سوی عدم گام برداشتنند: بسوی آخرت که رفتند در بقعه

این عالم غیر از نام چیزی نگذاشتند . یعنی پس از مرگ فقط نام است که شخص را در خاطرها زنده نگه میدارد .

چه بندی دل اندر سپنجی سرای
که چون بگذری باز نائی بجای

اندر - اذات صله . سپنجی سرای : خانه دو دره فنا پذیر و مشرف به خرابی و

یا حرف نسبت .

محصول بیت - برای چه باین سرای موقتی دل میندی: به دنیا تعلق میورزی،

چون از این دنیا که یکبار رفتی دیگر بجایت بر نمیگردی که به حطام دنیا دل بپندی.

درو بستن دل ز دیوانگی است
بدو آشنائی ز بیگانگی است

محصول بیت - دل بستن بدنی از دیوانگی است ، و دوستی با این دنیا از

بیگانگی است . یعنی کسی که دنیا تعلق پیدا کند ، از خدا بیگانه است و دیوانه .

در این دار شش در نیایی بگام
محل سرور و مقام مرام

محصول بیت - در این خانه شش دره یعنی در این دنیای شش جهت مطابق مراد و آرزویت جای سرور و کامیابی نخواهی یافت : دنیا جای کامرانی و کامیابی نیست .

بده ساقی آن آب آتش خواص
کز آن آب یابم ز آتش خلاص

آب آتش خواص : باده را بواسطه شدت حرارتش با این تعریف وصف کرده
محصول بیت - ای ساقی آن آبی که خاصیت آتش دارد بمن بده ، که با خوردن آن آب از آتش جنهم ویا از آتش غصه خلاص گردم .

یعنی به مجرد اینکه از آن بخورم دیگر غم نخواهم خورد .

که در آتشت این دل روشنم
همانکه آبی بر آتش زنم

که - حرف تعلیل .

محصول بیت - زیرا دل روشن من در آتش میسوزد ، باشد که با آن آب آتش خواص ، آتش دلم را آب بزخم . با همان آبی که خاصیت آتش دارد آتش غم دل را خاموش کنم .

بده ساقی آن آب یاقوت رنگ
که برد از رخ لعل و یاقوت رنگ

محصول بیت - ای ساقی آن آب یاقوتی را بده ، آنچنان آبی که رنگ لعل و یاقوت را برده . یعنی رونق و طراوت آنها را باطل کرده .

روان در ده آن آب عین روان
نه آب روان کافمتاب روان

روان اول به معنای فوری است یعنی زود ، روان دوم به معنای روح انسانی

وروان سوم به معنای جاری و روان چهارم به معنای تندرو است .
محصول بیت - ای ساقی زود آن آب را که عین روح است بمن بده نه خیر آن
 که گفتم آب روان نیست بلکه آفتاب تندروست .

برین سقف نه پایه پنج طاق
 توان زد بیک جام می چار طاق

سقف نه پایه : عبارت است از فلك نه طبقه . اگر بجای پنج «چهار» میاورد
 بهتر بود چون به عناصر اشاره میشد .

جام می ، اضافه لامیه . مراد از چهارطاق ، کوشک است .
محصول بیت - بر روی این سقف نه طبقه پنج طاق بایک قدح می میتوان
 کوشک ساخت . یعنی هر که یک قدح می نوش کند پادشاهی میشود که در قصرها
 زندگی میکند .

که بر بام نه قبه بی ستون
 توان شدگر از خود توان شد برون

محصول بیت - زیرا میشود بر بام نه قبه بی ستون صعود کرد ، اما بشرطی که
 شخص از خود برون شود : یعنی اگر انانیت و غرور را در خود بکشد میتواند با
 عنایت حق تعالی به افلاک عروج نماید خلاصه مقام و مرتبه عالی پیدا میکند .

تو گر عاقلی خیز و دیوانه شو
 مریز آب خود خاک میخانه شو

محصول بیت - اگر تو عاقلی بر خیز و دیوانه شو و آبروی خود را مریز و
 خاک میخانه شو . یعنی مست شو و سپس خاک میخانه شو .

مشو قید این دیر خاکی مباد
 که ناله دهد همچو خاکت مباد

مباد - مرهون مصرع دوم -

محصول بیت - به این دیر خاکی علاقمند مباش ، مبادا که ناگهان چون خاک

بادت دهد . مراد : زیاد مقید باین دنیا مباش که ببادت میدهد . یعنی فنا میکند .

**بده ساقی آن خسروانی قدح
که دل را بیفزاید و جان فرح**

خسروانی ، یا حرف نسبت : شاهانه .

محصول بیت - ای ساقی آن قدح شاهانه را بده ، چنان قدحی که به جان و دل فرح بدهد . یعنی شادی جان و دل را افزون کند .

**مراد از قدح باده سرمدیست
وزین باده مقصود ما بیخودیست**

مراد از باده سرمدی ، باده عشق است .

محصول بیت - مراد ما از قدح ، باده عشق است ، و از این باده مقصودمان از خود بیخود گشتن است ، یعنی مراد مامست شدن از باده عشق است .

**جوانی چو برق یمانی گذشت
چو باد صبا زندگانی گذشت**

جوانی - یا حرف مصدری . برق یمانی ، اضافه بیانی . یمانی ، یای نسبت است . ذکر یمانی به ضرورت قافیه است والا برق احتیاج به اضافه شدن ندارد .

محصول بیت - جوانی چون برق گذشت و زندگی هم چون باد صبا بسرعت گذشت . مراد : حیات و عمر مانند باد صبا زود گذشت : منقضی شد .

**برو ترك این دار شش در بگوی
بیا دست ازین مار نه سر بشوی**

محصول بیت - این خانه شش دره را ترك کن : این دنیای شش جهت را ترك کن و از این مار نه سر دست بکش . خلاصه نه فلك و این دنیای دنی را ترك بگوتا راحت یابی .

**سروزر درین ره روان برفشان
ور از رهروانی روان برفشان**

روان ، اول یعنی زود . روان ، دوم : رونده ، روان سوم . به معنای روح انسانی

است .

محمول بیت - اگر جز و روانی سر و مال را در راه عشق بی درنگ بذل کن:
اگر از عاشقان صادقی پس جانت را نثار کن چون عشق این را اقتضای میکند: اقتضای
عشق گذشت از جان و مال است .

زوان شوروان سوی دارالقبلا

فنا دان همه شیعی بغیر خدا

روان ، دوم جایز است برای تأکید باشد ، و نیز ممکن است هر کدام برای
خود معنای جداگانه داشته باشد .

محمول بیت - زود بسوی داربقا روان شو یعنی به آخرت متوجه باش و همه
چیز را بغیر از خدا فانی بدان . مراد: فقط باقی خداوند است و غیر از ذات او همه چیز
فناپذیر است .

بده ساقی آن گوهر روحبخش

دوای دل ریش مجروح بخش

در مصرع دوم «بخش» فعل امر مخاطب است .

محمول بیت - ای ساقی آن گوهر روحبخش را بده یعنی که دوای دل ریش
شخص مجروح را بده یا خود بدل ریش مجروح دوا ببخش
که دوران چو جام از کف جم ر بود
اگر عالمی باشدش زان چه سود

که - حرف تعلیل . عالمی ، یا حرف تنکیر .

محمول بیت - دوران که جام را از دست جم گرفت ، پس دیگر دنیا هم
مال او باشد هیچ فایده ندارد . یعنی اهمیت و اعتبار جم با داشتن جام بود وقتی جام
از دستش برود برای جم دیگر چه اعتبار باقی است .

بده ساقی آن آب افسرده را
بمی زنده ساز این دل مرده را

مراد از آب افسرده شیشه شراب است .

محصول بیت - ای ساقی ، آن آب افسرده را بده و این دل مرده را با می
زنده کن .

که هر یاره خشتی که بر منظر بیت
سر کیقبادی و اسکندر بیت

محصول بیت - زیرا هر یاره خشتی که در قصری به کار رفته کله کیقبادی و
اسکندری است . مراد هر خشتی که در این عالم زده میشود تماماً اعضای انسانی است
که خاک شده است .

بجز خون شاهان درین طشت نیست
بجز خاک خوبان درین دشت نیست

محصول بیت - در این طشت عالم غیر از خون شاهان چیزی نیست . و نیز
در این دشت عالم غیر از خاک زیباییان هیچ چیز نیست .

شنیدم که شوریده می پرست
بمیخانه میگفت جام می بدست

جامی بدست ، جمله حالیه است .

محصول بیت - شنیدم که يك می پرست شوریده در میخانه در حالیکه قدح
بدست داشته میگفت : مقول قول بینی است که بعد از این بیت میآید .

که گردون گردان که دون پرورست
ازو شادتر هر که نادانتر است

محصول بیت - که گردون گردان که دون پرورست یعنی سفله نواز است هر
کسی که در این دنیا بیشتر شاد باشد نادانتر است ، یعنی در دنیا جاهلانند که آهن
سرورند ، چنانکه مکرر باین مطلب برخوردیم .

بده ساقی آن تلخ شیرین گوار
که شیرین بود باده از دست یار

محصول بیت - ای ساقی آن باده تلخ سهل الهضم را بده ، زیرا باده از دست یار شیرین است . یعنی هر تلخی که از دست یار برسد خوشمزه و لذیذ است .

که دارا که دارای آفاق بود
بدارندگی در جهان طاق بود

محصول بیت - دارا که پادشاه عالم بود ، در جهان از لحاظ حکومت بی نظیر بود . یعنی در پادشاهی می مثال بود .

بدست اجل این فلک در ربود
که پنداری هرگز در اینجا نبود

محصول بیت - این فلک با دست اجل چنان وی را در ربود که خیال می‌کنی اصلاً هرگز در این دنیا نبوده . یعنی مثل اینکه باین دنیا نیامده بود .

بیا ساقی از من برو پیش شاه
بگو این سخن کای شه جم کلاه

محصول بیت - بیا ای ساقی برو پیش شاه و از طرف من این حرف را بزن و بگو که : ای شاه جم کلاه .

دل بینوایان مسکین بجوی
پس آنگاه جام جهانبین بجوی

محصول بیت - اول دل بینوایان مسکین را بدست بیار و تسلی شان بده و پس آنگاه جام جهانبین بخواه . یعنی پس از آن با جام جهان بین باده بنوش

غم این جهان را کزو نیست نفع
بمی میتوان کردن از خویش دفع

محصول بیت - غم این دنیا را که هیچگونه فایده بحال شخص ندارد ، فقط میتوان بوسیله می از خود دور کرد . یعنی باده دافع غموم است .

باقبال دارای دیہیم و تخت
بہین میوہ خسروانی درخت

این بیت متوجہ بہ بیت سابق است .

باقبال - باحرف ظرف . اقبال دارا، اضافہ لامیہ . دارای دیہیم ، اضافہ لامیہ .

دیہیم : تاج را گویند . بہین : بہترین میوہ خسروانی ، اضافہ لامیہ .

محصول بیت - در سایہ دولت پادشاہ صاحب تخت و تاج کہ بہترین میوہ درخت

خسروانی است ، « یعنی برگزیدہ و انتخاب شدہ سلاطین است .

خدیو زمین پادشاہ زمان

مہ برج دولت شہ کامران

خدیو - بہ کسر خای معجمہ و دال : یعنی پادشاہ بزرگ .

خدیو زمین ، اضافہ لامیہ . مہ برج دولت ، اضافہ لامیہ و بیانیہ . شہ کامران ،

اضافہ بیانیہ .

محصول بیت - پادشاہ صاحب تاجی کہ ذکرش گذشت ، سلطان روی زمین

و شاہ زمانہ است ، شاہ کامرانی کہ مہ برج دولت است .

کہ تمکین اورنگ شاہی ازوست

تن آسائی مرغ و ماہی ازوست

تمکین یعنی قدرت ، تمکین اورنگ شاہی ، اضافہ بیانیہ .

تن آسائی ، یا حرف مصدر و کنایہ از آسایش و راحت است .

محصول بیت - آنچنان خدیوی کہ قدرت تخت شاہی از اوست و راحتی و

آسایش مرغ و ماہی را اوفراہم کردہ .

فروغ دل و دیدہ مقبلان

ولی نعمت جملہ صاحبان

محصول بیت - اوضیاء و نور دل و دیدہ سعادت مندان است و ولی نعمت ہمہ

صاحبان . حاصل : ہمگی از اراضی اند .

جهاندار و دین پرور و دادگر
کزو تخت کی گشت بازیب و فر

جهاندار و دین پرور - هر دو ترکیب وصفی . دادگر : عادل .
کزو ، که حرف رابط صفت . تخت کی ، اضافه لامیه .
زیب : زینت . وفر ، رونق است .

محصول بیت - خدیوی که ذکرش گذشت ، جهاندار و دین پرور و دادگر
است هم از اوست که تخت کی زیب و زینت یافته .

چه گویم دهم شرح آثار او
که عقلست حیران در اطوار او

محصول بیت - چگونه میتوانم شرح آثار او را بگویم ، یعنی آنطور که لازم
است نمیتوانم او را مدح و ثنا گویم ، زیرا عقل در کارها و احوالش حیران است .

چو قدروی از حد و صفت بیش
سراندام از عجز و تشویر پیش

محصول بیت - چون ارزش و قدر وی خارج از حد وصف است بهمین جهت
از عجز و خجالت سرم را بزیرمی اندازم ، زیرا آنطور که شایسته قدر اوست نمیتوانم
مدحش کنم ، اینست که از شرمندگی و سرافکندگی بروی مردم نمیتوانم نگاه کنم .

بر آرم باخلاص دست دعا
کنم روی در حضرت کبریا

محصول بیت - رویم به حضرت کبریا دست دعا با اخلاص بلند میکنم یعنی
بدرگاه خداوند تضرع میکنم .

که یارب بآلا و نعمای تو
باسرار اسمای حسنای تو

آلا - با الف ممدوده جمع «الی» است با الف مقصوره: عظمت . نعماء ، به فتح

نون جمع نعمت است .

محصول بیت - یارب بحق عظمت و نعماتت و بحق اسرار اسمای حسنهات^۱.

بحق کلامت که آمد قدیم
بحق رسول و بخلق عظیم

محصول بیت - یارب به حق کلامت که قدیم است و بحق رسالت و بحق خلق

عظیمش . مراد از رسول حضرت محمد است . این قسمها مرهون ابیات بعدی است.

که شاه جهان باد فیروز بخت
باقبالش آراسته تاج و تخت

محصول بیت - یارب که شاه جهان فیروز بخت گردد یعنی طالعش مظفر و

بلند گردد و در سایه دولت و اقبالش تاج و تخت مزین و مکرم گردد .

زمین تا بود مظهر عدل و جور
فلک تا بود مرتع جدی و ثور

تا - حرف توقیت است در هر دو مصرع . مرتع : اسم مکان از رتع یرتع یعنی

از باب فتح : چرا گاه «چرا گاه دو آب» . جدی ، در لغت سعد و برکت است اما در اینجا مراد برج جدی است . ثور هم در لغت گاونر است اما در این بیت مراد برج ثور است .

محصول بیت - مادامکه روی زمین مظهر عدل و جور است : یعنی تا در روی

زمین عدل و ظلم برقرار است و تا در فلک هشتم برج جدی و ثور وجود دارد . خلاصه تا روز قیامت .

خدایو جهان شاه منصور باد
غبار غم از خاطرش دور باد

خدایو جهان - اضافه لامیه و مبتدا - شاه منصور باد ، خبر مبتدا . غبار غم ، اضافه

۱- الاسماء الحسنی : هی من اسماء الله کالکریم والرحیم الخ . عددها تسعة وتسعون و

بیانیه و مبتدا و ما بعدش خبر .

محصول بیت - شاه منصور ، پادشاه توانای دنیا باشد و غبار غم از خاطرش

محو گردد یعنی خاطرش را غبار غم نگیرد . خلاصه غمناک نگردد .

بحمدالله ای خسرو جم نگین

شجاعی بمیدان دنیا و دین

جم نگین - کنایه از سلیمان پیغمبر است . یعنی دارای نگینی چون نگین

سلیمان ، جم نگین به شخص شجاع و بهادر گویند . و یا ضمیر خطاب است .

محصول بیت - الحمدالله ای شاه جم نگین در میدان دین و دنیا شجاعی یعنی

در حفظ دین و سلطنت بسیار شجعی .

خلاصه . در نگهداری دین اسلام و اداره امور سلطنت بسیار مقتدر و بهادری .

بمنصورت شد در آفاق نام

که منصور بودی بر اعدا مدام

بمنصورت - یا حرف مصدری . شد : رفت . مراد از آفاق عالم است . که ،

حرف تعلیل .

محصول بیت - در عالم نامت به نصرت مشهور گشت ، زیرا دائماً بردشمنان

منصور بودی . یعنی همانطور که اسمت منصور است ذاتت هم منصور است ، اسم در

مسمی تأثیر دارد .

فریدون شکوهی در ایوان بزم

تهمتن نبردی بمیدان رزم

فریدون شکوه - از اقسام صفت مرکب : دارای هیبتی چون هیبت فریدون و

یا ضمیر خطاب . ایوان بزم ، اضافه بیانیه . تهمتن نبرد ، از اقسام ترکیب وصفی :

یعنی نبرد چون نبرد رستم است . یا ضمیر خطاب . بمیدان رزم ، با حرف ظرف

واضحه لامیه .

محصول بیت - در مجلس آرائی شکوه فریدون و در میدان جنگ نبرد رستم

داری . مراد : در هنگام بزم ، فریدونی و در میدان جنگ رستم .

فلک را گهر در صدف چون تون نیست

فریدون و جم را خلف چون تون نیست

خلف - با فتحه خا و لام پسر صالح را گویند . اما به فتح خا و سکون لام یعنی پسر ناشایست : کسیکه خیر در او نیست .

محصول بیت - در صدف فلک گوهری چون تون نیست . و فریدون و جم مثل تو پسر شایسته ای که جانشینشان باشد ندارند .

نه تنها خراج دهند از فرنگ

که مهر اج باجت فرستد ز زنگ

مهر اج - پادشاهان سیاهان را گویند و مراد از «زنگ» کشور سیاهان است
محصول بیت - فقط از فرنگ خراجت نمیدهند . بلکه مهر اج هم از زنگستان برایت باج میفرستد . حاصل : تمام عالم مطیع او امرت هستند .

اگر ترك دهند دست و گروم و چین

چو جم جمله داری بزیر نگین

محصول بیت - چه ترك دهند و چه روم و چین ، تماماً مانند سلیمان پیغمبر در زیر نگین توست . یعنی عموماً مطیع او امرت میباشند .

زحل کهترین هندویت در رواق

سپهرت غلامی م-رصح ن-طاق

هندویت - تقدیرش غلام هندویت است . رواق : ایوان ، منظورش گوشک است .
نطاق ، به کسر نون کمر بند است .

محصول بیت - ستاره زحل در قصر کوچکترین غلام سیاهت است غلام

مرصح نطاق دیگر هم فلک است .

همائیت چترن همایون اثر

که دارد بسیط زمین زیر پر

محصول بیت - چترن همایی است مبارک اثر که روی زمین «سراسر زمین»

را زیر پر دارد . یعنی تمام عالم در زیر بال و پر عدالتش است .

سکندر صفت روم تا چین تراست

مگر او داشت آئینه آئین تراست

محصول بیت - مانند اسکندر از روم تا چین آن تست . اگر او آئینه داشت،
توهم آیین سلطنت و قانون حکمت داری .

بجای سکندر بهمان سالها

بدانها دلی کشف کن حالها

محصول بیت - سالهای متمادی بجای اسکندر در سلطنت پایدار باش: چون
اسکندر بدنی مسلط باش و بدانادلی احوال دنیا را کشف کن یعنی با علم دل مشکلات
عالم را حل و کشف کن.

چو دریای وصف ندارد کنار

مدیحت کنم بز دعا اختصار

محصول بیت - چون دریای وصف تو کنار ندارد یعنی حد و پایانی برای
وصف متصور نیست پس مدحت را بایک دعا مختصر میکنم . یعنی بدعا گوئیت مشغول
میشوم .

ز نظم نظامی که چرخ کهن

ندارد چو او هیچ زیبا سخن

محصول بیت - از نظم نظامی که چرخ کهن ، سخن زیباتر از نظم او ندارد.
یعنی دنیا شاعر نغز گویی مثل نظامی بخود ندیده است . نظیر او بدنی نیامده است.

بمادم به تضمین سه بیت متین

که نزد خرد به ز در ثمین

محصول بیت - از نظم نظامی به طریق تضمین سه بیت محکم میاورم که عقل
ارزش آن را بالاتر از مرور ایدقیمی میداند . حاصل : از اسکندر نامه نظامی سه بیت
تضمین میکنم :

از آن بیشتر کوری در ضمیر

ولایت ستان باش و آفاق گیر

بیش - با بای عربی به معنای زیاده . کاوری . که حرف بیان . ولایت ستان
ترکیب وصفی : کشور گیر . آفاق گیر هم ، ترکیب وصفی است : جهانگیر .

محمول بیت - بیشتر از آن عزمی که در تسخیر ممالک داری ، کشور گشای
وجهانگیر باش . یعنی بیش از پیش به فتح ممالک همت گمار .

زمان تا زمان از سپهر بلند
بفتح دگر باش فیروزمند

محمول بیت - زمان تا زمان ، یعنی دائماً با تأییدات آسمانی به فتح دگر
منصور و مظفر باش . مراد همیشه منصور و مظفر باش .

از آن می که جان داروی هوش داد
مرا شربت و شاه را نوش باد

محمول بیت - از آن می که جان به عقل دارو داد یعنی دوا داد برای شربت
وشاها را نوش دارو باشد . یعنی بمن صفا و به شاه ذوق و راحت بخشد .

کسیکه مصرع اول را: جان دار ، وی ، هوش داد گرفته ، و به معنای سلاح داد حکم
کرده . در وهم عمیق فرو مانده است .

رد شمع

وله ایضاً

معنی نامه

معنی کجائی بگلبانگ رود
بیاد آور آن خسروانی سرود

بگلبانگ رود ، مرهون مصرع دوم . رود ، ساز زهداری است .

محصول بیت - ای معنی کجائی ، دبا صدای بلند ساز ، سرود خسروانی را

بخاطر مان بیار . مراد : همراه ساز آهنگ خسروانی بخوان .

بمستان نوید سرودی فرست
بیاران رفته درودی فرست

نوید - مژده را گویند . سرودی ، یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . یاران

رفته ، اضافه بیانیه . درودی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

محصول بیت - ای معنی برای مستان سرود : آواز مژده بفرست و یاران

گذشته را تحیت و سلام ارسال کن .

معنی نوای طرب ساز کن
بقول و غزل قصه آغاز کن

محصول بیت - ای معنی نوای شادی را ساز کن و باقول و غزل قصه را آغاز

کن . قول و غزل ، نام نوعی از فنون نغمات است .

که بار غم بر زمین دوخت پای
بضرب اصولم درآور ز جای

بار غم - اضافه بیانیه و میم متکلم در معنا به پای مربوط است بضرب اصول ،

با حرف مصاحبت و اضافه لامیه و میم در معنا به جای مربوط است . .

محصول بیت - زیرا بارغم پایمرا بر زمین میخکوب کرده، پس بضرب اصول مرا از جایم بلند کن . یعنی به شوق آیم و رقص کنم .

مغنی از آن پرده نقشی بیار
بین تاجه گفت از حرم پرده دار

پرده‌دار ، دربان را گویند .

محصول بیت - ای مغنی از آن پرده‌عشق نقشی بیار یعنی نقشی به آواز بخوان و بین که دربان عشق چه گفت : از عشق چه خبر داد .

چنان برکش آواز خنیاگری
که ناهید چنگی برقص آوری

خنیاگر - آوازه‌خوان و خنیا: آواز و یا حرف مصدری . که ، حرف تعلیل.

ناهید : ستاره زهره است . ناهید چنگی ، اضافه بیانی .

محصول بیت - ای مغنی چنان آواز خنیاگری را بلند کن که ناهید چنگی را برقص آوری . یعنی به مجرد اینکه آواز ترا بلند کنی زهره شوقی پیدا میکند . و برقص در میاید :

مغنی دف و چنگ را ساز ده

بیاران خوش نغمه آواز ده

محصول بیت - ای مغنی دف و چنگ را ساز ده: صدای دف و آهنگ چنگ

را باهم تلفیق ده . یعنی با نغمه‌های خوش . بیاران آوازده که خبردار شوند و همراه دف و چنگ آهنگ بگیرند .

رهی زن که صوفی بحالت رود

وصالش بمستی حوالت رود

مراد از «ره» پرده و نغمه است . که ، حرف رابط صفت . صوفی مبتدا . بحالت

رود ، ضمیر مبتدا . وصالش ، مبتدا و ما بعدش خبرش .

محصول بیت - نغمه‌ای بزن که صوفی حالتی و وجدی پیدا کند و صالحش بمستی حواله شود . یعنی مست گردد و بجانان برسد ، حاصل : در عالم مستی وصال دستش دهد .

مغنی بزن چنگ در ارغنون
ببر از دلم فکر دنیای دون

محصول بیت - ای مغنی به ارغنون چنگ بزن : یعنی ارغنون بزن و از دلم فکر دنیای پست را بیرون کن .

مگر خاطر م یابد آسایشی
چو نبود ز غم با وی آسایشی

محصول بیت - ای مغنی ارغنون بزن ، شاید که خاطر م آسایش و راحت یابد چون وقتی دل را غم نگرفته یعنی وقتی خاطر آدمی غم آلوده نباشد از آهنگ ساز ، آسایشی پیدا میکند .

مغنی بیا با منت چنگ نیست
کفی بر دفی نه گرت چنگ نیست

کفی - یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر . دفی ، یا حرف وحدت .
محصول بیت - ای مغنی بیا ، با من که سر چنگ نداری ، پس کف دستت را بر دفی بزن ، اگر چنانکه چنگ و چغانه نداری . مراد : اگر چنگ نداری لا اقل بادف آوازی سر بده .

شنیدم که چون می رساند گزند
خروشیدن دف بود سودمند

محصول بیت - شنیدم وقتی شراب آسیب میرساند ، آنموقع خروشیدن دف مفید واقع میشود ، یعنی گزند خماری را بر طرف میکند .

مغنی کجائی که وقت گلست
ز بلبل چمنها پر از غلغلت

محصول بیت - ای مغنی کجائی که فصل گل است یعنی زمان عیش و نوش

است و غلغل بلبل چمنها را پر کرده یعنی چمن از آواز بلبل پر است .

همان به که خونم بجوش آوری

دمی چنگ را در خروش آوری

محصول بیت - همان بهتر است که دمی چنگ بزنی و خونم را بجوش آوری

یعنی با شنیدن صدای چنگی که میزنی بسر ذوق و شوق آیم و خونم بجوش آید .

مغنی بیا عود بر ساز کن

نو آئین نوایی نو آغاز کن

محصول بیت - ای مغنی بیا و عود را ساز کن یعنی عود ترا مرتب کن و آماده

نواختنش کن آنگاه نوائی با اسلوب جدید آغاز کن .

بیک نغمه درد مرا چاره ساز

دلهم نیز چون خرقة صد پاره ساز

محصول بیت - با یک نغمه درد مرا چاره کن و دلهم را چون خرقة ام صد پاره

کن . یعنی نغمه‌ای بزنی که از شوق خرقة ام را پاره پاره کنم .

مغنی چه باشد که لطفی کنی

زنی بازم آتش بدلم افکنی

محصول بیت - ای مغنی چه میشودا گر لطفی کنی و از نو بدلم آتش بیافکنی .

یعنی اگر با زدن نو آتش شوق بدلم افکنی در باره ام لطفی کرده‌ای .

بزون آری از فکر خود یکدمم

برهم بر زنی خانمان غمم

محصول بیت - لطفی کنی و مرا از فکرم دمی بیرون آری و خانمان غم را برهم

بزنی و نابود کنی . یعنی اگر غم را از من بگیری : غم دلهم را بر طرف کنی در باره ام

احسان کرده‌ای .

مغنی کجائی نوایی بزنی

بما بی نوایان صلابی بزنی

محصول بیت - ای مغنی کجائی ، نوائی و پرده‌ای بزنی و بما بینوایان صلابی

بزن . یعنی خبرمان کن که سارت را گوش کنیم : برای شنیدن ساز خبرمان کن .

چو خواهد شدن عالم از ماتهی
گدائی بسی به که شاهنشهری

محصول بیت - چون عالم از ما تهی خواهد شد یعنی چون ما خواهیم مرد پس گدائی خیلی بهتر از پادشاهی است. زیرا گدا در دنیا مال و چیزی باقی نمیگذارد که حسرتش را بخورد ، اما پادشاهان برعکس یعنی حسرت و ندامتشان بی نهایت است .

مغنی بگو قول و بردار ساز
که بیچارگان را تویی چاره ساز

قول - قسمی است از فن نغمه سرائی . چاره ساز ، ترکیب وصفی : چاره کننده .

محصول بیت - ای مغنی ساز را بردار و قول بخوان : ساز را بدست گیر و آوازی بخوان زیرا چاره ساز بیچارگان توئی .

تو بنمای راه عراقم برود
که بنمایم از دیده من زنده رود

برود - با حرف مصاحبت. ورود بمعنای نهر و معنای دیگر شزه ساز و همچنین نام سازی است . زنده رود . نهری است در اصفهان .

برود ، به طریق ایهام واقع شده زیرا از شیراز به اصفهان از کنار رودخانه ای باید رفت .

محصول بیت - ای مغنی توراه اصفهان را بمن بارود نشان بده . یا خود نغمه عراق را با آهنگ ساز بنواز ، تا که از چشمم رودخانه زاینده رود را جاری سازم مراد : گریه ها بکنم و اشکها بریزم .

مغنی بیا بشنو و کار بند
ز قول من این پند دانا پسند

محصول بیت - ای مغنی بیا و این پند و سخن دانا پسند مرا بشنو و به کار ببر .

یعنی از سخن من این پند را قبول کن .

چو غم لشکر آرد بیارا صفی
بچنگ و ربابی و نای و دفی

ربابی - یا حرف تنکیر است .

محصول بیت - وقتی غم بر ویت لشکر میکشد یعنی وقتی غم و غصه بر تورو
میآورد و چیره میشود ، صفی از چنگ و رباب و نای و دف بیارای . یعنی غموم را با
اینها از خود دفع کن .

مغنی تو سر مرا محرمی
زمانی بنی زن دم همدمی

محصول بیت - ای مغنی تو محرم اسرار منی ، پس اندکی بانمی دم همدمی

بزن یعنی بانمی یارو همدم ناله ما باش

بمی دورکن از دلت گر غمیست
دمی درنیمی زن که عالم دمیست

محصول بیت - اگر در دلت غمی هست ، با باده دورش کن و دمی نی بزن که
دنیا دمی است ، یعنی دنیا نفسی بیش نیست . حاصل: این دنیا بر کسی پایدار نیست .

مغنی کجائی بزن بر بطی
بیاساقی از باده پرکن بطی

بر بط - به فتح دو بانوعی ساز را گویند . بط: نوعی ظرف پهنی است مخصوص

شراب: «ظرفی که سطح اتکا اش پهن است» .

محصول بیت - ای مغنی کجائی سازی بزن . ای ساقی توهم بیا بط را پراز

شراب کن یعنی سبو و صراحی را پر کن .

که باهم نشینیم و عیشی کنیم
دمی خوش بر آریم و طیشی کنیم

طیش - سبکی و آرامش حاصل از شادی را گویند .

محصول بیت - ای ساقی بط را پر کن که باهم بنشینیم و عیش و صفا کنیم و نفس راحت بر آریم و شادی کنیم . مراد شادی و شادمانی کنیم و به عیش و عشرت پردازیم . حاصل: دمی خوش باشیم .

معنی ز اشعار من يك غزل
باهنگك چنگك آور اندر عمل

محصول بیت - ای مغنی از اشعار من غزلی با آهنگك چنگك به عمل بیار یعنی همراه آهنگك چنگك غزلی بخوان .

که تا وجد را چاره سازی کنم
برقص آیم و خرقه بازی کنم

محصول بیت - این کار را بکن که برای یافتن وجد و حالت چاره‌ای یابم و برقص آیم و خرقه بازی کنم : یعنی خرقه را از تن در بیارم و بیرون بیندازم .

بهستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت

محصول بیت - در عالم مستی در اسرار سفته میشود: سفتن : «سوراخ کردن» زیرا در عالم بیخودی نمیشود راز را نهان داشت . یعنی مست هر چه بخاطرش برسد پنهان نمیکند و همه را میگوید .

مغنی ملولم دوتایی بزن
بیکتاییء او سه تایی بزن

محصول بیت - ای مغنی ملولم ، ساز دو سیمه بزن ، بحق یکتائی خداوند ساز سه سیمه بزن . حاصل : سازیکه دو سیمه و یا سه سیمه دارد . خلاصه هر چه بدستت میرسد بزن .

مغنی بساز این نو آئین سرود
بگو با حریفان با آواز رود

محصول بیت - ای مغنی این آوازی که بسبک جدید است بزن و با آواز رود

به حریفان بگو .

روان بزرگان ز خود شادکن
ز پرویز و از باربد یاد کن

مراد از «پرویز» خسرو است : خسرو پرویز . باربد ، بفتح بای دوم نوازنده مشهور خسرو است .

محصول بیت - ای مغنی از پرویز و باربد یاد کن بدین وسیله روان بزرگان را شاد کن یعنی سلاطین گذشته و نوازندگان را بخاطر بیار که هیچ کس در دنیا باقی نیست . خلاصه دنیا به کسی وفا نکرده است و بماهم نخواهد کرد .

سرفتمنه دارد دگر روزگار
من و مستی و فتمنه چشم یار

محصول بیت - باز روزگار خیال فتمنه دارد : میخواهد فتمنه‌ای برپا کند پس من و مستی و فتمنه چشم یار : یعنی من هرگز مستی را ترك نمیکنم و از فتمنه چشم یار جدا نخواهم شد .

درین خونفشان عرصه رستهخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز

محصول بیت - در این میدان رستهخیز خونفشان ، تو خون صراحی و ساغر را بریز . این مصرع احتمال دارد بدو معنا تعبیر شود: تو خون صراحی و ساغر بریز یعنی شرابیکه در داخل این ظروف است بنوش . یا خود خون اینها را بریز . یعنی بشکنشان تا شرابشان بریزد بیرون .

همی بینم از دور گردون شکفت
ندانم کرا خاک خواهد گرفت

شکفت - در اینجا به کسر شین و کاف عر بی است . به ضم شین و کاف هم لغت است خلاصه حر کنها تابع قافیه است .^۱

محصول بیت - از دور گردون در شکفتم یعنی تعجب میکنم چون نمیدانم

کرا در خاک خواهد گرفت . یعنی کرا خواهد کشت و به گور خواهد برد. حاصل:
فنا برای همه مقدر است متنها معلوم نیست که آدم چه موقع خواهد مرد .

فـریب جـهـان قصه روشنست
ببین تاچه زاید شب آبتن است

محصول بیت - مکر و فریب جهان مسئله‌ای واضح است حيله کاری دنیا برای همه معلوم است . ببین تاچه زاید شب آبتن است . این مضمون در ساقی نامه مرور شد .

بیا در جهان دل منه زینهار
کسی بر سر پیل ندارد قرار

محصول بیت - زنهار باین دنیا دل مبنده، زیرا کسی بر سر این پل قرار ندارد، یعنی دنیا محل توقف و قرار نیست . البته هر که آمده رفتنی است .

همان منزلت این جهان خراب
که دیدست ایوان افراسیاب

محصول بیت - این جهان خراب همان منزل است که افراسیاب دیده است . یعنی این دنیا را خیلی پادشاهان دیده‌اند .

همان منزلت این بیابان دور
که گم شد درو لشکر سلم و تور

محصول بیت - این بیابان دور یعنی این منزل طولانی و دور ، همان است که لشکر سلم و تور در آن گم گشت . سلم و تور و ایرج ، اولاد فریدون بودند که ایرج بزرگترشان بود و برای تصاحب تخت فریدون از دو برادرش لایقتر بود پس سلم و تور بوی حسد ورزیدند و کشتندش . اما منوچهر نوۀ دختری ایرج عاقبت قاتلین پدر بزرگش را کشت . در بعضی تاریخها اینطور نوشته .

کجا رای پیران لشکر کشش
کجا شیده ترک خنجر کشش

پیران - نام یکی از پهلوانان افراسیاب است ، و به لشکر افراسیاب هم پیران

گویند . شیده ، نام پسر افراسیاب است که شجاع و بزین بهادر بوده .

محصول بیت - رای و تدبیر پیران لشکر کش کجا رفت . و شیده ترک شمشیر

کش کجا رفت . یعنی همگی بغنا رفتند و هیچ کس در این دنیا باقی نماند .

نه تنها شد ایوان قصرش بیاد

که کس دخمه اش هم ندارد بیاد

دخمه - در عربی به معنای «لحد» است .

محصول بیت - از اینها که نام بردیم نه تنها ایوان و قصرشان بیاد رفت، بلکه

هیچ کس قبرشان را هم بیاد ندارد . یعنی قبر هیچیک اینها را کسی نمیداند که کجاست .

یکی را قلم زن کند روزگار

یکی را دهد تیغ در روزگار

روزگار : روز جنگ .

محصول بیت - روزگار یکی را قلم زن میکند یعنی نویسنده و منشی میکند

و یکی هم روز جنگ شمشیر میدهد . مراد: هر کسی بهر کاری ساخته شده . حاصل:

خداوند مردم را خدمتکار همدیگر خلق کرده است . یعنی یکی را خیاط و یکی را

کفاش و یکی را نانوا و آشپز .

وله ایضاً

مثنوی

سگ بر آن آدمی شرف دارد
که دل دوستان بی‌آزارد

محصول بیت - سگ بر آن انسانی که دل دوستان رامیر نجانند شرف دارد.

این سخن را حقیقتی باید
تا معانی بدل فرود آید

محصول بیت - برای اینکه این سخن بدل نشیند باید حقیقت و ماهیتش را

گفت .

کادمی با تو دست در مطعوم
سگ زیبرون بر آستان محروم

محصول بیت - زیرا آدمی با تو یکجا غذا میخورد : با هم غذا میخورید اما

سگ در بیرون ، در آستانه محروم می‌نشیند ، اگر استخوانی بدهی میخورد و اگر
هم ندهی صبر میکند . علی‌کل حال آستانت را ترك نمی‌کند .

حیف باشد که سگ وفا دارد
و آدمی دشمنی روا دارد

محصول بیت - حیف است که سگ وفا داشته باشد و آدمی دشمنی کند یعنی

حیف است که سگ وفادار باشد و آدمی بی‌وفا .

ایا ریح الصبا قلبی کئیب
مشامی من بخورك يستطیب

کئیب، بروزن فعیل به معنای فاعل یعنی غم و غصه دار. قابی، تقدیر آمر فوع مبتدا

و کئیب ، لفظاً مرفوع خبرش . مشامی ، تقدیراً مرفوع مبتدا و یستطیب خبر مبتدا .
ومن بخورك متعلق به یستطیب .

محصول بیت - ای بادصبا دلم غمناک و غصه دار است و دماغم از بخورت معطر

شده .

بخور ، به فتح «با» درست است نه به ضم .

گذاری کن سحر بر طرف گلزار
بسرو و گل ز ما پیغام بگزار

محصول بیت - ای صبا هنگام سحر از گلزار بگذر و پیغام ما را به سرو و گل

برسان . پیغامی که میفرستد مضمون دو بیت زیر است که بطریق لف و نشر مرتب آمده .

تو بارویش ز حسن ای گل مزن لاف
که زر دوزی نداند بوریا باف

محصول بیت - ای گل تو با بودن روی جانان از زیبایی لاف مزن : ادعا مکن

که من مثل روی او زیبایم . زیرا بوریا باف نمیتواند زر دوری کند . یعنی تو چون

بوریا باف و جانان چون زر دوز است .

مناز ای سرو با بالاش از قد
که با قدش یقین می افتی از حد

محصول بیت - ای سرو در مقابل قد و بالای جانان تو بقدر وقامتت فخر مکن

یعنی مگو که اگر او قدموزون دارد منم دارم زیرا مسلم است که در برابر قد او

تو از قدر می افتی . یعنی از اینکه مقدار خود ترا نمیدانی ارزش و مقام اعتدال خود

را از دست میدهی .

بیا ساقی کسه ایام بهارست
برغم او که او پرهیز کارست

محصول بیت - ای ساقی بیا که ایام بهار است . علی رغم آنکه پرهیز کار است .

شراب ارغوانی با غوانی

همی خور تا توانی می توانی

شراب ارغوانی، اضافه بیانی . با حرف مصاحبت ، غوانی ، جمع غانیه: یعنی زن نازك اندام، خلاصه بدزنی که از لحاظ داشتن زیبایی احتیاج به زینت ندارد غانیه گویند. همی خور ، فعل امر مفرد مخاطب، تا حرف توقیف .
می توانی بدل از توانی و هر دو توانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و یاها ضمیر خطاب .

محصول بیت - تا میتوانی شراب قرمز را با مصاحبت نگاران نازك اندام

نوش کن .

کسیکه گفته است : غوانی، جمع غانیه و به معنای : زنان محبوبه آوازخوان

آمده . این مفسر دروهم مانده است .
رد شمعی

مده در گوش ره پند ادیبان

چه پندشان چه آواز خطیبان

محصول بیت - ای ساقی همراه غوانی باده بخور و گوش به پند ادیبان مده،

زیرا چه آواز خطیبان، یعنی همانطور که به سخنان خطیبان گوش نمیدهی، پند ادیبان راهم نشنیده بگیر : گوش نکن .

همین میگوید در باغ بلبل

که جام از کف منه در موسم گل

محصول بیت - بلبل در باغ همین حرف را میزند: که در فصل گل جام باده

را از دست منه . یعنی در موسم گل باده بنوش .

غنیمت دان وصال گل غنیمت

بمی خوردن مصمم کن عزیمت

محصول بیت - وصال گل را غنیمت بدان غنیمت و برای می خوردن نیتت را

مصمم کن : عزمت را راسخ کن . یعنی البته می بخور .

مشو غافل که فرصت میشود فوت
دمادم وقت عشرت میشود فوت

محصول بیت - غافل مشو که فرصت فوت میشود و دمبدم وقت عیش و عشرت
از دست میرود . یعنی وقت عشرت دائمی نیست . پس نباید فرصت را فوت کرد .

ز حافظ گوش کن این بند یکدم
همی زن جام می والله اعلم

محصول بیت - این بند را دمی از حافظ بشنو یعنی پذیر و قدح باده را
در کش که الله اعلم . یعنی باده بخور که اسرار خفیه را خدا اعلم است . پس که
آمرزیده میشود و که نمیشود فقط حق تعالی آگاه است . مثنوی

هر سه آمد در جهان پر ز شور
عاقبت میبایدش رفتن بگور

محصول بیت - هر کس که باین عالم پرغوغا و فتنه آمده . عاقبت باقتضای
دنیا باید برود . یعنی عاقبت باید بمیرد و در گور بخوابد .

در ره عقباست دنیا چون پلی
بی بقا جایی و ویران منزلی

محصول بیت - دنیا چون پلی است در راه آخرت، در واقع جای بی بقا و منزل
ویرانی است . یعنی چون پل که محل عبور است این دنیا هم دار قرار نیست .

دل منه بر این پل پرترس و بیم
برگ ره ساز و مشو اینجا مقیم

محصول بیت - بر این پل ترسناک دل میند، علاقمند مباش . بلکه توشه را هرا
آماده کن و خیال اقامت در اینجا نداشته باش . مراد: به زاد آخرت متوجه باش که
دنیا بسیار فانی است .

نزد اهل معنی این کاخ سپنج
هست چون ویرانه خالی ز گنج

محصول بیت - این سرای عاریتی دو در : یعنی دنیا در نزد اهل معنی چون

ویرانه ایست خالی از گنج .

راستی در حقیقت سفته‌اند
عارفان کین خانه را خان گفته‌اند

محصول بیت - راستی در حقیقت سفته‌اند . سفته‌اند : سوراخ کرده‌اند یعنی سخنی چون گوهر گفته‌اند . مراد: عارفان که باین خانه دنیا خان گفته‌اند سخنی چون گوهر برشته کشیده‌اند

مقصود: کسانی که خانه دنیا را به خان تشبیه کرده‌اند، بسیار خوب فرموده‌اند.

خان اقامت را نشاید در گذر
این جهان باکس نماند در گذر

محصول بیت - این بیت برای بیت سابق در مقام تعلیل واقع شد. در گذر گاه، خان شایسته اقامت نیست . یعنی در جایی که باید بگذری و بروی خان اقامت را نشاید : این دنیا برای هیچ کس باقی نمیماند پس از این جهان بگذر یعنی فکر قرار مکن که اینجا مقام قرار و ثبات نیست .

دور باش از دوستی مال و جاه
زانکه مالت مار و جاهت هست چاه

محصول بیت - از دوستی مال و جاه بگذر یعنی سودای مال و مقام را ترك کن زیرا مال برایت بمنزله مار و منصب چاه یعنی زندان است .

من گرفتم خود تویی بهرام گور
خواهی افتاد آخر اندر دام گور

محصول بیت - گرفتم که تو بهرام گوری: یعنی فرض کنیم که پادشاه مقتداری هستی آیا غیر از اینست که عاقبت بدام گور خواهی افتاد یعنی عاقبت مرگ مقرر است .

گر نه گوری گور می بین گفتمت
يك زمان بی کار منشین گفتمت

محصول بیت - اگر گور نیستی پس قبر را تماشا کن ، من گفتمت یعنی در باره

جایی فکر کن که عاقبت خواهی رفت .
 باز گفتمت که آنی بیکارمنشین . مراد بزاد آخرت مشغول باش و بیهوده
 نشین .

هیچکس را نیست زین منزل گزیر
 از گدا و شاه و از برنا و پیر

محصول بیت - هیچ کس را از این منزل قبر گزیر نیست . یعنی همه لابدند
 که باین منزل قبر نزول نمایند چه گدا و چه پادشاه و چه جوان و چه پیر . مراد : همه
 ناگزیرند . حاصل همه لابدند .
 در رساله‌ای در شرح بیتمی از گلستان ، عبارت گزیر و ناگزیر را خوب تحقیق
 کرده‌ام . طالبین رجوع کنند بآنجا .

ای که بر ما بگذری دامن کشان
 حافظ الحمدی همی خواهد بخوان

محصول بیت - ای آنکه دامن کشان و باطمأنینه از روی قبر ما میگذری ،
 حافظ از تو يك فاتحه میخواند : بر سر قبرش يك فاتحه بخوان یعنی برای روحش
 فاتحه بخوان .
 وله ایضاً

قصیده

خواجه این قصیده را در مدح شاه شجاع فرموده است .

**شده عرصه زمین جو بساط ارم جوان
از پرتو سعادت شاه جهانستان**

عرصه زمین - اضافه بیانیه . بساط ارم ، اضافه لامیه و شاه جهانستان ، اضافه بیانیه . جهانستان ، ترکیب وصفی از مصدر ستانیدن : جهان گیرنده یعنی جهان گیر .
محصول بیت - بهار آمد و روی زمین چون بهشت باطراوت گشت و همه جا از پرتو سعادت شاه جهانستان سبز و خرم شد . مراد : آثار سعادت شاه بر بساط زمین رونق و فر بخشید .

**خاقان شرق و غرب که در شرق و غرب اوست
صاحبقران و خسرو شاه خدایگان**

طبق اصطلاح تاریخها به پادشاه چین « خاقان » گویند ، چنانکه به شاه روم قیصر و شاه عجم را خسرو گویند . شاه خدایگان ، اضافه بیانیه . خدایگان یعنی جلیل و بزرگ .

محصول بیت - شاه مذکور خاقان شرق و غرب است : در شرق و غرب خسرو صاحبقران و پادشاه مقتدری است . یعنی در تمام عالم یگانه پادشاه تبار وی است .

**خورشید ملک پرور و سلطان دادگر
دارای دادگستر و کسری کی نشان**

خورشید ملک پرور - اضافه بیانی ، ملک پرور - سبب وصفی : آباد کننده مملکت . سلطان دادگر ، اضافه بیانیه . دادگر - دارای دادگر ، اضافه

بیانی ، دارا در اینجا به معنای حاکم است اگرچه نام یکی از پادشاهان قدیم بوده .
داد گستر . تر کیب وصفی یعنی بسط دهنده عدل خلاصه یعنی «عادل» . کسری کی نشان ،
اضافه بیانیه . کسری ، معرب خسرو ، به اسلوب عجم «را» مکسور خوانده میشود
اما عرب به فتح آن میخواند . کی نشان صفت مر کب ، یعنی دارای آثار و نشانه کی
چون «کی» نام پادشاهی است . جایز است در اینجا نشان از نشانیدن باشد یعنی
نشاننده بر تخت شاهی : اعطاء کننده شاهی .

محصول بیت - واو خورشید ملك پرور و پادشاه عادل و دارای داد گستر و
کسری کی نشان است .

سلطان نشان عرصه اقلیم سلطنت بالانشین مسند ایوان کن فکان

سلطان نشان ، تر کیب وصفی : نشاننده پادشاه یعنی اعطا کننده سلطنت . سلطان
نشان عرصه اقلیم سلطنت ، اولی اضافه لامیه و دوتای دیگر اضافه بیانیه بالانشین ،
صفت مر کب : صدر مجلس نشین . بالانشین مسند ، از قبیل اضافه اسم فاعل به
مفعولش . مسند ایوان ، اضافه لامیه . کن فکان ، اضافه بیانیه و عبارت است از عناصر
وافلاك .

محصول بیت - شاه مذکور اعطاء کننده شاهی در عرصه اقلیم سلطنت و صدر
نشین مسند ایوان کن فکان است .

اعظم جلال دینی و دین آنکه رفعتش دارد همیشه توسن ایام زیر ران

محصول بیت - جلال اعظم دنیا و دین است که رفعتش توسن ایام را همیشه
زیر ران دارد . یعنی توسن ایام همیشه مطیع وی است .

جلال الدین ، لقب و شجاع ، نامش است .

دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملك خاقان کامکار و شهنشاہ نو جوان

محصول بیت - فرمانروای دنیا شاه شجاع ، آفتاب ملك خاقان ، شاهنشاہ

کامروا ونوجوان آنکه با القاب مذکور ملقب شده شاه شجاع است .

ماهی که شد بطلعتش افروخته زمین

شاهی که شد بهمتش افراخته زمان

محصول بیت - شاه شجاع ، ماهی است که بطلعتش یعنی با رویش زمین را

روشن ساخت . و شاهی است که باهمتش زمان رفعت یافت : زمانه رونق پیدا کرد .

سیمرغ وهم را نبود قوت عروج

آنجا که بازهمت او سازد آشیان

سیمرغ و هم - اضافه بیانیه . قوت عروج ، مصدر به مفعولش اضافه گشته

بازهمت ، اضافه بیانیه .

محصول بیت - آنجا که بازهمت او آشیانه سازد ، سیمرغ وهم را نبود قوت

عروج : هرگز همتش وهم پذیر نیست

حکمش روان چو باد باطراف بر و بحر

مهرش نهان چو روح در اعضای انس و جان

محصول بیت - فرمانش چون باد در بر و بحر روان است و مهرش چون روح

در اعضای انس و جان نهان شده . یعنی مهر و محبت وی در قلب همه بضمیر گشته : همه

اورا دوست دارند .

ای صورت تو ملک جمال و جمال ملک

وی طلعت تو جان جهان و جهان جان

محصول بیت - ای شاه صورت تو ملک جمال و جمال ملک است یعنی کشور

زیبائی است و سلطنت جمال ، و ای که طلعت تو جان جهان و جهان جان است ، خلاصه

تو روح جهان و جهان روحی .

تخت تورشک مسند جمشید و کیقباد

تاج تو غبن افسر دارا و اردوان

محصول بیت - تخت تورشک مسند جمشید و کیقباد : یعنی مسند شاهی آنها

به تخت تورشك ميورزد زیرا تخت تو از تخت جمشید و کیتباد اعلیٰ و زیباست و تاج تو باعث شکست افسردارا و اردوان شده است ، مراد : رونق و فرآنها را از زمین برد و اعتباری برایشان باقی نگذاشت .

**گر در خیال چرخ فتد عکس تیغ تو
از یکدگر جدا فتد اجزای توامان**

توامان - برج جوزاست .

محصول بیت - اگر عکس شمشیر ترا آسمان بخیالش بیاورد اجزای جوزا از ترس از یکدیگر جدا میشود .

جوزا ، شبیه به انسانی است که از کمر بیالا دو پیکر دارد ، چنانکه سابقاً در باره اش تحقیق کردیم. اینجا مراد بیان قدرت قاهره پادشاه است که فی الواقع بهادر بوده چنانکه شرحش گذشت ،

**تو آفتاب ملکی و هر جا که میروی
چون سایه از قفای تو دولت بود روان**

روان صفت مشبهه از رویدن .

محصول بیت - تو آفتاب ملکی بهر کجا که میروی ، دولت چون سایه بدنیالت کشیده میشود. یعنی دولت از تو منقک نمیشود.

**ارکان نپرورد چو تو گوهر بهیج قرن
گردون نیاورد چو تو اختر بصد قران**

مراد از ارکان «عناصر اربعه» میباشد.

محصول بیت - درهیج قرنی عناصر اربعه (دنیا) گوهری چون ترا نتوانسته بپرورد . و اگر قرنها بگذرد ، روزگار اختری چون ترا نمیآورد : تو بی نظیر و بی مانندی .

**بی طلعت تو جان نگراید بکالبد
بی نعمت تو مغز نبندد در استخوان**

نگراید. فعل نفی مضارع مفرد غایب. کالبد: قالب است اینجا یعنی جسم مغز ،

مراد مغز استخوان است. بنبندد ، فعل نفی مضارع : نمی‌بندد یعنی حاصل نمیشود .
محصول بیت - بی روی تو جان بجسم تمایل پیدا نمی‌کند و بی نعمت تو استخوان ،
 مغز نمی‌بندد .

هر دانشی که در دل دفتر نیامدست
 دارد جواب خامه تو بر سر زبان

دانش - اسم مصدر به معنای دانستن و اینجا مراد علم است . و مراد از دفتر
 « کتاب » میباشد ، چنانکه مکررا اشاره کرده ایم
محصول بیت - هر علمی که در کتاب نوشته نشده جواب آن را قلمت درنوک
 زبان دارد . یا خود قلمت جواب آن را میدهد : جوابش درنوک قلمت حاضر است .

دست ترا بابر که یارد شبیه کرد
 چون قطره قطره این دهد و بدره بدره آن

محصول بیت - که قادر است که دست ترا بابر تشبیه کند : یعنی هیچ کس
 نمیتواند ، زیرا ابر قطره قطره میدهد . اما دست تو بدره بدره : با کیسه می‌بخشد .
 بدره : معادل است باده هزارسکه .

با پایه جلال تو افلاک پایمال
 و ز بحر جود دست تو در دهر داستان

محصول بیت - از پایه و مرتبه عظمت تو ، افلاک پایمال است یعنی مقام و مرتبه
 جلالت از افلاک بالاتر است و از دریا و بحر سخای دست تو ، در روزگار داستانها گفته
 شده .

مراد : پایه و جلالت از افلاک اعلا تر وجود و سخاوتت از دریا بیشتر و مشهورتر
 گشته .

بر چرخ علم مهری و بر فرق عقل تاج
 در چشم فضل نوری و در جسم ملک جان

محصول بیت - بر فلک علم ، خورشیدی ، و بر فرق عقل تاجی ، در چشم فضل

نورن ، و در جسم سلطنت و مملکت جانی . ملك ، به ضم میم و سکون لام لفظ مشترک است بین پادشاهی و مملکت .

علم از تو با کرامت و عقل از تو با فروغ شرع از تو در حمایت و دین از تو در امان

محصول بیت - علم از تو با کرامت : یعنی به سبب وجود تو مکرر . عزیز گشته است و عقل از تو فروغ یافته یعنی منور و روشن شده است شرع هم در حمایت توست : یعنی حامی شرع توئی .

و دین اسلام در سایه تو در امن و امان است : یعنی تو دین را از تغییر و تبدل مصون و محافظ میداری .

ای خسرو منیع جناب و رفیع قدر وی داور عدیم مثال و عظیم شان

منیع - در اینجا به معنای بلند است چنانکه پایه منیع و پایگاه منیع گویند که به معنای بلند است . منیع جناب ، اضافه اسم فاعل به فاعلش . رفیع قدر و عدیم مثال ، هکذا

محصول بیت - ای شاه بلند آستان و بلند مرتبه . وای فرمانروای عدیم مثال و عظیم الشان

ای آفتاب ملك ك ، در جنب همت چون ذره حقیق بود گنج شایگان

در زمان قدیم دَفینه بزرگی که در جایی پیدا میشد ، چنین دَفینه را گنج شایگان میگفتند ، بعدها به هر مال فراوان و وافر به طریق تشبیه گنج شایگان نامیدند .

محصول بیت - ای آفتاب سلطنت ، در مقابل همت گنج شایگان چون ذره کوچکی است یعنی هیچ ارزش ندارد .

کسانیکه گفته اند : گنجی که لایق شاهان است یعنی گنج فراوان را گنج

شایگان گویند، این مفسرین از معنای گنج شایگان اطلاع نداشتند .

رد سروری و شمعی

در جنب بحر جود تو از قطره کمتر است

صد گنج شایگان که ببخشی بر ایگان

محصول بیت - صد گنج شایگان که بر ایگان می‌بخشی در مقابل دریای سخاوتمند از قطره کمتر است . خزاین فراوانی که مفت می‌بخشی نسبت به جود و سخایت کمتر از قطره است .

عصمت نهفته رخ بسر پرده ات مقیم

دولت نهاده رخت بقا زیر کنده لان

عصمت : پاکی و پرهیز کاری است . کنده و کنده لان . کنده : بند و کنده ای که بدست و پای مجرمین میزنند^۱ که در روم «تومرق» گویند اما کنده لان به ضم کاف عجمی . یعنی کج و پیچ و چیز نامناسبی که در وسط یک چیز بطور نامتناسب ایجاد برجستگی کند و طوری واقع شود که نشود از آنجا خارجش کرد مانند جمع شدن پشم تشک در وسط که گره بزرگی ایجاد میشود و تاتشک شکافته نشود آن گره قابل صاف شدن نیست .

محصول بیت - عصمت و عفت در سر پرده تو نهفته و مقیم شده است : یعنی عفت و عصمت دائماً مقیم بارگاه تو است و از سر پرده ات منقک نمیشود . و دولت هم رخت بقا را میان لحاف تو نهاده است . یعنی دولتت دائمی است که هیچوقت از خانه ات جدا نمیشود .

گردون برای خیمه خورشید فلکات

از کوه و ابر ساخته نازیر و سایبان

فلکه - در این بیت به معنای چوبی است که در رأس چادر به منظور نگهداری تیر وسط چادر رده میشود که بآن ناف چادر گویند .

۱ - در آسیای مرکزی کنده خانه معروف است یعنی حبسخانه . کتاب لغت جغتائی

تألیف شیخ سلمان افندی بخاری .

نازیر : زیر انداز^۱ است که رویش می نشینند و به معنای جاجم است که روی حصیر وزیر قالی می اندازند .

محصول بیت - فلك برای چادر خورشید فلکدات ، از کوه زیر انداز و از ابر سایبان ساخته . حاصل : فلك خده تکار چادرت است که هر چه بفرمائی انجامش میدهد .

وین اطلس منقش نه توی زرنگار

چتر بلند بر سر خرگاه خویش دان

مراد از : وین اطلس منقش نه توی زرنگار ، افلاك نه گانه است .

محصول بیت - این اطلس نه لاه منقش زرنگار را ، بر سر خرگاهت چتری
بدان که بر خرگاهت سایه انداخته است .

بعد از کیان بملك سلیمان نیافت کس

این ساز و این خزینه و این لشکر گران

کیان - جمع کی : پادشاهان عجم را که از کیقباد تا دوره زمامداری فیلقوس^۲ سلطنت داشتند کیان گویند . مثلاً کیکاوس ، کیخسرو و کیقباد که اینها را کیان نامند . مراد از ملك سلیمان شیراز است .

محصول بیت - بعد از سلسله کیان در ملك سلیمان ، این ساز و این تشکیلات
و این خزینه و این لشکر گران را کسی نیافت حاصل : سلطنتی که برایت میسر گشته برای هیچکس از سلاطین فراهم نگشته است .

بودی درون گلشن و از پردلان تو

درهند بود غلغل و در زنگ بدفغان

پردل - بهادر را گویند .

۱ در معنای کلمه « نازیر » لغت ترکی (اسکمله) بکار برده که معنایش برای من روشن

نشد . مترجم

۲ - فیلقوس ؟ با احتمال قوی فیلیب یا فیلیبوس باید باشد : اسم عده ملوک منهم :

فیلیب المکدونی ابوالاسکندر الکبیر . المنجد .

محصول بیت - درحینی که تو در گلزار در ذوق و صفا بودی ، از خوف پهلوانان جنگی تو در هندوستان فریاد و فغان و درزنگستان غریو و غلغه بلند بود .
مراد : تمام عالم از تو واهمه دارند .

**دردشت روم خیمه زدی و غریو کوس
تا دشت هند رفت و بیابان سیستان**

محصول بیت - با اینکه دردشت و صحرای روم چادر زده ای ، اما فریاد و ناله کوس تو تا بیابان هند و صحرای سیستان رفت .
سیستان ، نام سرزمینی است .

حاصل : صیت و آوازه قدرت تو تمام عالم را فرا گرفت .

**ناقصر زرد ساخته ای لرزه اوفتاد
در قصرهای قیصر و در خانه های خان**

تا - از برای ابتدای زمان است . قصر زرد : کوشکی که در باغچه بهشت نام شاه شجاع واقع بوده که رو کارش زرد بوده .

محصول بیت - از وقتیکه تو قصر زرد را ساخته ای به قصرهای خانها و خانه های خان تا تار زلزله افتاده . یعنی از رشك و حسد متزلزل شده اند .

**آن کیست تا بملك کند با توهم سری
از مصر تا بروم و زچین تا بقیروان**

قیروان - نام دو شهر است که یکی در مشرق و دیگری در مغرب واقع شده .
محصول بیت - آن کیست که بتواند در سلطنت با تو برابری کند از مصر تا روم و از چین تا بقیروان . یعنی در تمام دنیا کسی یارای برابری با تو ندارد .

یکی گفته است: مراد از قیروان مغرب است . این مفسر از قیروان اطلاع

۱ قیروان شهری است در لیبی در حدود مصر . «واقع در شرق» قیروان دوم واقع در

غرب شهری است در تونس که بمساجدش مشهور است . مترجم

نداشته .

سال دگر ز قیصرت آرند تاج سر
وز چینت آورند بدر گه خراج خان

محصول بیت - سال آینده تاج سر قیصر را برایت میاورند و از چین خراج خان بدر گاهت میرسد . حاصل: تمام عالم مطیع و منقادت میشوند .

توشاگری ز خالق و خلق از توشا کردند
توشادمان بدولت و خالق از توشادمان

محصول بیت - توشکر گزار خالقت و خلق بداشتن تو شکر گزارند و تو بدولتت شادمانی و مردم از وجود تو شادند .

اینک بطرف گلشن و بستان همی روی
با بندگان سمند سعادت بزیران

محصول بیت - اینک اکنون تو با غلامانت در حالیکه بسمند دولت سوار شده ای بجانب بستان و گلشن میروی .
یعنی بسمند دولت سواری و میروی .

ای ملهمی که از صف کرو بیان قدس
فیضی رسد بخاطر پاکت زمان زمان

محصول بیت - ملهم - اسم مفعول از باب افعال : کسی که باوالهام شده .
زمان زمان یعنی هر دم .

محصول بیت - ای ملهمی که هر دم بخاطر پاکت از صف ملائک قدس فیضی تازه میرسد . مراد : خاطر پاک تو دائماً از ملائک مقرب فیض تازه تازه . کسب میکند .
کروبی : به فتح کاف و به تشدید رای مضموم ملائک مقرب را گویند .

ای آشکار پیش دلت هر چه کردگار
دارد همی به پرده غیب اندرون نهان

ای ، حرف ندا . منادی مقدر ، مراد : ای پادشاه است .

کرد گار ، کاف اول عربی و مفتوح ، را و دال ساکن است .
 گار با کاف عجمی به معنی «چی» در ترکی . پس کرد گار بحسب لغت یعنی
 کسیکه کار زیاد میکند . اما به معنای فاعل مطلق بکار میرود . حاصل : کرد گار
 عبارت است از پرورد گار .

محصول بیت - ای شاه هر چیزیکه خداوند پشت پرده غیب نهان میدارد ، در
 خاطر تو آشکار است . مراد : مسائلی که خدا از مردم نهان کرده در ضمیر تو آشکار
 است .

داده فلك عنان ارادت بدست تو

یعنی که من کیم بمراد خودم بران

محصول بیت - فلك عنان اراده را بدست تو داده یعنی میگوید : در مقابل
 تو من اختیاری ندارم بمراد خود بران . مراد : هر طور که اراده میکنی بران و اجیرم
 کن . الحاصل اختیار در دست توست .

گر کوششیت افتد بردادهام بتیر

و بر بخششیت باید زر دادهام بگان

در اینجا مراد از «کوشش» جنگ است .

محصول بیت - این بیت مقول فلك است : اگر جنگی بادشمنی برایت پیش
 بیاید ، جنگ و رزم را به تیر و تیغ دادهام یعنی برای منکوب ساختن عدویت اینها
 کافی است و لازم بزحمت تو نیست .

و اگر برای بخشش نیازی به زر پیدا کردی ، به گان زر دادهام پس از گان
 بگیر و مصرف کن .

خصمت کجاست در کف پای خودش فکن

یار تو کیست بر سر و چشم منش نشان

محصول بیت - این بیت هم مقول فلك است .

میگوید : دشمنت کجاست او را به زیر پا بیافکن یعنی پایمال و هلاک شود . و

یارویاورت کیست ، وی را برسر و چشمم بنشان مراد : برسر و چشمم جا دارد : یارو
یاور ترا تعظیم میکنم.

هم کام من بخدمت تو گشت منتظم
هم نام من بمدحت تو گشت جاودان

خواجه میفرماید : در اثر خدمت به تو من به مرادم رسیده‌ام، و بسبب مدحی
که ترا کردم نامم جاودان گشت : اشعاری که به نامت سروده‌ام در دنیا باقی ماندو
همه آرزوهایم بر آورده شد. خلاصه بامدح کردن تو شهرت دنیا گیر یافتم.
وله ایضاً قصیده

قصیده

این قصیده را بنام قوام اکبر که نامش محمد بن علی است گفته است .

زدلبری نتوان لاف زد باسانی
هزار نکته درین کار هست تا دانی

محصول بیت - باسانی نمیشود از دلبری لاف زد : یعنی گفتن اینکه من دلم را با این آسان نمست ، زیرا در دلبری هزار نکته است که باید دانست مراد : تنها زیبایی نیست که دل عاشق را میر باید بلکه چندین حالت دیگر نیز وجود دارد که مجموعاً دلبری را تشکیل میدهد .

بجز شکردهنی مایه هاست خوبی را
بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی

محصول بیت - علاوه بر شین دهنی زیبایی سرمایه ها دارد ، بایک انگشتری که نمیشود ادعای سلیمانی کرد ، مراد : سلیمان که بهمه چیز مسلط شده بود این را تنها انگشتری اش سبب نبود ، بلکه تصرفات مخصوص بخود داشت حتی گویند وقتی آن خاتم بدست دیو افتاد آن قدرت برایش میسر نگشت .
ذکر دهان باعتبار خاتم آمده زیرا دهان را به انگشتری تشبیه کرده اند .

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد
که در دلی بهنر خویش را بگنجانی

محصول بیت - هزار سلطنت دلبری بدان نرسد : یعنی با آن برابری نکنند ، که با هنرمندی خود را در دل عاشقی جا بدهی . مقصود : در دل عاشق برای خود جا باز کردن از هزار گونه دلبری بهتر و عالی تر است .

چه گردها که برانگیختی ز هستی من

مباد خسته سمندت که تیز امیرانی

محمول بیت - از وجود من خیلی گردها بلند کردی : وجود مرا نابود

کردی و بفنا دادی . سمندت خسته نباشد که خیلی تند میرانی

تیز راندن - کنایه از غرور و تکبر است .

بهمنشینی رندان سری فرود آور

که گنجهاست درین بی سری و سامانی

سری - یا حرف تنکیر .

محمول بیت - بهمنشینی رندان سری فرود آور : برای اینکه بارندان

همنشین و مصاحب شوی خودت را پایین بگیر و از آن مقام که داری تنزل کن زیرا

در این بی سرو سامانی گنجها نهفته . یعنی صحبت با این طبقه فواید زیاد در بردارد .

حاصل : دز اختلاط با این گروه نفع بیشمار عایدت میشود .

بیار باده رنگین که صد حکایت خاص

بگویم و نکندم رخنه در مسلمانی

محمول بیت - باده رنگین بده که حکایات مخصوص تعریف کنم و امارخنه در

مسلمانی نمیکنم یعنی به مسلمانی ضرر نمی‌رسانم .

بخاک پای صبحی کنان که نامن مست

بکوی میکده استاده ام بدربانی

محمول بیت - به حق خاک پای صبحی کنان ، از وقتیکه من مست بدربانی

کوی میکده مشغول شده ام : از وقتیکه در بان میکده شده ام .

بهبیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم

که زیر خرقة نه ز نار داشت پنهانی

محمول بیت - از آن وقت که دربانی میکده را دارم بهبیچ زاهد ظاهر پرست

برخورد نکردم که زیر خرقة ز نار پنهانی نداشته باشد . یعنی از وقتیکه در بان میخانه

شده‌ام به کفر نهانی زاهدان ظاهرپرست واقف گشته‌ام :

بنام طره دل‌بند خویش خیری کن
که تا خدات نگهدارد از پریشانی

محمصول بیت - به خاطر طره‌ات که دلها را بسوی خود میکشد خیری کن تا خداوند ترا از پریشانی نگهدارد. یعنی حق تعالی ترا حفظ کند که چون طره‌ات پریشان نشوی .

مگنیر چشم عنایت ز حال حافظ باز
و گرنه حال بگویم باصف ثانی

محمصول بیت - در اصطلاح شعر باین اسلوب تشبیب گویند . یعنی . در اول قصیده که غزل ایراد شود تشبیب^۱ و یا تشبیب گویند باشین وسین . خواجه میفرماید: چشم عنایت را از حال حافظ باز مگنیر یعنی عنایت را از حافظ مضایقه نکن . والا حال و وضع خود را باصف ثانی میگویم ، یعنی عرض حال میکنم . در اصطلاحشان (ایرانیان) چنین بیت را گریز گویند یعنی از تغزل به القاب ممدوحه عدول کردن را گریز گاه گویند .

وزیر شاه‌نشان خواجه زمین وزمان
که خرمست بدو حال انسی و جانی

وزیر شاه نشان ، اضافه بیانی . شاه نشان ، ترکیب وصفی : شاه نشاننده یعنی سلطنت دهنده .

که ، حرف رابط . صفت . انسی و جانی ، یاها حرف نسبت .

محمصول بیت - آصف ثانی که نامش را بردیم ، وزیری است که شاهی میبخشد و خواجه زمین وزمان است که وجودش سبب شادی انس و جان است .

قوام دولت و دین محمد بن علی
که میدرخشدش از چهره فریزدانی

محمصول بیت - وزیر مذکور ملقب به قوام‌الدین نامش محمد پسر علی است

۱ - وصف محاسن زیبایی را در ابتدای قصیده تشبیب گویند . مترجم

که از چهره اش نور و فریزدانی میدرخشد .

**زهی حمیده خصالی که گاه فکر صواب
ترا رسد که کنی دعوی جهانبانی**

رسد - در این قبیل جاها به معنای لیاقت است .

جهانبان : حافظ جهان .

محصول بیت - تو بقدری نیکو خصالی هنگامیکه فکرت صائب است و مثمر

شایسته‌ای که ادعا کنی نگهبان جهانی . یعنی شایستگی این را داری که ادعا کنی
و بگوئی: من حامی و نگهدار عالم .

**طراز دولت باقی ترا همی زبید
که همت نبرد نام عالم فانی**

طراز - به معنای علم است . طراز دولت باقی، اضافه لامیه مجازاً . آخری

اضافه بیانی است . همی زبید فعل مضارع مفرد غایب: متناسب و بر ازنده است . که، حرف
تعلیل .

محصول بیت - زیور دولت جاویدان بر ازنده توست ، زیرا همت هر گز نام

عالم فانی را یاد نمیکند : حکم فنا در نزد اعتبار ندارد .

**اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود
همه بسیط زمین رو نهد بویرانی**

محصول بیت - اگر خزانه عطا و احسانت دستگیر و معین نشود تمام روی

زمین رو بویرانی مینهد : همه جا را خرابی فرامیگیرد .

**تویی که صورت جسم ترا هیولی نیست
ز جوهر ملکی در لباس انسانی**

هیولی - در اینجا به معنای ماده جسم است .

محصول بیت - تو آن ذات شریف و عنصر لطیفی که صورت جسمت هیولی

ندارد ، مراد : در تمام اشیاء صورت به هیولی عارض شده است ، اما در مورد تو اینطور

نیست ، بلکه تو در لباس انسانی از جوهر ملکی یعنی سایر اجسام از هیولی و صورت
مرکب شده است ، اما جسم تو فقط از ماده ملکی است و هیولائی که صورت عارضش
میشود ندارد. حاصل: در آفرینش، خلقت ملك را داری منتها بشکل بشری .

**كدام پایه تعظیم نصب باید کرد
که در مسالك فکرت نه برتر از آنی**

مسالك - جمع مسلك: جاهایی که سلوك در آنجاها انجام میگیرد یعنی مقامات.
آنی ، آن ، اشاره بدور و یا ضمیر خطاب .

محصول بیت - کدام پایه بلند و مرتبه بزرگ را برایت باید قائل شد که
فکر ، ترا برتر از آن نداند . یعنی اگر بالاترین مقام را که واقعاً شایسته آنی برایت
تعیین کنند باز در مسالك فکر به مرتبه بلندتر از آن مستحقى . مراد : فکر حکم میکنند
که بمرتبه بلندتر از آن سزاواری .

**درون خلوت کرو بیان عالم قدس
صریر کلك، تو باشد سماع روحانی**

سماع - در اینجا به معنای «آواز» است چنانکه مکرر گفته شده
روحانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - در خلوت فرشتگان عالم قدس ندای شدید و آواز قلمت آواز
روحانی است . مراد ارواح از آواز قلمت حظ میبرند .

**ترا رسد شکر آویز خواجگی کز جود
دو آستین بکریمان عالم افشانی**

رسد - اینجا به معنای لایق است . شکر آویز ، ترکیب وصفی در لغت : شکر
آویزنده ، اما در اصطلاح کسی که هنری از خود نشان دهد و در محل تحسین قرار
بگیرد گوینده «شکر آویخت»

شکر آویز خواجه ، اضافه بیانیه و گاف حرف توسط و یا حرف نسبت. کز ، که
حرف تعلیل. زجود، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت - شکر آویزی وزارت لایق توست که از سخاو کرم دو آستینترا
به کریمان عالم افشانی یعنی کرم و سخاوت آنها در نزد تو اعتبار ندارد و ارزشی برای
آنها قائل نیستی . حاصل در بخشش و احسان از آنها بالاتر و جلوتری .

سوابق کرمت را چگونه شرح کنم

تبارك الله از آن کار ساز رحمانی

سوابق - جمع سابقه . سوابق کرمت ، اضافه لامیه ،

محصول بیت - ای وزیر سوابق کرم ترا بچه و جبه شرح دهم ، تبارك الله از آن
کار ساز رحمانی ، یعنی آفرین بر آن سخا و کرمی که از خود نشان داده ای که در
واقع خارج از حدود توانائی بشر است . مراد: تو کار ساز رحمانی هستی زیرا چنین
کرم را فقط خداوند دارد و بس .

صواعق سخطت را بیان چگونه کنم

نعوذ بالله از آن فتنه های طوفانی

صواعق - جمع صاعقه و اضافه بیانیه ، سخط به معنای غضب است .

محصول بیت - صاعقه غضب ترا چگونه شرح دهم ، پناه بر خدا از آن فتنه های
طوفانی . یعنی غضبت همان قیامت است پس از آن به خدا پناه میبرم .

کنون که شاهد گل شد به حجله گاه چمن

جز از نسیم صبا نیست همدم جانی

شاهد گل ، اضافه بیانی . حجله گاه چمن ، و نسیم صبا ، هکذا .

همدم جانی باز هم بیانی است و یا حرف نسبت .

محصول بیت - اکنون که شاهد گل به حجله چمن داخل شد یعنی به چمن
که تماشا گش است رفت ، غیر از نسیم صبا همدم جانی ندارد یعنی یار جانی و
همدم مونسش نسیم صباست

شقایق از پی سلطان گل بسازد باز

بدست باد صبا کله های نعمانی

شقایق - لاله نعمانی را گویند . نعمان بن منذر از بزرگان عرب قهاری بود ، حکایت میشود : روزیکه این مرد خوشحال بود آن روز هر که به نزدش میامد احسانش میکرد . و امروزیکه خشمناک و غضبناک بود هر کس که به پیشش میرفت البته میکشش در هنگام گردش اگر به جای نزه و چمنزار میرسید میگفت اینجا باید در قرق من باشد ، پس دیگر هیچکس قادر نبود در آنجا صیدی کند و نه درختی بیندازد و یا برای چراندن حیواناتش از آن چراگاه استفاده کند و چون در قرقگاههایش لاله فراوان بود . بهمین جهت لاله را به نعمان اضافه کرده لاله نعمان گفتند . یعنی عرب شقایق نعمان گوید .

کلههای نعمان ، اضافه بیانی . کله ، به کسر کاف عربی و لام مشدد ، در لغت به معنای «پرده» است ، اما در این قبیل جاها به معنای گلیم قرمز رنگ که مخلوط بارنگ مشکی است که برای پوشش هودج و محفه ، هایشان از آن استفاده میکنند .
محصول بیت - شقایق از برای سلطان گل بادست صبا پردههای نعمانی میسازد که در داخل آن پرده آسایش و آرامش یابد و راحت باشد .

بدان رسید ز سعی نسیم بادبهار
که لاف میزند از لطف روح حیوانی

سعی نسیم باد - اضافه لامیه و بیانیه . بهار ، فاعل فعل «رسید» ، یا بهار ، مبتدا و بدان رسید ، خبر مقدم . که حرف بیان . فاعل فعل میزند ضمیر تحت فعل که بر میگردد به بهار .

لطف روح حیوانی ، اضافه لامیه و بیانیه .

محصول بیت - از نسیم باد صبا کار فصل بهار و یا نفس بهار به آن مرتبه رسیده که از لطافت روح حیوانی لاف میزند : یعنی دعوی میکند که من چون روح حیوانی لطیفم و احیای موتی میکنم ، حاصل : ادعا دارد که روح بخش شده است در درمعنای تمام بیت مفسری گفته است : از سعی بادخوشبوی بهاری روح حیوانی بدانجا رسیده که از لطف لاف میزند .

یکی دیگر گفته است : از سعی نسیم بهار بدان رسید که حیوانی از لطافت روح لاف زند ، اینان مضمون بیت را در نیافته و لاف زاید زده اند .

رد سروری و شهعی

سحر گمهم چه خوش آمد که بلبلی گللبانگ
بغنچه میزد و میگفت در سخنرانی

سخنران - ترکیب وصفی : سخن راننده و یا حرف مصدری . سخن رانی یعنی سوق کلام .

محصول بیت - هنگام سحر برای من بسیار خوش آیند بود که بلبلی با صدای بلند به غنچه داد میزد و ضمن سوق کلام میگفت :

که تنگ دل چه نشینی ز پرده بیرون آی
که در خمست شرابی چو لعل رمانی

محصول بیت - بلبلی به غنچه میگفت چرا تنگدل میشینی ، از پرده بیرون بیا که در خم شراب قرمزی است چون لعل رمانی و آن شراب ترا از تنگدلی خلاص میکند .

مکن که می نخوری بر جمال گل یکماه
که باز ماه دگر میخوری پشیمانی

محصول بیت - این بیت از گفته بلبلی است : بلبلی به غنچه میگفت این کار را نکن که بشوق جمال گل یکماه باده نخوری یعنی به عشق گل باده بخور ، زیرا اگر نخوری ماه دگر : ماه بعد پشیمانی میخوری . مراد : اگر در فصل گل باده ننوشی ، در ماه بعد ، یعنی ماهی که بعد از آن میاید پشیمان میشوی از اینکه چرا در فصل گل باده نخورده ای .

بشکر تهمت تکفیر کز میان برخاست
بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی

محصول بیت - به شکرانه آنکه تهمت تکفیر از میان برخاست : دیگر تکفیر

نمیشوی، سعی کن که از گل و شراب داد عیش را بستانی خلاصه سعی و کوشش کن که عیش کامل کنی .

**جفانه شیوه دین پروران بود حاشا
همه کرامت و لطفست شرع یزدانی**

محصول بیت - جفا شیوه دین پروران نیست حاشا: حاشا که اهل دین و دیانت جفا کار و جوار باشند . زیرا شرع یزدانی سراسر کرامت و لطف است نه جور و جفا .

**رموز سراناالحق چه داند آن غافل
که منجذب نشد از جذبه های سبحانی**

محصول بیت - آن غافلی که با جذبه های الهی منجذب نگشته است ، رموز سراناالحق را چه میداند . یعنی کسیکه مظهر جذبه خدا واقع نگشته از رموز سراناالحق خبردار نیست .

**درون پرده گل غنچه بین که میسازد
ز بهر دیده خصم تو لعل پیکانی**

لعل پیکانی - ترکیب وصفی است یعنی پیکان قرمز و یا حرف مصدری .
محصول بیت - در میان پرده گل غنچه را نگاه کن که برای چشم دشمنت پیکان قرمز میسازد . یعنی برای اینکه چشم خصمت را کور کند پیکان قرمز رنگ میسازد .

**طربسرای وزیرست ساقیا مگذار
که غیر جام می آنجا کند گرانجانی**

طربسرای - خانه شادی و سرور . وزیر ، مضاف الیه «اضافه لامیه» . گرانجان ، اینجا ، مراد سنگین وزنی است . و یا حرف مصدری: جام را به تن (جسم) و شراب را به جان تشبیه کرده است ، پس قدحی که مملو از شراب باشد سنگین وزن میشود و این وضع را با گرانجانی تعبیر کرده .

محصول بیت - ای ساقی این سرای ، خانه شادی و سرور وزیر است پس مگذار

که در اینجا غیر از جام می کسی گرانجانی کند یعنی مگذار که در این مجلس غیر از قدح باده ، دیگری هم گرانجانی کند .
کنایه است از مملو بودن قدح از باده . یعنی فقط باید قدح سنگین وزن و ثقلت داشته باشد .

**تو بودی ای دم صبح امید کز سر مهر
بر آمدی و سر آمد شبان ظلمانی**

دم صبح امید - اضافهها بیانیه است . شب ظلمانی - هکذا و یا حرف نسبت .
محمصول بیت - ای نفس صبح امید ، تو بودی که از روی مهر و محبتی که داری طلوع کز دی تاشبهای تاریک پایان یافت مراد ظهور تو سبب شد که ظلمات ظلم از عالم بر چیده شد .

مفهوم شعر این را میرساند که وزیر در مسافرت بوده ، و در غیاب وی ظلم شایع گشته ، اما با آمدنش ظلمت ظلم بر طرف شده است .

**شنیده‌ام که زمن یاد میکنی گاه گاه
ولی بمجلس خاص خودم نمیخوانی**

محمصول بیت - خطاب به وزیر میفرماید : شنیده‌ام که گاه گاهی از من یاد میکنی ، اما مرا به مجلس خاصت دعوت نمیکنی .

**طلب نمیکنی از من سخن جفا اینست
و گرنه با توجه بحث است در سخندان**

محمصول بیت - از من سخن نمیخواهی ، و این خود نسبت بمن ظلم است و گرنه در سخندان با توجه بحث دارم . یعنی با من هیچوقت طرف مکالمه نمیشوی و گرنه میدیدی که بحث در سخن چگونه است .

**ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطائف حکمی با نکات قرآنی**

جایز است مراد از «حافظان» کسانی باشد که با خلاص حافظ متخلص بوده اند .

و نیز ممکن است منظورش حفاظ قرآن باشد لطائف حکمی ، اضافه بیانیه و یا حرف نسبت . نکات قرآنی ، هکذا .

محصول بیت - از حافظان دنیا کسی چون بنده لطائف حکمی را با نکات قرآنی . جمع نکرد .

هزار سال بقا بخشدت مدایح من
چنین متاع نفیسی بچون توارزانی

متاع نفیس ، اضافه بیانی و یا حرف وحدت . بچون ، با حرف صله ارزانی ، تقدیرش ارزانی است ، به ضرورت قافیه «سین و تا» ترك گشته است .

محصول بیت - مدایح من هزار سال ترا بقا بخشد . مراد: مادامکه شعر من خوانده میشود نام توهم زنده است ، چونکه تو ممدوحی و نامت در شعر من ضبط گشته و ذکر شده . پس درواقع چنین متاع نفیسی به ذات چون تولایق است ، و من جز تو کسی رامدح نخواهم کرد .

سخن دراز کشیدم ولی امیدم هست
که ذیل عفو برین ماجرا بپوشانی

محصول بیت - سخنم را خیلی طولانی کردم (خیلی حرف زدم) اما امیدوارم که دامن عفو بر این ماجرا بپوشانی . یعنی امیددارم که از این گناه من بگذری .

همیشه تا به بهاران صبا بصفحه باغ
هزار نقش نگارد زخط ریحانی

محصول بیت - مادامکه در فصلهای بهار باد صبا دائم باخط ریحانی نقشهای گوناگون بروی باغ میزند . ریحان نسبت به باغ خیلی مناسب واقع شده .

بباغ ملك زشاخ امل بعمر دراز
شکفته باد گل دولت باسانی

باغ ملك ، اضافه بیانی و شاخ امل ، هم بیانی است .

عمر دراز و گل دولت ، هکذا .

محصول بیت - در باغ سلطنت و یاد در باغ مملکت، همیشه کامیاب باشی و عمرت طولانی گردد و گل دولت باسانی شکفته شود یعنی سعادت و دولتت به راحتی و بدون تشویش ادامه یابد و هرگز از روزگار اضطراب نبینی .

وله ایضاً

فی‌المخمس

در عشق تو ای صنم چنانم
کز هستی خویش در گمانم

محصول بیت - ای صنم از عشق تو حالی پیدا کرده‌ام که حتی از هستی خودم
در گمانم، مراد: از شدت عشق تو از وجودم بی‌خبر گشته‌ام.

هر چند که زار و ناتوانم گر دست دهد هزار جانم
در پای مبارکت فشانم

محصول بیت - هر چند که زار و ناتوانم، اما اگر هزار جان دستم دهد همه
را نثار پای مبارکت می‌کنم.

کوبخت که از سر نیازی
در حضرت چون تو دلنوازی

محصول بیت - کو آن طالعی که از روی نیاز در حضور دلنوازی چون تو.
در این بند یا‌های قافیه تماماً از برای وحدت است.

معروض کنم نهفته رازی هیبهات که چون تو شاهمازی
تشریف دهد باشیانم

محصول بیت - در حضور دلنوازی چون تو، یک راز نهانی را عرض کنم.
هیبهات که شاهمازی چون تو آشیانه مرا تشریف دهد یعنی مشرف کند.

هر چند ستمگری ترا خوست
کم کن تو بدی که آن‌زه نیکوست

محصول بیت - هر چند که جفاکاری عادت توست، اما تو ناشایستگی و بدی

را ترك كن كه بدی خوب نیست.

گر زانکه دلت نه ز آهن و روست ،
اخر ب سرم گذر کن ای دوست
انگار که خاک آستانم

محصول بیت - اگر چنانکه دلت از آهن و روی نیست ، پس ای دوست البته
ب سرم گذر کن و فرض کن که خاک آستانم: همانطور که پا بر خاک آستانت مینهدی مرا هم
آن خاک محسوب کن و پایمال کن .

گفتم که چو کشتیم بزاری
زین پس ره مرحمت سپاری

محصول بیت - چون مرا بزاری کشتی گفتم دیگر از این ببعد رحم خواهی
کرد یعنی پس از کشتن رعایت خواهی کرد .

بـردل رقم و فـا نـگاری
تو خود سروصل مانداری
من طالع و بخت خویش دانم

محصول بیت - خیال میکردم در دل نسبت بمن وفادار باشی ، اما تو که خیال
وصال ما را نداری ، یعنی وصل من را طالب نیستی و من این را از طالع و بخت
بر گشته خویش میدانم : این عدم علاقه ترا از بختم میدانم .

ای بسته کمر زدور و نزدیک
بر هیچ بخون ترك و تاجیک

محصول بیت - ای جانان که از دور و نزدیک بلاسبب بخون ترك و تاجیک
کمر بسته ای .

گر خانه محقر است و تاریک
در مسکن اخلص الممالیک
بر دیده روشنت نشانم

ممالیک - جمع مملوک است یعنی غلامان
محصول بیت - اگر چه خانه مان محقر و تاریک است ، اما در مسکن اخلص
الممالیک ترا بر روی چشم روشنم مینشانم .

من از تو بجز وفا نجویم
بیرون ز گل وفا نبویم

محصول بیت - من از تو غیر از وفا چیزی نمیخواهم و غیر از گل وفایت هیچ گل را نمی‌بویم ، یعنی غیر از وفاداری نسبت به تو بهیچ چیز توجه ندارم .

الا ره بندگی نبوی--م اسرار تو پیش کس نگویم
و اوصاف تو پیش کس نخوانم

محصول بیت - من بتو وفادارم و غیر از راه غلامی‌ات بهیچ راه نمی‌روم . و اسرار ترا پیش هیچ کس فاش نمیکنم و اوصاف ترا پیش هیچ کس تعریف نمیکنم .

گیرم نه در وفا گشودیم
نه مهر به مهر بر فرودیم

محصول بیت - گیرم که در وفا را نگشوده‌ایم ، و مهر به مهر نقروده‌ایم یعنی فرض کنیم که نسبت بهم وفادار نبوده‌ایم و محبت‌مان روز بروز زیادتر نشده است .

نه بود هر آنچه می نمودیم
آخر نه من و تو یار بودیم
عهد تو شکست و من همانم

محصول بیت - آن کارها که کردیم بالاخره نشد، یعنی سعی و کوششی کردیم اما مراد حاصل نشد ، آخر مگر من و تو باهم یارو یاور نبودیم . تو عهدت را شکستی اما من همانم یعنی نسبت بتو وفادارم .

گر سر ببری به تیغ تیزم
از کوی وفات بر نخیزم

محصول بیت - اگر سرم را با شمشیر تیزم ببری دست از وفایت نمی‌کشم: ترك وفایت نمی‌گویم .

ور زانکه کنند ریزه ریزم
من مهره مهر تو نریزم
الاسه بری-زد استخوانم

ریزم - در اصل ریزه‌ام بوده به ضرورت وزن و قافیه «های» رسمی حذف شده

است .

محصول بیت - کوی وفایت را ترك نخواهم گفت ولو اینکه ریزه ریزه ام کنند و محبت و عشق ترا ضایع نخواهم کرد ، مگر اینکه استخوانهایم بریزد . یعنی مگر اینکه بمیرم .

آنها که نشان عشق جویند

جز راه مزار من نپویند

در نسخه‌ها «آنها» واقع شده اما قیاس «آنان» بوده

محصول بیت - آنانکه در جستجوی نشانه عشق اند ، غیر از راه مزار من براه

دیگر نروند .

خاک من زار چون بدویند

گر نام تو بر سرم بگویند

فریاد برآید از روانم

محصول بیت - اگر خاک مزار من زار را بدویند و اگر نام ترا بر سر خاکم

بگویند ، از روانم فریاد و فغان بلند میشود .

گر بگذردم ز پیش خیلی

هر يك بصفها به از سهیلی

محصول بیت - اگر خیلی از زیباییان از برابرم بگذرند که هر يك در صفا و

زیبائی از سهیل بهتر باشد .

از تو نکم بغیر نیلی

مجنونم اگر بهای نیلی

ملك عرب و عجم ستانم

بغیر - با حرف صله . میلی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت - غیر از تو بهیچ کس علاقه نمی‌بندم ، دیوانه‌ام اگر در برابر

بهای نیلی ملك عرب و عجم را بگیرم .

گشتم صنما در آرزویت

آشفته و تیره دل چومویت

محصول بیت - صنما در آرزویت چون مویت آشفته و تیره دل گشتم .

هـ-رچند نمیرسم بکویت شب نیست که از فراق رویت
زاری بفلك نمیرسانم

محصول بیت - هر چند که به مجله‌ها نمی‌آیم اما شبی نیست که از فراق رویت
فریاد و فغان به را به فلك نرسانم . یعنی هر شب آه و ناله‌ام به آسمان میرسد .

ای وصل تو اصل شادمانی
مانی بنشاط جاودانی

محصول بیت - ای جانان وصل تو ، اصل و سبب و سرمایه شادمانی است ،
با نشاط و سرور جاویدان زندگانی کن یعنی دائماً در دنیا با سرور و نشاط باشی .

برحافظ خود چه میفشانی هر حکم که بر سرم برانی
سهلست ز خویشتن مرانم

محصول بیت - برحافظ خودت چه نثار میکنی ، هر حکمی که درباره من
صادر کنی ، برایم سهلست مگر اینکه مرا از خود نرانی .

الحمد لله على الاختتام والصلاة على افضل الانام و على عترته ثم سلام الى قيامة
الساعة وساعة القيام.

شادم که شرحه دل بولدی فرصت
مرادین بولسون اوخویوب یازانلر
غج ایدی صوراریسک سال هجرت
دخی سهو و خطا سنی دوزنلر
ترجمه شعر ترکی : شادم که فرصت شرح کتاب حافظ را یافتم ، اگر تاریخ
اتمام آن را سؤال کنی سال ۱۰۰۳ هجرت بود .
خوانندگان و نویسندگان و نیز کسانی که اشتباهات و اغلاط این شرح را بر طرف
نموده اند کامروا گردند و بمرادشان برسند .

وكان تمام طبعه فی يوم السبت المبارك الرابع والشعربین من شهر ربیع الثانی سنة
خمسین ومأتین والفاء من هجرة . من له العز والشرف علیه الصلاة والسلام وعلى آله و
صحابه الكرام .

الان المجلد الاول ومائة وعشرين صحيفة . من الثاني طبع فی مطبعة ولی النعم
الحاج محمد علی پاشا التي انشأها بالاسكندرية بتصحيح الفاضل عزيز افندی و اما
باقیه فبالمطبعة الكبرى التي انشأها ولی النعم المذكور ببولاق بتصحيح احمد ، ندی
تلميذ العلامة اللوذعي والفهامة الالمعي « الحافظ الشيخ محمد مراد افندی الذي كان
فی تقرير عوارف المعارف يعيد ويبيدي بتكية مراد ملا الكائنة ببازار چهارشنبه . امدنا الله
بامداده وسلك بناقويم رشاده ، وذلك بملاحظة ناظر المطبعة الكبرى المعتمد على ربه
فی الدنيا والاخرى . مستمداً منه الفيض الرباني ، ابي القاسم افندی شاهد الجيلاني .

له الحمد والممنه . اينك ترجمه فارسی جلد چهارم کتاب شرح سودی بر حافظ
در سال ۴۷ شمسی در نیمه اول تیرماه به پایان رسید . بدین ترتیب بعون تعالی ترجمه
کامل شرح مذکور «در چهار مجلد» - بزبان فارسی اتمام یافت ولی تمام آنکه شود
بحقیقت که در نظر اهل ادب پسندیده آید . مترجم

دکتر عصمت ستارزاده

فهرست غزلیات

| صفحه کتاب | مطلع غزل | غزل |
|-----------|--------------------------------------|-----|
| ۲۱۰۶ | فاتحه چو آمدی بر سر خسته بخوان | ۴۳۸ |
| ۲۱۰۸ | چندانکه گفتم غم با طبیبان | ۴۳۹ |
| ۲۱۱۲ | میسوزم از فراق روی از جفا بگردان | ۴۴۰ |
| ۲۱۱۴ | یارب آن آهوی مشکین بختن بازرسان | ۴۴۱ |
| ۲۱۱۸ | خدارا کم نشین با خر قه پوشان | ۴۴۲ |
| ۲۱۲۲ | شاه شمشادقدان خسرو شیرین دهنان | ۴۴۳ |
| ۲۱۲۶ | بهار و گل طرب انگیز گشت و تویه شکن | ۴۴۴ |
| ۲۱۳۰ | چو گل هر دم ببویت جامه در تن | ۴۴۵ |
| ۲۱۳۴ | افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن | ۴۴۶ |
| ۲۱۳۹ | خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن | ۴۴۷ |
| ۲۱۴۴ | دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن | ۴۴۸ |
| ۲۱۴۸ | منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن | ۴۴۹ |
| ۲۱۵۴ | ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن | ۴۵۰ |
| ۲۱۵۳ | گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن | ۴۵۱ |
| ۲۱۵۷ | صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن | ۴۵۲ |
| ۲۱۶۱ | ز در در آو شبستان مامور کن | ۴۵۳ |
| ۲۱۶۸ | ای نور چشم من سخنی هست گوش کن | ۴۵۴ |
| ۲۱۷۲ | کرشمه کن و بازار ساحری بشکن | ۴۵۵ |
| ۲۱۷۵ | بالا بلند عشوه گر نقش باز من | ۴۵۶ |
| ۲۱۸۱ | چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند زهن | ۴۵۷ |
| ۲۱۸۴ | نکته دلکش بگویم خال آن مهر و بین | ۴۵۸ |
| ۲۱۸۸ | شراب لعل کش و روی مه جبینان بین | ۴۵۹ |
| ۲۱۹۲ | میفکن بر صف رندان نظاری بهتر ازین | ۴۶۰ |
| ۲۱۹۶ | مرغ دلم طائرست قدسی عرش آشیان | ۴۶۱ |
| ۲۱۹۹ | در بدخشان لعل اگر از سنگ می آید برون | ۴۶۲ |
| ۲۲۰۱ | بجان پیر خرابات و حق نعمت او | ۴۶۳ |
| ۲۲۰۴ | گفتا برون شدی بتماشای ماه نو | ۴۶۴ |
| ۲۲۰۷ | مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو | ۴۶۵ |

| | | |
|------|--|-----|
| ۲۲۱۲ | ای آفتاب آینه دار جمال تو | ۴۶۶ |
| ۲۲۱۷ | ای خونبهای نافه چین خاک راه تو | ۲۵۷ |
| ۲۲۲۱ | ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو | ۴۶۸ |
| ۲۲۲۶ | تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو | ۴۶۹ |
| ۲۲۳۱ | مرا چشمی است خون افشان زدست آن کمان ابرو | ۴۸۰ |
| ۲۲۳۵ | خط عذار یار که بگرفت ماه از او | ۴۷۱ |
| ۲۲۳۹ | گلبن عیش میدمد ساقی گلغذار کو | ۴۷۲ |
| ۲۲۴۲ | ای پیک راستان خبر یار ما بگو | ۴۷۳ |
| ۳۲۴۶ | خنک نسیم معنبر شامه دلخواه | ۴۷۴ |
| ۲۲۵۰ | عیش مدامست زان لعل دل خواه | ۴۷۵ |
| ۲۲۵۴ | گرتیغ بارد در کوی آن ماه | ۴۷۶ |
| ۲۲۵۸ | ناگهان پرده بر انداخته ای یعنی چه | ۴۷۷ |
| ۲۲۶۱ | در سرای مغان رفته بود و آب زده | ۴۷۸ |
| ۲۲۶۷ | ای که با سلسله زلف دراز آمده | ۴۷۹ |
| ۲۲۷۰ | دوش رفتم بدر میکند خواب آلوده | ۴۸۰ |
| ۲۲۷۵ | دامن کشان همی رفت در شراب زر کشیده | ۴۸۱ |
| ۲۲۷۹ | از خون دل نوشتم نزدیک یار نامه | ۴۸۲ |
| ۲۲۸۴ | چراغ روی ترا شمع گشته پروانه | ۴۸۳ |
| ۲۲۸۸ | سحر گاهان که مخمور شبانه | ۴۸۴ |
| ۲۲۹۳ | از من جدا مشو که توام نور دیده | ۴۸۵ |
| ۲۲۹۶ | ای از فروغ زویت روشن چراغ دیده | ۵۸۶ |
| ۲۳۰۱ | عیدست و موسم گل ساقی بیار باده | ۴۸۷ |
| ۲۳۰۴ | نصیب من چو خرابات کرده است الله | ۴۸۸ |
| ۲۳۰۷ | وصال او ز عمر جاودان به | ۵۸۹ |
| ۲۳۱۱ | ای دل بکوی دوست گذاری نکرده | ۴۹۰ |
| ۲۳۱۲ | ساقی بیا که شد قدح لاله پرزه‌ی | ۴۹۱ |
| ۲۳۱۹ | بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می | ۴۹۲ |
| ۲۳۲۵ | لبش میبوسم و در میکشم می | ۴۹۳ |
| ۲۳۲۹ | مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی | ۴۹۴ |
| ۲۳۳۲ | ایکه بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی | ۴۹۵ |
| ۲۳۴۰ | ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی | ۴۹۶ |
| ۲۳۴۳ | با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی | ۴۹۷ |
| ۲۳۴۶ | آن غالیه خط گرسوی ما نامه نوشتی | ۴۹۸ |
| ۲۳۵۳ | ای قصه بهشت ز کویت حکایتی | ۳۹۹ |
| ۲۳۵۷ | سبت سلمی بصد غیها فوادی | ۵۰۰ |
| ۲۳۶۲ | دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی | ۵۰۱ |

| | | |
|------|---------------------------------------|-----|
| ۲۳۶۷ | سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی | ۵۰۲ |
| ۲۳۷۳ | چه بودی اردل آن یار مهربان بودی | ۵۰۳ |
| ۲۳۷۶ | بجان او که گرم دسترس بجان بودی | ۵۰۴ |
| ۲۳۷۹ | چوسرواگر بخرامی دمی بگلزاری | ۵۰۶ |
| ۲۳۸۳ | شهریست پرظریفان وزهر طرف نگاری | ۵۰۶ |
| ۲۳۸۶ | ترا که هرچه مرادست در جهان داری | ۶۰۷ |
| ۲۳۹۰ | صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری | ۵۰۸ |
| ۲۳۹۵ | بیا باما مورز این کینه داری | ۵۰۹ |
| ۲۳۹۹ | ایکه در کوی خرابات مقامی داری | ۵۱۰ |
| ۲۴۰۴ | ای که مهجوری عشاق روا میداری | ۵۱۱ |
| ۲۴۰۷ | روز گاریست که مارا نگران میداری | ۵۱۲ |
| ۲۴۱۴ | خوش کرد یاوری فلکت روزداوری | ۵۱۳ |
| ۲۴۱۸ | طفیل هستی عشقند آدمی و پری | ۴۱۴ |
| ۲۴۲۵ | ایکه دائم بخویش مغروری | ۵۱۵ |
| ۲۴۲۷ | ز کوی یار میاید نسیم باد نوروزی | ۵۱۶ |
| ۲۴۳۳ | عمر بگذشت به بیجاصلی و بوا الهوسی | ۵۱۷ |
| ۲۴۳۸ | نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی | ۵۱۸ |
| ۲۴۴۱ | هزار جهد بکردم که یار من باشی | ۵۱۹ |
| ۲۴۴۵ | ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی | ۴۲۰ |
| ۲۴۴۹ | زین خوش رقم که بر گل رخسار میکشی | ۵۲۱ |
| ۲۴۵۴ | سلیمی مندحلت بالعراقی | ۵۲۲ |
| ۲۴۶۵ | کتبت قصه شوقی و مدمعی با کی | ۵۲۳ |
| ۲۴۷۰ | یا مبسمایحاکی درجاً من اللالی | ۵۲۴ |
| ۲۴۷۹ | سلام الله ما کر اللیالی | ۵۲۵ |
| ۲۴۸۸ | بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی | ۵۲۶ |
| ۲۴۹۲ | رفتم بیباغ صبحدمی تا چنم گلی | ۵۲۷ |
| ۲۴۹۵ | این خرقه که دارم در رهن شراب اولی | ۵۲۸ |
| ۲۴۹۸ | زان می عشق کزو پخته شود هر خامی | ۵۲۹ |
| ۲۵۰۲ | که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی | ۵۳۰ |
| ۲۵۰۸ | اتت روایح رندالحمی وزاد غرامی | ۵۳۱ |
| ۲۵۱۷ | سینه مالامال دردست ای درینا مرهمی | ۵۳۲ |
| ۲۵۲۳ | ز دلبرم که رساند نوازش قلمی | ۵۳۳ |
| ۲۵۲۸ | احمدالله علی معدلة السطانی | ۵۳۴ |
| ۲۵۳۵ | وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی | ۵۳۵ |
| ۲۵۴۲ | هوا خواه توام جانا و عیدانم که میدانی | ۵۳۶ |
| ۲۵۴۶ | گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی | ۵۳۷ |
| ۲۵۵۰ | نسیم صبح سعادت بدان نشان که تودانی | ۵۳۸ |

| | | |
|------|--|-----|
| ۲۵۵۳ | دویار زیرک واز باده کهن دومی | ۵۳۹ |
| ۲۵۵۹ | نوش کن جام شراب یکنمی | ۵۴۰ |
| ۲۵۶۲ | صبح است وژاله میچکد ازابر بهمنی | ۵۴۱ |
| ۲۵۶۵ | ای که درکشتن ما هیچ مدارا نکنی | ۵۴۲ |
| ۲۶۶۹ | بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی | ۵۴۳ |
| ۲۵۷۳ | ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی | ۵۴۴ |
| ۲۵۷۸ | سحر که رهروی در سرزمینی | ۵۴۵ |
| ۲۵۸۳ | تو مگر بر لب آبی بهوس نشینی | ۵۴۶ |
| ۲۵۹۰ | ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی | ۵۴۷ |
| ۲۵۹۴ | بلبل ز شاخ سرو بگلبنگ پهلوی | ۵۴۸ |
| ۲۶۰۰ | ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی | ۵۴۹ |
| ۲۶۰۴ | سحرم هائف میخانه بدولت خواهی | ۵۵۰ |
| ۲۶۱۰ | ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی | ۵۵۱ |
| ۲۶۲۱ | بچشم کرده ام ابروی ماه سیمایی | ۵۵۲ |
| ۲۶۲۶ | سلامی چو بوی خوش آشنائی | ۵۵۳ |
| ۲۶۳۰ | ای پادشه خوبان داد ازغم تنهائی | ۵۵۴ |
| ۲۶۳۶ | ای دل گر از آن چاه ز نخدان بدر آیی | ۵۵۵ |
| ۲۶۴۰ | می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجوئی | ۵۵۶ |
| ۲۶۴۴ | بفراغ دل زمانی نظری بماه رویی | ۵۵۷ |
| ۲۶۴۷ | در همه دیرمغان نیست چو من شیدایی | ۵۵۸ |
| ۲۶۵۲ | ای باغم تو مارا پیوند لایزالی | ۵۵۹ |
| ۲۶۵۶ | ای ز شرم عارضت گل غرق خوی | ۵۶۰ |
| ۲۶۶۰ | بیار باده و بازم رهان ز مخموری | ۵۶۱ |
| ۲۶۶۳ | ای باد نسیم یار داری | ۵۶۲ |
| ۲۶۶۶ | پدید آمد رسوم بیوفایی | ۵۶۳ |
| ۲۶۶۹ | برو زاهد بامیدی که داری | ۵۶۴ |
| ۲۶۷۲ | جان فدای تو که هم جانی وهم جانانی | ۵۶۵ |
| ۲۶۷۶ | چون در جهان خوبی امروز کامکاری | ۵۶۶ |
| ۲۶۸۰ | ساقی اگر ت هواست بامی | ۵۶۷ |
| ۲۶۸۲ | خوشتر از کوی خرابات نباشد جایی | ۵۶۸ |
| ۲۶۸۶ | نور خدا نمایدت آینه مجردی | ۵۶۹ |

| صفحه کتاب | مقطعات | ردیف |
|-----------|--|------|
| ۲۶۸۸ | دل منمہ بردنہی واسباب او | ۱ |
| ۲۶۹۲ | ساقیا بادہ کہ اکسیر حیات است بیار | ۲ |
| ۲۶۹۴ | بگوش هوش رھی منھی ندا در داد | ۳ |
| ۲۶۹۶ | دل بندای مرد بخرد برسخای عمر و وزید | ۴ |
| ۲۶۹۸ | روح القدس آن سروش فرخ | ۵ |
| ۲۷۰۰ | بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق | ۶ |
| ۲۷۰۳ | گدا اگر گھر پاک داشتی در اصل | ۷ |
| ۲۷۰۵ | بسمع خواجہ رسان ای ندیم وقت شناس | ۸ |
| ۲۷۰۷ | تونیک و بدخود هم از خود بپرس | ۹ |
| ۲۷۰۹ | بر تو خوانم ز دفتر اخلاق | ۱۰ |
| ۲۷۱۱ | سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق | ۱۱ |
| ۲۷۱۳ | حسود خواجہ ما را بگو کہ بد میسند | ۱۲ |
| ۲۷۱۵ | شاهها مبشری ز بهشتم رسیده است | ۱۳ |
| ۲۷۱۸ | بدین ظلمت سرا تا کی بیوی دوست بنشینم | ۱۴ |
| ۲۷۲۱ | ساقیا پیمانہ پر کن زانکہ صاحب مجلس است | ۱۵ |
| ۲۷۲۳ | پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند | ۱۶ |
| ۲۷۲۵ | ای معرا اصل عالی جوهرت از حقد و حرص | ۱۷ |
| ۲۷۲۶ | حسن این نظم از بیان مستغنی است | ۱۸ |
| ۲۷۲۸ | خسروا دادگرا بجر کفا شیردلا | ۱۹ |
| ۲۷۳۱ | قوت شاعره من سحر از فرط ملال | ۲۰ |
| ۲۷۳۳ | فساد چرخ نبینند و نشنوند همی | ۲۱ |
| ۲۷۳۷ | بمن پیام فرستاد دوستی دیروز | ۲۲ |
| ۲۷۴۱ | گلقدن شعر من ز بنفشه شکر رباست | ۲۳ |
| ۲۷۴۳ | بگذشتن فرصت ای برادر | ۲۴ |
| ۲۷۴۴ | صباح جمعہ بود و سادس ربیع نخست | ۲۵ |
| ۲۷۴۵ | آن میوه بهشتی کامد بدست ای جان | ۲۶ |
| ۲۷۴۶ | برادر خواجہ عادل طاب مٹواہ | ۲۷ |
| ۲۷۴۷ | رحمن لایموت چو این پادشاه را | ۲۸ |
| ۲۷۴۸ | آصف دور زمان جان جهان تورا نشاہ | ۲۹ |
| ۲۷۴۹ | بہاء الحق و الدین طاب مٹواہ | ۳۰ |

| | | |
|------|--|----|
| ۲۷۵۰ | مجددین سرور سلطان قضاات اسماعیل | ۳۱ |
| ۲۷۵۲ | اعظم قوام دولت و دین آنکه بردرش | ۳۲ |
| ۲۷۵۳ | ایام بهارست و گل و لاله و نسرین | ۳۳ |
| ۲۷۵۴ | آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند | ۲۴ |
| ۲۷۵۶ | ز آن حبه خضرا خورکز روی سبک هضمی | ۳۵ |
| ۲۷۵۸ | سال وفال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت | ۳۶ |
| ۲۷۵۹ | سرور اهل عمایم شمع جمع ازجمن | ۳۷ |
| ۲۷۶۱ | کوفرصتی که خدمت پیرمغان کنم | ۳۸ |
| ۲۷۶۲ | حکیم فکر من از عقل دوش کرد سؤال | ۳۹ |
| ۲۷۶۴ | دریغا خلعت روز جوانی | ۴۰ |
| ۲۷۶۶ | ای بادصبا اگر توانی | ۴۱ |
| ۲۷۶۷ | بعلمست آدهی انسان مطلق | ۴۲ |
| ۲۷۶۸ | رباعیات | |
| ۲۸۰۸ | مثنویات | |
| ۲۸۱۸ | ساقینامه | |
| ۲۸۵۰ | مغنینامه | |
| ۲۸۶۰ | مثنوی | |
| ۲۸۶۶ | قصیده | |
| ۲۸۷۸ | قصیده | |
| ۲۸۹۰ | مخمس | |

فهرست اعلام

- ۱ - ابوالفوارس - رجوع به فهرست اعلام جلد دوم «کنیه شاه شجاع»
- ۲ - احمد شیخ اویس ایلخانی : رجوع شود به فهرست اعلام جلد اول
- ۳ - آدم : ابوالبشر
- ۴ - اسد : پسر سلطان منصور » » » دوم
- ۵ - اسماعیل » » » اول
- ۶ - آصفی : شاعر » » » اول
- ۷ - اسکندر : » » » دوم
- ۸ - اصمعی » » » اول
- ۹ - آصف ثانی : خواجه جلال‌الدین تورانشاه وزیرشاه شجاع
- ۱۰ - اعظم قوام : حاج قوام‌الدین حسن رجوع به فهرست اعلام اول
- ۱۱ - اویس قره‌نی » » » »
- ۱۲ - اهلی شیرازی » » » »
- ۱۳ - ایاز » » » »
- ۱۴ - انوری » » » »
- ۱۵ - برهان‌الدین » » » سوم
- ۱۶ - پیر گلرنگ «شیخ محمود عطار» : بنا بقول سودی پیر و مرشد حافظ
- ۱۷ - پیر کنعان » » » اول
- ۱۸ - تنوخی «ابوعلی المحسن» : ۳۲۷ - ۸۴ مرد سیاسی بوده در بصره در محضر علی الصولی و ابی‌الفرج اصفهانی تعلیم گرفت و مدتی در بغداد و سپس در اهواز سمت قضاوت داشت. از هولفاتهش : الفرغ بعدالشدۀ که با مقدمه‌ای در تاریخ ادب شروع میکند و حکایات و امثال و داستانها دارد.
- ۱۹ - جامی رجوع به جلد اول
- ۲۰ - جلال‌الدین ملکشاه » » » »
- ۲۱ - خسرو » » » اول
- ۲۲ - سامری » » » دوم
- ۲۳ - سری سقزی : صوفی و اهل سنت و معلم جنید متوفی بسال ۲۵۱ در بغداد :
- ۲۴ - سلمان ساوجی : رجوع به جلد اول
- ۲۵ - سلیمان » » » »
- ۲۶ - سلمی » » » سوم

- ۲۷ - شاه شیخ ابواسحاق : د اول
- ۲۸ - شاه منصور د دوم
- ۲۹ - شاه نصرت الدین د سوم
- ۳۰ - شاه شجاع د اول
- ۳۱ - شیخ امین الدین : از ابدال است بقول حافظ : دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که
یمن همت او کارهای بسته گشاد
- ۳۲ - شیخ مجدالدین : قاضی معاصر شاه شیخ ابواسحاق
- ۳۳ - شیخ عطار رجوع به فهرست جلد اول
- ۳۴ - عضدالدین عبدالرحیمی ایجی (قاضی) صاحب کتاب مشهور : موافق در علم کلام
- ۳۵ - فندرهانی - : از شعرای حماسه سرای عرب جاهلی
- ۳۶ - کیقباد ، کیخسرو - کیکاوس رجوع به جلد سوم
- ۳۷ - حاج محمدعلی پاشا د اول
- ۳۸ - مانی د اول
- ۳۹ - مبارزالدین محمد : سرسلسله آل مظفر شرف الدین مظفر بن مبارز الدین محمد
- ۴۰ - نجاتی : رجوع به جلد اول
- ۴۱ - نظامی : د دوم
- ۴۲ - لیلی و مجنون د اول
- نامهایکه هیچگونه شرح و توجیه ندارند از غایت شهرت آنهاست .

